

jabir.abbas@yahoo.com

ل
ل
مراجع البرهان في رد لائن العرفا

۷۳۷۵۱
ش

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب
مؤلف
مترجم
موضوع
شماره قفسه	۵۶۷
جمهوری اسلامی ایران	
شماره ثبت کتاب	
۷۳۷۵۱	

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

چاپی اهدائی

۵۶۷

ل
ل
مراجعہ الترغی فی رد لائن العرفہ

۷۳۷۵۱

ش

کتابخانہ مجلس شورای اسلامی	
کتاب	جمهوری اسلامی ایران
مؤلف	شماره ثبت کتاب
مترجم	۷۳۷۵۱
موضوع	
شماره قفسه	۵۶۷

کتابخانہ
مجلس شورای اسلامی
چاپی اهدائی
۵۶۸

jabir.abbas@yahoo.com

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
تهران

اداره معارف آذربایجان



الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی و کبریا
مسکین این محترم زمین الطاهرین که چون در این اوان محنت قرآن که از هر حضرت
خاتم پیغمبران علیه و الصلوات الله الملائک المثلان که هزار و سیصد و بیست سال
میگذرد و اوصفا انحضرت مادام که در میان خلق قتر نباشد باشند بواسطه جور
و ظنیان دشمنان و غلبه شیطان بر بنی نوع ایشان و اغوای ایشان مظلوم و
مقهور بودند و حق ایشان در دست دیگران بخصب فتنه بود و بسبب حکمتها که
موقع بیان آنها نیست در صد دفعه اعادی بر بنامه صبر بر آفتهای آنها نمودند
حق را ضعیف نشاندند و از خود دفع نکردند و اعادی هم از خداوند شرم
نکرده و از پیغمبر خدا از رم ننموده نسبت باهل بیت او کردند آنچه کردند تا آنکه فتنه
خلافت و وصایت با امام ثانی عشر حضرت صاحب الامر و النصیر و الزمان صلوات
الله علیه و علی آباءه الطاهرین رسیدان بر نگویند و نه نظر بجان حکمتها که منظور
نظر آباء ظاهر پیش بود مصلحت را در صبر بد و با وجود ان ملا حظت فرمود که اگر

مثل آباء طاهرین علیهم صلوات الله علیهم در میان خلق راه برود و دست روی
دست بگذارند و اعادی نمیکند از آنکه منافق کلامت بپوشد و بر سر واکر دست بپوشد
بیاورد و از خود دفع کند تا حکمتها که منظور نظر بوده است تمام نمیشود این بود که
صلاح را در غیبت دهد که هم صبر فرموده باشد و هم وجود مبارکش ساله بماند
و زمین خلأ از وجود حق پیغمبر صلی الله علیه و آله نماند این بود که در سینه در پیش
و شصت از هجرت تقریباً غیبت را اختیار فرمود و تا چند بی خواص و امضاء کافران
بر پا داشت مشورت پیشند و بیکدیشان ندر هم نباشد و شد و شد مگر هر چه
بجست لا یفوت خدمتش بر سبند یاری و از ان زمان تا کنون هزار و شصت سال
میگذرد اما اعادی که خالشان معلوم است و مشطائهم از اغوای آنها فراغت
حاصل کرده با ضلال این مساکن در و ستان پرداخته است و هر روز بدعتی
نازه در میان ایشان در این باب میگذارد و بر ما پیش حضرت صادق علیه السلام و
بقسمی ایشان از اکرام میکند از جمله افاد دعوی است که مدتی قبل مبرزاعلی محمد پیر
مبرز از حقا شیرازی نمود که اول ادعای یابیت و نبایت خاصه از امام علیه السلام
کرد و بعد ملا حظت نمود که مردم بیکه زمان غیبت طول کشیده است و ظالم
جور عالم را فرا گرفته طالب این هستند که کردگی جع شوند بلکه اسباب سایش
برای آنها حاصل شود و در بند دین و ایمانهم نبینند که از بعضی ادعاهای و شسته
داشته باشند و هر چه بگویند بالطوع و التخیع قبول میکنند این بود که یک از ادعای
بابیت دعوی امامت نمود و ملا حظت کرد که مردم تمکین بر او میکنند از اینهم بیشتر
است دعوی نبوت کرد و بخیال خود شرع جدید و کتاب جدید را آورد و دنیا را کرد
مردم را دعوت کردن و امر بجهاد نمودن تا آنکه خداوند این پیغمبر را از صرت فرمود
و او را خذل و مکتوب نمود تا بحدی که از کرده خود پشیمان شد تا شامد لك شقاوت
با طبعه او ننگ داشت که یک سره دست از ضلال خلق بردارد و با وجود ندامتی که
داشت بفرمانش حضرت امیر علیه السلام بپناه و استقبالیهای جهونه از عقد ها لا ترکید
و قائم مبرز احسن را قبول بعضی از ایشان بجای خود گذارد و خود را با باری استغفر
نموده خلاصه معلوم است که کبی که بقوله برای با صاحب الامر صلوات الله علیه

و با جد بزرگوار او نماید چگونگی خداوند سلب کلمات را از او می نماید تا بر عباد
و عبادی بطلان امر او را ظاهر کند این بود که بعد از آنکه بنای این دعوی را
کند و اگر احیاناً سابق بر آن اندک علی هم تحصیل کرده بود خداوند از او گرفت
و بنا گذارد و من خرافات بهم بافتن و اسم آنها را کتاب و سنت گذاشتن و عوام کافران
هم از قبول کردن از انطرف چون خداوند همیشه از برای آل محمد علیهم السلام عدو
و عوایی می نماید موده است که نفی کنند از دین ایشان محترم غالبین و انتقال محصلین
و ناوایل جاهلین را این بود که مولای بزرگوار من اعلی الله مقامه و رفع فی الدارين
اعلامه و بعد از آن بزرگوار فرزند دیندار بندگان ایشانی ادام الله ایام افغانانه
در وی فدا بر خواستند و که همت بر میان لبستند و با توابع ادله و براهین که
از ائمه ظاهرین علیهم صلوات الله علیهم در دست ایشان بود رد و رد کردند و
قبایل اعمال و افعال و جهل انچه را بر مردم ظاهر کردند و الحق که اگر خلق اضاف
بدهند علاوه می بینند که حق بزرگوار بر اسلام و مسلمین دارند زیرا که غیر از ایشان
احد این خدمت را با انجام نرسانید و این سعی و کوشش را نمود جز آنها الله عن
جیب الا سلام و المسلمین خبر جزاء المحسنین الاصل چون سلطان ملاحظه کرد که
فضایل اعمال و افعال این ظالم بر مردم لبی را خورشید بر آنکه ایند از میان ایشان
بعضی را که اول بنا گذاردند انکار نمودن من خرافاتی را که از آن ملعون شنبه شده
بود و متعجبان خود اصلاح کردن تا مربوط طهارت او گفته بود و هم در تقصیر و تخلف
امه از متعجبان کتابی سنت و اخبار سابقین جمع نمودن و دروغهایی چند بر آنها
اضافه کردن و بعضی اخبار چکی حکم را در غیر موضوع له اتخاذ کردند و کتابها بجز
خود در ایشان مدعی خود نوشتن از این قبیل هم رسائل متعدده از ایشان که
امده است و مولای بزرگوار من اجل الله شانه و انار برهانه از هر یکی جوابی شایسته
فرموده است نادراین وقت که مشغول مجواب یکی از آنها بودند و هم باز از فتنه ها
اخر او را تا داعی دیگر دهند و سبنا بر خواست و موافق قول بعضی از غایب لغتهم الله
که غایب منظره حضرت عیسی می دانند داعی عیسویت میکنند و جیب هم کرد
او جعشده اند و رسائلهم از او بنظر رسیده است که او هم من خرافات بجا نرفته است

و مولای بزرگوار من عزیم بر جواب دادن او هم فرموده اند باز رساله دیگر از یکی از بانیان
افراد افسرد در سانبده اند که از ادلا بل العرفان نام نهاده و الحق در این کتاب پانته اشتبا
کاری و ایجابی نگذاشته که اگر جواب شافی کافی از آن داده نشود برای جماعه مسلمین
از متعجبان مسلمین امر مشنبه خواهد شد که فقط خداوند شامل حال ایشان شود
و نتوانند و نبینند و کوشند دهند و الا که کسی است که دینی سبانه برین بر
این بود که فرمان واجب لا دغان از طرف قرین الشرف مولای بزرگوار من باسم این
شرمنده صادر شد که توهم البینه در خدمت دوله آل محمد علیهم السلام سعی و کوشش
باید داشته باشی از این کتاب جوابی بنویس که رفع شبهه از مسلمین بشود و این بنده
ناچیز اگر چه خود را فایده ای بگونه خدمات پیدا نموده و بر جهل خود معترفم ولی از اینجا
که اطاعت فرمان ایشان را بر خود فرض میدانم ناچار از امتثال امر ایشان هستم
و بخداوند امید دارم که بعد از آنکه چنین تکلیفی از زبان ایشان باین ناچیز فرماید
او توفیق عنایت فرماید تا از عهده بوام و قایلیت و ظرفیت مثل من گشت و الا مشایخ
ما شکر الله مساعیهم البجسته کو نااهی در بیان نفرموده اند و انقدر محتر و مقرر
در هر باب فرموده اند که هر گاه اندک شعوری باشد میباید چهرها بگوید و بنویسد
شونجی که بعد از چند سال که بنای ثبت موعظ و دروس مولای بزرگوارم در
فدا را گذاریم که تا کنون بیست و سه سال میگذرد الا آن تقریباً چهار کرد که عیاض
از دو هزار و هزار بیت باشد از انفا اثبت شده سوای ضعیف و نالیفیکه
خود بدست خود فرموده اند چنانکه ما را فایده است که بود و قصور و تقصیر هر دو
را داریم و الا میباید که سینه هر یک از ما مملو از علوم باشد باری غرض این است
که بر حسب فرمان و اجبالات اغان ایشان اقدام بنویشتن این رساله نمودم و از
خداوند بنویسند بجز صلاحتی استمداد پیچیم که مرا توفیق دهد باین ظاهر
فنا و بطلان امر این جماعت چنانکه خداوند خواسته است و انرا مستحق نمودم
البته فی رد لا بل العرفان و در بیان محتاجم بمقدمه و فصلی چند
مقدمه چون بنمرد برای مسلمین چنین جلوه داده است که از مفاد
کتاب و سنت بیرون نمرد و در هر مقام ذکر ایات و اخبار میباید و کاهی باید

مثل از اینها و در بعضی گفته اند که چون معانی صحیح دارد موافق با عقل از اینجه
معجز است و بعضی گفته اند چون مشتمل بر اخبار غیب است لهذا معجز است و هم چنین
از این قبیل وجه و چون این مطالب خارج از محل نظر ما است و از باب مقارنه اشاره بشود
لذا تفصیل داده نمیشود و الا میسر بود که گفته اینها با نافی است سنت بعضی که مخالف
فرمایش اهل بیت علیهم السلام است مثلاً قرآن قدیمست یا حکایت کلام قدیمست
لذا معجز است این حرف خطاست و الله و در اینها فرموده اند و خداوند در کتاب مجید خود
میفرماید ما یا ایها من ذکر من ربهم حدیث پس قدیمست یعنی چه حرف و در میان این دو کلام
سأبرهست که ما بین سبک قدیمست و سبک حادث است خطاست و اما آنکه در فضا ح خطاست
در چه سبک صحیح است و حرف در اینست که معنی این فضا ح چیست چه شده که این
طور شده و اما آنکه خداوند عز و جل حرف خود را از او درون مثل این خود قرآن مجید است
و لکن صرف کردن خدا معجز است مثل آنکه تو اگر حرف غایبی را شنیدی و بیک جوان نمودی
بیک اقوی و باین طفل بیاید و تو از دفع کن این شیخا عن از طفل نیست بلکه از توانست
هم چنین حرف خداوند در خط معجز بودن خود قرآن ندارد که نیست معجز بودن آن چیست
و اما آنکه چون خطا صحیح دارد معجز است بلی حرف غیبی است پس همه کلاما علما و حکما
معجز است زیرا که متناهی موافق با عقل دارد و لا یاتوزیج بشیء یعنی چه و اما آنکه مشتمل
بر اخبار غیب است همان اخبار غیب است معجز است سایر یافنی که خالی از اخبار غیب است
همه معجز است خلاصه بیاورد و بجای نداشته و بلی همین قدر که سستی کلام انما معلوم
بشود عرض شد تا این حرف واقع این مطلب است اینست که مختصر اشاره میشود که شیخ
که میانه الفاظ و معانی است باید باشد و وضع حکمت پروردگار بر این جاری شده
است و جهات مناسبت در هر معنی مختصری که رد و نماند بلکه اگر درست ملاحظه کنی
جهاتی نمائند است بجا که خالق خدای یزد و تعالی دانایان این است که در هر چه
چیز گذارده شده غایب با اختلاف قوت و ضعف کیفیت و کمیت و قوه و ضلالت
و احاطه تا که کاملاً بجهت اینها مخصوص خداوند عالم است جل شان و هر کس را که او
خواسته باشد یا هر درجه که خواسته باشد چنانکه فرمود بلی ما بین ابدیم و ما
خلفیم و لا یحیطون شیء من علم الا بما شاء پس اینست که وضع الفاظ مخصوص مخلوق

عقل صحیح میکند پیاده عوام مسلمین چنان که آنرا معتقد باینها است
تا بنیاد درست است دلالت میکند بر واقعیت و بلی را معنی بدین است که فریب و را
معجز و نه خدا را بیاورد و بلی را بلی است کتاب سنت و اخبار و دلیل عقل بنویسیم تا کاتب ملتفت باشد
بعد باصل طلب بر داشت و این اهم مسلمانان ملتفت باشند که این بدینچنان اول که این
بدعت را گذاشتند بلی کاری دست کتابی سنت نداشتند و بیکم افکار را کردند بعد از
آنکه مشایخ ما پافشاری در بطلان اخبار را از اینجهت واقع کردند و مسلمانان از خواب بیدار
شدند این بود که ناچار از نافی متشابهات کتاب و سنت رفتند و اگر کاری است کتاب و سنت
داشتند از اول عقیده این حرفات که ان بدیعت هم باقی نماند و الله که این حرف
خاها و اسکو کتاب و سنت را بکی اندک خجسته باشد نیز حرفات این مرد را بلی اعتنا نمی کند
بلکه از این نیکان همانتر می شود چه اینها که اخبار و الهیاز یافته در عدل کتاب سنت خاتم
انبیاء است یعنی خدا که ما از این معنیان خیامیکیم که اسم اینها از اسم کتابی سنت قرین کنیم و
این بدینچنان اینقدر می چنانند که این حرفات و اشرف از کتاب خدا می دانند و این مرد
که او را ایشان باشد دعا میکند که همه آنچه در قرآن هست و در یک کلمه بایست حرف از کتاب
خودش میگذارد باری میباید است که همیشه صاحب الامر بیرون آید و مختصر ظاهر و فرایند
و هر فرق باطله و افلع و قمع فرماندها و مرو و سوا که کویان چیزی نیست انهم فایده بکی میکند
که در دین نداشته باشند که اینک خدا میخواهند پی پی کنند و این اسمها را بر سر خود
میگذارند و در سبیل بیست قرار میدهند خلاصه که چهار باید در این مقدمه نباید پیش شود
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

باب اول در جمیع از اینجهت متعلق بکتاب خداست بدانکه قرآن مجید است که اگر حق
و ان جمع میشوند و یک یک بیکر کنند که مثل قرآن را بیاورد و ندانند خواهند آورد و اگر علت
معجز بودن از اینجهت خواهی داشت که احدی نمیدانند مثل از اینها و در کلامین و غیر اینها
در این باب چیزها میگویند بعضی گفته اند که قرآن معجز است بجهت اینکه قدیم است یا حکایت
از کلام قدیم است لهذا مثل ان را نمیتوان آورد بعضی گفته اند که چون مخصوص شده است
در فضا ح بر بنی که خداوند عادلست لهذا معجز است بعضی گفته اند که چون خداوند عز و جل
صرف نمود از اینها و نه خدا معجز است و اگر حرف فرموده بود میتوانستند

عالم است جل شایسته را که احاطه به اطلاق و جهات معنی لفظ میکند کسی مکرر خداوند عالم
 بجا می آید و هر که را که او خواسته باشد پس واضح الفاظ را حفظ میکند و آن لفظی که از
 جمیع جهات و ظاهر و باطنه مناسب با این معنی است آنرا بر این معنی وضع میکند و
 شک نیست که این لفظ متعدد نخواهد بود زیرا که بحالتی که دو لفظ مختلف بجهات
 مناسبتشان با یک معنی از جهت یکی باشند و هر کس چنین مطلبی بگوید معلوم
 است که اصل مسئله را تفهیم نکرده زیرا که کلمات و حروف بواسطه همین اختلاف صورت
 که دارند طبایعتش فوق میکند و جهات مناسبتشان مختلف میشود حتی با اختلاف
 حرکات در یک کلمه یا یک ترتیب معانی مختلف میشود مثل ضرب و ضرب بفتح زاء و
 سکون آن هر یکی دلالت بر معنی مخصوص میکند سبب همین اختلاف حرکت پس
 اگر فرض شد که یک لفظ از جمیع جهات با یک معنی مناسب شد لفظ دیگر که مختلف
 است با آن و لو اختلاف بسیار جزئی باشد محالست که آنهم از جمیع جهات مناسب با این
 بشود و واضح هر دو را بر این معنی وضع کند و اگر درست ننگه بیاورم لفظی نشوید
 هر چند آنرا از بدیهات اولیه خواهد بود و اگر مثالها را هم میخواهی از فرمایش
 حضرت امام رضایم بفهم که میفرماید آن الواحد لا یختلف ضله و تدبیر و الا شایسته
 بتفق ضلها و تدبیرها و ذلك انما یجد انشای لا یختلف الحسم و الا رادة تا آخر خلاصه
 در این مطلب شبهه نیست که این دو لفظ اگر یکیشان کمال مناسبت دارد دیگری
 کمال مناسبت را نخواهد داشت قطعتاً از بعضی جهات مناسب باشد شاید در
 مقام یک لفظ اضع و ابلیغ و ادک و اتم و اکل از آن یک لفظ نخواهد بود اینست بگویم
 اینکه حضرت پیغمبر فرمود که فضل قرآن بر سائر کلام مثل فضل خداست بر خلق و زیرا
 که هم چنانکه خداوند پس گشته شئی است الفاظ قرآن هم در میان کلمات امرش با این
 منوال است که مثل و مانند برای الفاظ نیست و این است که حضرت امیر فرمود در حدیث
 طویلی که کلام خدا صفا است و کلام بشر افعال ایشان عرض میکنم پس کلام خدا
 مثل و مانند ندارد و هر چنانکه خداوند که موضوع او است بی مثل و مانند است باز
 و اگر بگویم باین نظر مترادف است و در میان الفاظ نیست درست گفتم زیرا که بعد از آنکه
 بنا هست واضح الفاظ را بمناسبت وضع کند و دو لفظ مختلف که مناسبتشان با یک

معنی در یک وجه نخواهد بود پس ترا در این معنی چه بگوید مکرر دو لفظ و وجه از جهات
 بکشی وضع شود انوقت بر خود این شئی از باب اطلاق لفظ خال بر محل استعمال بشود
 پس یا ناخاض از خصوصیت موضوع گفته بشود که این دو لفظ مترادفند شاید
 الا بر یک شئی از یک جهت دو لفظ مختلف هر دو کمال مناسبت داشته باشند هم
 چنین چیزی نخواهد شد و حذای عالم قادر محیط و قیاسی نخواهد کلام خود را
 بر وجهی جاری فرماید که بجز و بالا تر از آن دیگر ممکن نباشد البته هر معنی از معنی
 را که داده نفرماید همان لفظ خاص بر آن معنی که در علم او هست که انبیا از آن دیگر
 لفظ نیست همان را در مقام ذکر خواهد فرمود و این است که هر خالق عاجز از آن
 مثل این زیرا که او کمال و مانند ندارد و ثانیاً علم این الفاظ و معنیها باید چه که
 عرض میشود مخصوص بخداست و احکام احاطه بآن نمیکند پس احکام نمیتوانند مثل
 آنرا بیاورند و اگر بگوئی که بنا بر اینکه کلمات خداوند البته مختلف و متعدد نخواهد
 شد و ما بجای بپیمیم که تدریج و انجیل و زبور که همه کلام خدا بوده اند هر یک با الفاظ
 غیر الفاظ قرآن بیان شده است و خود نشانهم باینکه بگویم مختلفند عرض میکنم از این
 مطلب در جواب میدهم اول اینکه میگوئیم که عرض کردم در صورتیکه خداوند نخواهد
 باشد که کلام را بر وجه عجز جاری بکند چنین خواهد کرد و در قرآن باین منوال
 جاری شده و بپدر نشان کتب سابقه باین منوال نیست و لفظ انما را مخرج خود قرار
 ندادند و تحت بانهها ننمودند پس لازم نیست که انما در اعلى درجه باشد که خلق همه
 عاجز از مثل آن باشند و الا غل انبیا و دیگر که مسلم عاجز از بیان مثل آنها نبودند
 و دلیل بر اینکه کتب انما مخرج نبوده است فرمایش حضرت امام رضا علیه السلام است
 انما که عرض کرد که چرا خداوند موسی بن عمران را باید بچنان عصا و آل صفر فرستاده
 و عیسی را بطی بنجر صلی الله علیه و آله را بکلام و خط فرمود که حذای بنار و لعن
 انوقت که موسی را فرستاد ادا غلب بر اهل عصر او صحر بود پس او را پیشانرا از نزد
 خدا بآنچه در وسع قوم مثل آن نبود و بآنچه سحر ایشان را باطل کرد و بآنچه خود را
 بر ایشان ثابت کرد و بدین سبب که خداوند عیسی را فرستاد عیسی را در وقتیکه ناخوش
 من من در عالم زیاده بود مردم محتاج بطب بودند پس او را ایشان را

از خود خداوند بیاورد و نزد خودشان نبود و مردگان دارند و دو کور و پس را
 شفا داد باذن خداوند و حجه خود را بر ایشان ثابت کرد و بدست خداوند یارک
 و کتابی که علی علیه السلام را فرستاد در وقتیکه اغلب بر اهل عصر خطب کلام بود
 پس آورد ایشان را از کتاب خدا و مواظب او و احکام او آنچه باطل کرد بان قولشان را و
 حجه خود را ثابت کرد تا آخر حدیث عرض میکنم ملاخط کن ببین اگر چه کتب اسفانی معجز بوده
 چرا امام در این مورد فرمود که اما کلام که اخلاص است پیغمبر ندارد بر مومنین هم توبه
 نازل شد بر علی هم انجیل نازل شد بلکه علاوه بر این که چنین فرمایشی فرمود بنابر کلام
 بیان فرمودن و علت هر یکی را جدا شمرده تا آنکه علت معجز پیغمبر را آورد که چون کلام
 و خطب اغلب بود از آنچه پیغمبر کلام آورد پس این دلیل را اخلاص است که کتب سایر انبیاء
 معجز نبوده و تقدیمی بانهما تفرموده اند و در تفسیر آیه حضرت امام حسن که در تفسیر خود
 نقل فرمود از موسی بن جعفر که خداوند خطاب فرمود بهود و نصاری که خاقان ایشان
 من مثله از مثل این قرآن از توبه و انجیل و زبور و صحف ابرهیم و کتب چهارده گانه
 پس بدرستی که شما نمیایید در سائر کتب خدا سوره مثل یکسوره از قرآن تا آخر
 حدیث شریف پس بین قرآن نسبت به کتب اسفانی معجز است و همین بر کمال است
 و آثار جواب دوم اینست که همه کلام خداوند همان قسم هست و معجز است الا اینکه آن
 قابلیت که استماع کلام او را همانطور که نازل فرموده بنماید و در قابلیت و تغییر نکند
 و از صرف حال خود بنماید مخصوص است بقابلیت خاتم انبیاء و ائمه اطهار
 باندازه دور که از او دارد و این باب که استماع او در نمیتواند استماع کلام خدا را آن
 طور که هست بکند بلکه بطور مناسب حال خود و امت خود استماع خواهد کرد و خدا
 بر این غماش حضرت صادق است که فرمود وی از جانب خداوند نازل میشود
 بر روی پیش هرگاه به پیغمبر از پیغمبران رسیده بر زبان قوم او میرسد و در حدیث
 دیگر فرمود که خداوند نازل فرموده کتابی و نه وحی مگر بر تبت و لکن در کوش
 انبیاء بر زبان قومش واقع میشود تا آنکه حدیثی که قابلیت این قدر اثر کند که عود
 و اسرانی کند یا عبری یا غیران البته این اثر را هم خواهد کرد که از آن اعلی درجه
 فصاحت و بلاغت بپسند بانی که این قدر ملاخطه میشود که پیغمبر را با کلامی رود

بر زبان کمال است و سخن پیغمبر مودند و اگر کسی اصطلاح مخصوصی در تکلم داشت
 اصطلاح سخن پیغمبر مودند مثل اینکه اندر عرض کرد ضمیرم صیامم فی اسفر فرمود پس ضمیر
 بر صیامم فی اسفر و هکذا مکرر میشود ضمیرها جاری میشود و ملاخطه قابلیت
 اشخاص را میگردند هم چنین خداوند اولاً قابلیت خود را بنماید و ثانیاً ملاخطه
 قابلیت امت ایشان را میگرد و کلام را مناسب ایشان جاری میکند و مستطاب است
 نبی که از برای او نظاره و اقران منعقد است با آن نبی که واحد فردی است که شبیه
 و نظیر ندارد تفاوت کلام دارد و این نبی واحد فرد استماع کلام پروردگار را
 طوری خواهد کرد که احد از انبیاء نمیکند و غیر ایشان که بطریق اولی هستند
 کودش این است که اگر حق و انصاف جمع شوند مثل قرآن بنموند و بیاورند و به
 توبه و انجیل امرشان اینطور نیست چنانکه خود انبیاء هم چنین ادعا نکردند
 و توان که آن علوم که در توبه و انجیل خلق زخمی آوردن مثل انهار
 بنماید ولی از جهت الفاظ که ملاخطه نمی آید نیست که اینطورها نباشد
 خلاصه پس قرآن معجز است با تفسیر که عرض شد و اما تفسیر این مطلب
 برای ما اندک بکمی گفت در یک ذره که اشاره بان نماید و در نمیتوان تفسیر داد
 و توضیح نمود بحال عرض میکنم که از برای پیغمبر معجزان مختلف منعقد بوده
 است و مستلزمان در این باب شک و شبهه ندارند و کلامی که از او آمده
 باشند و در مقام رد و بحث بانهما افتاء الله ایشان خواهد شد پس معجز
 منعقد داشته است آن بزرگوار را برای درک هر یک از آنها خداوند
 شعری با ایشان عطا فرموده که بان شعر را باید درک و انجیز را بکنند زیرا که
 درک معجز برای است دیگر معجز نیست که خارق عاده ایشان باشد باید بهشت
 درجه طبیعی ایشان است درک کنند و اگر بنا باشد که انبیاء از غیر ذراتی
 طبیعی عادی خلق اعجاز معجز ایشان را بفهمانند که پس اسان تر همان است که از
 همان راه حقیقت خود را بر خلق ظاهر کنند و دیگر حاجت بمعجز و خارق عادی نباشد
 خلاصه که سنت پروردگار بر این جاری شده که معجز بانبیای خود عطا میکند و
 خلق بجهان شعرهای عادی خودشان درک معجز را نمیکند و اگر کسی فاعداً شعر باشد

باید استعانه بکسی بگوید که دارای انشعراست مثلاً شق القمر معجزی است که باید با چشم
درنگ کرده شود هر کس صاحب چشم است در لمبکت و هر کس چشم ندارد استقا
بچشم داران معجزه انطاق حصی مثلاً معجزی است که مشعر در آن گوش است هر کس
گوش دارد در لمبکت و هر کس ندارد باید از گوش داران بفهمد غایب این است که
واسطه که برای فهم مطلب دست میآورد و واسطه ثقه امین باشد که بقول او
اطمینان حاصل کند و معرفت ثقه امین هم طبعی است زیرا که در هر معاملاتی در دنیا
خود محتاج بآن هستیم و خداوند از اسهل و اسان قرار داده خلاصه هر معجزی را تمسیر
باید نمید و هر که دارای انشعراست میفهمد و هر که در اینست بواسطه خبر میفهمد و از جمله
الفاظ قرآن است که مشعر در معجز بودن آن مشاعر باطن است و نفس ملوکوتی و عقل جبروتی
و فواید الهوتی تا این مشاعر و افشان نیاست در این طلبی نخواهد کرد زیرا که علما
بر فضاحت و بلاغت و سلاست و جلاوت و تجسّم ثقیب لفاظ و حروف که همه اینها
و با علی درجه دارد از جمله علوم و حکمتها و اسرار و اخبار و غیبی خبر اینها معجز است
بلکه اصل همان است که کتاب باین کوچکی همه علوم اولین آخرین در آن هست و الا این
ظاهر را عاجز از فهم آن است و فهمیدن اینها که اینهمه علوم در قرآن هست البته نشان کوی است
که صاحب علوم و حکمتها نباشد نه هر که عربی دانست این مطلب میفهمد با فصیح و بلیغ شد
این را میباید که همین شش که همان عربی که در حدیث پیغمبر بودند و افسح مردم بودند و چنانچه
سال پیغمبر بعضی احث و بلاغت قرآنی اظهار تریب فرموده بودند معذلک انوقت که می
خواستند قرآن را جمع کنند میباید دو شاهد میباید شهادت بدهد که این باب از
قرآن است انوقت ثبت کنند اگر فهم اعجاز انراسانی بود که عام مردم یا فصحا و بلنای
توانستند بفهمند و دیگر اینهاست که هر فصحا بودند محتاج بشاهد و بینه نبودند هر باب
خودشان که نظر میکردند میفهمیدند که این معجز است و حال اینکه هیچکدام نمیفهمیدند
نیکوایه را غلط میخواندند و مینوشتند و نمیفهمیدند که غلط است پس معرفت این مطلب
شان عالم حکیم چه شیب که عالم اولین و آخرین و دوزدا و باشد مثل سلمان فرض کن که دوز
عالم عالم الاخرین یعنی علم محمد و علی نه اینک هر آنکه از حلاج از عهده اینک
برای بله سایر مردم بعضی از وجوه ظاهریه را شاید بفهمند و باقی را باید بحدیث

ثقات و امتا از علما و حکما بفهمند و از دوا و اینها بایا بد خدای عالم قادر و مجتهد و
بچشم حق را نشد بد و ناپسند کند و احقاق نماید و باطل را اخذ لان فرماید و
ابطال نماید که اگر کتب بد و ناپسند خدای نباشد در واقع یقین کامل هیچ چیز نمی
توان حاصل کرد پس اگر از برای قرآن فضا مثل و مانند ای باشد و پیغمبر فوضه الله
بدروغ این دعا را نموده باشد بر خداست که برساند شخصی یا اشخاصی را که بپند
و مثل قرآن را بیاورند تا آنکه همان طور که اهل خبر مضبوط قرآن را نمودند مضبوط
انکلام را هم بنمایند که اینهم مثل است و اگر همه اقرار بجز کردند و هیچکس نداند بدیم که
از عهده متا راضی بر آید و اگر جاهل چهار کلمه را میبوی گفت نقد و مستحضر و پیغمبی
بود که هر کس چه کلمات از او فیهند یقین میکنیم که البته قرآن معجز است و بالقرض
اگر در واقع برای او مثل هم باشد در صورتیکه خبر او بمن نرسیده باشد خدا را بر
من یحیی نیست باری و دیگر وجود فیهند انما از قرآن بسیار است ولی ما بملاحظه
اختصار میهم بگویم مختصار میکنیم و بداند یکبار پیغمبر که خلفاء جو خوانستند قرآن
را جمع کنند تحریف و تغییر تبدیل و اسقاط از قرآن بسیار نمودند چنانکه اخبار بسیار
شاهد این مطلب است و اگر بخوانیم همه آنچه دلالت بر این مطلب میکند جمع تمام هر آنچه
کتابی مبسوط خواهد شد و لکن چند حدیث ذکر میشود از جمله حدیثی است که در بخار
بشدش از ابی ذر غفاری رحمه الله نقل میکند که بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه
و آله از دنیا رحلت فرمود علی علیه السلام جمع فرمود قرآن را و در بسوی مهاجرین و انصار و عترت
برآتش آورد هم چنانکه پیغمبر از او وصیت فرموده بود پس همینکه ابو بکر از آن کشود و در
اول صفحه که کشود فضا ای قوم بیرون آمد عمر بوجست و گفت یا علی انرا بر گردان کر ما
و لایحه بان نیست پس علی علیه السلام قرآن را گرفت و بر پشتش قوم زد بدین ثابت و احسن
کردند و قاری قرآن بود عمر باو گفت که علی علیه السلام قرآن را آورد و در آن فضا ای مهاجر
و انصار و در ما صلا ترا و ایند فضا ای که که تو قرآن را نالیف کنی و هر چه از فضا ای قوم
و هفت مهاجرین و انصار و در آن هست از آن اسقاط کنی زید بگوید که گفت
که اگر من فارغ شدم از جمع قرآن بجا طوری که شما سوال کردید و علی قرآنی را
که خود نالیف کرده ظاهر کرد نه اینست که آنچه شما داشتید باطل بشود عمر گفت چاره
اینکار چیست چنانکه زید گفت که شما بجهله و ناقرین عمر گفت چیل نیست مگر او را بیکم
و از او اسوده شو پس زید بگریه کرد که آنحضرت را بر دست خالد بن ولید شهادت کند

و نخواست بکشد از آنکه عمر بخلاف برخواست سوا کرد از آنحضرت که قرائت با آنها بدهد
تا بحریف نمایند عرض کرد یا ابوالحسن اگر میباید و دی قرائت را که نزد ابوبکر آوردی تا
اینکه هر جوان جوش و خروش فموده بهات راهی بسوی این مطلب نیست نزد ابوبکر و حق
تا حجت را بر شما تمام کنم و نگویند روزی که ما از این غافل بودیم یا میگویند که نباید و دی
انرا بدرسبیکه ان قرآن که در نزد من است مستحق نمیکند و او را مکرمه فرمود و وصیاء
از فرزند ان من عمر عرض کرد که ایا وقتی برای اظهار قرآن هست که معلوم باشد حضرت
فرمود بلی هرگاه قائم از فرزندان من برخیزد ظاهر میکند مردم را بران و باید دارد و شست
جاری بران پیشود انتی عرض میکنم از اول تا آخر این حدیث ملاحظه فرمایید و ببین که منید عین
چگونه در همه این مطالب دروغ میگویند و مخالف آنچه از شفا و انما بنا بر سید میگویند
و با آنکه نذر اند و مخالف نمیکند و طبع صدق هم از ما دارند عصمت الله من الزلل و
عاغا نامن الحسن یحق محمد و الله علیه و آله و در احتجاج حضرت امام حسن (ع)
با مغویه که عمر فرستاد نزد پدرم که بمنوالهم قرائت در مصحف بنویسم ایچ از قرآن نوشتم و
نزد من حضرت خود نشینان و در فرمود یحق خدا کردن مرا صبر کن پیش از آنکه قرآن بتو
برسد عرض کرد چرا فرمودی میباید که خدا بتو امر افشاد کرده نه تو را و نه احباب تو را
عمر غضب کرد و گفت این بی طالب کان میکند که احدی غیر او علم در نزدش نیست
هر کس چیزی از قرآن را بخواند بیاید همینکه مردی میباید و میخواند چیزی که شاهد
دیگر با او بود مینوشت و الا نمینوشت پس گفتند که قرآن پس از ایشان حبس
شد و نوشت کرد بد بلکه دروغ گفتند و الله بلکه ان مجموع است و محفوظ در نزد
اهلش انتی ملاحظه کن که اشاره باینست که انما نحن نزلنا الذکر و انما له لحاظون و له
مخفیص میباید انما باینکه ان در نزد اهلش محفوظ است نه در نزد دیگران و اگر
آنهم حفظ کرده بودند دیگر حاجتی بکتمان بکفران نبود و فایده نداشت و مخصوص نخبه
مطالب میکنم که در مقام حاجت ملتفت باشی حضرت صادق (ع) فرمود در حدیثی
که سوره احزاب فضاخ ریال و شفاء قریش و غیر ایشان بود ای ابن سنان سوره احزاب
مقتضی کرد زغای قریش را از عرب و ان طول از سوره بقره بود و لکن کم کردند و کج کردند
و در حدیثی فرمود که خداوند هفت نفر را در قرآن با سهما نشاند تا که در قریش شش نازل
نمود کردند و با الهی ترک کردند و حضرت باقر (ع) فرمود که اگر زباید نشد بود در کتاب
خدا و گوشت بود حق ما بر هیچ صاحب عقلی نهان نمینماید و اگر قائم ما بر خیزد و نطق

کشد قرآن او را تصدیق خواهد کرد و این بانه گفت شنیدم علی علیه السلام را که میفرمود
گویند ای پیغمبر که چادر هفت خود را در مسجد کوفه زده اند و تعلیم مردم میکنند قرائت
همانطور که نازل شد عرض کردم یا امیر المؤمنین ایا نیست این قرآن انطور که نازل
شد فرمود نه بخوشد از ان هفتاد نفر از قریش با سهما نشان و اسماء ایا نشان و توش
کرده نشد ابویب مکر به عیب گیری بر پیغمبر (ص) بیجهت اینکه عم او بود خلاصه که اخبار
در این باب بدینا است و اما اخبار دیگر مخصوصا فرموده اند که فلان ای نزلش اینطور
بنموده و فلان قسم بوده است که یکی در و نادره ثانیت بلکه بنا از صد هم بگذرد و اگر
خواهی بیکار و کتب تفاسیر بپوشان و کفر الدقائق و مرث الاوار و غیر اینها مجموع کن تا
بدان و غالب شکالایت که برای حضرتین در ظاهر قرآن شده است بلکه غالب بر آید که
مساندن بر قرآن وارد دارند بواسطه همین تحریفاتی است که در قرآن واقع شده است
چنانکه از اخبار ظاهر است ولی باز الحمد لله بزرگ وجودال محمد در مپانه خلق و حفظ
ایشان و احباب مسانندن از ان بزرگواران امر قرآن مثل توبه و انجیل نشد که
یکبار فراموش کنند و بعد از ان رای خود بنویسند چنانکه اشاره باین مطلب در مقام خود
خواهد شد و از باب اینکه مسلم بنی نضر هر چه در امتنهای سلف و افشده
است در این مقام واقع میشود بعد از آنکه توانستند نقص تحریف در کتاب و افشده
مسند لك بواسطه حفظ خداوند بقدریکه چقدر خداوند تمام میشود و گمانیکه بعد از
حقال محمد علیهم السلام را بفهمند از کتاب باقی ماند چنانکه در کتاب تبیین و وایت
فرموده است از ابوجعفر که بدرستیکه قرآن آیات پس از او طوح شد و زیادت
در او نشد و او مکر حروفی که خطا کردند در ان نویسد کان و در بخار و وایت
میکند از سلیم که طبع عرض کرد بحضرت امیر (ع) که یا ابوالحسن از مطلبی میخواهم سوا
بکنم که دیدم بیرون آمدن با ثوب مخموی و فرمودی که ای مردم من مشغول بودم
بفصل و کفر و دین پیغمبر (ص) بعد مشغول شدم بکتاب خدا تا اینکه از اجماع کردم و این
کتاب خداست که در نزد من مجموع است و یک حرف از من ساقط نشده و من ندیده
انچه تو نوشته بودی و تالیف کرده بودی و عمر را دیدم که فرستاد بسوی تو که بفرست
انرا بسوی من و تو با فرمودی بعد عمر خواند مرد مرا همان که در نفر شهادت میدادند
برای انرا مینوشت و اگر غیر از یک نفر شهادت نمیداد ناخبر میماند لخت پس یحی
نوشت و از عمر شنیدم که گفت در روزی تمام جوی گشته شد ند که قرائت را میخواندند

کفر این سخن را از ایشان رفت و نیز کوفتند و آمد و مصحف را که میبوشند خورد
و آنچه در آن بود از ایشان رفت و کتاب در آن روز عثمان بود و شنیدم از عمر و اصحاب
او که تالیف میکردند آنچه را که نوشتند در عهد عمر و عثمان که میکنند سوره احراب بقدر
سوره بقره بوده است و نور یکصد و چند آیه بالا بوده و حجر بود و چند آیه بوده این
چهار کتاب است و چه منع میکند تو را بر حکم الله که بیرون بیاوری کتاب خدا را بشوی
مردم و تحقیق که عهد کرد عثمان نا اینکه گفت ای عمر تالیف کرده بودی آن کتاب را و مردم را و
داشت بر یک قرائت پس مصحف این که در میان مسعودی است که در آن دو یا لث سنوخت حضرت
بنا داشت فرمایشات خود را نا اینکه طلحه عرض کرد که بی بیتم یا ابی الحسن که جواب از سأل
من شد از امر قرآن یا نا ظاهر نمیکش برای مردم فرمود ای طلحه عدا جواب تو را نکنم پس خبرده
مرا از آنچه عمر و عثمان نوشتند یا نا که قرائت یاد و چیزی سوا قرآن هست طلحه
عرض کرد بلکه هر اش قرائت حضرت فرمود که با آنچه در آن هست بکمر باز باش بخوان پیش
و داخل جنت میشوی پس بدر سنه که در آن است تجد ما و بیان حق ما فرض بودن طلا
ما طلحه عرض کرد اگر قرائت پس مرا پس است بعد عرض کرد که خبریده مرا از آنچه در دست
تو است از قرآن و نا و بیل آن در علم حلال و حرام بشوی که دفع میکنی و صاحبان بعد از
تو کسب فرمود بشوی آنکس که پیغمبر مرا امر کرده که دفع کن دفع میکنم بشوی و صیتم و
اولای پیغمبرم بعد از من پیغمبرم فرزندانم حسن بعد از دفع میکند بشوی حسین بعد
منقل میشود بشوی بکی بعد از بکی از فرزندان حسین تا اینکه وارد بشود آخری ایشان
بر دست خدا سر خوش ایشان با قرائت و مفاد و از آن نمیکند و قرآن با ایشان است
و مفاد قرآن ایشان نمیکند قماش حدیث شریف غرض نیست که در همین کتاب به
فدا اینکه حق را از باطل تمیز دهند هست و تلفت نکنه باش که اینک طلحه گفت هر آنچه
نوشته شد قرائت این کلام او است و حضرت هم لازم حرف را گرفتند که حج و ابرار
تمام کنند که بصدق خود این قرآن است و معذک تو مخالف میکنی تا اینکه حضرت
حدیثی فرموده باشند که همان قرائت و هیچ مخریف نشده نا اینکه با سایر اخبار
مخالفت باشد غرض اینست که بقدریکه خداوند تمام بشود در این کتاب از قرآن هست
یعنی چیزی که غیر از قرآن جزو آن شده است و غالباً نه در اخبار اهل بیت بیانشده
و محض حفظ نوع در اخبار فرموده اند که این را بخوانند و ای چه بیجا نمیدانند که بگوید
این بد بخوان از غایت مسلمانان سلب شد خداوند عذاب افتاد را ندادند خلاصه

پس میگرد

و بعد از آنکه این مطلب را یافتی عرض میکنم که کان مکن فهمیدن این کتاب و احتیاج بان شان
هر کس است که اندک عربی تحصیل کند یا بلکه عربی را کامل کند بلکه علم آن مخصوص
است با اهل بیت سلام الله علیهم و هر کس از ایشان بگوید خداوند میفرماید در کتاب محمد
خودش هو الله انزل علیه الکتاب منه یا ان تحکات هن ام الکتابی آخر متشابهات فاما الله
فی ظلمهم ذیغ فیه تعون حاشا لیه منه یغناء الفتنه و یغناء ما و یلد و ما یلد الا الله
و الا شیخون فی العلم یقولون متشابک من عند ربنا و ما یلد الا اولوا الالباب یعنی او است
آنکه که نازل فرموده است بر تو کتاب را بعض از آن آيات محکم است که آنها ام الکتاب است
و بعض آنها متشابهات اشاکا اینکه در دل ایشان مهلبت بیاطل مشابعت متشابهات
را میکنند بجهت طلب فتنه و طلب نا و بیل کتاب و خال اینکه نمیدانند نا و بیل کتاب را و مکر خدا و
را سخون در علم میکنند که ایمان بان در دویم همه از نزد پرورنده ماست و مشد که نمیشوند
مکر صاحبان عقل و چند حدیث باز در این باب نقل میکنم نا بدانی که با این سانی نمیتوان
تفسیر و نا و بیل کتاب نمود در اینجا است از حضرت رضاء از پدر و نا امیر المؤمنین که
فرمود پیغمبر که فرمود خداوند جل جلاله که ایمان من بنیاد و ده است که یکدیگر برای خود فقیر
کنند کلام مرا و نشناختند مرا کسی که تشبیه کند مرا با خلق من و بر دین من نیست کسیکه
قبایله را در دین من استعمال کند و از امیر المؤمنین است علیه السلام که میفرماید از اینکه تشبیه
کنی مرا با بانی خودت نا یعنی انوار از علما پس بدر سنه که بشناختند از بیل که تشبیه است بکلام
بشر و مال اینک انکلام خداست و نا و بیل آن تشبیه کلام بشر نیست هم چنانکه هیچ چیز
از خلق او تشبیه او نیست هم چنین فضل او تشبیه چیزی از افعال بشر نیست و چیزی
از کلام او تشبیه بکلام بشر نیست پس کلام خدای بنا و ک و نشناختند از است و کلام
بشر افعال ایشانست پس تشبیه مکن کلام خدا را بکلام بشر هلاک بشوی و کراهی
کردی تمام شد حدیث شریف ملاحظه کن که چگونه بدلیل حکمت ثابت فرموده
است که علم کتاب را مردم ندانند نا بدانی از علما آموخت و ایشانند علما چنانکه
فرمودند یحی العلماء و شیعنا الشعلون باری و کذشت حضرت بر یکی از فقها
پس فرمود که ایانا سخر را از منسوخ میشناسی عرض کرد نه فرمود هلاک شدی و
هلاک کردی نا و بیل هر حرف از قرآن بر وجهی است و حضرت باقر فرمود که نیست
چیزی دور تر از عقول مردم از تفسیر قرآن بدر سنه که ایه نازل میشود اول
آن در چیزی است و اوسط آن در چیزی و آخر آن در چیزی نا آخر حدیث و حضرت

صادق فرمود که منبیه چیزی دو تراز عقول مردم از قرآن و در حدیث و بگو فرموده که هر کس این را از کتاب خدا برای کسی قسب کند کافر میشود و فرمود پیغمبر که هر کس در قرآن بگوید علم بگوید یا بگوید او پراخت میشود و فرمود که هر کس تکلم در قرآن بکند و در دست بگوید خطا کرده است و شیخ حر عابدی از محدثان نقل میکند در وسائل از معتمد بن خنجر فرمود که فرمود حضرت ابو عبد الله در وسائل اما آنچه سوال کرده از قرآن پس اینهم نیز از چیزهاست است که بخاطر قوت خود کرده و متفاوت و مخالف است بجهت آنکه قرآن انطور که خود کرده نیست و هر چه شنیده معنی غیر از آن است که نویسی از نوشته او این است و جز این نیست که قرآن مثلاً است از برای قومیکه میدانند نه غیر ایشان و برای قومیکه تلاوت میکنند از اجتهات تلاوت و ایشان آنکه انبیا که ایمان بان دارند و از ایشان است و اما غیر ایشان پس جمعه بحث است اشکال بر ایشان و در و است از مظاهر لسانی ایشان و از آنچه فرمود پیغمبر که نبی چیزی دو تراز دینی مردم از تفهیم قرآن و در آن چنان میشود هر خلق مگر هر کس که خدا بخواهد و این است و جز این نیست که خداوند فرموده بعضی کردن قرآن بجهت آنکه منتهی شوند مردم نبوی یا بان و صراطان و اینکه عبادت میکنند او را و منتهی میشوند و قول او نبوی طاعت قوام بکتاب و ناطقین از امر او و اینکه استنباط میکنند آنچه که محتاج نبوی اندند و از قرآن از ایشان نادر خودشان پس فرمود و ثور و قال الرسول ناخر خلاصه که اخبار در این باب نیز بسیار است بطور ایت میکند در بخارا حضرت صادق علیه السلام که فرمود کتاب خدای عز و جل بر چهار قسم است عبارت و اشارة و لطائف و حقایق پس عبارت برای عوام است و اشارة برای خواص و لطائف برای اولیاء و حقایق برای انبیاء ولی صریح در این نیست که عوام با آنچه از عبارت ظاهر است عمل نمایند و دنیا مراد همین باشد که عبارت مالا عوامست که قرات کنند و از این باقی و تدبیر است که در فصل الخطاب نقل میفرماید از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در حدیثی فرمود که خداوند شریف فرموده کلام خود را سه قسم پس قرار داد قسمی را بطور که عالم و بیاض اهل علم را تفهیم و قسمی را بطوری که تفهیم آنرا مگر هر کس که در علم و صفاتی است و حیرت او لطیف است و تمیز او جلیب است از آنکه خداوند سینه انهارا منشرح فرمود باسلام و قسمی را بطوری قرار داد که ندانان را مگر خدا و ماسکه او را سخن در علم و این است و جز این نیست که اینطور کرده تا آنکه ادعای آنکه اهل باطل از کتابی که مسنون بر مبرات پیغمبر شد ندانند علم کتابی که خدا برای ایشان قرار نداده و تا آنکه بکشند ایشان

و اضطراب و یقین اتمام بکسی که و الا امر است و از طاعت و استخبار کرده اند و در انجیل است که صراحت میفرماید که حق تعالی عالم و جاهل هر چه میداند تا مبادی که بماند که معنی آنست که بشوند ایشان از حدیث اخبرند علاوه بر اینکه در همین ظاهر متشابهات هست که متشابهات است بلکه تمیز محکم و متشابه و الا خودش علم دنیا میخواهد چه این که از متشابه مطلبی دست بیاوریم پس باز امر طوری که اسوده و فایز الیال باشد و در مقام استدلال حجت داشتیم نیست خلاصه حال ملاحظه کن ببین که باین روش که حضرت بجال خود استدلال بایان میکنند و تاویل میکنند الفاظ را برای خودشان این در مذکب شبهه صحیح است یا نه اگر استدلال بکار می کشند نه این است که باید اولی تفسیر تاویل از اخبار اهل بیت در ربانیت پس بان استدلال کنند و باید او است که خدا و پیغمبر و ائمه اطهار در اینها اخبار فریاد میکنند که علم کتاب مخصوص بآاست اوقت بل جاهل نادانی از میان بر خیزد و بنا بکند برای خود تاویل کتاب کردن و من و تو که ادعای اسلام و تشیع داریم بدون شاهد و بینه از او بپیداییم و مغرور بشویم باینکه اینها به کتاب میخوانند پس معلوم است که حق میگوید پس اگر کسی بداند حق او در و پشت شمر و از او رسم است نهاد قرات کردن من بگویم معلوم است که حق میگوید زیرا که قرات قرآن کرده نیست این و الله از مذهب اسلام هر هفتاد و سه فرقه اسلام ایات قرآنرا میخوانند و هر یکی شاهد بر مذهب خود میآورند پس من همه را ضد بدین کم خدمت امامت عرض کرد که ای قرآن افرید مرا کفایت میکند فرمود بیل و لو وجدوا له مفسرا اگر مفسری برای آن بیاید کفایت میکند و الا فلا و مفسران نیست مگر اهل بیت علیهم السلام و امری را هیچ نبوی این مطلب نیست مگر اخبار بکر بواسطه ثقات و ائمه ائمه علیهم السلام و استماع علیهم السلام و ائمه الهی و مخالف الهی **باب دوم** در اشارة بدلیل سنت است و شکی نیست که سنت پیغمبر و اخبار اهل بیت علیهم السلام که هر چه شایع است سنت پیغمبر است آنچه خداوند است بر ما واجب است بشاعت و مخالفان حرام است و بی شریعی چند از برای معرفت سنت پیغمبر و متابعت آن هست که اگر اکثر و طرافان ملاحظه نکنند و بپیل خود هر خبری را خواسته باشد غل کنند و هر چه را خواسته باشد ترک کنند مثل اینست که متابعت سنت و انکرده بلکه متابعت دای و هوای خود را کرده است ملاحظه کن که هرگاه طبعی تو را مژدازد که باد و چه چند که هر را با هم استعمال نمائی و تو بعضی را بپیل خود اختیار کنی و بعضی را بپیل خود ترک کنی یا تو متابعت طبعی کرده یا متابعت دای و هوای خود را انبیا متابعت هواست و بسا خون خود را باین

و بسطه کردن گفته زیرا که ادویه که طبیب میدهد غالباً نیست که بعضی آنها از جوی مضراً
 و از جوی صالح و دوائی دیگر که ملحق بان میکنند بجهت دفع ضرر است که در آن یکی هستند
 پس هرگاه توار و اخبار کردی و در ویم تا ترک کردی البته مضرت خواهی شد و هم
 چنین ادویه که ذکر میکنم اگر بنا باشد توانها را برای خودی معنی بکنی و از او بگیری
 و همانکه خودت گفته صرف کنی یا از البته تو عمل برای کرده و خون خود را کردن گفته مگر آنکه
 اسم و مقتضای آن هر دو را از خود طبیب بیاموزی و استعمال کنی خلاصه سخن این است
 که یا خبایا اهل بیت بخان و جوی که فرموده اند باید گفت و عمل نمودن شرط اول نیست
 که تحقیق و سقیم آنها را از هم تمیز بدی نه اینکه از هر جا خبری دست تو آمد بگیری و عمل بکنی
 و این امری واضح و بین است زیرا که اخبار دروغ نسبت به کس داده میشود چنانکه هر
 مدعی بیاصل دروغ بر خدای بندند دیگر و پیغمبر و امام بطریق اولی دروغ شنیده بشود
 و اگر حضرات میگویند که ادعا بدروغ نمیشود و نفس از عاقل صدق است پس توئی و
 تیری ایشان نسبت بموافقت مخالف از همه جهت است مخالف هم برای خود ادعای دارد و
 هر را باید بعد از آن خود و صلح کلام و این قولیست که اگر بنا به هم چنین حرف بزنند و در
 دل ایشان یقین نیست و البته از مخالف خود تیری دارند حتی آنها که میگویند
 ما صلح کلام در حقیقه با مخالف خود موافقت و محبت ندارند و اگر محبت داشته باشند
 همین دلیل بیدین ایشانست زیرا که با کسی که با دین ایشان علانیه دشمنی میکنند
 بظاهر دوستی میکنند و خلافند در کتاب مجید خود میفرماید ان الذين يجادلون الله
 ورسوله اولئك في اذلن كذب الله لا غلبن ان الله قوي عزيز لا تجد قوماً يؤمنوا
 بالله واليوم الآخر يولون من خادقته ورسوله ولو كانوا آباءهم او ابناهم او عهدهم ان الله
 كذبه فلوهم الايمان وابد هم روح منه الا ترى انهم يدبرون السكينة ان كان كذبهم وخالفت
 میکنند با خدا و رسول و اجتماع در سلك خوارانند و خداوند نوشته است که هر کس
 غالب میشود من البته ائمه و رسولان من بدر مسند خداوند صاحب قوت و صاحب عزت
 است بعد میفرماید که نمیبای بخا عقی را که ایمان بخدا و روز جزا آورده اند که دوستی بکنند
 با کسانی که با خدا و رسول دشمنی کردند و اگر چه اجتماع پیدا کنند یا فرزندان یا برادران
 یا خویشان ایشان باشند یا اجتماع مؤمنین را نوشته است خداوند در دله ایشان
 ایمان را و نباید کرده ایشان را بروی از خودش و میفرماید یا ایها الذين امنوا لا تتخذوا
 عدوی وعدوكم واولیاء تلحقون بهم بللوه و قد كفروا بما جاءكم من الحق من عند الرسول و انما

ادوا خاتم

ان تو منوا بالله ربكم ان كنتم خرجتم جهاداً فی سبیل الله فاعلموا ان الله وانا اعلم
 بما اخبرتم واما علمتم من فضل الله واولیاء السبیل یعنی ای کسانی که ایمان آوردند
 نگویید دشمن من و دشمن خود را از دوستان خارج دوستی میکنند با آنها و اما
 اینکه کافر شدند با آنچه آمده است شما را از حق بیرون میکنند و پیغمبر و شما را بجهت راه
 اینکه ایمان بیاورند خود آورده اند اگر بیرون آمده اند بجهت جهاد و طلب شما من القاء
 یا آنها نکنید به بنیانی میفرسند بسوی آنها بودند و حال اینکه من دانایم با آنچه پنهان
 کرده اند یا آشکار کرده اند و هر که از شما بکشد انگار را پس تحقیق که گمراه شده است از راه
 راست و اصل نزول پدیدت خاطر است که میفرماید ای بلعنه بود که نوشت با هر
 مکه که رسول خدا را در جنگ با شما آورد و هر که ایات کتاب که شک است و در درسا بر آورد
 هم جاری میشود خلاصه مقتضای نیست که دین و ایمان حب و بغض است چنانکه در لغت
 فرموده اند و صلح کل بودن از ایمان نیست و معنی از اخبار خواست که چنانکه مدعیان
 بیاصل دروغ بر خدای بندند چنانکه خدا فرموده من اعلم من کذب علی الله و کذب
 بالصدق از جبهه الحسن و جهتم مشوی للکافین هم چنین دروغ بر پیغمبر هم شنیده میشود
 و دروغ بر ائمه اطهار صلوات الله علیهم هم شنیده میشود و باید دانست در کتب حدیث
 و او بر ایشانست که دروغ کو است یا راستگو است خداوند در کتاب محکم خود میفرماید
 یا ایها الذين امنوا ان جاءكم فاسق بنبأ فتبينوا ان تصدقوا و اما یجها له فاصبحوا علی ما
 فصلتم فادعوا اصل نزول با توفیق بود که غالباً معلوم قطعی را خصم زد موافق بک
 رواست و خداوند میفرماید که ای کسانی که ایمان آورده اند هینکه دروغ غلوئی خبری
 برای شما آورد صدق و کذب را معلوم کنید بناد که قتل بکنید و صبح بکنید در خطا
 که از کرده خود پشیمانید پس ناچار باید صدق و کذب اخبار و از آن راهها که فرموده اند
 شنید و توفیق در عمل بانها باز بسو و الحال ایشان راه رفت و چند حدیث در
 این باب باید نقل کرد نامشده معلوم شود در بخار نقل میکنند از حضرت صادق
 که فرمود ما اهل بیت هستیم راستگویان و خالی نیستیم از کسی که دروغ بر ما بیند
 و صدق ما را بواسطه کذب خود از نظر مردم بیاندازد رسول خدا صدق خلق
 خدا و از جهت حق و مسیله دروغ بر او می نیست و امیر المؤمنین صدق خلق خدا بود
 بعد از پیغمبر و عید الله سبحانه بر او دروغ می نیست و ابو عبد الله الحسین بیتا
 بخشا بود و عزت شاهی و بنان بر علی بن الحسین دروغ می نیست بعد از آنکه

معتبر بن سعید فرمود که ای ابوالخطاب! هر چه در این امر و حقه و بری و طاعت و عبادت
 را و فرمود خدا لعنت کند ایشان را که هر یک از ما غلبه از یکدیگر دروغ بر ما بیند و بپند
 تا آخر حدیث و در حدیثی فرمود که سه نفر بودند که بر پیغمبر دروغ می بستند ابوهریره
 و ابن مالک و زنی که مراد غایب باشد ظاهر اینها چنانچه جمله حق تعالی بر کرده و هم
 از آنحضرت روایت کرده است که فرمود معتبر بن سعید دروغ بست بر پیغمبر و از آنحضرت
 کرد و میگوید کتب احطاب پدرم را و احطاب او در میان احطاب پدرم مستتر بودند و
 میگویند کتب را و معتبره می دادند و او کفر و زندقه را نهاد سپه می کرد و اسناد پدید
 می داد با احطاب پدرم و امر می کرد که در پیشا شیعیه بگویند پس هر چه در کتب احطاب پدر
 از غلو و کفر و افراط و سب و لعن معتبر بن سعید است در کتب ایشان خلاصه که باین
 مضامین اخبار بسیار در بنما و غیره روایت شده است حتی پیغمبر دروغ
 افروخت فرمود که اگر پدرم دروغ گویند بر من بسیار شده اند و زود باشد که زبانی
 بشوند پس هر که دروغ بر من بیند در جایگاه او پرازش شود پس وقتیکه امر چنین
 است چاره چیست چرا احطاب تمام کردن و بشن نمودن و حق را از باطل تمیز دادن
 چنانکه پیش ایشان شیعیه بنا نشان بر این بود و در بنما نقل می کند که شخصی پیوست
 بن عبد الرحمن گفت که ای ابو محمد چه پدر در باب حدیث سخن و چه بسیار انکار می کنی این
 را که احطاب ما روایت می کنند پس چه تو را و ادا شده بر تو احادیث فرمود که خبر داد مرا
 هشام بن الحکم که شنیده است از حضرت صادق که قبول نکند بر ما حدیثی را مگر
 آنچه موافق قرآن و سنت باشد یا از احادیثی که پیشتر از ما روایت شده باشد شاهدی
 بر آن بیاید بجهانکه معتبر بن سعید و سبب کرده است در کتب احطاب پدرم را
 را که پدرم فرموده است پس بر همین پدرم را و قبول نکند اینها مخالف قول پرورند
 ما است و سنت نبی ما محمد را بجهانکه ما هر وقت حدیث می گوئیم می گوئیم خدا فرمود
 و پیغمبر فرموده است بوش گفت که در سببم بعراق و جاعلی از اصحاب ابو جعفر را
 دیدم و احطاب ابو عبدالله بسیار بودند و از ایشان استماع حدیث کردم و کتب ایشان
 را گرفتم و بعد عرض کردم بر ابو الحسن رضاء و آنحضرت احادیث بسیار از اخبار انکار
 فرمود که از احادیث حضرت صادق که باشد فرمود که ابوالخطاب دروغ بر آنحضرت
 خداوند لعنت کند ابوالخطاب و احطاب و را که ما امروزه سبب می کنند این احادیث
 را در کتب احطاب ابی عبدالله پس قبول نکند بر ما خلاف قرآن و ائمه بدرستی که ما اگر

حدیث کنیم حدیث می کنیم بموافقت قرآن و موافقت سنت اما از خدا و رسول حدیث می کنیم
 و نمی گوئیم فلاں و فلاں گفته اند پس کلام ما متناقض بشود بدرستی که کلام اخرا مثل
 کلام اول ما متناقض کلام اخراست و هرگاه او دشمن را کسی که حدیث بخلاف این می کند
 بگوید تو به تعبدی و این را بیاورد پس بدستیکه ظاهر قولی از ما حقیقتی است و بر او
 نوری است پس اینچنین حقیقت را او نیست و نور ندارد و قول شیطانیست تمام شد حدیث
 شریف پس باید بدین و تفحص نمود دروغ گوینان مختصر همان ایام نبودند امروز هم
 جماعت بسیار هستند که دروغ بر ائمه علی بن ابی طالب می بستند چنانکه پیغمبر فرمود که بعد از
 این دروغ گوینان بیشتر خواهند شد و در اخبار غیب نیز شواهد این مطلب هست
 پس احطاب تمام باید نمود و نه هر کس که حدیث را ثبت باهل بدعت داد از او میتوان
 پذیرفت بلکه باید بدین بود که با خود این شخص دروغ بسته یا از فاسق مثل خود گفته
 است یا از ثقات و اما اگر گفته و آنها تصدیق روایت او را دارند یا ندارند و بجهانکه
 اجمال این اخبار ظاهر شود و باز اسباب شیعیه شود عرض می کنم که اینک فرموده اند که
 بر کتاب و سنت عرضه کنید ما نیست که با هر ابی متشابهی و محلی با سنت مختلف و بنما
 میتوان حدیث را عرضه کرد و صحیح و سقیم از آن تمیز کرد بلکه ابوالهم خود ایشان در سنن
 العمل فرموده اند چنانکه در وسائل نقل کرده است از امیر المؤمنین که در کتاب خود
 بمالک اشقر فرمود که در کن بسوی خدا و رسول آنچه وارد شود بر تو از امور که غیبی
 بدان باشد و مشبه بشود بر تو از امور پس بجهانکه خداوند فرموده از برای قومی
 که دوست داشتند ایشان را شاد ایشان را که یا ایها الذین امنوا اطعوا الله و اطعوا الرسول
 و اولی الامر منکم فان لنا علم فی شئ فردوه الی الله و الرسول بعد فرمود پس رد کنند
 بر خدا بگردانند است بحکم کتاب و او رد کنند بسوی رسول بگردانند پس جامعه غیر
 منفرقه او است تمام شد حدیث شریف پس اینک در اخبار ما بفرموده اند که عرضه
 بر کتاب و سنت کنید مراد محکمات کتاب است و سنت جامعه پیغمبر نه اینکه بجهانکه متشابه
 نیست مختلف فیها بنوان عرض کرد بلکه از اخبار از جمله چیزهایی هستند که محتاج بر عرضه
 کردن هستند باری و این را هم بدان که این زعم غالباً در میان محتاج الیه است که حدیث
 از غیر ثقات و اصحاب رسد و الا اگر از ایشان رسد بنص کتاب خداوند چاره عرض صدق
 کردن نیست چنانکه فرموده است بومن لله و بومن للؤمنین و فرموده است کونوا مع
 الصادقین و هم چنین غیر اینها آیات بسیار شاهد این مطلب است و حضرت صاحب

الامر فرمود لا عذر لاحد من مواليك في التشكيك فيما يروى عنك فاعلموا باننا قد عرفنا باطنا
 نقادهم من زنا وخطاهم انما الهيم وهم چنين خبر اين را از اخبار اهل بيت است و مسئله محل شبهه
 نيست محتاج اين است كه مظهر نه هجره خبري كه بواسطه ثقات و امضاء مبرم در باز مي توان
 عمل كرد بلكه حديث محكم را بايد گرفت و متشابه را ترك كرد چنانكه در وسائل نقل
 ميگردد از حضرت امام رضا كه فرمود هر كس رد كند متشابه قرائن ابوي محكم ان پير
 بتقصيق كه هدايت بافتا است بسوي راه راست پس فرمود كه در اخبار ما محكمي است مثل
 محكم قرآن و متشابهي است مثل متشابه قرآن پس رد كند متشابه افتا بسوي محكمات و
 متابعت نكند متشابه آنها را بدون محكمات نهائي كراه شود انتهى پس ملاحظه كن كه
 چه قدر احتياط بايد كرد و اخبار متشابه را عرضه بر محكمات بايد نمود كه اگر نكنيم سبب
 گمراهي است مثلاً ملاحظه كن اخباري هست كه دلال بر توقيف در امر ظهور ميگردد
 ولي بطور متشابه كه محل شبهه است توبيه كن كه اول توقيف خود شامري است كه با چنانچه
 ابراز كتاب منافي است و اخبار صحيحه محكمه معتمد عليها روايت شده است كه هر كس
 توقيف كرد مگر سديد او را نكند ب كند حال تو كه ادعای اسلام و تشيع ميكني و ميگوئي
 بيك حديث يا چند حديث متشابه كه معني آنها بطور يقين معلوم نيست و علاوه
 بر آن كه با كذب محكم خدا و اخبار محكم اهل بيت منافيست استدلال كني و آنها را بجهالات
 دور و دراز با هم تطبيق كني افوق بنای دين خود را بر اين بگذاري اين واقعه از دين ال
 محمد عليه السلام نيست و بايد از آن پرهيز كرد و شك نيست كه از متشابهات يقين و
 علم براي انسان حاصل نميشود و زيرا كه معني متشابه همين است كه محل اشتباه است
 شد علم از آن حاصل نميشود و خداوند ميفرمايد ولا نقف ما ليس لك به علم يعني عجب
 چيزي كه علم بان ندي مرو و بروضه كه از بعضي قرائن كه بجهت خود دست بپاوي بلكه
 معني در نظرت رمان پيدا كند منتهي براي تو مظنه حاصل شود و خداوند در كتاب
 محكم خود ميفرمايد ان الظن لا يغني من الحق شيئا مظنه تو را از حق بي نياز نميگردد و
 حديث است كه ان الظن لا كذب الكذب مظنه از حق دور و غمها در و غمهاست پس باني كافر
 باين منوال باشد چگونه ميتوان در چيزي بلكه اصل دين است انسان بدليل ظني بلكه در
 بگردد افوق بنای جيع دين خود را بر اين بگذارد بطور بگمراهي اساس دين و شريعت و
 اين كه از پيش بطور يقين دست داشتهيم و با هم نزنند و منسوخ به پندار و واقعه كه
 انسان دين باورش باشد چنين نگاري نميگردد مگر اينكه ديگر اشك جالب خطا

و چيزي كه محل اشتباه

دنيا فرار داده باشد از اول پس از هر راه كه بجهت تحصيل اشد از راه ابرم در و برود غلا
 بمتشابهات نميتوان گرفت و اگر كوش كه پس چرا متشابهات را فرموده اند عرض ميكنم يك
 جهت همين است كه خلق را از ما پش كنند و انكس كه طينت او خبيث است مفتاح باطن
 بشود و من سبقت لمن الله الحسني كه طينت او نيك و پاكي است از آنها حذر كنند و
 بجهت يكسان بگردن و بجهت پيدايد در وسائل از حضرت امير نقل ميگردد كه فرمود در حديث
 كه احذروا الشبهه فانها وضعت للفتنه يعني از شبهه پرهيز كنيد كه ان بجهت از ما پش وضع
 شده است پس و قبله خود ايشان بخود ايشان اينطور وضع از گرفتن بمتشابهات مي
 كنند كه بكم مدعي اينست كه من مدين بدن ايشان هستم چگونه ميتواند با آنها بگردد
 و خوشحال باشد و هم چنين كه بيار نيز از حضرت امير نقل ميگردد كه فرمود در حديثي كه
 اينست بجز اين نيست كه هلاك شدند مردم در متشابه بجهت اينكه واقف بر معني آن
 نشدند و حقيقت آنرا نشناختند پس وضع كردند از براي آن نار بهلان از نزد انفس
 خود ايشان بازاء خود نشناختن شدند اين از ساله اوصياء پس انداختند قوا
 رسول را و ايشان سر كنانا اينكه فرمود در تفسير متشابه كه آن انجيزي است كه حرف از آن
 منفق اللفظ است و مختلف المعنى مثل قول خداي عز وجل فضل الله من يشاء و يعبدى
 و ايشان بعد منافي چند از براي ضلال ذكر فرمود و هر ايه كه بيك معني بود قرائن فرمود
 خلاصه هم چنين شروط ديگر براي گرفتن اخبار اهل بيت هست كه بايد ملاحظه نمود
 و شرح آنها ما سبب اين مسائل نيست و در كتب اصول فقه شرع داده ميشود از جمله آنها ملاحظه
 فقه است كه حديثي كه موافق قول عامه وارد شده است و برخلاف آن حديث ديگر
 داريم با نچه موافق قول عامه است نبايد گرفت اگر چه در بعضي مسائل قول حق در دست
 ايشان هم باشد ولي در اخبار ديگر حديثي مخالف در اخبار مانيت ولي در صورتيكه
 در اخبار صحيحه خود مان مخالف قول عامه هست حديثي هم موافق قول آنها وارد شده
 باشد البته بايد انرا ترك كرد و بطلب بديهي است علاوه بر آنكه اخبار اصيل داريم
 صرح بحد لال برايم معني ميگردد فرمودند كه خالفوهم ما استطعتم فانهم ليسوا من
 الحقيقة في شيء مخالفت كنيد با ايشان هر چه بتوانيد كه ايشان از دين حقيقيه
 در هيچ چيز نپسندند و در حديثي فرمودند كه ميپنداسيد جهته بطلب چيزي است
 جهته اينست كه عامه عمل كردند برخالف حضرت امير در مسائل اين است كه نبا
 آنها بايد مخالف نمود خلاصه و چون مسئله واضح است حاجت باطناب و ذكر

هم اخبار و آثار نیست و بعد از آنکه حدیث صحیح محکم خالی از تقیه و دستاورد و حقیقت
شروط دیگر که در اصول فقه مذکور است ملاحظه کردی انوقت باید بمقادیر لفظ
ظاهر حدیث گرفت و در وقت و ناویل برای نمود مگر اینکه از ظاهر اخبار دیگر بر آن
داشتن باشی و الا بدون این جایز نیست ناویل کردن و اگر ناویل کردی فرق نمیکند
که بکسر منکر اخبار اهل بیت بشوی یا برای خود ناویل کنی در وسایل نقل کرده
است از حضرت صادق که فرمود من خبر میدهم بمرد حدیث را و او را نمی از جدال و مراد
دین خدا میگویم و نمی از قیاس میگویم پس بیرون میبرد از نزد من پس ناویل میکنند حدیث
مرا بر غیر ناویلش و در کتاب کتب پس از بخاطر نقل است از آنحضرت که حدیث فرمود من خبر میدهم
بکی از ایشان از حدیث پس بیرون میبرد از نزد من تا اینکه ناویل بکنند تا از غیر ناویل
و این بجهت اینست که ایشان طلب میکنند حدیث را و بعد سستی مانع از آنکه در نزد
خداست و در اخبار و سنن فرمودند که خداوند با هر خلقی از ما عدولی قرار داده که نفی
میکند از دین و تخریب غالبی و ادعای مطلقین و ناویل بجاهلین و اشی در این مطلب
شبهه نیست که ناویل کردن بغیر ناویل حق صحیح نیست و ناویل حق هم بدون معنی ظاهر
صحیح نیست زیرا که ناویل و ظاهر بمنزله روح و بدن هستند و هیچ روحی بدون بدن
نمیتواند بلی ناویل در اجزای کالاهای معنی ظاهر استغفال میشود و انچه از ظاهر است
و همانرا هم برای غیبتشان گفت و نباید مشابهت اجزای اهل بیت را نمود و مشابهت هم
معنی باطن استغفال میشود و در انهم نیز نباید مشابهت لزال جمله نمود و از همانرا که
ایشان فرموده اند وقت و آثار این ناویل که محل سخن است در اینجا حضرت بایه در حدیث
مقامات علشان برانست ناویل اصطلاحی است که بکل قضا از معنی ظاهر صرف کنند
و بمعنی دیگر تفسیر کنند و چون لازم سر و شده از اصطلاح ندارند که ملاحظه از آن میکنند
بلکه بطور اختلاف ناویل میکنند و حقیقت از انما اعلی الله مقامهم در کتب
خود بیان فرموده اند و مجلس اینست که هرگاه لفظ را از معنی ظاهر صرف کردی و درین
که مقام مؤثر باشد حرکت دادی باطن میشود و اگر در عرض حرکت دادی ناویل اصطلاح
میشود و گاه باشد که هر یک از آثار ناویل بخوانند بملاحظه معنی توی که ناویل الیه
باشد خلاصه و خواص معنی باطن اراده کرده بشود یا ناویل اصطلاحی هر یک از اینها
شرط اینست که ظاهر در مقام خودش ثابت باشد زیرا که اگر باطنست ظاهر از
برای و بمنزله افراد و آثار کلی است و هیچ یکی بدون اثر و مملکت برود و ظهور ندارد

و اگر ناویل است بمنزله روح و حس از برای بدن ظاهر و هیچ روحی بدون بدن و مملکت
موجود و بالفعل نمیشود پس لازمه هر دو اینست که معنی ظاهر سر جای خود نباشد
و معنی های دیگر هم در مقام خود نباشد و تو اگر حرف را از روی فهم میبینی که پس
هر چیزی را در جای خود بگذارد و از فقه پیدا و فقهی ده میگوای حرف بمنزله دیگر تو
مصدق ندانسته باش خلاصه و در اینهم نزد عاقل شبهه نیست که هر بدنی جاذب
هر روحی نمیشود بلکه هر بدنی روح مناسب خود را جذب میکند پس هر لفظ را
بمعنی نمیتوان ناویل کرد بلکه باید ملاحظه مناسب نمود تا آنکه ناویل صحیح شود
و ما در قیاس و احاطه بجهات مناسبان اشياء ندانیم نمیتوانیم بعقل ناقص خود مان
پی روح هر بدنی بیوم خاصه که دنیا عرض اعراض است و جوهر ابدان را از اعراض اغنا
مادر دست نمیزد پس بدینهم پی صرف نظر کردن بایدها نمیتوان پی بار و احاطه بر دیگر
آنکه کسی نباشد که از بالا نظر کند و به بیند مثل اینکه تو اگر ملاحظه کنی ملح طعام
را و سبک رنگ را و آب بینی خواهی گفت که مزاج آن بارد و رطوبت است بجهت اینکه مثل
برف میماند همین که جوهر از آن میگیرند و رطوبت غریبه آن که از زمین برداشته است از او
گرفته میشود و قریز میشود و معلوم میشود که خاز و ناویل است هم چنین است امر مقام
انچه در این هر صده بدن میشود و پراکه امام فرموده است که کلاً یا بحجم ظهوره فالعین
بلزوم پس بواسطه اعراض بمنزله ارواح را من و تو نمیتوانیم بدینهم و ناویل را پی که ناویل کنیم
هم بیکسان مگر اینکه از معادن علم کمال محمد علیهم السلام هستند بگویم که ایشان نظر
بحققت چهرها میفرمایند و جوهر هر چیزی را بمنزله بدن خلاصه که چندان در
سد و دلایلهای عقلی نیستیم و غرض همانست که چون اینها در چنین جلوه میدهند
که مطلب خود را از آثار و اخبار اثبات میکنند و اینقدر میگوایم که عوام مستلزم
بدانند که از برای استدلال با اخبار و آیات نبض خود آنها شر و طبعیت که اگر آن
شر و ط ملاحظه نشود استدلال ایشان بیجا و بی حاصل میشود

باب سیم در بیان از امر ضرورت است چون بحکایت از بعضی مبلغین
این ظاهر شبهه شده است که بانه از خلاف ضرورتی ندارند و دلیل آنها این
است که هر ادعایی که در عالم مقید شده است هر یکی ضرورتی شرع سابق را
بر میآورد و اگر بنا نباشد ضرورت بگویم باید هیچ شرع جدیدی را ایجاد
شرع سابق قبول نکنیم مثلاً حضرت موسی که شریف او در ضرورتها که در

شرح حضرت ابی هبیم پیداشده بوده منسوخ فرمود و هم چنین حضرت عیسی علیه السلام
 موسی و هم چنین خاتم انبیاء پس بعد از عیسی هم چنین با اعتقاد حضرت ابی هبیم که
 بر خواسته نبیوان بضرورت های سابقه بر او برادر گردد که این فرد صریحاً بگوید که من
 صاحب شرع جدید و کتاب جدیدم چگونه میتوان بضرورت سابقه بر او برادر کرد
 و این حرفیست که عوام بیچاره و قبی که می شنو گمان میکنند که حرف صحیحست حال آنکه
 خطای حرفش و ضرورت های کلیه که در شرع انبیاء بوده است هیچ پیغمبری منسوخ
 فرموده و اگر نباشد که الهام منسوخ بشود بیک میزان حق و باطل از دست می رود و نمی
 توان آنها را از هم تمیز داد و حضرت عیسی مخصوصاً فرمود ما جئت لا غیر لئلا تموس و پیغمبر
 مبعوث میاید مگر آنکه بدعا من الوصل پس هر ضرورت های کلیه را بر ما گذارده اند و نتیجه
 واقعه است در برزخیات است علاوه بر آنکه بعضی ضرورت های هست که نسخ شد
 آنها و حکم جدید را درون منافات با هم ندارد مثلاً نسخ کردن رو کردن به پیشانیست
 و امر کردن بکعبه منافات با هم ندارد و هر دو حقیقت چنانکه پیغمبر با وجود و صلوات
 انبیا بر او فرمود و نماز کردن رو به پیشانیست امر ذاتی نبود که بدانی در دوام آن
 باشد بلکه امر موقوق بود مثل لیل و نهار و صیف و شتاء چنانکه امر شایع است
 صیفت نهار بعد از لیل از قبیل بدانیست این امر هم چنانکه منوال است چنانکه پیغمبر
 بیان این مطلب را فرموده است در حاجه با وجود تعبدی ضرورت های هست که نفس خودان
 در امر امیر سازند و نسخ کردن خودش دلیل بطلان نسخ کننده است مثلاً ضروری
 مسلمانانست و اخبار و آثارش اهدا بطلب است که کاتبی بعد از قرآن از آسمان نازل
 نمیشود و این اخباری است که کاتبی است و کتاب جدید هم که امام می آورد و هم کتاب
 است که انبیا پیغمبر از آن سقط کرده اند و غریب نموده اند درست میکند و همان نسخ که حضرت
 امیر جمع فرموده همان را می آورد و حال کسی بخیزد و ادعای امامت کند و کاتبی بیاورد
 که هیچ دخل بقرآن نداشته باشد بلکه در هر چیز برخلاف قرآن باشد چنین چیزی درست
 نمیدارد زیرا که اگر این حقیقت ضرورتاً اسلامیکه تاکنون درست داشتیم باطل میشود
 و اگر این بر باطلست و ضرورت اسلام حقیقت قطعیست المطلوب و هم چنین این شخص را
 ادعای نبوت میکند چنانکه از وضع او ظاهر و هویداست زیرا که ادعای وحی بطور
 ناسپس نمودن و کتاب جدید و شرع جدید باین وضع آوردن که هیچ ربطی به کتاب و
 شرع پیغمبر ندارد خود این ادعای نبوت و ضرورت مسلمانان بر این قائم شده است

بعد از پیغمبر پیغمبر دیگر نمیدانند پس اگر ضرورت در مقام خود حق بوده ادعای نبوت بر
 باطلست و اگر ادعای نبوت و حقیقت ضرورت که مسلمانان داشته اند در جای خود
 باطل بوده حال اخباری که یکی از این دو را قطعاً اگر نمائند بوده و احیاً پیغمبری که بگوید
 مذهب اسلام از اول حرف پوچ و بر باطل بوده است پس اگر آن حق بوده لا محاله ادعای
 نبوت بر باطلست خلاصه که ضرورت های کلیه ذاتیه در همه ادیان هست که نسخ شدن
 از برای آنها نیست و میزان حق و باطل اند که اگر اخباری باشد آنها از میان برداشته شود
 حق از باطل شناخته نمیشود و خالق را بر خدا متجه میماند و چند حدیث باز در این مورد
 برای یقین و تکرار و ثابت میکند که عرق اسلام و ایمان در نفس هست با آنها
 بگوید و کول مدعیان و انحراف از جمله حدیثی است که در کتب بسیار نقل شده مثل
 بخار و وسائل و فصل الخطاب و غیر از اینها و ثابت میکند از حضرت امام موسی که فرمود
 رسیدن گفت که دوست میگذارم که برای من کلام محضی نبوی که برای انصاف
 و فروغ باشد و غیبیه بشود و نفس بران و از ان پدید برزگوارت شنیده باشی پس
 من نوشتم بسم الله الرحمن الرحیم مورد ادیان و امر است که اختلاف در آن نیست
 و ان جماع است بر ضرورت ان چنانکه مضطرب یوی ان هستند و اخبار و اجتماع
 علیها که هر شبهه را بر آنها باید عرضه نمود و هر خار را از آنها باید استیفاط کرد و امری
 است که محتمل شد و انگار است و راه استیضاح نمودن اهلش از آنجا بر او است پس
 آنچه ثابت شد از برای مدعیان از کاتبی مستقیم علیاً و بطلان استی از پیغمبر که اختلاف
 در آن نباشد باقیامی که عقول عدالت را فهمند ثبات بر یکیم که استیضاح نموده
 باشد این سخن را در کردن ان و واجب است بر او قبول ان و اقار و دپانت بان و آنچه ثابت
 شده باشد از برای مدعیان از کاتبی مستقیم علیاً و بطلان استی از پیغمبر که
 اختلاف در آن نباشد باقیامی که عقول عدالت را فهمند و وسعت دارد خاص
 است و عام انرا شک کردن در آن و انکار کردن مر از ان چنانکه است و ایند و امر از امر
 توحید فساد و توارش و خدش فساد و ان پس اینست معروض انچنانی که عرضه کرده
 میشود بر او و مدعیان پس آنچه ثابت شد از برای توبه هائش اخبار میگوید و آنچه نهائش
 شد از توریستی ان نفی میکند و لا قوة الا بالله و حبنا الله و نعم الوکل ملاحظه کن
 در این حدیث شریف چگونه انجم ضرورت را تخریب کرده اند که هر خار را در ادیان بران عرضه
 کرده میشود و حق و باطل بواسطه ان تمیز داده میشود و کدام حادثه از حدیث دین این

جدید بزرگوار نباشد در جزئیات مسائل ما را بخود و انکارند و ضرورت را بر ما حجت قرار
دهند بطوریکه اگر بجزایان دوی کنیم رتبه اسلام را از کون خود بمقتضای اینجا
دیگر خلع کرده ایم و در این امر بزرگی که اعظم موافقت میزانی از پیش دست مانند هند
که حق و باطل از آن بزرگواریم این نیست و الله از مذهب اسلام بلکه در هیچ دینی اینطور
نبوده است و ملاحظه کن که آنچه از ضرورت حق و باطل معلوم شود بکتاب مستجمع علیه و آله
باجتناب از پیغمبر که اختلاف در آن نباشد باقی باقی که هر عقول انزاعیست باید ثابت
شود و اگر یکی از اینها ثابت نشد خاص عام امت اگر در آن شک کند در حجتی در آن
پس چه طور میتوان امر باین بزرگی را بمتشابهائی چند که حقیقت آنها معلوم نیست فهمید
و بان گرفت و این را هم بدان که ذکر قیاس در اینجا نیست از باب تفسیر بوده است زیرا که در
معنی با هر دو روشد بوده و غایت قیاس را مجوز میکند علاوه بر اینکه امام همین قدر
نخواستند که از اساتیک کنند و الا وضعی که بیان فرموده اند از امتیاق بر محال فرموده اند
و متخص جزیی عمالی است که احاطه به عقول نماید و بفهمد که آیا هر فردی صحت این
قیاس را دارد یا ندارد خلاصه و نیز در کتاب کتب مزیل از حضرت امام حسن کدور
مخصوص معصوم فرمود که مردم اجتماع کرده اند بر امور و بسیار که اختلاف و نزاع میان
ایشان نیست بشهادت باینکه خدائی بر خدا نیست و اینکه محمد رسول خدا و بنده او است
و بر نمازهای پنجگانه بعد چیزهایی چند را شمرده اند و اینکه فرمود که اجتماع دارند بر تحريم زنا و
سرقت و بعد چیزهایی چند را نامانند که فرمود و اختلاف کرده اند درستیهای که مخالفه در
انها کردند و فرقه های مختلف شدند که بعضی ایشان بعضی را لعن میکنند و اینکه فرمود که
کدام يك از ایشان اولایان هستند مگر فرقه که مناقبت کتابت و سنت پیغمبر را کردند پس
هر کس گرفت با آنچه اهل قبله برانند و اختلاف در آن ندارند و در کد علم آنچه را که در آن
مختلف شدند بسوی خداوند سالهم مانند و نجات یافت بان اذ اش و داخل جنت شد
و اینکه فرمود مردم سه مذهب پیش از کرموس و ناصب فرمود و اینکه فرمود و مردی است که
گفته است با آنچه اختلاف در آن نیست و در کرده است علم آنچه شکست داده است بر او بسوی
خدا و اولاد او و اتمام بمانند و دشمنی بمانند و حق ما را نشانند پس ما امید داریم
اینکه خداوند بپارموزد از برای او و او را داخل جنت کند پس این مسلم ضعف است تمام شد
حدیث شریف ملاحظه کن که در امور مختلف فیهل و ایمان این است که ائمتان توفیق کند و علم
انرا بسوی خداوند و دکت و نا بجهت و متخیر و در کار ثبات شود طریقه را اختیار نکند پس این

جامعه از مذهب اسلامند که بنای اسلام از صدر اول بر این بوده است که دانش و عقول
تخلف از ضرورت کرد و اگر اهل اسلام نباشند خود دانند و مذهب خود را با
ایشان سرکاری نیست و لازم اسلام اینست که از پی بجامعه برویم زیرا که غایب است
بر خلاف ضرورتان اسلام است و بپاد و مذهب اسلام حرامست متابعت آنها و از
خلاف و مستلک پیغمبریم که بناد اسلام قدم را بر این و بقیس تا بقی عتابت فرماید که
محتاج بان نباشیم که تازه عقبه پی برای خود بگردیم خلاصه و اخبار در باب ضرورت
و اجتماع متعدد است و بجهنم دو حدیث است که گفتار کنیم **باب چهارم در**
دلیل عقل است بدانکه عقل خداوند ظاهر عجز باطنی قرار داده است در میان بنده
و شبهه نیست که عقل کلبه عجز است چنانکه اخبار بسیار گواه اینست و بخرافه در این
است که اگر عقل صرف و خالص شد عجز است اثنا که مشوب شد با عراض و اغراض در
جریان عجز نیست مثل اینکه چشم را خدا برای دیدن خلق فرموده است و آنچه بیند
دوست بپند آید اما معدلک چشم که مرود شد و عجز گرفت درستی بیند باید
مخص بینائی که چشم او سلامت است به بیند و برای او حکایت بکند و الا بقول خود
التخص مرود نمیشود اعتماد کرد و خود او هم را اعتماد بر او نیست خود کند خطای او پیش از
حوائج خواهد بود بلکه هر چه بیند بر غیران وضعی است که در واقع خارج است بدان
و رنگ و شکل هر چیزی را درست نمیشود بلکه بعضی چیزها که از نظر او اندک دور
نشد مطلقا بیند هر چه بیند است امر عقل ناقص ما را بر که اش و شوب عبادات و
طبایع و شمولان است و اگر اینطور نبودیم محتاج بفرستادن پیغمبران نبودیم چنانکه در حدیث
شریف میفرماید در روز سار که حضرت صادق علیه السلام برای خطاب دای و قیاس فرستاد و در فضل
الخطاب از مجاد فضل شد فرمود که اگر علم کردن برای و قیاس در روز خدا جایز بود بفرستاد
پیغمبران را با چه در آن فصل است و نمی از هرزل و شویی بگرد و عجب نمیکند جهل را و
لکن مردم چون جاهل شدند حق را و کوچک شمردند نعمت را و استغنا بجهل خودشان و
ندایر خودشان از علم خداوند و گفتار کردند باین از و نسل خدا و قوام با مراد و گفتند
چیزی نیست مگر هر چه عقول ما درک کند و الباقی ما نشانند پس این است که خداوند بجهت
طرف که رفعت ایشان را برود و تواند که از اعجاز مبدون را بی و قول که نصرت ایشان را تا اینکه
عبادت نفس خود را کردند من جث لا بعلمون و اگر خداوند پسندد بود از ایشان اجتناب و در
نظر ایشان را و آنچه ارغاکرند از این بفرستاد بسوی ایشان خدا کند از برای آنچه میباید

هست و نهی کننده از وصف ایشان و اینست و جز این نیست که اسناد لای کرم بر اینک
 خدا غیر از این است بفرستادن او رسولان را یا مودقه حقیقی و ترسانیدن از امور شکله
 مفید پس وارد او ایشان را ابواب خودش و صراط خودش و ادله بر خودش بسبب مودیکه
 محجوب است از دای قیاس ناخر حدیث شریف پس ملاحظه کن بین که اگر ما بقتل ناقص خود
 میتوانستیم زندگی کنیم و بنابر اصل که معرفت و عبادت پروردگار است بر سبب چنانچه
 بود که پیغمبر این خدا را یا اینهمه را با و سخن بسوی ما بفرستند و ما او دعوت نکنند و
 حال اینکه آنچه افان عقل خودش بفهمد بر آنست و در تو بهر عقل و فطانتی آن بپسند
 زیرا که بر طبع افان ناگوار است که ممکن از دیگری بکند و هرگاه خودش مطلبی را فهمد
 با فطانت شوق و ذوق عمل خواهد کرد پس آنچه حکایت است که معذرت را ضعیف نشدند
 که ما عقل خود بکیریم بلکه صحتی از آن کردند بر نیست مگر از چنانکه عقل در ما کامل
 شده است و آنچه میفهمیم مشوب است بطبیعی و غادات و مبولات نفس اماره و بسوء و بر آنکه
 اول که خداوند لطیف است از آنکه میگوید چون خالک دور تو از هر چیزی است از مقام عقل
 لهذا شباهت او به عقل از هر چیز کثرت و روز بروز خداوند او را ترقی میدهد و
 نزد یک بمقام عقل میفرماید تا آنکه عقل در او کامل میشود و اینجا جانی است که قابل نصب
 نبوت میشود چنانکه در حدیث فرمودند که خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود مگر
 بعد از کمال عقلش پس معلومست که من تو که همیشه در و بیثبات و رعیت هستیم هرگز
 عقل در ما کامل نمیشود بحدی که خودمان صلاح و فساد چیزها را بفهمیم و اگر پیشدیر
 فرستادن این بآنها لغو بود و اگر اضاف بدی و جرئت و جفا را خود را در امور عالم به بین
 این طلب از اعلان خواهد نمود و حاجت تفصیل دادن نیست و چند حدیث باز ذکر
 میکنیم و میکنیم در فضل الخطاب از علی بن الحسین بر روایت فرموده است که فرمودید
 که درین خدا رسیده نمیشود بعقول ناقصه و آراء باطله و مقانیس فاسده و رسیده نمیشود
 مگر بکس پس هر کس تسلیم از برای ما نمودن الهی را ندانند و هر کس بجاهلایت یافتند
 شد و هر کس بقیاس و دای دین در زبدها لگند و هر کس در نفس خود سرچشمانت از آنچه
 ما میگوئیم یا حکم میکنیم کافر شده است بان کسی که سبع الاثنی در قرآن عظیم را نازل فرموده و
 حال اینکه او نمیداند و روایت شده است که بعد از آنکه سوخته اذاجا ضربه الله نازل شد
 فرمود پیغمبر که بدرستی که خداوند حکم فرموده است بجهاد بر مؤمنین در وقت بعد از من
 تا آنکه فرمود مجاهده میکنند بر احداث در دین هرگاه عمل یکند برای دین و مال اینک را می

نما بکشد و عمل

در دین نیست این است و جز این نیست که درین از پرورنده است امران و حقان و حضرت امیر
 فرمود که فرمود پیغمبر که در و نباشد که جدا بشود اقامت من بهشتاد و سه و قد بکفره قیامی شد
 و باقی هالک و ناجون آنکافی هستند که مقتک بولایت شما بشوند و اقتباس از عل برای
 خود نکنند پس اینجا عیب پس بر ایشان نیست و هم چنین حضرت امیر فرمود بدرستی که من
 نکرده است دین خود را از دای خودش و لکن آمده است او را از جانب پرورنده اثر بر گرفته است
 بان تمام شد حدیث شریف و اخبار بسیار در این باب وارد شده است و حاجت بذكر آنها نیست
 پس عقل بنیان حکم کرد و اگر احیاناً بیو گاهی مشایخ ما دلیل عقلی ذکر میکنند و مستندان کلام
 و مستند است چنانکه شیخ مرحوم اعلم الله مقامه در شرح فوائد بیان میفرماید و مستند
 یک از ادله ثلثه را که حکایت باشد و موعظه و مجادل از کتاب و سنت میگوید و هم چنین سایر
 مشایخ در سایر ریگ خود بیان فرموده اند پس اگر دلیل کتاب و سنت شاهد صدق دلیل
 عقلی هست بان میگوید و الا اعتدای بران نیست و چون سخن با بنیاد رسیده شروع میکنم
 در اصل مطلب لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم و اگر در این بنیادها که در مقدمه عرض
 شد تا قیامی باشد و در دلائلی سخن ضروری باشد انشاء الله شرح داده میشود و بدانکه
 ما اگر میخواهیم تمام این کتاب را از اول تا آخر عبارات را ذکر کنیم و جواب بگوئیم موجب طعنه
 خواهد بود و خوانندگان ملول میشوند و از آن منفعه نمیشوند این است که باید بگوئیم
 و اخبار را که در نه از مطالب مهم چیزی غفلت شود و نه تطویل بلا طائل لازم آید
فصل بعد از ذکر خطبه عیاریانی چند ذکر میکنند که خلاصه آنها این است که حدیث
 علما و بزرگان عرض میکنند که ان قائم موعودی که همه انتظار او را داشته اند و عجل الله فرجه
 میکنند اینک بجمع دلایل و برهان و علائم و آثار اشراف فرموده بعد از این چند از کتب
 با کلمات خود جزو کرده و ترصیع میکنند و مضمونش ذکر فضل این شخص است بعد میگوید
 با وجود این علما آنکه نبی را نمودند و حضرت بعد از آنکه هم که طالب حق نیستند ولی از دو
 جهت است که عین عبارت نوشته میشود یکی تصور نمودن اینکه شما اینجا از امان و آثار
 و اخبار و باره رجعت و قیام و ظهور و وارد شده حقیقتاً آنها را نفهمیده باشند و حال
 آنکه مجمع علیه است که انچه از آیات و اخبار متعلق بقیعة و ساعت و رجعت و ظهور و رجعت
 و ناز و صور و قیام من فی القبر و است متشابه و ما بعلم ناوله الا الله و الا استغفر فی العلم
 و حدیثنا صعبی مستصعبی بخلاف املاک و مقربا و بنی برسل و مؤمنان مقربا الله قلوب
 للایمان و يوم ناول بالاجماع يوم رجعت و ظهور است و مصادق بآیات ظاهر و مؤمن

محقق بالا جماع از احاطات نیست و دیگر آنکه این حزب را بجمع فوق و بنحی و قیام و مناهی نیکو
و عامل دانشمند و مفید و شریع و اعتقاد کرده اند و نفوذ یافته ایشان را منکر الوهیت
و ربوبیت و نبوت و رسالت دانسته اند و با شغف و اشتیاق و متشبهت بولايت
اهلبیت طهارت نمهند و علمای اعلام را شایسته افعال و اقوال بعضی از مذهب عالم و
بیدارهای از خدای جبر را که بواسطه اغراض امرای ایشان خود را نسبت با غیر ذاده و می
دهند میزان عقاید و ضلالت با غیر دانسته اند و این از انصاف بعد است میزان بینا
صاحب امر است و حرکات مؤمنین و معتسکین بکتاب بعد شری از غیر حق خود و تحجید
انچه از وصف بودن شان با خلاق جمید و عقاید سدید و تقوی و اعمال حسنه و غیر
اینها میسر بعد میگوید از فساد و مایه نیکو و باطل و بگوید و القول بکمال جد
و اجتهاد هاد و از اصول دینان با غیر نسبت ان تقتلوا خبر کم من ان تقتلوا و قوله عز
ذکره نصرت در این ظهور اعظم با خلاق و اعمال و تقوی و انقطاع مقرر شده و در زیر
الواحد از قلم اعلم انک کشته شده من سنده الله فی هذا الظهور الا عظم و ان محله الله
نبد بلا و لا یجوز لاهل حکم جسد الله محفوظا من کلمه محو الله ما شاء و مرتباً بطریقیت
و عنده ام الکتاب انمی نماند که میگوید آنچه خلاصه اش اینست که میگوید که حضرت صاحب
الامر و جمیع ایات و علامات ظاهر گشته است و باز شری از اسلام خود داده است و غلبه
میکنند که در این اوراق بدقت نظر نمایند اگر دیدید که مطابق کتاب و سنت و ادله عقلیه
است با آنها بیکدیگر و اگر دیدید که مخالف است و مردم را خجسته و بیطان آنها را برسانند
و راهش اینست که از خاک پای مبارک شهر ناری سنده غائبند که اینجا عرض ما خبر کنند
و با علمای اسلام مکالمه کنند اگر آنها معتقد خود را بدلیل کتاب و سنت ثابت کردند بمان
بگیرند و اگر نکردند مستحق عذاب باشند **جواب** عرض میکنم و لا حول و
لا قوه الا بالله اما مطلب اولی که فوشند است که خلاصه آن را ذکر کردیم که مخالف حاجت بخوان
ند و در زیر که بنیای کتاب بر همین است و مفصل افتاء الله تعالی بیان خواهد شد
اما آنچه گفته است که علماء اعلام تصور این نموده اند که شایسته این اخبار و آثار و انچه
باشند و حال اینکه جمیع علمای است که آنچه از اخبار و آثار متعلق بجهت و ظهور رجعت هستند
متشابه است نمیدانم اینچنانکه برای ایشان محقق شده است از یکاست و اهل ان کست
اگر این علمای اعلام اجماعاً علانند که همه این اخبار و متشابه است چه حکایت است که از یکدیگر
خیالت نمیکشند و بالا اتفاق در دود و دود و طعن و لعن بر شما آمده اند و یکسانند انک

کدام

که دعای این اجماعاً نموده اند نیست این مکرر اینک تحقیق برانها بیدار و عوام الناس
و اقرب بدید و الا علمای اعلام در اینگونه مسائل دو قسمند بعضی اهل ظاهرند
در حد تحقیق اینها را نماند و بعضی از برای ائمه اطهار و دین خود را
حفظ میکنند و لا یجوز در این مورد ندارند و بعضی اهل تحقیق اینگونه مسائلند و انهم
بعضی متحمل امر شده اند و اهل ان نبوده اند و مطلب دست نیاورده و ما و برون بعد
نموده اند و بعضی هستند که اهل ایستقام هستند و مطلب را هم دست آورده اند و در نزد
انها حکایت در این اخبار و آثار بسیار است و لوازم که باقی فقه این باعث این نیست که
حدیث یا ایه از حکم بودن بقیه در اخبار و ملاطفت و بیاین ایاتی چند را از این احکام
مثل ایاتی که در حدیث و حرمت چیزها وارد شده یا مثل ایه شریفه اذا قتلتم فی الصلاه فاصبروا
و وجهکم و ابدیکم الا المرافق و استصواب و سک و در حکم الکبیر و امثال اینها که انما
انایات حکم کتاب بیشتر دو اولی و مساوی عرب و کسانیکه عربیت محض کرده اند مطلقاً از آنها
بهر ندارند و چیزی نمیکنند و این هیچ منافات با حکم بودن ایات ندارد و از عجم گشته خود
عربیکه بودند بسیاری از ایشان از تحقیق معنی این ایات عاجز میشدند و معنیهای
خلاف واقع میکردند و امام آء معنی صحیح آنها را میفرمود و بقوا عذر بقی کردن آنها
میکنند که حق همانست که او فرموده و معذرت از حکم بودن نمایند و اینک بجای
بسیار و تفهیم بود معنی انرا این حکم ان نیست که هر کس بفهمد خواه اهل شان
یا نشاند یا نشاند و خواه اهل علم یا نشاند یا نشاند و متشابهان نیست که جاهل
فهمد پس بنابر این هر کتب علیه عالم عظیم و متشابهانند بجهت اینکه جهال معنی آنها
را نمیفهمند و اینک حرفیت خطای معنی ان کان و لا بد بخوانی بگوئی که این ایات و انچه
برای انکس که جاهل با آنها است متشابه است چنانکه فرمودند که متشابه ما شتبه علی
جاهل و اگر بگوئی که من گفته ام مؤمن محقق ناویل آنها را میفهمد و از احاطات نیست بگوئی
حقیقت مؤمن محقق میفهمد و از احاطات هم هست و قائم حقیقی و اجبی نه اینکه تو
او را بدیاط اسم بگذاری قوایل بخوانی که این ایات و اخبار و آثار که من شده است
باسم متشابه بودن از درجه اعتقاد بسیار از انی بگوئی که مؤمن محقق میفهمد و منم
ان مؤمن محقق حال از من بدو و قائلانم بقول من بشناسید و هر وصفیکه من بنام
این اخبار و آثار ثابت میکنم قبول کنید و اینک دوری است ظاهر و قبول کرده نمیشود قوایل
اگر است میگوئی قائمیت او را بدلیل که نزد علمای شیعہ معتقد علیه باشد و

لنا

کشی با اعتقاد خود تو ایشان در آن نباشد ثابت بکن اوقت باقی مانند اخبار و ابکو
 تاویل آنها را از من بشنوید باری و باز بدلیل عرض میکنم که همه این آیات و اخبار جزو
 متشابهات نیست و آن نیست که شهر نیست که این امور بعضی امر عقیده و رجعت و ظهور و جزو
 امور اعتقادی است که ما باید باینها اعتقاد و در ذم و بر پیگیری ائمه اطهار ص بوده است که
 آنها را اینها ابلاغ فرمایند اگر بنا باشد که تمام آنچه در این بابها فرموده اند جزو متشابهات
 باشد که ما را از آنها بجهت نیست که پس شکر گفتن آنها و تکلیف با اعتقاد نمودن باینها
 چیست اگر محض صرف ایمان است که بمتشابه باید ایمان و در چنانکه در اخبار فرموده اند
 و لکن آنکه هیچ درجه بجهت از معرفت آن نداشته باشد که پس همین طور بطور کلیت ایمان
 رسول آوردن و گفتن اینکه قولی فی جمیع الاشياء قول الله علیهم السلام فیما استروا و
 فیما اعلنوا و فیما بلغنی عنهم و فیما لیس بلغنی کتاب میگردد بیکری حاجت باین بود که اینهمه
 متشابهات در این بابها بفرمایند که البته در همه مطالب روایه و نه باینست هزار حدیث
 متجاوز از آل محمد علیهم السلام رسیده باشد اینهمه متشابهات را بر این بیان مبصر مانند
 اگر محض ایمان و افتدالتان محکم که مؤمن محض در این میان همه را در دین میکند
 و مقتل بان میشود چه چیز است اگر هم چنین محکمات در میان آنهاست که مطلوب
 ما ثابت است و اگر نیست که پس خلاصه سبب هلاکت را فراهم کرده و راه نجات قرار نداده
 است و این خللیست بزرگ که نسبت بخداوند داده شود و لیس الله بظلال العبد انما هی
 السبیل انما اشاکر او انما اکتو کالذین یأخذوا فیما لیس فیهم سبیلنا پس باید در میان این
 هم متشابهات از صدر اسلام تاکنون سبیل نجات و عروة الوثقی بوده است یا هم
 اش صرف متشابهات بوده و هم چنانکه او بزبانهای عرب و شیرین مجتو اهد که درین نازدست
 مسلمانان بیکدیگر مافضل و رجعت و حول و قوه پروردگار را اخبار ملتفت میکنند که با
 خبر نباشد که شیطانی مجتو اهد اول هر چه شمارد دست و پا بزدن و این پیغمبر است از
 دست شما بگریزید و این که دست شما خالی شد اوقت الفداء شکوک و شبهات خود را بیکد
 زهر که نا امان در عقیده خود را مینهد شکوک و شبهات در او کماثر میکند و این
 که غافل از عقیده خود است که از باب الغریبی تیشیت بکل حشیش مقتات
 بشکوک و شبهات میشود و در حدیث شریف فرمودند که ایامیکند در بوق و قهقهه در دل
 تونه ایمان باشد و نه کفر و آوی عرض کرد بفرموده اوقت است که اگر خداوند بخواند و
 مرید ایمان میدهد و اگر نه کفر خلاصه پس بر هر پیر از اینها که باین سخنات حکمات کند

خود را از دست بدید و کول شیطانی بخور بدین در او را اعتقاد به که بر من و قور جبه
 است اعتقاد باینها البته محکمی چند هست که باید مقتات باینها شد و متشابهات طایفه
 آنها را در نمودن و بعضی اشکال مسئله میگویند که چون مسائل مشکک است همه آنچه در این بابها
 فرموده اند از متشابهات عرض میکنم مسائل تو حید هزار مرید از این مسائل مشکک و
 معرفت شصت و شصت است پس آنچه در تو حید هم فرموده اند از متشابهات امر بوثق و امانت
 و مدار ما نهیم که همه بسبب مسائل ظهور و رجعت و قیامت متشابه شد پس بنیای دین اسلام همه
 بر متشابهات است پس آن رکن و شقی که باید چنگ باز زد نیست خلاصه و بعد از این نیز شینا
 از این قبیل بیانات بیاورد که منصف مدبر نظر کند همین هم را از اکتافیت و اکتافیت کلمات
 که تاویل متشابهات را نمایند که خدا را بسپارم که در علم چیست و بمن تو حید کار است چه
 سود برای تو است ثبت الاشیء ثم انقص و انهم که اختلال محله صلی مستصحب است و متخیل آن
 نیست مگر مکتب مقرب یا نبی مرسل یا مؤمن محض یا هم چیست بلکه بعضی از اخبار آل محمد هست
 که اینها هم متخیل نیستند و مخصوص است بیکر که بخوانند یا مخصوص است بخدا و ایشان چنانکه
 در روایت فرموده اند و در این هم مودی برای تو نیست اول ثابت کن که قوی مؤمن محض
 اوقت است که لای محلیت کن و انما اینکه بوم تاویل بالا جماع بوم رجعت و ظهور است و مصلاد بین
 اینان ظاهر و مؤمن محض بالا جماع از اصحاب قائمست خواست باین عبارت غیر ضاهل غرور را
 بجوش آورد و طبع اسم ایمان ضد بقی مخرجات و از اینکند مثل اینکه بدینشان منصب میدهد
 و فتان و قیام را بالقاب مانند که و ائمه اطهار صلوات الله علیهم ما اختلف اللیل و النهار
 قرین افتخار میکنند اما خدا انهم کبد الفجار و مکرهم انکار یاری اینها هم نیاز نمیدانم که بوم تاویل
 بالا جماع بوم رجعت و ظهور است ما خدا این جماعت و از قول که میگویند اینهم نیست مگر
 همانکه عرض کردم که مجتو اهد قوی ترند که ضحفا از امپدان بیرون کنند ولی غافل از این
 است که هر کس عنایت پروردگار در روز باز آید هست یا غیر آنها از مبدان بیرون نمیرود و هر کس
 که اهل ضلاله است کثرت خبیثه البشیت من فوق الارض ما الهما من قرار از این سخنان برخو
 مبلرز و لبانائل میشود باینطرف یا بطرف دیگر بحال که بوم تاویل بوم رجعت و ظهور
 است از جهتی چیست و از جهتی چیست نیست اول آنکه اختصاص بان در روز ندارد و تاویل
 هر اب یا حدیثی در وقتی بروز میکند ثانی آنکه این تاویل که در این مقام گفته میشود آن
 تاویل که حضرات منظور دارند و هر کس را بخلاف ظاهرش معنی میکند مرادان نیست
 فقط بلکه در پاری از مقامات همان معنی ظاهر را اولیه میکنند و است که خلاصه

و مورد همل نظر در آن آلا ناو بله يوم ياف ناو بله بقول الذي سنوه من قبل قد جائد رسولنا
بالحق هل انما من شفاء فشفوا لنا او نرد فعل غير الذي كنا فعل قد شفى انفسهم و ضل
عنهم ما كانوا يفترون و سبت هاشم بقول رحه الله در برهان فضل ميكند از علي بن ابيهم
كه كنهه است قوله هل نظر در آن آلا ناو بله يوم ياف ناو بله يوم من الا بانك اني ناو بله باكد
نظر بله انا قال ذلك في يوم الصائم و يقول يوم القيمة بقول الذي سنوه من قبل اي تركوه
انا اقول انكم ما خذوا حديث شريف است پس راست كه يوم ناو بله در اين پايه مباركه
يا اياي كه پيش از اين هست مثل قال يوم ننساكم كذا قال يوم هذا و امثال ان يوم قيام
قامت و در انجا در بركم شاه ما بطلب هست ولي بايد از خود انا و اهل بيت نهييد
كه مراد از ناو بله چيچيست و ايا مطلق ناو بله مخصوص از روز است يا هر وقتي ناو بله پايه بايست
بروز ميكند گر بخار از قسيه بخار نقل ميكند از حضرت صادق (ع) از حضرت امامين (ع) كه فرمود
ايچي حاصل است اينست كه بعضي از كتاب خدا ناو بلش در نظر بلان است و بعضي از ان ناو بلش
پيش از نظر بلان است و بعضي ناو بلش با نظر بلست و بعضي ناو بلش بعد از نظر بلان است اما
ايچي ناو بلش در نظر بلش است پس ان هرايچي كه است كه نازل شده در محرم امري از امور
كه متفاوت در ميان عرب بوده مثل ايات محرمات نكاح و امثال انها نا انكه فرمود و امثال
ايچي ناو بلش پيش از نظر بلش است پس ان مثل امور است كه در عصر سيبتر حادث شد
كه پيش از ان خداوند حكم شرعي در ان باب نازل فرموده بود و در نزد سيبتر دوان
باب چيزي نبود مثل امر يهودي قريظه نا انكه فرمود و اما ايچي ناو بلش بعد از نظر بلست
پس اينها امور است كه خبر داده است خداوند رسولش و است انكه اين امور واقع خواهد
شد مثل ايچي خبر داد از جنگ جمل و صفين و خواجه و قتل عمار از اين قبل است و اينجا
ساعه و رجعت و مثل ان قول خدا تعالى است هل نظر در آن آلا ناو بله الا به و قول او يوم
ياي ناو بله بقول الذي سنوه من قبل اي تركوه و اولفد كينا في الزور من بعد الذركان الا دس برضا
عبادي الصالحون و ايات ديكر كه ذال بر تلوه و است مثل و نريد ان من على الذين لا به و
و عداقه الذين امنوا الا به بعد باز فرمود ان عليك الزوم ازا ياف است كه ناو بلش بعد
از نظر بلست و مثل است قول خداوند و قضيتنا في اسرا نيل النفس من الا به و هم
انها ناو بلش ان بعد از نظر بلست حال ملاظه كن باضافه در اين حديث شريف و الا يبين
كه معني ناو بله ايد و فرموده ان شينه نبست كه مراد از اين مقامات كه در حديث ذكر شده
و هم در دو پايه كه شاهد آورده اند جميع اينها مراد از ناو بله معني ظاهر است نه چيز ديكر اما

دو آنچه ناویش و نغزیش هست مثل پانزده در تخم و نخل چهرها وارده است که شه
نیت که مراد ازین ناویش همان معنی ظاهر است که عانه مسلمین می گفتند و علی می نمودند
و پیغمبر راعی الطهاره آنها را بران اعمال شکر فرمودند و اما آنچه هم که ناویش پیش از نغزیش
است از امور بیکه واقع پیش و بعد از پدران باب نازل بشد و آنها هم که شه نیت که مراد
از ناویش سابق می باشد که با معنی ظاهر موافق دارد در غایت مشا و از باب ستر و عفو و ایگو
و انبوه اند با برده اند و بعد از این بر داشتند و اینها منافات با اینکه مراد همان معنی ظاهر
باشد ندارد و ناویش که حضرت معنی است اثبات کنند این مقصودشان نیست هم چنین
آنچه ناویش بعد از نغزیش واقع شده افهام می بخشد که حاصل مطلب از ناویش بعد
از نغزیش نیست که خبر می دهند با مریکه هنوز واقع شده بعد در وقت واقع شدن بعینه
همانطور و اقصور مثل دوم بعد از چنگل منسوب شد فسطین و مار و قن و ناکشین بعد
از چند سال پیدا شدند هم چنین ظهور و نام و رجعت اموات و حاضرین واقع نخواهد شد
بدون شهرت دیگر مالا ایه مثل در ظهور و نام باشد دیگری غیر از امام بیاید عوی مانده
بکند قطعا مراد این نیست چنانکه صریح فرمایش ایشانست که در اینجا بود و سابقا و فرموده
که مثل غائب منظر امام پیرا ناست با پیرا نام حسن عسکریست با چنانچه از فرزندان امام رضا
است با و از دهی از ائمه است که با و دهی از فرزندان علی بن ابیطالب باشد و هکذا تا این است
است که از و روز و یوم ناویش و بی مراد اینست که از و روز و زایش که اما مریکه خبر از ظهور
دادیم ظاهر میشود نه اینکه مراد ناویش اصطلاحی باشد که لفظ از معنی ظاهرش بیاندازد
و در معنی معنی بکنند و هم چنین با و از این حکایت شریف ظاهر شد که یوم ناویش اختصارا
با و روز فقط ندارد بلکه و روز منسوب شد و دوم یوم ناویش بود و وقت خروج ناکشین و
مار قن و فسطین هم یوم ناویش بود میجه اینکه بعضی از قایم که از پیش خبر داده بودند
ان ایام ظاهر شد و خبر بظرافت از پیغمبر که روزی با حجاب فرمود که بعضی از شما
قتال میکنند بر ناویش و ان هم چنانکه من بر نغزیش ان قتال کردم ابو بکر عرض کرد که من
یا رسول الله فرموده عمر عرض کرد که من فرموده نه بعد فرمود بلکه ان خاصه التعل است
و اشاده یعنی فرمود باری و ناویش حصه هم یوم ظهور قائم عمل الله فرجه و یوم رجعت
با و ظاهرش بروز میکنند بلکه از باب اینکه در قران خبر مکان و بنا بگویند هست بکنند
فرموده بکنان کل شیء پس همان یوم ناویش است خطاب آنچه پیش بوده ناویش قبل از نغز
است و آنچه بعد از او ناویش بعد از نغزیش است خطاب بعضی از نغزیش ها و اخبر ناست

و ما هم ملتفت بشویم که مطابق با او باشد و بعضی پنهان است در هر صورت که
هست در کتاب با ذکر که حال در صد نسیب و باز از این حدیث شریف ظاهر میشود که
حکایت نیز در این باب که تاویل آنها بعد از تفسیر است و هم چنین در اخبار بکه تاویل آنها
بعد از صد و از معصوم است هست چنانکه در همین باب که امام هم مثل زده است
هست پس بطور اطلاق گفتن که اخبار اینده از متشابهات است صحیح نیست خلاصه اگر
در این حدیث شریف بعین نظری گفتن ثلث استحضار برای توطئه و توطئه و توطئه
خلاصه ترجمان نوشته می شود که اخبار اینده از متشابهات است و تاویل خود را مثال خود از فسق
و فجور می نویسد و در حقیقت محتاج بحجاب نیست ولی از باب اینکه هم چنین کان نکنند عوام
که ما از این حرفا زمینان بیرون رفتیم که جوابی نگذاریم میگوئیم چرا تو از این فتوی و
فتدیس و زهد و عقاید صحیحی که بخود نسبت داده چپست مقصود اینست که خود را
و اعمال و افعال مثل علمای اوصالیای مسلمین هکسبی و در توحید و نبوت و امامت همانطور
که علمای مسلمین و مؤمنین میگویند و فضایل آل محمد علیهم السلام را اقرار دارند و عمل
بشریعت مقدسه پیوسته میکنند همانطور که بجهت نزاع فقط در اینست که تو میگوئی
امام غائب منظر یا آثار و علامات ماثوره ظاهر شده است و آنها اعتقاد ندارند که هم
چنین چیزی نیست و خود هم میدانند که دروغ میگویند از هر ظاهر و برین ترملاحظه
کنیم این چه فضائل پیوسته و ائمه اطهار و از قبیل معجزات و علوم و غیر آنها شایسته
شده اند محض اینکه بتوانند ادعای امامت برای هر جاهل عاجز بکنند و حال اینکه
اعتقاد ما اینست که منکر فضایل آل محمد علیهم السلام کافراست و در حدیث فرمودند
و الا نکار لقضائهم هو الکفر و هم چنین در اعمال شرع خودشان میدانند و نصیر هم
میکنند که احکام شرع را بیک مسوخ کرده اند و بخیال خودشان شرع جدید آورده اند پس
البتة فتوی فتدیس شما برسم معقول میان مسلمین که نیست خیلی کار بکنید بیاینگ
که خود گذارده اند عمل بکنید و انطور هم نیست و بر فرض هم که باشد این سبب اعتقاد و احکام
مسلمین نیست بئمان نیست چه بسیار که مذاهب ناخدا داشته اند و در آن راه که می رفتند
سجدها و سجدهها نموده اند و نه شری بخود آنها نمی پیوند و نه سبب الحقیقت حق با آنها شده
است پس بحث خود را از حد ذاتی و قلم و کاغذ و احرف کردی اگر مقصود اضلال بی
دنیهای عالم است که آنها با فسق و فجور خوشتر دارند همانرا اظهار میکنی اثبات بیشتر
شوند و اگر مقصود اضلال شد پنهان است و یا این اظهار زهد و فتدیس در دلیلی برای

انها میکنی که آنها انقسم زهد و فتدیس دانی پسندند چنانکه داشتی بعد از این افتشاه
اشهد و اثنای کتاب ظاهر تر خواهد شد که اخبار فیهما یاوه است و حاجت بتفصیل از باب
بر این در این مقام نیست و اما آنچه گفتند که اینها از فسق و احوال دارند و از اصول دینان
ایشان است که ان غفلتوا عن من ان غفلوا انما غفلوا عن من غفلوا که خدا رحم کرده که هنوز زمان
بسیاری از ابتدای خروج این مرد نکند و هنوز لبس اجتماع بسیاری باشند که از زمان زیاد
میدهند که چه گفته اند که بر یانکر و چه نوشته اند که نیت و در صد قتل چه خلق از سلطان
و علی که بر بنامند حتی در عریضه که نبویای بزرگوار من اعلی الله مقامه بخت خود نوشته بود
مخصوص عریضه کرده بود که قشون بر او بفارس بنیاد اسم من امر کن که در اذان قرین اسم پیغمبر
و ائمه اطهار ذکر کنند و کاغذ و انبوسه ملا محمد علی مازندانی فرستاده بود و در همان
کاغذ بیست غلط در عبارتش نوشته بود مولا بزرگوار من یا اذکر و بر این نیز او
را جواب فرمود و بخند و لا و منکوب را روانه فرمود بلی امر و که الحمله خداوند دین اسلام را
نصرت فرموده و رؤس آنها را در عاکم محصور فرموده و دستشان کوفته شده است این
حرفها را میزنند و با صلااح مستور از پیادری است امروز که در ایران بودند که کس
دیدند که چه مردمان شریمه بک بودند و الا ان دست از شرافت خود بر نمی دارند که
این جانه را میکنند که باز بلکه کجای عتی کردن آنها جمع شوند و فتد و شوی سر بیاکنند و اگر
است هم بگویند هم برین اهل بطلان ایشان است زیرا که صاحب الامر مرتضی ضرب شمشیر زید
را بر او عدل و داد بایند و این جور قتلها که آنها بنا و بل میگویند هم وقت بوده
و اختصاص با این زمان ندارد چنانکه بعد بیان خواهد شد **فصل** و باز گفتند
کلماتی که حاصل اینست که من بجهت فصل بطلب در بلاد سر دیار کرده ام و سابقا غریب
اختیار نموده ام و یا علی صحبت پیدا داشتم و خواستم که برهانی قائم کنند بر امر خاتم النبیین
با ظهور آنحضرت و با حجت و معجزات آنحضرت و اثبات بکند بطوریکه شبهات آنحضرت داخل شود
و با بر اینها موافقت نکند و شاهد صدق مدعی ایشان شود و ناخال بنافه ام
مگر آنکه همان برهان صدق دعوی آنحضرت بوده بطریق اولی و اعظم و اعلی و اقوی و اقوی
و چون برای ايضاح مطلب الحقیقتان غالب اصراری نمود منتمش میکردند که از این خریات
و بدست لوی میکردند من هم ساکت شده و بیه باطناً توجه طلب زبانه میشد و ناظر طلب
مشغول میکردند و ناگفته و عین عبارت این است بحال میگویند اگر دلیل و برهان
نبوت و رسالت سرور کائنات خوارق عادات و معجزات است که مشغول است و

مصدقین با سلا و مدعینین یا مریضین نام معصومین و اهل بیت بوده حال
مناظر و ضرر و کشته و غیرهم از مسل قبل که الیوم موجودند و انکار اخبار و مناظرینند
انجریب هم از صاحب این امر و بداند و بدین واسطه روایت میکنند و خود را بداند و بداند
فهیبه و اعتقاد کرده اند و از قوت کشته خودشان بدانی شده و انکار و کشتن از حق و اعتقاد
نمی دانند چه که نرفتند و بجا آمدند نکردند و دلیل بر صدق شاهد خود اتفاق و ایشا
جان و مال خود را ذکر می نمایند و به قتل و التوفیق ان کتم صادقین و اینها نیستند و اگر
احتمال اشتباه برود هم این اشتباه را در قبل زبانه از الیوم ذکر می نمایند چه که قبل
خون و طعم بود و مشاعر و مدارکشان بمثل الیوم نبود و آنکه میگوید و خلاصه کلامش
اینست که حکم علما بر فضل از عجز ایشان و دلیل کتاب و سنت و عقل و اجماع و اتفاق
و اقص است نه ضرب و محسوس چرا در این مدت پنجاه سال در دلیلی محلی حاضر شدند و به
شرایط غایبه رفتار نکردند و با حضرات مناظرین نکردند و هکذا از این قبیل سخنان
جواب عرض میکنم و لا حول و لا قوة الا بالله اما بطلب که میگوید که
باهر کس از علما سوال و جواب کرده ام در اثبات نبوت خاتم النبیین برهانی بنا کرده که
شبهات انجریب داخل و بابر این انجریب موافقت نکرد و شاهد صدق مدعای
ایشان نشود و اول خود این کلمه را که عین غیاب است و است ملقب بشو که بر اینجاست که علما او را
اگر شبهات انجریب که در حق سلطانند داخل آنها شده و آنها را از حجت اعتقاد انداخته است چنین
دلیل چگونه شاهد صدق مدعای خود آنها شده معلوم است که خود این بچاره ها
در عقیده خود متبرزنند و متشکک در شبهات چنانکه از مخاری کلام او باز میگویند و ظاهر میشود
که بر یقین نیست و معذرت شیطانی او را و او را داشته است که از این راه حلال کرد و برود و البته
راستهم میگوید و ادله ایشان هم از شبهات فراهم آمده و یقین هم بر مذهب خود ندارند و براه
که امام ام در حدیث شریف میفرماید و ما ایشیکه حاصلش اینست که حالت که اهل باطل در
مذهب خود صاحب یقین میشوند تا بی اینکه این علما اینکه اشاره باینجا میکنند که نتوانستند
دلیل اقامه کنند که شبهه دران راه بر نشود حتم نیست که هر طبعی که از قول ملاقات کرده و یا او
صحبت کرده از عمده اثبات انجریب مطالب بر آید و طلب بعضی هستند که بیش از نقد و اصول
مختصیل نگردانند بلکه این منتهی درجه بسیاری از ایشان است و حتم نیست که هر چه انجریب
علما از عمده اثباتان بر نهانند در دنیا مسلمین دیگر نباشد کسی که از عمده بر آید و چنانکه
در میان خود نشان دهند جماعتی که همین قدر معرفت که توهم با فتنه و ایات و اخباری چند

و از دیگر موقع ذکر کرده و همچنین و گاه را نمی توانستند بکنند و این دلیل این نیست که مثل تو
در میان آنها نیستند چنان در میان مسلمین هم چنان هستند و منوطین هستند و علما
بزرگ هم هستند و کی آنها را این زمانها که خداوند مظهر و معلومان کرده توانستند بگویند
در محضر علمای بزرگ با مهارت در این علوم حاضر شوند و تکلم کنند و این طو را از عاقل
اصلا ممکن است که عوام را فریب بدین ثالثا میگویم که بر فرض که با اکابر علما هم نشسته و صحبت
کرده و دلیلی که شبهه بان رخسار نکند دست فوئیه است اینست که این دلیل این نیست که علما
هم چنین دلیلی بنا کرده اند بلکه این دلیل اینست که ذهن فوئیه است زیرا که شرط بزرگ
در مقام طلب علم چه بنمیزد از اسناد باشد و چه بنفکر کردن باشد اینست که افکار
ذهن خود را حاضر افکند و از قواعد یکدلیلی بان ها گرفته است و عقیده خود قرار داده و بجا
کرد و در این روش خود کرده دست بردارد و توفیق در محضر اسناد می بینند و از کلام او منتفع
شود و یگان میگویند اما این اشخاص که با پیغمبر و ائمه اطهار و انبیاء خدا نشسته اند و بجا
ها کرده اند و از ایشان بنا کرده اند همین طور و علانیه میگویند که اگر یقین بحقیقت شما کردیم
و شبهات از دل ما بیرون رفت و معذرت انان بنیادیم انجریب را هیچ غافل نمیزند و لو
بمقتضای قول خداوند و محمد و ابیها و اسبقینما انفسهم در واقع همین طور هم باشد و لو
معذرت در ظاهر هم مثل قوم میکنند و این دلیل اینست که برهان حق بر آنها اقامه شده
بود چنانکه انجریب هم نظر میکردند و میدیدند که برهان حقست و شبهه دران راه نیست
و انان میاورند و قوه را میجوای دلیلی دست بنیادیم که شبهه دران راه بر نشود و اول شبهات
و از دل خود بیرون کن اوقات بعد از این بر چنانکه اگر جبهه در چاه افتاده باشد و تو بخوای
بفرج کردن یا باب خارج کردی و این بر بزی اینچاه را نظیر میکنی ملازم که جبهه در چاه است هر
چند که ترحم کنی و باب مجدد از زمین بخوشد باز ملوث بخیاست جبهه میشود و متبرئتی نیست
اما اگر جبهه را بیرون آوردی و در واقع اهل حق اوقات بچند دور معین چاه ظاهر میشود و
اینان مستعمل میگردند پس تو اول جبهه شبهات را از دل خود بیرون کن اوقات از بی دلیل برود
انکه از ان منتفع بشوی حلاصه اینکه از ان باب که گفتی دلیلی که شبهات انجریب داخل شود اما
نکردند و اما آنکه میگویند که بنیادیم همان دلیلی بر صدق مدعای انجریب قائم میشود جواب از این
مطلب با خستار نمیتوان داد و در انشای مطالبی که ذکر میکنم و اما برهان میگویند معصدا
افشاء الله خواهد آمد و همین قدر بدان که بر اینجاست که از برای سون خاتم انبیاء است
هرگز بر صدق مدعا اینها دلالت ندارد و خود را امر و معترف با بطلب هستند چنانکه

شواهد آن خواهد آمد و اینجا بدو رخ امیرت را میزند که صفای مسلمین را گول کند و این
نصوس انبیای سابق در باره انحضرت و انچه معجزات و خوارق عادات و علوم و اخلاق و حسن
و کتب و سنت و کلام و ناپسند پروردگار و باره انحضرت بجا آورده اند و اینها را در میان
و تفصیل همه آنها ان شاء الله خواهد آمد و انچه در این باب از اخبار و انباء و انچه از اخبار با سم
و رسم در باره حضرت صاحب الامر هست بجا آورده اند و از انست امده معجزات و خوارق عادات
که از ان حضرت دیده شده بجا از انهم در دیده ان علق حسن و علوم و کتب و سنت بجا از
انهم در دیده شده مگر خرافاتی که بهم بافته که قاطعهای عرب از انچه انصیح تر و بلبع تر صحبت
میکشند و نشند بپزد ناپسند خداوند که بجه او را ظاهر کند و برهان او را بفرماید و صدق
قول او را استکار فرماید بجا آورده اند و او هست مگر هر که ادعائی کرد و خا عی کرد و جمع شدند
و بدعتی و هم مینامد مردم در او این شد بد خدا است بنا بر این بوش ملعون که مشاب
مثبت آورد و تا امروز بر جا است و قوت و شوکت و ولتشان هم چندی است که بقی این
از شد بد خدا است نه والله که خداوند خدا را فرموده و حجتها را داخل فرموده است
فما یجوز خدایند خواست است که اهل باطل را هم منقلب کند و هدایتها را که از طاعت آنها
است یسوی آنها برود و انچه در بهلتر از باب ستم تاج داده است خلاصه که بیان همه
انچه طالب تفصیل خواهد آمد و مقصود را اینجا اشاره است و اما انچه در مقصود ما است
از ذکر معجزات و انست که میگوید اگر دلیل و برهان نبوت و رسالت سر و رو که بنات خوارق
عادات و معجزات است تا اخر عرض میکنم آولا خداوند انست که سلطان ملعون را که در این اثر
الزمان چه قدر علم هر چیزی را دست آورده و ناپسند درج درج و اخلاص خلقت چو
در علم محال در هم است که هر یک میخواهند با خصم سخن بگویند اول نابل نلازه قصد حق
قول و انچه میکنند نا انچه او را نام کنند بعد خورده خورده بنام میکنند و قول او را رد کردن
مثل اینکه ما بگویم که میخواهند ما را از سوراخ بیرون بکشند ما بگویند که دارد خود را
بدرود و او را سوراخی چنانچه طور می کشند هر چه بقوت اثر بکشند بیرون نباید نا انچه بنا
از کرد و حجت شود رسم نیست که دم او را میگیرند و بیرون میکشند همینکه خود را چنانچه
قدری دم او را است میکشند تا او هم قدری موده شود خود را است کند انوقت قدری
بیرون میکشند باز همین طور تا بیرون آمد رسم بخالد هم همین منوال است و شبها هم این
مطلبی ام و حجت بنای او بر این است که بگوید تمام باطلی که در دل دارد عرضه نمیکند که چنانچه
از میدان بیرون روند و گوی از پیش نبود خود خورده و برزده و برهه می کشند

این را که شخص قصد حق کرد باز چیرد بگویند و خوش باید هشبار داشت و از همان اول
و لوح بگوید بگوید و بگوید تا بقول خداوند بگوید چنانکه انعمون نزد یکی از انبیاء خدا
آمد و عرض کرد بگو لا اله الا الله فرمود که حق لا اقول انما اقولك انک حق است انما بقول
تو نمیکویم خلاصه پس ملتفت باش که انچه در قصد حق که کلام او موهم است از معجزات و
خوارق عادات دروغ میگوید و ایدارد دل و نیست والله شهادت المناقبین لکاذبون
و دلیل اینکه دروغ میگوید اول کلام خود بر دل افشاند که معجزات و انکار میکنند و جزو
موهومات میبندد و عین عبارت خدا را از این احکام خود ان شخص مینماید تا بیاید که حق
انهم در ادعای چند ایشان میکنند که معجزی غیر از همین باب نیست ثالث اینکه در همین
عبارت ملاحظه کن که چه قسم تضعیف کرده و تشکیک نموده است که میگوید اول حاد بوده حال
منوال و ضرورتی شده و غیر هم از مثل قبل که الان موجودند منکر و انکارها را منوط نمیکشند
همین باطنها را ملاحظه کن که محض تشکیک میگوید که خورد خورده خود را از اعتقاد و یقین
مانها بپا نندازد حال با وجود اینکه شهادت این باب نیست که انها مقصد معجزات نیستند پس همه
ادعای انهم در باره بزرگان خود بکنند از این ان منوع نخواهد بود و انچه از محض تشکیک
میگوید که صفای مسلمین را حرکت بدست و انچه کردند و انچه بپای و پل و پل انها را اغوا
کنند استمداد الله که هیچ منظوری سوا این نیست حال در انچه چندان مطلب باید معلوم شود
اول ایشان تحت و صدق معجزات نوعان میگویند انچه از روایات و اخبار و مقصد این اخبار
بر بیان این است که چندین هزار معجزات از انچه انهم اظهار کرده و سوار انبیاء خدا شده
است و بر فرض احتمال اینکه بعضی از انها را بعضی از انست و کاذبین دروغ گفته باشند و ب
در ده انچه دیگر این احتمال نمیدارد و انچه انهم انرا بگویند و مستقیم معلوم شد ما را
کافی است و اگر مستند باشد که هم الطوبیغ عرض نیست که ما در صد و شصت معجزات این روایات
عجالت بنشینیم همین قدر یکی دو معجزه ثابت شد ما را کافی است پس اگر چه کفی اول انها حاد بوده
و بعد ملو تر شده و مقصود تو از انهم نیست که بگویی در دوازده اول از تو یا خوش آمد مثلا
خرق دیده است و سار بر این از او شنیده اند و از باب شکی و ظن مذکور و ضعف
مشاع قبول کرده اند نا انچه منوال تر شده و ایدارد معجزاتی که کتب خدا شهادت بوقوع انها میکند
و خود تو قصد حق میکنی که کتب خدا صحیح است و لا یابیه الباطل من بین بدین و لا من خلفه
نیز بل من حکیم چید در انچه انهم شهادت که اول حاد بوده بعد متواتر شده است فرض
میکند که اول بگفتند و تفرات بنشیند شنبه اند و بعد از انکه شهادت دادند عمر علیه السلام

میں

天

نسبت که هر که ادعای نبوت کند پس از آن بنا بر دو پایه خلق قادر بر مثل آن نبیند و از این
 ارشاد صدوق و عزیز مذکور بدینچه اینک موسی از برای و نظیری بود چه مکان او از نور و نه اش و
 نزدیکی از انا و واجب نیست بر ما اقرار بنبوت هر کس ادعای آنرا بکند اما اینک بنا بر دو از علامه
 ها مبتل ایچ موسی او در حضرت امام رضا فرمود پس چگونه اقرار کردید با نبی و اینچنانکه پیش از
 و نبی بودند و حال اینک در دربارا شگافند و نه از سنک دوازده چشمه جاری کردند و نه دست
 خود را مثل موسی بیرون آوردند که روشن باشد و نه عصاره از اسقلب نیارایک سعی کند نمودند
 بهود گفت که من خبر دادم تو را که هر زمان که او در بند نبوت خود از ایاان با چرخ خلق قادر بر مثل
 ان نباشند و اگر چه بنا بر دند با چرخ موسی بنا بر داند که بر خیزد و ایچ موسی و زور باشد خدا
 است و صدیق ایشان حسب فرمود پس چه منع میکند تو را از اقرار بعبیبتن مریم و حال اینک
 مردگان را زند میکرد و کور و پیر و اشفا میداد و سلق میکرد از یک بیعت مرغ پس میدید
 روان پس بر رخ میشد باذن الله رأس الجالوت گفت گفته میشود که اینکار را کرده و مانند ایم فرمود
 جسم بد و اگر ایچ موسی از ایاان او در تو متا شده کرده ایا تا نبش که اخبار از ثقات اصحاب موسی
 رسیده است که او اینکار را کرده عزیز مذکور فرمود پس هم چنین بفرماده است شمار اخبار و منواته
 عاجز علی بن نعم کرده است پس چگونه صدیق گوید موسی و صدیق نکردید عبیبتن پس بهود
 مجاہد ثنوائت جوابی بگوید حضرت فرمود هم چنین از محمد و و انچه او در بان و امور هر نبی
 که خداوند فرستاده و از ایاات او این بود که بتم بود و قطبر و راجع اجیر و سلم نکرده بود گمانی را و اما
 و شد نزد مسلمی نکرده بود بعد از ان او در قربانیک در ان حصص انبیا بود و خبرها انها حرف
 محرف و اخبار نکرشته و ایند نار و ذقانه پس بود که خبر میداد اینتا از یا سوا ایشان و اینچه
 در خانه هاشان عمل میکردند و ایاات و بپا آورد که احصا نمیشود رأس الجالوت عزیز مذکور که جمیع
 شده است نزد ما خبر عبیبتن خبر محمد و و خاخر نیست از برای ما اینک اقرار بیکیم از برای
 ایشان و اینچه جمیع شده حضرت فرمود پس شاهد بکه شهادت داده است از برای عبیبتن و
 از برای محمد و شاهد زو راست پس نمودی مجاہد و جوابی ثنوائت بگوید نا آخر
 حدیث شریف که یاد بکران معنی فرمود و اگر چه فقره حدیث طولانی بود و ولی معذک نقل
 کردم تا بدانی که معنی صدیق نوع معجزه داشت اند و هم چنین در دهه ادیان بنا بر این است که
 باخبار و موشن اعتبار میکنند حتی اهل دنیای صرف که هیچ در صد دینی نبینند و اگر
 نبنا باشد باخبار ثقات اعتماد نکنند و اساس زندگیشان از هم مبر و نه حق خود شفا
 الا بنانان بر همین است و الا ن بادعائت و ثنوائت و صدائت داوی برای من و ایاان میکنی

وہملاؤ

و خداوند در کتاب چید خود فرموده که چرا برون میروند و باز میروند از ایشان طایفه تا
اینکه نفقه بکنند در درجی بترسانند قوم خود را هرگاه بسوی آنها برگردند شاید
ایشان بترسند و طایفه در لغز بربک ضرر و قرو زباده برهما استعمال میشود پس
ملاحظ کن که خداوند بنای ملکش را بر این گذارده است که باخیا موقوفین بگردند و
بنای این و ایمان و عمل و غیر اینها هم بر این است و ملاحظ کن که تو مردی هستی نامرور و
بسوی قوا نزدیکتر گاه مکرر میانند و میروند و باخیا میبازند و بنای تو بر این است
که ملاحظه شخص او را میکنی که آیا محل وثوق و اعتماد هست یا نیست دیگر نه سوال از مذمت
میکنی نه عقیده او را و اینکه آیا با مذهب تو موافقت دارد یا مخالفت و آیا در مشا شما کلمه
دوستی است یا دشمنی است ابتدا ملاحظه آنها نمیشود بلکه شخص او را ملاحظه میکنی
که آیا مرد درست قولیت یا بیعتی است حتی در میان شما چها یک کبی را می بینی که انسان
طبیعا میفهمد که این را غاصه داشت میگوید فلان قریه و فلان جهت و این از جهت اینست
که خدا خواسته این مطلب یا شیئی از برای خلق معلوم شود و آنکه نظام امور دنیا و آخرتشان بهم
نخورد و زیرا که اگر بنا باشد اعتماد از میان برداشته شود لابد باید انسان خودش همه امور
را بکشد و بکفر مخالف از عقل است که بتواند همه امور دنیا و آخرت را بر سر یکد کند چه چاره
چنین جز اینکه باخیا برگردد و نمایندگی سعی میکند و شعله امین را از غبار و میبازد
خلاصه که این مطلب واضح است و حاجت به بیضا زیاد ندارد و همیشه ایام بنابر همین بوده
است و ائمه اطهار و تبعیه هم امر فرموده اند و همی از تشکیک در قول ثقات فرموده اند و اینست
ثقات ائمه مثل علمای ما رضوان الله علیه که علاوه بر وثاقت عمومی که در دنیا اهل
دین و آخرت هم پیدا میشوند ایشان صاحب ذرع و فتوا میشوند که حالت قدام برکد
نمایند و منتهای سعی و از ایشان می بینیم که در کتاب خود جد و جهد میکنند که بگویند
ز باد و کم نکنند که بناذا مشغول زده شوند در روایت و وصیای از مؤلفین و مصنفین
سابقهم دست است همین بوده است حتی بنای ایشان بر این بوده است که نابردن و اما
کسی اعتماد نمیکردند و علم و معرفت و دیانت را نمیدیدند عاجز و ذلیل و باخیا را یاد میبازد
و سلسله اجازات ایشان متصل است از امان نازمان کلینی علی اله التمه که در او ابل زمان
غیبت بوده است پس چه عمل شده است این مطلب نیست این امر مثل امر تواریخ و چیزهای دیگر
که از قلم ما نماند است که در آنها تصحیفات بی اندازه شده باشد تا محلی که از وجه اعتماد قضا
بلکه همیشه خطا داشته و سخنها و کوششها در حفظ آنها نموده اند و ما مرد و اگر کوفی که تو خود گفته

کذا بنی در سنن قولنا من بلک بنا بل قول محمد و عبد بن حماد

٥٣٧

کدش داسپین و غنیمتترین در آنهاست کوم داساس است ولی از راه گفته که عضو من است
 سپرده بودند که همین طوری پروا بر نیات نگیرید بلکه وقت بکشد و صبح و سقیم را از هم غیر
 بدید و بنیای آنها بر همین بوده چنانکه از دلائل پیش دال بر اینست که درون شهر بقیه عباد
 بر آنها از این دلائل حاصل میشود که چنین معجزات از پیغمبر و ائمه منتهی سر زده است و لو بر
 صحت یکی از آنها خاصه نتوانیم دلیل عقلی قاطع بکنیم بلکه عاده هم محتمل است که در این یکی
 تصحیف پیدا شده باشد یا آنکه این یکی محمول باشد ولی در تمام این اخبار هرگز این
 احتمال نمی رود و اگر احتمال برود و موجب شک باشد این حقیقه بنیای ملکش را بر اعراس پاد
 شاهی بی ثمری قرار داده است و خلق ناقصی در حکمت فرموده است **الحق با الله و اگر تو اعتقاد**
در باره خداوند نیست که خودت دیگر عقیده بنی نکرده ای زیرا که خدای چنین را نمی بیند
 که من منتهی بدن را بشوم خلاصه هر چه میخواهم کلام را مختصر کنم می طلب شایع و بر اینست
 میکند و اگر کوئی که ما هم حرفان همین است و منکر قول شهادت نمیشود و بلی خود ما هم جزو شهادت
 یادر میثاقا شهادت هستند و داریم برای شمار و این میکند که این صاحب معجزات و خوارق
 عادات بوده جز از ما نمی پذیرد بلکه هم علت شهادت و غایت عبادت است که الله اسبی که شهادت
 ما اکتفیم و آنکسی نیست که حرف خود را و آنکه بکشد بعد از آنکه شهادت بلی و برهان ثابت
 میکند که معجزه سواي ايات کتب نیست لافوق در اینجا ادعا میکند که این صاحب معجزات
 بنیاد بر ویست البته من قول تو را نمی پذیرم بلکه بقیه من می دانم که تو هر مرد مروری و عکونه
 هستی بکلی از در میان انانیت و وثاقت در نزد من مباحی اولی که اختلاف قول تو باعث تمام
 شدن اعتقاد منست ثانی منکر هم چنان ضرورتی شده که در میان من و تو و هم در میان
 هم جزو بدیهیات و اثبات است که این بپناه صاحب معجزه بوده اند و هنوز توقع داری که من بقول
 قاطعیتان پیدا کنم که نسبت معجزات را با خبر داده این توقع بیانی است پس با اینکه قول موثقین
 را ما اعتماد داریم معذرت در میان شما محول الله بکفر و توقع نیست که اسباب شبهه غافل نشود
 و علاوه بر اینها میگویم که مطالبی چند هست که بر خود ما مسلم شده اگر کسی بنیاد بر خلاف
 اینها میخواهد بگوید خود این دلیل نیست که این شخص را یا است مثلاً اگر تو ضمیمه که افغان طالب شده
 از خبر خود بیرون آبی و ببینی که افغان چنانست و هوادار گال روشنی و بدن تو را هم کرم
 که مثلاً بعد از آن داخل حج و شوی و بگویی بنیاد بر بگویم که لایان نصف شده است و هوادار
 نارکت و در نهایت سرگشته نیست که تو با کمال عقل و هشتمی خواهی گفت که این شخص ناچیز
 شده با چشمش عیب کرده یا خواب است و در خواب راه میرود یا محض هزل و شوخی دروغ

میگوید و اگر از همه اینها این باشی خواهی گفت که بقیه یک معنی از آن بخر غرض او است
 که منافات با وضع ظاهر ندارد حال امر است برای ما امروز الحمد لله مثل آن افتاد
 است نسبت بنیای چنانکه اما تم فرمود و این وضع و اینطور که حضرت صحبت می
 کنند بعینه مثل همانست که انشخص گفت حال شب است و مسلم و تصور میکند احتمال بخیر
 یا استنباه یا هزل و امثال اینها بدیم که شخص ابتدا محل اعتنا نیست و اگر از اینها این باشد
 خواهیم گفت که بقیه این شخص باین معنی غیر از آنچه مقصود ما است قصد کرده و در این صورت
 هم مقصود غیر از ما نام ثانی عشر ما باشد که فرمود نام حسن عکری است بر ما حتم نیست
 ما باین دوز را که ما بر خود مسلم کرده ایم بجهاد که غیر از او کسی امروز واجب اطاعت نیست
 خلاصه و اما آنچه بعد از ادعای مشاهد معجزات گفته که دلیل بر صدق مشاهد خود
 اتفاق و ایشاد جان و مال خود را ذکر میکنند و این فتنه الموتان گفته صادر بقیه را بختند
 تا آخر تمام اینها چه قدر منکر و کم شعورند که نامربوطی را که میگویند و ده دفعه جواب
 صحیح میشوند باز میگویند و جفا میکنند و الله این نیست مگر آشعور ایشان
 و اینهم نصیحتی است از خدا که همین طور این مزخرفات را بگویند بلکه عقلا بر اینها عبور کنند
 و بطلان ادعای آنها را بفهمند و آنرا بگویند بیدینم که جان بازاری و ایشاد و نشاد کردن
 کمال دلیل صدق بوده است و مضایقه در جان دادن کمال دلیل بطلان بوده است مگر نبود
 که امیر المؤمنین با رهبران بر منبر صعود و فرمود و مردم را خبر نصیحت بر قتل مغویه منبر نمود و
 اینها نشاء عدم پیورند و نا آنکه انحضرت را ملول کردند و انحضرت در دعا عرض کرد
اللهم انی مسلمک و ملوک و ستمک و ستمک و فایدتی بهم خیر امنهم و ابدی بهم شر امته و این
نشا عدا احتجاب هیچ دلیل بطلان دعوی انحضرت نبود و دلالت بر اینست که معجزه و ابی از
انحضرت ندیده بودند در نزد هیچ شیعی نمیکنند اینهمه شافقتی که در عهد پیغمبر از
جهاد تقاعد میور زیدند و خداوند در کتاب میگوید خود را نه میاید کرده و مدقت فرموده
است هیچ دلالی بر ضعف حجة پیغمبر عدم برود نایک میکند بانه خوارج نهروان که دست
از حضرت علیه السلام بگرفتند و دلالتش حجت است الله علیه السلام انما انزلنا القرآن و انما انزلنا
بعد از آنکه حضرت فرمود من در این زمین کشته میشوم فوج فوج از کذا و منقرض شدند مگر
مستکذره دلالتش حجت است انهم که از قشون ابوسفیان در جنگهای پیغمبر کشته شدند چه
دلالت بر حقت ابوسفیان داشتند که از احتجاب جیل و احتجاب مغویه و خوارج را که حضرت امیر
بدر کفر ستاد چه دلالت بر حقت آنها داشت خوارج بدینچنان طوری و مرکه خود جریس بودند

که در حقش بقدر روح عجب با او من بزرگ الموت و از مسماء نه پس چه بسیار مؤمنین که مرگ را
 و کاهه ندارند و این دلیل جلالان مذهب ایشان نیست و در کتاب المبین از عوالی و
 فرمود است که در اصل شریعت و در سوره الفلق علیه و آله بر مری که عیادت میکند او را
 و اوستانی بود پس از وی مرگ کرد پس فرمود و سوختن است از وی مرگ ممکن پس بدین شک
 تو اگر بگو کار باشی این است که از خود زبانی میکند و اگر بدکار باشی پس ناچار این است
 میشود و این که طلب خدایکند و از وی مرگ میکنند پس هر که علاوه بر این که دلیل حقیت
 نیست که از وی مرگ نیست و در آیه شریفه که فرموده اند از وی مرگ کنند اگر راست میگویی
 در مقام میانه است که حدیث و کذب بواسطه آن ظاهر میشود و شاهدان بطلان آیه
 است که در برهان نقل میکنند از امام حسن عسکری که از حسن بن علی که از حاکم نقل میکند
 که خداوند فرمود و بیخبر خدای که بکلیای خود را بخواهد چنانچه که اگر از اوست چنانچه
 ان حال است از برای خداوند و نه من یعنی محمد و علی و ائمه و سائر اصحاب مؤمنین است
 و اینکه شایسته و ذریه و منجی و مدعی و دعا و شایسته است و مرگ و نفوس پس از وی
 مرگ کنند و برای کارهای از خودشان و از مخالفان ایشان پس بدین شک و عجز و رتبه
 اند و بگویند که ایشانند از ابناء الله عز و جل از دین مردی که مخالفند دارند با آنها
 در دینشان و ایشان مستجاب الدعوی هستند پس اگر بگویم بعد از شایسته چنانچه که
 کلام داد پس از وی مرگ کنند از برای کارهای از خودشان و از مخالفان ایشان اگر راست میگویی
 که شما محبت و دوستی را مدعی اند بر مخالفین خودتان و بگویند اللهم امین الکاذب و منافق
 من مخالفین الله عز و جل و من الصادقون و المنزهون و المجتهدون و سواهم اعدان حق و وجوب بیان
 ان پیغمبر فرمود با ایشان بعد از انکه بطلان یافته اند و فرمود که اگر شما اینکند
 بگویم که مگر اینکند که او بگوید و در همان مکان خود خواهد مرد پس خود
 گفتند که عیبه ما دفع گویند و محمد و علی و مصدقین اند و راست گویند و حجت
 نکردند که انکار را بگویند بجهت اینکه دانستند که اگر دعا کردند از ایشان مردگان خواهند
 بود پس خداوند فرمود و ان یقتوه ابدا تا آخر حدیث شریف حال ملاحظه کنید که چنانچه
 هست که مراد از شریعت مؤمنان و بیاضه چیزی باشد و اگر غیر این تعبیر میکنی و صدق
 فرمایش پیغمبر خواهد بود که فرمود من فرستادم انرا بر آیه فلان مفعول من انرا و هم چنانچه
 کفر و فساد شرک و دیگر خود را و ادعای شهادت میکنند و با ما هم ملاخذه میکنند که
 اینها و از اول بطبع حاجی که شایسته اسباب سلطنتی فراهم آید ناچار در اینها و با ما هم

که در بنار فضل میکند از انی عیب که یکی از اصحاب امیر المؤمنین یکی از خواج و اطلس زد
 ملعون پیش میآمد و نیزه میزد و فرمود و مرگش تا رسید بصلح نیزه و او را تا شمشیر کشید
 و میخواند که عین الیه رب لری ای بر حوص برکت شدن چه دلالت بر صدق مدعی
 خارجی دارد و اینها که در کربلا حاضر شده بودند بجا بزم بگردید و در هر دست شاهد آه
 و احضار و اینها را که در دلالت بر حقیقت نهاد و بر این زیاد داشت اگر از حق و از
 روی اعتقاد و مکتوبی با اینها این جماعت را که صریح باطل کردند اصل حق بدانی و پس است
 تورا که عشور با اینها بشوئی اگر محض قواست که عوام قریبی بکنی با هم خداوند و از اجزای
 برسانند و خاصه که اینها نیز دلیل حقیت است نه دلیل بطلان مردم است و منافقان و
 نزوئی با حقیت است که بک تراخ جزئی میکنند و هم میخورند و خود را اهل حق میکنند
 و مولای من در یکی از رسائل خود که در در حضرت امیر المؤمنین حکایت فرموده که ان کلمه
 تو عیان کرد ما را اندر بلوغت اوست و سپید تر از بلوغت از وی ملک بلی حضور کرده بود
 زن و بچه خود را نشان میداد و هر که از آن زن و بچه از آن غایت کردند انوقت دوای
 دوان تا زلزل میزدند و جنگ کردند تا انرا تر کشیدند پس این دلیل حقیت است
 انفعال است و نکرد بدیده شد که سستی و اینها بدان توپ بشمارند و گفتند انکس بکن و نکرده
 تا توپ را اقرار دادند و از اهل لای کرده اند پس اینها دلیل هیچ نیست فرنگان سرناز را
 طوری تربیت میکنند که برود خانه و برسد و فرمان میدهد و انقدر از سرناز با بچه
 که در خانه راست میکنند و عرایضهای توپ را از روی جنگها افتاد و بر میدهند
 پس این دلیل حقیت مذهب آنهاست یا از صاحب منصب یا سلطان خود مجوز دیده
 اند و واقعه که سلطان چنان دشمن است با ادبی و از هر چه هست میخوانند و از اهل
 کند و او را با این و از اهل او میدارد و از اهل او کند و اگر این امری بود که ادبی و از هر
 بالطبع انکار را نمیکرد حاجت نبود که خداوند در کتاب عید خود بفرماید و لا تلقوا با بکم
 الا الله لکه پس معلوم است که در طاعت این حالت هست و خداوند نمی از ان فرموده و اما
 انکفر موده است فتنوا الموتان کثرت ضاد فتن مقصود انجوره هاست بلکه مؤمن بلکه از
 دنیا منترج است و مشتاق لطای پروردگار از وی بطلب را با میکنند هم چنانکه از
 طریقه نقل است که اولیا خدا از وی مرگ میکنند پس مرگ و دوست میدارند و اینهم
 امری نیست که حق باشد بر همه مؤمنین بلکه میباید از ایشان که مرگ را کلف دارد
 چنانکه در دعای است که اللهم ان الصادق الامین قال انک ملک مات و دین فی شوق انفاضا

شطان حرکت کردند و امروز در این شهر شعی شده است که خبر و سبیل می توانست جان خود را بشناسد
 بیرون می رفت پس کوفت و در شرفان و در شوه ها داد و دینا به این وان بردن خسته بدول
 خار و برف اسلام و فقه نمودن سعی میکنند بلکه چند روز ناسا بشی داشته باشند پس نالا
 بمذهب خودشان آمده بطلان خوب واضح شده دیگر برای چه ادعای پیغمبر کنند و از قولیکه
 شبیه ام از عقاید ایشان است که آنها که می بینند پاک شده می شوند بعد از چهل روز پیش
 زنده می شوند دیگر شبیه ام که چرخ از گشته شدن بروی آنها دارند خلاصه که بطلان ایندلیل
 که اعظم دلها ایشان است انقدر واضح است که حاجب تفصیل ندارد و اما آنکه گفته است
 که آنها که پیش از این روایت می خواند خوف و طمع داشته اند و شاعر و مددگاران اینقدر
 نبوده و امروز بر عکس است نه نیست امروز هم چاقی هم خوف دارند و هم طمع چون رسم
 شما بر این جایز شده که از صرف مال بجهت اضلال جهال چندان مضائقه نمی بیند چقدر پیشتر
 کان یلاد و در برای فقرای خود هدا یا و تحف می فرستید و امروز اینقدر طمع هستند
 که بجهت طمع مال غلبی از بهر و نصرت و محبوس می گویند شاهی یکی مثل آنها هستند که بوی
 بودند که چای و بلوی ممکن می شود هر چه بخواهی و روایت می کنند و دروغ می سازند
 و هم چنین در اوایل جماعت و بیخا خود فهم داشته اند که میاد و کلا شایا بگیرد و قوتی پیدا
 کنند این بود که احبناط کار خود را داشته اند نا آنکه خداوند به شما از دلیل معهود و معسکو
 کرد و بسیاری از مردم اسوده شدند و کار خود رفتند و جماعت قلیل که طبعشان
 خبیث بود کرد شما مانند و آثار فتن مشاعر که حاجب با دعائیت همین پس است که از
 کمال جهالت و نادانی دعاوی باطله و ادله سخیفه شما را قبول می کنند راست که با الله ایملیر
 این را عقل است و شعور که امری که میانه بهود و نصاری و بیت پرست بلکه زنان و مردان
 بی عقل و شر است که بسیاری از ایشان مضائقه از جان دادن و قتل نفس خود نمی کنند
 این را انسان دلیل حقیق و بطلان بگیرد و برهان صدق بشود و انشد که با الله این
 من خرفانی که بکلی می طلبه خیل بمنز و فصیح تر و بلختر می نویسد اینها را اسخیر می پندارد و
 خود را اسیر و ذلیل دست هم چو احمق بکند اگر ترقی مشاعر و مددگارک بایستاد و زانی
 خود آنها باشد ما و آنها ان سادگی های فیهیم خوش است که گفته اند ما شیخ ندان کمتر
 شناسیم یا علم باید یا قصه کوتاه و اما آنکه از ذکر کرده که کاش علما در دهل مجلس حاضر
 میشدند و این ظایفه را هم حاضر می کردند و مجادله می کردند تا حق بدلیل و برهان
 ظاهر شود و بعد از آن این مصنف که است و از سفس چه فایده که گشته که بعضی بخود میرزا

حسین است داده اند و از وضع و دو دست که مال خود او باشد مگر اینکه عداوت
 نوشته باشد که معلوم نشود از خود او است بهر حال که در از خواب بیدار شد ندانکارها
 در همان اول که خود میرزا علی محمد زنده بود و هنوز بنیای شزلت نگذارده بودند مگر رشد
 مجلس شایر پاشا شد و با او صحبتها کردند و ترخرفات از او چیزی نشنیدند و بطلان او برده
 العقول هم ظاهر شد و حق در تعراز شاگردان ملای ذریک خود را نزد مولای بزرگوار من فرشتا
 که یکی ملا محمد علی نازند را می باشد و یکی ملا خضار خراشیا و معلوم است که کسی را که اختا
 کرده برای دعوت مثل مولای من در نزد او چه فایده معتمد بوده اند و هشدار و ذریک بلکه
 خطا از خودش ذریک تر بودند زیرا که این مستکن که مطالب کارها و احوال و نوشیجان
 اردو این چند فقر طلبه مفسد که کرد او را گرفته بودند تا هم در صد اصلاح بودند
 و اینا خودش خیلی احمق بود و بشر کار خود در مانده بود و آنها هم که داشتند که دست از
 خشم بردارند خلاصه که ایند و نفر را فرستاده بود و سون ناز کرده محض خود هم نوشته بود
 و با ملا محمد علی فرستاده بود و امر کرده بود که قشون بردارند و بفاس بروند و حکم بفرمایند
 که اسم او را از ان قرین اسم خلا رسول کنند و در همان بکوره بیست غلط بود و مولا
 من هرا ترا عنوان کتابی فرمود و شرح نمود و غلطهای او را واضح کرد و ملا محمد علی را غلام نکو
 توان فرمود و هم چنین ملا صادق خراشیا را که فرستاده بود یا چند سوره بر سبک قرآن
 و چند دعا بر سبک محیضه می یاد و به چند خطبه بر سبک فحی الا منه و اینها را استیاجیر
 خود قرار داده و مولای من علی الله مقامه در مجلسی عام او را حاضر کرده و امر فرمود که کلام
 طریقی را بنویسند تا صورت مجلس ساله شود و نوشته شد و الا ان موجود است و بطلان
 آنها در ان مجلس بر عوام و خواص ظاهر شد و او هم از کومان رفت خلاصه که مصنف کتاب
 و لایل عرفان یاد و در خواب بیدار شده خبر از جان ندارد و آنکه عداوت اهل می کنند شما
 استیابیش وقتی برای گشت است و عاقل از این است که بر برون بطلان خود را الله یا فواهم
 و بابی الله الا ان هم نوره و لو که الکافران و الله الحق الباطل فلو شانه لک انهم هم و دیگر
 هر چه بدست ناستد در مجلس عام در حضور مسلمین خاصه یا حضور حضرت شیخ باری بهر
 پاکیزه تر از آنچه در کتابهای خود در گوشه ای تا حواس جمع می بیند نمی توانست سخن بگوید
 و اگر می توانست نگاه داشته و وقت کردن در کتاب مضائقه می بیند که نقش هزار
 مرتبه بیش از حجت مجلس است معذرت که الحمد لله علی الاثر و له الشکر علی نعمه هر یک کتاب که از
 شما بیرون آمدن جوابی مقرون بصواب مشون باز که کتاب و اخبار الله اطهار نوشته میشود

که اولی آنرا باینکه از آن بجهت میسرند و لو خود شما منفعه شوی بدان که در کتب من کان ذلک بالبد
الحق السمع وهو شهید و اما باینکه از اول آنرا باینکه بجهت من باشد و اما باینکه بجهت من باشد و اما باینکه بجهت من باشد
اینها از اینها باینکه بجهت من باشد و اما باینکه بجهت من باشد و اما باینکه بجهت من باشد و اما باینکه بجهت من باشد
قوم لا یؤمنون **فصل** گفته است باری میگوید اگر برهان خوارق عادات سماوی از
هر دو میسر شده سندی است حال از این جزیه که جان بر صدق مشاهده خود میدهند بشنوند
و قبول کنند و اگر چنانچه خوارق عادات مجزیه کافی باشد باینکه نیست و علت یقین را احیاناً و ترقی
مشاعر میدارد و تقریباً لی الله نخواهد بود که ممکن نیست سنگ در به که جوهر شود و یا سوسنا
که تلمیذ و باطراف عالم فرشتا و نشانند آنچه که همیشه این زنده و ناطق نخواهد ماند و آن در قیصر
و بند بیل و اگر بخلاف عادت زنده و ناطق بماند از کجایه سوسنا و است و از بهر این غلط ترویج
و ضایع نیست و هم چنین آن که سنگ در به باشد مجزیه اش چیست و اگر جوهر را عجز از جبهه
و از متصل در ششتر نیست بلکه است افشار ملحه و جبهت اطفال و حوش در رویشان لازم آید
و آنچه خلق عالمه که بطلب دنیا از خدا در مانده و بخت دهان مذهب مجزیه شده اند اگر کشت
کنند سنگ در به جوهر شود و سوسنا رطل نمود و نور انصاف بقی و از عادت که در بخلاف طوائف
نماند چنانچه در به و شنبه ابر که قطع کیناچه اغنیای فقر بشوند و چه نفوس که از ممالک
بخال و هم گذشتند و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد
و قبول کنند **جواب** عرض کرده کول از عای عجز از و از غور بد که اینها منکره
اینها هستند مگر ایات کبار که بخیال خود اثبات میکنند و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد
نداده که جا از این زخرفان چنان است و هم کسی ببیند و مثال امر هر کس بجهت من باشد و یا بجهت من باشد
خلاصه و الله عمل عجیب است که چگونه بقیه عقول مردم را میبندد علاوه بر اینکه که خود را از این
کده اند و آنها برای خود اسباب را سابق میچینند و طلب در نظر دارند که بلکه باروری
خود بر سندی عالی ساه مردم است که بجهت من باشد و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد
میکنند و بعد تو که در هر حال باید مطلع باشی چرا مطیع انکس که اهل طاعت است نمیشود
که خود را افشا کرده دست انبجوره افشا من از خدا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد
نمیرسد جز و ندکی و زجت خلاصه امثال کائنات اولش که اجالا سابق بر این جواب داده شد
اشاعری که برای مجزیه شمرده اما آنکه گفته است که اینها مجزیه کافی باشد باینکه نیست و باعث
ترقی نفوس نمیشود و نمی توان آنها را باطراف عالم فرستاد و برای زمانهای بعد هم مفید نیست
زیرا که همیشه زنده بمانند میگویم اولاً که ما منکر از عجز از قرآن که نبییم چنانکه سابق گذشت و بعد از

اینهم خواهد آمد حال که با وجود این که خداوند مجزیه مثل قرآن بجهت من باشد و یا بجهت من باشد
بمرو و ایام گفته نشود و هیچ شایقی نباشد و در هر مکان نیز معتبر نباشد و بر آن و اقامه مجزیه
پرو و کار در همه جا بشود و بعد از آن که علاوه بر قرآن مجزیه مثل انفاق حق و دوسه هزار
و غیر اینها با و عطا فرمایند و این را بر نفسی است بر پیغمبر که دنیا بر پیغمبر خدا منصف باین معنای
او است و باینکه لا ان نباشد با آنکه نقص نیست نهایت بخیال واهی قوماست نیست و همان قرآن
کافیت اگر شوق ثانی از اختیار میکنی و میگوئی که حاجت نیست و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد
گوئیم که پس عجبی هم در این نیست که پیغمبر صاحب مجزیه دیگر نباشد و ظاهر توست و یا بجهت من باشد
که حاجت نیست و از نفس خود خبر داری و دیگران که خبر نداری شاید دیگران نباشند که انکنا
بقران نکنند و معتقد باین شوند که ما عبادی با حق نداریم نهایت قرآن و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد
خدا بر ما با اسطر قرآن نهایت تمام نمیشود و ما عجزنا جهم باینکه مثل انفاق حق مجزیه بر پیغمبر
و الحق که راستهم میگویند زیرا که حقیقت از عجز از قرآن امری نیست که بعضی سماع برای هر کس
ممکن شود بلکه علوم دنیا مجزیه است و این که از انان این مطلب را بفهمد حتی بعینه و اشترت
این مطلب معلوم نمیشود بلکه بصیرت و توفیق است و اینان و منطق این مطلب معلوم نمیشود بلکه بقیه
و اصول و کلام و حکمت ظاهری این مطلب معلوم نمیشود و اینان و منطق این مطلب معلوم نمیشود بلکه بقیه
و علوم و حکمتها که در دنیا خلق معروف است مجزیه است که انان بفهمد که این را به بالا ترا
و احدی مثل این را نتواند و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد
ضمیمه و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد
توانستند باینکه بکنند که عمل ابرار نباشد چنانکه بجهت من باشد و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد
که علمایان بزرگی جهان شوند که از این چه حکایت است عوام و خصال چگونه این مطلب
بزرگ را با این شایسته بجهت من باشد و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد
قرآن کافی نیست میگوئیم که قرآن کافی هست و مجزیه کافی است ولی معذرت نیست
امری که هر خاقل نادان بجهت من باشد و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد
جسی از علماء و غیر ایشان که قرآن را من الله و الله ختم ضبط ندارند و اینها مثل غالب مردم
زیرا که احاد مردم پیدا میشوند که اینقدر حافظه دارند که هرگز از حافظه کنند ولی عاتق
مردم امرشان اینطور نیست در حضور ایشان کسی از قرآن تلاوت کند و عمل را استماع
و شنبه آنرا به را غلط خوانند هم چنان غلط فاشی که هر صاحب عربی بفهمد بلکه لفظ
و ابلفظ صحیح دیگر بیدار کند و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد و یا بجهت من باشد

والفنون

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

بگو بداند و از زمان که در سبستان در تکبیل انبیا علم بوده و ابتدا اختلاط نداشتند و اندک شاد
 که جماعت اینها بوده اند که مثل قرآن سخن بگفتند و خبر آنها بنویسید و بگویم که بکدام دلیل
 عقل با عقل پیش هم نبوده پس که مثل از اینها و در بعضی میگویند و فرض که کسی نباشد که دلیل
 عقلی بتواند قاضی بر این مطلب بکند عادت مردم که بجهت از دلیل عقل ندارد و هیچ نمیفهمند و باید
 از راه سمع و نقل باشد از اینها از کجایی باین مطلب میرسد که سابق بر این هم کمی مثل قرآن نبوده
 است انشد که گفته پس این است که چون مردمان تفرقه امین که این از کذب ایشان
 هستیم و ما خبر داده اند که از آن زمان که پیغمبر قرآن را آورده تا کون حدیثی از احادیث کمال سخن
 کوشش نتوانست مثل از اینها و در چون با عقل دانستیم و بعضی که میگویند که قرآن معجزه
 و ایمان از کیم اینک همان مردمان تفرقه امین که از روایت ذکر کرده اند و روایت معجزات را هم
 کرده اند از این مطلب قبول غیث و اعظم قبول نیامد و بشود بلکه روایت نبی و درین مثل
 قرآن شهادت فی است و روایت معجزات شهادت اثبات و این بمراتب قوی از اولی است
 چنانچه واضحست پس غایب مردم اعجاز قرآن را از کجاییست و اگر بگویند چنانکه میگویند که
 چون مردمان ساده و کشتی هستند و روایتان در باب معجزات معصوم نیست گویم
 معجزات محسوس که از قبیل معجزات یا معصومان است فیه در اینها مشکله است یا امور معقوله
 عالم و امر قرآن در حقیقت از معقولات است و اگر کوفی که صرف روایت اینک نشینیم که بعضی مثل
 انرا آورده باشد از معصومان است میگویم انرا در کوفی که قول بخورد در روایت معجزه در این
 باب هم ممکنست که قول بخورد چهار نفر در روایت او را بگویند و بگویند قرآن معجزات واحد
 مثلش را سوار و دره فوراً قول بخورد چنانکه بلا شبهه آن بنای خودمان بر این است که عوام
 خود را قول میکنند که هیچ کس مثل اینها نگوید و حال اینک هزار مرتبه معجزات اینها گفته اند و غار
 دارند از اینک عبارت خود را بگویند و عبارت شما بگذارند خلاصه مطلب اینست که بشود معجز
 بودن قرآن نسبت به قوی و قوی که در دست ملاحظه کنی مبینی که راه تمسیدن اعجاز از برای
 عادت بر حسب عادت از طریق اخبار غایت لا غیر بلکه همین امروز هم از همین راه میفهمیم و الا
 بکفر از تمام روایات معجزات معنوی و معنوی پس اگر از زمان که باین است پس هر چه در باب
 قرآن میگویند در باب سایر معجزات هم بگویم عوام بخیر و بدیهه میدانند و اگر کمال فهم و ادراک
 توانمند است که اصل این معجزات را بر پیغمبران عیب میگیری در حقیقت شکل از این سخن بچند
 و حاجت بخیر هم ندارد الا اینکه از باب اینکه هر کلامی را جوابی است میگویند که اگر منظور این
 است که خود این اعمال عالیه و عظیمه است که از پیغمبران خدا شایسته نیست سر بر نهند و معجزه

همین اعمال با نظیر آنها و افعال خداوند و خداوند متعالی منقلب بجا هر فرموده
 است و همه جواهر است که در عالم هست از همین خالها که از نوع حسی است ممکنست
 است و هم چنین خاکی خداوند و انطاق فرموده زیرا که انسان را از خاک افریده و او را انظار
 نموده است پس این نوع اعمال افعال خداوندی است و اگر بخدائی که منزه از جمیع عیوب است اینها
 عیب نیست اگر بکنند و راه مفتخر فرماید و صفت خود را باو عنایت کند و قدرش را خود را و او
 بکار داند البته عیب نیست بلکه کمال حسن است و قوای نادان نظر میگویند با اعمال شعبه
 بازان که در عملشان واضع نیست و کمالش بدو مستحق یا چشم بستگاست و می بینی که این
 اعمال را عقل اینندان مستحسن نمیشمرند گمان میکنند که اعمال اینها و اولیایا هم از همین قبیل است
 و بهمانند که از این قبیل نباشد بلکه تمام آنها در واقع نفس لامر همان قسم است که آنها را می
 کنند و شان آنها اجل از این است که مثل سایر کاری بکنند و حال آنکه خداوند مفرماید
 و لا یفعل الشا حرجا شای و توانی مطلب انکار نمیتوانی بکنی که ایشان را نبوده اند و آنها
 از کجی ادراک همچون کمال کرده که راهی برای اینجور اعمال سوای سحر و شعبه نیست و حال
 اینکه قدرش خداوند را کم شمرده و عظمت و را کوچک کرده و از حوصله خود افزون ترجیزی
 فرض نکرده و ما فاد و الله حق قدره و الا رض حقیقتش يوم القيمة و التمام و معقولات
 و غیره و قائلان عجبش و در کتب مجید است که ان الله یبلی الالباب و انما یبلی الالباب
 الله بداند فوق اینهم و هم چنین و ما و مبتذد است و لکن الله دخی و ما را با پیغمبر
 اشارات و سمیه بواجبت نیست و واقعا و حقیقت در دست ایشان دست خداست که با کمال
 دستهاست و منقول هم نیست قائلان بیهوده بل الله معلوله غلت اینهم و لغوا با قائلان اولیایا
 صیو طمان بنفق کشف پشاه پس با تو میگویند که قدرش پروردگار را از اینست که مثل
 سوسمار را بجای داد و در دیاست در به و جواهر کند یا انطاق نماید که قدرش خدا را اینست
 میزدانی که اول بر و تحسین مرفق خدا را بکنی و انوقت در حسد و این مطلب برای و تمام این
 مطلب بعد از شاء الله خواهد آمد عجل الله مقصود اینست که بلا شبهه این عیب نیست بر
 پیغمبران خدا که چنین کاری بتوانند بکنند و وجهی که واضع هم داشته باشد و از قبیل
 سحر و شعبه هم نباشد بلکه کمالی است و تود را شای کلامت مدح اهل زمانه را میگویند
 که ضایع را تکمیل کرده اند و کارهای غریب را ایشان سر مینهند و حال آنکه اینها استیسا
 تاهری است و چیزهایی که تجربه هاد است و درده اند از طبایع چیزها که خداوند این طبایع را

در او شایه گذارده است و خلق بطول عمر به خورده خورده دست میاورند و نذرین ظاهر
بر او از صنایع حاصل میکنند پس چه تفعیلی است بر پیغمبران خدا که بدین موعود است
ظاهر از این قبیل اعمال از ایشان سرزند و حال بنده سال که خداوند که جمیع امور و ملک
بر دست ایشان جاری میشود فرمان ال محمد هستند روح القدس به عقل کل است
و موافق اخبار و آثار جمیع امور عالم بر دست او جاری میشود و خداوند بطور اطلاق خطاب دارد
فرموده که بنوامر میکنم و بنویسم و بنوعطا میکنم این روح القدس و پادشاه است بلکه طبع
فرمان ایشان و در هر شب قدر بر ایشان نازل میشود و آنچه خداوند خواسته باشد از اول یا
خطاب مقرر نماید بعد از بخیر و سلا بر ملک میرساند که اینها اعضا میباشند ایشان است پس کرم
فرمان همین روح جمیع امور طبیعت عالم جاری میشود و چیزی ندارد که همین روح از زبان ظاهر
پیغمبر سخنی بگوید بامر پروردگار و هر کس خواسته باشد جاری میکند و چه تفعیلی است بر آن
حضرت دوازده گاه که در این اوقات از خلق بواسطه محبت و استیلا بر پروردگار برپا شده اند
و هرگز خرقی را بجز خپالی که بخواهد بگوید اینها بندگان خدا هستند که از طاعتی مانده
و نبوت میکنند و بدیند که هیچ کس از برای ایشان نیست و نتوانستند خود را از اندر چه
هستند بالا بیاورند این است که سعی دارند بلکه ال محمد علیهم السلام را از مقام خودشان بیاورند
بیاورند بلکه بتوانند اسم ایشان را بر سر خود بگذارند و هم همان که در ستان بلامان جلال
و کبریا ال محمد برسد یا بتوانند ایشان را از نزد خود بیاورند و مثل آنها شده
است مثل آن کل خودی که کل را از تازی و شکوف و ش میباید و در هر چه کل بخورد
از شکوفه برای او بکشد کم میشد و هیچ ضرر و بر شکوف و ش دارد نمایی اینها بکشد تمام باین مختار
میعوا هند ال محمد را از درجه خود بیاورند و خود را با ایشان بچسباند و بیایان درک
اینها بیاورند و در امان جلال ال محمد علیهم السلام از ایشان دور و میشد و هیچ نقص بر
ایشان را در نمایی که جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریا نشینند که باری عز و جل نیست
که این نقص نیست بر ایشان که مصدر افضال الهی باشند و اگر کوفی که انجیل به حد نفس نقص
نیست ولی در مقام اعجاز شایسته نیست چنانکه ظاهر بعضی از کلماتش این است که میگوید
ممکن نیست سنگ دیزه که جواهر شد یا سوسمار که بتکلم درآمد یا طراف عالم فرستاد و نشان داد
چه که هفت این زنده و ناطق خواهد ماند و آن در قیام برسد بل تا آخر اقیه که و این کلمات
فلسفی و ترتیب است و شباهتی بکلمات مرشدش میدهد زیرا که صراط طراف عالم
فرستادن محتاج بجهاد است و نیست بلکه مانند و بدین اهل هر زمان حیات بخواهد

و تودگی از آن دوازده گاه که چون مطلب معلومست در حد این بنیانها نیست
اینست که چون هفت این سوسمار مثل زنده است ممکن نیست که اهل هر مکان و زمان او
را ببینند و از این طایفه جوابها ست اول آنکه مثلست که قرآن مجید بر او انحضرت است و او
باقی و دایم و باهل هر مکان هم میرسد ثانی آنکه عرض کردیم که اگر دست ملاحظه کنی فیهیست
اعجاز قرآنهم برای غایب مردم ممکن نیست مگر بویات که از قول روایت نظایر این نشان میدهد
که در هیچ جا و در هیچ عصر مثل آنرا نبوده اند و وقتی که انطور شد امر قرآن با سبب و مجرت بر آن
جهال و عوام علی السوی میشود و همانطور که برای من خبر آوردند که مثل قرآن کسی نیاید و خبر
میاورند که انطاق حقیض کتب هم فرموده است آنکه سوسمار ناطق را نشود بجز جاب و در آنجا
هر زمان نگاه داشت و بعد از آن عجبی نیست برای پیغمبر که هم چنین باین هم علاوه
برایات کامله داشته باشد و این مخصوص باشد بچنانکه که خدمت رسیده و ابی زاهد
نموده است و حتم نیست که پیغمبر که مبعوث میشود نسبت بجهل اهل و زمان و اهل هر زمان
بجسب ظاهر باین قسم رفتار نماید و بجهت یکشم ابلاغ نماید و ترقی مشاعر و مداد خلق بیا
قسم خاص است و چنانکه در دعوات بعد از این اشاء الله جواب از این مطلب خواهد آمد و در
این مقام همین قدر را میگویم که بدون شبهه امر انکشان که شرفیاب از خدمت ایشان میشوند
با سبب مردم فرق میکنند حتی آنکه که خدمت او میرسند تا آن که در دور میشدند و
بخانه های خود میرفتند فرق میکرد و مگر عرض میکردند که رسول الله ما همین که خدمت
شما بر سریم علاقه ما از دنیا قطع میشود و زاهد در دنیا و اغب با خوت میشود و همینکه
بخانه های خود میرسیم و استقامت اهل و عیال را و اولاد را میگویم باز غلوب میشود و میفرمود که
اگر شما همیشه باین حال باشید کم بیش من هستید هر این ملائکه با شما ملافت میکند و غایب
سخن اینکه فقط الامر حاضرین و غایبین از جهات بسیار فوق میکند و بک علقش همین است که
انها انقسم یات و علاقات را هم میدهند و ما از این فیض محروم مانده ایم و محض شنیدن باید
ایمان بیاوریم و از همین بابست که آنکس از ما که سعادت ایمان را در یافت فضل او از آنکس که در
دوره خود را سازا بقیه پیشتر خواهد شد چنانکه حضرت پیغمبر فرمودند یا علی و اعلم
ان عظم الناس بقیه قوم بکونون فی اخر الزمان لم یلقوا النبی و یجوعون لوجهی فاعلموا انی اود
فی بیاض زبراکر اثر شنیدن بقدر بدین نیست چنانکه در حدیث این مطلب را فرمودند
و شاهد از عل موسی پیغمبر در دند که خداوند در طور با و وحی فرمود که بنی اسرائیل بعد از
بیرون آمدن تو بواسطه ساری گمراه شدند و کوساله بر رسیدند و موسی بقیه این داشت

که روحی خداوند صدق است و معذرت چندان منتهی شد همین که آمد و دید که چه کرده
منتهی شد فانی الا لوالح و اخذ براس خیمه بجز الهی خلاصه شد از دیدن انزبیدن برانست
بیشتر است و اهل اعراف از آن که در ششیدن اینطور و منتهی میشوند بدیدن البته بیشتر منتهی
شوند خلاصه مطالبی بود که در این باب و فیوض خیران برای حاضرین بقتل است که غایبین از آنها
عرفتند و این از جهات اینست که امر با بلاغ و سبیل هم طبیع است و بر وضع عادت و روزگار است
اگرچه ایشان مناخات عادت هستند ولی از خواری عادات همین قدر برآوردیدند که احسان
حق خود را بفرمانند از آنکه گذشت سابق بر امور و بر وضع عادت و روزگار است و ختم نیست که نیست
بجهت خلق بکنان باشد چنانکه پیشتر است که تشریف آورد اول اظهار خود را در مکه فرمود و
شاید از خبری از انحضرت نقل شد که در حقیقت که اظهار فرمود که بقول تو منتهی شد و انست فقط
اهل مکه قرائت فرمود و ششام مردم خبری از آنهم نداشتند پس خود را در مکه فرمود و خبر باطن از مکه
رفت و در مکه از راهها شد خود را در مکه فرمود و خبر باطن از مکه رفت و در مکه از راهها شد
از هر قوی غایب شده بیاید و تقصیر درین بکنند و برگردند و قوم خود را از آن بکنند و ششام
پیش از این امور و بر وضع عادت بود من جمله امر مجزایانم بر وضع عادت بوده است یا بعضی که خود را
اگرچه حارق عادت است ولی رسیدن ان بمر قوی بر وضع عادت است منتهی خلاف عادت پس از این
قبیل مجزایان مثل انطوق حقیق سوسنا در رسیدن ان بمر قوی بمر قوی بمر قوی بمر قوی بمر قوی
رسیده و اگر چه غیر خدا نباشد که بر غیر وضع معتاد بماند بفرمانند و انست و انست و انست
ایشان از اینها بدیدن همین طور بمر قوی خلق و انقلب کنند و بر سزا مطیع و ادا در چه حاجت باین
است که مقامات انزال داشته باشند پس بنا بر معتاد است و غنا و همین است که طاری شده
و توقع غیر از اینها بخواست و از انست باین در محل خود خواهد آمد و عرض باین است که پیشتر خود
بودن حذب باطن عالم ضرر بر نبوت انحضرت غیر بماند و دنیا بر همین است و حاضرین هم سزاوار
بر این است که منتهی میشوند و سزاوار هم محروم بمانند بلا شیب و استغفر الله خود تو میگوئی در
دعوی خود که مردم بروند و ببینند که احوال حاضر با غائب فرق نمیکند چه حاجت باین
است خلاصه و اما انکه گفته است و اگر خلاف عادت رفته و ناطق بماند از جای همان سوسنا راست
و از چه راه این نطق تربیت و تعلیم نیست که او را از خدا بترس و من خوف مگو و شاید بکلام
اینکه اینگونه مجزایان و دعوی تواند دادند همین شهادت تواند داشت تا از روز اول که
اعرابی سوسنا را از زبانان صید میکنند و از اسنیر خود پنهان میکنند که از برای خود او
در بکران شبه نیست که این سوسنا ناطق نیست و تعلیم هم نگرفته خدا این سوسنا را با نفرمود

از آنکه انرا انطق و ادا در روزی که محل شبه نیست انشا الله از آن زمان که سوسنا را با نفرمود
مثل تو موسوی پیدا میشود که بگوید این افسوسنا نیست و از هزار و سیصد سال انکوت
چسبیده و بماند و همی است این را بنعلیم اینطور و ناطق کرده باشند که از این قبیل مجزایان
نا باقی و دایم قرار دارند و این چنین که تخرید و در چه طور تمام است و کامل که بر زبان خود تو
جواب توانی بفرمایند که حکمت پروردگار منکر نشود و عذاب پیغمبر را عذاب الهی است این بوده
که مجزایان که ممکن باشد که در آن شبه بکنند و محل احتمال باشد بفرمودند چنانکه شخصی
بعضی را میبرد و عرض کرد که من در مقام خود میایستیم و عزم میکنم بر آنکه از جای خود حرکت
نکنم شامرا بقول ان عجز از جای خود حرکت داده پیش بخواهید فرمود ان بکار برای من محسنت
و نه محسنت که کسی بگوید خود را باطن یا من موافقت کرده و امدن و این از قوت من نیست
و نه توان من بخواه که من اینقدر سخت و از جای خود حرکت دهم نا محل شبه نباشد و او هم
سالمست شد و قبول کرد و حضرت درخت را پیش خواند و امد خلاصه که بنای ایشان
در مجزایان باین نیست که چیزی بکند محل شبه است قبول کنند این است که بانه گذاردن مثل
سوسنا ناطق اگر چه بایشان سبیل و اسافت اما بجهت همین اشتباهات نافی نمیکند
با اینکه همین شبه هم از این مگو و جلد است سوسنا ناطق نیست که بتوان بنعلیم انرا ناطق
کرد و طولی بهم که ناطق پیشتر پیدا است که صرف صوفی است که از دهان او بیرون میناید
و اینرا بفعل در آن نیست انشا الله سوسنا را بان وضع که سخن میگوید مثل کبیت که نفس ناطق
با و تسلی گفته باشد پس بسیار فرق باشد از انندیشه نا وصول علاوه بر اینها که اگر مکه
خدا بر این باری بشود که مثل سوسنا ناطق را باقی بگذارد ممکن است که انقدر از آثار و
علامات با او بگذارد که بعد شبه نکند که این همانست که سوسنا را با ناطق فرموده است
و هم چنین است امر و زبان سنگ در نه و جواهر خال که حکمت بر این جاری شده که مثل
اینها باقی باشد که مادر صخره و شبهه تو بر اینم ولی اگر خداوند نخواهد که اینها را با ناطق
بلا نادر و علاماتی که هر دشمن و بقصد که وضع اینها از علل و احادیث و البته غیر انست
رسول خدا صلی الله علیه و آله ممکن است مگر همان سنگ در نه که ناطق نباشد و در هر جلد
محفل که هر که علامت بیفتد و بشوند مخرب و محل شهادت خلاصه که کلمات یازده
پشت سر هم میگویند و عوام بیچاره و اهل پیغمبر و من سبقت از من الله الحسی از این سخن
کول بفرمود و اما انکه گفته اگر متصل در شهادت باشد نا خود رخصه محتاج بخواه نیست
ولا تشبوا الذین یبعثون من دون الله قصبوا الله عد و افر علم که که ادعای اسلام می

کند اینگونه سخن گفتن و رفتن نسبت به پیغمبران خدا نمیکوید نیست و الله مکرر عذابی کرد و در حق
خود بان بر کوفت و دان و اند که اینگونه است و میگوید و عذابی از قول خداوند که میفرماید با آنکه اینها
المنهم من کس جواب اینکه اگر از عذابی خود بردست من که عذابی از خداوند را در حق خود داشت همه
کلامش و در مسلمانان میماند که گاهای پیغمبران حق را بوی نیست که بر اجماعی نداشته باشد
و بعضی بنامید روح القدس است و بعضی مثل آنکه ساهو امور عادی و غیره را واقعیت دارد و اینها
هم هم واقعی است و ثابت واقعیت هر چیزی بوضع خاصی است که ما آگاه نباشیم باری و انا
اینکه که در خلوع و المطلبه نبال از خدا دور و بخت و زهد و زهد مجبور شد و انا که در اهد
کند سنک دهره جوهر شد و ناخر خفا تا هم در اوقات طالب هدایت که جایگاه دو
و اخلاص کن تا خداوند تو را هدایت کند و اگر طالب نیستی که اینهمه جان کندن برای چه چیز
همین طور و هیچ دینی را بخود مگر مثل همه بید بنهای عالم خلاصه است و اتفاق حقیقی میماند
که چه دخل با این مطلب دارد که مردم طالب دنیا هستند یا این سبب شقیقت دنیا میشود و دنیا
بکرمش با نعل زاد پیدا اند و زاننده اند که پیغمبر حق است و هر که خواسته ایمان آورد و هر که
تقوا سینه تبار و دوام است و در به که جوهر شد این کلام الوافی بوده است که هر خالق
عالم باین واسطه غنی صاحب حال بشوند و نهایت خواسته اند بیل تفری عطا می فرمود و عا
و چه ضرورت در این است که پیغمبر خدا را که بجهت قسم خلق را هدایت فرموده جمیع را بر و بخشش
عطا و بخود کند علاوه بر این که این موضوع بخشش پیغمبر است که از جانب خداوند بخوبی بشود
و قطعا آنکسی که حقیقتا اهل سخاوت است بعد از آنکه این وضع را مشاهده کرد چنان مقرر
باشان و معرض از ماسوی میشود که یک سر و دنیا را ترک میکنند چنانکه مریوط که فخر
کنیز حضرت فاطمه زهرا را فدای اکسیر یا خود داشت که در مقام حاجت بکار و بر و قوی ملاحظه
کرد که مواله و تسخیر کننده را می کنند یا خود خیال کرد که چه بهتر از این که این اکسیر بر قطعه شمع
کم و صبر و معیشت مواله خود کم و چنان کرد و قطعه طلائی خدمت ایشان آورد و هر یک از مواله و غیر
بر آن طلا کوفتند تا آنکه داشت که طلا را داد و داشتند بعد از آن حضرت امیر پای مقدس
خود را بر زمین زد و زمین شکافت و سبکهای طلا را هر شد که در به و در به فرمود و قوم او
خواهی با ما باشی غلای خود را بهان از روی اینها و هم انداخت و از دنیا اعراض نمود چنانکه
فضلش معلومست خلاصه آنکسی که اهل سعادت است بعد از آنکه چنین معجزات و دلائل دنیا
معرض میشود و هم خطام آن دو نظرش غایب میشود و این که مطلبه تپا می افتد و تا آنکه اهل سخا
نیست که حاجت باین معجزات ندارد و بجان سلطنت ظاهر و اوضاع و انبوی و غنا هم معرور

میشود و بعضی سبب اینهای از خلق اتفاق ایمان آوردند بلکه عذر رسول خدا را به اینها و کرامتها
میسومند و آنکه اقبال کنند و خداوند اسم اعظم را در کتاب جمیع خود مؤلفه قلوبهم فرموده و اینها
بیاطاعت بودند که توحید و اقبول کردند و در مصر فدا و اخلاص نکردند و مخصوصا سببی از خدا
برای ایشان قرار داده که تالیف قلوب ایشان بشود و پیغمبر در یکی از غزوات که غنا هم بسیار است
آمده بود و بعضی جماع مؤلفه قلوبهم مثل یوسفیان بن حریه امثال آن فخر عطا فرمود که از تحویل
هنا بپروان است و بعضی از مؤمنین ضعیف حضرت میخیزند و انحضرت با ایشان فرمود که پس
دارید بختا هم بدو و شما هم مثل آنها نباشید قبول نکردند و بختان عطا می فرمودند شدند
و بعضی از غنا هم بودند که باز طمع داشتند که اینها بودند و پیغمبر چنانکه از غنا میگویند و پیغمبر خدا
زاید بکران میدهد و باید در باره آنها نازل شد و در نه من بلزک فی الصدقات فان عطا آنها
رضوا و ان لم یعطوا اذا هم یطعون خلاصه و باید این مطلب حکمهای آن بسیار است یکی اینکه مثل
اینچنان که خودشان ایمان حقیقی پیدا نکنند و باید لولا ایشان که در دوزخ است و اسرار خود غنا
میکنند و مؤمن شوند و فایده دیگر آنکه از این قبیل مردم لازمست که در اهل حق جمع شوند
بطمع مال نصرت کنند حق را و اگر کشیدم بشوند فدای سر مؤمنین که هستند چنانکه خداوند
در کتاب جمیع خود فرموده چاهدا الکفار و المنافقین و در حدیث شریف فرمودند که نزول این
انبطور بوده که چاهدا الکفار بالمشا فقهین یعنی منافقین با کفار جنگ کنند و اینها را سیر و
سکر بلای خود قرار دهد خلاصه که اینها را با اینهمه ادعا از مکتبهای پروردگار بی غافل
است و اینست که عجب میگوید بر پیغمبران و بی خبر است که امر باین سالی که کمان کوده نیست نه
اگر از این امور بود و فداقی و البته هست و من بعل مشقال ذره خرابه و من بعل مشقال ذره شتر آه
باری بعد از آنکه اشاره میکنند که با اینهمه عتبات همه اینها حکایات و سمع و غایت است که خداوند
اینهمه ایمان را با این عیوب که توهم کرده از پیغمبران منع شمرده زیرا که ایشان بری از عیبتند یا خود
امثال اینهمه ایمان را بخیر و اخیال خود منع شمرده و در بعضی مقامات دیگر بدست شده است که حکایت
از اینچنان کرده اند که اینهمه امور از محال است و در حدیث خدا شاق بخال نمیکند و اسناد لای بیخ
شریف میکنند که شخصی عرض کرد خدمت حضرت امیر که ای ابا قاضی راست پرونده آنکه داخل کند
دنیا را در بعضی از غیر این که کوچک کند و دنیا را بوزن کند و بعضی از فرمود که خداوند نسبت به این
داده نمیشود و آنکه توسل کردی نشدنی است خال حضرت اسناد لای باین حدیث شریف
میکنند که در مرتبه خلاصه اند شاق بخال نمیکند و در هم چنین آمده اظهار و پیغمبر قدرشان بخال
شاق نمیکند و اینهمه امور از محال است بلکه احباب موفی و ابواء اکبر و بر و اینها از محالات

تقریباً اندر مولای بزرگوار من در وی غلام جواب از این مطلب بقیه پیش فرموده است و باید که در این
 ثابت فرموده که اینها جزو حالات نیست و هیچ ممکن نیست و بعد از اینها ثابت است در حقیقت شایسته
 نیست که این تا چیزی در صورت بیان برآید و چند کلمه اینک اشکال در این مقام هم بی جواب نماند
 باشد عرض میکنم که در مثل ذلّل کردن و نهادن در پیش یا حفظ صورت هر یک که فرموده است این شد
 است راست است و بعضی هم باین واسطه بر قدری خلل دارند و در نمایند و علت آن است که مانع نفوذ
 فاعله برودند اگر چیزی است که از جانب غیر او است و در جهت تصرف او نیست و بنشیند از این طرف کند
 این فاعله بر قدرت است ولی اگر این است که خلل دارند خود را در راه و از کمال قدرت و حکمت اوست که اینطور
 است و الا نه که اینطور قرار داده باز در جهت تصرف او است و بعضی خواهش باشد از او و مطلب
 کند و هر چه دارد و هر چه خواهد قرار میدهند چنانکه حضرت امیر مومنان علیه السلام فرموده است
 و لا بدعا لعل شیء من انشاع فی وجهه فی غیره و او است و ایشان را باطل است که فیما بین حضرت
 عیسیٰ و ائمه و شیطان از انحصار بر سپید گمانا پرورند و تو قادر هستی بر اینکه زمین را در انحراف
 در پیشه کند و زمین را کوچک کند و پیشه را بزرگ کند و حضرت عیسیٰ فرموده است و ای رب تو قادر
 که خدای غالی و صغیر و عظیم و مجرب و کبیر قادر تو از کسی که ظریف کند زمین را و بزرگ کند
 پیشه را و خلاصه سخن اینست که خود خلل و تدبیر حکمت بالغه خود قرار داده است که اسباب بار وجود
 داخل پیشه با وجود کوچک نشود و نه اینکه این با امری باشد خود فاعله بر قدرت دارد که سبب آن
 باشد مثل اینکه خلل دارند خود میان سر و گردن و کمر و قری و خشکی و غیر اینها مضائقه قرار داده است
 چنانکه فرموده عیسیٰ در این اشياء عرفان لا صفة له و فرموده شاد التور و الفلک و القضاة بالهم
 حال اگر عین نور با عین ظلمت جمع نمیشود این از نقص قدرت خلل دارند نیست بلکه همین قدرت
 او است و خلل است که بعضی را محدود میگرداند و بعضی را بعضی منع و دفع مینماید و
 لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت سوا مع و هیچ خلاصه سخن اینست که این مطلب سبب
 فاعله نیست چنانکه تو اگر یک دست دسند بگو ترا از کار متبقی منع بکنی پس اندک است که منع
 شده سبب خلل است از تو نشود است بلکه خود توفی مانع و خود توفی مبطی باری
 پس آنچه را که خلل دارند خود حکمت بالغه خود صفت و نقیض قرار داده با یک دیگر جمع نمیشوند خلل
 نباید ملاحظه کرد که در این مورد امور که مذکور میشود چه ضدهای هستند که سبب عدم خلل
 فاعله است شده است و چه گمان میکنی که از اینگونه اخبار که میشوند و شایسته نبرد و اگر خواهد
 که مانع با با حفظ صورت مجرب غاسقان را جواهر شفاف قرار داده اند که چنین چیزی
 نگفته ولی بعد از آنکه صورت تجرب و افاد و دود کردند و ماده او که صدفی با صورت تجرب

ندارد و از تصور یا صورت کردند مانعی از آن نیست و میشود و آثار مثل انطاق حقیقی و سبب
 اگر چه صورتها از اینها بیک گفته شده بلکه همان صورتهای اول است ولی تغییر جزئی را چه دلیل
 میتوان متعذر و مثلاً دهان سوسنا و اندک تغییر که قابل تحکم نشود بقوت اعجاز بدهند چه
 مانع از برای ایشان است و هم چنین در بعضی ممکن است که حرکت بقوت اعجاز در آنها اجلاست کند
 که از اینها اصولی شبیه بگلنا خارج شود با آنکه مثلاً یک از انواع ملک را امر کنند که ضایق با آنها بکنند
 و نفوذ کنند خلاصه سخن اینست که قطعاً اینجور امور که واقع میشود از انجبه مضائقه که فرموده است
 لا یکن اذا نوبه لئلا یثبت ولی از هیچ است که امکان دارد خواه امکان حقیقی یا امکان نسبی
 یعنی امکان نسبی که در ماده هست بدون صورت یا در صورتها است بالقاب بظهورات نازده خود
 مثلاً صورت کوزه را از کل میگرداند و اگر میخواهند از آن مطلب کنند و گاه کنند یا با آنرا بیک
 برگردانند الوقت صورت گاه بماند ولی که کوزه سفید را بخواهند منقلب کنند و سبب
 دیگر بر گرداندن بیک لازم نیست و خود این کوزه را مکان هر دو اینها است خلاصه مطلب اینست که
 کسی گفته که ایشان مثلاً با حفظ صورت جبر غاسق از جواهر قرار میدهند که تو خال میشود بلکه
 از آن وحشی است که شد است و برای کسی که ظریف پروردگار در را جلوه کرده است همه اینها الهی
 محاسن چه شده است که در سائر مملکت مگر عینی حیواناتی که خلق الشاعه هستند مثل
 خیل و امثال آن یا شعیب که در حیوانات مثلاً با اختلاف جزئی که در هوا حادث میشود
 خوری حادث میشود مثلاً مگردید شده است که بعضی اینک هوا منقلب میشود و
 اندک باران و رطوبتی پیدا میشود خاصه در صورت که هوا که باشد و تجارت مضاعف
 شود مگر در باره شده است که نوراً مورچه ها از سوراخ خود بیرون میآیند و هر یک
 دو یا سه یا چهار نفر اندازند که در هر یک خود آنها ست از جهت طول و عرض و بنای پرواز و
 که از اندک عینی میگذرد هوا را از آن میگرداند اینها با طاشان میبزد و همان که بوده اند
 میشوند پس از این قبیل تغییرات خوری در خلق خلل دارند پس است و در حدیث شریف
 آنجا که بیان خلقت و مدت آنرا فرموده اند اما تمام میفرماید با آنچه حاصل اینست که خلل
 ندارد بود که خلق را بی مهلت خلقت فرماید ولی چون خواست که خلق عین بگرد و معرفت
 حاصل کنند اینطور خلقت فرموده خلاصه و توفیقی قدرت شایسته بگرد و در خدا
 خلق همه باید بگوئی زیرا که حدیث خاصه در قدرت خداست و خلق هم که بطریق اولی از
 عهده امر محال بر نیاید پس اگر در افعال خلایق بینی که چگونه امور فوریه را بدون
 استیاضا هر چه جاری میکند پس اگر چه خلل هم از این قبیل امور جاری میکند و بعضی

و اگر ملتفت نشد حکمت ناشی میبینی که اگر در امور خویش جان نپاشد در امور کل هم جان نپاشد
پس اگر در قدرش خدای تعالی نیست که هر چه در یک ساعت ^{بیشتر} بپاورد و ظاهر و باطن را بشود عیال
نیست که در همه ببال بپرون بپاورد و طهر آن نماید زیرا که وجه اشکال که بنظر تو آمده همه از یک
بایست و هر چه چنان شایسته نیست و عیال است که مردم در امور طبیعت خودشان و چیزهایی که
که خداوند متعال آنرا در خودشان گذاشته منکر میشوند بپندارند که او باینها و اینها میسرند منکر
فضل ایشان میشوند مثلاً اگر چشم را ملاحظه میکنی که چه قسم آنرا در عین و غریبه علامه دیده
میشود و خداوند در کتاب مجید خود ذکر آن را فرمود و میفرماید و اهل بیت در اخبار خود
فرموده اند چنانچه باین لفظ که اگر بنا بود چیزی بر پدر سبقت بگیرد هر چند از چشم سبقت میکند
و این مطلب هیچ محل اشباه نزد هیچ عاقل نیست و دیده شده است که در یک ساعت زنده
و امیر اند و شتر را بد یک مبرسانند حال اگر گفته شود که پیغمبر خدا را چه قدر شایسته است که مرده
و از زنده میکند بقیعت میکند و دیده شده است در عیان این آغازنا الله من شریک و کمال
اینکه حجتا هو الباقی من بعد او بچشم میاندازد و خدیجه دیده شده که میگوید که ام یک از اهل و انوار
میخواهد همین که نشان داده اند گفته بدو بد که حرام میشود و دیده شده که منک جبار
بزرگ را بیک نظر زهر زده و اینها در نزد مردم غریب نیست و اگر از پیغمبر خدا امری می
نقل کردند آنکارا میکنند و این از حکمت خداست و از تمامیت حجت او که اینجور امور
و از نشان مردم داده که آنکارا فضل اینها و اولیا را نیکند و لی انهم درم ناجانی که دخل
بدین و ایمان ندارد هر چه بگویند میبندند هر چه که اسم بدین میان آمد شهادت و شکوه
شان اینها میشود و این است که در امور طبیعت شیطان در حد و نیست که الفا
شبه کند ولی بدین را میخواهد از دست ایشان بگیرد این است که از این قبیل فریادها
میگوید باری و چون در هر مقام از این قبیل سخنان واهی و اندواید از پرونده
خود دانم که در هر مقام القاء حق را بفرمایند و جوابی شان از شهادت داده شود حاجت
نیست که در یک مقام بیش از این یا بیشتر در خانه کس است بکفر پس است همین قدر
ملاحظه کن که مایعون الله هر چه میگویند از مدلول فرمایشات اهل بیت سلام الله علیهم
بفرمایم و او برای خود هر فریادی که میخواهد میگوید و حال اینکه فرمودند که لا رای فی الدین انما
الدین من الایمان و نهی و الام علی من اتبع الهدی فصل گفته است و چون خدا عالم
و قادر و هادی است باید چنانچه که صاحب امرش عنایت میفرماید مابین علم علما و اجهل

جهلا و نزدیک و دور مشرف و محجور و بینا و کور اگر طالب شوند و بشرایط جاهلده قیام نمایند
پس آن باشد و کل بتوانند بهتر و دقت در عارف شوند و بقیعت کنند و خلاف ذلك محجور
تمام مانع کامل نخواهد بود و حال آنکه بچنین است بر عالم جاهل و مشرف محجور و دور از
منظر ظاهر و درو با بدتجه و مابین کل قضای نباشد که آنرا کون فی طلب دیدن حارق غلام
نمود و ایشان شد باید از برای کل ایشان شود زیرا که ترجیح بلا مرجح باطلست ایمان او را میسخت
و این را دیگری را نمیخواست یا اینکه دیگری را از این فضل محروم نمود برای اهل مکه معطیه و مسند
منوره او را باید برای اهل سایر مدین و قری و خاکن اخی هم بپاورد بلکه باید برای یک
نفعان خود هم بکند و در اینهم حال است و اگر اهل عالم نمیتوانند بجمع شوند و در طلب محجور متفق
گردند در این وقت فیه بین محجور یا خلق است و اینهم عین حق قیاس با خداست و این من حجت
الایمان و الحکمت و اعظمت و اشرفیت منحصراست بایات و کتاب تا آخر که بعد از شهادت
ذکر میشود جواب اولاد را بتمام بیانی لازم است از باب مقدمه که اگر از اسلقت بشوی
جواب از همه بهتر و خرافات داده میشود و این است که خداوند عالم میل شانه ذاتی است بکمال
بی همه آنکه ابدافضای امری در ذات او نیست زیرا که افاضتا چنانکه اهل عربت میدانند
فضل قبول است یعنی قبول قضا کردن و یکس آنکس که بر خداوند قضای جاری کند و اقبول
فرمایند و بجلالت دیگر افاضتا کردن امری از امور او لازم صورت است چنانکه محسوس
که بعد از آنکه خداوند اندیش را صاحب بصورت خاص فرمود افاضتای سوختن نمود و ابدا
آنکه صاحب صورت ای کرد افاضتای دفع عطش کرد و هم چنین هر صاحب صورت در مملکت افاضت
امری متناسب همان صورت میکند که غیر از آن از او بر نیاید و اگر در عاتق خلق این طلب و ملتفت
نمیشوی و اولاد حسنایع ملاحظه کن که چنانچه مثلاً از او برای بریدن نخسبیل میکند و منک و ا
برای سوزا کردن و نبش و برای تراشیدن و دندان و اینها صاف کردن ملاحظه کن که اگر هر یک
از این آلات را بخواهی دیگر استعمال کنند آنکارا محسوس که از او میخواهند و از او بر نیاید و اینها با اینک نادان
هم این آلات را که ملاحظه کنی همان خولا داشت و هفتاد که بصورت نهاد داده اما با وجود این از
یک جانب بر دو از یکجا میسر شد و از یکی سوراخ میکند و از یکی صاف میکند و این را چنانچه نیست
که این خاصیتها هر منفرج بر صورتها است و افاضتای بریدن و تراشیدن و غیر اینها از صورتها
است و صورت چنانکه علامه میبینی امری است که بدو نمانده نمایانند و اگر میخواهی از او داشته باشی
باید آنکه مشوره را روی عاقله مثل خولا یا شبیه بآن گذاشته باشی امری است که حال و نخواهد
شد هر یک که افاضتای امری پیدا شد البته صورتی نشاء این افاضتای شده است و هر یک که صورت پیدا

مستطاب

استعملوا في سائر الاماكنات خواصها بوزن اربعة دراهم

اولی آنکه در توحید و نبوت و اینها که منتهی به ایمان میشود پس از نظر میانند از یک که درین درجه فوق
است که انکس که ذوق توانست تورا از نظر میانند از دو هرگاه در یک کبی یا این تورا توانست پس
اورا برحق یا الایما و دو بار ممکن بر او که او را بشکنی که هر کس بشکند مؤمنی را پس بر او است
جبر او اختیار این مضمون مستند است و هم چنین باز جهات دیگر در تکلیفات ملاحظه
میشود که باعث اختلاف است چنانکه این ششم میگوید که داخل شد بر شش ۴ و سوالی کردم و
جوابی فرمود و در مورد دیگر از عقاید دیگر وارد شد و از همان مسئله سوال کردند و حضرت
بهر یکی جوابی علامه فرمود و هر یک قوم بهیرون رفتند و بمن فرمود و فرمود ای این ششم کوپا
بزرگوری عرض کردم بزرگوارم از سه قول مختلف در مسئله واحد فرمود ای این ششم خداوند متعال
فرمود با و امر ملکش را پس فرمود هذا اعطایا فامان و اصلک بغير حیل و تقوی فرمود
لیست محمد امیر پیش از این فرمود ما لاکم الرسول فخذوه و ما نهایا کره فانهوا پس بدینکه خدا
تعالی تقوی فرمود ما است لبوی الله از ما و لبوی ما است آنچه تقوی فرمود لبوی محمد
پس بر جمیع ممکن و نوشت انحضرت به قرآن که شش نشود و سینه تورا از انچه کرده است تورا بدرد
عقله و من با امر کردم و ابوصبر خیر الان او در پیش حق خدا امر نکرده ایم تورا و امر نکرده ایم او را
مگر بامری که ناوا و سعت داد و شمایا و سعت دارد و کوفتن بان و از برای هر یک از آنها در نزد ما
نصابی است و شما که موافق یا حقیقت را کاذب داده بشود بظاهر پند میداند که حق در میان
است که شما را با امر کردم پس در یک پند لبوی ما و شایم یک پند از برای ما و صبر یک پند بر احکام
ما و از انچه ما نهایا بشود و انکه ما نهایا از تفریق کرده او را بی شتاب کند او را بی غش قرار
داده و او بصلی که سفند خود و انرا است در قشامش پس که بخواهد میان آنها تفریق میکند که
سالم بمانند بر جمع میکند و میان آنها ناپدید میشوند و از انچه آنها تا آخر حدیث مشرب و اختلاف
احکام در این دو حدیث و غیر آنها حتم نیست که هر از جهت تفسیر باشد بلکه جهات اختلاف بسیار
است و حضرت امیر فرمود و در حدیثی که خداوند حلال در امر را برای مصلحت خلق فرمود و فرمود
که بندگان خدا مثل مرغانند و پرورنده عالم بان مثل طیب پس از این طیب ملاحظه صلاح
هر چیزی را میکند و همین نیست که احطال و اکاهی مطلقا تکلیف نیست و گاهی تکلیفات
موسسه و چون تجد با و و رشد بر سنده و تانته گرفته میشود و در عالم را تکلیفی و ای جاهل است
و در قیاس هفتاد و گاه از جاهل امر زبده میشود پیش از آنکه از عالم یک کام مرزیده شود و بر حضرت
و تکلیفی غیر از غیر مضطرب و مکره و تکلیفی برای غیران و منان و انکلیفی برای خاصه و بدو
و غیر شهری و مرصی را غیر جمیع و در تکلیفی برای مردم و غیر آنها از انچه از اهل بیت سلم

مسئله و نیست هذا بیهان که از جهات اختلافی مصلح عینا که هر کس حسب قابلیت خود صلاح
داد و نداد و اینها بجهان قسم داده میشود و انرا فاعلا بعمل بینا اما لا الاصلح ای چه بدینا مردم که صلاح
ایشان در عینات و اینها نیست چنانکه فرمودند من تقد بغير علم من فی امری و ای چه بدینا که اگر از
مزایای معرفت و اینها فوق مستند قابلیت عرضه شود از دین خارج بشود چنانکه فرمود و لو علم اجود
مافی قلب سالک فقره و بدین شبهه نداد و نداد هر کس را انظر و که صلاح او هست تکلیف یکدیگر میکنند
مردم خودشان بلند پروازی کنند یا چیزی کم بگذارند یا دای و هوای او خود را داخل کنند و امر خود را
فاسد کنند و الا خداوند هر چه که صلاح برای ایشان است بجهان تکلیف میفرماید و از تفریق چیزی بهر
ایشان عطا میکند و با اینها اختلاف قوایل که عمل بشه و انکار نیست اگر کسی قائل شود که باید
با همه یک قسم سلوک کرد و بیک اندازه امر را بر اینها ظاهر کرد و هر انچه را بی سببانه و قوی علیا
و اختیار کرده و از ظن معرفت او است که میگوید اختلاف سلوک یا هر کس هیچ بلا مرتجع است
و اصل این لفظ خطائی است معروف مرتجع خداست و هیت هست ولی بر حسب استعداد
قابلیت پس جمیع است که گفته شود ترجیح بلا ترجیح یا در عینان بحر حال که در میان از طرف قابلیتها
است و اختلاف طبایع و قوایل امری مشهود است و گاه هم میشود که اصل قابلیت مقتضای
است و صلاح او در تکلیف مخصوصی و بر حسب سوال و باقی خود و بر خلاف انحال
مستطاب میکند بر حکم علی الاطلاق در این وقت انشا خارا ترجیح میدهد چنانکه مرصی هرگاه
غذایی را از طبیب بخواهد که مصلحت مزاج او دران نیست با و پند دهد و تکلیف بر مرضی
نست که طبیب امر آنها باشد بلکه مداوی و منالجت است و بر حسب صلاح آنها کار خود را می
کند خلاصه سخن در این مطالب که بیانشد شبهه نیست و همه را بدید که نامطوق کتاب است
مطابق است و ما خود را از انحال در این مسئله که معصی کاتب لابل جنانست کرده و احکام
بر خدا جاری کرده و تا امر بر اینها خدا جسته و میگوئیم کدای جاهل نادان آنها مطیع امر تو نیستند
که هر چه را تو نیکو شمردی نیکو شمارند و هر چه را که تو زشت داشتی انها زشت دارند بلکه
ملاحظه صلاح خلق را میکنند از این بلوی برنج صدری اعلم و موجوده فیه لطیف و غیر
بسیار خوب و قد و اب لپو بدینا غذای خوب است اما یکی از بیلان غیر از طلوس و شود و یا
برگ چغندر و صلاح او نیست هر چند طبیب قوای نادان خوش پیاده باشد از انجا طبعی
بهر از پدر هر نان با مردم راه مبر و مطیع امر تو نیست پس انما امر و اقامه ایان برای
هر کس از این مناسبت حال او خواهد بود بلکه محبت ما نفا و مکانها این امر متفاوت میشود و یا
ممکنی که مکان و زمان و سایر اعراض اثر در قابلیت اشخاص میکند و اختلاف قابلیت

باعتبار اختلاف مشاهده میشود و از همین باب است که پیغمبران خدا در یک محل مخصوص مبعوث میشوند
و بعد از این نشان از آنجا بجای میآید که مردم خود را خود و مردم خود را بشوند و اینست که هر چه
به پنداری که این امر با اتفاق بوده هیچ امری از او مورد نیاز و هر قدر مجری باشد با اتفاق نیست
بلکه هر چه بقدر نیاز است از پروردگار که بر حسب صلاح خلق فرموده است و اینست که و اینست
کنند از انام که فرموده الله با اتفاق و اختلاف با اختلاف است و الله تعالی هر چه در حقش شایسته
و از دست او در هر دو در آن فتنه اینطور وجود که الله با اتفاق و اختلاف با اتفاق که حکمای قائل به
و اتفاق میگویند مطلقاً در ملک خداوند نیست و الا لازم آید که خداوند دیگر خداوند و
بدون هیچ حکمی سرزنش یا مفعول بدون قائل موجود شود و این هر سه خطاست پس اینست که هر
مثلاً خداوند نمیکند برای ظهور آن حضرت اختیار میکند البته وجه حکمی در آن منظور نظر
هست قابلیت چهره خداوند در وجه حکمت و خصلت و هر کس اختلاف طبع اهل انوار
بداند در این مطلب شبهه نمیکند پس البته مصلحتی در این بوده که با بدلول بر و در این امر از انجا
و بعد خود خورده و در این ملک سرایت میکند و بجهت قسم معلوم بشود پیش برود و بعد
خدا بر هر کسی بوجه و در وقتی تمام شود و اگر غیر از این مکان بخود خداوند است و مصلوب فرستاده
یا سبب نمود با الله عز و جل و یا بر آنکه در این شبهه نیست که امر با اختلاف و وقت و کرد
کهف بجهت اهل دین و زمین مبرس و حال یا خداوند ترجیح بلا رجحان داده با ایمان بعضی خواسته
و ایمان بعضی انقواست همه اینها من خیرات است و حرفهای تازه در یک مجلس طبعی چنانچه
است و طفلی ده و دوازده ساله و طفلی بالغ غافل سبب که پیغمبر خدا با هر کدای وضع سلوکی
دارد و طور تکلیفی حال یا پیغمبر ترجیح بلا رجحان داده با ایمان بالغ غافل و خواسته و ایمان
و انقواست و چه غرض نیست از برای و با این در بوده است همه اینها خطاست و او مبعوث بر کاف
ناس است و هر را هدایت میکند تا تمام کند آن کلمه طفل صبیح قابل هدایت نیست و کبر
با انرا با هدایت کرد و آنکه عطفش است البته تکلیفش بقدر آنکه عطفش زباده است نیست
هم چنین انگوی که در مملکت چین یا اروپا یا هند و نشان افتاده الله تعالی بجهت اقتضای خود
مشک هدایت و بلاغ تجدد را از پروردگار خود بر حسب حال خود میکند و دلش همین است
که خداوند هم با اختلاف رسانیده و هر که مدعی بشود که مردم اهل هر جا و هر زبان و هر مذهب
و عسل و معرفت یا جهالت و نادانی امر را در فهم کتاب خدا متلا علیه التواست با پیغمبر که هر
اسد نیست و حواس خود را جگر درسی خود را نمود مثل دیگری میفهمد چنانچه آگاه کرده و در واقع
اگر کسی چنین چیزی بگوید منکر بدیشان است و جواب و جز با نامش پیغمبر صاحب الامر نیست بلی

باید باشد تا آنکه امر را خداوند

حضرات در میان ایشان همیشه نشان بر این است که یک چیزی میگویند و از روی انضا
و ایشان و مگر به که جواب دادن آنها بر این است که شکست مثلاً در مبعوث میگویند که کلام
جمله عملی نماید با اتفاق و اینست که پیغمبر میگوید که پیغمبر میگوید که پیغمبر میگوید که پیغمبر
میدهم که بر ادوات از جمله اینست یا مقصود این است که فی المثل هر شخصی باید بدو درود و رحمت
اینکار و یکدست بر تئیب و وضع معنی که قوم میگویند و بعد از ده روز با فتنه صاحب معرفت اعجاز
قرآن میشود که هر چه در هیچ غافل نمیزند سطح ظاهر قرآن اگر در س میخوانند یکی ششماه بخوانند
یکی یکسال یکی دو سال یکی از یاد نمیکرد و ندانند که کسی خود را نکند بلکه سعی میکند و
پیش از این با بلیت این نیست و اگر بگویند که مقصود مجاهد با این تئیب و با این حدود معتبر نیست
بلکه هر کسی قسیمی و با اندازه باید مجاهد نماید میگویند پس هفتاد که ما کهیم که هر کسی را
حکمت معین است و تکلیفی مخصوص دارد و بلاغ تجددی و بطور مناسب خود او می
شود در ظاهر ملاحظه کن باید قرآن تمام بخواند مثلاً تا آخر بر او تمام شود یکی ششماه می
خواند و بعد بر او تمام میشود یکی یکسال و بعد تجدد بر او تمام میشود و مقصود از این مطالب
مثلاً است مطلب اینست که اگر انسان بخواند مجاهد نماید تا پیغمبر خود بفهمد قرآن مجید
یکچهارم و در این مجاهد بکند مطلب دست او بیاید یکی اگر چهل ساله از رحمت یکصد بدر چهر
و پیغمبر رسد و این از جهات اختلاف میباید طبعها است و لا یزالون مختلفین الا من رحم ربک خلا
و هم چنین است امر نسبت به اینها و اینها با یکدیگر اصلاح هست و خداوند بر حسب صلی
امر را جاری میکند و نمیتوان من خرج گفت و در میان امر را کرد که ترجیح بلامرجح داری با ایمان فلا
و اینها استی ایمان را منقوض استی اینها ضعیفها ضعیفها ضعیفها است خداوند از جانب خود محتاج به
طاعت هیچکس و خائف از محبت هیچکس نیست و من کفر فکان الله غنی عن العالمین و حضرت
امیر فرمود و لا یطاعه شیء انتفاع و لی خلق هی محتاج با و هستند و با ایمان با و بیای و ندان
بنیم وضع شوند تا بعد از آن طاعت است اختلاف است و هر کسی در طلب ایمان بوسی است و خداوند
از ایمان وجه با و پیغمبر را ندان مال نا انجمله است بعضی قوایل است که بلیت پیغمبر و کتاب و پیغمبر
او مشاعر صرف او را حاصل میکنند و میدانند که حق است و من عند الله بعضی اینقدر استعدا
و داند و شعور و ادبشان نیست و از قرآن منفع نمیشوند بلکه اینقدر شعور ندارند که اگر سالتا
رحمت بکشی سطح ظاهر قرآن را هم با و نمیکند چنانچه معنی و بواطن این خلاصه که اعجاز از اینها
یکدیگر میمانند چنانچه ترقی بکنند از راه اخبار و خبری چیزی فهمند و الا که چه بداند که قوه انقضاء
ادوات را هم ندارند و این منافات ندارد با اینکه قرآن این کامل و پروردگار با است خداوند و انفا

باید باشد تا آنکه امر را خداوند

و عدم ایمان

و نه راهم این روز و شب فرموده و نصیحت از جانب فضل خدا بگذاشت اما او را و کسانیکه چنانچه
ضمیمه است از امور که اشخاص سال مشغع میشوند بگذاشتند و هم چنین است امر قرآن پس منصف
شدن بعضی قبل تخصیص این پرونده کار نیست بلکه دلیل قصص قویال خلق است پس مثل این
جملات بمجربان محسوس که چندان ادراک و عقل کمال نینخواهد مثل انطالق حصی سوسمار که هر
پیل از درگاه میبندد که نطق حصی سوسمار طبقی غلای نیست و ان بقوت صاحب مجرب است
که بعضی آمد پس قول نبوت او را اگر نخواهد بکند و قمر بخار و ابنت کرده است از حضرت
صالح که فرمود بعضی از مردم هستند که ایمان نمیآورند مگر عیان و بعضی هستند که ایمان
میلورند باینهمه مانده بدرستی که مردم که خدمت پیغمبر است و عمر و عمر و ابنتی بین نمایان میباشند
فرمود بدست خود دیویشی مثل نمایان راست رفت باز اشاره فرمود نمایان چیست پس آن مردان
او در انتهای پس معلوم است که بعضی از مردم را چاره نیست بترانند از این قبیل یان بینند بلی
اگر سوال اینی نمودند که صلاح در آن نیست اجابت کرده نمیشوند و در اینجا کفر و غرض میکنم از
حدیث شریفی که از حضرت امام حسن عسکری (ع) منقولست که در تفسیر خود از پیغمبر (صلی الله علیه و آله)
که انحضرت در جواب رؤسای قریش فرمود در مورد ما ما قول تو را نشنیدیم و ما قول تو را نشنیدیم
کفایت بدست که تو گفتی و آن که گفت من الله ما اطاعتوا و اطاعتوا اطاعت کردم پس بدست که
در سقوط اسما و شما هلاک شما است و مرا بشناس پس تو جز این نیست که داده کرده باین در رسول خدا
صلی الله علیه و آله که هلاک بکند تو را و رسول پرورنده عالمیان رحمت تراست بتو از این هلاک
نمیکند تو را و لکن و اقامه میکنند بر تو حج خدا را و نیست حج خدا برای پیغمبر تنها بر حسب اقتراح
بند کاش میخواستند عباد میخواستند با آنچه جایز است از صلاح و با آنچه جایز نیست از او و بعضی میخواستند
و گاه باشد که اقتراحات ایشان مختلف شود و صد بلک دیگر شود تا اینکه حال شود و اقتضای
ان در آن که اگر اقتراح آنها بود جایز بود که توافق کنی اینکه اسما و اطاعت شود بر شما و دیگر اقتراح کند
که اسما شود بلکه در همین بسوی اسما بالا بعد و واقع شود اسما و پرورنده پس مقتضای شافعی و
مستقبل الوقوع است و خدا جاری نمیکند بدستش را با آنچه حال از اولاد ابرهه و فرمود رسول خدا
که که انابد ای بنده خدا طیبی که در دای او برای هر چیزی بر حسب اقتضای خدا باشد و این است و در
این نیست که با ایشان میباید آنچه صلاح میباید خواهند چایل دوست بداد و پاکو اکت داشته باشد
پس شما برضید و خدا طیب شماست تا از حد پیش شریف پس ملاطفت کن که معجزان را بر حسب جلا
خلق جاری میکند و صلاح خلق این مختلف و این از اقتضای صاحب لاهل است که حکم نموده که
با بدست خود اقتضا را بر یان نماید و معجز بدست این جاری نکند با اینکه مصالح عباد مختلف

است و از بعضی فقهای حدیث شیعه بر تو وارد شود که معلومست که امر محال میسر نمیشود و هر انظوری
حضور میگویند زیرا که چیزی بجای آن که آن بر او ساقط کردن سالن و از زمین نهانی محال نشود بلکه
ساقط کردن و ساقط نکردن و با هم محال نموده و شبیه در این نیست اما هر یک نهانی ممکن الوقوع
است نهایی اگر صلاح باشد خدای میکند بناشد نمیکند و این را هم بدان که اینک در مورد اند
مر میسر یافتن خلق نیست نه اینکه بیغ مطلقا هیچ معجزی بشیوال خلق از او داده نمیشود و حال اینکه
بنا از او حدیث میخواند و داشته باشد که معجز مخصوص خواسته اند و پیغمبر خلاصه فرموده و له مراد این
است که بعد از آنکه شیوال میکند اگر صلاح باشد ایشان میشود و اگر بناشد نمیشود و رسول خدا
عکرم بحکم کسی نیست مثل اینکه مرض ممکنست که بگوئی شیوال غذا مخصوص بکند و طبیب هم مصلحت
بدند و اجازه بدهد بلکه غالب نیست که مرض اولی بکی از اخلاط میوز و زبادی بکند و هنوز نمک
ساز و اخلاط و باطل نکرده آنها بر حسب طبع خود نابا چند خلط غالب میشود و صلاح مرض در
هنا نیست و اگر و این حال شیوال شد از طبیب بکنند اجازه میدهد و یک از اسامی نفع
همی باشد ولی فوق که خلط انقدر غلبه کرده حکم باقی را باطل کرد خلط غالب میل بشی خودی
کند و اگر اسامی بکند طبعیان و از اجازه میشود و بهلاک میبرساند و اگر و باطل طلب مثل خود را
و طبیب بکند قطعا اجازه نمیدهد زیرا که عورت هلاک است پس چه بیا میشود که یکی از خلط شو
معجزی از بی بکنند صلاح آنها هم روا باشد و او هم بر حسب صلاح ایشان بفرماند و گاه هم میشود
در دست امر او طبع شیوال غیر صالح میکند و بی جای نیست که در نماز میگویند که شیوال امت بخا
باشد با اینکه اختیار دست آنها نیست بلکه اقتراح و ولقت معنی شیوال از دست حکم است و آن
را میگویند که نیست مثل اینکه معصوف و باطل چون در حقیقه از اسلام خارجند و امت حقیقی غیر
است اقتراح میکند و تنگ بیندازد که پیغمبر ملائکه نیست غیر از انان معجزی بنا و در این را جعل
و است و اقتراح او را نمیگویند چرا که اولی نفس خود نیست و ما ظلموا و لکن ظلموا انفسهم **فصل**
هفتم است پس فیهین معجز میخواندست و این است از آنکه و اکتب و خطب و سرفهت مختصرا
ایمان و کتاب را که اولی ناقص است تا بهای میان فریان نمی است تا که هر کسی بخواند و بعد میخواند
تا به آراء و ترقی مشاعر و مدح است اما است عکس فقر و الی الله است تا استخوان نسل نمود
و غیره یار فرستاد و سامع اولان حق و صدق بیگ و هر ادب است طرف الی الله بعد از فصل الملائکه
و هر کسی بقدر شعور و ادراک خود میخواند و از کتاب و ایات مجهر و رو به هر دو تا مآدا را می
و سر و توهمی علی تدبیب و بی و تربیت است و تا سنا جمع خواری و غازی و ما اینجا است
دران اندر مدح و است کتاب عظم خدا و انکرو دلیل است و بیانی و دلایل طاف حول کائنات

اینکه کلمات اگرچه نقصان آنها این است و اگر این کامل باشد در فضل
مختار و جمع کن کتاب مبارک و ارشاد العوام در فارسی و کتاب مبارک و غفران و طریقی الحاد و
عزای از کتب مولای من اعلی القسمه و کتب سایر مشایخ ما اعلی القسمه مقامهم و ترفیع مقامهم
اینجا همل نادان مشوک مثل اینکه مشاطین استراق سمع میکنند و اکاذیبی از خود جروا میآورده
بگانه بین خبر میدهند و کاهن بمردم میرسانند اینهم بجهنم طور استراق سمعی کرده و حشو
روئی از برای خود داخل آنها کرده و بخود نسبت داده است بجهنم حال که محتاج بجواب نیست و نه
هم در این نیست که قرآن اشرف معجزات پیغمبر است و فضل آن بسیار است بلکه فضل آن بر
شأن کلمات خلق مثل فضل پیغمبر است بر همه است بلکه مثل فضل آنست بر خلق و بر کلمات
بجهنم فضل خداست که هر کس خواسته عطا فرموده ذلك فضل الله يؤتی من يشاء والله
اعلم چه چیز است و اما باینانی که اینمرد کرده ناقص است مثل اینکه میگوید که هر فضی
بخوالد و بعد میفهمد که عجله کامل بالغ که تمام عمر خود را نذر در قرآن دارد و در
بجز خود از قرآن دارند و اینمرد را عن شعور میگوید که هر کس بخواد بفهمد بهنهادی که
توانند بفهمد ریش خراجش و اشعار از ایشان مثل آن هستند و حال آنکه مسلم است که
هر کس که علی الاموخت و تفسیر از او است او در بر میآورد که بی مثل همان کتاب که از آن تفسیر
این علم کرده بنویسد بلکه با بوضع و تزیینی میخانه تراز اول بمقتضا آنکه گفته اند که کفر
الاول لاخر حال آنکه بعد قرآن باین کتاب است که توفیق میسر هر کس باشد بتواند مثل از ایشان
و مایه بنیم که خداوند علم از آن مخصوص بخود و از آنجین در علم فرموده بلکه موافق بکعبی که از حد
شرف ظاهر میشود علم آن مخصوص خداست و از آنجین در علم مشافسان تسلیم است زیرا که
فرموده و الا سمعون لعلهم یقولون متاثر باین و شایع از خداوند و سوخ در علم خوانند
و این بدینجهان از آنجا که میخواهند مدعی شوند که من رفات میرزا علی محمد نظیر قرآن است بلکه
نموده بالله اشرف و از قرآن چنانکه بعد از این عبارت تصریح بانکرده است نیست که مدعی
علم قرآن هستند و از آنجا نیست که چنانکه این ابراز قرآن را که فرموده مثل از آن میتوان آورد
یکبار منکر شوند و عجب این است که معذلک تلبس میکنند که قرآن حق و صدق و معجزی
است که مثل از آن میتوان آورد و یاد و رکاب از قرآن است پاکدام حدیث که اینکه گفته اند که مثل
قرآن نمیتوان آورد و از آنجا است و بعد از آن میتوان آورد و بکفر از بیت انما عتصم
نست که بگوید بیایند بگوید است از این تلبسها برداریم و خلق خدا را بکدام مجال خود نماند
باشند خلاصه که در این مورد بنای گفتگوئی نداشته و لکن مختار اینمرد شخص منصف و قیاس

میکند و از فضل قرآن بجای نیست بلکه پیش از حد حاصل و شایسته است که نکند
که اینهم فضیلت در کتاب دیگر برای احدی از ما هیچ شود **فضل** گفته است صاحب
این امر استع از بند و انصاف و اعلی و اظهر از آن و این شجره همان شجره محمدی است که از فضل
قرآن بر او نازل شد و حال بیان و تبیان و اگر بگویند آن شجره میثاق نیست ملل قبل
هم از پیش همین قول را گفتند و قائلو ما انهم الا بشر مثلنا و اما انزل الرحمن من شئ انتم
الاولی ضلال مبین و اگر بگویند عجز کل ثابت نیست از قبل هم گفتند لو شاء الله لفلان مثل
هذان هذا الا اساطیر لا یزالن خود باقیه انما در عالم تا حال حدی از جانب خدا گوی اظهار
داشتند و خلق را دعوت کرده و اسقاة و تقو و کلام از او ظاهر شد و در توبه فرموده و باطل
بوده است و اگر بگویند اخبار کتب قبل است چنانکه تضاری باخبار توبه و تسلیم باخدا
انجیل استدلال میباشد این خبر هم باین قرآن بلکه با انجیل و توبه مستند است و اگر بگویند
مقصود این نیست تضاری و پیغمبر اوقبل گفتند و اذ قبل لهم امنوا انما انزل الله قائلوا
نؤمن بما انزل علینا و بکفر و نیا و اذنه و هو الحق مصداقاً ما هم قل فلم یضلوا و اینها
الله من قبل آن گفته مؤمنین **جواب** باین کلام که اول میگوید باید غامبیکند
که من رفات میرزا علی محمد اشرف از قرآن و عرش پروردگار را از اینکلمات برزده و در مباد
و بعد باز صبح ترا این میگوید و ما هم بمل و حق پروردگار و بر یک صاحب که رتبه بیانی میکنم
ناشاید اهل انصاف از آن عجز بکنند و میگویند که اگر چه ما خود را قرا مجمل خود و عجز از تفهیم
قرآن کرده ایم و ادعای آنرا نمیکند ولی معدنک خداوند بفضل تعلیم الله اظهار و در شتاب
فوضنا ایشان بعضی امور ظاهر تبه خال مانکرده است از فضل قرآن و ما بجهنم ها اکتفا می
کنیم و حسب الوعد پروردگار اسب و ازیم که هدایت بناییم چنانکه فرموده الذین یأخذوا
فینا الهدیهم سبلنا فی میگویند که يك راه ظاهر و بنیاسمحل در حقیت از عجز قرآن برای ما
این بوده است که اگر چه از قرآن غایز بودیم ولی پیغمبر باینان و معجزات تبیان و دیگر صدق
و حقیت خود را ظاهر فرموده بلکه بجز از قرآن در همین قرآن ذکر آنهاست و اخبار فیسی که در
است فهمیده ایم که پیغمبر و اسکو و برحق است و بعد از صرف صدق و در همین قرآن مدعی
شدن است که حق و اثن مثل او را یا مثل کسوف او را نمیدارند و اگر مثل او را نمیدارند
بجز از او و بطریق اولی بنیاد و در مفهوم او و لوقیت در هیچ موردی که ضروری باشد که
غیر منطوق اولی باشد بجهنم منطوق الله چنانکه فرمودند و را به شرف و لا
فضل لهما اقل که اگر خداوند چیزی را خواهر ترا از کلام یافته بود از آنکه میگوید و پس از آن کرده

AT

<http://fb.com/ranajabirabbas>

در لغت عربی این است که ما از برای آنچه می‌ری است که فعل نمیکند و من از برای آن
گویند که فعل نمیکند و الّذی ضایع از برای هر دو است پس اگر شما از عرب
هستید پس شما باید بدانید خدا فرموده این که و الله قد دان داده فرموده است احسنای را که
عبادت کردند و الله اعقل نمیکنند هیچ داخل در جمله ایشان نیست بجهت این که الله اعقل میکند
و اگر عرب بود آنکه رمانند هر چه از پیش که جمله این اجماع عرب کردند که در لغت خود که با و رسول
علیه السلام در حدیثی فرمود اینچه خاصتر اینست که شاعر عرب هستند چه طور میخواهند که معنیات
از پیش در بعضی چیز حفظ کردن از امر خدا چه معنی دارد بعد از آنکه هر دو که این را با آنها که جمع کردند
تخریب کردند و اصل اینطور بود که معنیات من خلفه و رقیب من این مدعی محفوظ بود با هر اقله
و هم چنین از این قبیل اخبار بسیار دیده شده است که قرآن بیک کلام عرب و مطابق با
قواعد عربی بوده حال شما اگر مدعی هستید که این عربی زبان عربی حرف زده و از اجماع خدا که
ما طری عربی بطور معنی گفتار است و کلام با این رنگ است و استعجاب و مستحالی داده و اگر میگویند
که زبان دیگری است که اولاً چندان است و قواعد و رسوم آن چیست ثانیاً این که این کلام عربی نیست
که تو بگوئی من زبان جدید کرده ام و این سخن نیست که شما نمیتوانید مثل من تکلم بکنید و این که خطا
است ظاهر اینست که سخن آنست که نوع آن در نزد من نوع سخن باشد و دانی غیر زبان عرب برای
عربی سخن گفتن پس بنا بر این همه بجم و ترک و هندی برای عرب سخن دادند و در هم برای هر آنها سخن
دادند پس باید هر یک قائل بنیون دیگری بشوند و این که کلامی است خطا و بیخبری و هر که میخواهد
زبان مستحدث بپوشاند یا و دان سخن نیست چه بپای آن که زبان مستحدث آورده اند و سخن مشهوره
نشده مثل آنکه میزبان مسک خان و وزیر سلطان زمان که هندوستان رفت و دانند و گفتی یا
اردی و از ترکیب کرد و با آنها اموصح که آنان زبان عجمی هندوستان همین زبان است و معجزهم
شمرده نیست و وسائل آنکه خود شما میدانید که منظور این مرد زبان جدید نبوده بلکه منظورش عربی
گفتن بوده و اینقدر مرتجیح حرف زده است بادی و اگر زبان عربی مبین جلوی حرف زده شد
که عرب عاجز شد از این مشهور و صحیح خود شما اقرار دارید که حرفهای غریب را با قواعد عربی
دوست نمائید و اگر بگویند چنانکه میگویند که در قرآن هم بعضی کلمات است که با قواعد عربی
نمیآید جواب میگویم که اولاً چون در قرآن بعضی اخبار اهل بیت بعضی حرفها را واقع شده ممکن است
که بعضی از این قبیل ابرازات که داده اند که در دست فهمید یا بشود بواسطه حرفها باشد و شاهد
این اخبار اهل بیت است که در بعضی آیات مبرمج فرموده اند که این که مخالف عید است معنی حرف
است و اشاره به بعضی از آنها در سابق شده و تالی آنکه هر کس تخم میزند از این مطلب و املفتد

فون باہیں ہیں۔ و مین خاکہ چھ عطا نہ من مرا اللہ

المسألة

است که رسوم و قواعد عریق در نزد عرب مختلف بوده است بخلاف وضعی سخن میگویند و اندو
قریش خاصه وضع دیگر اهل یمن طور دیگر عراق عرب نیز دیگر بلکه مصر و یمن و کوفتین مختلف بوده
و کوفتین در قواعد مشابهت حضرت امیر بزرگوار میگردند و مصر یمن مخالفت می نمودند و مخالف
بودند با آنچه توانا قاعدی بعضی از خویشین یمنی لیل آنکه با هیچ قاعد راست نمی آمدند
ایضا کلمات انفرادی بر ادب مشرب ظاهر است که با هیچ یک از قواعد عرب درست نیست
که از طاعتی با اصطلاح فلان مانع سخن گفتن بلکه کلماتی است یعنی که ارجاع به بیافه
است و چون در این موقع او را سخنی از این باب نیست حاجت بشرح و بیضا زایدی نیست و
و چه ظاهر میگوید که باز نیست و چون در هر جای او اعلامی از خرافات خود را میگوید مالم
هر جای جوانی باشد و الله تعالی خواهد گفت ان عادت العرب عد الخوا و كانت النمل لها
خاصة و اما آنچه گفته است که این شجره هفت اشجره است که از قبل قرن بر او می افتاد
و حال بیان و بیان ناخود در حدیث شریف منع شد بدو موده اندازا بیک کوی حب و
شجره و از نزدیک حبیب شریفی شمر دینا آنکه حضرت صادق فرمود در حدیث که امام
این است که عبدالحزین بن عرواس سوال کرد که چیست حقیقتی که از طاعتی که پیغمبر از ایشان
امیر و حبیب نیست فرمود که گفته بود که حد از قتل است و اینکه او را ندانند و نکرند و در حدیث
فرمودند که نزد ابان نبی و حبیب است و اگر بگوئی که من میگویم این هفت
شجره است گویم ملای این را هم حضرت صادق فرمود در حدیثی در حدیث از افعال شجره
قامم که گفته است صحبت خداوند را میکند بقول خودش اینها روح قائم در هر یک غیر خود
خلق میکنند اینها که در کتاب البیّن از عوالی نقل است و آنحضرت از صفات اینها که در عا
زار و او که میگوید و است از چشم های مبارک او میرفت و ندیده آنها چنان که از او میفرمود و در حدیث
در مقام دیگر عین عبادات و افعال بنام میبرد و در کتاب البیّن است از همین بن علی در حدیث
انفاق حبیب اعزای بعد از آنکه اسلام آورد و ضرر و یا رسول الله ایها بعد از تو پیغمبری هست
فرمودند من خاتم النبیین هستم و لکن بعد از من ایستاده اند و در من که تو امون جسطه من
مثل عدد نفعانی نبی از لیل مالی از قوسوال میگویم که اینها که فرمود بعد از من پیغمبر نیست و ایستاده
هستند مقصود از این چه بوده است ملتفت نگذراش تا بر تو مشیر شود و اگر بنا باشد
که بعد از او یکی بر خیزد و ادعای نبوت بکند و کتاب و شرح حد بدیناورد و او را بیک این شجره
همان شجره حتمیه باشد باز نبی بعد از او آمده است زیرا که این بعد که فرموده بعد از من نبی
نبوده که تو بگوئی این بعد نیست این خود او است زیرا که بعد از نبی اگر منظور نظر از ما شرابین رد

۵۰

کفر و شرک و فساد و انحراف

است که خاتم النبیین بان خدا را توحید کرده چنانکه فرض میشود که بالا تر از ان توحید است و او را
ملاحظه کن که علی بن الحسین در حدیث شریف میفرماید که خداوند دانست که در آخر الزمان طاعت
منتفی خواهد آمد پس سوخته توحید ایاں سوخته حدیث را تا علمیم بذات الصمد و نازل فرمود
پس هر کس و راء ان را فسد کند هلاک میشود پس ملاحظه کن که این توحید است که خداوند
اهل اخرا را با ان توحید تکلیف فرموده است و هر کس و راء ان را فسد کند هلاک شده است
پس اینجا بنما میگوید که با فرض صحیح و درست گفته اند بالا تر از آنچه در کتاب است نیست و اگر در
نگه اند چنانکه میگوید هلاک شده اند پس اینکه اعظم علیست که بحال خود او داده اند چنانکه
بعد از انبیا این دعا را میکنند از این که گزشتی از ما بر علوم پیدا می شود و دعا را که می بینا است
نظا هر یک است که نیست جز من و خدای که بهم یافته اند سوال با جواب مربوط نیست عنوان باب بالحق
در انجا میگوید هیچ ربطی بهم ندارد و چون بعد از انبیا با بدشاه الله تفصیل بنمطال بیاید
انجا درستی نیستیم قرآن و اخبار اهل بیت سلام الله انقدر مشقت را بخوار عجب است که در
حادثه و شماره بیرون است ان اخبار غیبی که از انجا عیب دیده شده چه چیز است جز بعضی چیزها
که گفتند و علانیه که بشان معلوم شد و منکر شد ندانند که بداند و کان میکنند که آنچه در
اخبار و انبیا بد می شود است با این ضحای پروچی است که حضرت افاضای میکنند بلکه هر چه بد
میشد مخصوص آثار صدق قول خود افشان میدادند که اسباب کراهی خلق نشود مثل اینکه خرد
عینه خبر داد از خانه که امشب را بخانه عروسی است و فردا شب عز است همین که فردا شب شد
اثر عزای بروز نکرد احضار عرض کرد که چه حکایت شد فرمودیم به پیغم چه حکایت است تشریف
آورد و نوشت نا اندک سوال فرمود که شب گذشته چه خبری از تو سر زده عرض کرد چیزی که مام سوی
اینکه سالتی بود که هر هفت روز مثل این شب میباشد و سوال می کرد و چیزی می گفت شب گذشته میادون
مهم و آمد و سوال کرد و اهل خانه را چون گفتا بودند کسی جواب او را نگفت من خود بر خواستم و چیزی
با و دادم فرمود که همین صدقه تو است که دفع بلا نموده حال فراش خود را بلند کن همینکه بلند کرد نا
عظیم لاف فرمود و قدر شده بود که این ما را هلاک کند چون صدقه دادی دفع این بلا شد
پس با نظر و صدق خود را بر احتساب ظاهر فرمود و شبیه با این زینب خاتم النبیین بد شد و از حکمت
ایشان و دور نیست که مخصوص اینطور خبر داده اند تا اثر صدقه را علانیه نشان دهند خلاصه که
خداوند انجا از این است که پیغمبران و عیونهای خود را دروغ گویند و صدق ایشان را ظاهر نکنند
حال دلیل صدق که از انهم و ظاهر شد در اخبار و غیبی که داد که مثلاً که مبروم و چنین و چنان
میکنم کدام یک ظاهر شد و از قرآن بعضی استماع نقل میکنند بعضی اخبار غیبی آید که در انشاء

یا فلا سلطان را عاقبت میگویم و او بعد از چندین مرده است و الله بشنا عجل است از این احسان که
کول پیغمبر را که راست میگوید از امری که مسلم نیست خبر دهد و الا اینکه عاقبت فلا نکس خواهد
برد هر چه بشنود میگوید که هر کس عاقبت خواهد نمود اگر طوهر هم کشید و بجز این عرض کرد جواب
میگوید که نه و نه بعد از آنکه قرینا اگر راست میگوید خبر دهد که هر کسی چه خورده و در خانه خود
چند خبر کرده چنانکه حضرت عیسی فرمود انتم که با ناکلون و مانند خوک فی بیوتکم و الا عاقبت فلا
کس میبرد علی نیست که مخصوص بنویاست در هر مرده شوها با انبیا علم را داد و انشا و مر که هر
کس را می کشد خلاصه که هر دعا و شان بیستی است و هر کس که ادق شعور داشته باشد بطلان
امور انهارا میفهمد منافقتی کرد و عهد پیغمبر بودند که پیغمبر است اخبار غیبی داده بود و
ایان در شان هر کس نازل شده بود بگوید که راست است میگردند که اام بگوید که خدای محمد با و
خبر میداد حالا انهم که خبر از خودش نداد و مال امر خود را عید اند خود با الله همان شجره عین
است که از قبل قرآن آورده و حال بیات و بیبان بشنا عیسی بحق خدا از یک که هزار بار که
صد هزار بار که فصل پیغمبر را شنیده و فهمیده و بخیال خود اعتقاد کرده است اینکه این شجره عین
و بان شجره طیب نیست بله و ان را بر این تفصیل دهد چه جای نشو و چه جای اینکه این
را خود با الله افضل شود و خلاصه که شست بر سندان زدن بچاقو است انبیا که مثل سنگ
بلکه از سنگ سخت تر شده است و بکلمات خدا و رسول و ائمه و علی با تع منفعل و متاثر
نشد از حیثی و الام من ان مشهور انک لا تمید من اجبت و لکن الله عیدی من بشاء و تمام شد
این بیانات بعد از انبیا افشاء الله خواهد آمد و انکه گفته است که اگر بگویند ان شجره عینا که
نست نا انکه ان نظر کرده و الا قرأت ایاں در هر مورد ممکن است و دلیل حقیقت و بطلان
نست با بر موضوع این را شناخت خوف ایه را خواند و الا هر عای نادان که دعوی بکند ایه را
تواند بخواند تا انجا که با غلط نقل کرده و بیاد نام اگر عیاز قرآن را با و لک خود میفهمد چه حکایت
است که غلط نقل کرده و فهمیده که از حد انجا بیرون رفت اولاً بشر منصوب نیست و مرتفع است
ایه هم الا فی غلای بین نیست الا تکنون است و صحیح نیست قالوا ما انتم الا بشر مثنا و
ما اترا از من می انتم الا تکنون تا انکه از این قبل چند بار دیگر هم هست انهارا هم بخوان
و جواب انبیا از این است که میگوئی تو هم ان قم جواب میگویم صلح با و عیاز کرد ندانست الا
بشر مثنا تا انکه با انکه من ان الله ان من صلح فرموده و ناهل شرب و لکن شرب هم معلوم
ولا تمسوها جوده فباخذکم عذاب هم عظیم فقر و هفا صبحوا نادو من فاحذهم الله ان یزید ذل
لا نه و لکان که هم مؤمنین و بعد از انجا که دیگر است که قوم شعب با و شکر کردند و انان

مثلنا وان تظنك في الكاذبين نا انك مفسر با فكد بوه فاخذهم عذاب يوم الظلة انه كان عذابا
 عظيم ان في ذلك لآية لعلهم يؤمنون اي سلطان ملاحظه كراين ايات از قبل نا و عذابا
 كذا كذا و دره اكر انما اعين وانصت بجهن وضع ظاهر كراين هر منجبري ازاين قليل نا بايد داشت
 باشد و اكره بنا و ايل است نا و ايل عذاب مثلا بكثر نا من و هلاك نفوس لانا بته و امثال اينها
 ميشود و اين امري نيست كما و لا مخصوص بطوم صلح و شعب باشد و نا با اين بهبود و نصا
 كه خود راين در پاي كه روعطه و بود ندا كه ملتق اين عذاب بود در لانتبه نميشد ندا هم چنان
 و در قلمه مثبت ميشود و سوال ميگفت كه ما ذرا كر زانده كه على صلح بكتيم و اكر نميديد ندا
 پس خود را معذب نميد بد ند و قوم صلح و شيعه هم بيب كه معذب كان نميكرند و بعد از
 انكه منجبر مبرود كه قوم صلح و شعب معذب شدند ميمايت اقلا نكاه قول او را بگفت
 و نكرند پس نا و ايل كردن عذاب ظاهري باين نا و ايلات خطاست و واقعا و حقيقتا بعد از ظاهر
 معذب شده اند و همه اينها اياي است كه ملاوند با اينها خود داده است حال بيم اقمه ناه
 انكه برون بياوند ما بيب چه ميگفت و الله كما يجوز مرد ما كاهه از كوه برون بياوند
 باشق القهر ميگفت با اين حال هيچ عامل مناصبت ندارد نميگفتند كه عامل ازاين قبل ايات
 ميخواهد كه احكامشان عباد ايشان حاصل كند انوقت بسم ايشان بگيرد و فرمودم اياي او
 در صورت بكنه انقذ بياهل است چه سوس علم و دل هر دو بايد باشد و عمل بسم مقرر نمي نيست
 خلاصه و اما آنچه ديكر كه ذكر كرده اند و اله هر كس در هر مورد ميشوند بخواند و زبان انفاق و ا
 كه ملاوند ان بطور و نرم و بفرمان و اوده حضرت هين هست كه قدر من بر نطق داشته باشد و نا
 مؤمن عقل او اظرف زبان و است و اول عقل ميگفت و مورد را انحصار كرده بعد از انچه
 و غير مؤمن عقلش انظر و دهان او است بعد از انكه خواهد خود او ياد بگراين ملتق ميشوند
 كه بجا و بهر خوانند پس موضوع ايد نا بايد ملاحظه كرد خلاصه و اما انچه گفته كه خاسلش اينست كه
 ايا تا كنون كسي كتاب و جانب خدا و رده كه باطل باشد جواب ميگويم كه ندا از جانب خدا هر كس را و رده
 باطل نيست و لي انچه از جانب سلطان او رده و بديع است بخت داده و البته باطل است و نظا
 و امثال او هم در ظاهر معتد بوده اند اما كچه مسلم باطله كه لا شده و لا شخصي كه انهم كه بختيال خود
 كتاب او رده ندا باطل و بر باطل بودند و كچه كتاب بكي از انها است كه ايا تمام او را زان قبل كه انهم
 ما القيل و ما ادراك ما القيل لخرطوم طويل و ذنب و قبل خلاصه اند كه هر از مرزبان حرفها
 مبرزا على بختيضم تر و بليغتر و مسلك هر مكله بان ميخدا و الا نديت در هند و سنا
 بر خواننده غاي عجبوت ميگفت ايات و كچه بزبانهاي مختلف بيا او رده و چاهم شده

[illegible]

محمود الشاذلي
خلط نطكره وشاذلي
ابو دابر الكافران

92

[illegible]

مهر واپد ولی بعد از آنکه حق بیکر پوشیده نماید و امر باطل مخفی نشود البته حقیقت
ان را بطلان این را بخلق ظاهر خواهد نمود چنانکه فرموده است جاء الحق وزهق الباطل
ان الباطل كان زهوقا و فرموده است بل نصدف بالحق علی الباطل فبده فاذلهوا الحق
ولکم الولی تمامه من حق و با باطن و علامت خود مظهر و منصوب میکند و باطل را باطن
و علامت مشطایی مفضی و رسوا میکند و البته شجره نیست از برای عدا از مسلمین که سبب
خاتم از جانب پروردگار شود و مستعد است و آثار حقیقت از باطن و علامت و مجرات و خوارق
عادات و علوم و اخلاق و غیر اینها از آنجه لازم حقیقت است هر دو را جمع بوده و در نزد مسلمین
بدیهی است چنانکه غیر ایشان منکر این مطلب باشند و فرموده اند و لیل بطلان نیست و
اگر انکار در لیل بطلان بود هیچ حقی در عالم نبود زیرا که هر حق را با حق تعالی انکار کرده اند و حق
در این است که شهادت مسلمین و ادیان باین وجهه باشد صدق کردیم که ما از امر حق
گدشته یا هیچ امری در دنیا با خبر خبرین ثابت شده است و اعتماد بان نموده اند باینکه اگر
انکار این مطلب را دای که در حقیقت مبطلای بوسواس و مانع از یقین از برای باین باب شجره
دور و جمیع عالم نیست و خود قیالان بر وایات دای خلق را دعوت میکند که وایات مجرب
پس بر حجت در قیال خواست پس قطعا خبر حق را نخواهی زد و قبول بصدق و انانیت میتوان کرد
و بنای عالم و اساس عیش و تنعم هر چه این است و انانیت اند که هر یک از ایشان منفرجه
کنند از انانیت صدق و دانات و امانت و انانیت مشاهده نماید پس بقول این قسم انانیت
اعیان میکند و بنای امر حق و دنیای خود را بران میکند و در بر خداست که اگر این اشخاص
تواطؤ و کذب نموده باشند دروغ افکار از امر حق ظاهر کند و این امر مصرع انکار منکر ظاهر
نمیشود پس اگر قول ثانی را بر مشیت حجت نیست و خداوند در کتاب مجید خود فرموده هکذا
الذین یعملون والذین لا یعملون انما یکذبون و الا لیاب و ثانی در حکم جاهل است و انکار از
علم شهادت میدهد البته خطا و مقبول و در اخبار و قضایا است که ما شاهد
از امتی که می پذیریم و همه از همین ناچار است که شهادت بر نفی مستوع نیست زیرا که ایشان عالم
الغیب نیست و ظاهر از هنگامیکه حاضر بوده و اطلاعی ندارد از آن هنگامیکه حاضر نبوده است
از علم خبر نیست و چه طور میتوانند که در برانکه حاضر بوده بکنند و فرمودند که کس از علم
خبر نمی تواند بداند و مگر که برادر این مورد باین اخبار و اسناد لایمکنی و حال آنکه توهنوز
در صد و اثبات حجت اینها از برای آنکه اولا توهم همه اینها را اقرار دای و مطلب توامری و در
اینها است که بان باید بریم و ثانی اینکه اگر درست ملاحظه کنی همه این مطالب از صواب و دانات و

بدیهی است از آنجه است نفاذ آیات و اخبار هم بر طبق اینها وارد شده و از باب ثبوت و یقین ذکر می
شود علاوه که همه این مطالب را بدلیل عقل قاطع میتوان اثبات کرد و آن از همین بیانات است
میباشد خلاصه در این شجره نیست که قول مثبت مقدم بر ثانی و بنای خود و معاملا
در توبه بر همین است خاصه در این مورد که منکرین انکار دارند و هیچ موردی نیست که منکر
بگوید مثلا من در همان چنین کرده ام و این میکند که پیغمبر شوق فقر فرموده یا در شمس نموده
حاضر بودم در آنکه معتقد بودم من بنده منور و در خدمت آنحضرت بودم چنین چیزی نشد غایت
در این دو مسئله مدعی میشوند که امر اسباب و باید حاضر و غایب همه خبر را در شوند و هر
کس به شک و افلاک و زمین و آید اند میدانند که اینهمه من فرست و خاصه عوارض فضا و زمین چه
قد راست میدانند که اینها ابرای نیست که بتوان قول مثبت را در کرد باینکه علانیه بنیم که
متبع از خسوف و کسوف و اوقات اینها خبر میدهد و بیایقین غایب دای که در دست حساب
کرده معدلت بواسطه اختلاف افق در بعضی اماکن صدق و در زمین کنند و هر از این است
که با این وضع افلاک و ارض لازم نیست که هر امری برای هر اهل زمین ظاهر شود علاوه که
عوارض و بگویم هست از کوهها و ارتفاع و انحطاط نقاط ارضیه و ابرها و موافق و دیگر که اسباب
خفای اینها امور است و منع میکند عاقل را از این که انکار صرف بکند و خالی آنکه همین دو
مشکلات است که امری را دای بوده سایر مجرات و آیات ارضیه که اینقدر اشکال و دانات نیست که چنان
همه را از آن قبل از پیغمبر و ائمه تفلسد و منکر انکار میکند بخص هینکه مانند باینها است
بقول روایت حاصل کردیم و قوی قلی که از وی انصاف نظر بکنی و خدای خود را بر خود حاضر
به پیغمبر و پیغمبر که نمیتوان انکار کرد خاصه که قرآن صدق همان انشاء در زمان خودمان از قبیل
منوره ایشان بر روز میکند و تو ملاحظه کن که در مثل عتبات عالیشان و مدینه منوره با اجتماع
اینها غایب شجره چگونه میتوانند که بحدود و غایت پیغمبر بر ائمه خود به سبب و اسباب سخن بگویند
و اسامیه غایب میشوند بلکه مکرر از خود عاتقه پیشینم که در وایت در این باب دارند و انشده
بالله که خود را از سق بنایان که محتاج به خلق نبود در مدینه منوره شنیدیم که از مجرات
ائمه بقیع نقل میکرد پس باین موضع که عمل انکار و شجره نیست قرینه صدق نوع این اخبار است
میباشد و اگر تو باینجه نمی کنی اصلاح و میدان خود را بکن و دعا کن و در نزد خداوند که اینها
را از خود و در آنکه بوسواس و مضایق اینها را من بسیار مخفی است که بغیر این امام ع عقل را
از ایشان در و میکند و شخص را مطیع مشطیان میکند و خداوند در کتاب مجید خود امر فرموده
که پناه باینهمه بوسواس و خناس و غیر چنین بازگاب و سبب ایشان که مانده اعظم شاهد است

بر صدق نوع این روایات که کتاب باین استحکام و سبب این نظام ممکن نیست صدق و ثبات
مکرر رسول عالم مقام و خاصه در کتاب و سخن میگویند و فرس میگویند که نظر باینکه کتاب
هم نیکو امر و دنیا کتاب و اما شاهد میگویند باین حدیثها که در او هست و ما خود بنده گانه
هستیم که بر خداست که حق و باطل را در زمان خود مان بماند و علامتی نیست که احدی نیست
که مدعی شود که ما سند کتاب بنیاد و ولایت و فلسفه مثل هذا بگوید اما سواي عرب که شصه
در این باب نیست که قادر بر این نیست و اگر ادعا هم بکنند بیست و برود که ایشان برود میگویند
و از عجم مدعی این امر نیست و اگر هم باشد در نزد عرب و در نزد عجم و غیرهم که علم بر این
برود و معضض میگویند زیرا که ممکن نیست باین فصاحت و بلاغت و طول و طرد که بر سبک هیچ کس
نیست نه خطی است نه شعری است نه بر سبک بیانات علمی است مملکت علوم دنیا را
مندرج است آثار عجمی غیر بر هر زبان مترجم است که اهل طلمه اند و الا چه میگویند و در عرب
و معلول است ما فوس است شمر است حلاوت دارد هر چه از ایشان میگویند با اینکه نمیگویند از آن
کسل نمیشود و هکذا هکذا بیکند ایشان را غلبه با خرج میکند معضض از دنیا بیکند از آن
عذاب پیر شاند برجت امیدوار میگویند و غیر اینها بود که فضل از اینها بود که بلکه نمیشود
و در حقیقت نمیشود که چه بگویند دارد که در کلام دیگری نیست هیچ نقدی بر این که احکام
ایستطاب و اهرم نکرده و اگر بگوئی از قرس و مسلمین و شهر سلطان انصاف که چنین ادعای نمیکند
میگویند و دلیل و انصاف نیست نه زمینی اگر زمینی بود و محتمل بود که اینک کسی مدعی نشد از حق
باشد و در عرض ما این است که خداوند کسی را بر نیاید بگوید که ادعا کند که مثل او میاورد و
بر نیاید بگویند خدا از اوس کسی نیست و از احدی نمیشود کسی هم نمیشود انداز و منع و جلوگیری
نماید پس و قیله که نفرستاد معلوم است که پیغمبر در ادعا بیک فرموده است و بعد از پیغمبر
ماست ان الفلک تلج القواد میگویند و میگویند و بر فرض محال که هم چو کسی باشد که از عهد بر آید و
علا بیاورده باشد و در صورت خدا را بر ما حقی نیست و لیس الله بظلام للعیبد زیرا که بیا
فهمانند پس چه تکلیف و چه خروج بر ماست معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا من اعدائهم و لا
یکلف شفعاً الا ما ائینما این بنا بر آنچه خداوند ما را هدايت کرده مثل و مانند برای قرآن
نیست بطور و این از زمان انبیا و بر خواسته و مدعی است که این بیانی که او داده بهتر از قرآن است
بلکه ادعا کرده است که مثل بگویند و از کسی نمیشود بیاورد و شاهد بالله ما شخص مقیم نباشد
خود انقسم بخدی را نمیکند زیرا که ملاحظه کن پیغمبر با ان مقام و مرتب بخدی را نمیشود
و بل حدیث پیغمبر رسانیده و بل ابر فرموده است بیاورد و بل در آنکه ایات مختصر بلکه بل کلمه هست

مثل هذا متان و پیغمبر فرمود که مثل اینها نمیشود بیاورد و بل در آنکه ایات مختصر بلکه بل کلمه هست
سلفشان فرضا و چه فرق میکنند انبیا و انما پیغمبر فرموده است که مثل بگویند و بل حدیث
نمیشود بیاورد و بل کلمه مختصر و ایات را هم جمع کنید با نظور قوا عدل حکمت که خود او میگوید
انما انبهر انقدر شعور نمیکند که بخدی را با اید شمی کرد که مردم بفهمند باینکه در واقع قض
الا معلوم است که هر چه که پیغمبر بگوید از جهات و حیثه حکمت که او مثل او نمیشود و بل حدیث
دخلی بمقام حق ندارد و بخدی را بعضی میگویند که مصلحت بیاورد و بشیند و نمیشود و بل حدیث
یکی یکی بگوید تو بگویم مثل من نمیشود بر داری باینکه از خصلت مشکلت اما اگر گفت تو بقدر
من نمیشود این بدی نمیزان اینها است سد قدم راه که رفیقید با هم مطلب معلوم میشود
پس پیغمبر اگر نباشد بخدی بکند نمیشود تو بگویم نمیشود مثل من بر داری مگر باینکه
بکند که بگویم او بقدر هر از او دم فرضا بشود باطلی الا در حقان صحیح است و الا بجهنم ما عا
رسمی بخدی نمیشود با هر چند که مذمبه که پیغمبر بگوید با عصمت کلیه که از برای او هست احدی
از احاد نتواند مثل ان بگوید اما این امری نیست که مردم بفهمند خلاصه که در نزد عقل و قیاس
است که انقسم خود دلایل عقل و بطان میشود خلافاً از ان که نشد تو نمیشود از چه
مذهب داری اینها را استدلال مگر میگویند اگر چه بقیه در دین نیست و بل بظاهر ادعا میگویند با جماع
است پیغمبر است که قرآن حقت و وجوب صدق او را فرمودی میگویند چنانکه در کتاب
البین زابی الحسین علی بن محمد السکری نقل شده که در وقت ان نوشته که جماع که در انداخت
قاصد که اختلاف میان ایشان نیست و در این مطلب این که قرآن حق است که شک در او نیست در
نزد هم فرق است پس ایشان در مطالب که اجتماع بر قرآن دارند مصیبت و بر صدق باینچه خداوند
نازل فرموده هکذا بیاقتند بجهت قول پیغمبر لا تجتمع امتی علی ضلاله الا اخر حدیث شریف
پس شما مدعی هستید که از امت پیغمبر ماست هکذا بیاقتند بر قرآن در نزد شما حق باشد و بان
علی نقابند پس در برابر چند نفر فرموده احد مثل از انما او و چه میگویند پس اگر مصدق
قرآنی باید مکتب این کتاب مجبول باشی و اگر مکتب قرآنی که معنی و سلوک را با تو نیست بک
خلاصه که دنیا عجل است که کسی در اسلام نشود و نما کرده باشد و قرآن قرآن نموده باشد و بعد
کلمات مرز فرموده و بشود و گفتند انما بیاقتند و عا و او را به پیوند و باز هوس بکند که در
دیگر برای و بخوانند بجا اینک نشد بشود که این بکلمات طلاب بلکه عوام میاندیشد باینکه بشر
بکلام علما با کلام امامان پیغمبر یا اندا بشود معذرت بالله من غضب الله عزای و احداثها است که
بکلام علما کلام شیخ و مزاج است بشوخی خواست که قلب را از عبادات بپان کند و سعی کرده که گاهی



رسیده چه کوشا که از وحشت و دهشت نداشتن کشید و چه اذات زاعبه که از لذت و بهجت امرش
شوا کرد بدو که استقامت بجای است با شقاوت و قیام فرمود که او کان عالم و علویا هم منزه
و هو اصل مقفان و قواصف فتشان و منع و زجر و جبر و نفی و قتل او را از دعوت و ندا و
اداره اش باز نداشت و اگر تصرف بجای است و اتفاق ایجاد و اخص عباد تصرف فرمود و نفوس
مجرمه را از هر قبیل و طایفه جذب و بفرمود و اگر ترس عباد و ترسیت منی الیاد و حیرت
بشانی عباد و مقبلین را ترس داد و بفرمود که در جوهر علم و عمل و اخلاق و تقوی انقطاع
و داخل مدین مشهور و ابداع شد بدینجه که کشته شد و در قاع نفس بودند بلکه از قاعین
شفاعت نمودند و اگر نفیر تصرف در ارکان عالم بجای است مثلاً هله میشود که مژده و شفا
کلیه خلق عالم در غایت تری و علویا است و اگر نفوذ ازاده اش بجای است اکثر احکام و اوامر و
فواهی او را دول و ملل حاصل شد و اند من غیر التفتان باینکه از او است و اگر خوارق عاده
بجای است انصاحب این امر بدیده اند آنچه را که از هیچ یک از وظائف قدسیه از قبل مشاهده نشده
قائمه و الا لواح و فی سور الما وک و الا لاطین و اگر بشادک و مشادک کتب قبل بجای است
ایات و بینات صاحب الهاد من نزل فی بینهم الایات بجای است و دلیل است و با این
ترس مشاعر و مدلول و حصول و ظهور و صناع و قنون و غلبه اعداء و قتل اجناب و مظلومین
و مقهورین اصحابش و منع من علی الارض باس از از هر قبیل بیان امرش را قبول نمودند و
کل يوم در ازاد باد نمیداد فکر خدای بی جلاله و عباد و بهجت غایب و این با خدای
و انعمان برادر و بهجت و این از من بدل غایب **جواب** خدای واحد
شاهد است که جفت بکف خدای و اندکی ترک که صرف نوشتن این کلمات شود ولی
اینصابت و اعتراف فضل خود و محصلت که مقابلیم با فسخه اصل میوم تا اگر منصبی اصل کتاب
ولا بد از ندیده باشد بعضی نظری در این کلمات غایب که غایت جهد خود را بکار برده و بعد از
خود را ذکر کرده ملاحظه کنید که در این کلمات برای او که راه است که او من بیست و یک
است قادر و شانات و استحکام این دین ایجاد و بهجت خواهد بود و چگونه شیطان اینجاست را
مصرفیه و استعزاه کرده است خدا میداند که دعوت سخای سر و صورتش از این دوست و بود
افلاجل او را بخاری بود اینجاست که تو اینهم الحیرت محرمند و ما و لا کلمه میگویم که هیچیک
از این ادله که تو ذکر کردی دلیل نیست بر حق خوارق عادات و معجزاتی هم که کردی اولاً که خود
در دوزخ قبل همه آنها را صریحاً کفری ایات بیان نمیکند که همین مطلب را گفته است و
شبهه در آن نیست ولی من در این مورد فرض میکنم که شوق القدر الهی را بکنار اگر این ادله مساجره

که ذکر کرده اینها منتهای دلیل است و حرف او قطع میکنم که شوق القدر هم سوای شعبه چیزی نیست
و با دلیل حقیقت و غیبی و این که حقیقت نبوت و امامت امری است که بکمال عقل حاصل میشود و بکمال
در حدیث فرموده اند که خداوند هیچ نبی را بیعت نکرد مگر بعد از کمال عقلش و این ادله که تو شمرده
تمام کلمات بیفهمانه است که هیچ غافل نمیرود و بجای است از نا پدید پرو و دکار که چگونه بطلان باطل
و ابر دست خودش ظاهر میکند که هیچ حاجت بر حق مانع است الا اینکه ما هم محض طلب رست
پرو و دکار دخی میکنم و خداوند را حاجت بر حق مانع است خلاصه تا آنچه از این قبیل شمرده که اگر
ادعای دخی یا ادعای موعود بودن بجای است این شخص مدعی است میگویم که بداند این ادعای
حقی نیست و این طلب در نظر مرده ایشان عظم غریبی دارد که در هر مقام در میانند بلخی با هر یک
جست میشوند و مثل مصطفی کسی از بهجت این لفظ از میدان بیرون میبرد و ما بیکر نامه اظهار
تا الحاله هیچی عا عا یا بیکر که در نظر مرده و دست میبازد مگر در این مقام از ایات و اخبار
بجای است و پس و اسد لا کم تا بلخی که هیچ حقی در او غایت نیست پس ملاحظه کن که فرعون که
محضرت موسی عریس میکند این امتحان الهی است که بیست و یک سال او را در جوشن
بنویس من قال فانت به ان کنت من الصادقین فالتی عصاه فاذا فی یمن یمن پس
که موسی بر دعوت خود چگونه ایات میبارد و فرعون بدون این دعوت میکند و از عصا میبارد
پس اگر مطلقاً دعا بجای است باید قبول فرعون را هم پذیرفت و شیطان که میگوید چنانکه خداوند
فرموده و قد استظان لنا حق الا مران الله وعدة الحق و وعدکم فاخلفکم و ما کالان
علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبت لی فلا تلمونی و لو موافقکم ما انا عصم خیر کما
انهم مصرحی فی کفر بما اشرکتون من قبل ان الظالمین لهم عذابا لیم ملاحظه کن که دعوت کدام دخی
باطل از دعوت شیطان که نشانه مثل همین خاعت بلکه ادعای علم میکند بلکه ادعای
کمال و کرامات میکند نبوت میکند الوهیت و بین که نفوذ و قدرت و سلطنتی که این
معلوم داود را برای حدی از دعا باطله هست پس اگر دعا دلیل حقیقت است اول حق
شکاف و چند باینکه بعد از این میفرماید خلدنا فی الزلزال الذین بدلو الله کفر و احوال و توهم
و الزلزال و جهم یصلونها و یس القرا و جعلوا الله انداداً یسوا عن سبیل قل غنوا انما یصلون
لا انتار ملاحظه کن که بشد بلغت پرو دکار و داخل کردن قوم بدو الزلزال و شراب و زلزال و این
او نا اینکه از راه او که اندک بعد از دعوی باطل است و باز میفرماید فاولی و یصلون
الا من کان هوذا و تضاری تلك ما یتم قل شاقوا برهانکم ان کنت صادقین پس بین و غیر
ادار غایت نیست و بعد از برهان از ایشان پذیرفته نیست و چند باینکه دیکر و طلب برهان

هست حق در جای که شریک برای خدا گرفته اند و خداوند از آنها غلب برهان کرده پس بدین
 برهان هیچ ادعای مستوع نیست حق از غای نانبانی و طبیبانی و اکوینا باشد که ادعای
 باطلی را بدین ممکن نباشد و هر که صاحب ادعای حق باشد پس سلسل یکبار باطل در
 ملک نمیآید بجهت اینکه هر باطلی صاحب ملک ادعای است و در این صورت چرا خداوند در ملک
 همت پیدا کرده و از بسوی خود بخواند زیرا که آنها هم بکنند خود تو برای خود ادعای حق را دارند و
 حدیث و اهل که سابقا خواندی که الطرق الی الله بعد از افضل الخلاق و اصل انجیل و ادعای
 کتب معتبره ندیده ایم و صوفیه روایت میکنند و انفسا هم میخوانند خلاصه مکتب باطنیست
 که شریک هر کس بخواند و اهل حق را در این شامی میگوید که او را از راه بر گردانید خاصه که البته هر کس
 در نفس خود اقرب طرق را هم اختیار میکند زیرا که همان راهی است که نفس او را غیب تر است
 و نزدیکتر با و است پس خوب است که اینقدر بر جان نکیند و مردم را بپای دعوت نکیند باری خود
 گلابی این از حسن بن روح قدس الله روحه مروی است که در وقت بلایای ائمه و انبیاء فرمود
 که بدان که خداوند مختار است بر مردم را بشناده عیان و مشافه یا با ایشان تکلم میکند و لکن او
 فرستاده است بسوی رسول از اجناس ایشان و اصناف ایشان و شری مثل ایشان پس اگر شما
 بود بسوی ایشان و سلسله از غیر صنف ایشان و صود ایشان هر آینه فقرت میکردند از ایشان و
 قبول نمیکردند از ایشان پس چون که آمدند از ایشان و حال اینکه از بس ایشان بودند و میخوردند
 طماز او و کوجه هزاره نمیرفتند خلق گفتند با ایشان که شما مثل ما شد پس قبول نمیکشیم از
 شما تا اینکه بیاورید ما را چیزی که غایر از ایشان مثل ان پاشیم پس بدانیم که شما مخصوص
 هستید و ما با آنچه مافا در بران نیستیم پس قرار داد خداوند از برای ایشان معجزاتی که خلق
 از او درون مثل آنها عاجز بودند تا آخر حدیث شریف که حاصلش اینست که بسبب معجزات مردم
 در دانه ایشان از غای الوهیت بیکرند این است که آنها را مبتلا فرموده که بدانند که خدا ایشان
 در آخر حدیث فرمود که این بیان مستوع از حجت است خلاصه که اگر بعضی از عاقلین میبایست
 تمکین کنند و دیگر حاجت بخیر نبود و اگر حاجت بخیر نبود دیگر لازم نبود که آنها را مبتلا بیا
 بکند تا اینکه خلق در دانه آنها از غای الوهیت نکند پس بین همه این بلاها و محن که بر
 ایشان وارد میشود نتیجه آنست که خداوند با بد و بدون برهان باشد و بدون برهان
 پذیرفته نیست و هم چنین خواهد دانست و باطن و احوال را مبدء و لا محضی است و لکن
 نمیکم بهیچ عاقل این امر مشبه باشد و لا یتجاعت عمداً بخوانند که مشبه بکنند و شبیه
 بمثلان سخن میگویند که جاهل گمان کند که اینها جزو مسلمات است و قبول کند و از بعد

۱۰۲
 بن عمل از حضرت پیغمبر که فرمود قائم نیست و ساعت تا اینکه بیرون بیاید بخوار شست و درو
 که هر شان میگویند مانی همسبب حضرت باقی فرمود که پیغمبر هر سببانی را و پیغمبر
 شد و از او فرمود که میانند مکه و هضم میکنند و ان اموال را و خود را نشیبه بستانند
 میکنند و پیغمبر شد از ازال محمد حضرت صادق فرمود که پیغمبر بنی اهل بقاء تم
 تا اینکه بیرون بیاید پیش از او و زاده نفر از بنی هاشم که هایشان بسوی خود میخوانند
 خال ملاحظه نمایند این را و اینها غبار از دعا چیزی دارند و لکن مکن که اینها عت همه شام
 حیات آن بی سبب است که در این موضع که اینها را دعای شما را و از آنها میخوانند عرض
 کردم که الان چنگ است که داعی در هند و شان پیدا شد که بدستگاه و جمعش خیل
 از آنها بیشتر است و کارش هم پیش رفتی کرده کتب و رسائل هم میخواند و طبع میخواند و منفرد
 میکند حال پسند نام شمار حقیقت با این طایفه با هیچ کدام آنچه محقق است اینست که هر دو بر
 باطل هستند و از خداوند مشتک داریم که از شرف شما و امثال شما محفوظ بمانیم خلاصه
 و نیز اخبار دیگر هست و شنیده شد حضرت صادق که پیغمبر بود بر سر سبب که دنیا نمیباشد
 مکرر در آن دعا است بر شری غازی پس بران چنان کی است که خداوند فرموده و جملنا هم
 ائمه بعد من با شما و شما فرای او چنان کی است که خداوند فرموده و جملنا هم ائمه بعد من
 الا انما هم ائمه بعد من و ان از آن حضرت است که فرمود اصابع نمیکند مردم را مکرر شما
 غایر از امام غازی بدین سبب که خداوند عز و جل میفرماید و جملنا هم ائمه بعد من و هم از آن حضرت
 است که دعای مجتبه از برای اینهاست و صدیقین و ائمه علیهم السلام شامی غیر واجب
 پس امثال اینها است که دعا میخوانند و خداوند بخالد و در حقیقت با پیروان خود
 نزاع نموده و مخالف امر او را و او را اظهار کرد که کذب را و کاذب مینمیشود و هر که ادعا بکند
 امری را که با و خلل است بواب تلف را بر او خود کشوده و مدعی مطالبه کرده میشود بجهت
 لا محاله و حال اینکه او ندارد پس منضم میشود و صادق گفته نمیشود با و بر آنچه و امیر المؤمنین
 فرمود که صادق را نمی بیند احدی مگر اینکه بر سر دلا و اخبار بشناسد این مضامین را و
 شده و ما بجهت عدم احکامات که در کتب مکرر میگوید که با اینکه طولا فی است و چون
 بیغایه نیست ذکر میشود پس از احمد بن اسحق بن سید اشعری منقولست که امدا و از بعضی از
 اصحاب ما که اعلام بکنند او را با اینکه جعفر بن علی نوشته است بسوی او کانی و نفری نفس
 خود را کرده و اعلام نموده که اینکه او است قهر بعد از برادرش و اینکه در نزد او است از علم حلال
 و حرام آنچه محتاج با و است و غیر اینها و از علوم احمد بن اسحق میگوید که بعد از آنکه کتاب را خواند

١٠٤

[illegible]

سند و بمن احسان است که اگر چه آنچه از خدا هرگز در دست نبرد از برای ایشان ماحصل میشود و او را
خدا او شکر گرداند خست و خست باشد و پندار بسیار است و چون خداوند خواست که خلق او کامل باشد
و خود است در صفتی در وجهی و طبع و در اعمال و در وجه طبع و در خلق او باشد ایشان را و خداوند خلق
کرد و اگر خداوند نبودند بیک روز ایشان را و خود را ایشان نبود و در حق صفتی نیست و بدین
بیت که ما را از خدا و کرده و بعد از آن خدا را هم اگر بنا باشد که ممنوع شوند از آنچه خداوند کرده اند
از آنچه را ایشان ناخوش میماند بلکه باید محض طبع باشد تا اینکه منتهای هست خود را بکار بندند تا
اینست که اگر از آنچه را خودشان و وقتی بدیده رسید که اسباب دفع آفات را فراهم میآورند چنانچه
فرمود و اولاً دفع آفات است بعضی از بعضی خود و طبع و وسیع پس از عدل و در کار نیست که اگر
کمی در حق بخواند بیک شیوی خود و خلق را که کند خود را خداوند او را منع کند و طوری که او را
و هر سال از زبان او مکتب شود و دست او فو را شل شود و اگر اینطور کند علم با طبع در ملک پیدا
نخواهد شد و با او اینکه فرموده است خداوند در آن پیغمبر خود است و لوقول علینا بعض
الانما و بل لا حولنا نه البصیر ثم لفظنا منه الوانین یعنی اگر بعضی قایل بر اینند در هر این بقیه و
از این که هر پس بعد از آن در دل و از یاد کسی که در پیش هست که فرزند از او است قطع میکند بقیه
است که خود را اینکار را میبایست طوریکه هلاک شود و دیگر که اضلال نداشته باشد بلکه احتمال
داشته است که در کار او هست چنانکه فرمود مفضل الکافرین و هلم ربنا و علی تبارک هم بقتل
میکنند که بقیه مهلت بده آفات را برای وقتیکه قائم معیون میشود پس انتقام میگیرد از برای من
از جناب و طواغیت و فرقه و بقیه است و مردم پس بین که مصلحت مدتی مهلت چه نماند است و فرمود
سند در هر چه من چش لا یملون و ایله لم ان کدی من فرعون چنانکه سند است عمر کرد و ادعا
و پیوست هم معبود و خداوند او مهلت میدهد تا بعد از مدتهای مدید که او را هلاک کرد پس شهر
نفت که سلب اختیار از ادعی بیاطل نمیشود بل حتی که بان ایات حضرت خود را بکشد برای ان الله
نمیاند و شاید که مراد از آنند همین هم همین باشد زیرا که قوت انبیا و پیغمبر است که از خداوند دارند
و کتاب میباید که عادت خداوند جاری باشد است که هر باطل را بعضی از انکار و دعوت خود چنان بگرد
که دیگر نتواند انتقامی خود را بکشد و اگر چنین بود دیگر باطل در دنیا نمیاند و سلطان مملکت اینهمه
مهلت نمیشد که اینطور حیور شود و عرض کند که میرزا که لا عو تم ایچ من الامجاد و من المملک
پس بعضی از آغا بیامری ثابت نمیشود و آغای حسد پناز از مال دنیا که تمام را خداوندند
خدا میلاشی خوانده است بدون مشاهده و بینه معنی نیست چه نیای پس امر که محل سخن ماست که
اعظم مورد تلافی است بلکه در حقیقت علت تلافی همه ایجاد است و الله که بیلاست شمرند

فنا بر باد و نطفه صحرای پروردگار شد

واما الدنيا

[illegible]

خود میبشیر خلمو و صنایع و فنون را اولاد و میخواست که از ایشان خواهش میکردیم که بکسند
 دنیا را بر خودشان ابراز میدادند با آنکه بکسند که شخص فرنگی یا امریکائی کرده است و فرضا
 هنوز دامن ایشان را میبست و اخلاص نداده اند و علم از اهرام بد بگری بنام اوخته ایشان حل مشکل از
 بکنند که چه کرده که اینطور شده بدینهم شعور ایشان بقدر بل غوامس و کجائی که خلق رنجی
 بوده اند و ناله آمد و شد کرده اند و محض پیل کرده اند هست یا نیست و خود این در نزد
 حق و مستقیمین عالم و مسئله است که ظهور و انقیاس صنایع از محنتان غلظت یا اسباب ظهور
 لیبی است که اهل اتریش برای خود فراهم کرده اند و از دیگر خداوند غافل شده اند بلکه اسباب
 فنا و کثرت مصیبت و در کربانی از حق است و خداوند اگر از خلق با نیت خوش شود بدین
 میتوانست که بر زبان انبیا و اولیاء خودش همه اینها بگوید که ترا از اینها آگاهی کن و بدین
 مردم غماز نکرد و اینکار را ایا این از عجز او بود یا جهل او نبود یا قه و علاه بر اینها که اگر بقیع در قیافه
 و سیر بکنی میبینی که چه صنایع عجیب و غریبه در دلهای مردم بوده که با هنوز فرنگیان نتوانستند
 مثل از اینها و بدان بکس است که خداوند در کتاب خود اشاره بان فرموده از قول تبار و کلام
 علی علیه السلام در اخبار اهل بیت مکرر ذکران شده و انما اختلجوا و عصمت المروءه شمرده اند
 فرنگیان با اینهمه استیلا و صنایع فراهم کرده اند نتوانستند که عمل از اتمام کنند خلاصه که اولاد
 صنایع و فنون منظوم و نظری و در کار و مامور به خلق نیست ثانیاً اینکه اختصاص با این زمان
 ندارد و ثالثاً اینکه هر چه هست داخل بنیون دارد و شما را هیچ تصرف در آنها نیست میگویند چنین
 نیست لیس الله اینها از ایشان ما بدید و الا که غرض مردم کیش هم میبکشد که من تقی سلیمان
 بنقار خود را میبیدم و گفته است که احکام ایشان از اول لایع شعور که از ایشان است گرفته
 و عمل میکند و اینهم مثل حرفهای مناجات ابرو و بیچاره ها از جنمها کشیده اند بعد از هدایت انبیا
 و اولیاء سابقین برای خود مشورت خانها اقرار دادند فکرها کردند خدایا عفو نمود یا شماها برای
 خود قیود دادند و هر چه از آنها صحیح است مقبض از مشایخ ایشان است و هر چه فاسد است از آراء
 خودشان حالا شما سران خوش آمده بپشت پادشاه بکشد که آنها از اتمام نفس فاسد اگر است
 میگویند یک حکمی وضع کنید پیش از آنکه دیگران وضع کنند و بگریه در ره غالی جاری کنند
 بقسم که بعضی باین از تصرف شماست و الا بجز من مفت کار پیش میبرد خلاصه که حاجت بنفع پس
 زبانه نیست که الله المؤمنین الفضائل که اینجاست بر دست و قلم و زبان خودشان منضم میکنند
 و حاجت بزیست ثابت **فصل** گفتار است و حال اینطالب سالک مجاهد بندگی از قرن
 و اخبار و قو و به و اینجیل بر صدق مدعیان مغرب شهادت میدهد عرض میکند بعد از این

خود فصاحت میکند و در جهت کتاب دلالتان بر مدعیان حضرت منجی میگوید که چهل رد و
 بحث نیست تا آنکه شروع باشند لایم میکند و اولیائی که دلالان بر معجز بودن قرآن و معجزین
 و اهل از او ردن مثل آن ذکر میکند **جواب** ماله الله معجز بودن قرآن را انصاف
 داریم و شجاعت و دان نیست ولی تو خودی ناظر انصاف بد که یکصد قرآن اینها با باشد
 ایا در صد اشان حقیقت و معجز بودن کتاب بکرمش بیان میرزا علی محمد پهلای و الله که این عجب
 کو یا علان برانکار اسلام مجنونم باشند که همان یابی که بر عجز خود افتاده میکند آنها را دلایل
 خود میبشیرند ملاحظه کن که از جمله پادشاه که خداوند پسر پادشاهان کنتم فی ربنا قاتلنا علیاً علیه
 فا تو ایل و بر من شد و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقی فان لم تفعلوا اولین نفسا لوفاء
 ان الله قد قودها الناس و الحیارة اعدت للکافرین این پادشاه که داد و بکشد با اینکه صبر عباد
 که مثل از اینها و بدو بخوابد و در اوقات از این معجزات بگریه که بیان میرزا علی محمد مثل
 قرانت بلکه بهتر از آن و اگر چه در صد دینودم که در اینجا تفصیلی بدیم زیرا که اگر بنا بکدام که بر
 هر یک از هر چه وارد میباید ذکر کنیم حجم کتاب از اندازه خارج میشود و ناظرین و املا میگوید و اثنا چکیم
 که تلخیص اینجاست اینقدر است که سکوت ما را دلیل عجز تلخیص میشود و لا بد با با احقاق حق
 و ابطال باطل را نمود تا هر کس را که خداوند خواسته هدایت فرماید پس عرض میکنم که در تفصیل
 سید هاشم حجره قوی علیه الرحمه نقل کرده است از حضرت موسی بن جعفر که فرمود پس چونکه
 خداوند مثلها را برای کافران مجاهدین که دفع کنند بودند من نبوت محمد و او ناخوشی و فتنه
 از برای رسول خدا که دفع کنند بودند از برای پیغمبر فرمود در شان برادرش علی که دفع کنند بودند
 اینکه این فرمود از جانب خدا باشد که آنها ایا ان تجارتم بود و معجزان و از برای محمده و صلا و ایا که اینها
 فرموده بود و از برای علی و دیگر مدینه و زاد نکردند اینجاست مکرر کشی و طعن از فرمود خدا بپشت
 و ان کنتم فی ریب قاتلنا علی علیه السلام اگر در شکی هستید از این نازل کردیم برینده خود تا اینکه
 انکار کرد با اینکه حکیم رسول خدا باشد و اینکه بنیکه برادر نازل شده کلام من باشد با آنها و من
 او در مکالمات با هزاران و مثل ابریک پست بر او میفکند در سفرهای او و جادائی که بودند که
 بر او ستم میکردند از کوهها و سنگها و درختها مثل و ذکر کردن کسانی که از قصد قتل او را
 کردند و کشتن او را و مثل اندود رخ که از هم دور بودند و هم بپوشش داشتند و خنایچه رفتن
 حاجت خود میدادند خود برکشند هم چنانکه بودند و مثل خواندن او و درخت و ایل و املا و
 در حالیکه اناب میفمود و خاضع و ذلیل بود پس امر کرد او را رجوع کرد و در حالیکه سماع و طبع بود
 پس بنیاد و پادشاه قریش و یهود وای مشرک و اصحاب اسلام را بخود لبه اید و از ان بری هستید

تقلید کردیم در برهان و محار و تفسیر عسکری موجود است ملاحظه کن بین حضرت اول اثبات اینجا
قرآن مجید را در یک روز تفسیر سر زده میفرماید اینجا که میفرماید و ان یكون هذا المنزل علی کل جمیع
اطهار علی علیه السلام اهراب من الايات کائناته الا کانت نظره نا اصر مدیت شریف پس بین که اول
همان وجه که اسهل وجوه است میفرمودن خود قرآن را اثبات میفرماید تا صدق کنیم که هر مخلوق
الله است و در این نصی از برای قرآن نیست بلکه نقص از برای خلقت است ایما اگر چه مرود با
ای و طفتاب چیزی نیستند نقص افتاب است یا نقص اعنی و مرود نمیدانم اینقدر نادان
با خودن ملحق و برای خلق تلبیس میکند خلاصه و اما آنکه هزار و سیصد و سه سال است
که طلب کنندگان ایات را سوای کتاب لیس میگردانند این خبر از خود میدهند و حق در آن بود بزرگ
نیست باید طلب کنندگان عجزان را که بدو سستی آنها ضربه محض میگردانند و برین گفتند بر
انها لیس میکند و اگر در کتب مجرات ملاحظه کنی جماعت بسیار از این قبیل میباشند مثل عمارت
صالح بن کنن و ثقی و امثالان بلکه مثل سلمان و قتی بجهت دفع ملال از امر مؤمنان طلب
ایات کرد و با و نشان دادند و او را با سنانها بر دند و عمر و اعتدای با و نشان دادند و بهشت را
با و نشان دادند بلکه مثل ابرهیم خلیل عرض میکند در بار حق کیف متقی المون قال و لم یؤمن
قال بل و لکن لطمس خلقی قال فخذ ریح من اظهر فیه من الیك ثم جعل علی کل جیل منهن جزائهم
ادعهم بانفسک معا لیس اینهم انچه دینی خواست که بر مطلق طلب کنندگان ایات لیس میکند
آنکه بعد از بدین ایات تا زمان عیان نمیآورد و معلوم است نه هر که طلب ایات میکند و او را در
تلبیس باشد و بجهت معرفت حق طلب کند خلاصه که هر کلمه از او حمل ابرداست و چگونگی که کتاب طوطی
میکشد باری هر چه خداوند خواست خیر است بعد چند کلمه بر سر و در فضل قرآن مینویسد
وما یجد لقلل از برکات مشایخ خود مستغنی از بیانان او هستم و در اینجا هم فرمودند که شرح دهم
مشایخ علی الله مقام محمد و جای خود بیان فرموده اند **فصل** که ذات در اثبات
احاطه علم و قدرت و فضل حضرت باری تعالی میفرماید و لم یکن بربک اذ علی کل شیء شهید مجید
قم در کتاب کتابان ذات میفرماید اول بجهت انا انزلنا علیک الکتاب بینه علیهم ان فی ذلك لحجه
و ذکری الفرم یؤمنون و هر چقدر قرآن مثال این بیان نازل و بعد از انزل الیها ایات بپایان و ما یمن
به الا الفاسقون نزول علیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین بینه و انزل الیها ایات و لا یجیل من قبل
هدی الناس و انزل القرآن ان الذین یخربوا بایان الله لهم عذاب شدید و الله عزیز و انتقام و کیف
تکفرون و انتم غفل علیکم ان الله و بیک رسول و من ینصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم و امنوا
بما نزلت مصدقا لما معکم و لا تكونوا اول کافر و لا قسروا بایان غفلا و ایای فاقفون و لا

تلبسوا بالحق بالباطل انکم تمسکوا بالحق و انتم تعلمون و اقبوا الصلوة و اؤوا الزکوة و اركعوا مع الناکسین الماسر
الناس بالبر و یفعلون انفسکم و انتم تعلمون الکتاب فلا یفعلون کان الناس لعمرة واحدة فبش الله النبیر
سبیلین و من بعد من و انزل معهم الکتاب بالحق لیجزم بین الناس فاما اختلافوا فیه و ما اختلاف فیه الا الذین
اوتوه من بعد ما جاءهم البینات فبما بینهم فحسب الله الذین امنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذن الله و الله یجزم
من یشاء الا صراط مستقیم یا ایها الذین امنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون و اعصموا
بجمل الله حیا و لا تقربوا و اذکر و ان الله علیکم اذکرتم علاه فالتف بین فلو یکم فاصبحتم بنعمة اخوانا و
کنتم علی شفا حرق من النار فاضربوا عنقه کذا لک حبیب من الله لکم ایا نزلکم تمسکون و اذنا الله
میشاق التبیان لما انکم من کتاب و حکم و تم جادکم و رسول مصدق لما معکم لئلا یؤمنن بیه و لیسقرن
قال و اقررتهم و اخذتم علی ذلکم اعترقا لولوا اقر و ناقلا شاهد و انا معکم من انقا هدی و انزل الیها
الکتاب بالحق مصدقا لما بین بینه من الکتاب و معهما علیه و احکم بینهما انزل الله و لا ینفع اهلها هم
جادکم من الحق لکل جیلتانم شرعة و منها ما و لو شاء الله لیسلمکم امة واحدة و لکن لیسلمکم فی انفسکم
الفرق ان الله مرجعهم حیثما یشاء لیسلمکم فی انفسکم فی مختلفون قل ادعوا من دون الله ما لا ینفعکم و لا یضرکم
تدعوا علی اعقابنا بعد اذ هدینا الله کما اتی السجود لیسلمکم فی انفسکم فی مختلفون قل ادعوا من دون الله ما لا ینفعکم و لا یضرکم
الکتاب انکنا نزل ان هدی الله هو الحق و امرنا لنسلم ربنا الملمین و ما نزل و الله حق فله انزل و اما انزل
الله علی فیه من شیء قل من انزل الکتاب فیه یباده بر موسی نور و هدی الناس یسئلونه قاطب لیسلمکم فی انفسکم
کتاب و علمهم بالورع و انهم و لا یأذکم قل الله تمزدهم فی خوضهم بل یؤمن و هذا کتابنا انزلناه مبارک مستقر
الذین یؤمن بیه و لیسلمکم فی انفسکم فی مختلفون قل ادعوا من دون الله ما لا ینفعکم و لا یضرکم
فان کنتم فی شک مما نزلنا الیک فاسأل الذین یقرآن الکتاب من قبلک و یبایان الحق من ربک فلا یرکون من
المتحرین بعد ان یبایان مبارک که میگوید باین ایات و امثالها تا ملاحظه فرمائید که بدلایل حکمت و موطنه
و مجاد و عدل و احاطه بایات و معرفت که کتاب کتاب خداست و اوست هادی عباد و نمایند راه و نشان
در بپشت کنند و نمایند بکنند و مصدق بکنند و جمل رجوع و اایات نمایند تا بقیس بین بیانند
که غیر الله نمایند کتاب نازل نمایند و ثبت بخدا هدی سبحان الله هر غرضان کتابی و در هر اشیا که گشته
شد هر قصی بقدر توانائی خود توانائی دارد و عبت عاجز قیصر کجا و ادعای سلطنت و اقتدار و البتة
حکومت و دفع و هر بلائی یا عی را اسیر نماید و عجز سلطنت احدی مالک ملک نبوده و نیست
جواب اثنا شحات پروردگار در این که کافی است که بیست و بیست و بیست و بیست
فصل بعد از انشاء الله خواهد شد و اما انکفر بوده است خلوندا و لم یجزم انا انزلنا علیک الکتاب
تا آخر پیش از این میفرماید و قالوا لولا نزل علیهم ایات من ربهم لظن انما انزلنا الله و انما انزلنا

مبین و بعد از این ذکر این راه را هم در جانی که میخواهد انکار معجزات را بکشد ظاهر میکند و بی
درستی تمام غفلت کرده و مقصودش از اسناد لای پایه اول و بجهت اینست که کتاب کافیت در اثبات
نبوت او و در جواب این اشکال پیر اول گوئیم که اینک فرموده است قل انما الایات عند الله دلیل آنست
که آیات برسد ایشان بر روز قیامت و زیرا که خود ایشان عند الله هستند چنانکه در صریح قرآن آمده است
عند ربکم لا یستکبرون عن عباده و کتبنا و لای از ایشان باین و علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است
که مراد از ایشان بانیانند و رسول و ائمه پس اینها هم که فرموده است قل انما الایات عند الله دلیل اینست
که مراد ایشان بر روز قیامت و اینک فرموده است انما انذار مبین ایشان را و بمقام ایشانست
چنانکه فرموده قل انما انذار مبین و در بیان ایشان مثلاً انما باو می آید و خلاصه آن که این
دلیل اینست که ایشان صاحب این نیستند و یوسف و یونس و عیسی که خواسته باشند بهیچ وجه در نزد
خداست و هر وقت خواسته باشد از فرشتگان خود نازل میکنند چنانکه فرموده و ان من شیء الا عندنا خزائنه
و انزلنا من السماء ماء و صاعق به عندنا فیه بودک ایاتهم من افان با تو زول در مقام حاجت نازل و بعد
با در بیان این مطلب باید یاد داشت آنکه فرموده است اوله بکفهم تا انزلنا علیک الکتاب چرا آمد و دوم که ما
را کافی باشد و بجهت صغری از خلق را و بجهت کافیت بعضی ضلالت و بلاغت از اینهاست بعضی علم و کبر
و غیر اینها بعضی از اینها عروند و بجهت این که در خود اینها قرآن مذکور است از اخبار و نصیب و تازی که
ایات مترقی است و معجزات که علاوه بر اینها ذکر شده پس باین وجه کفایت میکند تا اینک معجزات شریف
ایات برای همه کس کافیت چنین نیست چنانکه آیات دیگر و اخبار و هر شاهد اینهاست که تا آنکه توحیدی
کونی و انما اینجا مناسبت با آن ذکر کرده ایم و باقیول داریم مگر اینفق که گفته است ما بهیچ مبین بدانند که
غیر الله نمیتواند کتاب نازل نماید و نسبت خدا و خدا را خراج کند اگر منظور این است که غیر الله نمیتواند
کتاب حق که لا یبطل باطل من مبین بدهد که من خافه نازل کند و بعد از اینست و خدا این جمیع است و
کتاب حق از خداست بدرون شیعه و ما که منظور اینست که ممکن نیست کسی کتابی بیاطل و دروغ
بنیاد و در نسبت بخدا دهد این خطاست و بهیچ وجه و در این میان ابتدا و لا یفیل این مطلب نیست و چگونه
ممکن نیست و ما را اینک مردم از غای خدا بیاطل میکنند چرا نمیشود کتاب باطل آورد و گفته این
از خداست خداوند متعال و بدین اظم حق افتری علی الله که از افعال او می آید و بوجوه الهی و من
قال ساقول مثل ما قال الله و چندین حدیث از آل محمد علیهم السلام رسیده چنانکه در برهان
مقبول که این راه در باب عبد الله بن سعد بن ابی سرح نازل شد که برادر و دشمنای عثمان بود و بعد از
آمدن اسلام آورد و خط خوبی داشت و رسول خدا را او برای نوشن و می احضار میکرد و میفرمود و میگو
نویسید او و جبر و وقف هم میزدند و بیکدیگر رفت و می گفت منم مثل پیغمبر آورده میاورم و خوانند

در باور او این راه را نازل فرمود و پیغمبر خون او را همد کرد و عثمان در دفع مکه برای او امان
خواست و آنحضرت با کمال کراهت ماند و بود تا وقت که عثمان او را به مصر کرد پس باین که خود
قول خدا و فرمایان الله هست که ممکن است کسی بدو غای و می کند یا نه پس اگر ممکن است
این فرشتگان را مکه خطاب بگو که خداوند بر هر حق حقیقی و بر هر صوابی نوری قرار داده و آیات و علامت
از برای آن هست پس اگر بدین شرح چیزی را بخواهید از ایشان دادند خداوند کذب از ایشان و علامت ظاهر
میکند و آثار و علامت همانهاست که بعضی از ایشان را شده است دیدیم باز شاید بپایند و هم
چنین خداوند میفرماید و منم لا یقولون الکتاب الا ما فی و انهم لا یظنون خوبی للذین یکون
الکتاب باید هم تم بقولون هذا من عند الله بشروط و بهیچ وجه لا یقولون لهم تا کتب ابدهم و و بی لهم
بکسیون در برهان از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل میکنند و تفسیر این بعضی از اینهاست
از یهودا میگویند که نمی آید کتب را و نمی بینند مثل ای که منسوب بام یعنی او هم چنان است که از
شکم مادر میرسد و میگویند و نمی بینند کتب نازل شده از اسمان و او را نمی بینند که بدین
بر خدا بشناسند و غیرت نمیدهند ما باین اند و ما حکما میانی یعنی اینکه خوانده بشود و ایشان و گفته شود
با ایشان که این است کتاب خدا و کلام او و پیشناشند از خوانده بشود از کتاب خلاف آنچه در او است و
نمی بینند ایشان مگر اینک گفته اند و از نیکو زبانان میگویند از نیکو زبانان میگویند در نبوتش و اما
علی سید عرش و ایشان قطبید میکنند و گویا با اینک حرام است بر ایشان نقیض اینها بعد
شرعی در باب حرم نقیض اینها فرموده اند و اینک فرموده است از ان فرموده است عز وجل خوبی للذین ان
قلبهم امام فرموده که خداوند پیغمبر را بلاذ برای قومی از طاعت محمد که نوشتند صفی و از دست و حال
اینکه اختلاف صفت نبی صحت و در آخر از زمان است اینک او طول است و شک بر سر و صاحب الشرح و حمده
خلاص آن بود و او میباید بعد از این زمان بیافند و این است و این است که او را داده که در این
اینکه باقی بمالند باستان بر صفاتشان و خود ایشان برسد بانها باز دارند با کفایت بکنند
افض خود را و در طاعت که این از خدمت محمد و خدمت علی و اهل با صلوات باشد پس فرموده است عز وجل
و جل فی وای برایشان از آنچه نوشتند است مسلمات آنها از این صفات که تحریف شده و اختلافات
با صفت محمد و علی عذاب شد و باز برای ایشان باشد در سخت تر بقعه هفت جهت و وای برایشان
از سخت عذاب ثانیا علاوه بر اول آنچه کتب میکند از اموال اینچنانکه میگویند اینها را بر اینک
ثابت داشتند عوامشان را بر کفایت رسول خدا و انکار بوحی او برادرش که ولی خداست تمام
شد حدیث شریف اصناف میسریم از این مسلم که ایام صریح و صحیح را از این راه مبارک و تفسیر آن
ممکن است دلیل بیاوریم بر اینک ممکنست کتاب بدست خود نبویستند و بدین رو بخدا بر بندند

مرز

افشا

انفیس

<http://fb.com/ranajabirabbas>

من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين وعلم ذاتي پروردگار در حصول برای
خدا احتیاج یافتن نیست و اما اینکه افشا نام خودش معلومست برای خدا اگر چه از حد خود
بالا نرود خلاصه کرد این علم حادث است که بعد از افشا نام حاصل میشود و این علم معلومست
و بلکه اگر از حقیقتی متعارف پیدا کرد یا معلوم بماند از آنکه مخالف پیدا میکند و علم خدا را با
معلومش همچو جبهه مخالف نیست و از همین علمست که در افلاک صد و خلق چیزی از آن پیدا
میشود و هر یک از خلق خدا را از آن حصیله هست و همین علوم که در خلق مشاهده میکنی از هر قبیل
باشد همینها از علم حادث خداست که در ایشان جلوه کرده و در قبلی است همانطور که جمیع اموال
عالمه مال خداست و خلق تر از او هستند و جمیع افعال و دعا و فعل خداست و خلق است پس شریک
و و کار داده او هستند هم چنین علم حادث او هم همین منوال تر است بل که معلومات بان علم هم
خلق خدا هستند و مانع از این نیست که از این علم نسبت بخدا داده شود چنانکه خواهی چشمتی
ببینی و بخود نسبت میدهد و با کوشش میشود و بخود نسبت میدهد و قویا بصیرت میدهد و بخود نسبت
و دانستم میگویند حقیقتی که سلامت الان را هم بگوئی ملاحظه کنند و از اینها از این حقیقت
و جمیع بصیرت و کوشش جمیع بگویند تا از آن حقیقت این صفت مال آنها نیست چنانکه اگر روح از آنها بگریزد
برود با اینکه اعضا جمیع است معذرت در یکی برای آنها نمیتواند خلاصه کرد اگر چه هم گفته میشود و بعد میباید
و هم گفته میشود و کوشش جمیع است اما معذرت حقیقتی که مال آنهاست و الان غیر ملاحظه
است از برای او محض همین ملاحظه ظاهر و حقیقتی است که خداوند در حیاتی میفرماید تا قتل بگویند که ملک
الوقت و کلام و در حیاتی دیگر میفرماید الله یوفی الا نفس من موقدا و نه نیست که در اینهاست که از این
ظاهر و حقیقتی که گفته هم چنین کان کنی که مراد نیست که حقیقت این افعال را جمیع بدان پروردگار میشود
همینهاست حقیقت اینها از همین حالت که مشاهده میکنی و باید بالا نرود و از اینها چون خداوند بچنین
اما فرموده و هر چه را که است از خود انحراف چنانکه فرمود انما یؤتیکم الله هذا لکم که حقیقت هر یک از افعال را
است تا اینکه مقتضای این باشد که حقیقت این افعال با ذات خدا مذکور میشود و او عمل کردن میشود و خلاصه
که مطلب دقیق است و نه ناچای از اینها پس همین قاعده است که جمیع علوم خلق را بیک نظر عالم
میشوند و حق و صدق و سبک نظر یعنی از جهت اسفل همین علم علم حقیقت بعد از آنکه
این مقدمه را داشتی عرض میکنم حال باید بدید که مشاغل خداوند که منفرج بر علم او است با این
علم او است چگونه است امرش و آن مشاهده که خداوند بر ما بان احتیاج میکند کدام مشاغل است
و از نظر کند انصاف مطلق و صدق بلا ضحک و هم ظالم نیست پس ملاحظه کن که یا علم ذاتی
که در اینجا معلومی نیست و کثرت یافت نمیشود و از برای من و تو بلکه احدی از خلق را در اینجا ذکر می

نیست این مقام شهادتی است که خداوند بان بر خلق احتیاج میکند و مال اینکه احتیاج حقیقی میخواهد
و محتج علی و محتج و هم چنین شهادت شهادتی میخواهد و مشهود و مشهود و مشهود و مشهود و مشهود و مشهود
بنا بر این بود که در جمیع غیبت و ادب و او را اجتناب از مشاغل و در انعام شود بعضی بسیار بعد از اینکه
مصدق شهادت در انعام بسیار بشود چنانکه در و در انعام مشهور و صفات و قیام و فرمودند کمال
التوحید فی الصفات عندی پس به آن شهادت در مقام علم انچه پروردگار حاصل نمیشود و اگر چه
شهادت خودش علم خداست اما علم نیست که معلومی یا او نیست و معلوم صدق مسلم و
لکن این شهادت که خداوند بان احتیاج منفرع از انکه شهادتی است که در مقام حقیقت است و با خود و با
و حلق غار و در بان نیست که فرمود حضرت صادق (ع) ان الله یحتج علی الناس بمآلناهم و عرفهم یعنی
خداوند احتیاج فرموده است بر خلق با آنچه او در انچه شهادت است با ایشان و شخصی بان
حضرت عرض کرد اصل الله یا فراد شده است در مردم از انچه که بان محمد حرف بر میسر و
نه عرض کرد بل یا تکلیف تعریف شده اند فرمود نه بر خداست بپایان کردن لا یکن الله نفس الا
و سمعوا لا یکن الله نفس الا ما انهم و حضرت با آن فرمود که نیست بر مردم این که بدانند تا اینکه
خدا را علم کنند ایشان باشد پس هرگاه شایم که در ایشان را پس برایشان است این که بدانند و فرمود
که نیست از حق خدا بر ذمه خلقش این که معرفت حاصل کنند و حق خلق است بر خدا این که شریک نیست
برای ایشان و حق خداست بر ذمه خلق این که هرگاه معرفت با ایشان داده و دل کنند خلاصه پس مشاغل
خداوند برای خلق بچنین است که با ایشان شناسانند و بفهمانند و از این است که همین مشاغل
خلق را ندانند بخود نسبت میدهد و چنانکه فرمود و لا ندکم شهادة الله ان لا اله الا نحن و فرمود
و من خلق منکم شهادة عند من الله و الله یفعل ما یعملون خلاصه پس مشاغل خداوند که بان احتیاج
میفرماید بر خلقش همان شهادت است که بالشر و یادی خلق خود برای خلق اظهار میکند و اینست که در
کتاب المبسوط از حضرت امام حسن (ع) که از سبب بر نفس فرموده است در حدیث طویل که را در که
بودند پس خداوند ملک را رسول قرار داد و آنحضرت در انشاء جواب فرمود که خداوند عز و جل
اینها ظاهر میکند و این است شهادت خدا بر صدق ایشان و حدیث نادر فضول بعد نقل خواهیم کرد
منقول باشد و اگر بطلب و در دست در پای منتهی علی این که میفرماید لکن الله یشهد بما انزل
البی ان الله یعلم ان لا اله الا الله یهدون و لکن بالله شهادت و هم چنین نقل کنی بالله شهادت یعنی و اینکه
و من عند علم الکتاب نه اینکه خداوند در طریقه باشد و شهادتی بدهد و انکه علم کائنات
او است یا ملکه در طریقه باشد و شهادتی بدهد بل که مراد همین است که شهادت برای خلق در
مقام احتیاج با ایشان همین است که بر انچه خلق ظاهر میکند و بدینست که شهادت که خداوند در باره

۳۵

ومن

وکل باطنها علیها طینان دادند و او را در که در بر من بکنند و عیوب کلام مرا با دلیل و برهان ذکر کنند ما هر مردی بفرستیم که اینها کلامیست از عرض کلام خلق و از عیوب معاصرین بر میانند و ضریح باین وجه استلال میکند پایه شریفه که میفرماید ایدام بقولون افتراه قل ان فی ربی فلا تمکون لی من الله استنباها و اعلم بما فی بطنون فیه کفی به شهید ابینی و بدینکه و هو الغفور الرحیم و هم چنین فرمود قل لی بالله یعنی و بدینکه شهادت ما فی السموات و الارض و الارض و الله بن اصوا بالباطل و کفر بالله اولئک هم الخاسرون و هم چنین در سایر آیات اشاره با بطلان همت و در برهان نقل کرد از علی علیه السلام که معصوم فرمود و تفسیر فلا تمکون لی من الله شهادت یعنی اگر خواب بد همدین یا غیبه نباید داد و تا تر است با آنچه شادان در دفع میگویند عرض میکنم اهل معرفت میدانند که حق تعالی علی است چنانکه فرمود و ما تحزبون الا ما کلمتم فعلمون و آیات دیگر نیز شاهد این است پس بعضی از ثواب عقاب در این مورد ذکر انحضرت فرموده است این است که اگر کاذب و مغتری است خداوند در دفع ادا ظاهر کند و او را و سوا نماید و در دنیا عاقبت تمام و اگر صادق است صدق او را و او را منع کند چیزی که منافق ادعای او است و او بر وزن کند تا بداند که راست میگوید و از شدت بد خداست که اهل حق و بصیرت اگر مصدق او بیند که مصدقند و او را هم نبینند و سعی در معارضه هم دارند از عیوب بر تپانند و هم چنین در صورتیکه مدعی است که من بک اعرب میباشم بعضی میگویند چنانکه در کتب عرب انرا عیب مکنند بلکه خارج از عریف میدانند و عیب میگویند و کلام او نیک باشد و اگر نیک باشد ابر عربی میباشم نیست عربی من است که عرب بلکه فضیلت ایشان تصدیق داشته باشند که این عرب میباشم است و اگر معاند متعقی هم انکار عریف را نماید همانا قواعد ما و بر کردن او بکند که نشوند انکار کند و اگر مدعی معتمد شود که این بوجهی عریفی است که شما نمیدانید از او پذیرفته نمیشود زیرا که در اخبار و دیگر میفرمایند که خداوند احتجاج میفرماید بر خلقش آنچه میدانند و آنچه نمیدانند پس گفتن اینکه عربی هفتاد و قسم است و اینهم بکفیم است که شما نمیدانید عریف است که روی شخص این نمیکند باید چنانچه قواعد عربیت که در نزد قاطع عرب یعنی اهل علمشان معترف است درست بپایا و اگر درست نیامد و الله که در بک احتجاج معذور کردن و در حق نمودن نیست که ایاد باطن اینکلمات مطابق همت یا نیست زیرا که المعنی فی اللفظ کالروح فی الجسد و اگر لفظ احصاء قطعا معنی اینهم خطاست و روح حق در قالب باطل نمیکند پس دیگر زحمتی علاوه بر ملاحظه ظاهر نمیخواهد ولی اگر ملاحظه ظاهر شد و عیبی یافت شد چنانچه نمیکند در جهات و خبیثات و دیگرش را هم باید ملاحظه کرد و بالنتیجه بقران خلاق و نامرطوری ظاهر فرموده است که هر کس از همان راه که شعر را زاده باشد است مقلد را دانسته و نمیداند که کسی را در پی که هنوز نفیض است است نفیض نباشد شصت معنی و احتمال در

عالم را و ندانیم که از ایشان **فصل** گفته است اقمکم باطنها یا غیوبیکه انفسکم را تا حال مذکور خوان و آیات خود را ندانند و ندانند که در خدایست دانسته اند که از خداست یا ندانند شصت و دهن نیست که ندانند از خداست و ایشان کتاب و ده لای ظاهر و در کتاب که از ایشان مطابق و موافق با هوا و خود شنیده و اعتقاد کرده بودند بجا شد ما بین آنها و انفس اینکرا و آیات قرآن از خداست و از جمیع فضائل خاص جبر و حریم و ممنوع شد و چنانکه اهل توبه و پند میگویند انجیل و قرآن مخالف با تو به است و ضرر و اهل توبه و محالفاست و گفتند که این قول نامست انجیل با طاعت و الهوم از ملک با هر اسلام میباشند و ما الانکرا این امر عظمی موافق با آیات کتاب خداست سنت و جامع و ضرورت است و انتم بصر احدی در آیات کتاب نظرون و من هم امتون لا یسلون الکتاب الا انانی و انهم الا یلقون چون کتاب مطابق با مال و امانی خود معق کردند و از علمائشید با انکه مصداق آیات و آثار ظاهر شده گوش نمیدهند و بر اغراض و اغراض قیام کرده اند **جواب** هوش از سرانان مهر و دکان پند و ناپه در وجهی مکرده که هر سبیل بلکه هر چند خوانده طلب خود را اثبات کند و لو اثبات باطل را بیاطل بنماید و چاره هم نداند زیرا که حق که هرگز دلیل باطل نمیشود و ناچار است از اینکه منسک بیاطل شود و اگر ایما ناکا و پند و ناپه میگوید بیکبار و بیوفست و بر خلاف مطلب او دلالت میکند مگر اینکه ناویر برای خود بکند و از طریق باطل خود بنماید و ما هم بحول و قوه و مدد کار و فضل و برکت الله اظهار استعزیم داریم بر اینکه احقاق حق و ابطال باطل را بنماییم اما آنچه گفته که نفوسی که تکذیب قرا خوانده اند و ندانند اند که از خداست غلط است و هر کس در صد و این مطلب برآمد و گویش نموده است البته بر قسم از اقسام که سابقا اشاره به بعضی از آنها کرده ایم فیه است که از خداست و انکار بیک انکار محض است و صریحا از احصاء کرده چنانکه در باره کسانیکه آیات موسی را دیدند و در عجز و سحر را مشاهده کردند و باز انکار نمودند خداوند میفرماید و جحد و ابها و استبقنھا انھن من نلھا و علوا هم چنین در باره کسانیکه منکر قضای خدا میشوند میفرماید هر چون نعمه الله تم نیکو نهاد و این مقام هم امر عجیبی منوالست و چگونه میشود که کسی که تفهیم است و بواسطه جهالت تکذیب کرده است حکم کفر بر ایشان بشود و خون ایشان بیاح شود و زمان ایشان حلال شود و شهر بروی آنها کشیده شود و انکار بکنند و حال آنکه در شریعت مقدمه بدیهیست که بر باطل تکلیفی نیست و فرموده اند لا تکلف علی الخیال و الا دام خاهلا و خداوند در کتاب عیون فرموده لا تکلف الله نفس الا ما اطاقها یعنی تکلیف نمیکند خداوند نفسی را مگر با آنچه بارشنا ساند چنانکه در حدیث شریفی است و اینهم بطور غیر فرموده اند بلکه در قرآن خداوند حق فرموده از اینکه انسان پیروی بکند از امری را

که علم بان حاصل کرده و نموده است لا تظف ما لبس الیه که علم پس نص قول خداوند تکلیف
انگی گرفته شده است که قرآن قبول خداست همین است که نگوا این طلب را بکنند و عجل است از
خداوند و وقت بچشم که تکلیف بکنند بنده خود را با امری و همین که اشتغال امر او را که خون و فالتر
و امثال آنکه در عرض و ناموس را زیاد دهد و عجز و زان بکنی و غلامی دیگران دهد
مخس این که اشتغال امر او کرده اند و البته چسب پیور نه و اسرا و او اینست که معصیت او را بکنند
زیرا که در طاعت و خوف عذاب الهی است افش که بالله است پس این ایامی است که پیغمبر خدا دعوت
فرموده و ایمان و هجرت از برای ایشان ظاهر فرموده و بخیر بالغیر و در کار را بر ایشان تمام فرمود
و بعد از آن هر که طاعت نکرده و او را جهاد کرده و خون او را ریخته و مال او را بنیضت بوده و زن
و بچه او را اسیر کرده میتوان گفت که اینها پیغمبر بوده اند که پیغمبر رسول خداست و از جهات ضد حق
نکرده بودند و معدنک پیغمبر اینطور را انظار قرار کرده با نغمه و اخ و رحمتی که شست باست خود داشت
و ذاتی بیلا و محنت آنها نمیشد و فرقی بر آنها نمیکرد و اهل کما بین جماعت برای ایشان باطل خود نمیداد
هر کس و زندقه شمشیر اند و از باب مقدمه از ایشان میبکشد بلکه اخ و بار و خود بر سر است
از جماعتی که از ادعای پیغمبر و شورش دارند و این خوف را از انبیاء قبول میکنند و از انبیاء از ایشان
و انذار است که در کرم این طلب ظاهر است که هیچ خود را فیه بوده اند بلکه عجز کل را دانسته بودند
و معدنک از روی شفت و عناد قبول نمیکردند و در بخار نقل نموده است که اینانی الهو جاء و
سرفرو به کار زده بر افتاد که در دنیا که ساراضه بکنند و بعد از ایشان در قرآن را و در آن وقت
در مکه بودند که هر یک از اینها ساراضه نموده و سالانند باز در مکه جمع شوند و این
ادعای انظار را نمایند پس کمال که شست جمع شدند در مقام انبیهیم بنویس که از ایشان گفت
من همینکه بدیدم قول خدا که با ارض ابلجی ما شد با ساء اقلجی و غرض الله از ساراضه باز استقام
و دیگری گفت و هم چنین من میدانم که با فقم قول و اقامه است با ساء و غرض الله از ساراضه با ساء است
از ساراضه و این طلب را اینها میبکشد و اینوقت حضرت صادق بر آنها گذشت پس علقش
انها شد و خواند بر ایشان قل لمن اجتمعوا لک لک و قل لمن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون
بمثله پس بهیچون شد و انبیاء پس بهیچون که اینها که ما بوس شدیم که از ایشان که ممکن نیست و در
مثل ان با نداشتند و اینها شدند و نیز از حکم و روایت کرده است که ولید بن منهر آمد خدمت پیغمبر
و عرض کرد که قرآن که بر من پس حضرت خواند ان الله یامر بالعدل و الا حاکما انما امرت به عسر و اخلاوه
کن اعاده فرمود عرض کرد بخیر خدا را برای ملاوت و بر او و رفت و اعلاایان بود و دهده است و
اسفلان شاه و شعل و نده است و نمیکوید این را بشیر عرض میکنم ان ولید بن منهر همانست که خدا

در شان او فرموده و در حق من خلقت و جبرائیل ملاحظه کن که با وجود معرفت با من نیاموزد
مختصر باینها نبوده و فقط باینها سعی خود را در این باب کرده اند و نوازشند و که باینها چنانچه
داریم زیرا که دلیل که در این باب طلب او باینها است و نه سخن و از جانب خلاصت من خلق چنانچه اینک
کویم که پیغمبریکه تقدیر او با من و جبر است که احدی مثل بکر و پادشاهان من نمی تواند بود و در
این بخواهد که حقیقت خود را اثبات کند اگر چنانچه در دعوی خود کاذب است بر خدایت که او در
افاق و اطراف عالم کسی یافت میشود که مثل او بیارود و البته برساند و خلق را از کفر باین بخواهد
جای اینکه در میان خود حاضرین که بخدایت او واقف میشوند کسای که باشند که بگویند بسیارند و البته اینها
و البته چنانچه میگویند خواهان او در دنیا و درون گفتن او نشاء و انشاء مثل همان ایشان مسخوع نیست
چون شده است که کشته شدن و اسیر شدن و ذبح و چپ و پندگی در مذاق ایشان خوش بود و العود
مثل یکدیگر ایشان را و اگر کوئی که از سطون پیغمبر میسریدند معارضه کند کویم او را که پیغمبر
او بدتر از این قتل و اسیر و ذبح نیست چرا نقل موجود را بر نقل آسمانی ترجیح میدهند پس اینجاست
همه سفیه او بودند و تانی اینک عرض کردم که خدا که از سطون پیغمبر میسرید و در صورتیکه انبیاء باقیه
کاز نیست چرا صفی و لطیف او از معارضه منصرف نمیکند و ظاهر اینست که کان عاجز جاهل خود را میبرد
خلاصه اینست که مسلم نیست و هر کس که بخواهد در این باب کرده البته غیبی است و امر بر او مشایخ
خاندان را هم غیبی است و خلق مختلف است و هر کس که در این باب میسرید و خداوند بطور دیگر فرموده که الذین باقیه
فی النار هم سبنا و البته خلقت عده خود را نمیکند و همین باینست که بخواهد ببینند که بعد از جهنم
بعضی از ایشان میمانند بعضی کافر میشوند و اما ضعفه بنیک بخواهد نگوید اندک انکار هم ندارد
چنانچه از او میمانند و مطلقاً در جهنم نیست و احیاناً اگر در میان ایشان شکی باشد که فهمیده
و تفهیم و انکار میکنند از جهنم خدا بر او تمام است از اینجه که برایشان از خواهان انکار کردی و طلال
اینکه این امر را خداوند با تصریح و با ایشان نمیدانند که پیش از بخواهد انکار امری را که محتمل است بایشان
نمود و حجت خدا و این باب تمام شد و او هنوز از قرآن بیخبر نکرده باشد و معدلک امر اینهم باز
مثل اینکس که بعد از بخواهد و معرفت انکار میکند نیست خلاصه و اما آنچه گفته و اشارات کلیه
و دلائل ظاهر و در کتاب تا آخر جبارت غریبی است چنانچه از او خود خبر میدهد و او را ندانند و اینهم
کویان منکرین بگوید چون اشارات و دلائل کتاب مطابق با احوال و معانی غیبی است که کتاب از خدا نیست
اولاً که ما دلیل کلیت شش و عدل سلیم ثابت کردیم که اینجه که منکرین تفهیم باشد باشند اعجاز قرآن را و
اینکه ان از جانب خلاصت از اصل خطاست و هم نمیدانند و انشاء و رجوع و احوال و اسبقیتها از
طالع را علواناً اینکس قول قوم منکر ملاحظه میکند که اشارات و دلائل کتاب مطابق با احوال

او است پس از این می بیند که از خدا نیست می گویم اگر اشارات و دلالات کتاب مطابق با هوای انسانی
پس البته نظیر از اینهاست می باشد زیرا در دنیا و دوزخ و کفر با نرا ظاهر می شود و مثل اینکه نظر
کلام سایر نظایر خود را استخوانند و بیاد و ندانند و از کلمات جیب که هر جان می بیند و می بیند که
بلکه بیاد و ندانند و از این راه و سپید می گویند خلاصه و اما آنچه گفته که همان قسم که خود در
ضاری کردند و هر دو مسلمانی و هر دو مسلمانی و در میان می کنند. بل خداوند کرد و در خطا
کردند و موافق هر آنچه از حضرت موسی و عیسی با آنها رسیده بود کافر شدند تا شما مسلمانی موافق
آنچه از ملک با هر اسلام دست دارند و در میان می کنند تا این واسطه تقریب بخلاف می بیند
زیر که از آن مرتبه که این است که در کتب مثل شما را می کنند و اما اینکه گفته که کتاب ایشان
مطابق با کتاب و سنت و جماع و ضرورت و شایسته ندانیم کتاب شما قواعد و احکام و خیرات
مخالفت است با کتاب و سنت و جماع و ضرورت همین پس که در چندین بار کتاب ما و چندین حدیث
و ضرورت مسلمانی است که مثل قرآن بخوانند و در میان می کنند و از خدا حرام می کنند و از ایشان
چنانچه آمده از عقل و عین است بخاک نکشیده مدعی می شود که این حرفها که باشد باقیه باقیه
عرب میزنند و اوضاع و ابلع از آن سخن می گویند بخلاف کتب که شریف نیست داده و اوضاع و ابلع از آن
چندین بار در میان می کنند که از قیاس و اخبار حدیث و حدیث که از عبادت صاحب
بیان نباشد و آنهم بصیرت و فی بایان کتاب و نظریات اگر چه از خود او نباشد و این قبیل حرفها
به داد و بیداد و آنچه می بیند شده بلکه موصوفان است و صفه و موصوف قاعده
عربی و بدلیل حکمت نیز باید مطابق باشند یا باید گفت بالبرهان می بیند که صاحب
قسم گفته که کمال عجز و رکاکت و استعجاب و کس و داد و دوطبع مسلمانی از آن مشتق است معذرت آنجا
از این قبیل عبارات بلکه هزار مرتبه بدو از آن و از بیان می خوانند و حق لذت میبرد و خداوند
حشرشان و با صاحب بیان فرمانده بدین طبعی مسلمانی و ده است و این قرآن را نوشته و می بیند
لا بد و ان کتاب الا انما و انهم لا یلتون انوک برای خود تفسیر کرده و معنی کرده چون کتابی که
امال و امانی خود معنی کردند و از علما شنیدند با اینکه مضامین بایات و آثار ظاهر شده کوش
نمیدهند تا آخر حضرت پیغمبر فرمودند هر کس تفسیر قرآن را برای بکند کافر می شود و در فضول
سابقه فعل کردم برای قوا و مجار و بهمان از حضرت امام حسن عسکری از حضرت باقر که تفسیر
این است که عوام می بیند که آیه می بیند و نمیدانند از کتاب مکه هر چه غلبه افشا بر آنها می خوانند و اما
با تفسیری است و علما هم صنف پیغمبر را بیکدیگر بدین معنی که بود و در خلاصه آنچه پیغمبر بود و اخبار
برای عوام می خوانند و ناانکه اخبار خود باقی می مانند و باطله علما برای آنها می خوانند و بر اصل

امانق با حق است و همین است که بعضی از ادباء دیگر می نمایند و اما از مسلمانان قبل من
رسول و لا یبقی الا اذ اتقی الحق الشهدان فی منتهی فینسخ الله ما بالقی الشهدان ثم یحکم الله بانه و
در هر آن نقل نموده است از طبرسی از حضرت امیر که خداوند باین خبر داده است پیغمبر خود را
با پیغمبات او بعد از او نیست بقرآن سبکت خلاصه که معنی آیه او که همان است که از فرمایش حضرت
امام حسن عسکری برای توفیق کردم و اما امروز از انچه را می غای نیستیم که کسی آیه را حمل کند
و باسم قرآن بر آیه بخواند تفسیر آن را هر برای خود نمیکیم بلکه هر کس بفرمانش معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین است و بایات و اناری که در باب ظهور و ادو شده مضامین آنها ظاهر شده است هر کس
از علما که موقوف نیست که در قدر قبل از ظهور باید روز یکد و التمس علی من اتبع الهدی
فصل در بیان اوقات خلق یحیی می شود که تفسیر در جمیع شئون بشریه باید
است چگونه برین پیغمبر سرافراز می شود و ناانکه ایانی که باین مضمون یا قریب بان نازل شده نقل کرد
بعد گفت و باین اقوال پیغمبر می گویند که اینها که گفتند و گفتند آنچه حاصلش اینست که نسبت جنون
باینها خدا دادند و ایاتی باین مضمون نقل کرده بعد می گویند باینها حاصلش اینست که منظور از
و که این باین اینست که نسبت به صاحبایان و لوا عقدا هم نکرده باشی از حد ادب یا بیرون نکرده
جواب اما در باب بایات مذکوره که بخالد عیسی نمیکیم و اما در باب اینکه با صاحبایان باذ
و در هر دو منظور چیست یعنی بعد از آنهم که بطلان از دعای او را دافتم باید بدو از این خطا است
بعد از آنهم که بطلان مستحق هر کون من و طعن و اهانت و توبیخ نیست باین کفر صکرده شد که در حق
انسان حقیقت و بطلان کسی را تفسیر شده باشد و هر دو هم محتمل باشد عمل کردن خوب نیست خاصه
که تکلیف خود را در باب سلوک نمیدانند و باید وقوف کنند تا بفهمند و اینهمه و در منظور نظر شما است
باین تفصیل که ما خود مدعیانیم و شما هم از دعای او نقل می کنید بطلان او را تحت و حاجت
بملاحظه ادب نیست بی مؤمنان و خود را ملاحظه می کند و سخن می گوید و گاه هم بملاحظه آیه
شریفه و لا تشبوا الذین بدعوا من دون الله فقیب و الله عدو البغیر عالم سکون میکند و والله
در این مورد به امری من طوری و افشاده که هر عیبی از عیوب این شخص را که ذکر می کند خود را باین
جسارت باز کرده و می خوانند و آنرا بر پیغمبر اتمه نامه ثابت کنند و حال اینکه خداوند به پیغمبر
انما یرید الله لیسب عنکم الذین اهل الذی و بطریق ظاهر که ظاهر است انما یفعل چون از قوا اعلام اسلام
بر پیغمبر اندانند که متضاد از هیچ کون جبارت نمیکند و خداوند یادش عمل آنها را با نفا خواهد
داد **فصل** در بیان اوقات خلق یحیی می شود که تفسیر در جمیع شئون بشریه باید
صفحات نمود و غیر اینها طلب کردند و نام توبیخ و ان نشاءوا و لو لم یسل موسی من قبل و من بعد

الکفر فقد ضل سبیل و قال الذین لا یعلمون لولا اننا انزلنا الذکر لکان لک قال الذین یزعمون
 مثل قولهم قلوبهم قد بینا الا انهم یقولون انهم یستنبطون برهانهم
 شجره اقبال کثیره و شجره اعراض کثیره و اقوال و احادیث و در هر زمان متشابه بوده است و مؤید
 این است مبارک الذین قالوا ان الله عهدنا لئن لم یأتنا نبأ و قد علمنا انهم یقولون انهم یستنبطون برهانهم
 حاکم و رسول من قبله بالنبأ و بالقرآن علمنا انهم یقولون انهم یستنبطون برهانهم
 قالوا انهم یقولون انهم یستنبطون برهانهم و هو الحق مصدقنا ما هم یقولون انهم یستنبطون برهانهم
 ان کتمت مؤمنین شئ من قولنا انهم یقولون انهم یستنبطون برهانهم و من صدق من الله قبله و من صدق
 من الله حدیثا بعد ان یقول انهم یقولون انهم یستنبطون برهانهم و در سنوالات اوقات فعل کرده است و او نه اینست که بگوید
 اخبار و در ضمن جواب نظر کرده و هر چه خداوند بخواند جواب بگویم **جواب** اولاً کافر
 می باشد اینست که پیش از آنکه بانی شود چه مذهب داشته اند تا بقول ایشان مذهب با ایشان
 حرف بر نهد زیرا که ایشان غلط است در بادی نظر همیشه نظر می باشد که مسلمان بوده اند و مال هم
 می خواهند بقول اعلام اسلامه مطلب خود را ثابت کنند و چه می دانند که بکنه مطالب و وضع است
 ایشان غلط می کنند بی هیچ وجه از وضع اسلام خارج می شوند مثلاً می کنند یا باطل کلام است
 کردن و انبیا این شبهه مسلمان است اما بی شبهه شرعاً اسلام اینست که قسماً را برای نکستیدن
 پیغمبر است هر چه فرموده که هر کس نفسی را برای بکشد کافر بشود و خداوند در همین کتاب فرموده که ما و
 انما کفر غیر از خدا و انچه در علم نیست از انکه به و افضل گردند بنا می کنند از برای خود
 گفتن و نفسی کردن و بتقصید دارند که از ایشان قبول کرده شود خلاصه باب ما اینست که نفسی قرآن باید
 بتعلیم اهل بیت سلام الله داشته شود و هر کس از انکه است قوا عدل مسلمان است بی شبهه انچه
 باید همیشه طوبی باست که نیست که قوا از علایم از کتاب مانع و حقی و در قول تو نیست باشد خلاصه
 انما ضعیف اول و چنانست که در بخار و برهان نقل نموده اند از حضرت امام حسن عسکری از پدر بزرگوار
 که ابا ادره و او مدعی بلکه ادره و ادره ای گفت و قریش و مجاهدانکه سوال کن از رسول خود آنچه را
 که اقتراح می کنند از ابا انچه منافق که پیدا نماید از ان صلاح شماست یافتند شما چنانکه
 سوال کرده شد موعی از پیش و اقتراح کرده شد بر او بعد از آنکه گفته شد با و که ایمان نمیداد
 بنوا انچه به یمنم خلوند و انچه از انچه گفت از انچه صانع و هر کس بدل بکند کفر را با ایمان بکند
 ایمان نپاورد و در شاهد انچه اقتراح می کنند از ابا انچه منافق با ایمان نپاورد و هر گاه فیصله اینست
 از برای او اینکه اقتراح بکند و اینکه واجب است بر او که انچه بکند باطنه خداوند انچه فرموده از انچه
 و واضح فرموده از ابا انچه بیانات پس بدل کند کفر را با ایمان با انکه عناد بکند و ملتزم نشود حجه قائمه را

او این منقول از این شرح است و طبع هم بهر با اختیار کرده و دیگر اینکه سوال کردند که نازل بکنند
ایشان کاتبی خاص با ایشان و این منقول از قتاده است و حسن گفته است که این سوال را از خود
شفت و تحکم نمودند در طلب معجزات و نبیچه ظهور حق و اگر میخواهند سترشاد سوال کرده بودند اندک
عناد خداوند با ایشان عطا میکرد تا آخر این طبع به ذکر کرده و عرض میکنم که سوال ایشان هم شبیه
است بسوال عبد الله بن ابی امیه که فرمود پیغمبر با و اما قول تو یا عبد الله او ترقی افتاد
بد کفخی و من نؤمن اقبل حتی نقول علینا کما بقروه ای عبد الله مسعود بر اسمان مشکلت
از نزول از آن و هرگاه اعتراف کردی بر نفس خودت باینکه تو ایمان نمیدادی هرگاه من بالا بروم
پس هم چنین است حکم نزول بعد کفخی حتی نقول علینا کما بقروه و من بعد ذلک لا ادوی
اوست بک اولاد من پس تو ای عبد الله مقرب باینکه عناد داری با حق که از خدا بر تو قائم شود پس
دوای بر این نیست مگر اینکه خداوند تو را نادید کند بر دست او باشد از شرف یا ملکه زیانیه
تا آخر حدیث شریف و از این غرض ما پیش ظاهر میشود که بعضی سوالات و الام که فرمودند از باب
شفت سائلین و عناد آنها بودند از باب محال بودن زیرا که معاند هر چه از آیات به بلند قبول نمیکند
پس شری شریف بر نزول ایت نمیشود مگر شدت عذاب سائلین و رسول خداوند مدد العالی بود
و معاند ممکن نیست که عذاب قوم را در دکن چنانکه از اول همین حدیث شریف ظاهر میشود و بعضی
فقران که دلیل بر غلبه است مسا بقا نقل شد خلاصه فی الحاحیت نمودن سوال ایشان از این باب
بوده و سایر اسراری که خود میدادند از این باب عمر و مال اینکه آوردن کتاب و اوق خود مقرب که داب
همه اینها بوده است و کتاب مکتوب هم امر تازه نیست زیرا که موسای پیغمبر همین طو را و در الواح او
ز بر جده بود از جن که در دلو علم ساکان و مایه بون بود و از ادم همان صحرا در بین پنهان فرمود و چنانچه
از اهل عین که خدمت پیغمبر می رسیدند بران سند عبود و کردند و سند شکافتن الواح نمایان شد
انها را برداشته خدمت پیغمبر آوردند و آن حضرت حضرت امیر داد و در نزد آن همه مصلوفا شد
علیه السلام پس این امر محال نیست که خارج از ادب اینها باشد و کتبها و جفاهات دیگر است که پیغمبر قبول
نفرمود که برای آنها ظاهر کند و از جمله اینها است و قالوا لولا انزل علیه ملک و لو انزلنا ملکاً لقتل
الامر ثم لا یظنون و لو جملناه ملکاً یجملناه و جلا و لیبنا علیه ما یلبسون و در کتاب البین نقل
فرموده است از پیغمبر اینام بعد از نزول ایت میاد که فرما پشای فرمود پیغمبر و از جمله این بود که
فرمود و اما اینکه میگوئی اگر تو پیغمبری ملک با تو بود که تو را مصلوب میکرد و ما او را مشاهده
میکردیم بلکه اگر ما میخواست که نبی نبوی ما بفرستد هر آینه ملکه را بفرستادند بشری و امثال
مالی ملکه را مشاهده نمیکند حواس شما بجهت این که از جنس این هواست دیده نمیشود و اگر باقی

مشاهده بکنند و او باینکه زبانش در قوت چشمهای شما هر آینه خواهد گفت که این ملک
نیست بلکه اینهم بشر است بجهت اینکه اگر نباشد ظاهر شود برای شما بصورت دیگر که باقی باشد
ظاهر خواهد شد تا اینکه سخن او را از وی بپسید و خطاب و مراد او را بشناسید پس با اختلاف
حکونه صدق ملکه امپدا نشیند میباید نشیند که هر چه میگوید حق میگوید بلکه اینست و حق
این نیست که خدایوند فرستاده است بشر را و ظاهر فرمود است بر دست او معجزات ان چنانی تا
که نیست در طبایع بشری که دانسته بدینها بر قلوب ایشان را پس دانسته بدینها بر خودشان را از آنچه
آورده است از اینها باینکه ان معجزات است و اینکه این شهادت است از خدای تعالی بصدرق از چه
نبی و از ظاهر شود برای شما ملکی و ظاهر شود از برای شما بر دست او این بشر از ان عاجزند
نیست در ان آنچه دلالت میکند شما را باینکه این نیست در طبایع شما بر حواس از آنکه تا اینکه این
معجز شود یا نبی نیست که مرتبانه میسرند بر اینها معجز نیست بجهت اینکه از برای اینها اجناس است
که واقع میشود از اینها مثل طیران آنها و اگر ادبی طیران کند مثل طیران مرغها این معجز خواهد بود
پس خدا تعالی است انکرده است بر شما امر را و قرار داده است از ان طوری که قائم میشود بر شما و از شما
اقتراح میکند علی ضعیف انسانی را که جمیع دوان نیست و از قریب و و ایت نموده اند و در قول
خدا تعالی و ما منع الناس ان یؤمنوا تا آخر گفت که گفتند که اگر خداوند بفرستد نبی را ملکی
و این فرمود خداوند که اگر ملک بفرستیم و اینان بنیاد نهند بر اینها و خواهند شد و او را ملکی
و این بودند که مبرقند در حالیکه طعن بودند بر اینها ملکه را ایشان رسول میفرستادیم
تا امتداد حدیث شریف پس بسیار که هر چه اینها اقتراح میکردند و پیغمبر را اجابت نمیزمود بجهت
اسرار الهی چند بود و در هر جا ضریح هست که معجزات دیگر ظاهر کرده ایم که شاهد صدق ما
باشد و این جماعت میبایست قانعند که متشایع است بنیاد و رند که پیغمبر قبول اقتراح امت را
نفرموده اوقت مدعی میشوند که معجزات و منحصر بکتاب بوده و حال اینکه او منحصر باین کتاب هم
باشد بطلان آنها در دعوی خودشان ثابت میشود علاوه بر ان که معجزات دیگر در خود کتاب
هست که اشاره بانها شده پس اینهم که الحاح بقدر دلیل مطلب آنهاست و از جمله اینها است
و لو انزلنا علیک کتاباً فی قرطاس فلسه یا بدینهم لقال الذین کفروا ان هذا الاصح من بین و اینها هم
هم دلیل شفت افلاس و دلیل محال بودن این امر نیست زیرا که در بانه موسی فرموده است و
کتابنا فی الاصح من کل شیء موعظه و تفسیر و ساجنا تفصیل الواح را که حاصل حدیث
بود عرض کردیم پس معلومست که ممکن است بطلب و او خداوند بخوهد و نازل میکند و کلامی که
بجهت امتناع استعمال میشود نه مراد امتناع وجود نیست بلکه امتناع از جهه مخالف بودن یا ممکن

حضرت انکار میفرماید که از آنجا که این پنج شتر تمام شده و قائم مقامی بر سر صلوات الله علیهم وارد شد بگوید یا ایها
انبیاء! انکرند و ملا حظ میکنند که خداوند بضرر میفرماید و این مقام قضاای دیگر بگوید یا ایها که بگوید یا ایها
فرستادم پس نوع آب وجودش ثابت است و بنصرت نیبائی که بشهادت قرآن صاحب این بوده اند
مثل موسی علیه و غیر ایشان نبوت قائم ثابت میشود علاوه بر آنکه بضرورت هر مسلمانی تمام
خودش صاحب هر ایات بوده است حق آنکه ناقضای چند هم ^{از} بپروان آورد و ثابت مثل باقر
صلی که مدتی زینت بگفت نبوده خلاصه و نیز این ایه میار که ذکر کرده است ما انزالنا البشر
مثلثات با یثان کنمن الصادقین مخصوصا حکایت از قوم نموده است که صلح کنند و خداوند
بلافاصله از قول صلح نقل میفرماید که قال هذه ناقة لها شرب ولکم شرب یوم معلوم پس بیرون
خود آمد و ایه دلیل بر این است که او رسیده و این مرد پهلای که را ذکر میکند و دیگر یاد کرد
نمیکند که بر عوام مشبه میکند که ایه نبوده است و در برهان نقل نموده است از حضرت شافعی
تمام آنچه حاصلش اینست که خداوند میفرماید صلح که صلح بگوید ایشان که خداوند قتل داده است
از برای این ناقة شرب و خود را که تمام ابد او بخورد و از برای شتر شرب و روزی که هر یک شرب
ناقه میشود تمام ابد او بخورد پس قوم میدویدند و از او باقی نمیانداست و کبری میگویند که از شرب
ناقه بخورد و دیوان روز و هینکه شام میشود و صبح میگردد بر سراب میرفتند و از او از آب بخوردند
و ناقة بخورد و مدت برای منوال گذشت تا اینکه بخاک در نفاق کبر از آب و بخورد و انواعه
کردند و خداوند بر آنها عذاب فرستاد چنانکه در کتاب محمد خود فرموده و ای قوم هذه ناقة الله
لکم ان تخذلوهما لکل فی الارض الله لا یستویا به فباخذکم عذاب قریب فمعهما افعال متفق
فی دلوکم ثلثه ايام و ذلك معه غیره و کذب فلما یاد امر با عیثا صا لکما و الله انما مع رحمة منا
و من غری پوشیدن و تلب هو التوی العزیز و اخذ الذین علی القبة فاصبحوا فی ديارهم جائع
کان لهم من افیال الان لم یولدوا و ایتهم الا بید الله و پس ملا حظ که کافران لیت با برهنه که بر
صلح نازل شد و پیغمبر از او نقل فرموده و مشهور خرافات حضرت را که اینها را ناول و ادعای
که قتال بود و ضادی و قریش از او بل چه میفهمند و اگر این یاک بجهنم ظاهر بداند شود
و بر آنها نقل نشده بود هر چند بپیغمبر میگویند که که هم چنین ایه بود و گفته و حمد و دوع
میگویند پس ضد حق افتاد است بر اینکه بجهنم وضع ظاهر این ایات دیده شده بود و هر خبر
دا شنیده و هم چنین مانند بنی اسرائیل بجهن منوال بود و حضرت عیسی با نجات خبر داد که اگر ایمان
نیاورند من مذنب میشوند و خداوند حکایت فرموده از این امر آنکه میفرماید در سوره ملک
اذ قال اخواتون یا عیسی بن مریم هل یطیع ربک انما قال اتقوا

و بعد از آن است زیرا که اگر ممکن نبود برای موسی هم انواع نازل نمیشد و از جمله این آیات است
و قارون اولی نزل علیه این من ربه قل ان الله قد داد علی بنیول پند و لکن اگر هم لا صلحون و حقول
الذین کفر و اولی نزل علیه این من ربه قل ان الله جعل من فشاء و جعل الله من اناب الذین امنوا
و طاعتن و ما بهم بذكر الله الا بذكر الله تطيقت الصلوة و قالوا اولی نازلنا بان من ربه اولی نازلنا بان من ربه
ما فی التخترا لاولی نزل و قالوا اولی نزل علیه این من ربه قل انما الايات عند الله و انما انما ندمه من
اولی نازل علیه ما بین من ربه انما انت منذر و لکن قوم هاد ما انت الا بشر مثلنا فانك باذر انك
من الانس و من چون سخن در این آیات تو عا یک شق است هر را با هم ذکر کنیم و بدانند که مراد از این
ایات که سوال کرده اند که چرا تو نازل شده است مراد مثل ما ندانست که بر قوم عیبی نازل شد
و نافع است که بر قوم صالحه فرستاده شد و امثال اینها که خداوند عذاب میفرماید که اگر
بعد از تو نزل است ایمان بنیاد و بدهر این بهر شما عذاب نازل خواهد شد چنانکه در برهان عقل
نموده است از علی بن ابیهم از قصص و در بیان این که فرمود نمیشد که این هر که آمد و او را
بنیاد و در هلاک میشوند و شاهدین نیز از خود قرآن ظاهر است یکی آنکه میفرماید در سوره
و عذاب نازلنا بالآیه قبل الحسنه و بعد عذاب من قدام ثلاث و ان ربک لکریم معتر للناس
عذابهم و ان ربک لشدید العذاب و بقول الذین کفر و اولی نزل علیه این من ربه انما انت منذر
و لکن قوم هاد و تفسیر این را چه آنکه در برهان از حق و روایت کرده است که تعبیل میکند و چون
پیش از اینی که مراد عذاب است و تحقیق که اگر خداست پیش از ایشان عقوبت نماید و بر سر یک پرده
تو هر این صانع متفرق است زیرا مردم را در عذاب و بر سر یک پرده و توحید صاحب عذاب
شدید است و میگویند آنکه که اگر فرشته اند که مراد نازل شد بر او این از جانب پرده اند و این
و جز این نیست که تو فرستاده و از برای هر قومی عذاب است و مراد از هادی آنکه اندیشه چنانکه
در برهان از اخباری چند نقل کرده خلاصه که ظاهر است که این آیات مؤلفان اینها قبیل اینها
است که لا زنده آنها عذاب است ایمان بنیاد و در هلاک مراد که بر قوم صالحه فرستاده شد چنانکه در سوره
در سوره بنی اسرائیل مفرماید و ما ننزلنا نرسل بالایات الا ان کنین بها الا و لکن و انما
نمودنا لافه مبصره فظلموا بها و ما نرسل بالایات الا تحویصا و در برهان از حق علیه
التمیز نقل کرده است آنچه حاصل اینست که اینها که مراد مؤلفان و انمودیم چنانکه ان بود که
اگر میفرستادیم بسوی اینها اینها ایمان بنیاد و در هلاک میکردیم آنها را پس از اینها که ناچار اینهم
از قوم تو ایات را و مستند ما در این اینها که در و چنانکه اول اینها معلوم است که ایات مؤلفان
از همین قبیل ایات بود که لا زنده آنها عذاب بوده است و پیوسته راضی خدا باشد و نافی اینها

اندر آن کتب موعودین قالوا نریدان ناکل منها ونطعم قلوبنا ونسلم ان نمد صدقنا ونکون علیها
من انشاء هدی بن قال علی بن مریم اللهم ربنا انزل علینا من السماء نکلنا جنة لا اولها
واخرها ولا یمنک وارزقنا وانت جبرائی وقرین قال صدق من طرعا علیکم فمن یخبر بعد منک فانی
اعذبه عذابا لا اعذبه احد من العالمین ودر برهان اخباری چند در تفسیر آیات شریفه نقل
نموده است که مانند برایشان نازل شد و برنجها از طلا و نخله بود و الوان از خدایان بود یا
هفت یا نه و گوشت پاکوشت ماهی با اختلاف و آب و شایب که هیچ باشد بزرگ
مشافاتی بهم ندادند و حضرت عیسی بر آنها شرط نمود که تا دام که چنانست نکنند و بزرگتر
باقی بمانند و تاسف که بود هر روز جمع میشدند و میخوردند تا اینکه سیر میشدند و رجعت
انها چهار هزار نفر میآوردند تا آنکه بزرگان و اعیان آنها او کشتند که بخی
کدام سفید ما از آن بخورند پس مانند بالادف و آنها منع شدند بصورت قوه و خنار برنگ
که این قسم آیات بر حسب علم خداوند لا زمر آنها عذاب است که کفران بکنند و پیغمبر تمام
چون رحمة للعالمین است قبول بکنونه آیات و نافرموده و شایب که علت اینکه عذاب لازم
انهاست این باشد که از این قبیل آیات چون دوام داشته و جبر و برکت آنها هر دو در مخلوق
میرسید و علاوه که حقیقت پیغمبر هر روز بر هر فرد ظاهر میشد و اگر کفران بکنند البته
تضادش با آیاتی که احبابان روز میبکنند و مرتفع میشود و خواهد بود و هر قدر بجز تمام تر
شود و خلق کفران بکنند استحقاق عذابشان بیشتر خواهد شد و اگر بگویند که قرآن که از
همه آنها ادوم و اشرف است و جماعتی هم کفران کرده اند چرا باعث عذاب شده گویم یک جهت
هائست که سابق ذکر کرده ایم که عوام انظار بکمال مشاهده و تامل امور عاجز و امیغند و بجز بر
ایشان تمام میشود و از مثل قرآن نمیخوردند و بزرگتر نمیشد و دیگر اینکه خداوند فرموده ما کان
الله معکم اجمعین و ما کان الله معکم اجمعین و ما کان الله معکم اجمعین و ما کان الله معکم اجمعین
خودش و او صیبا مان حضرت در زمانهای خودشان در میان خلق و هم چنین بوجود مستغنی
از مؤمنین است که خداوند مهلت میدهد و عذاب عمومی تا کتون قهر شده است و صاحب
الامر هم که از نظر آنها پنهان است موافق اخبار و دینا نه مردم راه میرود و کام بر خشتیهای آنها
نهایت و از انبیا ساند و بزرگ ان وجود مقدس است که خلق اسایش دارند علاوه بر اینها
که باز هم بالقیه بلاها زباده شده است و جبران و برکات از عالم برودا شده و نبی آنها
مکرمی از عالم خود خلق نمود با الله بالاعضاء بجملة من سوانه باری پس قول نشدن ان
ضم آیات از باب ترجم بر خلق است و مکرر میشود که نادان یا حلیل ناخوش از پذیر و حلیب حشر

چیزها میکنند که صلاح آنها در آنها نیست و منعشان میکنند و آنها از جهات عمل بر عقل با عجز
ضدان میکنند و چنین نیست بلکه صلاح آنها را در عطا می بینند و محض حفظ حق خود آنها منع
میکند باری و نکته دیگر باز در منع آیات هست که شریکین و کسانیکه دعوت باهواء خود میکنند
ملقشان نکنند نه پسند و این اعظم همه جهات است و ان نیست که پیغمبران مبعوث شده اند بجهت
اینکه خلق را دعوت بوجوب کنند و ایشان را از خود پرستی برهانند که بنا باشد که محض این که از غیر
خواهش میکنند که آنچه بنیاد بدون همت از ایشان قبول کنند و هر گونه ای که خواسته اند از هر
قبیل تواند از چیزهایی باشد که حقیقت در آنها نیست مثل باغها و مزارع و چشمه ها و مالها که در دنیا
در آنها باو شریکند یا از چیزهایی که صلاح خلق در آنها نیست و اسباب هلاکت آنهاست مثل
تافه ماندن و سقوط آسمان و نزول عیار و غیر اینها یا از چیزهایی که محالست مثل ذهاب و جوی پروردگار
یا چیزهایی که خلاف حکمت است مثل آمدن ملئکه یا غیر اینها اگر پیغمبر قبول کند البته خلق خود
خود قاتل الوهیت ایشان میشوند چنانکه با وجود اینکه سپهرها گردند که این شهر را از دل خلق
بیرون بکنند و معذرت در باره عز و پر و عیسی حضرت امیر چنین ها گفتند و مدعی الوهیت شدند
انست که اینها خداوند و قائم هدیه اند و آنچه را که از آیات مسؤل خارج از حکمت است یا از امکان بیرون
است که عجب شمرده و بیک مسؤل آنها را اجابت نمیکند و آنچه را که شریک و ان نیست بوضوح آنها
انرا میکنند که مردم علانیه بینند که امر دست خداست و این از جانب پروردگار است و خداوند
خداوند ایشان دست و اعلی و ادوات الله قادر علان بنزل این و فلان الله یضل من یشاء و یهدی
الیه من یشاء و قل انما الایات عند الله فی عقل انما القیله و امثال اینها تا آنکه خلق مدعی الوهیت
در باره خود انبیا شوند و علاوه بر این سابقا حدیثی از حسین بن روح آمده نقل کردیم که علت این است
انبیا و اولیایا بلاها همین است که دفع شهادت از دل خلق شود و از غای الوهیت در باره آنها نکند و
شاهان عالم خود را می بینند که اگر بقدیر یک شعبه باز فتنی کار از دستشان بر میآید با وجود این
دعویها که ادعای خود را می میکنند و اعیال عظیم خود را ظاهر میکردند و از نایبات خداست
و برکات وجود مبارک حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه که بقدیر یک حق با از این هم کار نمیکرد
بکنند و الا با هزاراب و ثانی از اظاهر میکردند و اینهم که خود را الحمد لله عاجز و بدید از هزار معجزه پیغمبر
انکه از هزاره که پیش ظاهر شده و الا ان قبوره مظهر ایشان در به میشود چشم میبوسید و منکره میشود
و مستک با بر اینان میشود که خود آنها اعظم و ابلست باینکه انبیا صاحب ایات بوده اند چنانکه از
صبح آنها و ایات مقدمه و مؤخره افتاد است و همه عرض همین است که شاهان از امهال و اسند علی پروردگار
غافل شده از هم گونه دعوی مضایقه نمیکند حتی دعوی الوهیت چنانکه بعد از این ذکر خواهد آمد

است ایان دوزخ خداست دلیل آنست که نازل نمیشود و نظر این باب بر ساقی است که شده است و جوابهای
 باطنی و ظاهری داده ایم و جوابها هم در همین فصل گذشت و مختصر سخن اینست که هر چه جز آنست و دوزخ
 خداست چنانکه فرموده و ان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم اگر بنا باشد که هر چه
 عند الله است دیگر امکان نزول نداشته باشد پس علاوه بر ایان خالق عادت عاد یا نهم نباید موجب
 بشوند و اگر خزان هر چه دوزخ خداست مگر شایان کرد بد که مسلمین و علیین میگویند که شخص نبی
 مستقلاً باید صاحب است که باین ایان در بر آنها میبندد اگر کسی این قسم بگوید که باید اید اینه
 مشرک است و باید پیش از طلب شیخ توحید خود را درست کند بلکه ما میگوئیم که نبی را خداوند و معشوق
 میکند و بهر چه مدعی نبوت میشود چون محمل است که با غوازه شيطان مدعی نبوت شده باشد
 خداوند شیخ خود را تمام فرموده و از ایات خود که عند الله است از دست و جوارش میبندد تا اینکه
 این شهادت باشد از نبی و در کار بر اینک از جانب است و البته اصل ایان عند الله است و عند الله
 برنجی نازل میشود و اگر غیر از این بود برای است دلالت بر نبوت مثل اینکه در ظاهر ملاخذه میبندد که
 اگر نشان و مطالب سلطنتی در نزد هر قبایل و خباز میسر بود حاکمی که از جانب سلطان مامور میگردد
 میشود نشان و مطالب را بخود داشت دلیل حکومت و عیادت زیرا که هر کس انوار اندام تابعد
 از آنکس نشان و مطالب مخصوص سلطنت و هر کس را که او سوار از یکدیگر از آنکه حاکم اسد
 اینها را بخود داد معلوم است که از نزد سلطان آمده هم چنین است امر این ایان پس اگر اینها من
 عند الله نبوت حقیقی و در آنها نبود و چون من عند الله است از اینجهت حجت است و باز در این مقام
 سخن بگویم و این ایان است که بعد از آنکه خصم میباید قسم یاد میکند که اگر ایت آورد بدلائل ایمان مبارک
 دلوائیک خداوند عالم است که اگر ایت هم ادا ایمان نمیدارد و بعد از آنکه از عدل خداوند و د
 است که بدون انشان ایت بمقتضای علم خود با آنها رفتار کند و دقتای آنها را منکوس فرماید
 و چشمهای آنها را بکشد از بدن حق و او را از آنها بکشد و طغیان خود مغلوب هوای خود
 باشند چنانکه در ایان بسیار شاهان طلب داخلند و ذکر فرموده و ابدا و افشان و احتیاج این
 حقی است تا اینکه نتوانند بر خدای خود ایات ظلم کنند و بیان این مطلب و مختصر سابق بر این
 نموده ایم پس محالست که بعد از ایمان و قسمتها آنها خداوند بمقتضای علم خود بدون انشان ایت با آنها
 رفتار کند پس البته ایت میباید و فرق نمیکند که ایت از کتاب باشد یا سایر ایان را که در کار
 هم مشتمل بر سایر ایان است چنانکه سابقاً داشتی و اما ایان که در باب علم غیبی ذکر کرده و بیان
 کرده که با آنها اسلب علم غیبی از ائمه تا سه میشود پس بدانکه از برای غیب منتهایست بگویم بهر غیب
 میباید و مراد از ان ذات خداوند است چنانکه در اخبار ائمه علیهم السلام گاهی خداوند را با نام غائب

۱۳۵
 انشان بر تمام و تمامه است از این دعوی با داشته اند بلکه حضرت امیر انکبوت که مدعی این امر و نبوت او شد
 قبل و شایان و از این جهت اقترافاتی که مردم میکردند و معجزات اینها را انبیا میفرمودند مگر هر چه معجزات
 میبندیدند چنانکه احتیاج عدل و نشان است از این مطلب و لا عذر لاحد من مخالفانی انشیک فبما
 بر وجه عتاق انشایی از خود دعوی که اول کتاب کردی و لا کمال لعل بیب سلام الله راست میگوید و فتنه
 مکن و لا دعوی چنانما و از جل این باب است که لا اقول علیها من در فضل انما انصب لله فانطقوا انکم
 من المتطهرین قل لا اقول انکم عتق خزان الله و لا اعلم انصب لا اقول انکم من الملکان تابع الا ما یروى لعل
 لیسوی لا اقول انکم من الملکان و اقموا باقه بعد انهم من ما نهم با اهل ان الا یان عند
 الله و ما یستحق انما از ایات لا یومنون و تطلب فیهم و ایاها هم کالو یومنون و اول مرة و ندهم و غلبا
 بهیون قل انما انصب فیما و لا شتر الا ما شاد الله و لو کذا علم انصب من الحیر و انما من
 التوهم انما انما و فیهم لغوم یومنون و لا اقول انکم عندی خزان الله و لا اعلم انصب لا اقول انکم
 ملک جواب این ایان و افضل نموده است چنانکه سلب علم قبلی از ائمه ما علیهم السلام یکدیگر را
 اینک برده بود و کمال خودشان پیوسته و الله کمال بی انصافی و بی دقتی است که افان با خود
 ادعای اسلام و شیخ در صد تقیض عیب گری و پیغمبر را نهم خود علیه السلام را بدین عرض اینکه
 ادعای ما است و در بار هر اهل نادان بنیاد ولی چرا میباید عمل دامن که خود اینهاست میشود
 که خود را فساد کرده است هر اهل نادان بدهند که بخاطر اینها هستند که بشند و آنها را در مهلت
 بیاندازند و هیچ جزای برای ایشان بالا نرازه این نیست و بیاید و ذکر که متوجه این از نامین نبوی
 میبندد و از کشتن نامین کدش میشود و میبکشند و از متوجه این نبوی میبکشند چنانکه خداوند
 فرموده و الذین امنوا من الذین اتبعوا و اول العذاب و تفضل بهم الا سیاب تا آخر هر شریعه
 خلاصه و بلایه از این ایان خارج است از نوع باقی که میفرماید و اقموا باقه بعد انهم ما نهم تا آخر و ترجمه
 ان انست که قسم خوردند بخداوند بنیاد و قسم که اگر ادا ایشان را ایتها را بنیاد ایمان بنیاد و ندیان
 بگویم پیغمبر که با آن دوزخ خداست و چه میبندد اینک اگر ادا ایشان را ایمان بنیاد و ندیان و بر سر کدش
 دقتا و چشمهای ایشان را هم چنانکه ایمان بنیاد و ندیان اول مرتبه و تر لیمیکم ایشان را که در مرتبه
 خود مشرک و یا شند و در برهان از حق علیه التمه فضل نموده است که مراد قریش هستند و از حضرت
 باقر فضل کرده است که مراد از فضل باقره این است که قلوب آنها منکوس شود و اسفل آنها اعلى شود
 و اعلى اسفل چشمهای ایشان کو شود که هدایت نانه بیند و مراد از اول مرتبه که ایمان بنیاد و ند
 عرصه و دو پیشان است چنانکه از حضرت امیر و صادقین فضل نموده است و بعد از آنکه ترجمه و بر
 انرا از این حال از تو سوال میکنم که چه دلالت دارد بر این است بر اینک ایان نازل نمیشود مگر اینک

وَمَا لَكُمْ بِتَقْوَىٰ خَافَاكَ عِبَادًا

2

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

<http://fb.com/ranajabirabbas>

شود معدنك و عندا معراج العقب بعلها الا و يعلم ما في البر و البحر و ما تقطع من قضا و لا يعلمها
و لا حشر في تلك الارض لا رطب الا في اذن كاي بين حال كه نا بجا امدى عرض ميكنم كه در برهنا
فضل كرده است از حضرت صادق و از موسى بن جعفر كه مراد از كاي بين امام حسين است و خداوند
خود شيعه عزز نموده و در قران و كل شي احصينا في امام حسين و چند بن حديث در برهان و اينا كره
مراد از امام حسين امير المؤمنين است و در فرض كه فقه بيا كجا مي شود علم كاي بكش در زودايشان است
چنانكه در محمد علم الكتاب كره و الله عندا و خداوند بغير ما بد لا پسلم تا و بلكه لا الله و لا اخرون في العلم
و شهرت است كه علم كاي در زودايشان است و لا رطب الا في اذن كاي بين شيعه ماifest از
اينكه كه جميع خزان عيب در زودايشان باشد و عندا ك خدمت عالم الغيب و عندا لا شريك له و
مثل ابن ايان كه مصنف نقل كرده مي توان گفت كه خاصه خداوند در هر چه از خود كه كوكه علم عيب
زودا است محض اينكه مردم بدانند كه اين علم غيبى كه از ان حضرت بر و زمين است كه
خدا اعظم از فرموده و زودا اين خداست كه شهادت بر صدق نبى مبد هدايت خلق همچنانكه كره
كلمه اياتى پي كره در هر چه مايفر مايد كه كره كه ايات زودا است در برهان و اينا نموده است
از علي بن ابراهيم و در تفسيره بعلها الا قول كعبدى خزان الله و لا علم الغيب اينكه مراد است كه
مالا خزان خداست و خود بخود علم غيب ندادم و آنچه ميكنم از زودا است كه بمن ميرسد
خلاصه في صدق قول ما ملا نظر كه كره علم غيب در ايشان بر و زودا و در عندا ك
كله زودا است و اوست كه با ايشان عطا كرده و از ايشان ظاهر فرموده و اخبار ايشان رسیده
كه علم غيب در زودايشان است و ايشان در قران علم خدا و بعضى از افعال و عظمه اتمام حجت جنوبيم
در كاي بليبين از شارق نقل فرمود از حضرت امير كه فرموده در خطبه كه علم نيكى كه در زودا است
معراج غيب كه نمى دانند ابعاد و رسول خدا مكرم و از انجا و از انحضرت در حد شى كه هر انچه
بجقيق كه بر كره است مراد از رتبه علم و نظر و هر انچه بقيق كه خود كرم نبوى پرورنده و
دوازده رفاة پس شناسايند بى نفس خود را و عطا فرمود بى معراج غيب و از فضل خطاب
از حضرت صادق عليه السلام كه در الله هر انچه بقيق كه عطا كرده است بى علم و اكن و اخير بى و ايشان مراد
از اخبار انحضرت عرض كره در جملك فلكه ايا در زودا است علم غيب پس فرمود با و بعل بيق
مراد است آنچه در اصلا ب و رجال است و اعام نشاء و بچكم و دست بدهد سپنه هاى خود را
و بينا اينكه چشمهاى خود را و حفظ بكند و اطلب شاليس ما بچه جملك خداوند و خلق او و دست
ندارد مگر سپنه هر مؤمن قوى كه خوف او مثل كوههاى هنامه باشد مگر باذن خداوند و الله
كه او اعم احصا بكنم از بواى شاهر حشا كه بواى كوههاى هنامه است هر انچه خبر بدهد مراد است

[illegible]

خداوند عز وجل نیز فل کفی بالله شهیداً یعنی بنده من عند علم کتاب عرض کردم خوانده ام و
پس کسی که در نزد او علی از کتاب هست خمیده تراست یا کسی که کل علم کتاب در نزد او است عرض
کردم نه بلکه کسی که در نزد او است علم کتاب سدید میگوید پس اشاره فرمود بدست مبارک بپند شریف
و فرمود علم کتاب و الله کل ان در نزد ما است تمام شد حدیث شریف پس ملاحظه فرمایید که چه از ایشان
محبوب می شود و چه مذموم و چه گناهکاران که می خواهند بمشایهات کتاب و در بیان حجرت نمایند و حال
اینکه حجراتان هم هر چه است در علم ایشان بکل شیء و از تواضعان میسریم که اگر کافی بناظر خود
بگوید که فلا نکس که می باید از تو چیزی نخواهد بگویم و از این متعافت دارد با اینکه بناظر او را و پرا دانفع
اجناس باشد و کلیه ان در نزد ناظر باشد نه و الله که با ما کافی ندارد و اگر چه در این باره
است هم مال قاست و بی اذن او بگذارد چیزی بکنیم عیب دهد و بناظر هم هست و واقعا ناظر
خودش بخود خود مالک و مختار نیست با اینکه آنچه هست در نزد او است و دوست او با پدر و
کس برسد بلکه اذن را هم خود او از اقا نخواهد و بجز کس میدهد و سایر حرم را را می شود
اقانیت خلاصه و در اینجا چندین حدیث روایت کرده که ال محمد خیر من خیر اناس و علم خداوند
و ما اگر میخواهیم اخباری که شاهد این مطلب است ذکر نمایم پس از دو هزار حدیث بگذریم و
مقصود اخضا است حال با نهم از انهای اسلام بکن و انکار انهم این کتاب و اخبار را همه اطاعت
بنامند نام که اسلام و شیعان با نفع چه قدر مستحکم است که هیچ انکار صورت و فضیله ازال محمد
عجب نمیکند باری و از جمله این که نقل نموده این است فلان یا هم حق من عند اقا و اولوا
او حق مثل ما و انی موسی از تو بگو و انما و فی موسی من قبل قالوا سألن ظاهرا انما بکل کافرون و مؤمنون
اینچه طریقی در تفسیر نموده یعنی هرگاه اسد ایشان را یعنی محمود یا قریش بنعلیم محمود امد ایشان را
حق از نزد ما یعنی محمد و قرآن و اسلام گفتند چرا عطا کرده شده است مثل آنچه عطا کرده
شد موسی از شکافتن در دیا و بدینا و عصا و گفته شده است که یعنی چرا آورده شده
است کتابی بجد واحد مثل اینکه نور به جلد واحد نازل شد پس احتجاج فرمود خداوند بر ایشان
که یا کافرشند یا آنچه آورده شد موسی از پیش یعنی یا این او کافرشند یا هم چنانکه ایشان
محمد را کافرشند و گفتند که در محمد و مقصودشان تو به و قرآن است چنانکه محمد
مفسرین اینطور خوانده اند و بعضی سحران خوانده اند و مقصودشان موسی و محمد است
و گفتند که ما همه کافرشیم تا آنکه مثل کرمات طبرسی علیه الرحمه که قریش فرستادند بگوید
و از محمود سوال کردند و انما از حضرت و سفت پیغمبر که در توره ثبت بود خبر دادند و همین که
دهط برکشند و قریش خبر دادند گفتند که موسی و محمد و سحر بودند باری عرض

و شیع

دعای

میکنم موافق آنچه هم که در برهان از علی بن ابی طالب نقل کرده قرآن است سحران صحیح است و البته قول
او از قول مفسرین سنی معتبر است و از اکتفی علیه الرحمه از امام نقل میکند خلاصه و درست
معلوم نیست که مراد مصنف از ذرا به چیست مگر اینکه اینجا که خلاصه میکند و عا ذکر میکند که این
ایات در وصف میکند باین ایات و مصرعین مصرعین و منکرین و آورده شده و بعد عن عبارات
خواهد آمد ان شاء الله و این را دلیل نموده که انکار منکرین این مرد هم از همان قبیل است و از تو
سوال میکنم که اگر کسی واقعا سحر باشد و دعاوی بیجا بکند مثل فرعون و هاشمیان که خود را
ساحر و ماهر بود و یا بگوید تکذیب و اگر بگوید انکه مطلقا کذب است که تا بگوید لا علی ما یصلح
کرد و نسبت سحر را و ندارد شبه نیست که نسبت سحر را و بیستیم خدا که آثار و علامات بقوت نیا و
هست جایز نیست و اسانیت سحر را و گویا بکاذب از عین ایمانست و البته باید داد حال
شما اثبات بقوت بگوید بعد از این ایات ناخواسته و ملاحظه بکن که خداوند در حق پادشاه از
این باب در سوره قصص و لا ذکر بعضی ابائی که موسی داده است مبعوثان را باینکه پیغمبران و ان فی
عصاک فلان راها خیر کاتها جان و نه مدبر او لم یقتب یا موسی اقبل ولا تحزن ان من الایمنین
اسلک مدک فی جیبک تخرج بیضا من غیر سوره و اضبط لک جناحت من الالوقب فلانک برهانان
من دیک تا آخر این تا آنکه بعد از چند پاره این که انهم و فعل کرده منفر ما پس مساوست که مراد
قریشند که موسی و پیغمبر هر دو کافر بودند و هم یک از ایات مذکوره و غیر ایشان که از موسی شنیدند
بودند قبول نداشتند پس خود این پاره با ختام ایات پیش شاهد صدق است بر اینکه یا قری
خوبه و الفلاح بوده که قریش کافرانها بودند مثل شما که الان کافرانان موسی و محمد و همه
ایشان هستند و در حقیقه انها بیک شما با شما میخوانند موافق و شما انبیا نبوده اند بلکه
کسانی بوده اند از عرض سایر نام و انها که انبیا نبوده اند حقیقه صاحب ایات و معجزات و
کتاب و الواح بوده اند و ما کافرانها انهم و اخبار بیک از ایشان بر او است و بعد از صدق
داریم خاتم شما میخواهید که آنچه ما از انبیا و انما ساقیه و درست داریم از ما بگوید
افزون حال خود را بر دوش ما بگذارد و ما هم از خداوند مسئل نموده ایم که بار کسی غیر از اهل حق
و بر دوش نکشیم و امید داریم که مسئل ما را اجابت فرموده باشد و از جمله ایات است این که در
سوره طه میفرماید و از انشی علیهم یا اننا انبیا ما کان بحیثم الا ان قالوا انما باستان انکم
حسادین و لا بدیش و پس این پاره را باید ذکر کرد تا مطلب معلوم شود پس پیش از این پاره است و قالوا ما
هی الا حبا اننا الذی نامون و نحن و ما یملکنا الا الله و ما لهم بک من حاکم الا بطون بعدا به
مذکور است و بعد از این پاره است قل الله یحکم ثم یحکم الیوم العظیم لا ریب فی قولک

این قبحه حاجت نیست زیرا که همانها با عقداستنا مؤمنند با آنها که کارند هیچ فرد و نوعی
علایشان نیست بلکه هنوز کسانی که کارشان بد نیستند از ایشان بیشتر است از شداد و اب و خشت
و لذت و قوس شما بیشتر است از خال و عجب قبحی است و آخر هم که همان مذهب بود میشود که
کنند این قسمت از انوار الایمان معدوده همه پیوسته و با تخریفات باطل میشود و همان سخنان
که با فرض قبحه گیری بود و کتب با فرض رجعت هم جاری میشود زیرا که مؤمنین در رجعت هم قسم به
افواج نعمت هستند و آنچه از رجعت ابدی نیست اما طولانی هست و حضرت سید الشهدا
پیچاه هزار سال باید سلطنت فرماید و قوس از نسل خودش هزار مرتبه باید به پندار
مقتضو از هر اینها همین است که در وضع شامی پیشم کرد و حقیقه لازم نیست که مردم از شهادت
خود دست بردارند که اگر مثل شما باشند و لذت مشتهات خودشان هم کمتر از آنچه شما دارید
نبست بلکه هزار مرتبه بیشتر است مگر که شما لذت ما داد و لذت نمیکنند زیرا که بما گفته بودند که
در قبحه رجعت نعمتهای مؤمنین را بیکبار دفشان میدهند که بدانند که اگر ایمان آورد
بودند قسم این نعمتها میشدند و اسباب حشرشان باشد و ان فیضوا علیما من الماء و اما
در قبحه که الله یکوبند و پرونده خود را بخوانند که در بار رجوعی لعل علی صاحبنا از آن
و اما اثری از این مطالب نمی بینیم پس با لغو بوالله ان مطالب که پیش ما گفته بودند دروغ بود
یا آنچه شما میگویند دروغ است و ازها که پیش گفته بودند که باقر را و شما هراست بوده پس
حکم شما دروغ گویند و بعد از این شاید بیان این مطالب بنیاد یا آنچه همین قدر غمناک است
شریفداستان و قبحه و ملاحظه کن که این همه دخل و یال و میجران ندارد و معنی و اینست که جمعا
که از معاد دادیم هم بیکبار است و اینگونه سخنان میگویند و پیوسته غمناک میگویند تمام حجت
بفضل پدر اینها را هم نزنند و در دفشان دادند حتی پیغمبر اسلام فرمود که اوقت که اجل ق
نزدیک شود اموات با تو سخن میگویند و گفتند و با خود انحضرت اموات سخن گفتند و استغاثه
نمودند چنانکه از حضرت امیر نقل شد که در جواب بودی که معجزات هابیه را طلب میکردی
و ایمان او در درخت چندان روایت در اینجا مونی که از حضرت امیر دیده شد چه در پیغمبر
با مر انحضرت چه بعد از آن بر زکاد که از جمله اسام بر توح علیها السلام است و هم چنین جماعت
دیگر و اکطالیه بخار و غیر آن از کتب و جوع کن ملاحظه که در این باب شهر نیست و بعضی از پدران
ایشان را که او زنده خواب میکنند بنایست که اینها و اینها نافع افزای مردم باشند بلکه
بغیر از تمام حجتها را میکنند و مشنونا و بلا فی که حضرات میکنند مثلا مراد از حیات
مونی هدایت کل هاست و افواج در بار ایشان در هر مورد شده و میشود دانسته را هم اینجا

مقبولیم که سام بن نوح که در حق پیغمبر را بوده بجهت قاعه احیاء شده یا نبوده با الله و حق پیغمبر گمراه
 بوده و نماند و ناهید این نموده اند یا آنکه شخصی گمراهی را هدایت نموده اند و سام بن نوح را و
 برادر زاده و رجب کرده و حال اینکه حال است که شخص گمراه یا بختا برسد که حکایت روح و جنبه
 کند بلکه کسی که خودش برای خود شخصی است حکایت روح دیگری نمیکند و لازم این است
 که روح او به باطل شود و این از عدل خدا خارج است یا آنکه خیلی نظر خود را بالا برده و هدایت
 کشام در عالم ذو بواسطه پیغمبر حضرت امیر یافته و کوفی از و احیاء شده اگر مقصود این است
 که چنانچه خاص این سام بن نوح دارد و همه بنیاده و اوصیاء و مؤمنین بفضل ایشان هدایت یافته اند
 چرا خاصه ذکر سام بن نوح میشود و ان جماعت از امت نوح که از بنی امیه بودند بجهت طلب هدایت
 باین حرفهای واهی ایشان نمیاورند و خویش که اصل حدیث را برای نقل کم شایسته در
 بگری در بختا نقل کرده است که چنانچه از بنی امیه حدیث پیغمبر و عرض کردند ما از بنی امیه
 ملائمت هستیم از آل نوح و از برای پیغمبر ماضی بود که اسم او سام بود و خبر داده است و گویا
 خودش که از برای هر پیغمبری معجزی است و از برای او سبقتی است که قائم مقام او است پس در حق نقل
 پس حضرت اشاره فرمود بدست مقدس خود بپایب علی عرض کردند که اگر سوال بکنیم که ایشان
 نوح بملکتان دهد خواهد کرد فرمود و آنحضرت بلی بادن خداوند فرمود ای علی بر چنین با ایشان
 بیوفای اصل مسجد پای خود را بر زمین بزن و در نزد محراب بر علی تشنه بود و اینجا حضرت صف در
 دستشان بود و آنکه داخل شد حضرت بحراب رسول خدا در داخل مسجد پروردگار و در کنار
 بجای آورد و بعد برخاست و پای خود را بر زمین زد و زمین شکافت و ظاهر شد حدی و نوح
 پس برخاست از ناووت شخی که رخساره او مثل بزمی درخشید و خال از سر او بر زمین و از برای
 او کعبه بود و ناوا و صلوات بر علی فرمود و عرض کرد که اشهدان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
 ثم سجد لرسوله و انك على حق محمد سيد الوصيين و من سام بن نوح قبل ان يجمع اليه كثر من
 خود را بیاقتند و از آنها نظرد که در صحیفه وصف شده بود بعد گفتند که میخواهیم که بخوانی
 از صحیفه سام سوره زلزال شروع در قرائت کرد تا اینکه سوره را تمام کرد بعد سلام کرد بر علی
 و خوابید هم چنانکه بود و زمین منقمت شد و همه اینجا گفتند که ان الذين عند الله لا سلاطین
 او و ندو خداوند نازل فرمود ام الخذا و من دونه اولياء الله هو الولي و هو يحیی الموتى و هو یتوب
 حال نشد با الله ملاحظه کن که چنانچه که هنوز خود را منکر نبوت پیغمبر و مسابیت علی نمیکند
 بحرفهای پاره حضرت که مآه دایب که از ان میگویم و این اسب اجزاء موقوف ایمان مباد و ندانم که
 اینک بکلی در اخبار اهل محمد بیکدی و الا سخیل نار بلیست باری و از جمله ایات که نقل کرده ام این است

و اذا جاءهم ابره قالوا ان نؤمن حق فوفى مثل ما و انى رسل الله يعلم حبس جمل رسالت و
 ابره غلط است و صحیح ان الله اعلم حبس جمل رسالت و طبری و طبرستان و طبرستان و طبرستان و طبرستان
 گاه آمد ایشان از این کابری که ذکرشان پیش شده است این معنی پیغمبر میگویند که ایمان نه
 خواهیم آورد و نا اینکه آورده شوم مثل آنچه آورده شدند رسل خدا از مجرات و در برهان
 از علی بن ابراهیم نقل کرده که سر ادا نیست که آورده شوم مثل آنچه رسل آورده شدند از وحی
 و تزییل و خداوند در جواب ایشان فرمود که خدا را تا راست که رسالت خود را بجا آورده
 حاصل معنی همان خواهی است که در ایات دیگر ذکر است که رسالت خود را بجا آورده و خود را تا راست
 و خداوند جواب معنی ما بدهد که خدا را تا راست که رسالت خود را بجا آورده و خود را تا راست
 مخصوص بکتاب بکنیم در این امر نفعی از ما بماند نیست اینها هم در خای خود ثابت است غیاب
 شئت و آتیه ای که در خصوص کتاب گردید نیست که چرا خود را تا راست که رسالت خود را بجا آورده
 رد فرمود که شاکا بلیست رسالت خدا بدهد و ابراهیم را به دلائل نیست که هر کسی مدعی نبوت
 بشود و این بر غم خود بیاید و در مردم انکار او کند و این شخص مدعی نبی است زیرا که هر مدعی
 حتی با باطلی که در عالم هست بعضی مقرب و بعضی منکر او و اقار و انکار خلق و دلیل
 امری نیست و اختیار ایشان منطاط امری نبود بلکه خداست که اختیار نبی و وحی میکند
 و باایات بقیات و مجرات با هزاران در باره انفاض میکند و شهادت خداوند منبع است فطرو
 نوح ان پیش از این گذشت و از جمله ایات که نقل کرده است که در سوره بنی اسرائیل میفرماید
 و قالوا ان نؤمن حق فوفى مثل ما و انى رسل الله يعلم حبس جمل رسالت و
 خلاصه تفسیر او و لفظ التمام بکار عمت علینا کشفنا و انافى بالله و الملتک فیضلا و بکون لك
 پیش من در خفا و حقى التمام و ان نؤمن حق فوفى مثل ما و انى رسل الله يعلم حبس جمل رسالت و
 کنت الا بشر رسول و ما مع الناس ان نؤمنوا از جهات الهدی لا ان قالوا ان الله یبشر رسول
 عرض میکنم بعد از آنکه قریش ابراهیم نمودند آنحضرت جوابها از ایشان فرمود و حدیث
 بسیار طولانی و شریف است و در تمام ان موجب طنا با تاذ کو موضع حاجت و باید نمود و اگر چه
 بعضی فقرات سابقا که شده است و چون خاصه در جواب همین فقرات که در این باب مذکور
 است و آورده شده باید ذکر ان در اینجا بشود و حدیث شریف در برهان و بخارا و تفسیر عسکری
 و از اینجا طبع طبری نقل شده است و ما از بخارا نقل میکنیم فرمود رسول خدا بعد از آنکه بنی
 امیه و انما قول قول نؤمن لك حتى تقر لنا من الارض بنوعا ما اخرجنا لهدی یزید سبک و اقوال
 کردی بر بخارا رسول خدا چنانچه ایات که بعضی از آنها چری است که اگر بپارود و در زبان برهان

از برای نبوت نیست و رسول خلاصه ارتفاع میجوید از اینکه چنانچه بشیر و جعل ماهیها را و
استحاج بکند یا نه چنانچه در آن نیست و بعضی از آنها چیزی است که اگر نباشد و در توان هلاک شود توان
هست و این است و جز این نیست که او در پیش و پنج و برابری با اینکه لازم شود سبک کردن خدا را یا
با نهایی که هلاک نشوند با نهایی این و جز این نیست که تو افراخ کرده هلاک خود را و پر و رند
نالیان را و بعد از خود و اعلم بمصلحت ایشان است از اینکه هلاک بکند ایشان را یا نه افراخ
میکنند و بعضی از آنها حلال است که هیچ نیست و نیاز نیست بودن آن و رسول را یا نه نالیان
نبوت است و سبک کردن و قطع ماز بر تو را مینماید و چون که میگوید بر تو سبیل مخالفتش را و مسلما
میکنند تو را یا نه چنانچه خدا میگوید قصد بقیش تا اینکه بنیاد از برای تو دور تو این را و مقاری و بعضی
از آنها چیزی است که تو اعتراف کردی بر نفس خود که تو مساندی و مقصد قبول نمیکند چیزی را
و اسما نمیکند نبوی بر هائی و هر که هم چنین باشد و ای و عذاب خداست که از اسنان نازک شود
با در هیچ عذاب شود یا بشیر و اولیائی انتقام کشیده شود و اما قول تو یا عباد الله لن نؤمن
لک حتی یفعل لنا من الارض بیوتنا بمکه هذین سبیل که نیکان است که او کوهها دارد و در زمین را
و سبک پال کفی و خورجی آن را و جاری بیکدیگر در آن چشمهها بسبب اینکه ما احتیاج باین هیزم
پس بدست سبک تو سوال کرده این را و تو جواب دادی بل پروردگار را عباد الله خبر مرا اگر من کردم
بنگار و امن از اینچه بنیبر میباشم عرض کرده فرمود خبر مرا این طایف که از برای تو در آن
بنا این هست یا نبوده است در اینجا مواضع فاسد صعبه که تو اصلاح کرده باشی و نرم نموده
اشی و از سنگ پال کرده باشی و چشمهها که خود بیرون آورده باشی در اینجا جاری کرده باشی
رض کردی جزا فرمود و یا از برای تو در این اعمال نظر آنست عرض کردی فرمود یا تو و ایشان
بواسطه این بنا شد بدین عرض کردی فرمود پس هم چنین این تجدید میشود از برای محمد بنیو شاکر که بکند
بنگار و این نیز تو نیست مگر مثل اینکه بگوئی که ما اینجا را بنا داریم و ما اینکه بخیر و برین
ادب و بی اطعام بخوری هم چنانکه مردم میخواهند و اما قول تو یا عباد الله انکون لک جنه من
قبل و عنب پس بخوردی از آن و اطعام میکنی ما را و فقر الانفا و حلالها فیما فیما یا از برای تو و
محاب تو نیست یا نعم انی قبل و عنب در طایفه که مجبور بدو اطعام میکنند از آنها و آنها را
و عبادانه در حلالیاری کرده اید یا این شما یا این سبب این بنا شده اند عین کرده فرمود پس یا تو
ست که شما بر رسول خدا میکنند که اگر این امور را نطق و شما اقتراح میکنند یا نه
لاک بر صدق او ندارد بلکه اگر قبول بکند و میباید و در همین قول و او دردن و نیست بزرگ
و چنانچه اینک در این هنگام احتیاج کرده یا نه چنانچه در آن نیست و کول بکند ضعف و از اعتقالات

و ادیان شان و رسول و نبی الهامین جلیل است و مرتفع از این امر بعد فرمود رسول خاتم النبیین
و انما اتوا فی قلوبهم لیسوا من الله و انما کانوا من الله و انما کانوا من الله و انما کانوا من الله
ناتقان بقولوا استجاب امرکم فی بدو سبک کرد و سقوط انسان بر شما هلاک شما است و چون شما بر
اینست چرا بر نیست که قرار دهد کرده با اینان رسول خدا اینک هلاک بکند تو را و رسول رب
العللین و بران تر است بنوار تو هلاک نمیکند تو را و لیکن امان میکند بر تو هیچ خداوند و خدا
از تو نیست هیچ خدا از برای نبی بر حسب اقتراح بندگان و نتیجه اینست که بندگان جفا کنند یا نه
خا از ان اصلاح و یا نه چنانچه از خدا و گاه مختلف میشود و اقتراح ایشان و منفی میشود
تا اینکه محال بشود وقوع آن شرم کرد که در این مقام از تنگی بچار سقط شد و در برهان مذکور
است فرمود اگر هیچ خدا باقر لسان ایشان بود هر جا بنابر بود که اقتراح بکنی تو که اسمان ساقط
بشود بر شما و اقتراح بکند غیر تو که ساقط شود بلکه زمین بالا برود بسوی آسمان و واقع بر آن بشود
پس بر منصف آدمی نباشی میشود و حال میشود و وقوع آن بعد در هر دو تنگی است که خداوند بشارت
نمیکند ندید بر خودش و با اینچه حال از ان لازم اند بعد فرمود رسول خدا که یا ابدی ای
عبد الله طیبی و اگر دوی او را برای مرضی بر حسب افترا غایت اضا باشد و این است و جز این
نبست که میکند با ایشان آنچه صالح از اها را میداند خواه علیه دوست بدارد یا اگر از گفته
باشد پس شما را بنیاید و عدالت طیب شما را کرد و ای او را استعمال کرد بدین شفاعی
دهد شما را و اگر تمرد کرد بدین و ناخوش میکند شما را و بعد از این کی دین تو ای عبد الله
مدعی حقیرا از مردی که واجب بکند بر او و اگر ای از حکام ایشان و با اینچه گفته است بنیاید
و بر دعوی خودش بر حسب اقتراح مدعی علیه را که بنا بر این باشد هیچ مدعی و حتی از برای
اسلحه هیچیک ثابت نمیشود و میان ظالم و مظلوم و صادق و کاذب و فرقی نمینانند بعد فرمود یا
عبد الله و اما قول تو و انما یالله و اما الله که قبل از کمال با ما نباشد و بعد از این که پیش از این
بدو سبک کرد این از حال اینچنانی است که خدای بران نیست هیچی اینک بر و نه ما از عیال نیست و مثل
مخلوق تو که بیاید و برود و حرکت بکند و مقابل چیزی بشود تا اینک او دیده شود و این تحقیق که سوال کرده
او را با این حال و این است و جز این نیست که اینک مثلاً اینها را ابد مرا بسوی نصفه است اما ضمیمه
صغیر حدیث است که غلبه شی و پیچید و نمینانند و بنیاید از یکدشما و از چیزی و از کسی تا بعد
الله یا اینست برای توضیح و جتنای بطایفه و عقایدی یکد و قوای بر اها و اداری عرض کرد که
فرمود تا این شاهد میکند جمیع احوال اها را بنص خود یا فی حق میانه تو و میان ما عملی نیست
عرض کرد که در هر دو مردی که از کفیند معا معلون و اگر و خدند قوا را برای سفران که ما از

وَأَمِينَ

پس یامش

مکمل

[illegible]

عربی میں یہ قول اللہ تعالیٰ ہذا الا انک افترأوا غایۃ علیہ قوم اخرون لصد جاؤا علیا وروا
 وقالوا اسطیرا لا یزالن کتیبہا وھی علیہ کبرۃ واصبلا فل انزل اللہ علیہم السقر فی السجود والادھر
 ان کان عفو راجحاً ومنہم من یقیم الیک وجعنا علی غلوہم انک ان جھوہو فی ذلک وقرا
 ان ہر واکل ایلہ لا یؤمنوا بھا حتی اذا جاءک یجادلونک بقول الذین کفروا ان ہذا الا اسطیرا لا یزالن
 واذا سئل علیہم ان انشا قاتوا فدمعنا لولنا فلننا مثل ہذا ان ہذا الا اسطیرا لا یزالن واذا
 قالوا اللہم ان کان ہذا ہو الحق من عندک فامطر علینا حملاً من السماء واننا نجذب الیم واذا قلنا
 لہم ماذا انزلکم قالوا اسطیرا لا یزالن لعلوا او زارہم کمالہم یوم القیمۃ ومن اوفاد الذین یصلونکم
 بنبر علیہم السلام ما یزرون اذا سئل علیہ ان انشا قاتوا اسطیرا لا یزالن ان ہذا الا قول البشر
 عرض میکنم تا ابہ اتوی کہ کبھی ہم چہن ابراہی بر حضرت نکودہ کہ چہن ابراہی مہر علی علیہ السلام اور
 است بلکہ ابراہی کہ براہیست انہست کہ اسلش آوردن بیان بیجا است و خلافت کتاب خدا و ست
 پیغمبر است و علاوہ برانہا کہ ہیش مخرجت و مناوط و باطل و مجہم ہست و ساقیہم کبر
 پیغمبر خدا این ہرگز گردنہ پیغمبر اندک اول کہ در شب مذبحہ واحدہ بر پیغمبر نازل شد و خداوند
 فرمودہ انا انزلناہ فی لیلۃ الفدر و علم خود را ہم بان اظہار پیغمبر و نا انکوحی نازل شد و لا
 یجزل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیہ و قل رب زدنی علماً و در ابراہنک شریفہ حکمتی است
 اگرچہ بقیامہ ضلست و در دفعصول سابقہ بنیانی شدہ است بچہ استہادہ بران بیان اشارہ
 میکنم انہست کہ ملاحظہ کن اول ابراہیم ہست کہ ان حضرت علی قرآن داشتہ و قرآن پیغمبر مودہ
 محذک خداوند پیغمبر ہر عملہ مکن و بگو خدا نا علم از باد کن بین کہ ہین علی را کہ تم داد او
 است باز پیغمبر ہر ابراہیم طلب کن و این از ان چہہ است کہ خداوند ہر پیغمبر خود عطا فرمودہ باز از
 خنہ او خارج نہست و باز با ہذا او طلب کرد و او ست کہ ہر ان مجلہ عظامہست از خنہ خود ش و ہم
 چہن است امر جمیع انات خدا و ہمہ نعم و لیس انہک و دایان دہکفر فرمودہ است کہ انات عند اللہ من
 منافات ندارد با انہک از دست پیغمبر جاری شود و باز از عند اللہ خارج نہست و صاحب انات
 و ہر حال و است و از او با ہر خواست خلاصہ قرآن مجلہ واحدہ بر پیغمبر نازل شدہ و لے ملکہ باز
 بدقتان بر طلب و نازل شدہ و انات مبارک و در نہ و انطور کہ نتیجہ نازل فرمودہ محض انہکستہم
 ہر حفظ و ضبط کنند و انہک فرمودہ ثبت بہ قولک خطاب با تھا است از باب ایا لک اعنی و
 اسمعی یا ہارہ چنانکہ در داخہ فرمودہ ماند کہ قرآن بانہم نازل شدہ و از ان باب است
 نسبت ذوقی کہ در بعضی اات و خطب بانہا شخص پیغمبر نیست خلاصہ و تا ابہ ثانیہ اصل
 ابراہیم غلط نقل کردہ و ہمچہ بلکہ در ان الہاست و تفسیر ان است کہ از حق و واجب است و در ہر حال

ہم قریب بہین از حضرت صادقؑ بروایت علیا شیخی نقل کردہ کہ چون ابو بکرؓ ہر موی من الخمری
 ابتاع پیغمبرؐ اختیار کردہ و ایمان آوردہ بودہ و از اہل کتاب بود و زبانی ہم شیعی بود و قریب ہست
 کہ پیغمبرؐ از انابی فیکہ تسلیم میکنہد و خداوند رد بر ایشان فرمودہ کہ انک انہا الخاد کردہ اند
 میل بسوی او نمودہ اند لہذا شیعی است و قرآن لسان عربیست و شہاد کہ منظور صنف
 و لایل این بودہ است کہ اسناد لال بکند کہ ہم چنانکہ شہاد بر بیان ابراہیم کردہ ایلہ کہ غلط است و
 جمرہ را در رد بارہ قرآن ہم کہندہ اند و کو منظورش این بودہ از بی سواد ی لہ است و معنی ابراہیم
 ہلالت کہ نماز کردہ و در دخل بان مطلب ندارد و واہ اشتیاء در ظاہر ابراہیم ہست انہا کفہ نقل
 کہ فلان بشر مخصوص تسلیم او کردہ فرمودہ این شخص شیعی است من عربیست و عربیست و عربیست کہ
 چون عربی بودن ان در نہت عرب بدیجی ضروری بودہ خداوند باین دلیل رد فرمودہ برانہا
 کہ گفتند ابو بکرؓ را شیعی تسلیم او کردہ پس باید عربی بودن کلام بنصہ حق و صدقان مسلم باشد
 تا انکہ اندل میل امیر بر شہ و تا انکہ کلامی بر خلاف قانون عربی نشان بکند نمیتوان شہد
 بر امر بکر قرار داد و اگر انہا با اللہ عبادت قرآن ہمچہ بیان بر خلاف قانون عرب بودہ انہا
 جواب میدادند کہ دلیل صدق ما ہین عجمہا و غلطہا و کفہاست کہ دوا و است چنانکہ
 است کہ عجمہای بی سواد قتی کہ از روی جہالت و عجمہای کلامی از الفاظ عرب تسلیم گرفتند و
 خواستند عربی نگاہ کنند اشد باللہ کہ غالب انہا بد زبان تکلم نمیکند و خلاصہ این ابراہیم
 و لا فخر بر مطالبہ ندارد و تا ابہ رستم و قال الذین کفروا انا اخر یقیمہ ان موافق و ثابت علی بن
 ابراہیم کہ در ہر حال نقل کردہ است کہ گفتند کہ انہک رسول خدا امخو اند و خبر میدہد ما را باین
 تسلیم میکنہد و انرا از عہود و مینویسد انرا از علماء و نضاری و مینویسد از مردی کہ او را بر پیغمبر
 میکنہد کہ جمع و شام از ان نقل میکنہد پس خداوند انرا احکامت فرمود و در فرمودہ بانہک بگو
 انک انزل اللہ علیہم السقر فی السجود والادھر ان کان عفو راجحاً ومنہم من یقیم الیک وجعنا علی غلوہم انک ان جھوہو فی ذلک وقرا
 از قوم اخرون ابو بکرؓ ہست و جبر و عذاس و عباس با غالی موی حوطب عرض میکنم کہ ردی
 کہ خداوند برانہا فرمودہ مشبہ نشود بر تو کہ این عین مدعا است و بحض دعا خواستہ رد برانہا
 بکند بلکہ باین لفظ مخصوص فرمودہ کہ انزل اللہ علیہم السقر فی السجود والادھر ان کان عفو راجحاً ومنہم من یقیم الیک وجعنا علی غلوہم انک ان جھوہو فی ذلک وقرا
 ابہ فیکہ و امثال او بودہ کہ مشتمل بر اسرار و اخبار غیب نبودہ و انہا علوم خلق نہست و عالم
 الغیب خداست و حد لا شریک لہ و ہر کس کہ او اختیار کند از دسل و ائمہ و ہمین علم غیب کہ از
 ایشان بروز میکنہد بعد از اجتماع سلاطین و بیوتات حق است و خداوند بر صدق مدعا ی
 ایشان و انہک کلامی کہ مشتمل بر انہم غریب ہست از حد است بانہک کہ این بک جہنما عجا ز کتاب

سجاده من الشاه واد افتاب مذاب لیم پس نازل فرمود خداوند بر پیغمبر مقاله عارف را و ناول شد
 این پایه رنگان الله بعد از بهم و انت فهم و ما کان الله معکم و هم یستغفرون بعد فرمود و
 که ای ابو محمد با نائب مشوی و یا کج میکنی عزت کرد که با تحمل است بلکه قرار شد بی از برای پاپ
 قریش چیزی از آنچه درود دست قواست پس تحقیق که بنی هاشم مکرم عرب و عجم را بردند
 پس حضرت پیغمبر فرمود این با اختیار من نیست بلکه یا خداست عرض کرد یا تحمل من است
 می کند مرا نفس من بر توید و لکن من کوچ می کنم بی خواند را خدا خود و سوار بران شد هینکه
 به پشت مدینه رسید سکی آمد و سوار او را خود کرد بعد روحی آمد بسوی پیغمبر سال
 سائل بعد از واقع الکافین بولا نه علی پس از دفع من الله ذی الشانح ابو بصیر میگوید که
 عرض کرد ما هم چنین نخواستیم فرمود هم چنین نازل شده است بان بجز شایسته و هم چیزی
 ثبت است در مصحف طایفه پس فرمود رسول خدا پیغمبر که در او بودند از منافض که بر و بد
 بسوی صاحب خود نان که تحقیق که آمد و آنچه با نطلب فتح کرد و خداوند عز و جل فرمود
 و استغفر و احب کل جبار عنید من میگوید که چون فتح برهان معلوم بود از بخار فصح شد
 و در روایت دیگر است در برهان که هین که با ن نازل شد و پیغمبر بانها اظهار فرمود و ما
 بانقرین حالت قصد بق کرد که هینها اسرار ماست که بر تو نازل شده عرض کرد حال من از تو سؤل
 می کنم که اذن بدی که بیرون بروم از مدینه که مرا طائف مقام نیست پس پیغمبر از او موعظه فرمود
 که پرونده تو کیم است پس اگر تو صبر کنی و قضا بر بنی قریظا خانه از مواهب خود نمیگذارد پس
 حاجی بشود و تسلیم بنمای بدی سینه که خداوند امتحان میکند خلق خوش را با انواع مکاره و
 تخفیف میدهد علی هر که را میخواهد و از برای او است خلق و امر مواهب و عظمت است و
 احتیاج او است پس ایاکو عارف و اذن خواست از پیغمبر و بسوی خانه خود آمد و پشت
 را حلقه خود را بک ملخصه را و حال اینکه می گفت اللهم ان کان هذا هو الحق ناخر هین که به پشت
 مدینه گذشت ناگاه مرغی در چنگال او سبکی بود پس سنگ را انداخت بسوی او و بر سر او
 واقع شد و داخل در دماغ او شد و از شکم او بیرون رفت پس را حلقه مضرب شد و برین روز
 اخلا و عارف بر دو آن در خانه که هر دو مرده بودند پند فرمودند نازل فرمود سال سائل بعد از
 واقع الکافین بعد و فاعله و الحسن و ال محمد ماله واقع من الله ذی الشانح پس فرمود پیغمبر
 در این وقت بسوی منافض پیغمبر که جمعه بود نذر عمر و شب بانقرین عارف را و بران
 تلاوت فرمود و فرمود بیرون روید بسوی صاحب شهری خود نان نان که بنظر یکند بسوی او
 پس هینکه دیدند او را تعجب که مرده بودند و گفتند هر کس دشمن علی بشود و ظاهر یکند بعض خود

زانیکشده را زانیکش پیش خودش و هر کس بیرون برود از مدینه بیجهت بغض با علی خدا نازل می
 کند آنچه را که می بیند مترجم گوید که خال ملاحظه کنید در پیغمبر و از ایشان بقیات و غیره
 با هزاران و اخبار و بقیات به بیاید چه شبانه یا در آن شخص داشته و چه مناسب داد که
 این ایات قرآنست که می بیند مترجم چنان پیغمبر خود با الله من غضب الله در این ظهوراتم اعلامش که
 شما مدعی هستید اینگونه خوار و غارت و روز نمیدهد و حال اینکه روزی که در مدینه بود
 که تو بر بنوا لحد بنا آید و پیغمبر و در عینک هم می آید و در این فرعون و هارمان و جبهه و
 منهم ما کافوا بجهنم و در روز و عد و زای این ظهور میدهد چه شده است که خدا اینها موقوف
 شد و امر بر یکشنبه قهری و از او هر ساق هزار و نه بلکه یک خطای مختصی تر شده است پس از
 خدا پیغمبر و از پیغمبر بحالت یکشده و این افکارها را ترسیم و کردار مردم بر این مسلمانی تا فیض
 که در و تا بقای باشد و بدو از این نشوند خلاصه و در سده این دیگر که در نموده جواب هر آنچه در
 ذیل آیات سابقه ذکر شده است معام و میشود و حاجت بنفصیل نیست و باز آیات دیگر که
 نمود ما است و الذین کذبوا بآياتنا واستكبروا عنها اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون ان الذین کذبوا
 بآياتنا و استکبروا عنها الا تفتح لهم ابواب السماء ولا بدخلون الجنة حتى یطهر علی فی ستم تحطوا و کذا
 یجرى الجزمین ان الذین کذبوا بآياتنا سوف نصليهم نار الکافین جلودهم بدلانهم جلودا غیرها
 لیذوقوا العذاب ان الله کان عزیزاً حکیماً الفرقه الیه بنیوا نصیب من الکتاب یومنون بالحبیب و
 الطاعون و یقولون الذین کذبوا هؤلاء اهدى من الذین امنوا سیلا اولئک الذین نعلم الله و
 من یعلم الله فلیجد له فیما فی الذین یکتون ما نزلنا من البیان و الهدی من بعد ما یبینه الله لنا
 فی الکتاب اولئک یعلمهم الله و یعلمهم الله لا یعنون ان الذین کذبوا و ما کذبوا و هم کذا اولئک علیهم لعنة الله
 الملعون و اناس من جهنم بعد کینه است این آیات منزه از انشاء مشبهه مالم یبره عری بل احد
 بل ایاتی است که در وصف مکتب این آیات و معروضین بر آیات و منکر بر آیات و کتاب که غیر آیات ملایم
 نموند و نفوسی که گمان کردند می توانند بمثل آیات بنیان کنند و قوی که گفتند اگر این است موعود
 قوی و انجیل پس ملائکه که باید با او باشد و کجاست کجائی که باید ظاهر نماید و چه شده علان
 که در کتب ما مذکور و معلوم است که لا جمل مفتاح عرض شد تا آخر جواب منکونیم شمه نیست که
 هر کس مکتب بر آیات خدا و ندی است عینای باین عقوبات هم خواهد شد ولی هر کس که اندک
 خبر و بصیرت در کتاب و اخبار و اعتبار صلوات الله علیهم داشته باشد این مطلب بر او واضح است
 که آیات الله منحصر بر آیات کتاب نیست و خداوند در کتاب مجید خود جبهه های بسیار است معنی باین
 فرموده است انما انزلنا و الایات انما انزلنا که معنی باین است که خداوند در کتاب مجید

خود فرموده و جعلنا نبی مریم و ایه و در اخبار اهل بیت سلام الله علیه ایات را با شواهدی
و ایات شریفه فرموده اند که شهادت آنها را نمیخواند و در حضرت مایه فرمود ای ایه الله اکبر متی و ای نبی
اعظم متی و در این باب شبهه نیست خاصه که جمیع قرآن شاهد است و هم چنین در معجزات و خود
علاوه بر آن از نبی و اولیاد به مشهود آنها هم خداوند استی با آن فرمود چنانکه فرموده است و لقد
افینا موسی فی شمع ایات و فرموده است و اینها نمود اتقا فی بعضی فظلموا بها و ما نزل به الا
الافحی و فرموده است اللهم ربنا انزل علینا ما لدن السماء لکن لنا عهد الا و لنا و اخرنا
و ایه منک و ارنقا و انت خبرنا از قب و قال رب اجعل لیا ایه قال لکن ان لا تکلم الناس ثلثه
ایام الا مرزا و ان ایه ملک ان بائیکم التابوت فیه سکنه من ربکم و بقیه حق ازل موسی و ال
هنا و ان علی المملکه ان فی ذلك لا ینلکم ان کتم مؤمنین و هم چنین از این قبیل ایات که شاهد
اینست است و هم چنین در مقام ایات کتاب بسیار استعمال شده است و حاجت بشاهد نژاد
و هم چنین در ایات غایبه خداوند بسیار شده است چنانکه میفرماید و جعلنا الال و النبی
ابنهم یحیی و ان الال و النبی و ایات دیگر با اینست و بسیار است که خداوند خلق
خود را بآیه خود شمرده یا در آنها آیتها قرار داده است و در معیار ترجمه است و ایدر است و امان
و امانت و انبیاء و رسل و اولیاء هم نموده است و از قرآن ما بحسن التکون علیه را بآیه
میگویند و نکذیب ایات شامل همه آنها است و شاهد بالله که انکار و هر از حدیث صحیح
و چنین آیه قرآن که در معجزات اهل بیت و انبیاء وارد شده است از تکذیب ایات است و انکار
قضای ال محمد و طهرت و قوتشان و علوم ایشان و عصمت دائم ایشان از تکذیب ایات است
بلکه تا و باینها میباید که خلاف ظاهر است و صرف نمودن از ظاهر یکی از تکذیب ایات است و در
کتاب المبین است که حضرت صادق فرموده فاطر عالم که هذا عن ناخذونه فان فیها اهل البیت
فی کل خلف عدو لا یفکون عن حریف الغالب و انما الغالب و ناو بایها اهلین و حضرت امام
رضا فرمود ان الله و لا تلول کتاب الله ربک فان الله یقول و ما یقول باولاد الا الله و انما یفکون
فی العلم و اخبار این معانی بسیار است اینها است نکذیب ایات و ایهاه افواج نکذیب نموده اند
و از کمال بی حیای باز ایات کتاب را میخوانند و معلوم است که یا کاذبانند بلکه نفوذ بالله چه احسن
داوند که اینک که در حدیثی کتاب را امور دیگر از ظاهر شده میباشند و هر وعده های این
را همچنان میباشند و این امور هم که امور غایبه است که از اول دنیا اتفاق بوده و خدا بقیه بیدار
و نقش ناتمام است که از وی جرات نکذیب همه ایات الله و اینهاست که مسلمانی از این است که
خاصه در ادعای اکران بر او در ذی القوف عی نیست که ناگزیر و معترف به ایات الله باشد

هبیم و منتظر سیدان و عده هار و عید هار بودیم اسم مکتب بر سر نیا بگذاردند
 اگر شما بنده ایان مجعوله گردانید لا اله الا انت الله تعالی و ما انا الا ذل الله بهما من سلطان
 ما نگذیب شما را و او هم اتاد و رهبر شخص مصدق ایان خدا هبیم که امر بنیکند بی شفاق و بود
 خلاصه که انصاف و همدردی بنید مصدق ایان نکست و مکتب انفا که نام مصدق ایان را
 در دست علائیه بنیدید و از جمله نگذیبها که نموده اند این است که ما و اضر بی می کند بکشا
 که علائان مجعوله بر پیغمبر خدا جل کردند و بیام خود گفتند که هبیم که بیستاد اندامان
 در پیغمبر تر نبست نکذیب نمائند و ناست باطله لغاد و ای برای انا بکند پس اینهم از نکذیب
 ایان است که چندین هزار حدیث که ثقات و امنای اصحاب نهاد و آثار و علائان نوع انتم
 و شخص امام عصر علی الله فریه و ابست کرده اند و منتظر ظهور مصدق ایانند همه را
 بکذیب و حیثان نسبت داده و خود را صادق شمرده و در زبانها نموده با اینکه ابو بصیر عرض کرد
 بحضرت صادق که اگر این را از علی علیه السلام می گویید که از او علیه السلام فرمود از او علیه السلام که اگر
 کا از او علیه السلام از او علیه السلام علی الله علی علیه السلام و عجب نیست که با وجود این نکذیب و انکار
 خود توهم که سعی داری از متشابهاات همین اخبار دست بیاد و بی با آنها مقصک شوی
 یا از حکمت بگیری که تاویل کنی پس اگر اینها را از امام حجج بنیادی و موافق مذهب خود اثبات حق را
 بیاطل کرده و اهل حق اثبات حق خود را بیاطل نمیکند و اگر حجج بنیادی پس چرا وایانی که ما
 می بینیم که هر را از انما از انما نکذیب می کنه خلاصه که نکذیب ایان شاهشید و امثال شما عبث
 موضوع مسئله را که نکذیب و خود را سکران غمناشید **فصل** و گفتند است اینچه حاصله
 اینست که کاتبان ایان و صاحب ایان بناد و داند حکم کرده و مورد و جوایب و سبب
 و سفاهت و عدم عقل و امثال این در باره آنها فرموده هم بکم نمی آید محفلون مکر و است ختم
 الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم تکرار شده و ایان بسیار با
 مضامین نقل کرده است تا اینکه گفتند و این موث و جوایب و عدم سمع و بصیر و غلب و امر از
 حزنه گرفتار شد ندید که اینک نکذیب کردند ایان را و از نزول ایان غافل بودند و صرف علی ایان الله
 بنیکزون فی الاصل فیه لکن وان بره و اکل ایله لا یفوتوا و ان محبیل از شد لا یقتد و سبیل و این و
 سبیل الحق فیه سبیل و ذلک باهم که بخواه با نسا و انواعها عاقلین از شر الذوات عند الله
 الصمیم که الذین یوعلو الله فیه هم که لا معصم و لو اسعهم لثوبوا و هم معرضون عن اصل یسوی الذین
 معلون و الذین لا معلون غمناشید که او لا ایان و بعد عبادات مکرر کثیره البانی و ثلایه المشا
 فی د که می کند که حاصل هر اینست که نیا اینک کل بضد حق ناست انظار و ادیم و پس بر می گذاریم و پنهانیم

[illegible]

و منظر ظهور موعود و هبیم و اینک انبیا و پادشاه شرافت بر خواست بر این پنجید و باطله قرآن مجید
از کتاب است قبول کنید و اگر مخالف است رد کنید **جواب** ملاحظه کن در این باب
انجبر خاصه ایند که مقصود صرف تعداد پادشاه است و ملاحظه متناسب ظاهر پادشاه را
کنند و در اینجا بیانی باید کرد که حقیقه کو و و کرمی و جوانی و سفاقت و موی مکمل این معام و شو
به بینیم که موقع ذکر این پادشاه در کتاب با اینجا خوانده است اینجا پس عرض میکنم که لا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظيم بدانکه خداوند عالم جل شانہ عادلست که ظلم به بندگان خود نمیکند
چنانکه در کتاب مجید خود فرموده و ان الله ليس بظلام للبيد و ظلم علاوه بر اینکه جور است و
خداوند خود و بندگان خود نمیکند به دلیل احتیاج همه است و خداوند غنی و خداوند غنی
که حاجت به بندگان خود ندارد و زیرا که نا شخص خود را محتاج بمال یا عرق یا قوت و سلطنتی
و امثال اینها نیست از دیگری طمع از آن میکند که عتقان تحت و از او سلب کند و ظلم نمود
بلکه حسد برون بود دیگری دو واقع از فقدان است و احتیاج و خداوند غنی چیزی نیست زیرا
که حد و غایت که صفت حدوث است از برای او نیست بلکه او است بجز چیزی از خود افزون و
هدا بشاء و درود او نمیشود و فاعل منجم بودن کلام است که از برای آن مصداق خارجی ابدی
نیست این است که او است صاحب غنای مطلق که ظلم با احدی نمیکند و او است ظلم آنست که
خدای قادر قادر امری را که قوت و قدرت و اختیار از برای او نیست خود عطا فرموده است و او
مطالبه نماید و او را انکلیف بآن فرماید و او منزه است از این مصداق این است که در کتاب مجید
خود فرموده و ما لا اله الا الله انما لا اله الا الله و احد نامشاعنه انما لا اله الا الله و فرموده است لا اله الا الله
الله تعالی اما اینها و الا و سهوا و مع دون طاعتش پس معلومست که بنده ضعیف خود را به
اندازه طاعت تکلیف ننموده چه جای امری که فوق طاعت است و خود او فرموده است من اضطر غیر راغ
ولا عاذ فلا اثم علیه و در اختیار و مکر فرموده اند و از اخبار مرفوعات که حاصل شد پنداشت شریب
است که کلاما غلب الله علی امره و قوا و لا بالمذنب و در آن صحن که انسان معذور است مطلقا
تکلیفی در آن جهه که معذور است از برای او نیست و عقاب بر فضل یا قتل او در آن جهه عضو
مشریت نمیشود و شبه نیست که اینکوری و کرمی و عدم عقل و امثال آن که نسبت به بندگان داده
شده است اگر امر باشد بی بود که از همان اولی خلف بنده امرش باین متوال بود لا محاله انکلیف از او
ساقط شد چنانکه خداوند عالم فرموده پس علی الاعنی حرج و لا علی المهن حرج و لاهما انهما عقوباته
است که بعد از آنکه خداوند عالم فرموده پس علی الاعنی حرج و لا علی المهن حرج و لاهما انهما عقوباته
اختیار خود عطا میکند و عقوبته للعصیان سلب بینائی و شتوافی و عقل و حیوة و ضرر و ذلك

[illegible]

است مشترک در میان اهل حق و اهل باطل چنانکه غلابه مشاهده میشود و اینها از فتنه
خداست که خلق را با آنها امتحان میفرماید تا اموالکم و اولادکم فتنه حق نشد و اعداوند بیچاره
مهرسانند که کوسا لیسامری را بصدای او در چنانکه در برهان فعل کرده است از حضرت
صادق علیه السلام که خداوندی فرمود عیسی که ای موسی قوم تو مغنون شدند عرض کرد چه چیزی
پرورنده من فرمود این امری که در پنج از برای ایشان کوسا لیس شد اگر موسی عرض کرد که او
را بصدای او در خداوند فرمود من در اینوقت موسی عرض کرد ای خداوندت که فضل بهاس قشاده
و تقدیری من قشاده و تقدیری من قشاده خلاصه چون این مقدمه را طاعتی حال میگویم اما نشاید
خداوند برای موسای کلیمه و در دعوت خود چون چنانکه قرآن و اخبار اهل بیت سلام الله
و در آیات مجید و مضاری همه شهادت بان میدهد همچنان بود که موسی با اهل بیت
و پیشانی آمدند در مصر و فرعون ملعون سلطانی بود در کمال اقتدار و مدعی ربوبیت
هم بود و مذکور میشود که مذاهب و محدث وجود بوده و علی اقبال ادعای خدائی داشت و
بعضی افعالهم بجز از او بدین میشد و آنحضرت تشریف آورد و او را دعوت فرمود و بخت او را یان
بیتان و حجرات با هرات ظاهر فرمود و سحر سحر را باطل کرد و نه اب برال فرعون و قبطان ظاهر
فرمود تا آنکه آنها را هلاک کرد و در میان بنی اسرائیل بود و علوم و حکمتها و آنچه لازمه نبوت بود
از صفات و کالات ظاهر فرمود و بطلان امر فرعون را رسانید و هم چنین عیسی پیغمبر برخوا
و دعوت فرمود و با آنها دشمنی که از یهود و غیرهم در مقابل او بود امر خود را از همان کودکی کرد
که او را بود ظاهر میکرد و معجزات و آیات بیانات و علوم و حکمتها و سایر صفات لازمه نبوت را به
شهادت کتاب و اخبار اهل بیت اطهار سلام الله و ضرورت مسلمین و مضاری از اعداد و خصوص
از موسی بر نبوت خود آورد و بطلان مخالفین خود را ظاهر فرمود و هم چنین پیغمبر خاتم است باینکه
تیمم و آتی بود و منصبی از هیچکس نفرمود از همان کوچکی آیات و علامات و معجزات و خوارق عاده
ظاهر میفرمود تا آنکه مبعوث نبوت شد و علوم و حکمتها از کتاب و سنت و غیر آنها ظاهر
کرد و باز بر طبق دعوی خود چندین هزار معجزه از او بدین شد که همین قرآن مشتمل بر بعضی آنها
هست و ضرورت و بدیهه در نزد مسلمانان است و امری باین بلاهت حال از عقلات
که کذب و افترا باشد یا که اگر با وجود همه این روایات و ضرورت باز تحمل نباشد که این مطالب
دفع نباشد پس هیچ امری در عالم نباید قبول کرد زیرا که کلام امری بالانرا از این و حکمتها از این
ثابت شده است که ما بان اعتماد غایب و در حقیقت آنها که در این باب تشکیک میکنند از بیچاره
خود دروغ میگویند و طلب پس میکنند ساله است و اگر واقعا اعتقادی ایشان است انهد

و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب

بالله که مبتلا بود سواش ما لفلان ابداً انبیا نام چه چیز دارد که سواش ایشان تعلق میجویم
مخصوص گرفته و در سواش بود بقول هر فاسق قاجر اطمینان حاصل میکنند هیچکس باینکه
در سید علم علما و اوق نشأت و ایام کذب یا بیدار است و سنده لوحی نسبت میکنند و این
نسبت والله مکر از مرض و شقاوتیکه در دلهای ایشان هست فی قلوبهم مرض فرادهم الله صفا
خلاصه ما قصد بقی داریم که غایت مسدود و دشمنان او بخدود بوده اند اما باین شخصیت
که ذاتی و از برای دشمنان پیغمبر هیچکس جحی بر دعاوی ایشان نبود و بطلان هر ظاهر بود و هم
چنین امری اظهاری است بر پنج پیغمبر ظاهر و بین کشید و اما بعد از ایشان قواب خاصه ایشان
که تا چندی در میان مردم تشریف داشتند مثل عثمان بن عفان و محمد بن عثمان و حسن بن روح
و علی بن محمد سمری علی الله مقاماتهم هم در میان بودند و مسدود و مؤبد من عند الله و من عند
الجمه بودند و علاوه بر علم و دین و تقوی و زهد و مکارم اخلاق که داشتند که از آنجا که از دست
ایشان خوارق عادات بسیار بروز میکرد چنانکه در بخار و عوالم و کتب دیگر از شعبه مذکور است
و خصوص خاصه از عجله الله فرجه و از حضرت امام حسن عسکری و در باره ایشان ما شبهه نداریم
و از آن زمان که در کبریا قیام قواب خاصه موقوف رجوع بعلم او روانه اخبار اهل بیت نمود چنانکه
حضرت عیسی فرمود اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انما حجت الله و از
برای ایشان صفاتی در اخبار بیان فرموده اند که ذکر همه آنها موجب طول است و مختصر آنست که باید
مناجیح علم و عمل باشد یعنی هر یک که ما خود از آل محقر باشد و علی که بر طبق همان علم از ایشان برین
خلاصه بعضی در جمیع علوم و اخلاق و اعمال و عقاید جامع و مشایخ ایشان باشد تا این که برای ایشان در
است بعضی علم و عمل ایشان بیشتر و کاملتر است و بعضی ناقصتر و اینها هر یک که علم و عمل ایشان
بیشتر است یا کمتر است و اینها متعاقب حال که این مقدمه را ذاتی میگویم که مشایخ ما علی الله مقامهم
که مراد شیخ جلیل زین العابدین و سید نبیل غایب و مولای من علی الله مقامهم در دفع فتنه اعدا و انهم
باشد و در این جزه زمان برخاستند و عوی ایشان هم این بود که ما هم یکی از علما و شیخان عجل
علیه السلام هستیم و پیوسته ایشان هم و علوم و چند از اخبار و آثار ایشان و کتاب پروردگار را
آورده ایم و بنیای اظهار اسلام و انکار از دین و هر سال از سال که متعلق بسلام و مقبوله انکار از
از اخبار و آثار اهل بیت سلام الله شواهد در دین و عقاید خود را چه در اصول چه در فروع ثابت نموده
بطوریکه در وقت و از امور و بقیه حال از دین و کتاب و سنت نکند و ندانند و احیاناً اگر دلیل ساله را از
ایشان اهل بیت سلام الله دست نمیاوردند و بدین تکیه و افاضه افرا میبگردند چنانکه الان در
کتاب فقهی مولای من است مثل کتاب مبارک جامع و غیر آن موجود است که مشابه که مخصوص نبوده

و در این کتاب و در این کتاب و در این کتاب

٧٧

1874

شماره مذکور یا مل خود را برهمن هست و دوستان آن مرد را دوست میدارند و دشمنان او
دشمن میدارند پس در دعوتناهی قاعده شده است بلهین که شایر خوا سپید و مدعی این امر باطل
شده اند یا آنکه هنوز هیچ حجتی بر مذهب خود اقامه نکرده اند خود را ادعایشان میدارند و اینها
مردود و خوشوقتی میکنند این مرد و شایر باشد بالایی مردودهای دیگر که از ظهور و توحید باطله
خود را بدین طرز این حرف را بطور واقع و حقیقه میزنیم که ادعای خود را حقیقه پدر برتر گویند و برادر
عالمی مقتدرین بوده و هستند و آن نعم که از شمشیر زبان و قلم ایشان بر جگر شما آمده است که ناقصه
صند مل نخواهد شد لذت تو بهای و نعمت ها که در زمانه ایشان و فتنان و تفرین بر شما وارد آمد تبهلی
صحت قریب است زیرا که اظهار افراش کردید و اینها را فراموش نمیشود و در کتاب و قرائت و سبب هفتاد است
و هر قدر دینی تازه و الحی انداز و وار و میاورد اینست که فرمودند که شایر کل خلف عدو لا یفنون
عن دیننا لخریف لئلا یلین و تاویل الجاهلین و اگر بگویند که مراد شما از دین باطنی چیز دیگر
است میگویند کتاب مشایخ ما حاضر است مردم ملاحظه کنند و ببینند که آیا غیر از اینست که خلاصه
زافوشیم چیز دیگر نیست یا نیست و خود تو در اول کتاب گفتی که بنیای اسلام بر اینست که هر حقیقتی
بزرگان اقرار کنند باید گرفت و گفتن اینکه بود دل غیر از این داری از شرع اسلام نیست و انشاء خدا
دارد که الا ان صد سال میخا و راست که مشایخ ما آن اظهار علم خود را میفرمایند و الحمد لله
اتباع و اصحاب داشته اند و عدت و شوکت ایشان بمراتب از حجت شما بیشتر بوده و هست و هرگز
در صد دفعه و اشوب و خون ریزی و مال مردم خوردن نبوده و نبیند شما تا انحصار اینک صد سال
خود را ببلند کردید مردم را بطمع مال و حکومت و سلطنت فریبند خویش را بچپ و اموال مردم را
مبارت بر بد نا خداوند محلا و آنچه بجز حضرت صاحب الامر و عده داده که و نوبدان عن علی الدین
استضعفوا فی الارض و یجلبهم اعداء و یجلبهم الاواریث و نمکن لهم فی الارض و فری فرعون و هانان
و جودها هم ما کافوا بجدرون شما را مناصل و گرفتار نمود و قلع و قمع شما را کردند و چندین شما
است که مجوس و جموع از حرکت مانده اند و مشایخ ما الحمد لله غیر از همین بی مس و صدایی و ادبیت
کمی نبودن و اظهار علم و نشر فضائل و تجلیل نمودن مطلب دیگر نداشته و ندارند بلکه اشهد بالله
که ملاب و راست ها که نبیوم نیستند و خداوند هم برهمن دعوی ایشان را نشد بد و ما باید فرمود
و این اظهار جلالت از هیچ چند شده است فها ب تو خود را خوشحال کرده که این مرد ادعایشان بوده
است دیگران هم همین خیالات را کردند و بیانی فرسید باری چون این مرد جوابت کرد بود حقیقت
جواب نوشتیم **فصل** بعد باز نشد از نشد بد خداوند خاتم انبیاء و افرشته است
نا آنکه گفته است آنچه حاصلش اینست که مدتها گذشت تا اینکه وحدت بیکثرین مبدل شد و حقا

اسلام را موش کشت و دینهم و بنار هم و قبله نام از هم ایزاد هم ما حق من الاسلام الا اسم و
القران الا رسم مشاهد و مصاحف را بدین جواهر زینت نموده اند و همین هم از علام ظهور است و
اکثری قلاهر پوم یک جزو قران ثلاثین میباید و احدی نشد که معنی این نیست و در مدینه که
نظام دین فقه و اصول است بکسر قران و تفسیر نیست و اگر هم باشد در بحث و مذاکره در این
است که کسب شما ایات قران را نمیدانند نموده بالله که ما به و مشعر را و ادعای شما و خلق نبوی
نازل فرمود و بی جهت است مصدق و مکذب صادق و کاذب صدق و کذب و اشتقاق هر یک
و اهرعاجی میداند و کذات کافر و مؤمن مشرک و عده ظاهراست نار و جحیم عذاب همین و عذاب
ذمه و جنت و ثواب و حور و قصور و نعم و زکات معلوم و واضح است و کذات باطل که آنچه بوسی اهل نازل
و در این کتاب مستطاب شد شده ایات است مصدق بایات را و اشرار جنت فرموده و مکذب و
کافر بایات را و عهد عذاب نموده و اینکه مقدر برای را میفرماید علیه و مقصد من التاویب ان حقیقه
انها است بعضی حقیقه جنت و نار و حور و قصور و اظهار که قبل پوم تاویل مخفی و مضمون از عرفان و
ادراک عباد است و پوم تاویل پوم و جمع و اباب است که مضاد بقی ظاهر و مشهود است و علاوه بر
کتاب و ایات جمع علیه است و کذات عرض و مشرک باطل و کتاب را اهل تاوست ضروری و بدین جمیع
ملل و مذاهب است بادی صدق رسول الله روح العالمین فداء الاسلام طهر غریبا و سبوع علی ما
کان غریبا و فی الحقیقه بران همین است **جواب** در گفتگوی با اهر و جز این که جواب هر صانع
و بایان از روز تفصیل بدهم حق بطول میباید و اگر مختصر کنیم جواب از بسیاری کلمات و مهم میباید
هر چه میگوید باطل است و لو که حق بگوید بر غیر این مراد نیست که خدا و پیغمبر فرموده اند بادی و انبیا را
که صل کردیم چون جواب بعضی از آنها پیش ذکر شد مختصرا میگویند اما آنکه گفته علم تفسیر قران
نمیکنند میگویند که این فقره اصولی است که محصل میکند اگر از آن راه کمال عجز فرموده اند بایست
یکشبه از علوی است که مندرج در قران است زیرا که در اخبار و مکتب فرموده اند که علم ما مستنبط از
قران است و در مسائل شرعی که انضما است غالباً با انفقرا سند لا فرموده اند بلکه در شیخ
اخبار و سنو و اهل و راه اند که هر مدعی که باقران موافق است صحیح است و هر چه مخالف است صحیح نیست
و چند نفر از اصحاب ما مثل او دلیل مرحوم و غیر او را میگویند که متعلق با حکام فقهیه است جمیع نموده و تفسیر
از افرشته اند پس در حقیقه اصل فقه حاصل یکشبه از علم قران است و کسانیکه در صد و نیک از آن راه
کمال عجز فرموده اند سلوک کنند محصل از این میکنند و اما آنکه گفته مندرج بودن این علم و عمل نکرد
بقران از علام ظهور است راست گفته اند ما ملتفت نشدیم است که علامت در جانی استعمال میشود که امری
مخفی باشد و چیزی که علان و بشود و امری که خودش با معان خاصه خودش اشکار است و دیگر شایع

بعلامه و کتب و شاهدان کد و بادی نظری بنظر رسیده این است که معصومین صومانیان حضرت
امیر عسکری که در زمان دجال خروج میکنند از آنحضرت از باب اینکه توقیف نمیشود و در اختیار او قرار
نگیرد کسی توقیف کند مگر پس از اینکه او را نکذیب بکنی و کتاب خلاصه شام را بطلب است و بعد از آن
انشاء الله خواهد شد در جواب معصوم فرمود رسول با نبی سلمه علم پس از سائل بیک فرمود و گو
از برای وقت خروج او علاماتی است و هم چنین خواهد یافت طلب دنیا است پس علامت در زمانی که
که امری بختی باشد و اینعلامتها که در اختیار او بوده اند امثال پیش از ظهور امام علیهاست و شاکه امری
که مدعی ظهور بد علامت برای پیشبرد و را تا بعد از ظهور او اندک زمان بگذرد که بیک وجود مقتدر
او مرص صاحب علمها و سر قضا میشوند و اوضاع عالم تمام و بیک کون میشود و اینر و شاکه میگوید که
رفت و هیچ تغییری در اوضاع عالم مشاهده نشد بلکه اگر دوست ملاحظه کنی از آن زمان که آمد تا
حال از این قبیل علامتها از مناجیه و جمل و پیش و غیر اینها هر چه زیاده باشد که گفته است پس
قابله و وجود این شخص مترتب شد مگر شد بد و غلبه یقین امور و اما آنچه گفته که ظاهر قرآن را هر غای
میداند چه حکم فرموده است معصوم است که آن خا اغان الله به علی الکذا بین لسان اول کفنی علم
تفسیر قرآن را تحصیل میکنند و حال میگوئی علم ظاهر قرآن را هر کس داد و نداد بل انرا هم
که میگوئی پیش از ظهور مصون و مخفی است پس چیزی را که میداند تحصیل حاصل برای چه و
چیزی هم که بشنیده بظهور است منتظر ظهورند و تحابث بود که بخواهد بدلیل و برهان از تو
بپایند ند و نمی پذیرند و عجب است و الله که عوام عرب عبارت کتاب لغت یا نحو و صرفی که شامل
بجانب کتب سخن گفتن است فقط محتاج بر چهار در تحصیل آن هستند و چه بسیار که از هم
صاحب علم نمیشوند و قرآنی که خداوند مصلی ما بد فالو انما اتول بعلم الله اینقدر تحصیل و
اسان شمرده که هر غای میفهمد که اینک در دعوی ایشان تحصیل میکنند اظهار میکنند که از
عهد معنی کردن شرح لغت و شرح کبیر بلکه معنی و معطول بر ایند و قرآن اینقدر بر صفا شده که هر
غای میفهمد و خود قدری و اخبار ملاحظه کن بین آن محمد در مسائل لغت و لا متخصی
برای عرب که قرآن بر زبان خودشان نداشتند بود و بسیاری از آنجا دارند بلکه بسیاری از ایشان
بسیار نام از آن حفظ داشتند بیایم بگوایند از قرآن را برای نادلیل و برهان بر مطالبه اقامه
فرمودند و میر دلالت با باقی میفهمد و میفهمد و مستحق از هر یک که خطه سال از آنرا خواند بود
و کوبا اسل این آیات را داشته و بخواند بود که اینا سانی بود عرب چه طور باید بر چه
باهل بان میشد ندیم بگویم که هیچ از ظاهر قرآن بخود ندارند بلکه برای بعد از این میفهمد
مثل هر غای عرب که عبارت شرح لغت را برای و بخواند که بعد از آنکه میفهمد اما طور دیگر

[illegible]

دوست کن در آن که هر چه از ظاهر منفرد بر باطنش و خلاصه این است که هر دو در اسلام یکدیگرند و ظاهر
 راه معرفت باطن است و انما تم فمودر علم الوالا لایان الالاسدلال علی ما ههنا لایعلم
 الا بما ههنا و اجتناباً بهنجی متعدد است باری و اما آنچه از غریب اسلام گفته اند و است
 همین پس در غریب اسلام که امثال شما پیدا شده اند و آنچه در خه هاد و اسلام میکنند و احکام
 غیر از مشایخ ماضی اسلام را نمیکند و ایشانند که باهل عالم ظاهر گردند ببلدان شاد را
 و لوا بکه معدنک فرقیانند و فرقیان علیهم الصلاه اما فرزند که انما تم شریف مینا و در بدنه
 این دو کار و فرقیان از دهر یار در روزگار چو شکر ابد است از غریب بیرون مینا و بیرون
 و شوکت حاکم خود میرسد و بعد از این فاش الله شرح این مطالب تفصیل مینا و خارج مینا
 دادن اینها نیست **فصل** گفته است و در اینجا و اما در اختلاف عباد و بیانات بسیار
 است که قرآن مجید انسان در دقیقه ظاهر میشود و مؤمنین خود را شفاعت مینا و و کز لایق
 افریده میشود و امر میشود ناس داخل ان اقل شوند هر که داخل از امتحان خاص بیرون آمده و غیر
 بنهم بسورده باب باشد فیه الرحمه و ظاهره من قبل العذاب و مؤمنین یا لا جناح احباب قائمست
 بجای قرآن مجید انسان باید ظاهر شود چه که او است قرآن مطلق و از انسان مبارکش ایات انجی ظاهر
 شود و رفیق که به خضوع و خشوع و تسلیم و رضا گرفت و در نهایت عظیم بوسید و بر کز است
 و شکر الهی نمود و عرض کرد امنت بالله قد صدقنا الله و رسوله او مسلم حقیقه و مؤمن واقعی
 است و با میزان مطابق شده و از حاکم صاف و خالص بیرون آمده و مغرور با فقه رفیق کوفت
 کرد و یا اعراض نمود و اعراض کرد و احتمال داد که ممکن نشد کلماتی را بخیر انبیه دهد و از خدا
 نباشد همین احتمال و توقف و شبهه و انکار و اعراض و اعراضی است که بر نقطه فرقان و فرقان
 نموده بل اظهار اعلی و اتوی چه که مسلمین هزار و سبصد و ده سال سابقات و امیران و محکم
 الهی اند اند و از این اعتقاد کرده اند و ممکن نیست ایات را لیس میکنند و اهل حجه و عذاب
 میدانند **جواب** اما آنچه گفته که قرآن در دقیقه مجید انسان جلوه میکند و است
 است و ظاهره بشما نمیکند و جواب را مفضل میگویم و اما آنچه گفته که افریده شود و امر
 میشود ناس داخل ان شوند و است و در و غیر اینهم یافته این اقل ناطق است که بیجه امتحان
 اطفال و مستضعفین افریده میشود چنانکه در اینجا و بیافرموده اند و یکدیگر و اطفال
 میگویم در کتاب مبسوط از حضرت باقر تم نقل فرموده است که فرمود هر گاه روزی که خداوند
 احتیاج میفرماید پنج نوع از خلق بر مفضل و انکه که میانه دو نبی بیرون و انکه که در یک
 نبی را و نقل نبوت او را نکنند و ابله و بخوبی که نقل نمیکند و اگر و کز لایق هر یک از اینها

طرح است و ظاهر است و ظاهر است و ظاهر است

احتیاج میکنند بر خدای عز و جل فرمود پس میفرستد خداوند بسوی ایشان رسولی و شمس را میکند
 از برای ایشان اقلی و اقلی میگوید با ایشان که پروردگار شما میکند که بجهت در این اقلی پس هر
 که حیث دوان بر او برود و سلام میشود و هر که عصیان کرد و سبقت بسوی نادر میگوید و تمام شد
 حدیث شریف و مراد از مردن این نبیین مردن در زمان فتره است چنانکه در حدیث دیگر بقدره
 بین نبیین تغییر و دود اند و مقصود از ان کمی است که دعوت نبی باقیهم با و ز سبقت باشد و باقی
 فتوی که در دین حاصل میشود و از مکر سلطان خلاصه و این اقلی و اقلی خلق هم میگویند بجهت اینکه
 در مدتی میفرماید که این اقلی و اقلی در جهنم که از خلق میگویند مینا و در این مواضع اخبار ال
 علیه السلام و اقلی که این اقلی و برای اطفال و مستضعفین که در دنیا کفر و ایمان را نالوده اند
 مینا و در دنیا حاضر ایمان و حاضر الکفر که در دنیا از امتحان بیرون آمده اند و حاضر شده اند
 در ایمان یا کفر آنها احتیاج با این امتحان نیست پس اینکه کفنی امر میشود ناس داخل ان شوند و حال
 اینکه ناس شامل هر کس هست خطا کفنی و ایات و اخبار و بیار شهادت طلب است و بیار شهادت
 تفصیل نیست و اما آنچه شریفه ضرب بیهم بسورده است که در این مقام خوانده اند و بیار شهادت و این از لوازم
 همین اقامت حاکمی است که ممکن است که نصیر قرآن را میباید و نمیباید که شما اعلی و بیار شهادت
 که قرآن در خانه ایشان نازل شده خلاصه و در حدیث فرموده اند چنانکه در بهمان مذکور است
 که خداوند در دقیقه خود را بر خلاقیت معتمد میفرماید و سبقت مینا و در انکشت باهم پای چپ ایشان
 واقع میشود و طوری که راه میروند و نور را لایق میکنند پس منافقین مؤمن میگویند که با است و در ای
 خود را از نور و اقلی اس که بر کز مینا و در حدیث فرموده اند که در عقب خود و انکشت باهم پای چپ ایشان
 شده همینکه بر یکدیگر و سبقت در میانند و در مینا و در حدیث فرموده است که باطن ان رحمت خداست
 و مؤمنین مستعد بان و ظاهر ان عذاب خداست چنانکه منافقین و اقلی منافقین فریاد
 میکنند از راه سوره که یا ما با شما نبودیم جواب میدهد بل و لکن شما خود را مقنون کردید ما آخر
 آنچه را و اخبار فرموده اند و در بعضی اخبار فرموده اند که مراد از سوره سوره است و باب علی بن ابی طالب
 علیه السلام پس ملا حظ که این شریفه بیجی و مناسبی با این مقام ندارد و این منافقین هم از این
 هستند و بحث طبع ایشان در دنیا ظاهر شده و محتاج بنا را خلق نیست و چه ربط دارد احرام
 سوره یا ناطق و این عذاب که در ظاهر این باب است که یکی العباد از الله داخل اند خبر او نیست بلکه شرا و
 است و دخول ناطق برای مستضعفین خبر است و اگر کوئی با قرآن هر ایداش منافق و بیار شهادت و در بلکه
 همه مطالب و ادوات میگویم و است و اما این خطای مقام است و احتیاج ندارد پس بیار شهادت و
 استدلال بر این فقره انکس فیقران یا سوره قیوم یا سوره قدر و شبهه نیست که کبک کادنی مسکه

داشته باشد و این قسم است که اگر کسی بخواند خلاصه و اما این که در اصل مطالب اشارت می کند
که مراد از اینها ممانعت مثلا از اولاد است و اما اگر اصل مطلب را ندانیم و در قرآن و بعضی
مقامات خلاصه و اما نام و یا اسم نادر خوانده ولی حرف در اینست که بعضی خوانند باید در هر موقعی
مطلب ثابت نمیشود اما آنکه معلوم شد بعد هر چه از گفته او است صحیح است و اما پاره
کوئی اطفال هم یار و یار میگویند و شمر نمی نیست و اما آنچه او در باب قرآن گفته
که در قیامت بجهت انسان جلوه میکند و آنهم اصل حرف صحیح است این که او بخواهد بگوید که
کاز تو سوال میکند که مراد از این که قرآن بجهت انسان بر وزیست که این است که بعضی صور دیگر عا
مردم افرا صورت انسان میگویند باید جلوه کند که اینها مابین جلوه قرآن با غایت خلق نوعا
نیاید باشد یا باید باشد اگر میگویند نیاید باشد که این حرفی است از روی کمال بجزئی بر نیاید
بر این همه خلق میخوانند و دعا میکنند که ما این کلام الله ناطق و از هر پدید بفرزاد که اینها
که در صورت نیست و یکی از آنها او پدید میآید و این حرفی است از او از دیگر نیست پس باید از هر که مدعی
شد پس بدینهم این که بعضی است که هیچ غافل نمیکند و اگر بگویند که غیر از آنکه قرآن ناطق است احد
این دعا را نمیشوند بکنند و میگویند شبه نیست که در برابر هر داعی یعنی داعی بیاطلاعت و خود
تو هم اقرار داری و مسلم داعی بیاطلاعت دعوی که کسب همان دعوی و مردم را از اطاعتی کنند
نمیکند زیرا که اگر چنین کند کسی اقبال با و نمیکند مثلا ممکن نیست که داعی بیاطلاعت غافل
داعی بحق بایستد و بگوید همان طوری که تو دعوی بخدا میکنی من دعوی بشیطان میکنم و همان
طوری که تو خلق را هدایت میکنی من اضلال میکنم و همان طور که تو کتاب الله را طوطی هستی من بیخفته
میشوم و شیطان این که هستم و بدیهیست که اگر چنین کند احدی اقبال با و نمیکند پس حال
دعوی میکند که شبهه بحق نباشد و در حدیث شریف فرمودند اما سمیت الشیبه شبهه لا تقا
لشیبه الحق پس البته خواهد گفت تو داعی را الله و هادی خلق و کتاب الله ناطق نیست و منم اینها
نهایت بر خدایت که بطلان او را برساند و در این مسئله احدی شبهه نیست هر چند که اس
اساس بدیهیهای این بدیهیست که این است که از داعی باطل نمیشود بلکه خودشان هنگام غفلت
اقرار میکنند که نمیکند و خداوند بهمین حجت خود را بر آنها تمام کرده و نصیر همجری وی انطلب
سابق بر این نموده است و در این عبادت هم بحال شوق باطلش نصیر هم کرده چنانکه در حدیثی باری پس
از حکمت پروردگار و عدل او نیست که داعی بحق و باطل مثل هم باشند و خود دعوی
شبهه بیکدیگر باشند و بوسه بیکدیگر میگویند که اگر نباشد قرآن در بدن انسان جلوه کند البته حجت
قرآن بمنزله روح باشد و از برای بدن انسان چنانکه خداوند فرمود و ما رجعت الیک و ما من امرنا

ماکت

ماکتش در بی ما الکتاب و الا ایمان و شبهه نیست که بدن با روح باید مناسب داشته باشد و اما
حکایت از یکدیگر و اما مناسب نداشته باشد و اما حکایت نمیکند چنانکه علامه شیخ که در احوال
زمان یکدیگر و معده و اما ایشان بدان حیوانیه دنیا منوط میشود و اما هیچک حکایت روح انسانی
نمیکند و مگر آن تمام کامل که شکل انسان ساخته شود با این که محل حکایت است که خبر مایه روح
انسانی موجود است و عذلت چون این بدنهای ناقصه قابل حکایت نیست و روح انسان در آنها
جلوه نمیکند و هم چنین است امر و تمام اینها که این بدن که حکایت روح قرآن را باید بکنند البته
بدنی باید باشد که اعدل جمیع ابدان باشد تا هیچک از اینها را بر او نهد و قطعه پاک
بنا بد که شود قابل فهم و نه هر سنگ یک لوت و در میان فساد چنان که بگوید که خداوند در
فضل او میفرماید عاقل انما ازل بعلم الله و میفرماید و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و میفرماید
و ما من غائبه فی الشیء و لا رضى الا فی کتاب مبین و میفرماید و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة
للوئین و میفرماید لا یأبئ الباطل من دهره و لا من خلفه و نزل من حکیم و میفرماید و لو ان
قوانین بر اینها و وقتت بکلامی و کلمه به الموفی بل الله الا مر جیبا و هکذا امثال اینها که در
فضل خود قرآن نازل شده و اخباری که از اهل حق در این باب رسیده است یا چنین روح و حکایت
که از امر خدا نازل شده است و امر خدا باین منوال است که فرمود انما امره اذا اراد شیء ان یقول له کن
فیكون هر که نباشد که این روح در یک جلوه میشود و در بدنی که حکایت از این صفات میکند ظاهر
میشود با هر بدن که میخواهد باشد مانع از ظهور او نیست بی شبه بدنی میخواهد که حکایت این
کالات را بشوند بکنند و لا ترجع بلا رجحان لازم آید و قوما حظه کنها غایت شریف را که در کفایت
امدن قرآن قیبه دارد شده است شاهد سخن ما را اینها بی که میفرماید بصورت مردی جلوه میکند
و انظر من صاحب جمال و نور هست که بر صف نبیاء و مرسلین و شهداء صالحین و ملائکه مقربین هم میکند
و هیچ ملک و ابوابی که نور و جمال و عطف حق شناسند و همه اینها بواسطه کالات است که در او بر و زکریه
و باین سبب جلوه قرآن شده است حال این فضل را که شایسته این مرد است و این صفات میکند و فضایل قرآن
فادا و فشان بدید نا از شما پدید بر نداد علوم گفته شده و این خبر بدید از غایت ایشان و در این
اطلاع بدید شفاء و رحمة او و ایشان بدید اگر مخصوص مؤمنین است و مصدقین خود را مؤمن
میدانند و کوان و مرعای خود را شفا بدید هم صلاح نیست بیکدیگر و ناده تا همین قدر
که سر رشته دست نباید بکوه بسیار کوچک را سر بدید یا ز صغری تا بی سنیاب تاهری بی شکافند
با با مردگان سخن بگویند و جواب بگویند ما ما به بینیم که روح قرآن اینجا جلوه کرده با نواله از داعی بیاطلاعت
نمودن بلکه مخالف نفس قرآن که در چنین بدن ابر فرموده است احدی مثل از اینها و در شایسته از داعی صبر بجا

جابر

42

Yes

نکون یعنی در ایمان و تصدیق و ان دخیل بجزای ذوات ایشان ندارد چنانچه در او هر یک خداوند
فرماید قوله انما بالله وما انزلنا وما انزل الیه و ما یصلح و یعقوب و الا سباط و ما
لونی التبتون من و بهم لا تفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون و نظیر همین باب با اختلاف بسیار در سوره
ال عمران باز هست یعنی بگویند که ایمان آوردیم بخدا و آنچه نازل شده است بسوی ما و آنچه نازل شده است
بسوی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط و آنچه آورده شد بدین پیغمبران از جانب پروردگار
خودشان جدا نمیکشیم بین احدی از ایشان و ما اسلام از برای خدا آوردیم ملاحظه کن که صبر
منهم را جمع همه آنچه پیش از گذشت حق اسباط حق خود قائلین که انبیا میگویند بسیار معنی ظاهر و شیهه
نیست که اسباط همه انبیا نیستند و در برهان است که خدمت حضرت باقر ع ج که در آن فرموده
یعقوب انبیا بودند فرموده و لیکن اسباط بودند و لا دانیسا و از دنیا مفا رقت نکردند مگر سبط
توب کردند و من در گذشتند آنچه کردند و هم چنین خطایین هم بحسب ظاهر که عادت است باشند انبیا
نمیشد و شجره ایشان با شجره انبیا الیه یکی نیست و معدن خلقت و پیغمبر با پیغمبر صلی الله علیه و آله
جدا نمیکشیم بین احدی از ایشان پس بیین که در مقام ایمان خداوند از هر فرموده که میان انبیا و غیر انبیا
هم نفسی نکند و غرض این است که در نزد هر کس هر چه از حق هست باید تصدیق نمود و فرق نگذاشت
حق ملاحظه کن که خداوند در مقام ایمان امر میفرماید که ایمان بخدا و رسول خدا بلکه کتب خدا و ملائکه
او بنیاد و بدانوا با الله و سوره الکتاب الذی انزل من قبل من بکرم با الله و ملائکه و کتب و رسول و انبیا
الاخر فصدقوا و لا یفصل بینا بلکه در خدای بگویم ما بدین من الله و یؤمن المؤمنین بین نفسی میانه
حدا و رسول او و ملائکه و مؤمنین هیچیک دو ایمان نباید کرد که حال اینست دلیل نیست
که شجره رسول و حدیث هر یک است خود با الله من غضب با الله و خدا و خلق هر یک شجره هستند
بلکه هر یک خداوند منع میفرماید از تفریق میان او و رسول و انبیا که میفرماید ان الذین یؤمنون با الله
و رسول و یهدون ان یفرقوا بین ان الله و رسول و جلال من یض و نکفر بیض و هر بدون ان یفصل
بین ذلک سبیل اولان هم الکافرون حقا تا آخر نفسی میان خدا و رسول محتو است پس خود
با الله هر از بل شجره هستند ملاحظه کن که کفر با لا از این میشود که او را نابل کافر برای بگویم خود
یعنی که خودش کفری است علیه باری بلکه میگویم ایمان یعنی تصدیق است و مانع نیست که
شخص یکی بدین ایمان بکفر کافر و دوم یعنی اعتقاد کردم که کافر است و مقنوم نیست که در مقام
شاهد این هست و لعل الا عین اید و در نظر نیست و مسلم نفسی میان تصدیق بقی حقیقت
دست و مؤمنین و جلال و کفر کافرین نباید کرد و اگر کسی ایمان برست بیاد و اعتقاد بکفر کافر
نکند ایمان و پذیرفته نیست پس لفظ ایمان و تصدیق و در هر دو مقام مستلزم نفسی نمود با الله

و انما یفصل بیننا و الله و ملائکه و کتب و رسول و انبیا

میزن

باید انبیا و انبیا هم یکی میشود چه نفس نادانند انبیا و عاری از علم و خجالت بیکشد و دخل
تصرف هم میکنند هر کس که نذارد و نذارد بجهل و کماله هر عباد و ما الله من یفصل خود
هستیم و ما از مصحح شاهد بر مطلب خود نداشتیم میگویم و لا حول و لا قوة الا بالله و هر چه
شاهد نداشتیم با هم شاکت میگویم و از جمله ایات که اسناد لال بر آنجا ذکر و این پادشاه و ما انبیا
الا و احد کلمه البصر و مرادش از این است لال شاید این باشد که در سل مخلوقند مقام امر و انبیا
فرموده و احبنا الیک و احسان امرنا و امر خداوند یکی است پس و سولای یکی هستند و جواب از این مطلب
میگویم که خداوند انبیا را با تمام انبیا و سولای و احد و هر واحدی از مخلوقات انبیا و اول
الفرش بل و در این دین نیست چنانکه بعضی از انبیا خواهد شد ان شاء الله و گاه باشد که امر
مشیم بدین و در هر سولای بلکه بر همه خلق بگفت چنانکه در حدیث فرمود پس الا الله و صلی و خود
و میانی بر اختلاف همین مطلب آورده اند که لیس الا الله و صفاته و اسمائه و مع ذلك حقیقت امر
پروردگار یکی است و خلق بدون شبهه حقایق مختلفه هستند و خطا کرده است آنکه قائل بود
موجود شده است و پس است شاهد بر اختلاف ایشان اختلاف میان مخلوقات و با ایشان یکی
بیکر است و بیکر است و بیکر است و بیکر است و بیکر است و بیکر است و بیکر است و بیکر است و بیکر است
و بیکر است و بیکر است و بیکر است و بیکر است و بیکر است و بیکر است و بیکر است و بیکر است و بیکر است
مسائله میگرد و طلبی عظیم و باز ایشان فرموده بود پس مسلم حقایق آنها مختلفه است با اینکه یک نظر
همه داخل خدا و نور خدا میبینند و این از جهات این است که همه قائم با امر او بند و فرود است که داخل همه
نموده انبیا بر حسب قابلیت خود حکایت از او نموده است و اسم خاص هر یک بر همان جهت قابلیت
و انبیا او که محل اختلاف است گذارده شده اگر چه همان نور هم بجهت درجه قابل بروز نمیکند و انبیا
است بخاتم انبیا است و لیکن خود او است یا خلق خود او که در ساطع بود میباید بهر حال که حد و امر بود
مناجات با اختلاف طبیعتهای خلق ندارد و خداوند فرموده و ما انبیا الا له مقام معلوم و فرموده و لکل و انبیا
مما عملوا در ظاهر ملاحظه کن که نور انبیا است که ظاهر و انبیه های و نکار نک و درود بود و ابها و انبیا
و سیر و ها و من بدین راه هست و معدن کلامه فایده های مختلفه است و هر یک بطریق مزاجی و خاصیت
و حسنی و قبیحی و مدحی یا ذمی برای خود دارند و اگر و انبیا بر انبیا بنا بدین جهت مرتب و محسوس نیستند
و انبیا خود در نفس یکی است و نور او هم تا بر سر قایلین انبیا نماند یکی است و اختلاف و در انبیا هم
است امر و در هر ملک پس بیین که اتحاد امر خدا و لای اتحاد قابل انبیا نیست بیکر اسبوح بر نفس خود میگویند
و یکی بر طایفه طلب و یکی بر جماعت و یکی بر جماعت یکی نیست یکی و سولای یکی اولی الامر است بلکه یکی
از ایشان با انبیا یکی از خودشان عاصی است و بیکر طبیعت پس بیین که هر اختلاف مراد از ایشان هست

د

و اگر عاجی و طبعی و آبکی فانیست یا مظهر و نا مظهر و ذرات و اجزای شمرده و هیچ کدام خبیث نیستند
و از جنه ایان که سدا لال کرده این است و ما خلق که لا بشکیم الا کفنی لاسده یعنی نیست خلق شان در
مبعوث شما مگر مثل نفس واحد و داده است دلای که حضرتان خیال میکنند از اعتقادشان این
است که هر ظهوری قبه ظهور سابق است پس زمان عبی قیامت زمان موسی بود و زمان قائم
قیامت زمان عبی بود و زمان ظهور و امام قیامت زمان قائمست و خلق و بعث شما هم مثل
نفس واحد است پس همان قائم است که امروز مبعوث شده و نفس یکی است و شمع مثل خلق است
همان طور که انور از ادغام بیرون آمده بود و نادر و زهم بجهنم طور و در برهان روایت نموده است
از حضرت باقر ع در تفسیر این معنی که که فرمود و رسیده است بنا و الله اعلم اینکه ایشان بعضی منکر
معاد گفتند یا عجب خلق کرده شدیم ما اطواری نطفه هایش علقه ها بعد از آتش خلق اخ
هم چنانکه تو جان میکنی و جان میکنی که ما مبعوث میشویم و در ساعت واحد پس خداوند فرمود
ما خلقکم و لا بشکم الا کفنی واحدة این است و چرا این نیست که با و میفرماید بشویم و بشود باز
اما بطلان اصل اعتقاد بیک در باب قبه دارند که شاید بعد از این مفضل بیاید و اینها هم
اجلا میگویم که در اخبار و بوم قیام قائم عجل الله فرجه و بوم رجعت و بوم قبه هر سه و با اسم
قبه خوانده اند بجهت اینکه در رجعت که همه حاضرین و بعضی از سابقین رجوع میکنند و از
هر اتمه فرج می آیند چنانکه خداوند در کتاب مجید خود فرموده است و در قیام قائم عجل الله
فرجه هم نیز بعضی احوال بدینا بر میگردند و زنده میشوند چنانکه در اخبار فرموده اند و اما در
قبه که همه خلق مبعوث میشوند و خداوند در صحنه افروز فرموده و مژگانند در منتهای احوال و بیان همین
مطلب بعینه در اخبار و بیکه در اثبات رجعت فرموده اند است و در این مطلب شبه نیست
اما آنکه گفته اند اعتقاد اینها است که هر ظهوری قبه است از برای ظهور سابق ابدار لیلی بر این مطلب
نیافندیم و آنچه هم که حضرتان سدا لال میکنند از ادایانی که خطاب بهود زمان پیغمبر فرموده
است که شما انبیا را کشید پیشتر افتی که اخبار اهل بیت شاهد بر خلاف افتد و فرموده اند که این
ثبت را خداوند بنا نهاده است از جهت رضای ایشان بعلی سابقینشان و منظور این نیست که ایشان
عین آنها هستند چنانچه در آن واحد هم کسیکه علی را میبندد و دیگری را خلیفه است و بعلی و نبی
با داده میشود مثل اینکه بیک قبیله ثبت میدهد که شما خون فلاخن و نجیب و حال اینکه بد
نفس بیشتر انگار و نکرده است و شما هم قائل نیستید که اینها معاد بیک دیگر هستند و عند نام حضرت
پیش خود چه طری کرده اند خیال میکنند که خداوند معدود و خلق افراشته مثلا صد هزار یا هزار
هزار افروخته ای اینها پیغمبرانند و در ظهور و بیک باز زنده میکنند باز می آیند و در ظهور و بیک زنده

[illegible]

کوند و در روحان جنات عجیبی غریب سر برآید و قشون حضرت امیر مشرق بر شکست خورد
 شد مذاق و ناست که پیغمبر با حرم از نو و از اسمان فرود میاید و شیطا و قشون او همه را بقتل
 میرساند پس با اینکه صدیق گویم که در جنت هم قیام صغری است و در معدنک در جنت پیغمبر
 اخر زمان و جنت است و اتحاد شجر مال جمیع با عاقلین نیست که همه او شان که در جنت میکنند
 پیغمبر باشند بزرگ مقام اتحاد و مقام دیگر است و مقام و جنت و معاد و مقام دیگر و همه انطور که در
 دنیا ظهورات مختلف داشته اند و حرام بود مثلاً امیر المؤمنین و ائمه بجا نماند و پیغمبر لا بقی
 میسر فرمود و بجا نماند که سائر ائمه و امیر المؤمنین یکی چند هم چنین است امر مرتب و قیام
 نیز که همان ارواح و نفوس مستعد مختلفه که بحسب افضای قوا بلایان و دنیا و متعلق با آنها
 کوفت آنها خاصت بعینه که در جنت میکنند و عود می نمایند پس همانطور که در دنیا بجا نماند و دیگر این
 اسم دیگری بجا نماند و در جنت هم امیر بجا نماند و او است و چه فایده که این جماعت انقدر عاقل
 که قابل اینک افشان بیان حقیقه نباید نیست و الا سپید بگویم که بیان همه این مطالب را بجا نماند
 میگویم که مشکوف شود باری پس جمیع است که خلق و جنت شامل نفس واحد است اما این
 خطا است که بعضی فرود خلق شده و هر کس در جنت خودش خلق و بعثت مثل نفس واحد است
 که در جانی دیگر فرود حق و نافرادی که خلق است اول مرتبه و یا یاقی که مقید این معنی است پس بارش
 و اگر نباشد که این انتخاب خلق که در جنت مجموع من جنت المجموع باشد لا در آنجا که بکلی اختلاف از
 میان عامه خلق بر داشته شود و چنین قول مسلم با حلس و قوم کان نمیکند که این را منظور داشته
 باشی و الا دیگر تابع و منبوع و نبی و ائمه و مؤمن و کافر یعنی چه خلاصه فی خطاب فرود است
 و شفعی هم که در جنت میکنند یا در قیام کفری مبعوث میشود مثل نفس واحد است و اختلاف
 ندارد و از خلقت مگر از این باب که صفات و کمالان او در جنت ظهورش بیشتر است و در قیام
 بیشتر از جنت حال شایسته از کمال نبی بقدر زمان سابق که کمال از قبیل اخبار و اایان و دلیل عقل
 و ضرورت ملیپس دانسته ایم نشان بد میدهد بلکه در یک آنها بلکه هزار یک آنها بلکه یک صفت مثل
 صفات نبی نشان بد میدهد و حال اینکه باید همه صفات نبی را اخلص و این را ظاهر باشد و محض
 از غای اینکه هیچ فضیله نداشته اند مگر اینکه ایاتی میخواهند و اندوایم ایات میخواهند پس بر قدر
 اولاً که مختصر بابات کتابتیه نبوده چنانکه دانسته ثانی اینکه ایاتهم ضمیمه بلغمه منبغه میچسبند که تمام
 از عالم الی نازل شده و هم چنین صفات دیگر که برای آنها است و کلمات انبوه که همه از خرافات است
 پس چه نسبت خاکی با عالم پاک بلکه خدا میداند که اگر قرآن و عالم پاک که هم از خرافات این مورد و انکار
 هم نمیتوان گفت و اسم مناسب تری میخواهد و بعد از ده این بیانات که شنیدید این باب را خلش

[illegible]

مدت شریف و یازدهای دیگرش هم میفرماید باضافه کلمه کلمات و شبهه در این باب نیست و اتحاد
شجره طایفه ایشان بدین است معذک که در عوالم که ظهورات متعدده از برای خود گرفته اند
هر یک از ایشان مستقیماً یا سبباً خاصند و موصوف و موصوفی مخصوص اگر چه هر یک از ایشان را چنانچه
قدیر نیست که اگر خواسته باشند بصفت و صورت دیگری جلوه کنند میکنند و از این جهت باو
و کمال و معرفت ایشان یکی همین است که باقی در این صفت در باره ایشان بیک چنانکه حضرت میفرماید
همین مطلب را در باره بعضی دوستان خود فرمودند و در همان مجلس منقلب شدند و خود بصورت
حضرت باقی ماند و حضرت باقی بصورت حضرت میفرمودند و در همان مجلس حضرت را در داخل در بسته
مقدس پیغمبر گردید و با آنحضرت یکی شد بعد از آن از چهلوی مقدس او بیرون آمد و جدا شد
خلاصه که ایشان قدری جدا شدند و از برای قدری جدا شدند و از برای قدری جدا شدند
حد و فضا نیست ولی معذک با اینکه کثیر طایفه هستند در مقام افتراق هر یک مستقیماً با اسم
خود هستند این است که در حدیث شریف حضرت پیغمبر فرمود چنانکه در کتاب المبسوط در حدیث
که خداوند خلق فرمود پیغمبران را از درختهای مشرق و خلق کرد و شد من و علی از یک شجره پس
من اصل شجره ام و علی شاخ او است و فاطمه لقا احب الی و حسن و حسین محبوبه ها ان هستند
و شبیهان ما و اوراق شجره هستند پس هر کس متعلق بقصبی از اعضا انان شد ثبات مینماید و
هر کس میل کرد بجهت فریب افتاد تا آخر حدیث شریف و چند حدیث با این مضمون وارد شده است
پس بین که با اینکه بل شجره هستند در مقام افتراق هر یک مستقیماً با اسم خود است بلکه هر یک حتماً
فضل خود پس جائز نیست که امیر المؤمنین را باقی مرسل بخوانند چنانکه از همین فقره حدیث
نورانی که روایت کرده ام این معنی ظاهر است و اخبار و روایات با این معنی وارد شده است و هم
چنین جائز نیست که امیر المؤمنین را در فضل مساوی با پیغمبر دانست با افضل شریف چنانکه
جمله کلماتی که از او میگویند ان بقول را قائل شدند و گفتند خود با الله که علی اشبه بالنبی
من القرب بالقراب و با بنوا سله کافر شدند و خود را آنحضرت میفرماید با انا عبد من عبید محمد
پس جائز نیست که آنحضرت را با اسم نبی بخوانند و هم چنین جائز نیست که سایر ائمه را با اسم امیر
المؤمنین بخوانند زیرا که خود حضرت امیر اول من است و هیچ یک از ائمه را انوار نبی نیست با و
نبیست و هم چنین معنی دیگر بکلی علی برای او نمیکند بلکه خود او است باب مدینه علم از
برای سایر ائمه و سایر خلق و ایشان نباید در مقام محبت عالم بشود و فضیلتی که خود صاحب
فضیلت و ارفع نیست از برای ایشان کند و خود را آنحضرت فرمود هان فی انشان محب عالم و
منخفض قال پس اینقدر را که دانستیم عرض میکنم اولاً شبهه نیست که ال محمد و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت

ثبت میدهند و بی بیان این مطلب را باید مددی تفصیل داد تا معلوم نشود پس بنابر معنی
اول که بدن و شبهه فایده بخیرات نمیدهد و اما بمعنی دوم اگر تفهیم و تشخیص بخوانند
حرف بنزد همین قسم منقرضات که میگویند و اما اگر نباشد مطلب را از روی شعور
دست بیاورند باز خواهند داشت که ثمری بچالشان نمیکند و اما افشا الله بعد بیان
میکنیم تا موافقین بهره خود را ببینند و اما این جماعت که تمسک فلوک من بعد ذلک فی کماله
اوست در وقوع باری و اما آنچه گفته است که بدن و دخول و خروج و حلول و تکرار تجل و قف و قدما
از این کلام هیچ بر مباد که همان معنی اشیاء و مؤثرات را داده است و لیکن بقدر عاری
از علمند لکن الله که نمیدانند چه بگویند از جمله همین لفظ صمد و قدما و زاد و انهم تمام ملایحه
بکن بین ناانسان عاری نباشد این لفظ را در انهم تمام میگوید صمد و قدما را که منع کرده اند
قدم و این مراد است که کسی با ذات پروردگار که قدم او ذاتی است شریک نباشد و اینها است و
اما قدیمی که در حوادث استعمال میشود کمی منع از صمد را نکرده است چنانکه خداوند عز و جل
شش ماهه و اهر که مراد عقب خوشه خرمایا نباشد قدم نامیده و این بلا شاک صمد است بلکه
در بالا تر از اینها هم لفظ جمع که دال بر تعدد است استعمال شده و میفرمایند که بگویند کاتبین
غیر مکتوبین موجودین از پیش و هیچ یک از این کلمات از حیرت حدوث حقیقه یا لامر و خلاصه پس
از کمال عامی که هست که صمد قدما را در انهم تمام منع کرده و اگر مقصود او ظهور و بروز است
چنانکه از دعاوی ایشان پیدا است چرا از این صفت حقیقه محذره و حال آنکه خود آنحضرت فرمود
الحی ناعبدک اسمی محمد باری و اما باقی آیات و حدیثی که ذکر کرده بودیم میتوان آنها را بطریق
بما مطلب نمود اگر چه که او بیجا استدلال نموده است که اگر میخواهم باز شرح بدهم معنی طول میکشد
هر سخن جانی و هر نکته مقامی را در باری پیش از این بیانات میگویم اگر مقصود تو از اتحاد شجره
اینست که حقیقه واحد است که در ابدان متعدده جلوه کرده است و حال آنکه بعضی از کلمات او
ولاک را در که این مقصودش نیست و لیکن ما از باب تمامیت بیان میگویم که حاصل کیفیت بروز
روح در بدن اصلاً اینست که بعد از آنکه خداوند بدن را از عناصر صمدیه میراثان مخصوص کرده
و ترکیب فرمود و آن علقه صفرائی که در حقیقه بمنزله طبیعت خامه است از آنها استنباط نمود
و از جهت لطافت و استعداد او بجلالت ظاهر افلاک بخارا از آن منشاء شد و آن بخار در حقیقه
روح بنیاتی است از برای این عناصر و اما که فرمان فرماست در ملک این عناصر و مزاج این بنیات
است و ملاحظه میکنیم که مزاج و طبایع بنیانات چگونه مختلف میشود بحسب اختلاف کثرت و کیفیت
عناصر آنها و در این مطلب شبهه نیست از برای کسی که صاحب علم باشد خاصه آنکه طبیعت باشد

از شیئی یا ربط باشد علامتی بی بیند که عناصر هر بنیاتی را که استخراج میکنند چه غذا و اختلاف
در کثرت و کیفیت آنها ظاهر میشود و اگر اینطور نبود و همه بمیزان واحد بودند همه صاحب یک مزاج
و یک خاصیت میشدند و اگر این بدن بنیاتی را با از قوی دادند و دروغانی قرار دادند که بشکل
مناسب یکی از اشکال حیوانی شود خورده خورده حرارت باطن افلاک در همین بخار و اثر میکند
و از این جهت در خان میرسانند تا آنکه خورده خورده مشتمل میشود بخان حیوانی و اگر چه از جانب
افلاک یک اثر بیشتر نباشد اما معدن لک که در این بخار که جلوه میکند بوضع و سبکی که
مناسب است و است جلوه میکند چنانکه باقیش پیش نیست اما در هر دو یکی که بروز کرد بر حسب
اندو جلوه میکند و در هر یک بر حسب قبیل و دروغی است اگر دروغ و قبیل لطیف و صفا باشند
دو و لطیف بلند میشود و اشی بکمال قوت و انبساط در آن جلوه میکند و اگر غلیظ و کثیف است بر حسب
آن و اگر ملون بلونی از اوان است بر حسب آن و از این راه است که در اشی با اینها مواد مختلفه مجتمعه
گردانند و شعله های رنگارنگ نشان میدهند بلکه اختلاف ماده های جمعی میسر کند که باقیش
بروز میکند اما هیچ نور فلاد یا نور و یا نور ضعیف یا نور دارد و هیچ حرارت از آن محسوس نیست
چنانکه هر کسی بعین نظر کند اما اینها را مشاهده میکند خلاصه پس روح حیوانی هم که از این
بدن جلوه میکند و همچنین نفع اختلاف پیدا میکند و اختلافات هم از قابلیتهاست و بعد از آنهم
که بدن کاتبه صالح از برای بروز روح انسانی شد بجهت طو و از باطن سایر افلاک با از برای غلظت
روح انسانی جلوه میکند و در این بدن و انهم بر حسب همین بدنش شبهه چنانکه چنانچه
گذاشت قیاس از همین بدن و وضع آن طبایع و دو ماده را تمیز میدهند و اگر نه این بود که روح بر
حسب بدن بود از جای بان میبردند و مال اینکه او غایب است پس بر حسب کیفیت و کثرت این
بدن ارواح مختلف میشود و اما اینها نیز مختلف میشود چنانکه در علم انواع و عزایم و غیر اینها از
علوم همه ظاهر است و تا اینجا که آمدی عرض میکنم که اگر از بالا نظر کنی خواهی دید که همینکه شد بر
خداوند قرار بگیرد که روح مخصوصی را جلوه بدهد همانطور که گفتم که قابلیت در روح اثر میکند
همچون نفع میگویم که خداوند بدن مخصوصی میبازد مناسب از روح خاص که او را جلوه بدهد
نه اینکه هر بدن از هر مزاج و وضع که پیدا میشود حکایت از روح را بکند و مثال این مطلب در علم
دمل و خطوط و حصیات و اشکال آنها خوب ظاهر است که همین که فضل افشانی منوجه مبادی علل
شد و در انواع تقدیر خلقت نظر نمود در صورتیکه قابلیت خود را صاف و معین نموده
باشد که در دست حکایت بکند و معدلات خارج هم جمع باشد همینکه بنیاتی که دارد با دست خود
نقاط را در بدن یا علقه ها بر خطوط لبین عکس تقدیران خداوند دست افشا از طوری حرکت

میهد که بر وفق اظهار کائنات میکند و نقاط میکند و با عقده ها منتهی انوفت هینکه نظر در شود
 انها میکند از انهایی بنفد بر غلظت و بدون شمع این برون از مناسبات صورت و طبائع
 و قرائن و اوضاع نشاط یا عقود و حال که این مقدمه شریف و انوفت پس بدان که ان بدن شریف
 که قابل درج غایت است باید در حسب غلبه در میان همه کائنات منحصراً باشد زیرا که ایشان
 طلب عالم امکان هستند و اشرف موجودات و هر بدنی قابل حکایت از روح نمیشود و بدین شبه
 ممکن نیست که شرف و کمال از ان ابدان مقدس محض و کس که در ان زمان جلوه فرموده پیدا شود
 زیرا که اگر ممکن باشد پس معلوم است که خود با الله در ان ابدان نفسی بوده و اگر نفس را نشدند
 روح خاتم و اول ماخلق الله که اجای سلطنت داشت در بدن ناقص با هیچ قاعده درست نمیداد
 پس اولاً از غای شرف و کمال که این جماعت دارند خود با الله که خطای صفت و اگر بگوئی شریف
 که اتم در ظهور و رجعت از فضائل بیشتر انهار میکند این از جهه زیاد شدن معرفت و تقابل
 خلقت که بیشتر برای انهار اظهار میکند نه آنکه کسی شرف و کمال از ان جمل بیاید و ثانیاً در
 که از غای مساوات میکند البته ان بدنی که مساوی با بدن خاتم و اتم اظهار میشود باید در
 حسب غلبه با ایشان یکی باشد زیرا که علانیه بدی که حسب فک کفایت و اوضاع این
 بدن چگونه باشد و اگر در حسب امر بر این مشتمل باشد میگویم ملاحظه کن که حالات اراذل
 و اوایل اشراف با غیبا و اشراف چه فله تفاوت دارد و اگر چه گاهی اعراض عارض میشود و از میان
 اینجا کسی که حال غیب است پیدا میشود اما معدلک اولایی شبهه آنکی که غیب از میان غیبات
 یا آنکی که غیب از میان اراذل است تفاوت کلی دارد و غیب میان اراذل غایب مؤمن میشود و غیب
 و امام اما غیب از اینجا که منحصراً بر دایره ارباب است و ثانیاً آنکه ملاحظات حکمهای
 پروردگار دیندار است بعضی خارجی است بعضی داخلی و آنکی که غیب میان اراذل است هر چند که
 غیب باشد در حکم جمیع نیست که او را امام و پیشوای کل خلق قرار میدهند و طبائع غیبا مطیع
 او نمیشود و آنکه در حدیث وارد شده است که یکی از پیغمبران که نظیر نبی کلام ملک از ایشان
 بود اهل و طایفه نداشت و خداوند او را مبعوث فرمود و مردم اطاعت او را نکردند و خداوند
 عهد فرمود که پیغمبر اهل و طایفه مبعوث نفرماید بلکه عذر از برای خلق نماند پس البته باید
 خاتم طایفه از انجیب غیبا باشند تا مردم تمکین ایشان را بیک دروگان نکن که این طلب را باید
 میگویم در اینجا فضل فرموده است از حضرت امام رضا که فرمود پس اگر گفت که چرا جایز نیست
 این که امام از غیر جنس رسول باشد گفته میشود از برای علی بعضی از انها این است که چون
 امام مقرر ض الطاعه است چاره نیست از دلایلی که دلالت میکند بر او و تمیز داده میشود

در این باب از امام رضا علیه السلام نقل شده است که

باند لا از غیرش و این قرابت مشهوره است و صحبت ظاهر نا این که شناخته شود از غیر
 و هدایت بیابند بسوی او و بعضی از انها اینست که اگر جایز باشد در غیر جنس رسول
 این تحقیق که فضیلت داده شده است که یک رسول نیست بر دسل زیرا که داده شدند
 اولاً دسل اتباع از برای ولاد عداوتش مثل ابی جهل و ابن ابی معیط بجهت این که تحقیق که جایز
 میشود بر عمو و این که منتقل بشود این امر در اولاد ایشان هر گاه مؤمن باشند پس میگردند و اگر
 دسل تابعین و اولاد عداوت و عداوت رسول متیو عین و رسول و دسل و دسل و دسل و دسل و دسل
 خود و زایش از غیرش و سزاوارتر بود و بعضی از انها اینست که خلق هر گاه اقرار کردند از برای رسول
 یوسناک و از ان نمودند از برای ابی بطلعت و بکر بنک و احدی از ایشان از این که منافعت میکند
 فرزندان او را و اطاعت میکند در ذمه او و از بزرگ نمایی ابدان در انفس مردم و هر گاه بودند در
 جنس رسول هر یک از ایشان در نفس خود گمان میکرد که او اولیست باین امر از غیرش و داخل میشود
 ایشان را از این کبر و بخی نمیشد انفس ایشان بظاع از برای کسی که او در نزد ایشان دون است
 پس بود که پیوسته اندی از برای ایشان بسوی قساد و فساد و اخلاق تمام شد حدیث شریف
 پس پسین که میگویند ملاخفاک دوا امر امامت باید بشود و نیست چیزیکه هر یک از هر بابیرون مد
 بتواند از غای این امر را بیابد و همانطور که می بینی در حسب ایشان با غیر ایشان ابتدا حظه
 شده است خاصه در ذریه هر امام ملاحظه میشود و باین نیست که بعد از حسن بن علی
 در احوال یا امام و بنی امام جاری شود بلکه حکم از زنده امام بعد از او امامت بر پیغمبر نازل
 امام حسن عسکری که بعد از او پدر بزرگوار امامت بر پیغمبر و محالست که این امر در احوال یا
 بنی امام بر او کند چنانکه در حدیث و باقی عنوان کرده است و اولاً بیست و پنج حدیث جمیع روایت
 کرده که امامت بعد از حسن بن علی در اعتقاد است در احوال نیست و خداوند فرموده و جعلها کل
 یا قتی عقیقه فرموده و الله الا امام بعضهم او بعض فی کتاب الله و از جمله اخبار دیگر در ان نقل
 میکنم زائد بر موقایع رجوع بخارج از حضرت ابی عبد الله نقل کرده است که فرمود بر یکم کرد
 امامت در دو برادر بعد از حسن و حسین و نمیشد بعد از علی بن الحسین مکرر و اعفانیه
 اعتقاد عقاب و حضرت باقر فرمود و قول خدای عز و جل و جعلها کل یا قتی عقیقه این که ان
 در حسین است منتقل میشود از فرزند بی بسوی فرزند بی و بر یکم کرد در برادری یا عی و در
 حدیث دیگر هم مطلب را در ذیل ابی الوالا را امام فرموده و انکه در آخر فرمود که نیست از برای کسی
 در ان نصیبی غیر از ما پس پسین که احدی غیر از ایشان میتواند از غای امامت بکند و غیر از فرزند
 امام حسن عسکری اما جای هست و بسیار است ظاهر بی میتوان مغرور و شد مکرر شده اند

پیش از ظهور امام اعلام باطله و پنا بدین مذهب و از جمله دوازده علت که از فی هاشم است و از
فقهیه است که در حدیث شریف حضرت صادق علیه السلام میفرماید که هرگاه واجب حق ظاهر شود اهل
شرق و غرب او را لعن میکنند بعد از آنکه در مبدائی برای پیروی کرده شدند و بعد از آنکه پیروی
فرمودند اهل بیت او پیش از خروج او عرض میکنند و میگویند که ملا خطبه میخواند اسم سبادت بر سر خود
میگذارد و اذکارهای بیجا میکند و خون مرد را میریزد و سال ایشان را فساد میبرد و باید
واسطه مرد را از امام بحق عرض میکنند و میگویند که قشریف میآورد و نفوذ با قضا و اقباس سائر
مدعیان و باطل طلب ظالم نابینان میکنند پس در حقیقه گاه هم آنها که نسبت با امامت و انظوری
میکند کردن آنها است خداوند ما را از شر آنها محافظت فرماید باوری پس شیعه نیست که احدی
از خلق در نسبت با امام است با ال محمد شریک نمیشود و الیوم امام نیست مگر فرزند
امام حسن عسکری و اما کسی که مراد این باشد و تقوی و عصمت و مکام اخلاق و علوم و پنا
صفات امامت که شکی نیست که نامش همان حبیبی برای ائمه ماست بوده است و در کتب جمیع
بنیاد امام نمیشود بلکه در حقیقه امامی که صاحبان حسب نسب نباشد بکار خلق نمیخورد
و دفع حاجت ایشان را نمیکند و اولی که ما از برای امامت داریم که با آنها لازم وجود امام را می
فهمیم و معرفت امام را نیز بجهانها حاصل میکنیم خود آنها را هدایت میکند و میگوید که حضرت بی
گویند که علم اخلاص برای او هست نه عصمت کامله دارد نه قدرت دارد نه شجاعت نه سایر
صفات امامت همچو امامی بکار ما نمیخورد و ما که هر سال میخواندیم که میگویند امام مان غایت
است و منتظر ظهورش هستیم متعجبیم همچو امامی هستیم و اگر اینچنینها که شما میگویند در کار
داشتیم در هر زمان و هر شهر و هر ده پیدا میشد که شخصی باشد عامی جاهل نادان عاجز
بجان بقول خود شما که بپشتنوا لول استلال میکنید پس کمال بعضی از تابعین شما این است
از خود میرزا علی محمد بیشتر بود فضل میکنند ملا حسن بیشتر و فی الوقت که کلونیای معتد در
سند و شک او او را مدد بود و کمال داعی اسب میراند و هیچ اضطراب نمیکند که مسلمانان بقتل
که ملا حسن را بکشند و جری میشوند تا خود میرزا علی محمد همینکه کلون بر ایشان خود و افتاد
شدت جین نگذاشت الحمد لله که بدقتی از ام بگرد و فرار کرد و طولی از امر نگذشت بلکه از
سر تزلزل و در رفت و میان عمل و کمال او که هر جاهل و بیفهم که امام چنین کاری نمیکند و
باز آنها را جری کرد که او را نبینان کردند و الا اول یا حرام سبادت یا اسم امامی که بر سر خود گذارد
بود احتیاط کرد و ندیدیم چه بود که کلون را بر ایشان زدند پس شیاعی که در بسیاری از مردم پیدا
میشد و معاصده امام نیست حدیث جمیع خلقت دوا نبوده پس چگونه حساب امامت برای او

حاصل

کنیم البته خاک عاجز میشود و کذب او ظاهر میشود اما انچه بیک با مع غنا صحر و افلاک و عرش
و کبریا هم شایان دعا ظاهر میکند و هر چه هم از او خواستند فوراً اظهار میکند و فصل و تصدیق
قول او میکند اما اگر قطع نظر از خصوصیت تمام اجسام معنوی جسم را می بینی کفر یا دبی
زند که منم که خواستگاه خلق منم رفع کننده عطش منم شوقاننده منم حبه جمیع زندگان و هکذا و هر
داست میگوید زیرا که او است صاحب همه این صفات و فواید او است که در خاک و آب و هوا و اقل
و افلاک و کبریا و عرش جلوه کرده و از هر جا صفتی برآورده و از هر یک که در و کفر آید فوراً
بالکل میشود مثل دیگر روشن تر از این ملاخذه کن زبد بینا و شبنم و یونین و چشند و طس
کننده هر هست و مدیعی هدایت صفات هم هست و راسته میگوید بدین اگر بگوید منم چشم و
منم گوش و منم زبان و منم سایر اعضا او است میگوید اما اگر بگوید که منم زردم در و منم میگوید
زیرا که با او میگویند اگر تو زبیدی بدین تو کو و شنیدنیست چو تو بید و چشیدنیست چو تو بید
ندارد و از میان همه اعضا آن قلب این از عاود نمود که منم زردم باز او بدیده میشود زیرا که او
فرماندهای در همه اعضا و جوارح هست و صاحب همه کمالان و در میان اعضا او است پس
اینست که میگویند این دعا را بکن و انشا الله اگر او عاود کند در و منم که اندر بعضی سوال و جواب
کذب با ظاهری می شود حال که این مسئله شریفه را در مقام مثل و انقی و لحنی پیر بالمثل و بالاسلا
بالحد ثلک الامثال نضر بها الناس لعلهم یفصلون عرض میکنم که الی آخر در مقامی مؤثر جمیع
خیرات هستند بآن ترتیب که از برای آن هست و در مقامی مؤثر جمیع کائنات هستند که خداوند
خلق را از نور ایشان خلقت فرموده چنانکه در اخبار خود فرموده اند و این است که در مقامی جمیع
دانا بخود نسبت میدهند بطور کلی و اما الامل و الما مول و غیره با اهل این ملاخذه است که خود ایشان
مصرف نمایند و می بینند که بوجود مقدس خود پر کرده اند و در کان هر چیز را انشان و تو که نظر مان از
طرف قابلیت چیزهاست و از بدین ان نور محرم بهم باید با نادر و صفات قابلیت بی بریم بصدر و
کذب ادعای ایشان این حقیقه محله صلوات الله علیه صاحبها که اول ما خلق الله است و صاحب
هر فضیله است مگر نبوت که ذات خدا نیست مسلم اگر کسی مدعی شود که حقیقه محمدیه
است که در من جلوه گراست البته از او باید خواست که هر فضیله که فرض کرده شود اظهار نماید یا
اقل بقدر یک سر رشته این معرفت دست من بیاید نام بصدر حق تمامم فکر بدین این قول
کردم خائب و غاسر خواهم بود و بعینه مثل همان مثل است که عرض کردم که خاک برای من دعا کند
که منم مطلق هستم و منم قول کنم اوقت منم پیاده که شنبه ۱۴ از صفات جسم این است که دفع محرم
نماید و بجز و نماند و سایر کارها کند بنا کنم خواجه خود را از خاک خواست بلو که بپایار ما خود من عاجز

و در این کتاب که در بیان صفات حق تعالی است و در بیان صفات حق تعالی است و در بیان صفات حق تعالی است

تو

تو و منم غیر صفات القاب و المطالب و ما فاد و الله حق قدره خسر الدنیا و الاخره ذلک هو الحق
البین که بیان خیرین بمله مناس که خود بدست خودت خولا فاد کنی و دست هر حق نادان
بدی که بحر و هله که میوه اهد یکشد من و تو که لا بد از متابعت هستی هر چه از مناسبت عالم و حکم و قادر و
شجاع و سخی و غیر اینها از صفات امامت دانکنیم که یک جاهل عاجز مثل خود را پادکنیم
من و تو که خاک شده ایم چرا کردن پیش خاکی مثل خود نکنیم که هیچ تمساح مان کند بلکه بدرستی
که فرمود امن بشی مکتب علی وجهه اهکام من بشی سوئاً علی صراط مستقیم بنیذام بالادعای سلمانی
اقرار با حق ضرورت مسلمین و کتاب و سنت قائم بران هست که الی آخر و مله ما خلق الله هستند و او
یانه و اول ما خلق الله بالهدیه اشرف و افضل و اکل و بلغ و اجل و اغلی جمیع ما خلق الله که انکه است
و اگر شعور داری و لا عن شعور نیست که نصیحت میکنی که ایشانند مشیت پروردگار و امر و عیر
امر خداست که بعضی قرآن هم چیزی قائم باو است که انما امر الله ان یقول لکن فیکون پس چرا
انکار میحران و علم غیب سایر کالات ایشان را منبانی و چرا انانیکه که مدعی این مقام میشود و
نمیکنی که از انانیتهم انان و محج غایب و اگر خود شایسته صاحب معرفت هستند و بجان نظر بهیست
ما صفتا صاحب هر نظر نیستیم و حجه خدا باید تا نه و کماله یاست بعضی از این یات و انما ایشان بدیده
و اگر کوئی که اینها از خالات است میگوید که برای ایشان اثبات مقام امرت بلکه بالانرا منبانی و
همین امر خداست که این امور با و یاری میشود و هم محال نیست چرا اینها محالست یاری چک که بد
نقشی میشوند و بخدا میگویند و اگر اینها بیان مطلب شود خواهند گفت که ما صفت با و انهم والله
نست بطوریکه کلام را حضرت انجا نمیکوبند **فصل** گفته است مشبه اول به جامع اسماء و صفات
است و محل ظهور و حال الما برید چنانچه او امر با حکام و مناهی بهود از اصول و فروع طائف حول تودیه
است که بر حضرت بازل و از انحضرت ظاهر شد و کذلک انجیل که خدا سرشته و تنبیه و در مقامی غفیر
تو بدیاست و جمیع ما محتاج ان است طائف حول انجیل است و قرآن که محیط و محکم بر تودیه
و انجیل است و آنچه در اسلام است از توحید و نبوت و ولایت و عدل و امامت و معاد
و جنت و نار و حساب و عقاب حق بر ایشان مسائل فروعیه طائف حول این کتاب مستطاب است
و این فرمان حضرت ربنا لا رب الا بهی و واضح و مبهره است که ذات بی چون مقدس از غیبت و
ظهور و طلوع و غروب و صعود و نزول و حلول و دخول است و مترجم است از وصف و احسن
و ادراک مدرکین و مشبه اول به حقیقه محمدیه است مظهر اسماء و صفات و مناجات و
ایات و او است مقصود و قرآن نازل شده الذین یؤمنون بالغیب انما نؤمن الذین الذکر
خشی الرحمن بالغیب و اخبار و ایات و لا یل فاقته و افضلیه بر این مطلب بسیار است بلکه

و در این کتاب که در بیان صفات حق تعالی است و در بیان صفات حق تعالی است و در بیان صفات حق تعالی است

جمع علیه جمیع ملایک که غیب مذکور در هر یک از کتب قبل مقصود ظهور موعود بعد از آنست
که در آن ایام ممکن و مخروق و مستنود از عرفان و انظار و ادراک بوده چنانچه مشهور در شجره
است و مقصود از شجره ثلث است و از اینجهان است که احلاق غیب بر انفس اولیه نموده اند و اینست
مقصود از عالمی که در کتب ماثور است و هر کتاب قبل عهد و لایب بعد از آنکه در جمیع قرآن حقیقه
همین یک طلب شریف است و الله للعلی و لکل مثل القلین **جواب**
چنانکه که اینر چه مظهر عالمی و نادانست که اینقسم پریشان گوئی میکند مثل کسی که در خواب
حرف میزند و عجب تر آنکه مردی هائی بر این عبادات عبور میکند و سرچشمه باندند و لذت
میبند و در حقیقه برای همین خوب است که همانها بخوانند و لذت ببرند و عجب بآید نمود از حق
بالقوه پروردگار که بر زبان خود اینجاعت کلماتی چند جاری میکند که هر یکی کجی است بر آنها
و دلیل است بر بطلان مذهب و عقیده ایشان خلاصه اصل مطلبی که منظور نظرش هست
که باین زبان کلمات میخواهد بیان کند آنست که حقیقه حقیقه خودش مشبه اولیه پروردگار است
و خود او است مظهر اسماء و صفات خود او است که از زبان هر یک از اینها سخن فرموده و کتاب هر یک
ایشانم ظهور نفس او است که بر حسب درجه و مقام او از او بر و ز کرده و جمیع او را مرقع و احکام
هم طائف حول کلمات و غرضش از این کلمات اینست که هیچ حکایت دیگر را بگوید و علی و محمدری
سوائی همین کتاب نیست و غیب مذکور در این کتابهم موعود بعد از آنست که در ذکر کتب قبل
عهد و لایب او ذکر اند و میگویم ما که انا اینکه گفته حقیقه حقیقه خودش مشبه اولیه پروردگار
است آنچه حق در مسئله است آنست که از برای ایشان مقامات و درجانات و در هر مقام
بمناسبتان مقام اسمای با سبی و موصوف و صفت و صاحب فضیلتی هستند و در مقام
حقیقه حقیقه است ایشان مشبه الله و امر الله هستند اما امر الله مفعولی نه امر الله فعلی و مشبه اولیه
و این مقام است که بمقرر نماید و کان الله مفعولا و در این مقام استین مشبه اولیه و ندوکی
اراده اولیه آنست که کامل بن ابراهیم وقت خدمت حضرت امام حسن عسکری و میخواست
از ایشان سوال کند در این اشناق ثم جعل الله فرجه ظاهر شد و فرموده از او سوال
کنی از مقاله مفضوخته دروغ گفتند بلکه قلوب ما او عید است از برای مشبه الله پس هرگاه
خدا بخواند ما میخواهیم و خداوند پسر ما پدر و آقا و ان الا ان پشاه الله بعد از آن ستر
برکت بجا است خود و حضرت ابوالحسن ثالث فرمود که خداوند قلوب ما را مورد از برای
اراده خود قرار داده پس هرگاه بخواند خداوند چیزی را ایشان بخوانند و این است قول
خداوند و آقا و ان الا ان پشاه الله و باین مضمون اخبار و بسیار وارد شده است و

از برای ایشان مقامی بالا تر از اینهم هست انا ان مقام از حقیقه حقیقه بالا تر است و از اسمای
این ماده بران مقام گفته شود ان مقام مقام جد است و در این مقام عین مشبه پروردگار هستند
چنانکه اخبار دیگر شاهان است و در حدیث طایق بن شهاب در وصف امام فرموده که ان
و مشبه و حضرت بنیاد فرمود که ما از این خلاصه شد و این مطلب شبه نیست و بی حرف در آنست
که حضرت بعضی الفاظ را دوست ادا میکنند انا اگر از اینها بیوی که حال همین حرف خود را میبیند
کن و لوازم از اینها برتر است اینکه بیا و با وصف امام خودشان درست بنایند بنام میکنند و فرخاند
کهن طایق بنیاد حق همان محمد بن عبد الله قسم میدهم که ایا مشبه اولیه پروردگار را بیش از اندازه
و ظاهر و قابلیت مشبه خود فرست کرده یا همان اندازه نشد بر کرده اگر یا اندازه مشبه خود گرفته
که بسیار باطل است اگر مشبه خداوند را لا بق جلال و کبریا و عظمت و غلظت پروردگار و عظم
و ذات خدا را هم چنانکه شریح میگوید منزه از جمیع صفات خل و اضافه میباید و همه آنها را در
مقام مشبه ایشان میکند پس چرا انکار فضایل محمد را میکند و چرا هر بی سر و پائی را عامل
روح و مظهر نور ایشان میدانند و الله که بجهن کلمات که میخواهی باطل خود را ایشان بکنی
چنانچه خدا را بر خود تمام میکنی که مستحق عذاب بدی خواهی بود زیرا که بعد از معرفت انکار
نموده و محمد را اینها و استحقاقها انفسهم ظلم و علوا باری و انا اینکه کتاب هنر بتی ظهور نفس او
است در برای خود حریص و جمیع است و همه او را و خواهی هم طائف حول کتاب باشد اما ای بیاضان
تو صاحب همین کتاب و این کتاب را شریح میکند که محل ظهور و فعال نمایان است اما اگر شخص غیر
بگوید که توفیق خود یا بقوت به از این کتاب بگوید و از نده بکنی و قوی محل ظهور فعال نمایان
بنابر اعتقاد تو بگوید که این امری محال است و چنین چیزی نخواهد شد و میگویند فعال نمایان
بر پدر باقی خودت هر چه کان عالم را زنده نکرده چه شد که امر و این امر محال شده است و که
مولود زاده و سمع ماد و حیات میدهد چرا عاجز شد که مرده و زنده بکند و الله که امر اینجاعت
سخن ترا از خدا است که منکر فضائل محمد هستند بجهن اینها اولی غالب کم معرفتند و
ثابت دیگر اقرار اسم محمد را بدو فرمود بگری نکند و ندانند اینجاعت هم فضائل محمد را شناخته اند
چنانکه بی بی یقین میگویند و بعد از آن انکار کرده اند اوقات اسم ایشان را بدو فرمود بگری
نگاردند پس برین که عذاب اینها از مرتبه پیشتر است تا که از هر یک بیک منکر بنمایان هستند باری
انا نمیکند که این است مقصود از عالمی که در کتب مسطور است که هر کتاب قبل عهد و لایب
بعد از آنکه کاش در یک دخل و تصرف در معقولات نمیکند و ندو مرقعات نمیکند و من بک
حدیث در بیان در نقل میکنم اما دیگر شرح و بطی غیب هم تو خودت نظر کن پس نقل اینهم که

فرمود بپای بجای زهر که کار میکند که ما را اینها هسینم و کندم و بنی الله منه

بطحاء سيل
الوادى فيه
دخان الحمى
ومن بطحاء
مكة معيان

صلوات اللہ علیہ علیہم اجمعین

۲

بیوقوفان و ناسپید گدیم او را بروح القدس ان جبرئیل است و بیوقوف بالا بردن عینی بود از
روزنه بیت و بیوی اسفان و انداختن شب خود را بر یکصد و در این کشته شد بدل از او رفت
شد که او هیچ است و فرمود امام که بعد خداوند توجیب خود عدل و توجیب را بجا نیاورد
مذکورند در قول خدا تعالی **فَمَنْ قَاتَلَكُمْ لَابِدَةً فَالْقَتْلُ** و میفرماید با کمال جانم رسول عیسی علیه
السلام پس گرفت عهود شما و موافقت شما را با آنچه دوست نمیداد و بدل از عدل طاعت برای او نپایان
که افسوس هستند و میندکان منجیبین را و محمد و آل او که طیبین و ظاهرینند چون که گفتند بشما
چنانکه شما ناپدید نماند از دین و در میان ما بر ما است عیسی شما اسلاف شما اینها را اسلاف که
شد با ایشان که ولایت محمد و آل محمد این است غرض اقصی و مراد افضل که خلق فرموده است
خداوند احدی را از خلقتش و مبعوث نفرموده است از دینش و امر بجهنم انداختن را
یولایت محمد و خلفایش و بگوید بواسطه او بر ایشان عهد ذاتا اینک قائم میشود بر او و عیسی
بان سایر اعدا هم پس از آنچه است که در بدیم چنانکه است که او را اهل شما اینک گشتند و گویا
و جویی را و است که در بدیم چنانکه قصد کرد بقتل محمد و علی و پس خلدند سی شما از غائب
کرد و در دروغهای شما مکر شما را و شما قول خدای عز و جل قتل من معنی ان قتلتم است هم چنان
میگویی از برای کسی که توجیب میکند او را و بلك کم نیکب و کفر و کفر و اراده نمیکند آنچه که هنوز نکرده
است و این است و جز این نیست که داده میکند که چه قدر کرده و توفیق وادی بر کردن اینکار تمام شد
حدیث شریفی است که باقیه ملاحظه کن که چگونه در هر معجزات پیغمبر و عیسی فرموده است و معنی
عاطف هوای بود و فرموده که میل شما و اطاعت و محبت پیغمبر و آل او نیست و در آخر ملاحظه
کن بیستم چه وقتی فرموده است امام و سر عدول از ماضی مضایع و اربابان فرموده است که
بکلام عرب کرده و اینست یکی از شواهد معنی ما که میگوئیم در ظاهر قرآن هر جا ملاحظه قوا عدل
شد است خلاصه پس هیچ دخل بطلب ندارد و وجه ندارد بر او میکند و حاجت بنفسبیل زنده
بر این نیست و الا اخبار متعدد است در خانه اگر کسی است بلد حرف پس است **فصل** گفته
است و آنچه احکام است جد است از برای ایمان و روح ایمان و ایمان عرفان مظاهر امر است
در دنیا و دین و بعد محبت و ولایت و عیود و به اهل بیت طهارت است اناسکوه المؤمنین و صبی
انما جمیع و گوئیم و استنبوا بالصبر و الصلوة و اتقوا کبره الا علی العاشقین و عاشقین الذين یظنون
انهم ملائکة و هم اهل ایمان را چون خاتمهم قائم است و ظهور و انحضرت مؤخر بود و منفصل
و بعد از غیبت است لذا در فرقان عهد و ولایت انحضرت را از مؤمنین بفرقت و انحضرت است
مقصود از غیب چنانچه ذکر شد و انوجود مباد است مقصود از دین بر مؤمن بهد الله و لا یفوتون

المشاق بعد سه چهار تا به دیگر همین مضمون نقل میکند بعد دعا میکند که غفلت و اندوا
بر این عهد باقی نگذارد **فصل** آنچه اول گفته است صحبت در وضو و شکر مالدار
احکام احکام بخیر عبد الله باشد و مظاهر امر تیر خود انحضرت و او صباه او که نص مرا بپایان
فرموده است و لکن غیر از این مقصود است با حلس و اشیا آنچه گفته که در فرقان عهد و ولایت
انحضرت را گفته اند انما اینک ایات را ذکر میکند شب نیست که در فرقان و سایر کتب عهد و ولایت
الامر را گفته شده است و غیر از ظهور و انحضرت هم داده شده است اما چون بنای مادی و تقییر
ایات بر اینست که هر چه در اخبار اهل بیت ملاحظه کنیم همان را بکبریم و از رأی خود نگوئیم پس اینایات
مخصوصه که ذکر کرده اختصاص با این مطلب که او گفته ندارد اینک کتب برهان موجود است و در
ذیل این ایات اخبار بسیار و ذایب نموده که در همه جا فرموده اند که مراد از این عهود عهد و ولایت حضرت
امیر و اولاد طیبین است و پیش او است که از سایر ارباب این است گرفته شده است و اختصاص با
ال محمد ندارد که ان بمراد باشد مقصود از این مشاق فقط و لوا اینک جز و مشاق البته بوده و هندی
اما اینجا چون تفسیر کتب را برای ما میگردانند و رجوع با اخبار اهل بیت نمیکند اینست که
تخصیص میدهد و ایات دیگر که گفته در بیان ظهور و انحضرت است و رجوع با اخبار اهل بیت
چون در ایات از کتب ظاهر و وجه چیزها بیان شده است که متنافی و مخالف با وضع امام
حضرت است خدا از ان ایات غرض نمیکند بنا را اما میگوید که بنیاد امامیه بر عیسی و نصب کرده از دستش بود
اما انما افشاء الله ذرات ایات را میگوئیم تا بر هر منصفی ظاهر شود که با اصادق بر این جماعت هست
فصل گفته است باری صاحب زمان و شریک قرآن و علیها الذین صاحب الدنوة
والقوة الهیة و لواء المحیة و مالک القوا علیه الا ملة و مظاهر القدر سید حضرت قائم است اینست که میفرماید
هر کس میخواهد ادم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و علی الاخر را نظر کند مرا نظر نماید و حضانت
همه اینها و اولاد با او است و هم چنین آنچه مضایح و مواظبه حکم است مقصود تفکر و تدبر و بصر است در
اشراق بظهور و انحضرت روح العالمین فداء و اقوال و صف قرآنهم و ذکر رجعت و ظهور و قیامت
و صدور و اخر طاعت و صراط و معیزان و حساب و جنت و نار و نزول ملائکه و نزول ایات است
که کل ظهور و انحضرت و ظهور و لا ینفک الله المتهمین القوم مخصوص است و تبیین شده و از صاحب
کتاب غیر گفته عیسی و اولاد و بیست و عده ام الکتاب نا انکه بعد از ان ایات اینک نقل کرده است
میگوید این ایات و ابان آخری بسیار است که هر یک تحقیق است کامل و دلیل است با هر یک از این
قاطع که مدلل بر ظهور و انحضرت و نزول ایات و ظهور و بیانات و اثبات و تفریق ناس و رد و تفریق
دیگر و بایا و در این ایاد و بر انحضرت و اصحابش و فتنه و امتحان و حنون و تفریق و تفریق و تفریق

و ظهور و انحضرت مثل ظهور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و من نزل فی بینهم الکتاب بطول و ان
حضرت فی آیات تفسیر شده و تفسیر کشته **جواب** اما مطلبی که در اول ذکر کردیم است
چون سابق جواب داده شده است بعد هم در ثلث اخبار بمنااسبت منقض میشود لهذا تفصیل
نمیدهم و در این مقام تفسیر آیاتی که ذکر نموده انشاء الله بپردازیم و آیاتی که علاوه بر اینها از ظهور
و رجعت خبر میدهد و او از ذکر آنها فارغ کرده است ذکر میکنیم پس از جمله آیات که ذکر کرده اینهاست
ما یأثم است که موافق اخبار اهل بیت که بسیار از آنها در برهان نقل شده است در جمیع
تقدیرات خداوند جایز است مگر هر چه خداوند از علم ازلی خود خبر میدهد و علم تقدیر در نزد
خداوند محض نیست که او است که میداند بر چه قرار خواهد گرفت و اینست که فرمودند حضرت
یا قریب که علم دو عالم است که در نزد خداوند محفوظ و مطلق نکرده است بر او احدی از خلقش و علی است
که تعلیم ملئک و رسول خود فرموده پس آنچه تعلیم ملئک و رسول فرموده پس بدینست که آن زود بیا
که بشود و در و غلو نمیکند نفس خود و ملئک و رسول خود را و علی است که در نزد او محض نیست
مقدم میدارد و از آن آنچه بخواند و مؤخر میآورد آنچه بخواند و ثابت میکند آنچه بخواند
و اخبار و اینجاست و اختصاصی از برای این با هر ظهورند بدین علی حضرت ابوالحسن
عسکری با یوب بن فوج فرمود که خداوند هیچ پیغمبری را پیغمبر فرمود مگر بعد از آنکه به خصلت
و از او عهد گرفت که حاصل خفا تو چپ خداوند و خلع انداد و اینکه بد از برای خداست گاه باش
که همین که اختلاف جاد باشد همانا بتخلق اختلاف باقیست تا صاحب الامر بجزیر و عرض میکنم
پس معلومست که انحضرت خلق را بر توحید و اقرار بیداد و امپاد و شرک را بر بیداد و ادایات
و اخبار و دیگر شایدها بمنجی است و در بعضی اخبار و هم حضرت باقر فرموده اند که خداوند این
امر را موقوف فرموده بود پیش سیمین میدان آنکه حسین کشته شد شد بد شد غضب خدا بر
اهل زمین پس تا خبر انداختن آن را ناسنه بکشد و چهل پس تا اثنا عشر روزه و شافا شد کرد بد
و قناع سر را کشف کرد بد پس خداوند و خدایان را قرار نداد از برای تو حق و دوزخ و ماعد
فرمود بخواند ما یأثم است که در این ملا حظ کن که موافق کتاب خدا و فرمایش اهل بیت و اینجاست
شریف و اخبار و کثیر دیگر این امر توفیق نخواهد شد چنانکه فرموده اند که هر که توفیق کند
منزله او را نکند پس کن پس مثل حدیث ابی بصیر عزی که موهوم توفیق است میتوان گفت موقوف
اخبار دیگر فرموده اند که حدیث و اعراض بر کتاب خدا کن اگر مخالف است بدانکه از ما نیست که با اینکه
جمع نیست سلسل یا آنکه از اخبار و محقق بدانست که بعضی از آن نمیشود و بعد از این باید
رجوع کرد و او بگوئی که همین حدیث هم که الا آن ذکر شد دلیل توفیق است میگویم صدر حدیث

و در برهان ملا حظ کن که این قرآن است و بعد از آنکه فرمود تا سبعین بار است
بعد از آن رخا و خود انحضرت فرمود بخواند ما یأثم است تا آخر پس همانهم توفیق نبوده است خلاصه از
برای این با اختصاصی با هر ظهورند بدین مگر همین اندازه ذکر شد که برای تمام و اشکال میفرماید نه
اینکه چیزی درست معلوم شود و از جمله آیات که ذکر کرده مانع من اینهاست و اینهاست و اینهاست
برهان نقل نموده است از حضرت باقر که اینها را و او در آن نیست و اصل اینها بطور وجوده ما
تفصیل اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست
تجتر از این و اینجاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست
قائم عمل الله فرمود نیست و شاید که حضرت چون مدعیند که خود با الله تائید جمیع افعال که بعد
الانقار است از آنکه ما هستند و خواسته که با اینهاست که لکن که بشر از ایشان ممکنست
و بدینکه امام فرمود اصل اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست
بشر است و علی ایحال که امام ائمه عادلانند که وضو و وضو است و باقی اینهاست و اینهاست و اینهاست
ما یأثم است و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست
تا آخر و در ذیل اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست
برای انحضرت صاحب الامر نیست بلکه همه امرشان بچنین متوال است و نمیدانم چه دلائل در این باب
بر ظهور است و گویند این مرد قرآن را بازمیکند و در هر موردی ایمنی منسوب به محض عوام فریبی میهمند
و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست
لا یأثم است و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست
نام برده میشود و اخباری چند در ذیل اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست
اجلین را بموقوف و محض فرموده اند و در حدیثی حمزان عرض کرد که ما میدارم سفلی از موقوف باشد
فرمود از محض است و نمیدانم چه مناسبتی که او خیال کرده چه چیز است شاید منظورش اینست
که آنکه پیغمبر هم اجل دارد بعد از امت میرزا علی محمد فرمود با الله میباید و اخبار ما میرج است
که اجل کلیه ائمه خاتم است و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست
این میگویم که کام کاف و مشرکین منافقین هم اجل دارند و آن در نزد قیام قائمست و شایدها بمنجی
دوایه میباید و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست
است چنانکه علاوه بر اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست
و هم باطلین و دوایه دیگر از عقبان اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست و اینهاست
دوایم اینهاست که در هر قرین در اینهاست رسولی ازال محض است که تا اینکه فرمود که ایشانند و اینهاست

و ایشانند و رسول عرض می کند که اسم رسول بدو نشه و دلیل نبوتی که پیغمبر حق فرموده و لا
 نبی بعد منی فرموده است نیست و ملائکه خدا را هم رسول خدا میگویند و مراد نبوت نیست و رسول
 علیهم السلام با نطق فرستاد خداوند رسول فرموده است و رسول حق فرستاده شده پس چون
 ایشان فرستادگان پیغمبر هستند همه با پیغمبر رسانند مثل اینکه در این دنیا و دیگر خداوند صغیر باشد و
 ان من الله الا خلافتها اندر و در جماعات بسیار پیغمبر که خداوند نبی و انما نقر شده که نذر نباشد
 استاد حدیث شریف میفرماید که ای پیغمبر حق فرستاده او نذر نبوت نیست تا اینکه فرمود که پیغمبر
 نمرود مکرر آنکه از جانب خود پیغمبر نذر نبی گذاشت خلاصه طلب نیست که رسول را با و پناه سه معنی
 فرمودن دلیل این نیست که ایشان پیغمبر اند و هر یک صاحب شریعت و کتاب جدید هستند بلکه
 رسول حق فرستاده پیغمبر هستند چنانکه خودشان پیغمبر فرموده اند که هر که بعد از من
 بعد از من از غای نبوت کند یا بعد از قرآن کافی بیاید و خون او میا حست بر هر که از او پسندد
 و ابشود پس چگونه میشود که خودشان دعوی بوسالت یا غنمی که خاص پیغمبر است بفرمایند
 بعد فرمود امام آ قول خدا بیضا که فاذا جاء دسولهم قضی بینههم بالسطر فرمود معنی آن است که رسول که
 میکند بقطر ایشان ختم کرده نمیشوند هم چنانکه خداوند فرموده فاذا جاء اهلهم لا یسألون
 ساعه ولا یستعدون عرض می کند دو باب بعد از اینست و یقولون من هذا الوعدان کتم صادقین
 قل لا املک لنفسی ضرا ولا نفعا الا ما شاء الله لکل امه اهل اذا جاء اهلهم فلا یسألون ساعه
 ولا یستعدون و دلیل اینست که امام آ فرشت فرمود با آنچه در قرآن است چنانکه می بینی فقلوا
 داد و ممکن است که تفاوت از ضعیفان اولیه باشد و ممکن است که امام آ نقل معنی فرموده
 باشد و ممکن است که روان ضعیف کرده باشند علی اجمال خبری یا اصل معنی نداده
 و عرض این است که و عدومات اخر الزمان هم که رسید رسول ایشان یعنی امام آ که پیغمبر است
 عهدهای خود را با و میبندد و او را میفرستد بسوی مکه کثرت میبندد و در میان ایشان
 بعد حکم میکند و ظلم با ایشان نمیکند و حکم او در یافه و منافقین است عدلیست چنانکه
 خداوند بعد از همین ایت بلا فاصله میفرماید و مصنف کتاب دلائل احبناطان این را ذکر کرده
 است خداوند پیغمبر را بدلیل ایت که عدلیست با او و نهارا مازا یسئل منه المجرمون اثم اذا ما وقع ختم
 به الا ان وفدا کتم به شیطان و حضرت باقره پیغمبر را بدین عذابی است که نازل میشود و اخر الزمان
 بر فقه اهل قبله و ایشان انکار و ادنزدول عذاب را بر ایشان پس بین که ولو انکار و ادنزدول
 الوعدان کتم صادقین بگویند و اخر الزمان بر ایشان عذاب نازل خواهد شد بواسطه امام حق
 و امر و بین که هنوز ایام مهلت است و هیچ فرق با زمان سابق نکرده مگر هر چه فتنه نازل شده

است اشاعه ای هنوز نازل نشده پس این ایات هم معلوم شد که در بر حضرت میبندد تا اینکه
 مؤید طلب آنها باشد یا اینکه نوع اخیار و تمهید را که در قرآن و انجیل است مانع نبیند و پیغمبر
 ما اینست که پیغمبر فرموده اند منطبق بر امام شمانیست و امام حق خواهد آمد که همین ایات را و پیغمبر
 خواهد بود علی اتم فرموده و سهل مخرج و از جمله ایات که نقل کرده این است و ما اهلکام من قبله الا
 و لها کتاب معلوم ما شقیق من اتم اهلها و ما لیسوا و من نصیر این به هم از ایات پیش ظاهر میشود و
 نظیر همانها است و از جمله اخر اینم ان اصبح ماؤ که غورافن یا بشک بنام معین را به دا غلط نقل کرده است
 صحیحان قل و ایتهاست و این ایت میبندد که را و اخیار و لیسوا و در بانه امام آ معنی فرموده اند از جمله حدیث
 است که در بر همان از رسول کلام نقل کرده است که در یکی از غروان که علی بن ابیطالب فتح فرموده
 بود و قتال لیسوا را از حضرت ذکر فرمود تا اینکه فرمود که ای کاتب سبط منسبت و اند از صاحب
 او بیرون میباید و خدا تعالی اتم را نشدین را و از ایشان است میبندد این ایت عطا میگوید عرض کرد
 بانی دایم پارسول الله این میبندد که پیغمبر فرمود ایما بعد بر سبک خدا میبندد و فتنای عهد کرده
 است بسوی من که بیرون میباید و از سلب حسبی تمام امام و پیغمبر از دل و غایت میشود از ایشان
 و اینست قول خدا بقر و یل ایتها ان اصبح ماؤ که غورافن یا بشک بنام معین میبندد از برای او
 ختم طو لایق که رجوع میکند از او قوی و ثابت میماند بر او و اخر و پس هر که اخر الزمان
 بشود بیرون میباید پس پیغمبر در بنیاد از سبط و عدل هم چنانکه پر شده است از جور و ظلم و
 قتال میکند بر او بل هر چنانکه قتال نمودم بر بنیاد و او سبی من است و اشیاء مردم من تا اخر عهد
 شریف و دیگر خود را و حضرت که نمی بخال حضرت را و او را باند و قتال کردن بر او بل میبندد
 که امر میباید در کتاب خدا با آنها رویه شریکین بوده است ولی صاحب الامر با مسلمین هم که حقیقت از
 جاده است خارج شده اند چنانکه خواهد فرمود مثل اینکه حضرت امیر و حضرت سید الشهداء آ
 فرمودند و از جمله ایات این است ما یظنون الا صیحه واحدة تا خدمت و هم پیغمبر و علی بن ابیهم
 نصیر نموده است که این در اخر الزمان است که صحبه رده میشود در ایشان یکصیحه و خالی اینکه ایشان
 در بازارهای خود مشغول خواهند شد پس پیغمبر در کل ایشان دو مکاشفان که بر یکدیگر داد احکام از ایشان
 بسوی من تراش و وصیت میکند بوصیتی و اینست قول خدا بیضا که لا یسئلون تو صیحه و لا الا اهلهم
 بر رجوع عرض می کند ایات بعد از این هم میبندد که این در نزد فتح خود است و قیام قیام کری
 که جمیع خلق حاضر میشوند و خداوند بعد از همین ایت میفرماید و فی الصور فاذا هم من الاموات
 نزلت بهم یسئلون تا آنکه میفرماید فاذا هم جمیع الدنیا عرض و در اخیار فرموده اند که ایت رجعت
 مثل این است و دوم غش من کل نه فوجیا عن یکتاب یا بائنا و ایت قیامه مثل این است و شش

فانهاد و درنهم احوال پانها را و در تمام قبه که نیک نیست که جمیع لفظها محضون فرموده و دخل بر جنت
و ظهور ندارد و بیجا ذکر نموده است و شاید منظور او اینست که با وجود یک جمیع انها را فراموش کرد
انها مشغول خاصه اند و میخواهد بگوید که حال هم جمیع انها را فراموش کرد و مشغول خاصه هستند
اما این تفسیر بی بری که با جمیع ایات منافات دارد و حدیث هم که برخلاف آن وارد شده باری
از جمله انها است بانه اهل الکتاب مذکورند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود من ارسل انتم و اولوا ما جاء من غیر
ولا تمایز بین این دو هم موافق تفسیر اهل بیت خطاب باهل بیت در وقت بعثت پیغمبر و دخل
با مرتبه خود ندارد و مگر نا بد برای بکفی و تجنی و دران نیست و از جمله انها است قال دخلوا فی اسم قد
خلت من قبلکم من الجن و الان فی النار و کما دخلت النار لست انا و این بیهوده و دخول اسم است در نار
و نه همین بیهوده و ایات متعدد در این دو کیفیت سلوک انها است باینکه دیگر در عذابهای که
بر آنها وارد میشود و نمیدانم چه مناسبت دارد و این بیهوده و این مقام شاید منظور اینست که بنا
بر اعتقاد انها بقدر سرپاشد و ام داخل نار شده اند و بگوید که و اهل من میکنند و همین است دلیل
اینکه در اشدند و الله که شکل از این است دلالتها بخندد و قو و ملاحظه کن چندین بیهوده از این را
که از زبان جنت و نار و احوال مؤمنین و کفار ایشان میشود بین هیچ و بیعی موضع امر و زور دارد و ایات
شاهد اینست که مؤمنین و کفار داخلند در جهنم و دوزخ و ممکن نیست که از نعم جنت بجا آورند
چنانکه از جمله همین ایات است که بعد از این است و نادای اصحاب النار اصاب الحیة ان افوا و اعطوا
من الماء و احتاروا فکلم الله قالوا ان الله حرهما علی الکافرین و امرور قنذانی از کسانیکه با اعتقاد
تو کفار هستند شنیده بانه اگر شنیده که کفر از دوزخست و اگر شنیده و خلاف فرموده که نعم جنت
حر است بر کافرین پس دعوت نماید دیگر برای چیست اهل جهنم که دیگر دعوت برینند از دوزخ خارج
و مقصودش اینست که ایاتی چند پیش سر هم بنویسد و برای مرده اشکها و فضل کند و مستحق
سلبین را از سبیدن بیرون کند تا فایده بلیغ کند غافل از اینکه من سبق له من الله الحسنی
کول بخور و پس از اینهم دخل باینست که محل کلام است ندارد و لمن مذکور در دایره در میان
امم کافراست و رؤسا و اتباع ایشان و بالتب عو منین چنانکه در ایات مذکور است و علفها
میگویند و سودی بیند و ده انها منافی وضع امر و انک بائع و دانور و موافق ذیل همین
اینکه ذکر کرده میگویند و بپناه اولاد احوال و انا هم عذاباً مستحقان من النار قال لکل ضعف ملاحظه
کن امر و زور حضور عاتقه مثلاً تو یونانی بدیغ یا یونانی چه جای اینکه خودشان بگویند و از
انها خبر از ترم و ترتیب هیچ بشنوی پس این چه قیاسی است که سرپاشد و وجه دخل بر عده ظهور
داود باری و از جمله ایاتش بوم طلب و وجههم فی النار یعولون یا لبنا است الله و اعطنا

[illegible]

34

بلاها

پس عزیزم کنگدایشان

۱۰۰

[illegible][illegible]

Contact : jabir.abbas@yahoo.com

انفهام گوش ز مردم شدن است دیگر تفصیل بنیدیم و دعوت جد بداریم که پیش از آنکه مردم که مراد
همانند عیون است چون حشور و ابدان امر و در میان خلق بسیار شده است و از آنکه
مندرس کرده اند ایشان قشری میبوندند و حکام زمان هدیه و این میبوندند و از آنکه بایک
و فوی میبندند و منظور که از پیوستن سر زده است و پیوستن ایشان از نبوت است که بیان میبندند
نه اینکه یک شریعت و کتاب او را از میان بردارد و شهادت آنها را پیش از ذکر کرده و علاوه بر آنها هم
اخبار را بسیار است الا اینکه ما حالا مختصراً میبایز گفتن است فی الجاهل و العواله و جوامع الکلام انما
بن دعلیه ماله و رسول الله من الجاهلین ان قال یخرجون علیه کتاب الله وینالون وینالون
علیه فی العواله ان قائمنا اذا قام استقبل من جهلة الناس ما لا استقبل رسول الله من جهلة الجاهل
ان قال بنا اول کتاب الله وینج علیه فی الجاهلین من امریه رسد انما یکبر رسول خداست
و در دفعه دیگر رسد مذکور فی الجاهلین و قی که قائم مقام کند از جهل الناس که از مقابل او
ایستاده و خاصه من اینان رسد و در جهل و نادانی سخت تر از انما جاهلینند ما انکه من اینان غلام
کتاب خدا را بقبایل یا خود را و یا بل میباید و بقبایل خود بان احتیاج بنمایند میگویند و در
اول در بخار و عواله و عصمت و رجعت باین الفاظ که از نقل کرده و بدین فساد و باین مقصود
حدیث هست و ظاهر اینست که باین تفصیل کرده و در بخار و تفصیل قال حدیث ابی عبد الله
بقول ان قائمنا اذا قام استقبل من جهلة الناس ما لا استقبل رسول الله من جهلة الجاهلین
فصلت کیف ذلک قال ان رسول الله فی الناس و هم یبیدون الحجة و الفی و الصلح و الحجة
الغیور و ان قائمنا اذا قام ان الناس و کلهم بنا اول علیه کتاب الله وینج علیه ثم قال ما والله لیدخل
علیهم علیهم بیوتهم کما یدخل امر الفروقیة عن محمد بن ابی حمزة عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله
علیه السلام قال یقول ان قائمنا یلقی رسول الله ثم یلقی انما هم و هم یبیدون الحجة
المفقورة و الحجة الغیور و ان قائمنا یخرجون علیه فیما ولون علیه کتاب الله وینج علیه و انما هو
و ایشیه که از آنجا نقل کرده اخبارهم بالاندلخلاف موجود است حال با باین تفصیل که مقصود
از این اخبار چیست و غرض صنف از جانب اخبار بوده است ایام مقصود و انما هم از این فرمایش
که فرموده است این است که اهل آخرت ان با باین کتاب خدا را باینکه متر و دارند و عمل بقضای
ان نکنند که چنین منظوری بدارند نبوده است و خود ایشان از همین کتاب خدا را باینکه متر و دارند
از این برون آورده و بیان فرموده اند و ما را امر نموده اند که بقضای ان و ما اصول و فروع و فقا
که بی بقیه مقصود این نیست که قرآن بیشتر وک باشد و خود توهم که از دوری باینکه متنا
دست بناوری که شاهد خود قرار بدی و الحجة ممکن شده و اینهمه آیات را بی مناسبت

با حال خود بخوانی چنانچه سابقاً دانسته و در بخار از حضرت امیر از پیوستن نقل کرده که فرمودند
از جبریل که گفت یا محمد زود باشد که در دست تو فتنه سر نیا شود گفت یا ربی خرج از فتنه چیست
گفت کتاب خدا که در او است بیان ما قبل شما از خبر من بعد شما و حکم ما بین شما نا احوال است
شریف که از این قبیل فرمایشات فرمودن مقصود از این که قرآن را باین صاحب الامر و ما باینکه بکنند
نیست مگر اینکه چون خلاصند و کتاب مجید خود و پیوستن ایشان و اخبار خود امر فرموده اند که قرآن
و تاویل و تفسیر از اهل بیت سلام الله یا باینکه در هر که برای خود بگیرد کافی باشد و هر که
از قرآن ایشان بگیرد و بیخی فایز شده است و حق را بواسطه اهل بیت الله خواهد شناخت
و تسلیم خواهد نمود چنانکه خلاصند فرموده الله بن باهد و افینا الله بنهم سبیلنا فی ما نا
مراد از ناویل قرآن بر صاحب الامر نیست که آیات کتاب و افینا قرآن برای خود ناویل کند یا
از تفسیر بیستی که از اهل بیت سلام الله اخراش کند و ندو برای خود تفسیر کند و دیگر در جبر
الامر احتیاج کند و لا محاله یا بدین طور باشد زیرا که نشان اینست که باخبار صحیح از اهل بیت
سلام الله بنیاد رسیده است البته مخالف با دفنار و سایر صاحب الامر نیست که باین تفسیر یا
اویوان منارضه نمود مگر کسی قرآن را برای خودش تفسیر کند و البته و فقا و امام موافق با داده جهل
نیست با دین و مقصود این شخص از روایت این اخبار اینست که چون مشایخ ما باین قرآن را بروردند
خواستند برای خود حدیثی قرار بدهند این است که در اینگونه که قائم که شریف میباید و مردم بکتاب خدا
با احتیاج میکنند عاقل از این که از ادب مشایخ ما باینکه نیست که باینکه از قرآن را برای خود تفسیر کنند
و تمام آنچه فرموده اند ما خود را از اخبار اهل بیت علیهم السلام است و ما هم که امیر و ارباب تابع ایشان
باشیم ملحق کردی که تمام آنچه در تفسیر آیات کتبهم و از اخبار اهل بیت بیرون آورده و ذکر
کردیم اما مشاؤل و در قرآن نشانید و امثال شما که ایدار رجوع باخبار اهل بیت سلام الله نمیکند
و برای خود هر چه میخواهند ناویل میکنند بلکه چنانکه مراد کفنی چنان قرآن را وصول و اسان
گرفته که کسی از اینجند و حال بنک در اخبار فرموده اند که چیزی دور تر از عقول مردم از قرآن
نیست پس بین که مشاؤل و در قرآن نشانید و امثال شما که ایدار رجوع باخبار اهل بیت سلام الله نمیکند
فرمایش اهل بیت نمیکند و اما آنچه روایت کرده از اینکه صاحب الامر رسد از بقیه انما که بر رسول
خدا رسد یا رسد مقصود او اینست که مهربان علی محمد را هم که از بیست گردند و کشتن از این باین
است و چه قدر جاهلست و هر چه باین حدیث را می بیند و اخبار او که در دقوت و شوکت و فتح
و ظفر و قتل دشمنان و سخن کردن روی دشمنان است اما ملاحظه نمیکند و شیهه نیست که در
اول ظهور که ناز مردم میباید از جاهلین بیرون بنایند و اجل شیطانیان هم نزدیک شده البته

727

مغیر

خلافه ان لغتاً بطل ماكان قبله بامر الله وكافي عماله من مزمن موجود نبوت و بعد كه مذهب و
غيره در دوايانا پس شخصي بين اعتنا بر واپت و اندام و به اصل مضمون چيزي نبوت كه محل انكار
باشد و شاهدان زاهم باز داريم و در بيان و واپت نموده است بعد ماكان قبله كه اهدم رسول
امر بجاهليت و بناتق الاسلام جد بدو شيعي نبوت كه جاهليت عالم را فرزند و احكام مبده
جاويزه است و احكام اسلام در حقيقت پنهان مانده و از و كه حضرت قهر بن بباورد و احكام
اسلام را كائنات الله بجاوي ميكنند و مقتضوا كل ذل ماكان قبله الله عوم نبوت هم چنانكه رسول
خدا شيعه عوم انچه در عالم بوده باطل نغمه بود و اعظم امور كه موجب خداوند و در ان انبيا
بود باقي كذاورد و بجاوي از احكام ايشان را باقي كذاورد و هم چنين امر قائم ال نحو و و اكرينا
باشد كه هم امور كذا ماكان باطل بشود پس اول امامت خودش بكي از عهود و مواثقي است
كه از پيش بوده اكرينا باشد هم چيز باطل شود پس امامت و باطل ميشود پس بدون شيعه مراد از
ابن كل عوم نبوت بلكه مراد اين است كه هر چه بواسطه شيطان فير و تحريف يافته يا بر حسب
مصلحت زمان حكي شده است و ان و ز با بد بر كردن بر مراد و تغيير مبداء بنمايند كه
انچه در عالم هست عوماً تغيير ميابد و بناي مذهب شما غالب باين است كه تمام چيزها
و افيير مبداء ميدهد مگر هر چه را كه ثواب و از انچه پيش گفته و افيي كنه هر كه برخواست و امور
سابقه را باطل كرد اين امامت بلكه اكر امام امت مختار است و هر چه بخواهد ميكنند و اكر
صرف سلطان قواعد اسلام امر و ز باطل حقيقت است پس هند و شدن با افسر باي باهويدي يا
غير انهم مانع ندارد چه قدر جاهلند با بجاوت و چگونه تفكر عقول مردم و ابيكنند و باز آمدن
و بكن فعل ميكنند ما منبر از اين قبل اخبار و اصحاب انهي در عوالم و حضرت باقي و واپت كرده است
از حدت طولي كه فرموده ركه قائم بر خيزد سهر ميكنند بوي كوفش خراب ميكنند چنانچه مجد و او
باقي نميكنند و مسجد را بر و و منبر كه شرفات داشته باشد مگر اينكه خواب ميكنند و بجا و قرار
ميدهد و طرقي اعظم او سبع ميكنند و انچه كه بگويد ها خارج شده و ميكنند و كنهها و
ناودانها كه بگويد ها است باطل ميكنند و بدعي و اقل نميكنند مگر اينكه از بايل ميكنند و سني و
قل نميكنند مگر اينكه اقامه ميكنند و قطنظيه و چين و جبال و بلم و افيي ميكنند ناخر حديث
شريف و اين شايخ از براي هم اينگونه اخبار است و از جمله روايات كه نموده اين است و به
جمع التوذين معلون القرآن ايجد بدو بولم القاس ما يمنع القام لاحب اكثرهم ان لا يرد معتر
يقوم با حرج بد علي العرب شد بد جواب جمع التوذين را نداده ام و بعد از ان كه مبشر محمد
هست يا نبوت و لفظ معلون القرآن ايجد بد هم عماله منظر نبوت كه در كن مصلحي ديد باشم

و بر فرض صحت بجهان معنی که منافی شرح کرده میسر میشود و قرآن کلیه در هر حال جد بد است چنانکه
در حدیث دیگر علاوه بر آن قرآنی که انحضرت میباید و چون در تالیف با این قرآن مخالف است و طایف
علاوه بر اینهمه و ادعای جد بد است و افشاندن باقیه همین ظاهر ملاحظه کن قرآن جد بد موعظه اند
قرآن عربی مبغی است که فضلاء عرب عاجز از آن بودند حال و این دشمنان قرآن ناله منبش این شده
است که من فرمایم ۴۰ میبافند که هیچ طایفه عرب را نبینونم تنگم یک دیش چه شباهت بقرآن و ادعای انرا
هذه بان جد بد نکوبند که قرآن جد بد بگویند باری و الله که اینچنان قابل اعتنا نیستند و اما
قرص و پیش حدیث قریب با این مضمون هست نهائیت فقر و و چشم که فانه بقوم با هر جد بد
باشد و اخبار و بگوهر هست و چنانکه اینست که در حدیث با هم ختم کرده اند و اصل حدیث مولف
بجاء لوی علم الناس ما صنع القائم اذا خرج لاحب کثرهم ان لا یروء مما یقبل من الناس اما ان
لا یبدل الا بقرش فلا یخذ منها الا السیف ولا یعطها الا السیف و آخر و حضرت چون در بیان
که شمشیرشان لیس الله شکست و کاری پیش نبردند ملاحظه کرده اند که گفته حدیث را چنان که هست
اگر روایت کنند در برابرشان میکنند این است که انبقر و را انداخته اند فقر از حدیث دیگر که
در بخار بعد از همین حدیث نقل کرده برداشته اند که شاید شاهد آنها نباشد که اعراض مردم
از جهه نازیکی داشتن دعوت آنها است و عاقل را اینکه با هم دلیل آنها نمیشود و هر دعوی که
غیر از وضع حاله اسلام باشد بالنسبه بان جد بد است و مسلم هر دعوتها حق نیست دعوی
امام حق است نه غیر او باری و گفته است فی الجار و اصول کافی بخار الا در قضا و عدل و الاما
خلای و جو را علیه فقره من لا ائمة کما ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان بعد از او و عوالم
و بخار هر دو از غیرت نمایان از کلیبی علیه التجره نقل کرده اند یا ندک فی بی الخار و ابی کرده اند اما
بجاء هادک لکام است و را علیه فقره من لا ائمة باقی کائنات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بمجموعه
که در او باع خلاف معنی نیست و مقصود حضرت از ذکر این حدیث اینست که امام عصر علی الله فرجه
وقتی بر میخیزد که مدت زمانی نباشد که ائمه از میان رفته باشند و زمان فقره شده باشد و چون
ائمه در عالم وجود نداشته باشند و حال اینکه مراد از فقره این نیست و خاتم است که علیه فقره من رسول
مبعوث شده است یعنی در وقتی که بعثت انبیا منقطع شد بود انحضرت مبعوث شد و اینک مراد
این باشد که وجودشان منقطع شد بود چنانکه در اخبار بسیار فرموده اند که میانه حبشه
و خاتم و صباه بوده اند حتی ترتیب آنها را شمرده اند بواسطه برده اخراج بنی بنی بنی رسید
خبر و شبعه است که علی بنی زنده است و خداوند فرموده و ما قتلوه و ما سلبوه و لکن شبعه لهم
و حضرت را در این و الناس و حضرت زنده اند و در عالم بوده اند خاتم بواسطه اعراض ملکی و غلبه

باطل امر و دست ظاهر نبود و حال است که در میان آنچه بدانند و زمان غیبت هم بعینه امر همین
متوالست و امام در عالم قسریب دارد و غایت اظهار امر خود را نمیکند و ملوک و اشراف و دانشمندان و
وجود انحضرت ناما مو و بجز و ج شده منافی نیست با اینکه زمان غیبت باشد مثل اینکه می بیند
همین حدیث که در وایت کرده و می بیند که در پیچیده بر فتره از و سل و معیشت و غیره باشد و متولد
شد و چهل سال از عمر مقدس انحضرت گذشت و در میان خلق راه می رفت و نمی بود چنانکه
فرموده است و در میان اهل و اهلین و باز زمان غیبت بود و محض این که میبوشد بود و می بود
امام هم ناما مو و باطنی امر شده است منافی نیست با اینکه فتره باشد و اطلاق یا قصد حدیث
که بطور عموم و خصوص لایق بر وجود انحضرت میکند و توحید را تزلزل میکند و باین حدیث که در
تسابیه و دو دیگر می رسد و حال اینکه انهم بشهادت اخبار صریحه دلیل عدم وجود امام نیست و امام
از زمان که از شکم مادر متولد شد تا وفات و پنجاه و پنج از هجرت باشد و تقریباً تا کنون حدیث در
عالم موجود و هست تا آنوقت که ظهور و بعثت نماید و بکند و در اخبار فرموده اند که
خداوند عز و جل و عز و جل صلوات الله علیه و آله بر عمر و قرار داده است که مردم انکار حقیقت او نکنند
چون باین حدیث هم می بیند و سر از عالم میسر می رسد از حقایق و از شریانی و امام خوانده می شود و باید که
که جواب خداوند و جواب صاحب الامر و امام باین عنوان گفت و باز گفته است که در اکثر کتب معتقوله
است که بظاهر حقیق من می باشد و کتاب حدیث و شرح حدیث علی العرب الله الله جواب باین حدیث و
مستحقین سابقین انهم و وایت کرده اند و ساد و تربودند و از ظاهر شدن که ایشان چندین
بناکند و نشانند این است که فتنه می آید و او بعین می آید و اند و آنچه در عوالم و در بین نفیس کرده این
حدیث را ندیده اند و باین کتاب عوالم حاضر است و از اول تا آخر حدیث را ملا حظه در اخبار حدیث را ندیده اند و دیگر
اگر باز از چشم ما و خداست خدا دانای است و او بین و عوالم هر دو اموالای بر و کار و در تعقیب
الاف و در قوم فرموده است که ملا حظه کرده و ندیده اند و می بیند که در و در بین نفیس کرده
که از انهم متعجب کرده اند و بطوریکه نقل میکنند نیست علی التامال مصنف دلائل و ذنک تر شده
و محمول بر اکثر کتب نیست داده است و خواه حدیث باین لفظ باشد یا نباشد میگویم شما به منظور
و در بدایا مضطرب است که این جبهی از بی هاشم خان امام غائب منظر است که در کتاب و سنت
و اخبار است این هر بیان خبر داده اند یا غیر است غیر از آنکه منظور نیست و اگر منظور است مطلب
شما از این حدیث نیست که از برای او چیست فتنه خاصی نیست مگر همین که از بی هاشم است مثل
اینکه می بیند از سببها می آید و با اینکه میگوید عیاضی است و آنها که اهل اخبار و صحیح هستند و
ایشان و در بین آنها میکنند و امام ثانی عشر ما تا آنکه که غایب است و قسریب بنیاد و غیره

مطلب شما اینست که همین که حبیبی از بی هاشم بنخواست و لو از فرزندان عبدالمطلب هم نباشد و
کتاب حدیث و شرح حدیث و در این است و دیگر که میخواند یا باشد و هر چه میخواند بگوید و هر
صفحه میخواند داشته باشد و بسیار غریب است باینکه انهم نظری می بیند که باین حدیث بجز
و سبب که از انحضرت حدیث و دیگر و چنانچه از قرآن که بطور خصوصیت ضمیمه امام غائب نظر را
میکند و معنی تر است که در علم حق است که شما انحضرت را گرفته اند و سبب اخبار و هر چه را که کرده اند
اگر نوع اخبار و محل اخبار نیست که انهم یکی از اخبار است چرا این پسند شما شده و اگر بعضی اخبار صحیح
هست و بعضی نیست تو باید ثابت کنید که آنها که ما دست داده ایم صحیح نیست و همین یکی صحیح است و اما
ما که حدیث اخبار را از کتاب و سنت و ضرورت شیعیه ثابت کرده ایم و انهم الله اسو انهم الله علیه
الایات و از این گذشته بر فرض که همین حدیث پسند می آید برسد منافی با اخبار ما نیست که از سایر
این باشد که بگوید بکبریم و بگوید از انهم بکبریم زیرا که ما هم که میگویم فرموده امام حسن عسکری است از
بی هاشم خارج می شود و بگوید بکبریم و بگوید از انهم بکبریم زیرا که ما هم که میگویم فرموده امام حسن عسکری است از
حدیث دیگر که بگوید بکبریم و بگوید از انهم بکبریم زیرا که ما هم که میگویم فرموده امام حسن عسکری است از
خود علی بن ابی طالب و از اخبار حدیث که مخصوص نمی از علی بن ابی طالب فرموده اند و از انهم بکبریم زیرا که ما هم که میگویم فرموده امام حسن عسکری است از
شما بر هر حال از انهم بکبریم و از انهم بکبریم زیرا که ما هم که میگویم فرموده امام حسن عسکری است از
میگوید و بگوید بکبریم و بگوید از انهم بکبریم زیرا که ما هم که میگویم فرموده امام حسن عسکری است از
در اخبار و در انهم بکبریم و بگوید از انهم بکبریم زیرا که ما هم که میگویم فرموده امام حسن عسکری است از
و امام ثانی عشر از انهم بکبریم و بگوید از انهم بکبریم زیرا که ما هم که میگویم فرموده امام حسن عسکری است از
پنهان تر شد تا نفعان تو را علی الله مقامهم متعجب شد و ان وقت غیبت تا و افشاد و در حدیث
اعادی دست بر انحضرت می افتد که بجهی از انحضرت بکبرند و دست نخواهند یافت تا ظهور نماید و
همچو دلائل و اخبار حدیث نیست که با این خبر و که شما میگوید امام نباشد بر فرض در باره او گفته اند که
می بیند باینکه بگوید بکبریم و بگوید از انهم بکبریم زیرا که ما هم که میگویم فرموده امام حسن عسکری است از
فاب نیست و امتیاز بی از برای او شد و بگوید از انهم بکبریم زیرا که ما هم که میگویم فرموده امام حسن عسکری است از
که باین حدیث و دست دادن بوده است تا امروز مانده باشد و بیعت باینکه بگوید بکبریم و بگوید از انهم بکبریم زیرا که ما هم که میگویم فرموده امام حسن عسکری است از
است و اگر صفات مشابهت در او هست اما مناسبتش با این حدیث هم بدیهه است و از انهم بکبریم زیرا که ما هم که میگویم فرموده امام حسن عسکری است از
و همین حدیث بر امام ما است و انهم بکبریم زیرا که ما هم که میگویم فرموده امام حسن عسکری است از
اینکه بقول بعضی بعضی قریب القیام و انهم بکبریم زیرا که ما هم که میگویم فرموده امام حسن عسکری است از

三

3

منتشر است هر که میخواهد در ملاحظه کند این هم ممکن است که حدیثی که در لایحه بیعت است
 حسب نعم مردم باشد و هم ممکن است که یکی از همین اشخاص که در ابتدا فاضل شده اند حدیث را هم
 جعل نموده و جری و اخبار نموده اند چنانکه در مقدمه بیان کردیم که در آیه برائی هر یک از آن
 بوده اند و هم ممکن است که امام بیجهت حفظ وجود معتمدین و از شر عادی این فرمایش را فرموده
 باشند که آنها بگویند حاجی بقتل او نیست خودش پیش از خروج خواهد داد و بتادیت و اما
 برخاستن و مرثیه را که فرموده اند چون امری نبود که عادی علایجی برای آن میتوانست بکنند از
 کمان خرموند و اگر بگوئی که این اختیارات در اخبار هم که در لایحه بیعت است چه چیز از آنجا
 و آنچه داری میگویم که تو با اینست که طاعت از اخبار است لکن دلیل عقلی که عقل عقلا
 معذبل از آن بکنند و بیاورد با آنکه اگر استدلال باخشا میگوید ما از خاستن خود دستور العمل داریم
 که در اخبار اختلافی که بین ما و اخبار با هم از همان راه برویم زیرا که اگر مطلقا خبر معول به نیست که نیست
 اگر هست که بجهان روش که در اخبار فرموده اند باید بگوئیم بلکه بجهان روش که اخبار هم عالم را دروغ
 میگویم باید بگوئیم و شبهه نیست که الا من مثلاً قوا هر از ضربیل بخاور و شبیه که باینهای مختلف
 را بنویسند و در اندک که مثلاً باهند و شان یا چمن و در نهایت انوشافین سبانه یکی دو
 نفر هم بگویند که هر چمن نیست شبیه نیست که غافل قول مردم را ترک نمیکند و بقبول آمدن و فقهی که
 و هم چنان است مرد و انقیاد اگر درست ملاحظه کنی اخبار که با الفاظ مختلف دلالت بر حقیقت
 الا مر یک از هزار حدیث باشد بگذرد و علاوه بر اینها حدیثی که بعضی از آن معتمدین شیعہ را معتمدین
 انحراف ختانه از همان زمان پیدا می روایات دارند که بعضی از آن معتمدین رسیده اند و از
 ایشان معجزات و خوارق عادات دیده اند و همینها را نقل میکنند و این یک روایت را که او سجد
 خزانة افضل کرده این را میگوئی که در کتب رجال معتمدینند که ابو سعید خراسانی صحابی است
 و او را غیثنا سیم این روایت و تو می توانی از اخبار و اینها و اجتماع شیعہ معتمدین شد بعضی از آنکه هوس کرده
 که مبرز علی محمد را امام خود قرار داده انصاف بد که خود را و این میگوئی که صاحب الامر
 معجزه و در کردن او بیعتی نیست اگر بنا بر آن بود انحضرت از دنیا بروی و در مرثیه برگردد و بگویم
 حاجت بود که خلق را بصاحب بگذارد و غایب شود بعضی از آنکه بیعت در کردن او نیست از حضرت
 امیر کوفه ثانی نموده بیعت طایفه زمان در کردن نشان بود و آخر هم مشید شدند و از
 دنیا رفتند و وجبت هم میگوئی که سلطنت با هم خواهند کرد و منافاتی با بیعتشان ندارد
 چه شده است که بیعت صاحب الامر با تمام جد از موت منافات دارد و هم چنان قرار
 صاحب الامر از شهادت از بیعت است مگر منبر سید یا آنکه طالب اخبار شهادت نبور ندانند که

که حضرت بنیاد این را در فرمودند که از قتل مرا مبرا میباشی و حال آنکه قتل عادت ما است و گران
 ما شهادت است و حضرت سید الشهدا را فرمودند و ان تکریم الا بلان لیون اشدات قتل امرا
 بالستیفی الله افضل و مردمان صاحب خیر و صبی غار و از آنجا که در درخت خواب میبرد
 چه شده است که صاحب الامر این سنت با طاهرین خود را ترک فرموده و از کشتن شدن قرار
 کرده است و وقتی که شریف میآورد و میفرماید فقرت منکنا خفتیم فو هب و فی حکما بائد
 انسان فکر کند که چندین حدیث که وارد شده که صاحب الامر بیعت قرار از قتل غایب است
 چه علت داشته است که انحضرت مردن در غربت را برگزیده شدن ترجیح داده است اگر بنا بر آن
 که ببرد که کشته شدن هزار مرتبه افضل بود و از تند و عار و در قتل مردن و دوست داشته
 و قتل را مکرر داشته است خلاصه که هر سحی میگوئی که بلکه باید هر کشتن خود را نشان امتا
 را بجز از علی بن ابی طالب بچسباند و حال است که بچسبید از اخبار این شخصیت از آنکه بر معجزه و معجز
 امامت میشود یا صفه امامت باید داشته باشد یا عاجز یا جاهل مثل سایر خلق شده
 که خود را با دلیل و برهان قی قدرت و علم چیزی را از او میگویند و بجز از آن واقع میگویند
 که مناقول امامت را بگوئیم و اخبار را ملاحظه کن معجزاتی که از آن حضرت دیده شده و هم چنان
 اعتماد بفرموده اند که وقتی که میآید چنان چنان میگویند بیهن کدام با آن اخبار را این مرد
 بود ما است و الله خود را کول میگویند و عذر خود را بدو تسلیم میگویند و هر چه هم بگویند
 سعی میگویند که دست شما را بگیرند و نگذارند که خود را بیعت بفرستید و قول نمیگویند باری
 از جلف و مابیش شیخ و احدا جمل است که نقل میگویند و عصمة الرجعة ملحقات الفقام فی الاقام
 الثامن و هو فوق حد الجاهات حلوها هو و طایا و سفلیها جاها باقا و لا عجب است که اینها با هم
 عصمت و رجعت خوانند و هر جا جامع الکلم میگویند ثانی این که عصمة الرجعة غلط است و سال از شریف
 در بیان دو مسئله است که یکی عصمة و یکی رجعت و عصمة الرجعت گفته غلط است زیرا که بطریق
 عطف باید گفت در نظر حق است و بیعت و رجعت و مقام است شهادت باخبا را است و فرمایش شیخ
 اعلی الله مقامه بیان علی است چه نام این که ای از خدای خبر این رساله را که طبع شده است و
 هزار بار از آن در عالم منتشر است اگر از حدیثی از خلق بخالت کیش و عبارت تمام نقل بکنی که اسباب
 اشتباه شود و من اینها را با بدقت کم ناد و غوغا هر شود چون مقصود تو اینست
 که منظور شیخ و احدا این بود که انحضرت در دنیا نیست و در اقلیم ثامن است که مراد ما از مثال و ان
 با خلق و این امر را میگویند که من عبادت را افضل میگویم ناد و غوغا هر شود فرمود
 است فی الکافی عن ابی عبد الله انه قال لا بد لصاحب هذا الامر من غیبه و لا بد له فی غیبه من

عزله و نعم المنزل طبعه و ما ابتلا به من وحشة يعني والله اعلم ان هذه القرية التي يقال لها الكوفة
في الواح السدكو و اسحق بن حنبل و غيره في المصنفين و قد كان من ابدال النقباء ثلاثين نبيا
و هذا كلام جري على غير ظاهره فالمراد بالمرجع العقل من الاول لا بالمراد بطبيعة الجاهل المبينة
الشرعية طبعه في القضاة الواضحة في العلم الا انهم انما من المصنفين سابقا بلقاء و ما يروى و علومه و جود قلبا
و قد قلنا انما في المتما لا انما اسفل في ان يدور في الجاهل لا في الجاهل الا في الجاهل و لا في الجاهل
مختلف في الجاهل بل ولا خلاف و اما الواقع ان الله سبحانه لا يخلق الا محمدا في الجاهل و ما في جوفه
و اما عالمه في الجاهل و الملكوت و عالم البرزخ و المثال في جوف محمدا في الجاهل في غيبه و قوله
فخوفه في غيبه و ما يدور به سماء البرزخ لا في هذا العالم الا في الجاهل في جوفه و ما في الجاهل
لا يعرف و من ذلك ان الارض كانه عن ظهوره للناس حتى يعرف و حاصل فرمايش ان است
كمراد از اين قديم كه كمراد از اين مشهور عالم مثال است كه از چشم مردم پنهانست و انما است
كه مستحق طبعه شده و وجه عقلاست كه مستحق بهيمن شده و اين كه در طبعه ظاهرى و بين ظاهرى
فخص كند انما مختص و انما مختص و بعضى از علم سابق نوشته اند كه هر چه قوت كه است
كه به باشد در بين نبوت لهذا بيان فرموده اند كه مراد از اينها معنيهاى ظاهريه نبوت
بلكه معنيهاى باطنيه است نا انكه هر چه بيان مبين باشد كه عالم غيب جبروت و ملكوت و عالم برزخ
و مثال همه در جوف بهيمن عالم است و خارج نبوت و اينكه ميگويم در سماء است در غيبش مقصود
اسمان برزخ است بجهت اينكه المختص در بهيمن عالم است كه مراد از آن ماه مبين و بهيمن راه
ميرود و لكن شناخته نميشود و نزول و برهين گايه از ظهور او است از براي مردم تا اينكه شناخته
شود پس بهيمن كه هر چه خورشان مبين باشد كه امام در بهيمن عالم است كه ما همسپم و رو
زمن راه ميرود و نهايت معروف ما نبوت و در عالم مثال بودن ایشان منافات ندارد با اينكه
در و بنا باشند مثل اينكه در خود ملا حظه ميكنه كه معنوي و روح خود در عالم مثال سهر ميكنند
و چه فرمايى بپند و تن قويم در بنا نده است نهايت خوابيده و من و تو چون شعبي لا يتباين
خواب و بوم و از دنيا بلكه معرني شويم تا عالم مثال را مشاهده كنيم و چون با ذوق خيالمان خيال
نبوت درست مشاهده نميكنيم اما امام در بهيمن دنيا راه ميرود و در چشم هم عالم مثال
باذاست و اهل انعام را مشاهده بفرمايد و براي انعام كه اذواج باشند معروف هم
هست و اهل جالبقا و بيا برسا از او استقاضا ميكنند چنانكه در اخبار اهل بيت وارد
شده و در دنيا هم راه ميرود اما معروف نبيند و بملاحظه معرفت در عالم بالا گفته
ميشود كه انما شريف دارند مثل اينكه في المثال شاه عباس صفوي معروفست كه در انما

برفت سلطنت جا داشت و گاه هم بلباس مبدل و در سياه خالك ابران سياهت ميگردد و
او را نمي شناخت حالا اگر هيچ ساطع بگفته گذشت بتواند و از قوسوال كند كه شاه در
كجاست تو ايند ميگوئي در اصفهان و حال اينكه خود شاه است كه با تو سخن گفته اما چون معرفت
تو نبوت نمي داني شاه است و چون شاه در اصفهان معرفت است ميگوئي و در انما است اين
مثلا است تقوي و الا امام در پل نهد و در دنيا راه ميرود و در عالم مثال است و در انما معروف
است و در دنيا معروف نبوت و غايب از انظار است خلاصه پس كسيكه بفرست ميكنند كه امام در دنيا
همين زمين كه ما همسپم راه ميرود و لكن معرفت نبوت و معنوي است كه در دنيا برزخ است
قطعا منظورش اين نبوت كه مثل اموات كه در برزخ هستند و هم در برزخ است و با كذا موانع
ديگر و زمين راه ميرود و بلكه منظور اين است كه بهيمن چنانكه راه ميرود و انما همسپم
بود كه در دنيا راه ميرود و ملائكه و امام مبدلند و با ایشان سوال و جواب و امر و نهی ميگردد
و من و امام مبدلند و ایشان را امر و نهی ميگردد و ملائكه و جبرائيل اينها را همسپم
نبيند و هر چه قول خداوند است كه اگر بنا باشد ملائكه بسوي خلق بفرستند لباس بشري بر آنها
ميپوشيم پس معلومست كه خود ملائكه لباس بشري ندارند و در اخبار انما طلب و اضرع و مودله
پس امام كه ایشان را امر و نهی ميكنند معلومست كه با چشم بشري چنانچه نبوت بلكه با چشمي است كه
مناسب با ملائكه است بلكه پيغمبر در بهيمن دنيا راه ميرود و نعم جنت و عذاب جهنم و امثالها
مبني بر وجود و حواله العين و اميد بد چنانكه سر قهر بكي از دوستان حاضر بود و خود را در قهر سپرد و
و كذا ايند عرض كردند چرا و كذا ايند بفرموده انما شخص نشسته بود و خود بهر براي و ابا و د و كذا
كه او را نه بيند و هم چنين يام سعد فرمود كه الان فشا و قهر بسد سپيدش در بهيمن دنيا راه ميرود
و ارتفاع برزخ و علائق نبوت و شواهد بطلب لبنا است و هم انما از جهه اين است انما
در عالم مثال كه در دنيا راه ميرود و نبوتشان ببا انما است بلكه انما راه ميرود و علامه
اين داند و انما نبوتشان داده تا خداي كجايي و در دنيا راه ميرود و با مردم سخن ميگوئي
و چنانست كه در عالم خودش سيرا دارد و چيزهايي بپند نهايت خيالان ما چون خفيست است
و مانند چشم حول بنا نده از انچه در دست نبوت و در دنيا راه ميرود و امثالها است ميكنند اما انما
خباثان مثل اينها چنانچه است كه در بحريه ميكنند در كمال محنت و استقامت ان را مشاهده
ميكنند و خلاصه كه اهل علم با شي و طلب را علائق ميگوئي مقصود شيخ امواعا علم الله
مقامه اين نبوت كه ایشان بفرمايى امام تعوذ بالله مرده اند بلكه بملأ فم معرفت و در انعام
فرموده اند كه در دنيا نبوت و مع ذلك در دنيا هم هستند و عيان مردم راه ميرود و انما معروفست

نمیشد چنانکه شیخ فرموده اند باری و گفته است بعد از نقل این اخبار باید که در اختیار او غلام
بسیار است و هر حرف صدق از کذب و حقیقه از عجز و منفصل است و انکه پیش از آنکه حق را بداند
باید بلا و لا محذور برهان قاطع است و اخبار و آثار صحیح و از مقیم فصل مبتدا و انکه در لابل
کتاب و سنت عقل و افاق و انفس و ثبوت است و ساله را از طبل بیرون می آورد و در جلا می کند
مخصوص بنظر ظهور و نداه مکمل طور و نزول یات و ظهور و بشتات مصادیق ایات و اخبار و اذات
میدهد جواب ملاحظه کن که بعد از نقل اخبار و با یکلام سست یعنی ای بعد و اخبار و اذات
که غالب را ضعیف نموده و بعد از آن باز دلائل بر مقصود او ندانست میخواهد بر اخبار و اذات
مذکور نیست ترجیح دهد حرف صدق از کذب و حقیقه از عجز و منفصل است یعنی این چیز
است اگر ما صدق از کذب و حقیقه از عجز و منفصل است یعنی این چیز است
تجلی کنیم برای خود صدق و کذب کلام هر کس در عالم بهمان میزان که خود دوست میدهد
شناخته میشود زیرا که در کوی و از مقصود او خبری نیست و صدق و کذب اخبار را در علم التسلیم
هم بهمان موازن که خودشان دست داده اند شناخته میشود و تو ملاحظه کن که این اخبار
که نقل کرده و الا که شاهد تو نبیند و بر فرض که بان متکا که نادان و بیکی یکپری شاهد
از اخبار اهل بیت بر صدق ان ناویدان نداری چنانچه از آنچه ذکر شد دانستی و سنت
الهی هم که برهان قاطعست ملاحظه کن که بر همین که ما میگوئیم جاری شده اند که تو برای
خود بیگونی و لا ل کتاب و سنت و عقل و افاق هم میگوئید ما است نه تو چنانچه دانستی
بل چیزی که در حقیقه مخصوص من میخواست و ملاستمان خالیت همان است که میگوئی نبی
ظهور و مکمل طور میبکند و مقصود از آن پیوسته و انما هستند ملاحظه کردی که از فایده
ایشان تخلف نداریم و اگر مقصود امام خودت هست که ثبوت الحرفی تم انقش است که با شیخ
دلیل بر حقیقت او سوا این که ادعا کرده و ایاتی بر عمو خود آورده که هیچ میزان مستقیم نیست و
بعضی هم با او بودند و جان در داده بودند و ایاتی که در آنکه کتاب خیل میر و بالا
تر داشت و صد هزار نفر هم تابید داشت و جانشین برای او دادند تا که شد ندا که تو باید که در آن
بر حق میبینی بر حق است و اگر بر باطلست قوم بر باطل هتج بگو اینقدر و جان میبینی
و حاضر بعضی این که یا تمام ادله را بقتل و کذا و بکذا و بدلیل دیگر که ما میبینیم ثابت کن و حجت خود را بر ما
تمام کن یا اگر ادله را بقتل و کذا و بکذا و بدلیل دیگر که ما میبینیم ثابت کن و حجت خود را بر ما
دلیل که انما هم بر موطئت و ناهد با علم جمع نشود حجت تمام نمیشود زیرا که ادله را بقتل و بدلیل دیگر که ما میبینیم
بر بعضی است بنظر بعضی ماث و نشانی بر آن که مرقه را و کوفی که ان بنفیه که سابق میباید و حال این

و
از
نقل
مستقیم

معلومست که در دفع میگوئی مثل اینکه جمیع اینها و در این اقل است اما شاف و اذات معلومست که
در دفع میگوئی مثل اینکه جمیع اینها و در این اقل است اما شاف و اذات معلومست که
انما صحیح کار از او بر نیاید و میگوئی که در دفع معلومست که این در وقت انما امره اذا اداسه شفا انما
که کن میگوئی و قل الله خالق کافه و لکن مسلمهم من خلق السموات و الارض ليقول الله فی اکران مظهر
خلاصت بحض قول غیثان صدق کور بعضی از کادها که ما میباید که مخصوص خداست ظاهر کند
نامعلوم بشود که مظهر امر است خلاصه حاجت بتفصیل نیست مثلاً است که بیاید نه انکه عطاء
میگوید **فصل** که است از علام ظهور و تحطت و این خط در حقیقه و لا خط از افاق
افشا است نه حوائی چه که اشارت قاطع وجود ان کامل برای افشا است انما شاف و اذات
العلم اجزاء و ثبوت انزل علینا ما نؤمن من التما و تكون لنا عباد لا یلنا و اخرنا و نزل من القرآن ما هو
شفا و وجه مقصود نیست که مظهر و انحضرت و نزول یات ابواب علم و اذات و عرفان و احاطت
و توحید و غیره و توحید و محبت و صداقت و امانت و دینان و وفاداش و پیش که حقیقه و ذوق
افشانی است بر وجهی فی الارض التما باز میباید چنانچه ذوق نازل در قران و اذات احسان و وحی
و الحام جسم و انما تفسیر شده و از حد قواش که نشد و از نشا من التما ماء افشا و اذات و بدینجهت
فاصل التسلیم و بکذا و ابیافشا از بدینجهت جفا و اما ما نفع الناس من جهک فی الارض بعلم و عرفان
تفسیر نموده اند و این اذات افشانی است که حال بکذا از غلب محو و مدوم و قطع و حقیقت و بشا بکذا
ان در این خلق موجود و بعضی که در قطع علم حقیقه نشسته اند و متن و اذات و انما با اینکه مظهر
ان الطل لا یخفی من الحق شفا و ان بعض الظن اثم و در عمل هم اعتد نیست که احوال و احوال و احوال
احمال و احوال کل مکذبا احوال شان است و قطع اذات و احوال هم شد بشا بکذا و احوال بل نیست
و متنبه بل و انما و از است و جمع خوردند و از قصص و از چین خطی شفا و اذات **جواب**
این مطلب در حوائی خود صحیح است که در ذوق نفس افشانی علوم و معارف است و خلاصه و کتاب
جمع خوف و عود فلنظرا لافشا و طمانه و در حدیث شریف امام میفرماید یعنی اله علیه عون
با حله و ایات دیگر که با بعضی تفسیر شده و ایه و نزل من القرآن هم بعلم قران تفسیر شده است
ولی با نظر که در برهان از حضرت صادق نقل کرده است که فرمود اینست و از این نیست که شفا
در علم قران یعنی قول خداوند ما هو شفا و وجهه لئلا یؤمن من اذات اهلش شک و عری و دین نیست
پس اهل قران انما هستند چنان که انکه خداوند فرموده ثم او ثلث الکتاب لکن برنا صفتها
من عبادنا عرض می کند که لک حدیث شریف نیست که شفا بکذا از قران حاصل میشود و اذات
مخصوص من انما اطفا است هم چنانکه علمش مخصوص افشا است و سابق و مؤمنین بهتک مجمل

افشا

ایشان و گفتن از ایشان منفعه میشوند بحد و واسطه اینست که در اخبار مبرورین و لا ینفک
 الظالمین الا عن الله و در حدیث شریف مبرورین باید که کتب و حلال حق علم گردند قرآن بر آنها
 زیاد میکند و زبان کاری پس مفاد حدیث بر خلاف عقیده این جماعت است که گمان میکنند
 که هر کس از قرآن منفعه میشوند و حاجت بقیه اهل بیت نیست چنانکه سابقاً نصیر به این مطلب
 نموده است و هم چنین باینکه از ایشان منافع مآله و اهل حق تقصیر فرموده اند و حدیث تفصیل
 دارد و در حدیثی حضرت امیر مبرورین باید که زبده و دایره وضع کلام ملحدین است که ثابت گردند از
 در قرآن پس این منفعی است و باطل و مثلاً پیش میشود در نزد تفصیل و این منفعه میدهد مردم
 و از قرآن پس تقریب اینها فی است که لا یأثم الا بالاخلال من بین بدیه و لا من خلفه و قلوب را بقبول
 میکنند و زمین در این موضع محل علمست و قرآن عرض میکند ملاحظه کن که خود قرآن نصیر ما پیش
 امام است که ملحدین بعضی چیزها در آن اثبات کرده اند و اینهاست و در نزد تفصیل و جمیع
 باهلی کفر و داسا الی اهل الذکر ان کنیم لا مسلمون نفری از غرض ظاهر میشود و اینهم بر خلاف
 معتقد حضرت است باری و اما این اولی که ذکر کرده است در باب مآله اختیار بسیار در حدیث
 وارد شده است و ابداً نصیر علم فرموده اند و همه ناچاران مآله معروفه و وضعهای معروف
 بیان کرده اند و واضح است که این از سوال جمال قوم بوده که موافق قرآن معروف شکل طبیعت بود
 میکنند و علاوه نصیر کردن بدین مآله ناکل منها و نصیر قلوب و ایمان فدا حدیثی است معلوم است
 که هنوز ایمان بصدیق عیسی هستند و این مثل اینهاست البتة از مؤمنان و علوم و معارف ایشان
 نداشتند بحدیث حضرت عیسی برای آنها فراهم بود و از هر چه خداوند نماند و مآله و امثال آنها را
 آنها نازل فرمود و جماعت عیسی از آن خوردند و حق آنکه در حدیث مبرورین باید فاکل منها الا اناس کا
 اکل منها و هم در حدیث دیگر مبرورین باید فاکل منها و هم نصیر معون علیه و با کون حق
 پیش بگویند و رفع فضائل کرام و مشرفی که لا بد من سفلتنا با کون منها فرغ الله عنهم الائمة و سفلوا
 قرة و حق از بد دست ملاحظه کن که در هر دو فقره یا علم چیز است که اول و آخر باس از آن یکسان
 منفعه میشوند و یا کبر و مترقی و لا طالب علم هستند و ثانیاً قرة و خائف سفلو دارند و ثانیاً
 اینقدر لذت از علم برده اند که حدیث و عقل ایشان منافع از آن شده است که سفلو منفعه از
 انسلم میشوند و اینها لایق خطای محض است چنانکه علانیه از حال مردم مشاهده میکند
 و بنوده است مگر مآله بهیچ وجه و صنع ظاهر معروف و حضرت عیسی با عجاظ ظاهر فرمود و
 لوا یکدیگر مآله حضرت هم بر کتب که طلب علم نموده باشند نازل شده باشد و این نشان
 ندارد باینکه مآله ظاهر هم سر جای خود باشد یا نباشد و بعد از آنکه این مطلب معلوم شد

و اگر ایشان

میکوینم و الا حد میکنم پرورنده و که بطلان باطل را بر زبان خود و ظاهر میکند و طور دیگر اگر اندکی
 شعور باشد حاجت به بیان و تفصیل میکند نیست و خود نصیر میکند که بظهور انحضرت و نزول
 انبیا ایجاب علم و ایشان ناچار میگردند و گفته که حقیقت ذوق انسانی است بروج من فی الارض و انقله
 باز میشود و بعد از چند سطر میگوید و این از انسانی است که حال بیک از قلوب محو و مغفول
 و قطع و محط شده ناچار ملاحظه نمائید که این شخص تقریباً پنجاه سال بعد از خروج مبرورین از حد
 این کتاب را نوشته و خودش اول نصیر میکند که بظهور انحضرت ابواب علم و ایشان بروج من فی الارض
 باز میشود و بعد خودش نصیر میکند که حال بیک از انهاست ملاحظه کن که اگر امام از نصیر
 آورده بود دیگر محط بودن انها از چه جهت و در صورتیکه ابواب علم و ایشان بواسطه علم و انحضرت
 کشیده میشود و حال که بزم قواها شده است و قریه بحال خلق نگردد و فی ثوبی که بوجود امام مترتب
 شده است چیست باری طلب اینست که الحمد لله قول خود ایشان تجرد ایشان میکند و بر لطف
 چون مقصود ما اینست که عظام مسلمین معرفت پیدا کنند و کوشش بعضی انجماع ندهند اخباری
 چند را این مورد و میکنند و معلوم است که این شخص استعلاست و اهل که ذکر کرده و ناویل کرده است
 از رو اخبار از حدیث و از دانش است و بخوبی خود خواسته معالجه میکند که با کمال شاهدا و بشود
 پس چند حدیث باید بدین مقام ذکر کرد تا به بینیم که مدلول اخبار چیست و در تجارت فصل کرده است
 از حدیث باقریه در حدیث که سوال کرده شد حضرت از وقت و فرمود و قری از برای ما موقت نشده
 است تا اینکه فرمود و لیکن هرگاه شد بد شد حاجت و فاقه و انکار نمودند مردم بعضی ایشان بعضی
 ایشان بعضی و این در نزد این منوع این امر باشد جمیع و شام و اوی عرض کرد جعلت فداک
 حاجت و فاقه را شناسیم انکار ناس بعضی را چند چیز است فرمود بسیار مرد نزدیک و درش
 در حاجتی پس ملاقات میکنند از و انبر از آن دو که پیشتر ملاقات میکرد و از و تکلم میکنند
 نصیر آنچه پیشتر تکلم میکرد و حدیث دیگر از محمد بن حنفیه بهیچ مضمون روایت شده است
 و از محمد بن مسلم روایت نموده است که گفت شنیدم از حضرت صادق که فرمود بد رسیده
 از برای مقام قائم علامانی است که مینا است و مینا بنده خدا از برای مؤمنین عرض کرد که اینها
 چیست جلیلی الله فداک فرمود قول خدای عزوجل و لیستونکم یعنی مؤمنین را پیش از خروج
 قائم به ثبوت من یخوف و یجمع و نقص من الاموال و الا نفس و انما ثبات و بشر الصابر من فرمود
 از انان میکند ایشان از چیزی از خوف از ملوک بنی فلان مداح سلطان ایشان و جوع بکراه
 اسعار ایشان و نقص من الاموال فرمود که انجارها و قله فضل و نقص من الاموال فرمود
 موت سریع و نقص من الثمرات قلدریچ آنچه زراعت کرده میشود و بشر الصابر بن فشارت بد

میکوینم

حاضرین را در نزد ان بیجیل فرج یکدیگر مودعین یا محمد این است تا و بل بدر سبب که خدای عز و
جل میفرماید و ما علمنا و لم یله الا الله و انما سنون فی العلم عرض میکنم در این دو حدیث ملاحظه
کن اولاً هر دو صحیح است کما ینقلان پیش از خود است و بعد از خود و اثباتاً با بد منوع و منظر
فرج بود ثانیاً اینکه ملاحظه کن هیچیک قابل تا و بل بیل نیست اما حدیث اول ملاحظه فرما سوال
اخوان بعض از بعض اینکار ایشان را که این دو غالب مخصوص بدنیا است و لو اینکه در کمال علم
ممکن باشد اما ظاهر از قول تاوی که میگوید حاجت و غایت را شناختیم همین است که حاجات و غیو
واقعیه است و اما حدیث دوم که صحیح است که همه این علامات را در مؤمنین شمرده اند و
مؤمنین بجز چه مبتلا میشوند بجهل و زوال علم مبتلا نمیشوند و این است که اجتناب از دو مدخل چه
اخر الزمان را و در شده و چهار باب علم و معرفت ایشان پیش از حدیث عقل تا و بل بیل نیست
و لو خود این تا و بل در جای خود صحیح باشد اما ظاهر بعض جانی و هر یک معانی دارد و در حدیث
دیگر مودعین است که لا بد است اینکه باشد تمام قائم شده که گمینه بشوند و ان مردم و برسد
با ایشان خوف شد بآفت از قتل تا اخر حدیث که آیه مذکوره تا ثلاث فرمود و در این حدیث تا
صمیم و در مردم و ادماست و مناقات با حدیث سابق ندارد زیرا که ان تا و بل به بود و این تقریر
است و علی التمثال بصریح میفرماید که این امر پیش از قیام قائم است از انطرف اخبار بسیار وارد
شده است که بعد از قیام قائم و استقرار امر او همه این امور یکی بر عکس میشود و هم از جهت ذائق
جسمانی و هم از باب اذواق نفسانی و یکدو این دو ذکر از ذکر زهر باره کرد و ذکر از چون ذکر
ابد چنانکه در بخار نقل کرده است از اجاب از حضرت باقر در حدیث طویله نا انکه فرمود که بعد
از قتل سفیان حضرت و بکوفه میبند پس منزل او را بجا است پس تر که میبندند بنده و
و اما اگر اینکه بفرز او را و از او میبند و نه عادی و اما اگر اینکه در این و از افتضا میبند و نه وظایف
برای احدی از مردم مگر اینکه در مکه از او گشته نمیشود و ایشان بنده مگر اینکه ادا
میکنند و این و را و آیه مسئله فیو اهلش و گشته نمیشود قبلی مگر اینکه افتضا میبند و از او
در این و او را ملحق میبند و عیال او را و عطاء تا اینکه بر بکند زمین و از قسط و عدل و
پس شده بود از علم و جود از حسن بن علی بن ابی طالب از پدر بزرگوارش و روایت نموده
است که میفرماید خداوند مردمی را در اخر الزمان و گلی از دهر و جهل از مردم که ناپدید
میگردد از آنجا که خود و حفظ میبند افتضا را و از حضرت میبند و از او با یان خویش
و غالب میبند و از او زمین تا اینکه بدین با و بچوبند طویله نا اگر هار میبند و زمین را
از عدل و دار و نور و برهان منصف با و میشوند عرض بلاد و طول آنها باقی بماند تا

مگر آنکه ایشان میاورد و نه خالق مگر آنکه صالح میشود و معصی میبند و در ملایر او سبانه و
بهرین میاورد و زمین گناهش را و نازل میکند داستان برکش را و ظاهر میشود و از برای او که
میشود ما بین خاضعین و اچهل سال پس خوش نیال که هر که در یک بکند تا تمام او را و بکند و کلا
تا و از حضرت امیر و روایت نموده است که فرمود میا خداوند فتح میبند و چنانچه میبند و چنانچه
میبند تا آنچه بخواهد و بما اثبات میبند و بخلع میبند خداوند زمان کلب را و بما نازل
میبند تا از این مژده رنگد تا از اشیطان بخلاوند اسما ان فروز نیز را و طرعا از اب و قبی
که خداوند ان تا حبش کرده و اگر قائم ما بر خیزد هر این نازل میبند تا ان قطره های خودش را و
بهرین میاورد و زمین بنات خودش را و هر این میور شد تا از قلوب عباد و سباع و طیور
کنند تا اینکه مشی میبند و زن ما بین عراق حبشی شام و نمیکند و دو قدم خود تا مگر بر نشا
و بر سر است زینت و بختان میاورد و او را سبب نمیشود از او و از مفضل بن عمر روایت کرده
است که گفت شنیدم از حضرت صادق که میفرمود بدرستی که قائم مظهر گاه بر خیزد و زمین شود
پرونده اش روشن میشود و مستغنی میشوند بندگان او و شقی افتاب و غلظت پرورد و و غنچه
کت مردم در ملک خودش تا اینکه هزار سپر خداوند و با و بد خدا و خرد و افتضا است و تا اخر
میبند و زمین کوز خودش را تا اینکه به بیند تا از او مردم بر و زمین و ملک میبند و مردمی از
خاک میبند تا که حمله بکند تا از عیال خودش و دیگران که او و نبیا بلا حدی و ذکر که بکند تا او را
مستغنی میشوند مردم با آنچه خداوند و ذکر داده است آنها را از فضل خودش و از حضرت باقر روایت
کرده است که هر گاه ظاهر شد قائم و داخل کوفه شد مبعوث کند خداوند تنای از این کوفه
هفتاد هزار صدق پس هستند در احاطه با و از خدا وارد میبند و سواد را بیری اصل سواد
ایشان را اصل ان و عطا میبند مردم را عطاها در شان و مرتبه و در ذق میبند و اینها
دوماه و در ذق و شوبه میبند میانه مردم تا اینکه نبی عیسی را بگو و میاورد و از برای
زکوة و کوشتان را و بیوی عیسی از شعبه و پس قبول نمیکند پس از امر میبند و میبند و از انند
اندا در خانه های شعبه پس بهون میبند بیوی ایشان و میبند و چنانچه نیست و از برای ما
در و راهم شما تا اینکه فرمود که جمع میشود بیوی و اموال اهل دنیا کثیر و زمین و طهر ان پس گفته
میشود و مردم که بپایند بیوی آنچه قطع کرد بدندان ارطام را و و بچید در ان خونهای حرام را و
مرنگ شد بدندان محار را پس عطا میبند عطای که عطا نکرده است تا احدی پیش از
ان عرض میکنم ملاحظه کن در این حدیث شریف و بین که ایا قطع ارطام و سفک دماء و و کوب
خادم بجهت طلب مالهای دنیا شده است یا بجهت طلب علم پس حل کردن آنها را بر غیر بعضی

ظاهر جمیع نیست و البته باید همین طوری شود و هر چند که دنیا عمل نظر و اعتنائی مؤمن نیست
 مسدود است هر چه هست حقیقتاً نالایشانست و معلومند خطاب با ایشان فرموده که خلق کم مانده
 الا و رضی جیلاً و اخبار بسیار است این مطلب است نه اینست که مرد حقانها را عصب کرده
 و آنرا که حق باهش بر یکدیگر در جلوسال خود را میگرداند بلکه عرض میکنم که آن حق که از ایشان
 عصب شده بود همین بود و الا علم و ایمان و معرفت را که عصب نکرده بود و کاری دست
 آنها نداشتند پس ملکی که باید با ایشان برگردد همین ملک ظاهر است و دنیا بر آنکه اولاً گفتیم
 نادر بل جلیم جمیع است مقصود این نیست که ظاهر ندارد بلکه ظاهر و باطن هر دو با هم
 و غوامض و مباحثه غایبه خلق قبل از ظهور و امام آنرا علم و عمل و معانی و بیرون از آن
 آنکه انحصار قشریست و با وجود و امید و خلق را با علم و عمل و تقی و معانی و بیرون از آن
 از برای مردم قریات حاصل میشود حتی آنکه در حدیث شریف میفرماید که دست بر سر عباد
 میگذارد و عقول ایشان جمع میشود و در حدیث دیگر است که حیاتی میبرد که در دنیا
 بکلیب خدا و سنت پیغمبر حکم میکنند حال ملاحظه کن که او خودش نصیب مینماید که مرید
 حکومت و اوقاف باطن قطع و قطع شده و از اوقاف ظاهر بهم نیز قطع شده و اشتهار است تقبی که
 در سنه هزار و دویست و هشتاد و شش قریباً واقع شد و گفته است که چنین قطعی در عالم دیده
 شده و کویا انطو و نباشد از این قبیل سابق بر اینها هم واقع شده است و از علامات ظهور
 انحصار هم هست که قطع میشود و در جمیع اخبار و بدی که اینها قبل از ظهور و امام است نه
 بعد از ظهور و پس چه غریب است که در قول قوه مخالف با اخباری است که فرموده اند پیش از
 ظهور رخت میشود و هم مخالف با اخباری است که فرموده اند بعد از ظهور بر کائنات انسان و زمین
 نازل میشود و ذوق و بعضی ظاهر بگیری و بعضی ناپدید خضر که با هم اخبار و مخالف است
فصل گفته است و از علامات زلزله است از زلزله که در زمین و در آسمان و در عالم مجرد
 و وحدت نازل و کثرت ظاهر شد که در تن نفوس مطبوعه مستقیمه باشد از عظمت و بزرگی
 امر شدت بلایا و دوا و نفوس منزه از غیر مستقیمه غیر موقفه و حقیقتاً الهیوم عاقبت یافت میشود
 که در دوزخ است خود منزه از زلزله و مضطرب نباشد و لایزال از علامات هر ظهور است و با هم
 صاحب ظهور بوده و زلزله ایست که قولی رسول ولی چنین زلزله و اضطراب و فتنه و آشوبی از
 قبل شنیده شده که حقیقتاً در عالم مضطرب و منزعج شد و چنان زلزله هم شد که اکثر
 بیوت و عمارات محک خراب و نفوس هلاک شدند **جواب** امر زلزله هم که از علامات
 ظهور و امام است منتهی شده یا این نحو که او چنان کرده نیست که بعد از ظهور و امام آنرا زلزله و

۵۳ و اضطراب در اوقات عالم ظاهر خواهد شد و در این شبهه نیست اما بقول تواضعاً من
 امام عصر عجّل الله فرجه نادر و در ظهور و انبیا است ابرار این منوال بوده چنانکه در ظهور
 حضرت اضطراب خلق از جمیع اوقات بمزانی افزون خواهد بود بلکه این خواص اضطراب که از جلال
 کرمه در تقیبه کدند و لایزال حاصل میشود و ساطعاً که انتقال مینماید در مردم حاصل میشود و
 اگر از این قبیل دعای که اینهمه کرده مقرون با خدا باشد که اضطراب دنیوی و دینی هر دو را
 خلق حاصل میشود و خود این اضطراب را بل حقیقت نیست زیرا که مردم ایمان اسم صاحب الامر و
 میشود خواه دعوی صدق باشد یا کذب بلکه دیده ایم که با سوء خروج شعبا پیشانی شده اند
 و لایزال کسوف بوده است پس باید در خود شخص مدعی ملاحظه نمود که آثار امامت یا او هست
 یا نیست و اما زلزله که جزو علامات ظهور و منتهی شده است از زلزله است که پیش از ظهور و امام
 واقع میشود چنانکه در بخارا از معتمد علیه الرحمه نقل کرده است که تازی و اردشاه است بلکه
 علامات زمان قیام قائم مکه و حوادثی که پیش از قیام او است و میشود و اما آنکه میفرماید زلزله
 تا آنکه مفسد بشود بسیار از زمین و نیز از حضرت باقر نقل کرده است که فرمود در پیغمبر
 قائم مگر بخون شد یک از مردم و زلزله و فتنه و بلای که برسد بر مردم و طاعونی پیش
 از این در سبقت طبعی بین عرب و اخلاف شد یک پیمان مردم و فقر و در پیشان و تقیری در سال
 شان تا آنکه از ویکن دارد و کثرت جمیع و شام از یوزکی انجری بیندازد کتب مردم و
 خود در بعضی ایشان بعضی واقعات قائم علیه السلام را پس خروج او وقتی که بیرون میاید
 نزد یاس مردم است و نا امید ایشان از اینکه فرجی به پیشند پس خوشحال کیس کرد و لبیک
 او را و از امتنان و با شد و بل کل از برای کسی که در وی بکنان او مخالف بکنان او
 او را و از دشمنان او باشد تا آنکه در آخر حدیث فرمود که نیست شان او مگر کشتن و یا قی
 نمیکند از حد و ملائمت هیچ ملائمت کنند و در او دشمنی کند در راه خدا عرض میکنم معضد
 این لفظ را ملتفت بشود که میفرماید و لا تا خدا فی الله لونه لایم در فتنه های نازیل که مراد از
 خلق باست و هیچ وجه جاری نمیشود بجهت آنکه اخباری که خود کلام میشود و از امام سوا و غیر
 بسوی خدا و اندامی منزه و این کلام که مکرر در اخبار ذکر شده در جماعت است که بعد از
 امام حجة امام اخبار ظاهر ایشان برسانند و ضمناً از ملائمت کنند باری و هم چنین خفته
 هستند که اکثر قریب زلزله است ذکر شده که عظم الخافق قشور سفلی است که در پیدا
 خواهد شد مقدار ظهور و امام است طوری که ایشان را در همین ظهور و ان حضون هستند
 خلاص پس زلزله که علامت ظهور و امام است که پیش از ظهور و امام آن واقع شود و زلزله

غائر شده است و شاید بداند از اینهم واقعه و ملاحظه میکند که در نزد خدا در حدیث شریف و
 بلاه و طاعت و وفایها شمرده اند و ابوسعید ظاهراً باید واقع شود زیرا که تفرق در دین و تشبیه در حال و
 هم علاوه شمرده اند و اگر قصد و از زلزله هفتا معنی باری که تو کرده بود در یک حاجت بد که تفرق
 در دین و تشبیه حال و باقی آنچه ذکر شده بود ما اینکه آن خط را که گفتی بعد از ظهور خواهد
 بود و علامات معصومه سال قبل از ظهور است **فصل** کفایت و ادعای
 ظهور کوزارض است که از خیر الارض اقبالها باشد و جواهر خلق ظاهر شد و علوم و
 صنایع هزار مقابل قبل در عالم ظهور یافتان که کوزا فی الارض معانیها السان اشتراف
 والسماء و تحقیق پذیرفت **جواب** اینهم یکی از انا و بلاه است که کرده اند و اصل
 سوره مبارکه در بیان حشر است چنانکه در برهان از علی بن اجماع نقل کرده است
 در معنی سوره و از زلزله الارض زلزله و از خیر الارض اقبالها گفت که فرمود از مردم یعنی
 اقبال خود را که مردم نباشند بیرون آورد و قال لا فان سالها گفت که فرمود این نشان
 المؤمنین است بؤمید و بعد از اخبارها تا آنکه فرمود ایشان گفت که فرمود میباید مردم ایشان
 مؤمنین در کافین و منافقین و کفار و اهل عالم گفت که فرمود واقف میشوید بر آنچه کرده اند پس چهل
 مثقال ذره خبر ابر و من چهل مثقال ذره شراب و آن در بحر و است که کان میکنند که فی
 از برای ایشان نیست عرض میکنم که ملاحظه میکند که ایشان از زمین باید بیرون آید و این
 مخصوص بقیه کس نیست که فرمود و حشر تا هم قلم فساد و منهم احد و در وجهم کانت که مفر
 الا باین یا حاضر الکفر هستند و سزاوارتر زمین بر میدانند و حال خود را می بینند و حساب
 ایشان کرده میشود و این در ابتدا و ظهور امام است نیست و در انوقت بعضی از مؤمنین بعضی
 از کفار و حشر میکنند و بجز امام و عوم و در دین و این تا دلیل که بفرمود و این مقام کرده است
 از برای حشر آن بنیافتم و اما آنکه کوزا بجواهر خلق تا دلیل خود است او که بحسب نصبت گفتا گفت
 بر هر جمع که از نشان ذخیره نماید اطلاق میشود و در اخبار نقل کرده از هر جمعی از اصحاب امام
 اطلاق فرموده اند و هم چنین گفته علم و کز مال بفرستمال شده و در قول خداوند در کان بخیر کنز
 طاعت آورده اند که لوحی بود که بر آن کلمات نوشته بود پس استعمال کرد و جواهر نفوس خلافت محم
 نیست و در این مقام که محل کلام است میگویم و الا اسم ظهور و کوزا علامت ظهور
 گذاشته یعنی به وصال اینکه این مطلب موافق اخبار دیگر در بیان محمد کرد و بهما زنای
 ظهور و ان حضرت است و برای انحضرت کوزا ظاهر میشود و علامت ظهور چیزی است که
 قبل از ظهور بروز میکند و موافق آنکه و لواست که فرمود و معانی استفاده استعمال بشود اما

قرآن کلام را باید ملاحظه نمود تا آنکه معنی مراد ظاهر شود و در حدیث شریف ملاحظه کردی
 که پیغمبر باید بعد از آنکه اموال دنیا از بطن و دهن و ظمیر آن بر این جمع میشود مپوشد و باید
 بسوی آنچه قطع بر برای آن کرده و بدو خویشاوندان و پیچند و در تکبیر حرام شد بدانضاف بدو کخلو
 پیش از ظمیر و امام هم مرتکب این افعال شنبه شدند محض اینکه جوهر خلق بر و زکند و با آنکه
 صنایع تحصیل کنند و هم چنین در غالب اخبار هست که کوز و اموال دنیا نیز از انحصار
 جمع میشود و انحصار عطا پیغمبر را بدیقل و در حدیثی ماهی و در مرید و لشکر و در مرید اگر مراد
 از اینها جوهر خلق بود و دیگر خطای جدید یعنی چنانکه کردارای جوهر خود بیکر کشا و بوده اند و
 با آنجا جوهر در همان بزرگی و برای ایشان ثابت است پس باید ملاحظه نمود و انضاف داد
 که این اخبار و اشغال منتهی بر سوی بعضی ظاهر هست یا نیست و باز میگویم که جوهر خلق اگر مقتضی
 از یاب کفر و ایمان و فساد است که برای امام هم بلکه برای مؤمنین با فراست کفر و ایمان و
 فساد المؤمنین فساد نظر بود الله پیش از اینهم ظاهر بوده است و هر کس را نموده داخل میشود و با
 بحقیقه کفر و ایمان و فساد میثاق میشود اند چنانکه اخبار بسیار شاهد این مطلب است و امر
 نازده نیست که برای امام هم حاصل میشود و اگر مقتضی همین است که از ظاهر چنان است و بر پیا بدید
 مراد از جوهر خلق همین علوم و صنایع است که از ایشان بر و زکوده کرد و حقیقتی که اینچنان است
 که ائمه این سخن را بگوید و لا توکان میبکند که این صنایع اینقدر مراد کی داد و چنین نیست
 ملاحظه میکنی که هر قوایخ را باین که سابق بر اینها چه صنایع دعا کرده است که هنوز چیزی
 از آنها بر و زکوده نیست بر برای حضرت سلیم چه چنانکه تا کنوند بیین برای سلاطین نفس چه
 کارها که نمودند هنوز آثار و علامات و نقوشها که از پیش مانده است هست که شاهد این است
 که غالب این صنایع پیش از اینها بوده است بلکه از حکایت بعض معتقدین شنیده شد است
 که فرنگیان بعضی یکدوشقیات که از فرید و در حالات ایران بوده دست او درده اند و بسیاری از
 صنایع را از آنها اقتباس کرده اند و علی التیال که اگر ملاحظه کنی و در سرفردم صنایع چند می
 بینی که هنوز این اوقات دیده شد پس اختصاص زیادی باین زمان ندارد تا اینکه بگویم
 بنیم که مطلق ظهور این صنایع اینها ظهور و کثرت از دست است برای امام خواهد افتاد و صرف ظاهری
 امام هم باشد یا نباشد که این معنی است که هیچ غافل نمیکرد اما شرفیات باطنیه که پیش از این
 امام بود است و هرگز نبود که ملک از دست ایشان بیرون باشد و مقتضای امر و در صورت ظاهر
 است حال شامد می هستند که امام ظاهر شده و این صنایع هم کثرت از دست است که برای او
 ظاهر شده و بعد از آنکه خود را در این صنایع و صاحبان این آنها را کند و این صنایع را

مجلس آخ فرمودم
است
ایده مجلس انبیا الشطان بود که
الانقر دیار که القضا و القضا
مفتقر منقرض اول الله واسم

۲۵۹
حدیث شریف باب اول
ولی ما اهلنا علیکم
و اولادکم و اولاد شریف
من روی خود

بنایکند ایالت و اخباری چند ذکر کردن و این طلب کرد و در دایمی خود حق است که شایع این
 هستند اما اینان که ذکر کرده موافق نشایر اهل بیت ^{علیهم السلام} است که شایع طلب نیست مگر این
 و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا ائتماهم مستهزون که در حدیث شریف شریف عیاضی فرموده است
 باقی دیگرند و تلوا هر اهل بیت و لا یخبر به طلبی است و نه در تعارض اهل بیت موافق این در برهان
 ردایت نموده شایع این شایع شده است و ایالت و مکر که صریح در این طلب است این است
 اما چون در صد بیان حقیقت مطلب ایشان نیست ^{بعضی} تفصیل نمی دهد و اولی هم این است
 که بگوید اهل بیت بر جهالت باقی بنایند که اهل علی بر کلیت ایشان عیون کنند و بر بند که سوا اینک
 کلاهی چند هم بلغه و ایالت و اخبار و برای مناسب و معصوم و معصوم و ذکر کرده اند چنانکه
 نیست مگر هر جا که اسم شیطان برده شده شاهد را به طلب است شیطان و می بیند
 بدو نشان چه دخل دارد و باید کرد و سندان او شیطان هستند با شیطان بنما و غرض و غرض
 یا شایع از این عذاب جهم میخواند یاد و سپیده تا تم گذارد و وجوب کرده اینها چنانکه ذکر کرد
 شایع این هستند خلاصه ایالت بی مناسب خواندن بجهت عوام قریبی و شایع و غیبت و
 نمود بگرداند و اما حدیث که در پیش از شیطان ماله هستند چه دلالت دارد و بر این که
 همین شایع ظاهر می هستند مگر قوی نیاید که خود ملکه را هم ندانند و خود و شعاع ال
 حجت خلق فرموده است پس بعضی آنکه اسم شیعه بر ایشان گذاردند لیل این نیست که از ایشان
 هستند باید دلیل دیگر آورد و در کتاب است بر اینو هیچ دلیل و هم چنین قول خداوند تقدیر قالوا
 ربنا الله ثم اسفنا ما انقرض علیهم الملة که چه ربط با حقیقت دارد و اخبار و نفس فرموده اند
 که وقتی که اجل مؤمن میرسد ملکه بر او نازل میشوند و او را ایشان بهشت میدهند و زبیر
 اید هم چه در و همین است چه در و او را باینکه ایشان ملک میشود و اما حدیثی که از پیغمبر و زبیر
 کرده و در تفسیر آنها که انعام اگر چه ادب در نشیندن حدیث نیست که انکار و نباید و دل انصاف و
 ضعیف و جمل از این در تفسیر بخلا و رسول و ائمه و علما در دهام که اعتقاد بر واقعیت میخواند و
 و خود این حدیث در برهان و جمع که موجود است ندیدم و حدیث صحیحی که در این باب دیده ایم این
 که در کتاب البیرون روایت شده است بنقل ابو عبد الله الملتکه افضل ام میاد و فقال قال امیر
 المؤمنین علیه السلام علیه السلام ان الله عز وجل رکن الملتکه عقلا بلا شهوة و رکن البیهاشم شهوة
 بلا عقل و رکنی می آدم کلیها فن غلب عقله شهوة فوهم من الملتکه و من طلب شهوة ففعله
 فوهم من البیهاشم و نیز از حضرت منادق در جواب سوال رکن و از شایع روایت شده است که در
 وجوه اعتراضات کربن شایع ایشان شمرده یکی این بود که فرموده قالوا ان الملتکه من و لا دم کل موصوف

فی علی و دیده در نیم خیز من مغز الا امتحان و التقصیه فهو ملک فطوره انما هم منار عن اشتباه و
 طوره در هریم بقولون ان الا شایع علی غیر الحقیقة نا اصر حدیث شریف پس اینک میگوید نامشکل
 نشد و حق نیست و بعد از شکل اعظم اشکال هفت شایع است که مالات نورانی است و او
 ظاهر ملک او موقد شد بدلتوی است جبریل نا اصر که مقصود اینو ضعیف است که حدیث شریف
 از شایع ایشان نقل فرموده که بعد از فراغ ایشان حاجت برود و نیست و مقصود حضرت این
 همین است زیرا که فرض نمیکند که جبریل مثلا از حالت صورتی برای خود بگیرد و مانند دجه
 کلید که قوال در شناسل و شریف نشد باشد بلکه مقصود حضرت همین است که از همین برای نام کرده
 میروند هر کدام حالات نورانی از ایشان ظاهر شد ملک است و این را که هر یک از حدیث که حضرت
 صادق قسب با خطاب نامیخ داد و در فرموده و او مصروف داشته باش و مرایب خلق و ایشان
 خواهی داشت که این تفصیل شایع است که اگر نورانی است پیدا کرد ملک بشود زیرا که ملک احسن از
 ایشان است و ان الملتکه بخلاف ملک و خدام شیعیان فرمودند و این مشرق و مقصود و فضل
 ایشان بر ملک فرموده اند پس این چه فضیلتی است از برای انسان که اگر نورانی است پیدا کرد ملک
 بشود و اگر حقیقت ملک بشود از مقام خود لغزش کرده است نه ترقی زیرا که انسان موجود جامع
 است و ملکه احاطت وجود ندارد و هر چه از این شرح حقیقت آنها را در این مقام بکنم مقصود این
 است که اگر منظور این است که همین برای آدم که راه میرود ملک میشوند این خطاست و اگر
 اینست که ملکه در ایشان جلوه میکند و از زبان ایشان مثلا صفی میگوید و شخص
 ملک یا شخص ایشان محقق نمیشود و ما فرما از ان نیست و پیغمبر ایشان بن ثابت فرمودند
 انما انطق روح القدس علی شایع و انما قال پس نا اینجا که اسم میگوید ملکه را که فرموده اند
 بر امام نازل میشوند و اخبار را و هستند موافق فرمایش جدی و کواش حضرت صادق
 ایشان بخیر آدم نیستند و هم چنان از فرج جلوه کردن در بنی آدم و ناپدید شدن ایشان
 هم نیست زیرا که در حدیث مفصل است که عرض کرد یا سید و نظیر الملتکه و الحی انما سقا
 ای و الله یا مفضل و مخاطب و هم که بگویند از اجل مع حاشیه و اهل این ملاحظه کن که حاشیه
 ایشان و اهل و اخباری هستند و شایع ایشان در و اخبار و اهل و جلوه ملک در ایشان
 بجهت ناپدید این سوال نیست پس از این دو قسم که گذشتیم ممکن است که در و ملکه و ملکه و ملکه
 بصورت جانی بکنند و باینکه از برای خلق ظاهر میشوند و هم ممکن است که از برای اصحاب امام ترقی
 حاصل بشود و قوی در چشمه های ایشان پیدا بشود که ملکه داد و عالم خود ببینند و این
 اقرب است و ما فرما از ان نیست زیرا که مسلم خطاب خاصه امام ام که صاحبان شان

مقام هستند سایر مردم هم که موجود مقدس او و خدایت ربیب او بر روی صاحب مقام
میشوند و اینست که در نمودن امامت دست بر زمین بگذارند و عظمای ایشان جمع و کمال
میشود و همین که ایشان باقی مقام و سید بدین ملک و دین برای او سهل میشود اینست که
در حدیث شریفی که بیان فرمودند که رسول ملک نمیشود حضرت پیغمبر فرمود که ملک را
مشاهده نمیکند خواستار بجهت اینکه از جنس هوا است که عیان برای او نیست و اگر
مشاهده کرد بدو را با اینکه زباید شود و در قوه های چشمها ظاهر نمیشود که این ملک
بلکه این بشر است بجهت اینکه ظاهر میشود از برای شما بصورت بشری که با قیاد او را تا بهر
از او مطلقا و از او بیستاسد خطاب او را و مراد او را تا آخر حدیث شریف و غرض اینست که
امکان را بود که قوای چشمهای خلق زباید شود تا آنکه ملایک و جن و ابلیس و طالب دیگر
از برای ما است که او را بینا باشد اما برای خود مثل شما ستمیان جمل کیم نعمت
بپیدا داد و کاهی بدید ملک برای نصرت او بایست که کاهی فکرین نمود کاهی اموات گذشتند و
بر هم نشاندند ایشان اردو و ناو و جناح امامت جمع شود و همه اینها تکلفات است نه تکلیفات تکلیف
ما و تو همین است که امروز سعی کنیم از روی خیال و امانت بدون تاویل و تامل با هلاکت امام خود
و اینست که بعد از آنکه تشریف آورد و بفضل و کرم خداوند معرفت او حاصل کنیم و همین که تشریف
او در خود شهادت کند که ملک چه طور بایستد و بپاید و حق چگونه ظاهر شود و اموات چه قسم سزاوار
بر او اند که در حقیقت امام است که محتاج بیک از ما و تو نیست و اگر امام نیست که هزاران و بیست
بکش و دند بپایان برای تحت اسباب بکشی هم میشود و کشیم نذر و التماس و آخر هم در این میان آنکه
بار و تامل بر سر آمد و محمل انتقال که باید که نخواستار بالقیه الاشی که نفس که فرمود اقلای نظرون له
الا بل کیف خلفت او و پنهان نیست هر چند قواسم با قیام پیدا روی بیفکند که باری و
اشانای جبریل در شهر رمضان و از اخباری که در این باب وارد شده است بدیم که جبریل
و اهل بیته همین هست که ندای او را هر کس بزبان خود میشوند و مضطرب میشوند و هم
چنین ندای بلس را که در عز و بانو میگردید می شنوند و شنیدن صدای ملک تا حق
لازم است بدین اتفاق اینست چنانچه الان سگ را عدد و میشویم و انصوت ملک است که از
ذباب بزرگتر و از زنبور کوچکتر است چنانکه در حدیث شریف میفرماید و ملک را هم میگویند و
منازع از شنیدن صوت و حدیث پس این روز هم ممکن است که صوت جبریل و ایشویم
و او را ندیم و چون هنوز در انوار امام ظهور فرموده و لیل هم بر روی ملک نازلیم خلاصه
که با ناله او را قیامت را در دست کرد و از خداوند مستجاب شود و چون که امام تشریف آورد و اهل

مانند افتاب از سایه پرتو درآمده میشود و حاجت بر حق ما و تو نیست و اما آنچه در باب و تال
و سقیانی تحقیق کرده است از آنکه سقیانی و اسفغان خوانده است در مد و محل و ظاهر اینست
که سهو و ناخ نیست و این خطا است زیرا که اسمان ملعون موافق حدیثی عثمان پس عیسی است
از اولاد اسفغان و از انجیل او را اسفغانی فرموده اند و در حدیثی عرض کردند اسم سقیانی حبیب
فرمود چکار با شماست و ای همنکه پیغمبر شام را گرفت از نظار و فرج یکشید خلاصه که اسفغان
نیست و اما اخبار دیگر در باب و تال روایت کرده مکرر حدیث که از جمع نقل کرده در پی
شرح سید الشهدا که با هفتاد نفر از اصحاب که در عوالم از کافان قتل کرده باقی دیگر را در
کتاب معبر که موجود است و بدید و انکار اینها را هم نمیکشیم زیرا که همان وضوحی که در اخبار نقل
شده است ظاهر در این هست که در تال شخصی باشد که از بعضی علوم مثل سحر و کائنات و
امثال اینها با ربط باشد و از همین راهها امور عجیب را اظهار میکند و ادعای ربوبیت میکند
و آنکه مقصود او این است که از نوع همین علماء سوء که هستند که منتهی این است که طالب دنیا بد
و بعضی عقاید فاسده دارند و احکام غیر از انزل الله میکنند که فرمود فقط الله و لا اله الا الله
فقط الله و حق نقل التمام و هر یک از ایشان معصوم از خلق هم تابع ایشان هستند و طاعت بکنان ایشان
مثلا و تال است و اینها اخبار و با این الفاظ عجیب غریبه که روایت شده است همین میکند و در حدیث
که مشکوک است زیرا که بنا باشد صد هزار از قبیل ان در دنیا از صد رسل تا آخر اوقات
امده باشد و در وقت باشد و بدین تعداد و بزرگ شمردن و خلق را از ان ترسانند چنانچه
است هنوز در دنیا این علماء سوء که در این زمان هستند بکفایت و بیخار علماء و سنی که
هزار سال است ستمیان بر قتل و اغتصابی مانده اند از جملد با است پیدا شده است که مسلم
کل زمین و زمان باشند چه شده است که از این جنس و احد بن حبیب و اما شال اینها این قدر
خلق را ترسانند که با بایز یک نفر علماء سوء این عصر که هیچ چنان دنیا سق و جیبستی از
برای آنها نیست بترسانند از ان بایز فکر کنند و ماضی فاضل است که خلق را حبس از چیزی
بترسانند یا آنکه مثلا در جانی که اطراف محل خوف فی الجمله است از یک طرف خاصه بدو شک
بترسانند و تالی را که خود روایت میکند که حضرت پیغمبر فرموده است که ای پناه قوم خود
و از او ترسانند و اند و عاال بکنند و از منتهی ایشان علماء سوء و سلاطین جور از قبیل فرعون
و هارمان که اهل علم بودند و هم سلطنت داشتند و ادعای ربوبیت هم می نمودند و از
قبیل بولس ملعون که بدعت نشاء را کرده و هنوز باقی است و از قبیل عمر و ابوبکر و عثمان
و سایرین که بودند و مقابل با ائمه اطهار و نمودند انقدر و انداز و تو بیف که از تال که با بعضی

454

۲۵۴

کرد میگویند که حق نیست و بیعت و شهادت نیست و حاصل مطلب اینست که این را در باره
 مشرکین معنی میکنند که منکر اینهاست اما نامش دروغ میگویند یعنی خدا نیست و حق
 این نیست که این وقتی است که قائم بر چیز و کسایکه رجعت میکنند یا او رجعت کنند
 ستیان در اینوقت بگویند که دولت شما هر شایسته را بگروه میپوشد و این دروغ شناس است که میگوید
 فلان و فلان برگشتند و قسم بخور که خدا را بگویند هر کس که مرده یعنی در رجعت بعد
 مشاهده او را نام باینکه می بیند که قسم بخورده اند و مشرکین قسم بیلان و عزیزی میخورند
 خلاصه حال ملا حظ کن که سخن در رجعت است و بگویند که این صحیح است نه بگویند که این
 اگر اینک از صورت اخ است و مقتضای او هم است و رجعت بوده است و منظورش این باشد که
 همتها رجعت پیشانیانهم هستند میگویند و این که رجعت می کنند درین نیست و
 سخن که هست در این است که بجهت دلیل و اجماع و از ادعای سر بیرون میاوردند و میزنند که سر بیرون
 او رفتن را بگویند که رجعت میکنند یا بدهند و در زمان سابق و از او جداست و از او جداست و با او
 حاجت نیست اگر حاجت نیست که بسیار محال است و اسم هر کس را بر سر هر کس بخواهیم میگویند
 و اگر باید و ادای همه کالان و ضلالت گذشته خود باشند و این که قوم صالح کالان گذشته او را
 از او خواهند و ظاهر کرد و سر از سر می بیرون نیاورد بلکه پیری و جوانی برکت و کالان
 صالح را آشکار نمود که بیم الله ما هم منظر همین هستیم و شاهد باقیه کالان رزق و این که بعد از
 رجوع حضرت سلمان مثلاً یا دیگر احباب را چنین یا الله و بیعتی خدمت ایشان بر سر و بجهان
 زبان که مؤمنین قوم صالح گفتند عرض میکنم که ما اوصاف شما را در سر خواندیم و بعد و
 معرفت خود میمانیم ظاهر یکدیگر نایلانیم و معرفت شما حاصل کنیم فضلا و علوم و کالان
 و کراماتی که از حضرت سلمان مثلاً و کتب معتبره مثل فیه کرمی نقل شده است
 میگویند که ما از فیض خداوند و هدایت او همیشه نام پایت که نظر بر حق میجویند و
 رجعت میگویند و ما را از این غم میمانند حالاً اگر شما را خداوند بفرستد الله بظاهر شما
 بدیدد مشرک و طایفه که شما را بشناسد بلکه عیاناً و شهوداً اگر شما را شناسد
 خود را اظهار کند و عمل خود را نشان دهد و ناله بلند را مانتند و بدین من خود میگوید
 که با ارض البیعه و زمین شما را کند نامش بعد از دلیل نمکین که در حال قدس را جواهر
 سر بر سر میسد و دیده خود نمایم خلاصه که اگر درین هر قضای معنی بر ایشان نمیکند بر آن
 علی کل حق حقیقه و علی کل صواب نور او من لم یجمل الله نوراً فانه من نور باری و چون از
 بنیان این اجساد فادغ شدیم حال بر ویم بر سران عدوینما که با مولا یزید کواد من علی الله مقنا

بکار برده و کالیانی که ذکر کرده اول نمک است و ما جمانا التوبه یا التوبه یا التوبه لا فتنه للبت
 ناذر کرده و اشاره بحدیث و توبه نموده است و شجره ملعونه را ذکر کرده که در اختیار فرموده اند
 که مراد از این آیه هستند اوقات و احوال از قرآن که لفظاً آیه داشته است ذکر کرده و منظورش اینست
 بمولای بزرگوار من است که از باب خفض جناح و عزیزان تنصیر بکثرت اینها و اولیاء و سلم
 بوده است لفظاً آیه را که فائده که بر بوده اختیار فرموده است و در اول کتب خود ذکر فرموده و در آخر
 گفته است که این از همان شجره است یعنی از بنی امیه و در این مقام در مطلب باید نوشت اول
 شرحی از سبب این سلسله بعد و لفظاً آیه کلامی عرض کنیم اما سبب این سلسله موافق آیه
 در واقع انوار بیخ جلد قیامت نوشته است که در ده بنای حضرت خلاصه اینست که سر تاق نور
 بن سادات و یاران بن حلا بن نبیون که از سلسله مغولست بکین از نویشان درگاه و سرهنگان
 سپاه هلاکوخان بود و بعد از هلاکوخان فرزندان او که سلطنت داشتند در سرتاق نور یا بن
 منصب تاتاری سرافراز داشتند تا زمان سلطنت غازان خان بن ارغون خان سرتاق نور یا بن
 از دنیا رفت و پسرش قباقر تویان که سبب سلسله قباقر اردو پیوسته میشود نیز مور و الطاف
 پادشاهی شد و بجای پدر نشست و اولاد و عشره فرقه قباقر تویان بسیار شدند و بعد از آنکه از
 اولاد چکیز خان پسر قباقر تویان از مغول که در حدود شام سکنی داشتند پیوستند
 و در آنجا بودند تا امیر تیمور که در آن سلطنت یافت جماعت مغول را از حدود شام که درین بیکانه
 بود حرکت داد و با یاران و ترکستان فرستاد و در آنجا خاصه مردم قباقر اردو را از آنجا و حدود کجور
 ابروان سکنی کردند و بودند تا شاه عباس ماضی بسطاعت رسید و ایشان را از آنجا
 حرکت داد و بجای ایشان را در استرا با و بنی زاد و مرد و شاه جهان سکنی داد و در استرا با داد
 قلعه مبارک آباد کرد و کتان بود سکنی کردند و جماعت که بر آن قلعه بودند بخاری باش
 و آن جماعت که بر و در قلعه بودند شاق باش موسوم شدند و پدران فخری جان خوانده بودند
 فائداً سلسله بودند و فخری خان پسر شاه فخری خان بن مهدی خان بن و لیخان بن محمد فخری خان
 و فخری خان بن یزید ایشان بود و در جنگ افغان خدمت کرد و در حضرت شاه سلیمان
 چمن یقرب یافت تا آنکه امشای دولت شاه از او و فخری خان حاضر کرده و و یزید از آن
 برکت و شاه سلطان حسین در فتح افغان مقتول گشت و شاه علقاسب پسر او را در
 باجیان بلانزدان آمد و فخری خان بن خود را با و رست اینده در خدمت او کو مشید و بود تا
 زمانیکه در عاصم مشید مقدس بواسطه نادر شاه او را کشتند و محمد حسن خان پسر او
 چون در شکیبای داشت نادر شاه در صد و قتل او برآمد و اینها شد تا زمانیکه

१९९

گندار شاه مقتول گشت و بعد حرکت نموده دست پهلوان آورد و مولای بزرگوارش
مرحوم ابوینمختار بن محمد بن قلیخان ابن محمد حسن خان که فیلیو معلوم شد پس رسید
که طایفه قلیخان اصل اخا از مغول بوده است و جماعتی ذاکه اشاره کرد و عین دید و هم قیامت
در میان نیست و این نوی است که از این سلسله جلیل معروف و له نسب است این خان
معروف نیست و حقیقه ایشان از سادات صفویه هستند و تفصیل این است که زمانی که فتح
علیخان در جنگ افغان قتل شد شاه سلطان حسین خاندان کرد و میان قشایان نمود شاه افراط
مرحمت یکی از دختران خود را علقا که در قبیله قلیخان از اجداد داد که او را تزویج نمایند تا مریدان خود را
باشد همچنین که قلیخان داده تزویج و انمود و دختر مذکور با او حلاله داد که من از شاه حامله ام
و قلیخان دست نگاه داشت و با او داد و سزای خویش می داشت تا آنکه وضع حمل او شد و طفلان
پسری مرحمت فرمود و او را محمد حسن خان اسم گذاردند و باقیوقت شاه سلطان حسین از دنیا رفت
بود و دولت صفویه اختلال بخیر سابقه اغادی ایشان از هر طرف ضد هلاک در پی آنها
ظلم داشتند و قلیخان صلاح دولت آنها را نب محمد حسین بن محمد پسر او را پسر خود میخواند و در
واقع پسر شاه سلطان حسین صفوی بود تا آنکه فتح حسین بن محمد و کمال سپیدان
دوبه گشتند از او بعمل آمد و اینکایت در زمانه دین و شیراز شاهان تمامی داد و مرحوم فتح
استقبال خان و کمال الملک و مرحوم حاجی سید جواد شیرازی امام جمعه کرمان از این مطلب تفصیل
عمر بودند و شاه داده پیداند حتی آنکه در زمان خاقان مغفور و قیام مرحوم خاقان افراط خلاص
که قتل با قاعه ظاهر بود داشت خواست که این مطلب را اظهار دارد و قدغن فرمود که نقاره بگویند
و شهادت این سلسله جلیل را اظهار دارند و طهران و بجهنم ملا حظه داد و از خلاف خواندند که در
پیش از شاه جادیه که بودند بگریختن از او بودند که شیخ شمس الدین از شایگان خاندان هابرون
رفت و در خانه داده ساز و گرفت شاه بخواند قتل خود را از مادر در گذارد و باز صفویه پیروند
همانسان از امانات و جیم خاقان مغفور ملا حظه فرمود که اگر اسبها را بکشتن و بلاغش
عظیم در سلطنت او بدلا بد تا بزم بکشان اینست که صادر شد بطوری که از نظر لایحه و منعی کرد
است تا بزم لایحه بحسب مصلحت دولت باضم که شهنشاه فخر کرده است و لایحه را بجا می داد است که
افزون واقعه مختصر نباشد و یکی از مقتدرین غفل میکرد در شیراز و باین اهل اطلاع معروفست
که خاقان مغفور در زندان خود را میبرد میخواند بجهنم ملا حظه بود که مشایخ جمعی میرزا و فتح و پسر
مهر بود از جمله سادات بود خلاصه حال میخواست که مصلحت قبول کن میخواستی نگار نما و بعضی از مقتدر
غفل میکردند که دو مصنفان کتابی بنظر رسید از یکی از سادات صفویه که قتل میخواستی از سادات

اصفهان و غیر هم را در کتب کثرت از جمله ذکر تبحر مرحوم اقا محمد خان و سایر اربابان او است که بهین پس
 کلاجا از کشت و نوشتن است و ایشان را از صفویه طاب را هم شمرده بادی و جواب دیگر بویکتا
 که خود شاهان هم مکرر این مطلب را میگویند که کشاخ کل هر یکا که میرد یک است ختم مل هر یکا که می
 جوشد مل است و و سئل حمله آنکو است که تمام عمر سوائی ذوال حجة و شرفه نابل ایشان در
 غرض حق تر غیب در حجت ایشان شکی نداشته باشد تا نیای که مغربین او را در باب حجت علی
 بخوانند و بگویند که خود یافته حجت اهل بیت سلم الله علیهم بعد وسط باید باشد پس آنکه ذکر می شود
 ذوال حجة و شرفه امر ایشان نداده این دو سئل ایشان است هر یکا که میگوید یا شد و آنکه غرض حق
 ال حجة را میگویند و اسم امام را بنابر حق بر سر خود میگذارند و آنرا فضل امام و علم او و قدرت او
 و امتیاز او و مردم را از امام و گردان میکنند و در پیوند میکنند و بعد از آنکه میرد و سئل این سائل
 قبل از آنکه در حق میگوید یا اینکه مخصوص فرمودند که این واد بر کسی نمیگوید مگر کاف و جاهل
 پیغمبر خاتم ادعای نبوت میکنند و بزعم خود کتاب بخت از قرآن میاورند یا اینکه فرمودند که هر که
 چنین ادعای بکند قتل او واجب است چنین کسی تابع عمر است و ابوبکر و از بنو امیه است و غیر
 عباس چنین کسی شیطان حتم است و کلام و ختم میگویند بیک حدیث شریف که در حدیث روایت
 کرده است عن ابي حمزة قال دخل سعد بن عبد الملك وكان ابو جعفر فبقيته سعد الخیر وهو
 من ولد عبد الرحمن بن مرزبان عطائي جعفر فبينما ابنيهم كان شيخا فقال له ابو جعفر يا بیک
 يا سعد قال وكيف لا ابکی وانا من الشجرة الملعونة في القرآن فقال له انت منهم انما هو قی متا اهل
 البيت ما سمعت قول الله عز وجل یحیی عن ابرهیم فمن یبني عنی فانه یبني معی قال هذا من حدیث تدبر کن
 واکرکی بالفرض شجرة ملعونة به پیوند تکلیف خود زاده زاده او بدان و از مقابل الطالبین
 که شریف ابی الفتح اصبهانی است منقول است فی ذوالاد ابی عبد الله الحسین و علی بن الحسین
 وهو الاکبر ولا عقید و یکنی ابی الحسن و تدلی بنی ابی مره ابی عروقه این معمود الشقی و امته
 مهجونه بنی سفيان بن حرب بن ابي وهب و تکتی ام شیه و امته ابی لسان بن ابي وهب و هو اول
 من قتل فی الزلزال و ابا عن معونی فی الخبر الذی حدیثی به محمد بن محمد بن سلمان قال حدثنا یوسف
 بن یسوی القفطان قال حدثنا یوسف بن عمر بن عیث بن عیث قال قال معونی من احق الناس بهذا الامر قالوا انت قال
 لا ولی الناس بهذا الامر علی بن الحسین بن علی بن رسول الله و جیشیة بنی هاشم و عیث بن
 ابي وهب و هو شقیف بادی و شان حضرت علی اکبر معلوم است و در باره او فرمودند انما امر
 خلقا و خاقا و منطلقا و اولاد و اذا شفا میگویند حضرت پیغمبر در همان دو باره ملاحظه فرمود که بر
 منبر و بالا میروند یکی ابوبکر است که شقای اولین و آخرین است و محمد ابوبکر با غیره شان و بعد

فرزند او است و بجز زاده نمیگویند که ندیده او بجا رسید مد عرض اینست که آنکه تابع ال محمد
 از ایشان است هر که میخواهد باشد و آنکه غاصب حق ایشان است انهم شافش مملو است
 هر که میخواهد باشد و حال اینکه الحارقه و بنو الملمین سلسله جلیله منادی علی شجره منو
 ندارد و در این جزو زمان با اینها احسان و الشکر قدیمی که تمام وقت و وقت و مصروف شد
 و نوکری ال حجة است مشایخ مانوده اند و هستند و امروز زبان مرده چاک و بنید ندارد
 هر که هر چه میخواهد میگوید و باید و اینم که فرمای چه جزای علی و قول هر یکی با و برسد و اما آنچه
 ذکر از ایاتی که گفته ایشم دارد و اشاره بمولای من علی الله مقاسه نموده است چون این مطلب را
 در نظر ایشان جلوه کرده و مکرر این ایات زاد و فیروزای من میخوانند و مقصود ایشانست
 دیگر گفتند و جواب خود را مکرر شنیدند و این مقام هم مختصری جواب میگویند پس از مرحوم
 صاحب فهم و فراست سؤال میکنند که آیا این ایات در باره کسی است که خود را بابا عترت پیغمبر
 نسبت ایشم بخود دهد یا آنکه در باره کسی است که خود را بری از کلا و شجره و علاوه خود را
 غریب کریم بشمارد در اخبار ملاحظه کنید که این شریفان شجره الزقوم طعام الایم در باره
 که نازل شده است این در باره ابوجهل بن هشام است که نسبت به پیغمبر انچه علاه
 نمود و ایمان با حضرت نیاورد و خود را با وجود کفر صاب میداشت و مدعی بود که آن
 انا الصالح الکرم و خداوند زبانه او میفرماید ان شجرة الزقوم طعام الایم فانک بر سبیل
 علی و ابی قریب و ابی ذک انت الصالح الکرم و همین مضمون پیغمبر در تفسیر برهان روایت
 شده است و مولای بن یزید از من اگر چه اسم مبارکش مناسب با مستحق واقعه بود و
 خداوند با و کرامت اعطای فرموده بود معذرت که ایضا مدعی کرامتی برای خود نبود و
 بالعکس خفتنا جناح نموده خود را ایشم میخواند حال ملاحظه کنید که آیا این موضوع بیک برعکس
 موضوع این نیست یا نیست اگر بنای شد که هر کس خود را ایشم خواند موضوع این ایات بشود
 پس اذل هابیل بن آدم عیثی باید شود با الله موضوع ایات بشود زیرا که انوقتیکه قابل
 خیر است او را بقبل رسانند هابیل با و فرود آتی در بیان نبوه باقی و اتمک فنون بن
 اصحاب اثار و ذلک جزا الظالمین بر هر چه در باره هابیل میگویند در این مقام هم بگوید
 ادعیه وارده از اهل بیت سلام الله علیهم ملاحظه کن ببین چه قدر اقرار با تم خاصه فرموده اند
 و ما یضیع انهارا که در بادی فطره بد شده فضل میگویند در محفیه بخدا توبه که در بوزال محمد
 است و در دعای عزرائیل و طلب توبه میفرماید یا توب الیک فی مقایم هذا توبه نادیم علی
 ما فرط من مشقک فما اجمع علی خالص مجاهد خا و قع فی عالم بان المعصی الذین العظیم علیکم

وان الخوازمي ان لم يجلب لا يصعب وان احتمال الجنائيات الفاحشة لا يتكافؤ وددعنا
اعتدنا ان نشتات عباد بغير ما يد ومن عيب مؤمن طهر في فلم استوه ومن كل امر عرض في فلم اخر
اعتدنا اليك يا اباي من ومن طاهر ومن وددعنا من طلب عيب بغير ما يد واجل القرآن في
ظلم الليل الى موتا ومن نزغات الشيطان في خطر ان الوساوس حاروا ولا فدا مناعن نظامك
الماحي حيا ولا لا تتنا عن الخوض في الباطل من غير ما افه عرسا وبجوارحنا عن اقتراف الاثام
ظنوا وددعنا وفاق شهر رمضان بغير ما يد اللهم وما المنجا في شهرنا هذا من لم واثم واقتنا
فمن خرجت واكتبنا من خطيئته على نعمتنا او على فنيان ظلمنا في نعمتنا او انما كتابه هجرته
من غير ما فصل على عقد والراسترنا بستر وددعنا غا وضرع واستكانت من غير ما يد وانجبه
ما تعلم من ذنوب ان شذبت فانما الظاهر المصير الاثم المصير المصير الاثم المصير المصير الاثم المصير المصير الاثم
فمن عانت ادم الزا حسين وددعنا عانت تجس بغير ما يد وحصل على التقي محمد واله ولا يتجس
فيكون غير من البلاء والا ليام يار كتاب المكارم واكتبنا لما اثم حال ملا حظرك كما اكتبنا
دوسق ال علة زاد انهم ياد ستور العمل مادهم امور سواي اكتب كما باقى عولاي وسادات
خود كيم او اعز ان ياتم نمودن بدلاست و باهنا سطر ان مورد انك دم مشهود جرم ولاي
ما على من الحسب اعتراف باثم فروم است وددعنا بغير ما يد انك اذ عير دكر ان لفظ بيا
است فتابت چون بعد از نظران محضه مطلب ظاهر میشود حاجت باستقصا و نسبت علاقه
برايكم اثم زاد باخر من حظرك بمعنى فنيان است و ذنب يعني اثم چنانكه در مقام مونس میشود
وعصبت نیز ضد طاعت است و انهم بمعنى اثم است ملا حظرك و راجح او بين چه
فدس نا كيم و دوا باقر و بد ذنوب واعتراف باها نموده اند حتى فرموده اند كه بگو ولا تخرجن
من هذا المنصب كبر خود را بى از منصب بدانى و حضرت باقر فرمود كه سه چیز است كه دشمن را
ميشكند مديكه عمل خود را بسپارد به خود و ذنوب خود را زاموش كند و عراى عجب غلامد و بغير
فرمود عراى اثم فدا از ذنب عى بايد مكره كس اقرار بان نمائند و حضرت صادق فرمود بخدا
قسم برون فرست است بنده از ذنب يا صمد و برون فرست است بنده از ذنب صمد يا اقرار
ملا حظرك و در اقرارها بئيك ائمه ماست بغير نمودن بيب چه كتاب است حضرت امام موسى
كاظم در دعاي مجبور بغير ما يد و رب عصمتك بلباسي و لوشنت و عزتك لاخوشنى و
عصبتك بصبر و لوشنت و عزتك لا كفى و عصمتك بصبر و لوشنت و عزتك لا كفى و
عصمتك بصبر و لوشنت و عزتك لا كفى و عصمتك بصبر و لوشنت و عزتك لا كفى و
عصمتك بصبر و لوشنت و عزتك لا كفى و عصمتك بصبر و لوشنت و عزتك لا كفى و

بكن هذا جزاؤك متى تم كان يقول ألف مرة العقو والعقو و يلقى هذه الايام بالارض بقول الجبر
من ثلثا بون اليك بدنى و علف مؤه و ظلم يقضى فخره فانه لا يغفر الذنوب غير يا مولى
ثم يلقى هذه الايام بالارض و يقول ثلثا ارحم من اساء و اعترف واستكان واعترف تو ايق
عند انصاف بد يا لا اذ انا من ميشود اقرار بد ذنوب نمود و حضرت سجاد در دعاي توبه بغير ما يد
هذا مقام من دعا و انه ابدى الذنوب و تحاذر اذنه الخطايا واستغفر عليه الشيطان فخصر غما مرية
ثم يلقى و نشا على ما نهيت عنه ثم يلقى بالاحل بغير ما يد عليه و الشكر فضل احسانا اليه حتى
اذا افتقر له جبر المهد و تقشع عنه خطاب الهى احسن ما ظلم به نفسه و فكر فيما خالف به و تبه قراي
كبر عيبانه كبر لا و بلبيل محالفة عليه لا فاقبل محله مؤملا لك و در دعاي استغفار بغير ما يد
انا الذى اوقرت الخطايا ظهوره و انا الذى فقت الذنوب عمرة و انا الذى بيهمد عصاك و لم تكن
اهلا منه لذلك خلاصه كذا كذا يليل ليل يطلب است بخواهم جمع كيم كتاب دعائى مفصل نايد
فويش و اياجا ناست كچون خودشان اين قسم قران نموده اند حال نايد كه در باره مذنبين
و عا طين و ائمه و عاصين و ادرش است الشهاد بالله هه زادوشان ايشان بخوانند و بگو
باقر خودشان شاعلى هذا اين ايان هه سبند و الله كه باقى است حال هر چه در دانه مقام ميكوني
در باب اقرار مولاى من باثم و اقرار سبب عيلا و عباد و زهار بد ذنوب و خطايا و عصيان بگو
اين بگو مولاى من عيب باشد سهل است جابى كذا باجم هابيل بر ادم شده باشند و باجم
بستند اشد من و بغير الشهادت و بغير الله على الله من عليه شهادت ان الصلبي نموده باشند و
قوان ناعيب بغير عيلا و ان ناست و علة عيلا و ان ناست كه هه ذابفتان او دره والله هه هه است
كه در جميع امور باقى شهادت و مولاى خود كده اند و كذا بئيك تابع اواه و اهواه خود شده اند و
كه بنا و شهادت ايشان ائمة و روق بازا و ايشان و ايشان ائمة است كاسر با بختلر سبند و
ببكم بر و دله و كطرف سلامت فادست مشايخ ما داده است و بغير ما يد و بغير ما يد و بغير ما يد
محتاجي بگو مان عى اذان ناست **فصل** كذا است و از سنه ظهور ان مظهر نور عطر
مكلم علود در زمانه كه لا رطب ولا ياقوت لافى كتاب مبين بغير ما يد بدرك لا من القاء الى
الارض ثم يبعج اليه يوم كان مقداره الف سنة فاما من مقصود امر الله و نزول وصى
الله و بدع و جش لك الله و دله و و كه مقداره الف سنة فاما من مقصود امر الله و نزول وصى
بالصدا بان بوع اشد ذك كالف سنة فاما من مقصود امر الله و نزول وصى
بقوم الله مطابق است بايه منبا و كذا كذا بئيك كذا بئيك كذا بئيك كذا بئيك كذا بئيك
سبب است و ظهور نا عيب كذا ابواب الهم مقصود بود و سبب و سبب سنه هه و كذا بئيك

در این کتاب
بجای خود
و در این کتاب
بجای خود

بخاری

دعوت

و همچنین بان اسر فرموده و اعمال عباد کل اینها ظاهر میشود و در وقتا مناسبت مقداران بدو
هزار سالهای بنیادین پس که این پوی که که مقدار و هزار سالست و در وقتا مناسبت نه روز و شب
و بر حسب همان مذهب است حضرتان که بوم ظهور و زوالی که برین بنیادین از وقتا مناسبت
پیش از آن و از بگوئی که هر ظهور و بنیادین است و از بنیادین مدت تا بنیادین میگویند پس برین ظاهر و بنیادین
دو بیت و شصت شد و ظهور و بنیادین تقریباً شصت و ظهور و بنیادین از هزار و سیصد و بنیادین
متر و بنیادین و عبارت این مرد و اعلان ملاحظه کن که در این بنیادین که از زمان عیسا تا ما ۲۰۰۰ سالست
هزار و سیصد و بنیادین بر ما ۲۰۰۰ سالست و در وجود بلکه عبارتش مشعر بر اینست که انسانی در دو بنیادین
و بنیادین بنیادین و بنیادین بنیادین که بنیادین که ۲۰۰۰ سالست و بنیادین و بنیادین
و از این وجود و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین
خلف و خلق یکی از ایشان میکنند و واسطه الهامات میشوند که همین که بنیادین شد بنیادین
بر ایشان شد و در میشود یا آنکه خداوند و بنیادین هزار سال یکی از خلق تا محمل گذارده است و در
بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین
گذر که تا آخر و بنیادین بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین
که اینجاست که بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین
بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین
ملاحظه کن که همین که بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین
و از بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین
دور شود چگونگی است که بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین
بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین
فرموده و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین
فرموده که اسم الهی بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین
بود که بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین
چون بدیدند که اسباب و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین
و اسباب و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین
بالعنا و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین
نموده و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین
تعبیر فرموده اند و از علی بن ابیهم و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین و بنیادین

بخار

اینکه عذاب تحقیق که اسبابشان و الیه کشند بجا است عذاب استحال که در نماز الیه عذاب
فرموده و آن بهمان عذاب که کاف ستم قاتل شدن بگوید و در نور و در نور مثل هزار سال
است از آنچه میخواند و این حدیث هم ملاحظه میکنی بملت و معین نیست که عذاب دنیا
منظور بوده یا عذاب آخرت و اینکه رسول الله فرموده است که عذاب مدد دلیل این نیست که عذاب
دنیا حکما مقصود بوده است زیرا که چنانچه آخرت هم محاط بکافری است فان چنانچه محاط بکافری و در
حدیث شریف وارد شده است که چنانچه در دنیا نافرمانی و در آخرت نکار در جهنم دین
ممکنست که مراد عذاب آخرت باشد و قریب اینست که در بعضی اخبار این نکتہ در برهان وظایف
کرده همین چیم و باجم فیه تفسیر فرموده اند و عجل هم هست که مراد عذاب دنیا باشد یعنی عذاب
که در مقام قائم و پیش از آن بتلقی میرسد اما معلوم نیست که اجل از اهل این بگوید که هزار سال
باشد قرا و اعدا نماید بیشتر یا کمتر بر فرض که همین بگوید بگویم و سوره مبارکه که فرموده عجل
اسد مدینه منویشد پس باید که از اجل بعد عذاب میناشد سپسوده سال تا سبب
و بیست سال گذشته باشد زیرا که هزار سال علاوه بر این مقدار از جهنم گذشته و چنانچه
بنا بر این شمه منظور و از بدین خواهد داشت و اگر میخواهی نادیده برای یکدیگر و مطبوع ثانی یا آنچه
منظور و قاضی دیگر هم میتواند طور دیگر تامل کند پس باید مشاهده بر بحث تامل خود
بنیادی و اما حدیث ابو یوسف را که مشاهده فرموده اول تمام حدیث را از بخار نقل میکنیم
و بعد ملاحظه میکنیم که در کلمات این حدیث ابو یوسف الخریزی قال قال ابو جعفر یا ابی ابدیه بطل
من ولد اثنا عشر رجلا بعد القام منهم و اربعة ضل مدتهم الذین یخبرونهم فیه قصیره
اغلامهم قبل ان یتم نبشهم فیخرجهم من القلوب بالحدادی و القاطق و القادری یا ابی ابدیه
ان فی حروف القرآن الحظوظ (عنه) ان الله قال انزل امر ذلك الكتاب فقام حمزة حتى ظهر نوره
و ثبتت کتفه و ولد یوم ولد و قد غنی من الاصل الشایع مائة سنة و ثلاث سنین ثم قال و لیبانه
فی کباب الله فی الحروف الحظوظ ان عدد نفاس غیر تکرار و الیه من حروف مقطعه حرف تنقیصی الا
و ققام ثم من بنی هاشم عن فضیله ثم قال لائف واحد و الا لام ثلثون و الیه ربعون و الا ضا
فذلك مائة واحد و سنون ثم کان بدو خروج الحسن بن علی ثم اراه الله فلما بان مدینه قام قائم
ولد الیاس عنده الخ و یوم قام ثمان عنده انفسها با و اقام ذلک و عدد اکثره در بخار و عظام
چنانکه ملاحظه میکنی انفسها با و نقل کرده اند و در شرح حدیث چون مجلسی رحمه الله و تفسیر
است که بگویند از حدیث و با و یج که گذشته مطبوع نماید و از هر یک که عمل شیهه مینماید نشود است
حقا حال داد است که این مجرای بحدیث که منسوب بعباد است باشد و این صبر از هر دو

۳

قریبتر شمرده باشد که در میان حدیث حضرت سرف المص و احباب معروف حساب فرموده
 است و علی اجمال از وجوه احتمالات که داده است یکی اینست که اگر در آخر فرموده است معنی
 باشد ولی در بعضی نسخ مثل در شیخ احمد و غیر اینها طوری که مصنف و لایزال المرفعل
 کرده و دیده شده است خلاصه که اگر میخواهم از احتمالاتی که مجلسی مرحوم نوشته ذکر کنیم بطویل بلاطالع
 است ولی نباید ملاحظه کرد که منظور این شخص چه بوده و از حدیث شریف چه برپایند پس بدانکه ولایت
 نظیر این امر بقره است و احوال عمران و المص اعراف و التی و یهود و یوسف و الم و عد و دو
 الی اینهمه و بحر و باز سرف مطلقه است ولی در این مقام حاجت بدانکه پیشتر نیست و اقرب رجوعی
 که بگوئیم این شخص خیال کرده باشد که از الم و یوسف و الم و عد و دو الی اینهمه و بحر و باز سرف مطلقه است ولی در این مقام حاجت بدانکه پیشتر نیست و اقرب رجوعی
 و شصت هفت پس اگر باین رای از هجرت پیشتر کنیم مقایسه میشود باز مانند مبرزا علی محمد
 بدر لغز حاصل شده است پس اول خود این و اما ملاحظه کن که چه مطابق دارد با قیام مبرزا علی محمد
 و بعد از این در مقامی منویب را بنویس و شمر با این است که این حدیث خبر از ظهور مبرزا علی محمد
 میدهد که از ان ظهور حسنی میخواهند که بعد از او برخواست و مبرزا علی محمد در زمان خود
 دعوت بلو میکرد و میگوید باینها هر دو یکی هستند و توانضاف بدو و در اخبار ملاحظه کن که قائم
 که مبرزا علی محمد را خبر مراد امام ثانی عشر است یا سید الشهدا و اقلاً یا قصد حدیث دلالت
 دارد بر اینکه قائم موعود امام ثانی عشر است و حدیث ملاحظه کردی در چند ورق قبل که
 خود حضرت سید الشهدا علیه السلام این خدای فرمود که صاحب الامر من بعد من نیست و دیگری است و دو
 همین حدیث ابی لبید ملاحظه کن که بدو خروج حسین بن علی علیه السلام است و قیام قائم در وقت
 انقضاء المص بالمراسل پس یکی نیستند و ملاحظه کن و بتأطاف کلام باش که این دو قیام هر دو قیام
 دنیوی است و نبوی نیست بادی و اینها مع مبرزا علی محمد و اصحاب بختانم میخواهند و حدیث ابی لبید
 و آنچه میخواهند تطبیق با مخرج فوات خود کنند میگویند این منطق بر ظهور حسنی است پس ثانیاً
 دست ایشانست هر ظاهر چه صرف بدعت است یا اخبار میگویند ثانیاً اینکه ملاحظه کن که مبرزا علی
 خدای تعالی تا زلزله فرمود الرزق الکتاب پس برخواست محمد و مراد اینست که در انقضای الم
 پیشتر برخواستند است که هشتم و چهار سال پیش از هجرت باشد زیرا که آنرا هفتاد و یکی است
 و سیزده سال از هجرت ناهجرت بوده است پس ایندلی حساب از هشتاد و چهار سال پیش از
 هجرت میشود و این متقارب با غام القیل میشود و بنا بر دوایت بعضی که پیشتر سی سال بعد از
 غام القیل تولد فرموده ولی در ذلک مخالف هم هست بادی و شاهدانیکه در انقضای الم پیشتر
 مبعوث شده است اینک بعد مبرزا علی و پس من سرف مطلقه حرف نقضی الا و قیام قائم

من بنی هاشم عند انقضائه بنی نبی از حرف مطلقه حرف نقضی بشود و مگر اینک قیام قائم
 بنی هاشم در نزد انقضائه است پس پیشتر در نزد انقضائه الم و است و شاهدانیکه
 مبرزا علی بعد از آنکه بدو خروج الحسین بن علی علیه السلام الم هفتاد و یکی است و حضرت امنا
 حسین در شصت و شش از هجرت خروج فرموده است و سیزده سال هم پیش از آن بود
 و مجلسی اجمال داده که شاید از اول هجرت بیست و یکم و او را مبرزا علی و مبرزا علی و مبرزا علی
 که باز هفتاد و یک خروج سید الشهدا بشود و از او اهل بیت پس اینهمه شاهدان است که اول
 که منقضی شد خاتم مبعوث شد و الم و دویم که منقضی شد سید الشهدا خروج فرمود
 و شاهدانیکه تا بعد از هجرت را حطایب بعد از پیشتر قرار دادند و انوقت که خواستند
 تا بعد از هجرت قرار بدهند بعضی گفتند از هجرت پیشتر قرار دادند و بعضی زد کردند که انوقت
 مشرب بوده ایم و بعد از آنکه پسندیده نیست بصره گفتند از وحلت پیشتر قرار دادند
 باز جواب گفتند که اینهمه روز غزاست و مناسب نیست تا آنکه روز هجرت واقعا دادند که ایندلی
 شکی نیست و پس این حساب سرف مطلقه قرآن از نا بچی باشد که بعد از این مبرزا علی
 بکنند بعد است و او باقرش باشد دلیل میخواهند پس این تا بعد از هجرت پیشتر هم که در انقضائه
 الم و اول برخاست است پس بنابر این هفتاد و یک سال از هزار و دویست و شصت هفت که پیشتر
 باقی بماند هر از و صد و فودوش و هیچ مطابقت با مطلب شما ندارد و شصت و چهار سال پیش
 ملاحظه دست از دوی انصاف نظر کن پس این که آنچه میگویم صحیح است و سرفهای حضرت همه
 پوشش و مجلسی مرحوم اجمال داده و چون دان بعد نیست که مجلسی طوری که پیشتر پیشتر
 انقضائه الم باشد و قیام قائم با امامت بعد از امام حسن عسکری و دست و دویست و
 شصت هجری بوده و سیزده سال پیش هشت شده است و دو سال و بیست و چهار امریست
 ملاحظه نکرده یا زده سال دیگر و اصلح نموده است بعد دویست و شصت میشود و دویست و هفتاد
 و یک مطابق با مبرزا علی مراد از قیام قیام نیست بلکه قیام با امامت خلاصه که حدیث از
 متشابهات اختیار است که هیچ وجهی از ان نمیتوان فهمید و ملاحظه کردی که آنکه از او
 ظاهر میشود شصت و چهار سال پیش از این زمان است که حضرت میخواهند و او را غام القیل
 و محمد میخواهند بر خود مشرب که هفت سال بعد از ان زمان که میخواهند و شاهدان علی اجمالاً
 با ان سنده که آنها میخواهند نیست و بعد از همه این تفصیلات بدلیل کتاب و دست بر ماحقق
 شده است که این امر موعود نخواهد شد اگر امام با امانت آمد هر چه مبرزا علی و پیشتر
 و اگر بدلائل بر اخبار و میخواهد اما از اینها شکی و اوهام نیست و این را با این متشابهات

۳۹۱
 که از شدت باطن که او یک همچو غیر متشاهی از دود سلطان دست تو بیاید و سلطان
 باقشون و سپاه و دستگاه سلطنت دیده شود اما این تحقیق آمده باشد و دست سلطنت
 شده باشد تو همچو غیر متشاهی که هیچ از آن معلوم نیست که آیا مقصود همین زمان است یا
 بچاه سال پیش یا بچاه سال بعد میتوانی بقیه بگویی که این شخص را اسم و رسم و بیدار نگاه
 سلطان نه والله که نمیشود بگوئی هست که نمیشود راستگوارست بنویسید همد که در غلظت
 دو زمین فلاحتی منباید و او مشغول و حق نیست مثل اینکه شاد است امیر المؤمنین را میگوید
 من غیر این نیست و حق من این در صورتیکه تو صدق قول نبی را داشته باشی چرا که علامت اثر و
 علامت دیگر از امیر المؤمنین نبی و باید حکما نصیب از قبول کنی و اگر غیر متشاهی که باید
 نمیتوان بقیه کرد که مراد از آن چیست و چه وقت و از منظور داشته اند دست تو بیاید بعضی همین
 میتوان گفت و درین باب باطل ملاحظه اما امانت و نمود تا بقیه حاصل شود مگر اما امانت
 هم هست زیرا که اولاً سابق ذاتی که تو حق را نفی میکنی و هیچیک را قبول نداری ثانی اینکه اگر
 اما امانت موافق ائمه در حکایت کتاب و سنت معلومست و داوود جمع باشد و دیگر چه حاجت
 باینکه بی متشاهان بگردی و اینها را دلیل قرار بدی همانها را انکار میکنی و جان خود و
 جمیع اخلاص کنی همچنانکه در وصفان پیغمبر ائمه انکار سلام الله علیه را که پیش از این که
 پیغمبری که اندک شاهی در آن باشد و جای سخن در آن باقی باشد باید استلال نمیشود و در آن
 اینکه شخص از کفار عدوت حضرت امیر آمد و عرض کرد که راست میگوئی و صاحب محضر هستی
 من عزم میکنم که از جای خود حرکت نکنم تو مرا حرکت بدهی سبب ظاهر حضرت فرمود که اینکار ممکنست
 انشاء الله که میگوید که تو باین قول به داشته و تلبیس کرده ایم چیزی بخواه که احتمال تو به در آن نزد
 عرض کرد این درخت را از جای خود حرکت بده و حضرت حرکت داد و امر را ظاهر فرمود باوری نیست
 استدلال بمتشاهان نمودن شان اهل حق نیست اگر مدعی حقیقت هستی دلیل محکم
 بیاوردی این نادری که ابتدا و انتها این هیچ معلوم نیست و این چهار خروج از بی هاشم هیچیک
 مطابقت درست با این تو این محمله ندارد چگونه میتوان باین اعتماد کرد اما ما و باین شناخت
فصل گفتار است و از اسم مبارکش خبر فرموده و جمع الشمس القمر الکافی الشمس
 رسول الله و القمر امیر المؤمنین مال ملاحظه شان و مقام انحضرت را تمام کند که جامع و در بینه
 اقتضای نبوت و ولایت است اما در ساقی قواعد الخاصین عن التبع است اسم الله علیه و انما تحت
 و جله و فی کشف القمعه و لا سبیل الا علیین و فی مشارق الا نوار قال امیر المؤمنین انا
 الجانب والجنب محمد و فی کشف الخفاقی حدیث اسم قائم مطابق است با عدد دوتی عن النبوت یا علی

۳۹۲
 از بی کفایت و کفایت که قبل محمد و بعد حسین جواب عجبست و الله که در
 جمیع مطالب باید بمتشاهان گفت و عکس از آن نموده بلکه باطل خود را بیوان نشان کرد و ما
 اولی مختصری در آنچه ذکر کرده سخن میگوئیم و بدست حاکم که دست دادیم در باب اسم مقدس آن
 بود که از ذکر میکنیم مشابه شریفه و جمع الشمس والقمر و اگر قسیر پیغمبر و حضرت امیر کرده است
 پس بدان که در خود این پیغمبر و اینها نمیدانیم که قسیر قمر و ابان و در نزد کوا و قسیر فرموده باشند
 ولی در مقلانند بگوید هر چه بمناسبت علی قسیری فرموده اند مثلاً در سوره و الشمس بمناسبت
 علی اجناس را در آورده است که شمس در انعام رسول الله است و قمر علی بن ابیطالب و در
 سوره و الشمس و القمر بحکم ابان و ثانی لفتها الله قسیر فرموده اند و در سوره نکو فرموده اند
 که مراد از قمری است که شمس در وسط عالم نمیشود و در سوره و القمر و در سوره و القمر و در سوره و القمر
 این جمع الشمس و القمر قسیر خاکی از اهل بیت سلم الله علیه بوده است و از کسانیکه اهل بیت
 قسیرند سوال میکنم که اگر بنیاد بنیاسی که در رسایان و در شده دیگرها یا باید مناسب
 سابق و لاحق باشد و بلکه در ملاحظه کرد و قسیر خود را آنکه قسیر در هر مقام که در آورده
 در هر چه میتوان جای که در شیه نیست که بدون مناسب نمیتوان قسیر کرد و این است که
 بطور کلی در اخبار فرموده اند که هر چه از شر و رقان هست در باطن دشمنان ماست و هر چه
 خبر هست در باطن ماست و حضرت صادق فرمود با وجهی لا محاله ما من آیه نزلت الا فی حق و لا
 اهلها غیر الا و فی حق و ما من آیه نزلت الا فی حق و لا اهلها غیر الا و فی حق و ما من آیه نزلت الا فی حق و لا
 آیه که در جمیع بهشت شود و ذکر کند و اهلش را به نیک مکرانگان در دنیا و در شفاست و نیست آنچه که باید
 بسوی اقس مکرانگان در دشمن ماست و که یک مخالف ما را نموده حال که باطل را دانستی و لا
 کن سابق و لاحق به مذکور و اندازند منبر ما را با حسیه لافان آن جمیع عظامه را قادیان
 علی بن تنوی بنانه بل بیدار لافان اینچنین است پس این قوم القبه فاذا برق الصبر و خف
 القمر و جمع الشمس و القمر بقول لافان بومش از این فقره که لا و ز و ناخرایات یعنی ایگان میکند
 انسان اینک جمع قضا میگرد استخوانهای او را به جمع میکنیم اما از او در حالیکه در این برانیکه نشو به
 بکنیم اطراف نکشتن او را بلکه میخواهد انسان که در دوزخ بگوید و باقی مانده عمر خود سوال چه
 کند که زمان است و در قیبه هر گاه چشم باز مانده متعجبانه که نتواند بهم زند و ملاء مخفف
 شد و انخاب و ملاء چشیدند میگویند از آن در آورد که کجاست متعجبانست نیاز با نیست
 که مهرب و ملایمی نیست حال تو افسانیده که این اتمام از این است که اهلش را بجهت میگردانند یا
 بهشت و برق و صبر و خف قمر عزایست یا رحمت از برای همی عاقل بشوید نیست که ابر غلظت

نَجْدَةُ عَمَلِك
فَهْرَقَان

38

کو

و بابت فرموده است انحضرت امیر کدو وصف قائم میفرماید و در اسمان اسم بخفی و اسم پنهان
فاما الذی یخفی فاحدا و اما الذی یعلن فمخفی و ملا حظه کن که صاحبی و اسم است که هر دو
اعلی است و تو خود اسم محمد را علی شمری و اسم احد را اسم محمد علی است زیرا که اسم شما را
چنانکه در اخبار فرمود اند باینجا میگویند و روانه را که در باب کشف الغرر و در محلول و بجا است
فرموده اند و مانند مصنف بالا معلوم شد از کشف الغرر و بابت فرموده است پسندش از
جناب محمد الخلفه صاحب من ردی و هو الهیة اسم ح م و کینه او الفاسم هیچ فخر از
بقال لا نه یقبل قال لا یویدک الدعاء و فی روانه از بی بلا نه حکم و فی روانه ثالثه یقال
لها نوس و یقال سوس و الله اعلم بک و بکفی بانی الفاسم و هو ذی الاسمین خلف و محمد
بجه و فخر از ثمان الخ و روانه دیگر بوزن الفاسم این عدی قال یقال کینه خلفه صاحب
ابو الفاسم و هو ذی الاسمین انضاف بدو که از او هیچ کدام از اینها معلوم نیست که بینه عباد
حدیث نباشد و نه که حدیث اول را در سابع الموده نقل کرده و این نقطه و این نیست حدیث نبی
هم که نبی یا امام دارد نشانی که خودش میگوید و از الاسمین خلف و محمد و تو خلف و محمد
را اول میبکشی و علی بن الحنفی میگوید اوقت برای خودت معنی میبکشی که یعنی علی محمد تو را بگو محمد
و علی را بگو پس از فضلیل غلابی خبر از این است که تو مشغولی را که بعد از ملا حظه این روانه
حاجب شفا صیل قبل نیست و چه چون حمل است که باز دست از بلبس خود بر نداری و استنباه کار
بکنی بودن اتفاقا هم باز فرموده اند و اما آنچه از مشافق روانه کرده است اما انما یجاب و لایجب محمد
صیغ با بعضی از شران سابق و لاحق است که در کتاب لبس از مشافق روانه فرموده است
در خطبه از امیر المؤمنین ع الا ان الله فرینا ففقت حدرد و لنا اخذت عموه و الهان و قد شمر
فاذا استدارت اوفی لاحوال و وظان الالبیل و انها را فاعلامه العلم و ون الغانم و النشامه
انما الاسم الا ختم العالم غیر العلم انما یجاب و لایجب محمد العرش عیة الله علی الخلق اما باب الفاسم تا
آخر خطبه شریفه و فارمولی ان است که آگاه باشند بدو سبک و زکار در مافقت شده است
حدود و از برای ملاک فرشته شده است عموه و دیوی ملاک کرده میشود و ان و مطلب
این است که در باطن هیئت و در صفت مایه بوده و هست و در و شهود و علایم و بکران بعضی بقیه
میکنند و از در شهود هم آگاه و کرده میشود بعد از بودی هرگاه و در بر نهند از ان اطوار و در زبان
بکشد بل و انها را نیز نظر بلامان کند و علامت انها باشد و ون غانم و سانه یعنی نظر بر خود غانم
و خاصه نیست باید ملاحظه علامت نمود بعد از بعضی از صفات خاصه خود را میشود که حقیقه
علامت انها است و میفرماید مقام اسم اعظم و در دگر که عالم غیر معلوم است که کسی از خلق را

کشف الحقایق هم معلوم نیست که از کسبت و محل اعتقاد است بانه و بنظر حدیث مجموعیست
خواسته نبیال خود اسم علی عجل و حنیف که بعد از اول و ثانی بتک ظاهرا داشتند اظهار کند
و بر فرض اینکه هیچ حدیثی نباشد دلیل بر اسم قائم نیست بلکه مراد اینست که از برای حضرت
امیر و دو رجعت است یکی پیش از پیغمبر و یکی بعد از سید الشهداء و در بطاورد این عبارت
باینکه اسم قائم علی عجل است و اسم ظهور بعد از او حسین علیست و الله که نکاح از ادله انجاء
چند در و ظاهر اینست که اصل این حدیث را از روی حدیثی که در عوالم نقل کرده اند و ان
این است که در وایت عمود از حضرت صادق علیه السلام در کوفه بود آنجا که بپایان فی الارض کوفه مع
الحسن بنیه تقبل بر این حدیث بنفسم له من بنی امیه و معویه و ال مویه و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه و بنی امیه
ثم بیعت الله الهم باضاره بوشد من اهل الکوفه ثلثین الف و من سائر الناس سبعین الف و ثلثین الف
بیتهم مثل المرقه الاولى حتى يقتلهم و لا یبق منهم غیر اثم بیعتهم الله عز وجل فیه علم شد
عذابهم مع فرعون و ال فرعون ثم کوفه اخرى مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کون
الاخره و حاله اخر حدیث شریف انصاف بده که کشتن او با حسین یعنی اسم او پیش از شتر
میاقت و هم چنین نیست به پیغمبر با آنکه شخص علی بن ابیطالب بر میگردد و حضرت فرزندش را
میکنند و در حدیثی حضرت باقر علیه السلام بعد از ذکر قائم ثم ثم یخرج المنصور الی الدنیا و هو
الحسین فیقلب بدمه و دم احبابه فیقتل و یبقی حتی یخرج القحاح و هو امیر المؤمنین پس بین
که آمدن امیر المؤمنین بجهت حضرت سید الشهداء بعد از کشتن مدتی است از سلطنت سید
الشهداء و شیع او عدا غفل فرموده است که رجعت حضرت امیر هشت سال بعد از قائم است
که نوزده سال بعد از رجعت سید الشهداء و با شد زیرا که سید الشهداء و یا زده سال باخر
زمان قائم مانند رجعت میفرماید پس این مزیقات که آمدن امیر المؤمنین بعد از سید الشهداء
چند نوزده ساله پس احسب علی بیلا مشهور و خرافات است و هم چنین از حدیث حضرت صادق
ظاهر است که بعد از رجعت حضرت امیر و جمیع مؤمنین که باید رجعت کنند و هم چنین ظاهر
شدن شیطان و جمیع مشرکان و اوسه یار شدن جنک عظیم در و حاقوق پیغمبر و رجعت
میفرماید و شیطان هلاک میکند با همه اشیا عیش و انهم داخل نداد و باینکه اسم علی عجل شد
و انهم قبل از سید الشهداء و والله که خیا میکنم از این افتاد که کاهی بحسب معتقدان مثلاً
اسم سید الشهداء میرم و میرزا حسین علی منظوم است و بی که کیم در مقام رد و بحث لا عذر
است که ال محمد از ما عفو کنند و این مدعیان غاصب حقشان را بجزای خود برین
باید پس این اخبار و هم یک مشتمل برای حضرت نبوت ولی ما اخبار بسیار و در این که اسم این

جل کرده اند

۲۸۷
هر یک بیان فرموده اند و بعضی از اخبار از کسبکنم و حدیث عوالم را از کشف الحقایق است و ذکر کرده ام
نیز در عوالم است و عوالم از حضرت باقر و حدیثی که خداوند نام کرده است میگوید و منصور و هم چنان
که نام کار و احمد و حنیف و محمود و چنانکه نام کار و عیسی است و هم از حضرت در حدیثی بعد از
ذکر قائم که در رسول خدا فرمود که انوری از من است اسم او مثل اسم منست و حفظ میکند خداوند
مژد او و نیز از انکال شیدان از من است بن حدیثی که گفت بیرون آمدن از ابی حمزه و قنبر که کشته شدند بهی
که این است جزای کسی که اعتقاد بر خدای بنامک و شالی میبندد و در اولیای کان که در کمال است
و از برای من عقیبت نیست پس چگونه در مدون شدی عز وجل را و منوالتش از برای او نام کار و او
و ۲۴۲ سنه و ولایت و نیجه و شش و نیز از طوسی همین روایت را پسندید بکفر نقل کرده است
و در عوالم از انکال از حدیثی که از بنی امیه و در حدیثی غنیم و عند ذلک بظهور قائم هم نقل
التیق اسم کاوی اسم ابی کاسم ابی و هو من ولد ابی قریب و در بنی امیه اللوقه که از کتب عاقله است از بنیه
المرام نقل کرده اند و بنی امیه که گفت خطبه خوانند پیغمبر پس ذکر فرمود آنچه باید بشود پس فرمود که
بانی قیامت و بنی امیه یک روز در خانه طویانی کت و خدایان و در و نا نا بنیکه معوض شود و در عوالم
من که اسم او اسم منست پس سلمان فارسی بر خواست و عرض کرد که رسول الله انکار دارد خواهد
فرمود از این فرزند و دست خود را بحسین سلم الله علیه و آله و آله و از این معوض و فرمود از پیغمبر کفر بود
قائم نمی شود ساعت تا اینکه بنی امیه از اهل بیت من اسم او مؤمن اسم منست و از جا برین حد
الله بنی امیه فرمود و هم بکار فرزند من اسم او اسم منست و کتب و کتب من و ابی حمزه است
بنی امیه حدیث شریف و نیز همین حدیث را بر ولایت دیگر از اخبار نقل کرده است و نیز از ابی حمزه است
حضرت صادق علیه السلام از انکال از امیر المؤمنین از پیغمبر نقل فرموده است و سند این حدیث را بخبر
شعبه میماند و نیز از وایان شعبه از حضرت باقر علیه السلام از پیغمبر همین حدیث را روایت کرده
برایه یک کلمه که باقی بدختر الکلبیه و نیز بنی امیه شعبه از جابر بن عبد الله که گفت فرمود بنی امیه
صلی الله علیه و آله و سلم بنی امیه را پسندید و بنی امیه را بدین دلیل از بدین دلیل ایشان علم است و شمر
تا اینکه باز هم از فرمود حسن بن علی است پس قائم است و اسم او اسم منست و کتب و کتب من و ابی حمزه است
علی است انکلی که خداوند در دست او مشارق زمین و مغاراتش را فتح میکند و ناخر حدیثی است
و بدینکه بعضی از قاتل جلی کرده اند که پیغمبر فرموده اسم او اسم منست و اسم پدرش اسم پدر من و بی
منصفی از خود افتاد مثل همین صاحب بنی امیه و دیگران میگویند که کلمه اخرا که اسم پدر
اسم پدر من نباشد زیاده است و روایت را از معتقدین خودشان نقل میکنند که این کلمه
در آن نیست و در عوالم نیز تفصیل آن را بخبر دیگر روایت باب داوند روایت شده است

خلاصه که مصلحت است الحمد لله که اسم مبارک صاحب الامر اسم پیغمبر است که در دنیا و آخرت با او
واسم ایاة کرامت حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن
ابیطالب صلوات الله علیه است و باین اخبار که مصنف دلائل ذکر کرده نمیتوان گفت ابدار یا ککله
بجمله دلائل بر مراد او اندازند و بعضی از آنها هم که علاوه بر حقیقتان معلوم نیست **فصل**
بعد از این چون گمان کرده که مطلب خود را با ذکر پیش ثابت کرده عباد را فی چند منوبند و ناوید
برخی برای بعضی یاد میبندد و بعضی اخبار در امتنان خلافتی و کفر و ایمان شان و ذم فتنه آن
الزمان و فتنه آن پیغمبر با یوز و در باب خواندن خرافات و امثال آنها افضل کرده چون مقصود
اثبات حقیقت نیست و منفعت بر او در سابقه است و حال آنها را فاسدی دیگر حاجت بنفسی نیست
موضوع سئل که ثابت شد هر چند آنها پیغمبر و حدیث اقامه را قائل میگردد از عصمت و
وجیه که بوم بقوم القیام و بوم الکرة و بوم القیة و ان هر چهست در دوزخ حضرت که بوم ظهور و
قیمة بشهرت و ان بوم قیام قائم قیمة کبری بود دیگر سه روز مشهور منصفه انداشت و بطلب از
جوابهای بسیار است و چون در این مقام تفصیل نمیدهد ما هم میگردیم تا خالی که تفصیل دهد
و سائیم خصص از ذکر کرد ما هم و نیاز نکرده است که چون کتابت و غیر کتاب کافی نیست و جواب
از این مطالب ساکت داده شده است تا آنکه میگوید لابد الخلق من راع بحفظهم ان الخلق اغنا
لابد لهم من راع ناجشتن که و همیشه را بر منهل واحد و بودن اغنا و ایا ان سید نام در
خانه مگر چه که او است بدین الحرحرم و باین و بیکر دادن او را بر خانه خدا و خراب کردن و بود مقابل
خانه و ادراک کنیم بعد اخباری چند منوبند که در فصل بعد افشاء الله مذهب و دین
مقام او که میگوئیم که ایا انسلامات را که زوده اند خاسته برای مردم مانی بوده است که حال بنا و پیل
بوده اند یا غیر ایشان هم با ایشان شریعت بوده اند شبهه نیست که همه ایشان عالم بنا و پیل بوده اند
بلکه خود شما علم نا و پیل را بخواهید یا حجاب قائم و مسلم است که بعد از ایمان با و عالم با و
علم پیشوند و قبل از ایمان با و شان و ریشه ایشان با و مردم بکیم چنانکه از قول خدا
مستفاد میشود که فرمود کان الناس امة واحدة فصل الله البیتین میسرین و مندر بین و اگر بطلب و
مصدق باینکه خواهی گفت که این جماعت قبل از ایمان با و هم عالم بنا و پیل بودند و سائیم نیستند
پس حال از این نیست که با اسرار قبل از ظهور و عالم بنا و پیل نیست و بعضی هستند و بعضی نیستند
و اشاکل قبل از ایمان با و عالم بنا و پیل هستند که خود شما هم نمیکوید و میفرمایید که بگوید عجب
بدون دلیل خلاصه پس ما سخن را در همان جهال بنا و پیل میگوئیم خواهی که یا باشند یا نیستند که یکبار
بسیانی شده هرگاه باین ان با و سخن گفتند یا نبیند یا نبیند یا نبیند است پانصد و شصت

که باین فتنه و از این باب است که خداوند فرموده ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومهم یا بکلام
ایشان بلسان ایشان تکلم نماید و باین امر فرموده اند و یکی باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
قرار ندارد باینکه خداوند فرموده لا یخلف الله فدا الا ما اناها و اگر تکلیف قرار ندادند پس کفر و انباشت
هم بواسطه انکار و شد حق و از برای و حاصل نمیشود و این که باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
و رسول پانصد و پنجاه و یک است هر دو با و است و اعتدای بقول آنها نیست و در ظاهر شریع
مطابق آنها را باینکه ائشان ملحق میکنند و این که در دنیا و ای است باری پس بیاعت که جاهل با این و پیل
هستند امروزه و مطر برای ایشان تکلیف نیست زیرا که ایت صد از انعام است ایشان ایدان نیست
پس چگونه مکلف بصدقه و هستند و اگر کوئی که تکلیف آنها نیست که اول باینکه باینکه باینکه باینکه
از شایسته میوزند و بعد حق را باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
شماره و این نا و پیل صادق بدانند باینکه از همان راهها که دست خود دادند و همان ایا و عباد
که خود معترفند حقیقت خود را ظاهر کرد بدافوق نا و پیل الا کادیت و اهرم باینکه باینکه باینکه
اینکه اول بلا اول باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
با اصلاح شایسته که انتظار وقوع آنها را بر حسب منطاهم خود بیکشید بلکه باینکه باینکه باینکه
بیکر باری باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
کادیت که و میش که بر منهل واحد خواهند بود ایا رسم در نا و پیل ملاخفه مناسبت هست
یا هر چه را باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
در میان هشت شیعه نیست که هر دو را مؤمن نمیتوان شمرد پس باینکه کافراست و باینکه مؤمن و این
که و اخبار و کفای و باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
غیر از آنچه ما میبینیم باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
نیم که با باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
سائت که این دعوی یا حلال کرده یا باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
هنوز در ملا مسلمین اسم خود را نمیدانند باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
اهل این مذهب بدعی هستیم مثل مشران که سینه شمارا پاره پاره میکنند و اگر غش و
شد مثل الاغهای دم کرده که از شهر یکی باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
میکنند که و میش بر منهل واحد جمیع و دل خود را خوش کرد باینکه باینکه باینکه باینکه
انبطور شده است و جلالت مصلحتی شنیدیم باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه

نقل کرده بود کبر منزل یکی از بابیه و اردشدم و نثار و شتم با من محبت بسیار نمود نامرسلست
تا اینکه جان او در بند و دست من داوید نصف نجان با خودم نجات از دست من گرفت و خود و کشت
الحمد لله که من سبب شکر چه بود گفت چو فلاطه ظهور داشت که کوه و میش با هم اب تصور ندانند
بی بی کی رس و تو با هم اب بخوریم و تو کوی و من میش بخوریم برخواست و استهزاء نمود که عجب
است و دیگر او را بخورید راه ندادند باری و اما آنچه در باب بیت گفته است شبه نیست که امام
بیت الله است و بی بی و مادران الله ان ترغیب بان حضرت و ائمه در کمال سلام الله علیه
ملاحظه باید کرد که اینهمه اخبار که وارد شده است که امام مثلاً از مدینه حرکت میفرماید و
تشریف میاورد تا آنکه وارد مسجد میشود و خطیب را میبکشد و در منبر بنشیند و میشود و
مرتب و شب میباید و در مسجد میشود تا آنکه خطبا و امر بکشد یا بنشیند حال که شما اهل تاول
شدید بود که هرگز من ترغیب که بر زبان جاری شد که نباید بگوید یا بیت الله بودن امام امری
است که گاهی هست و گاهی نیست پس گاهی واردان میشود و گاهی خارج اذان میشود و گاهی از
از برای خود میگذارد و در وجود مقدس او و یا مخالف امام است که بگوید میبکشد هم
مهاجران خانه خدا را بکشد و وجود مقدس او که از برای خلیف معصوم و مطهر بوده است و
مردم دیگر از مؤمن و غیر مؤمن در مسجد الحرام جمع میشوند و او قیام پاشان میفرماید و مردم عرض
میکنند اینها اینچه چه اینها و در شخص مقدس او است یا خارج از او است بیک کلمه خرف گفتند
و گذشت که نمیتوان خوش داشت و مسالنه ثابت نمیشود و هر چه این عیوب از این است که مثل بعضی از
صوتی که زعم خود اهل باطن شدند ظاهر را قیام کردند و این تفرقات و باهم یافتند و با قیام
کلیه است که زیاده للنیانی نقل علی زیاده المسانی پس وقتی که گفت امام در خانه خدا اظهار
امر خود را میکند و از اینجا حرکت میکند و او امام خود را از خانه های خلاست اما
معذک خانه ظاهری باید باشد که امام داخل شود و از آن خارج بشود اگر مقصود شخص
امامت و نظریات اهل بیت پس اینکالات نمود با همه تفاوت و هیچ منظوری سواي شخص
نموده و ملا حظه تمامه اول تکلیف فرموده اند که ما از معصوم و مطهر و غیر ساهی و گاهی و
غایت و گاهی بلایان فوف فرموده اند که امام باین قسم داخل خانه میشود و با ظهور دعوت میکن
و خارج میشود و با پیچ کارانهم میباید شدیم که از این کلمات معنی از منظور داشته اند و امر و مسمو
شده بقول شما که هیچ کدام اینها منظور نیست قویا بحق خدا نیست بیافا چنین چیزی نمیتوان دان
چه جای امام و بیک حدیث در این مقام نقل میکنم که هر شاه شاهد اینست که باشد و هر پادشاه
نیوت ایشان رد کند و عوالم و عیال فضل کرده اند از حیران بن عین قال قلت لابی عبد الله

انجا و انما قال لا قلت فقد حدثني من لا اتيهم انك قلت انك انبأ قال من هو ابو الخطاب قال قلت
قال كنت اذا هجر قال قلت فما تكون قال تخم بكم ال داو و اول بلانکه ابو الخطاب بکی از کد این
معرفت و در اول امر اینطور نبود و محل اعلا و احباب بود تا آنکه کتب و احداث از ظاهر شود
اخبار و اینها را شاهدی و ارد شده و در این حدیث حیران روایت میکنند که حضرت صادق
عرض کرد که شما اینها هستید فرمودند عرض کردم که خبر داده است از کسی که او را مقرر میکنند که تو
فرموده که شما اینها هستید فرمود که این شخص ابو الخطاب است عرض کردم بی فرمود پس در اینوقت
من همدان میکنم عرض کردم پس حکم میفرماید فرمود بکم ال داو و اول بلانکه ابو الخطاب
از باب شلیق بر محال است زیرا که امام هم همدان بنفر میاید و اگر بنا بر باشد که مثل مردم همدان
بگوید خدا خبر ما را شنیده اند و عمر ما خون بود که شیت به پیغمبر حیات ک و گفت همدان
میگوید خلاصه پس اول بیمن که از غای نبوت و داد با نه خودشان همدان شمرده است و قدر
همدانیان میزانی علی محمد افشانه که از غای نبوت کرد و کتاب بحیران قران او در ثانی اینکه شجر
نیت که هر که کلمات اینها و بجه میباید که معانی آنها منظور عقل بنیاست همدان است پس
اینجا اخبار که فرموده اند که امام هم در مسجد الحرام باین تفصیل ظاهر میشود و چه میباید که هیچ
منظور سواي شخص امام نیست پس کلمات دیگر فساد بالله معنی مقصودی و در آنها نیست پس
النبأ باقاه انما همدان پان است هوش از سر افشان مبرود که چه اساهی که داده اند که بیک
درین از دست مردم بگریزند و هر چه میخواهند مدعی شوند **فصل** و باز اخباری
چند نقل کرده است از جمله فی الخار لا بد من اذ و با بجان لا تقوم منه امری و بنما بانش
تا شهادت ان مظهر حسن زادان مدینه پیغمبر سر و سر شاهد کنیم **جواب** در اینجا
از حضرت باقر نقل کرده است لا بد لنا من اذ و بجان لا تقوم لنا غی مدانگان ذلك مكوفا حلاس
بیوتكم و ان شاء بالله لا فاذر لمقر فاسعوا اليه ولو حووا والله لا في انظر اليه بين الركن والمقام
بنايغ الناس على كلاب جدد على العرب شد بد و قال وبل للعرب من بين فلا تقرب اول بلانکه مولا
کن این حدیث و افسر داده زیرا که عبارت این است که ما از روی بخار نوشته ایم و او را قیام داده
است که بلکه شاهد قولش بشود و فقه حیات حدیث را که ملا حظه میکنم داخل بطلب و نداد
ثانی اینکه میباید لا تقوم لنا است و محض همین مجلسی مرحوم ملا حظه کرده است که مرجع ضعیف
مؤثث و انما با حمال داده است که شاید از در بیان نبوده و چیزی بگوید بوده است پس کلام
که علامت غلط است و لما الحمد لله فتح صیحه از غیبت نغای و عوالم در شده و در پادشاه
که مولا یزید کواد من در کباب این لا بد لنا من اذ و بجان روایت فرموده است و مؤلف این شخص

والله و اما لای

م.

— 144 —

۳۰

43

بين
حتى يفتي المفسر الموت
الأناس

حاج

25

١٢٢

نصفی

۱۵۰

رضی قال بقی الله عز وجل فی قلبه الرحمن و یاذر وایت کرده باشند او شیخ عن ابی بصیر قال قال ابو عبد الله
 ؑ ان فی صاحب هذا الامر سنن من الانبیاء سنن من موسی بن عمران و سنن من عیسی بن مریم
 من یوسف و سنن من محمد صلی الله علیه وعلیهما فاما سنن من موسی فثلاث بقرق و اثنا عشر
 من عیسی فثلاث و من محمد صلی الله علیه وعلیهما فثلاث و من یوسف فثلاث و من ابی بصیر فثلاث
 بجا برونه و لا یرونه و اما سنن من محمد صلی الله علیه وعلیهما فثلاث و من یوسف فثلاث و من ابی بصیر فثلاث
 ان حضرت نهرو و ایت می کند عن ابی بصیر قال سمعت ابا جعفر النعمانی ؑ یقول فی صاحب هذا الامر
 شش برارینند اثنا عشر من موسی و شش برارینند من یوسف و شش برارینند من محمد صلی الله علیه وعلیهما
 موسی قال ثلث بقرق و اما شش برارینند من یوسف فثلاث و من ابی بصیر فثلاث و من محمد صلی الله علیه وعلیهما
 قال الحق و الغیب قلت و اما شش برارینند من یوسف فثلاث و من ابی بصیر فثلاث و من محمد صلی الله علیه وعلیهما
 بضع الشف ثمانین شهر هر یاهو خیر حق حق الله فثلاث و من ابی بصیر فثلاث و من محمد صلی الله علیه وعلیهما
 قلب الرحمن مال ملاختم که هیچکدام از این و ایا این موافق با آنچه حضرت نقل می کنند نیست
 و وضع عبارت هم می باشد که از امام نیست زیرا که خارج از قول اعدا عدایت است و عبارت
 نیز نمی گوید و هم چنین است اما شش برارینند با بدید و بقاء یا شد مثل اقا الخلام مکان ابواب مؤمنین
 و هم چنین است اما شش برارینند با آنکه و هم چنین است اما شش برارینند با آنکه و هم چنین است اما شش برارینند
 علامت در این موقع بنظر و از سابق کلام عربی است و در اینها اخبار که باین مضامین وارد
 شده باشد بلفظ علامت نیست باینهمه و غالباً بلفظ سنه یا شش برارینند و در حدیثی فرموده اند
 در این اقامت متواتر از هفتی ثلثه من الوصل خلاصه که ما خدا بن و ایت که می کنند همان
 اخبار است که ذکر شد و غیر از این در معاش و در فساد و در وجوب استدلال حضرت این است که
 در این حدیث بیان فقر و غلبه انحضرت نشده است و این ملا عین هم الحمد لله و غلبه حاصل نکردند
 لهذا تجدید و این چند باره اند و هم چنین با تا در مثل القرآن و ایه که جعل کرده اند و دیگر استدلال تمام
 است که او هم ثانی مثل قرآن داشته و اتفاقاً آنجا که می کشد که ذکر کلمات آنهم و او ایامی قرآن
 بکند چه میانی آنکه از او مثل قرآن بخواند و نمیدانم وجه شباهت چیست سوای این که می کشد و
 که بجز قرآن است و الا ملاحظه می کند عربی نیست و تمام موقوفات است عنوان عطیله می کند و
 بعد باین می کشد که هیچ موطیان عنوان ندارد احکام می کشد که یکبار خلاف می کنند و بر
 خلاف عدل و بر خلاف سنه هفتاد و نه و او اینها که در یکبار و باقی تمام در صد و شش و زیاد تر نیستیم
 و شاید بعد از این ان شاء الله بنیاد معلوم آنکه ملا حظه کردی و اخبار که سنن نقل از غیر این
 است که اثنا و ایتان می کشد و اینها و او اینها که در یکبار و باقی تمام در صد و شش و زیاد تر نیستیم

مبارک و

فِي ضِيَاءِ
شَهْرِ عَلِيٍّ مِنْ ظُهُورِ مَعْلَمِ اللَّهِ

و حاد بویهم غلط طلب از نیاست و انفرادی با کمروانی و کف بکون التکون فی الدین و انشاد الا مریه
 المؤمنین مع ائاده الفتن و ابقاع الحروب کلا فاصنع الفلک باعیننا و جنتنا قال الصادق و کلا
 القائم ثم من بعد یام غیبه یصرح الحق عن محضه و یصفوا الامان من الکفر و یارند کل من کانت
 طبعه خبیثه من لشبهه الذین یحشی علیهم التعلق اذا احتسوا استخلاف و التکلیف و الا من التشر
 فی عهد القائم قال افضل خلق با این رسول الله ان التواصی بفرمان هذه الا نهزلت فی الی
 بکر و عمر و عثمان و علی قال لا یهدی الله قلوب القاصیه حق کان الذین الذی ارضا الله و رسوله
 متکا با انتشار الا من فی الا نه و ذهاب الخوف من قلوبها و ارضاع الشک من صدورها فی عهد واحد
 من هؤلاء و فی عهد علی مع ارند المسلمین و الفتن الذی کانت تشر فی انا هم و الحروب الذی کانت نش
 بین الکفار و بینهم ثم تلا الصادق علیه السلام فی انساب السالطین انهم قد کذبوا ما هم نصرنا علامه
 فرماش انحضرت اینست که بعد از آنکه حضرت نوح علیه السلام خود را نفرین فرمود خداوند جبرئیل را فرستاد
 نزد آنحضرت و هفت دانسته خرما فرستاد و فرمود که اینها بندگان متینند و بعد از آنکه آنها
 و اهلاک نمیکند مگر انا حجه توهم کوشش کن و در این باب و هفت دانسته خرما را غرس کن هر یک که شود در فوج
 میبرد و بمؤمنین هم خبر ده حضرت فرموده علی در دهان کرد و در دهان او باز خداوند را
 فرمود که سینه آنها را غرس کن و باز کوشش کن در دعوت و در ابیوقت سپید تفرار تویم و در
 شدند و گفتند که نوح صادق بود و وعده خدای او خلف نبود بجهت طور نا هفت مرتبه
 و در هر دفعه جماعتی میزدند و هفتاد و کسری مانند ندی رسید که حال دیگران
 خبیثه از طبیعت جدا شد و اگر من کفار اهل مکرم و این جماعت منافقین و باقی بیکداشتم
 وعده من بمؤمنین که انکار دارند و زمین خلیفه کنم و متمکین در دین تمام و حقوق ایشان را با من
 بدل کنم تا اینکه عبادت مرا از روی خلوص و تقوی بکنند انبوعده صدق نمیشد و باز
 که منافقین در میان آنها بودند و باز بنای حسد و طلب ریاست و فساد و مصلحت اندیشی
 اینست که با من نفی پس آنها را از مؤمنین جدا کردم تا وعده ام صدق شود و حال کشتی را با
 بعد حضرت صادق علیه السلام فرمود که من چنین است مرا قائم تقیبت و طول میکشد تا همه منافقین از
 مؤمنین جدا شوند بسبب طول غیبت انوقت امام یوسف خیر و طایفه در میان و متمکین در دین
 میشود و امن در عالم منقشر میشود و من رجوع کوید که چیه امن اینست که دشمنان و اهلاک میکند
 همچنانکه نوح اهل کفر بعد مفضل عمر نکرد که فوایب کمان میکند که اهل استخلاف
 و متمکین در باره ابوبکر و عمر و عثمان و علی است فرمود خداوند اینست نکند قلوب ناصیه را
 کی دینی که خدا و رسول میسند به اندام تمکین بود با انتشار او من در امانت و ذهاب خوف از

قلوبشان و ارتفاع شک از سینه هاشم و عهده یکی از اینها و عهد علی با ارند مسلمین
 که برانگیزه میشد و چنگای که میان آنها و آنها واقع میشد خلاصه این ملاحظه کن که غرض از
 امتحانها چیست و بیکجا باید برسد امر و قوی ملاحظه میکنی که تا به مردم و انضباط اند و هر
 یکی مؤمن میشود و یکی کافر میشود و یکی مرید میگردد و یکجا رسیده است با آنکه مؤمنین مختص
 شده باشند و کفار مختص و علاوه که دوایع مؤمنین در احوال کفار هست و خود خورد
 بیرون میآیند و ملحق بمؤمنین میشوند و در کلیه این مطلب برای ما و شما هیچیک شمه
 نیست نهایت شما مؤمن را معتقد بعقیده خود میدانید و ما مؤمن را معتقد بعقیده
 خود و علی التمثال شبهه نیست که از مسلمین و شما هر دو هم زیاد و کم میشوند پس معلوم است
 که هنوز اختلاط هست و انا خبر داد است که تا وقتی که اختلاط هست امام شریف نمیدارد
 و احیاناً تا دویم در میان میآید و همان ابل غلوه امام با زهر کبی حاصل خودش میبرد
 تا هر که مستحق قتل هست کشته شود و زمین از لوث آنها پاک شود و استخلاف و متمکین حق
 حاصل شود و از همین فقره حدیث که امام در جواب مفضل فرمود بطلان ترغیرات ابیفر
 و اینهم که میگوید خروج سبف سبف بیان و مظلومیت است و کذا لك سلطنت
 حقیقه است که آن چند تالام الخالیون و با بی الله الا ان تم نوره ملاحظه کن که امام فرمود
 که عهد حضرت امیر و وقت این استخلاف و متمکین نبود زیرا که انچه ارند مسلمین و فتنه هار حرد
 واقع میشد و علاوه که غالب احتجاب خود حضرت امیر منافقین بودند و اگر میخواست حضرت
 بدعتهای مختلفه افتخیر دهد قبول نمیکردند چنانکه در خلافت ایشان مذکور است و سبف
 و مظلومیت را داشتند و سلطنت حقیقه را هم داشتند و هم چنین سایر امهات
 باین منوال بوده است و خودشان فرمودند که متى سلینا اللک یعنی در حقیقه و باطن کس ملک
 را از ما سلب نکرد و استقامت ملک در ظاهر ملک ایشان را غضب کرده بودند و بیتر
 ایشان بالا قدر بودند پس اگر سلطنت باطن باشد که اینهم وعده و وعده از چیه است خلا
 میداند که هوش از سر انسان میرود که در چه امور و اختراجهای ایشان باید پایبند شود و مرد
 ایشان برآید و این وان چند تالام الخالیون که میخواهند باطن بعدش را ملاحظه کن که بهر حال
 عزم خیر و ابصر هم صنوف بیرون افیعت اینهاست بجلون فاذا نزل لیا انا هم فشاء حلیما
 المنذوبن خودایات و اختصاص که اشتهاء بعد از بواسطه قائم میکند و از قی قود و ایت
 شده است که مراد نزل عذاب است ایشان بی اینه و اشیاع ایشان در اخر الزمان پس غلبه
 دنیاوی چند خداوند بعد از حجه و برهان شمس صاحب الامر خواهد بود و هم چنین

مراد از تمام نور انعام است بواسطه تمام آل محمد هرگاه بیرون نیاید تا آنکه خداوند عالم بکند
 او را بر کل زمین تا آنکه عبادت کرده نشود غیر خداوند چنانکه در بیان نورانی در فصل کرده و نه
 سیدانم با وجود بودن با همه کفار و مشرکین و نواصب منافقین غیر خدا عبادت کرده میشود
 یا نه اگر عبادت شود که چنانچه در این مردم را از عبادت خدا باز دارد یا از راه دیگر
 ببرد یا اگر عبادت شیطان را میکند چنانکه صریح کلمات ثانی است پس بعد از شصت سال
 معلوم است که هنوز صاحب الامه نبی آمده که با پیغمبر رسد و از آنکه مدتها بکشد معین شده است
 برای ظهور و غلبه و انقیاد و هائینست چنانکه در اخبار فرموده اند که هشت ماه و شش روز
 بر شان اولست و میبکشد تا خداوند در طلب وجه الفتاکند خلاصه اینها که میگویند همه
 منوفاقات است و عاقل یابین بخوان کوش نمیدهد و اما آنچه میگویند که اخبار ما فرموده که در کتب
 قائم و خروج سیف و غلبه و سلطنت شاهان و ادب و نبوت و ادب و نگاه داشته اند
 شخصی است که شخصی را بنور و کشف نمیشود و بر آنکه در سه حدیث بیشتر نیست انهم وقتیکه
 ملاخذه کنی دلیل و طلب و نمیشود در کتاب نقل کرده است از علی بن فضال قال قلت لایه
 الحسن بن موسی ما بال ما روی بنکم من الملام لبس کاردی و ما روی بنی عادی کم قد فتح فقال
 ان الله یخرج فی عدا لشاکان من الحق فکان کما قبل و انتم علمتم بالامانی فخرج الیکم کما خرج
 بنی یوحنا است که آنچه روايت شده است در وقت از وقایع عظیم نیست هم چنانکه روايت
 شده در عادی شهادت شده است فرمود آنچه بیرون آمده است در احادیث ما از حق بوده است
 پس بوده همچنانکه کشف شده و شهادت مشغول کرده شده ابد با مانی پس بیرون آمده است بیوی شما
 هم چنانکه بیرون آمده و در روايت دیگر است از آن حضرت که انا الشیخه ربی بالامانی منذ
 مانی منذ و قال یطعن لایه علی ما بالنا اننا فکان کما قبل لکم کلام یکن فقال له علی ان الله یقبل
 لکم ولنا من مخرج واحد غیر انما هر که حضرت که فاعطیتهم محضه و کان کما قبل لکم و انما مرا لکم محضه و لانا
 بالامانی و لو قبل لانا ان هذا الامر لا یكون الا مانی منذ و ثلثه منذ لفت الفلوب و لرجعت
 عامه الاتاس عن الاسلام و لکن قالوا اما السرمه و ما اقره تا لفت الفلوب بالاس و تقریب الفرج حضرت
 فرمود بدو سینه که مشبه تر بود که میبشوند با مانی و از دهان و دویست سال و یطعن
 که از انبیاء نبی عباس بود از پسرش علی که از خواهر امام موسی کاظم بود سوال کرد که چه حکایت
 است که برای ما گفته شد و همانطور شد و برای ما گفته شد و فشا و نظور علی در جواب گفت که
 آنچه شما و ما گفته اند هر دو از خروج و احداث مترجم گویند و بر آنکه در دو این غیر زائمه فرموده اند
 غیر از آنکه امر شما و قتل رسیده بود و حقیقه واقع را بشارت دادند و همانطور شد و امر ما و قتل

نرسیده است پس ما را با دو و دهها مشغول کردند و اگر گفته میشود بنا که این امر نباشد تا دویست
 سال یا سیصد سال همانند و طاعتی میشود و فاته مردم از اسلام بر میکشند و این فرمودند
 که چه فرمود است و پیغمبر یک بیجه تالیف قلوب مردم و نزدیک کردن فرج و معلومست که علی بن ابی طالب
 این بیان را از امامت شنبه بوده باوری سابقا اخباری چند نقل کرده ایم که از زمان سید
 الشهداء تا آخر آمده شیعیه منتظر ظهور امامت بوده اند و موافق اخبار حمل بوده است که بگویند
 این بزرگواران با هر خبر وجود و ظلم از عالم براندازد و بحسب مصالح مقتضی تا آخر بقادر
 است چنانکه حضرت صادق علیه السلام فرمود که ان الله یقبل بعدی ذریه ما یطاع
 پس ایشان علی بن واقع را فرموده اند خطاب مصالح خلق سبب تاخیر شده است چنانچه کواکب
 بگویند لان ما بین ان شاء الله بعد بلی و ما فرموده اند که نتواند بیاید بنشینان گفت که در حق
 گفته و اگر طیبی بر میض بگویند که دیگر باکی نداری و فرمود این خوان خواهد داد و ما بر میض ناپرسیدی
 کندها حضرت هوائی در او شود و شب کند و طیبی جمع نان ندهد بنشینان گفت دروغ گفت و بیا
 که بنابر این بود اما بواسطه عرض بداد شد و از احتیاج قیام ایشان هم که بگذرد هم چنانکه در این
 حدیث بیان فرموده اند این تریب زود عرض آیند و بیست سال که از همان زمان سید الشهداء
 است تا زمان غیبت فرموده اند بجهت حفظ قلوب شیعه و بیایا از اسرار که بجهت عدم تحمل مردم
 اشکار نمیشود و اخبار برای کسانی که متحمل بودند انداخته اند و اخبار را بجهت قیام لیل این مطلب
 است و این امانی که در این مقام فرموده اند مراد از جنود و ظهور حضرت است تا آنکه مراد
 این نباشد که بعد از آنکه شریف بیاید و در مدینه مشیت نباشد و قوت و قدرت و سلطنت
 ظاهر نباشد زیرا که کلام خداوند صدق است و پیغمبر و ائمه و اصداق الصادقین هستند
 و شبه نیست که این وعده را فرموده اند و البته همان حال زمان ایشان بازمان قائم ظهور
 هست و اگر هیچ تفاوت نباشد البته کلام ایشان دروغ صریح میشود و دروغ ضرر و نفع است
 همین فرموده اند که تا قریب مثلا خواهد شد و در صورتیکه قریب و اما و تو قتل بگویند که
 و واقع نباشد دلیل که نبی کوبیده نیست و حتم نیست که مقصود او را بجهت هم چنانکه خداوند
 فرموده برون بعد از آنکه قریب پس قریب که شده است همین که با این الفاظ فرموده اند این که
 در اصل وقوع آن نیست نباشد زیرا که اگر هیچ فرق میان انوقت و زمان ظهور نباشد و
 بقول تو همان سیف بیان و مظلومیت و سلطنت باطنی نباشد اما اینها و ائمه هم
 بدون شهادت باشند پس معنی این چیست که فرمودند و لکننا اخر الدول این چه دولتی
 است که باید بیاید و از زمان آدم تا آن زمان نبوده و معنی این چیست که بجا افتاد

عدا که داشت جو را و غلبه او الله که خپله امر الله ما را با وی گرفته اند و بهرین حرفهای مفت مردم
 ناز صراحت بدین میانه اندند و آنچه گفته که باستان طبعه هم موافق است مگر بهین سنت طبعه نبود که
 آخر قوم نوح را هلاک فرمود مگر بعد از آنکه از مؤمنین و بهین سنت طبعه نبود که فرعون و اشعیا
 او را هلاک کرد و هم چنین سایر انبیای که عذاب نازل کردند و کفار قوم خود را هلاک کردند
 همه اینهاست طبعه است که باید در این اوقات نیز جاری شود و اینها دیگری نیست که متخیل او بد
 باشد زیرا که همه اهل عقل و تاریخ و سیرت نقل میکنند و اینها را باطل ناپدید نبودند که کلام است
 بر غیر ظاهر جل شود و عجیب است که اینها را بنده از زمان قبله و در جنت می بینند و البته هر
 کسی در قیامت باید برای عمل خود برسد و بقیه است که کسی را که معتدب میکند خود را و باید متاثر
 از عذاب بشود زیرا که خود را خارج بکوشی معتدب است و خود را در حال عیش لذت باشد زیرا که
 عذاب و عفت هر کس نسبت به حال خود است و دیگری حال آن عذاب که دیگران و سیرت که خود
 در دنیا کرده اند و پسند و اگر این محبت اعتقاد دیگری است که ما هم و الله الان شهادت در جنت می بینیم
 ایضا شهادت تالی از خود میکنند باری و اما آنچه گفته که این جماعت با منع من عطا الارض در راه عبودیت
 شان جان میدهند و من الله و مقتضی است بناسبت کلام پیش بینی غلبه ایشان در جهان داد
 است خداوند این غلبه شهادت داد که هر دو راه مجنونان جان دهد و خارج هر دو راه و احیای
 جمل و حظای معویهم جان در راه محبوبشان دادند پس غالب شدند و حضرت سید الشهداء
 که شهید شد نفس گشته شدن را غلبه فقر و پاک از حیث مال امران را غلبه فقر و نیکو چنانکه
 و حق که نیکو عرض کرد پس مقتدر که لا ینال القلب یا این را قربان فرمود و سیرت که در عالم
 ای متقلب بنقلیون یعنی مال امرین بغلبه خواهد بود که فرزندم حجت بن الحسن میباید و از شما
 انتقام میگیرد و خود من بر سبکرم و از شما خون خود واسپارم و در قیامت نیز من نعمت شما خواهم
 بود و قومه معتدب خواهی بود پس ظهور غلبه را برای قوم متقلب فرمود و نه برای آن روز و اگر ضرر
 گشته شدن دنیای غلبه بود که در جهان روز و از قشون پدید اضعاف قشون سید الشهداء گشته شد
 و تا کسی باضاعتان بمورد نداد باشد برابر سید الشهداء و حضرت عباس و حضرت علی اکبر و جماعت
 اصحاب ایشان نمیباشد پس همه این بد بختان اهل حق بوده اند و غالب شدند حقیقتهم همان
 همان همه اینها خرافات است و اما آنکه گفته غلبه یعنی محال بوده و هست حق داد و ادم فقیر
 پیچید که ضرب الله مثلا عملوا لا یفقد علی شیء فاحسنه و حق که با اهل ناست از این قبیل سخنان
 بی میگوید اما نه دل خودش خوش میشود و دیگری از صاحبان عقل کول میخورد و همان
 داود که غلبه او یعنی مشهوره افات است مگر پیش از آنکه بنویسد و سیرت که صد شتر و هزار گوسفند

همی بچشد غلبه یعنی حاصل نمود و نام از خود میجو مگر تو کان میبکند خداوند دنیا را برای
 دشمنان ما خلق فرموده است و خداوند در کتاب مجید خود فرموده قل من حرم ذنبه الله الله
 اخرج لعباده و القبیات من الرزق قل لی الذین امنوا فی المحوه الذین اخلصهم الله من الغیبه که لا یفصل
 الا یات لغوم یصلون لعل یفهم و فی الفواحش ما ظهرونها و ما یطرون و الاثم و البغی غیر الحق و ان
 شرکوا بالله ما لم ینزل به سلطانا و ان تقولوا علی الله ما لا یفعلون بینه بگوی پیچید که حرام کرده
 است ذنب خدا را که بیرون آورده است برای سداکان خود و طبعات از رزق را بگوید که اینها از
 برای مؤمنین است در حوضه دنیا و لای گفتار و عصیان شرک میکنند و در قیامت خالص است از برای
 حق که میباید که بگوید که خداوند حرام فرموده فواحش ظاهره و باطنیه را و کلام و عظم و غیر حق را و
 اینکه شریک بگوید با خدا الشیخ ساطعانی بران نازل فرموده و اینکه بر خدا بندد یا آنچه میباید
 پس باین که خداوند دنیا را بر مؤمنین حرام فرموده است بلکه برای خودشان مباح فرموده
 است فواحش گفتار و عصب کرده اند و در پیوم قیامت حقیقتهم صغری است و پیوم ظلم و جور و
 است خالص میشود برای مؤمنین بعد از محرابان و اینها میباید و از روی انصاف نظر
 کن که هر ش در باره این جماعت مبدعین عین واقع است در برهان و او این کرده است
 اخبار دنیا و کلامه ما خود با اسهای فاخر پیوسته اند و امر پیوسته و پیوسته بودند
 و اینها را فلاوت میفرمودند و از جمله حدیثی است که عباس بن هلال بن جبرئیل نام موسای
 کاظم عرض کرد جعل فلان وجه فدر در نظر مردم میباید که کسی غذای در دست خود
 و ایناس حش پیوسته و خشوع بکند فرمود یا انداخته که یوسف بنی لیسریه بود قباهای
 و پیاج میبوستند که تکه های آن طلا بود و در دجالان فرعونی فشت و مک میفرمود و
 مردم محتاج بلیاس و میبوستند که پیچید و محتاج بعد از او بودند و این است و حق
 این نیست که مردم از امام محتاجند یا نه که هرگاه بگوید صدق بگوید و هرگاه و عه کند
 و فاکند و هرگاه حکم کند بعد از آنکه باشد بر سبک خداوند حرام نمیکند طغای و اشیای
 و از حلال و اینست و جز این نیست که حرام فرموده است حرام را که باشد یا از یاهو و یحیی
 که خداوند فرموده قل من حرم ذنبه الله الله اخرج لعباده و القبیات من الرزق و ان حضرت
 امیر و او این کرده است و در کتابی که با اهل مصر مرقوم فرمود که بلیاس برای بندکان خدا
 که متقی جمع کردند عامل خبر و اجل از شریک شدند اهل دنیا و دین ایشان شریک
 نشدند با ایشان اهل دنیا و آخرشان خداوند مباح کرد بر ایشان در دنیا آنچه کلام
 بکند ایشان را و بی دنیا فرمود ایشان را و فرمود خدای عز و جل قل من حرم ذنبه الله الله

فواحش ظاهره و باطنیه

و مراد کشف این اضطراب ظاهری خواهد بود و بیخود سوال خواهد بود و نه این است که بایان
هم این اضطراب ظاهر را نمود و آن ممکن نیست مگر بدفع دشمنان طوایفی که دیگر کسی قدرت غصب
حق ظاهری ایشان را نداشته باشد و نیز فرموده است خداوند و بجهل کم خطاء الارض
و این صریح است در اینکه اضطراب ایشان از همین جهت خلاف بوده است و قطعاً خلاف
باطحیة ایشان بدست دشمن احدی را خاد نیست که بتواند غصب کند همین خلاف ظاهر
است که غصب کردند و ایشان را مضطر کردند و خداوند را با ایشان خواهد داد و
کشف سوء اذیت دشمنان را خواهد نمود و اینست که در بخار و در بیل همین آب مبارک
نقل میکند از حضرت باقر که این آب را نازل شده است در باره قائم که هر کجا بپرون آید
عجایبی بیند و در نزد مقام نماز میگذارد و نصیحت جوی پرونده خود میکند و هیچ
را بقی از او رد کرده نمیشود عرض میکنم که مضطر و دشمن و این باطنی است یا ظاهری اما
در باطنی که هرگز این ایشان و دشمن است که یکدو خود میگویند ضالان ما این بد
است و سلطان حقیقه همیشه از برای ایشان هست و جند الله هم القابون نیز این
باطحیة ایشان هرگز بر نمیکشد و اضطرابی از آن باب نداشته اند همان کشف کوهان مال ظاهراً
چرا یا باید دشمنی او مستجاب شود و خداوند کشف نمیکند و خلاف نعمان و آباد بدهند
و این را آنچه جنگی خائنه خاسر و منکر بر نکودند و آنه خود را با او بران خوش کرده ابدانهم
تجرع و قف که باب که واضعش را نیست با دنی و ناپایانند عای ندیده و عهد نامه و کلمه
مبارک بحال الله در هم بجهن منوال است فرجی که از برای امام خواهش میکنم منظور فرج
باطحیة نیست زیرا که باطن ایشان فرج دارند و بعد از ظاهر است که اعداء غلبه دارند و بر
بمضطر تنگ گرفته شده طوری که غایب شده است و از خداوند شکی دارد که خداوند
فرج او را نزدیک فرماید و دفع شر اعدای او و باطن او را خدا بدو آید اقرب منی باللین و اختم
فوق الذریة و آنه شایب بلیه این مضامین اخبار او آورده است غایب این شخص نجف کوه
فرمانش امام است اینست و آن صاحب هذا الامر اقرب عهد باللین منی و اختم علی قلم الذریة
و هم چنین فرمودند و صاحب حکم شایب حدیث و در حدیثی فرمودند و بظهور صورتی موقوف
این تالشین سنه و لکن اگر اینها امام است اینها هم هست که در عوالم از حضرت امام حسن
نقل میکند در حدیث طویله را اینکه در وصف قائم فرموده که التاسع من ولای حی
الحسن ابن سیدة الاماء بطل الله عنی فی غیبتی ثم بظهوره ضد در فی صوة شایب
این دون را بعدین سنه ذلک ليعلم ان الله علی کل تدبیر و از حضرت رسالت نقل کرده که

ساکن شدند و نیاز را با فضل آنچه مسکون شد و خوردند از آنرا با فضل آنچه خود دشت و شریک
شدند اهل دنیا را در دنیا نشان پس خوردند با ایشان از طبیبان آنچه میخواهند و اشامیدند
از طبیبان آنچه میباشند و پوشیدند از افضل آنچه میپوشند و منزل گفتند از افضل
آنچه منزل میکنند و ترویج کردند از افضل آنچه ترویج میکنند و سوار شدند از آنچه سوار
میشوند و رسیدند بلده دنیا با اهل دنیا و ایشان فرهادها بیکان خدا بند پس از
او تمنا میکنند و اعطا میکنند و دعوت ایشان رد کرد نمیشود و نصیب ایشان از
لذت کم نمیشود پس بسوی این بندگان خدامشاق میشود هر که عقل دارد و عمل میکند
بنقوای خدا و لا حول ولا قوة الا بالله تا آخر حدیث خلاصه که اخبار بسیار است و در این
باب وارد و اخبار بدیه که لباس قائم علیظ است و غذای او درشت ان اخبار و راه بین
که مالهای دنیا برای او جمع میشود و پیش روی او خرمن میشود و نقد و عطا میکند که
دیگر کسی محتاج بر نگوید نمیشود و شما بعد از آنکه خود را فقیر محتاج دیدید باید بدانید که الان
برای صد پناه و خان میدهد معذلک شیطان امر را بر شما مشنبه کرده که او را
قائم و احباب و هم مال دنیا جامع نیست و توان بردن که کمال اجر دین است که با وجود
فراهم بودن اسباب انسان طلب المصداق الله بر خود سخت بگیرد و اتفاق کند نه اینکه اصطلاح
معصور از بیچاری باشد بلکه آن عالم غزایی دشت و لباس غلظ دارند و فضیله از برای
ایشان نیست فیرق قائم و احباب و با وجود جمع بودن اسباب زاهدند و در دنیا نه اینکه فراهم
نیاشد و دیگران که مدعوم است برای طلبا یعنی ضعیفه که باعث حطیان ایشان است هیچیک
فخر هم برای بعضی باعث نشینان است چنانکه درد و غلظت و فقر منفری هر دو پناه
میبری و احباب امام شاهان از این مخفف بالا تراست که مثال دنیا طلبان کنند یا بعد
نشینان پیدا کنند پس همه عنوع چون ایشان چیست یادی نمی دانند که واضع علم و دور
یا وضع خود فطرتی کنند و آخر نخواهد شد و اما آنچه واجب گردیده است از حضرت باقر علیه السلام
هو المضر فی کتاب الله من محبة المضطر اذا دعا و یکتفی التوبه اگر چه تعقیب کرده و چون
غل معنی نیست متعرض نمیشوم و دیگر کلام ایما یا اضطرر اذا برای صاحب الامر باطنی است
و در سلطنت باطله ایشان نمود یا الله فتوری بهم رسیده یا ظاهریت شبه نیست که
در سلطنت مایل به ایشان هر گرفتار بهم فرسید و اضطرر پیدا ننموده اند پس مسلم اضطرر
ایشان ظاهریت که چون صلاح ملک را در دفع اغاری ندانسته اند و با قضا مهلت
داد انداخت که غضب حق ایشان را کرده اند و ایشان را مضطر نموده اند حال کشف شود

از آنحضرت سوال شد که ما علامه القائم منکم اذ اخرج قال علامه ان يكون شيخ السنين
 المنظر فحق الشاظر اليه بحسب سنه وادونها من علامه ان لا يهرم بمو والامام
 والالباء عليه حتى باقى جلد وخصه صادق فمورد بدمدب طویل ورسن انبیا که در
 او است وجعل من بعد ذلك عمر العبد الفاضل اعني المختصر ليل على عمر فانها بعد از
 حدیث فمورد واما العبد الفاضل المختصر فان الله بنار الله وبقائه ما طول عمره لنبوة مدرها
 له ولا لكتاب بغیر علیه ولا لشریعه بغيره بغيره من كان قبله من الانبياء ولا مائة بلوز حيا
 الا فداء ولا لظاعه بغيره لاله بلاق الله بنار الله وبقائه ما كان في سابق علمه ان يقدر
 من عمر القائم في ايام غيبته ما يقدر وروى ما يكون من انكاره بقاءه بمقدار ذلك الحرة
 القول طول عمر العبد الفاضل من غير سبب وجب ذلك الا لعل الامام لا يلهى به على عمر
 القائم ولحقه بقاء ذلك حجة المغاندين لئلا يكون للناس على الله حجة لئلا يفتخروا
 است و اقرب عهدا باللبين من بعضي بحسب منظره بقاء العهد ترشيد به مشهوره انكرنا
 قوله كوده باشد واما وابت ان في الاصل سابقا جواب داده شده که اولاً از ادرك
 معتبر نه بده ايام و اعتقادی بان نیست ثانی اینکه موافق و سابق که سابق کردی پیچیده
 است که زمان آن برافتن من خواهد آمد که خواهند گفت قائم منقول شده و قائم هنوز
 در اصل است و این زمان آمد و گذشت زیرا که از اخبار ثابت کردیم که از زمان سید
 الشهداء تا ناخرامه بنیادی از شیعه چنین کان میگردند که یکی از ائمه ما چنین قائم هستند
 حتی در حدیثی میفرماید که هر يك از ما منقول میشود اصحاب ما کون می کنند که این است
 قائم ناخداوند را و امیر و دیگری بر پیچیدگی این عباد تمام او حدیث باشد مال انور
 است نه امرد و اما آنه بقوم من قریای بطر اتا این حدیث را هم در کتب معتبره ندیده ایم
 خود و هم نسبت نمیدهد که از کجای و این میکند و ملاحظه میکنی که اخباری را که نسبت
 میدهد چه قدر تحقیق و تحقیق را انما است بلکه نسبت بکتاب میدهد که نسبت
 در ان کتاب این آنچه نسبت نمیدهد بکبر چون محمل اعتقاد است و اگر هم در جانی دیده
 باشد ظاهر این است که کلمه ای بطر اتا و خودش از باب ناو بل ملحق کرده باشد زیرا که
 انما اگر نخواهند بفرمانند که از ادغام منقول میشود و بطور مفرمانند منقول میشود
 دیگری حاجت است که بفرمانند من از قبر برود و بعضی از شک مناد و بعضی اخبار
 که دلالت بر خروج آنحضرت میکند که سابق بیان کردیم که در بعضی اخبار فرموده اند
 بعد از موت ذکر آنحضرت و اخبار و آله بر موم هم حل بر همین معنی میشود و لکن اگر بخواهند

تقریر
 در
 این
 باب

هم نظر کنیم چه است و این که تمام آنحضرت بنقل از ادغام نیست زیرا که در حدیث وارد شده
 است در اخبار از حضرت باقر مثل امر باقی کتاب الله قسم مثل صاحب الحار و اما الله مانه غلام
 ثم بعثه و و اتجا و بعد به و ارد شده است که مراد از ان او نباست یا عری یا خلاق اخبیا
 که بر قرین به یار بیت المقدس بعد از آنکه بنیت ضرا هل انرا کشته بود و بر الاغی سوار بود
 طعامی یا خود داشت و فرموداتی بچای خدا الله بعد موته پس خداوند او را میند و بعد از
 حدیث سال او را معجوت فرمود و اول که زنده شد چشته های او مانند تخم مرغی که پوست ان
 سخت شده بان شد پس خطاب رسید باو که نظر کن بطعام و شراب که تغییر نکرده و نظری کن بخوار
 و ناقدا این را و مبدی هم از برای مردم و نظری کن با ستمی آنها و ببین که چگونه بجای خود میگردانند
 پس گوشت بر آنها میپوشد پس بنا کرد و نظر کردن با ستمی آنها ای که مشق شده که جمع میشود کوش
 او و کوشی که از اسباع خود بودند جمع میشود با ستمی آنها از انجا و از انجا وی چسبید با آنها
 بنا اینکه بر خواست خدا و این گفت که ما انهم که خداوند بر هر چیزی قادر است پس ملاحظه کن که
 احیاء خرب با او را مناجیه که گفت بود ما است و بالفرض اگر بخواهد حدیث مذکور هم بکبریم و موت
 او را بموت ذکر و موافق اخبار معنی نکنیم حیات او را هم بچین قاعده باید معنی بکنیم و دلیل اینکه
 سر از ادغام بیرون بیاید و دست ندایم و انسان باید ملاحظه کند که اگر بنا باشد هر چه
 بعقل ناقص خود تصور از انکار بکند بسیار بی از او دورین بلکه او دورین الهی و با بید
 انکار بکند پس بنفیدن بعقل یا تفهیدن دلیل نیست و خداوند که فرموده ها او را برهانیم
 ان کتم حاد قاین دلیل عقل ما را منظور نداشت چنانکه حضرت سجاد فرمود که ان دین الله
 لا یضای بالعقول النافسة نا اینکه فرمود و لا یضای بالانسان السالم من هندی
 بناهدی پس اگر دلیل از سم و فطو از معصوم است پسندیده خدا و خالق است و اگر از معصوم
 ناقصه ما است ابد پسندیده نیست پس وقتی که معصوم بیان میکند که احیاء عری با این
 قاعده بوده ما و اچاره نیست سوای تسلیم و توفیق هم و اگر ما پیش ایشان و ادب باو قائم میشود
 بنا باشد بچین معنی ظاهر بکبریم چاره نداریم سوای اینکه احیاء او را هم بچینطور که در حدیث
 فرموده اند بکبریم و حال اینکه سابق دانستی که در اخبار و فرموده که بعد از موت ذکرش بر پیچیدگی
 و اخبار بسیار هم که در همین جای بدی که دلالت بر حیات و طول عمر او میکند و جبهه سخنان
 از برای پیچیدگی است که ما این را بکبریم و آنها را تو لکنیم و از همه این سخنان که بکندیم میگوئیم
 بیک العرش ثم انقش هر که مدعی امامت هست آثار خاصه امامت را اظهار کند بعد از پیچیدگی
 مطالب همه تسلیم مراد دست میشود اینها که مسلم صفا خاصه امامت نیست زیرا که او بنا

و برخواست

الاولی ثم انقش

باشد

باشد امامان ان باشد که سرافرحم بیرون بیاد و درین روز هزار امام متولد میشوند و من باید
 اقتضای کتب اینک بدون بد وین شجره باطلست پس و لکن چنانکه از کتاب و سنت ایشان کتب که انان
 عرصه باید متولد شود و محض تولد دلیل امامت نمیشود صفات خاصه امامت را که در اخبار
 اهل بیت آمده اند باید ظاهر کند تا معترفش برای ما حاصل شود و اثباتی که کند که او است
 دانه الارض و مظلومیت کبری ظاهر میشود گاه اینست که جعل صرف باشد زیرا که اخبار
 بسیار در مجاری و عقاید و تفسیر بجهان و ثابت کرده اند و در بعضی دانه الارض که مراد از ان مظلومیت
 علیه السلام است و حدیث که دلالت بکند بر اینکه دانه الارض قائم است و مظلومیت کبری بر پیغمبر
 ابد اند پس با هم و اتحاد بهم بر و با ان مصنف بدانست و هر یک از مؤمنین را که در کتب و اخبار
 این شخص در و ایات شجره است خواهش و اویم که ده یا بیست حدیث از آنچه در این کتب آمده در
 اصول ملاحظه کنند و صدق عرض را علامت ببینند و با این توضیح شجره است که اخباری
 بقول آنها نیست تا ماخذ حدیث دست اید و صدور و دلیل ملاحظه شود و اگر دست ببرد
 ملاحظه کنی می بینی که بایک حدیث دست حضرت نینامد که واقعه اولایه بر مراد آنها است
 باشد مگر هر چه جعل کنند یا اول و آخر خبر را بیا نند یا برای ناویل کنند و ملاحظه کنی که
 این سه شق نیست الحمد لله و دست ندرت بکن ناحق مقام داد و زبانی فصل گفته است
 و سبب سیزده نفر از اطراف عالم از تقیای و بیجا حوش جمیع میشوند این عدد در شیخ طبری
 که طبرستان است جمع شدند و بمحوشان شهدا که ادهو است و مناجات الحق الا فضل بلکه خود
 هر یک بر صفی حاله فوشان العبد و موت با انواعه و سنان و قدس قبل از ظهور و وقت ظهور و
 بعد ظاهر و خردج و امان سودا و خراسان و مشرق و بک قائمست در خط آنها داد و باید و لویبیه
 دوی برت باشد و مرتفع شد و نفوس زکیمتر در غلش از هسق خود گشتند و کد لا تشا
 اخبار و جریان سفن نادر و زده شدن مدن و دیار و ملاحظه نما تا بعضی کنی که عزم
 علم کل شیئی فی لوح حفظ بلکه بر ثبات ظهور و احکامش و اخبار مذکور است و اگر بعضی از
 متشابه و اخبار را غاد چون عقل سلیم و حکمت و افاق و انفس و سنت لیه مؤیدها و انفس
 الخالت حکم و متواتر است و مفید علم و یقین خواهد بود **جواب** چه قدر مضحک
 صفیان اینجاست که سبب و سیزده نفر از بندگان مؤمنین که صاحبان علوم و آثار و عباد
 و خوار غاد که در شان ایشان را خدایند و انال صاحبان از نروار هستند که خدایند
 اخبار برای انحصار ذخیره کرده و چنانچه از ایشان در نزد بیکهای ظهور که آثار و علما باقی
 برین میکنند خود ایشان در مکه و حواله ان حاضر میشوند و باقی همین که امام

میان رکن و مقام میبایستند و آنها را ندانیم یکد فورا حاضر میشوند بعضی بطی الا
 و بعضی ابرو سوار میشوند و شان ایشان انقدر است که در حدیث شریف میفرمایند
 که ایشان صاحب لوا هستند و حکام خدایند و زمین و در جنگ دوم بر و و این خبر
 و قوت هر یک ایشان بقدر چهل مرد است و در طای ایشان مثل پاره آهنست و هباند
 در شب و شبزاند در روز کتاب عمل آنهاست دست آنهاست که بعضی اینک در میانند نظر
 بیکه دست خود میکنند و تکلیف خود را میدانند و هر یک از آنها بر فضیلتها که برای آنهاست
 اند و این مرد چنانکه یک دست مردان از اول و او باش که بطمع حطام دنیا گرفتار اند
 بشوئی و ملا محمد علی خراسانی جمع شده و حسب الفتوی حضرت دست از جمیع رسوم اسلام
 بلکه او را برداشته و باقره المهر اعمال قبیله شیعه بپا و رند که نفوس سلیم از شیطانی
 آنها شمشیر است و میز علی محمد هم با آنها نبود و از آنها خبر بریده بودند و در چهار بق
 محبوس بود و بعد از آنکه در میان بپای جنگ شده آنها گشتند شدند مگر معدود
 بسیار کی کرد و غلای حضرت را دیدند و تاب شدند پس مال آنها چهره شهابت دارد
 نیال احباب امام غریب است و الله کفایت اینکلمات و از ان غریب شنیدن و قبول کردن اینهمه
 تفصیل در اخبار و اینهمه ذخیره کردن اصحاب برای قائم آل محمد و اینها خبر ظهور و وعد
 و بعد برای این بود که اینهمه بر نیز بد وین هیچ کمال و هیچ صفت از صفات امامت و ایند عو
 نا بکنند و جمیع هم قبول بکنند و اوقات احتیاج در جانی مقتول شوند و خود شجای دیگر
 بخوار تو بکنی گشته شود و هیچ دو اضعاع عالمه قیصر حاصل نشود و الله که از حکمت و عدل
 پروردگار کمال دور و ادا و که این اخبار و آثار برای همین است و اخبار و منعدده
 داریم که اسامیه اشتباه که باید حاضر میشوند و بلاد ایشان را ذکر فرموده اند و باین حرفهای
 مفت غیبتان دست از اخبار داشت مگر آنکه امام تم بر جزد با صفات خاصه امامت از
 علوم و اخلاق و معجزات و خوار غلای و غیر ان ها اوقت خود و غیر ما بد کفران حدیث
 که کثا و سبیه بود و جمیع بنو و امارادان اینجهتیه اید نبوده و الا نبیل این نمیشود و متنا
 خاصه امامت و الحمد لله بعقل و فضل شهبه ما هم و کسبکه صاحبان صفات نباستند
 و امام نمیدانیم و آنها امری نیست که احتمال تغییر و تضعیف و آنها نباشد اثباتا برامور
 مثلاً قتل شهید و سیزده نفر ما دام که امای یا صفت امامت نه بینیم پس و با ان و ادان
 اثنا چون محمل تضعیف است بعد از آنکه کثرت یفل و و و و انشکیم مراد را خواهیم نمود و لا حول
 و لا قوة الا بالله و اثنا بیاری مرگ و سنان و ذوب که گفته است پیش از ظهور و این ظهور

اختلاف از حد است و تلبه کردن

५

خود به بینی که ممکن نیست قائم باین منوال که توصیفی از اوصاف و ظهور کند بلکه مسلم باید با
صفیات خاصه امامت بروز کند و زمین را واقعا و حقیقتا از عدل و داد کند و زمین که
پرازم و جور است از زمین ناب است که امام سلطنت خود را اظهار فرموده است
او ظاهر شد چون آفتاب که طالع شود و طلائع بکمر نه فرار کند بجهن منوال عالم پال و پاک
خواهد شد بحال الله فرجه و سهل غر جود سابر ائمه اکوچیه در میان خلق بودند و عدل و
امر خود را بطور کمال ظاهر فرمودند و بر حسب مصالح دست و پا هم گذارند و همان
مصلح بود که عاقبت منجر به قیامت شد و تا مصالح روزگار از اوضاع که بوده بر نکود
التخصیص ظهور نموده و بجهن که انصاف بر قیامت شد امام امر خود را بپنهان نمیکند و در
بیکال ظهور جلوه میکند و همه اوضاع عالم دیگر کون خواهد شد و باین توضیحاتی که
توضیحاتی اند **فصل** گفته است فی العالم بظهور صبی من بنی هاشم ذکاب جد پدر
احکام جدید الان قال اکثر اعدائنا العلماء و فیه بظهور صبی من بنی هاشم ذکاب جد پدر
الناس بکتاب جدید علی العرب شد بدینان معتمد شد با ماس عوالیه فی الا و بجهن بظهور
صبی من بنی هاشم ذکاب جدید علی العرب شد بدینان معتمد شد با ماس عوالیه فی الا و بجهن بظهور
بشی لا یطهروه فیه قولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدین و اخبار و آثار اختلاف بسیار
است ولی اگر بدقت و انصاف و بصیرتی فی خلق الرحمن من تفاوت و لو کان من عند غیر الله
لو جلد و فیه اختلاف تا پیش از ملاحظه نمایند و اختلافات مضامین و اوقات و مشاعر و مدله و
مشاهده کنیم اختلاف خواهیم یافت تا آنکه گفته اند خلاصه اش اینست که آنچه فرموده اند از آثار و
علامات همه ظاهر شده و مرض کل اینست که نبیا ممل و ندانند و من عرفانی از این باب گفته
و ایات و اخبار و در تبعیت این ائمه سابقا هم از ویلیان خوانده است و کلامی بجهن و امیر و تجیدان
از حضرات و ایات و بکریزی مناسب نوشته است **جواب** سابق بر این یک فقره بظهور
صبی من بنی هاشم و افضل کرده بود و اما از باب احتیاط با اکثر کتب نسبت داده بود و اینها دیگر
تقلید صاحب یقین را نموده و بقول او مطمئن شده غافل از آنکه بقول هر کس مطمئن نمیشود
شد مگر و مگر و از اول تا آخر عوالیه را از اوجه کردم و باین لفظ که در باب کرده حدیثی ندیدیم
و حدیثی از ائم که از اربعین نقل کرده عیاله اربعین در نزد من موجود نیست ولی مولای من که از
من در کتاب شریف لا و نوشته اند که ائمه نیست مگر عیادتی که از عیال الدین بر عیال که ان ائمه
نصیحه کرده اند و باین لفظ کرده اند و اگر دست ملاحظه کنی سبک عیالان این اخبار هم
بعیادان خود اینها میمانند زیرا که بسیار منلو و خارج از قواعد عریض است بجهن مال که این

انخبار را در کمال عالم ندیدیم و فرمودیم که نباشد طوری غیث و دلاله بر حقیقت شانند اما
آنکه حقیقتا بنی هاشم ظاهر میشود از بنی هاشم هست و هر امامی از ائمه اثنی عشر از
بنی هاشم است ائمه بنی هاشم امام نیست اگر اینک از ائمه بنی داری امیدی هست و اگر
مصدق نداری و بصیرتی بنی هاشم بودن قناعت داری که داری بر اسلام و مسلمین که مثل غلظت
بنی عباس امامت را خواهند داشت زیرا که از بنی هاشم هستند و چون سابق هم میفرماید
در باب این روایت نوشته اند و بگوید و بقیام حاجت بنی هاشم نیست و هم چنان در باب کتاب
جدید سابق شمرده ایم و ائمه بنی هاشم که اکثر اعداء او علما هستند باین لفظ در اخبار
مدیده ایم و شاید ما خدایا بنی هاشم عیالون عیال الدین نباشد که مولای من از اربعین نقل
فرموده که گفته است بضع الخیریه و بدعو الله بالتب و رفع المذهب عن الارض فلا یبقی الا الله
الخالص عدل و مقلد العلماء اهل الا بیضا و لما یروونه بجم غلات ما ذهب الیه ائمتهم و انصحت
که مراد عیال الدین از این ائمه که گفته ایم علماء معصوم است زیرا که عاتقه علماء خود را ائمه بنی هاشم
و عاتقه لفظ ذهب الیه در اصطلاح در مقام قوی گفته میشود و هر یک با جهاد خود را طریقه و قیام
یاری و لفظ علماء از ائمه بنی هاشم عبارت بر داشته اند و ائمه بنی هاشم ائمه العلماء گفته است
باین شیخ مرعوم اعلم الله مقامه روایت فرموده اند که اکثر ما بر علیه الشفیعین و این لفظا با استعمل
در جای سبک که فی فقه را سبکاف بخود بگوید و اقصی ندانند نباشد و البته کسی که با قائم معارف
کند چنین هم خواهد بود و ممکنست که ماخذ فرمایش شیخ او حدیثی باشد که در کتاب
البین از سید هاشم بحر بنی در جلد اول از او نقل شده در حدیثی و بجهن الی الکوفه فخرج منها
سنة عشر الف من البریه شاکرین و السراح قراء القرآن ففهماء فی الدین قد علموا جناسهم و شتموا
شبانهم و عهم الشان و کلهم یقول ما بین فاطمه ارجع لا حاجه لنا فیک فیضع التسمیة فیه علی ظهر
الجنه عتبه الا شای من العصر الی العشاء فیند هم اسرع من خرد جز و در فلا یفوت فیه و بجل و لا یفتا
من اصحاب ایداد و ائمه قرآن الله لیس فی مقتضای این حدیث متفقین معارضه با التخصیص
داورند لفظ ففهماء از باب طعن و در باره ایشان استعمال شده و الا فیه نیست آنکس که در
برقائهم کند خلاصه ائمه بنی هاشم ائمه بنی هاشم است که از عصر تا وقت عشاء شافنده
هزار نفر از اند تر از آنکه شتری را تحر کنند بکشند نه اینکه امام هم مثل اجداد و اجداد
که از شتر چیده بن عاتقه راحت ندانند و صبر بر اذیت آنها مگردند صبر کنند بلکه بروی
انها و اقتل میکنند و زمین را از لوث وجودشان پال میکنند مال مرو و شاکر اینکار را
کرده اند که دیگر باینکه معاوضه دارد و بر نیاید و کشکان او از او اینها هم مقبولین هستند

فجعل عمر بن الخطاب القتيبي ثم قال يكون في امة المهدي ان يفسد فربيع والافسح شتم قبله متى لم
 بنحو ما شئت اقطعتوني الا ارض اكلها ولا يذخر منهم شيئا والمال هو مفسد كدوس فهو الزيل يقول
 يا مفسد اعطني فبقول خذ وعمر اتم سلمه زوج القتيبي ثم قال يكون اختلاف عند موت خليفة
 فيخرج رجل من اهل المدينة هاربا الى مكة فباينه ناس من اهل مكة فيخرجونه وهو كاره فيباينونه في
 الركن والقام وببيت النبوة الشام فخص بهم البلاء بين مكة والمدينة فاذا رأى الناس لك
 اناه ابدال الشام وعصا ياب اهل العراق فيباينونه ثم ينشأ رجل من قبلى احوال كلب فيبعث اليهم
 يستأفونهم عليهم وذلك بعث كلب الخبيث لم يدر شهد غنمه كلب فيقسم المال ويعلن ان الناس
 يستندون الله وبلى الاسلام بجرانه الى الارض فبليت سبع سنين ثم يوتى فيسيل عليهم
 انبها اخبار بيت كذا اذا غارة روايت شده است وشيخ ارمدا ثم در عصمت ورجعت روايت خود
 وهما سبع واذا بعد هفتاد سال است در جمع وادامه اندوشت وابعده مواظف با عاقرة فر فرموده
 واما در اخبار خودمان بطور اختلاف روايت شده است ودر كتاب المسيبين از حليته الا بدار
 روايت شده است در حديثي در وصف مهكمه اذ رسول خدا و بمالك عشرين سنة واز
 عوام عن الحسن بن علي بن ابي طالب عن ابي جلولان الله عليها قال بعث الله رجلا في اخر الزما
 وكتب من الله رجلا من الناس فبدا يملكه ويصنع اضراره وينصر يائسا ويظهر على اعداء
 حتى يهبطوا طوعا وكرها بملاء الارض قضا وغلا ونودوا برهانا يدين لارض ابلاد ووطوا
 لا يبقى كافرا من ولا طالع الا صلح ونصطلي في ملكه السباع وتخرج الارض منها وترى السماء
 بر كها ونظير الكوز بملاء ما بين الحافضين ارباعين عام فظفوني لمن ادركنا ايامه وسمع كلامه
 وسمع ابو جعفر يقول عسى على رسول القائم وقاف جبل عظيم بالانبياء من زمره حاضر خضر
 القائم من ذلك الجبل وعلم على كافي عسى وسمع يقول والله ليمكن رجل منا اهل البيت ثلثة
 سنه ويزداد ثلثا قال فثقت له متى يكون ذلك قال بعد موت القائم قبل فلك له وكم يوم
 القائم ثم في غلله حتى يموت قال فثقت عشرين من يوم قيامه اليوم مؤنه وعنه قال بملاء القائم
 ثلثا سنه ويزداد ثلثا كالبث احب الى الكهف في كهفهم بملاء الارض قضا وعلا كما ملئت
 ظلا ووجوا فبفتح الله له شرق الارض وغربها ويقتل الناس حتى لا يبقى الا دين حتى في الجنة في الجنة
 سليمان بن داود ويدر عوا الشمس الغر فيجربا انه ونطوى له الارض ووجى اليه فيعمل بالوكى
 يا ماله وعنه في حديث طويل فيمكث على ذلك سبع سنين مقدرا كل سنة عشرين سنين
 من سنينهم هاهنا ثم يفعل الله ما يشاء وعن ابى عبد الله قال ملك القائم ثلثة عشر سنة
 واشهر واز عصمت ورجعت من ارشاد المفيد روى اربعة دولة القائم ثلثة عشر سنة

ایامها و شهورها عرض میکنم اخبار بکدام عالم و اوقات فرموده اند در بختها هم موجود است
و ملاحظه میکنی که هفت سال و نوزده سال و چند ماه است و بیست سال و چهل سال و
هفتاد سال و سیصد و نه سال هر دو است شده است و در حدیث مفصل فرموده است که
فرموده است که باعث روشنی چشم مؤمنین است قال المفضل یا مولای من که بگویند مکه
فقال قال الله عز وجل فمنهم شقی و سیصد فاما الذین شقوا ففی النار الذین هم فیها فی غیر شقی خالدین
فیها شادان است الثقلین و الارض لا مانشاء و انما انزلت فیها لای بد و انما الذین سعدوا
ففی الجنة خالدین فیها مانشاء و الارض لا مانشاء و انما انزلت فیها لای بد و انما الذین سعدوا
المفطور ای عطاء غیر مقطوع عنهم بل هو دائم و ملل لا یفقد و حکم لا یقطع و امر لا یطول
الا باخبار الله و مشیقه و اراده الله لا یطعن الا هو ثم القیة و ما وصفه الله عز وجل فی کاتبه
الحمد لله رب العالمین و صلوات الله علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین و سلم فیما یشاء
عرض میکنم این فقره را شیخ احمد حل فرموده اند باینکه چون از ذکر و اخبار و غیره بجز
و جبت هم خواهد فرمود و با اجلا و ظاهرین خود خواهد بود و این ملل لا یفقد و حکم لا
یقطع مالا زمان است و سلا اخبار بکدام باب وارد شده است حدیث هفتاد و سه
و این همه ترجیح داده اند و باقی حل بزمان است و در وقت و زمان قبل از استقرار و تنها
بودن و ریاست الشهداء بودن و امثال اینها حل شده است و در حدیث مفصل این نیستیم
و عرض این است که میرزا علی محمد که با عفا دشمنانم بوده است شش هفت سال یا کمتر بود
دعوی بیجا بیک کرد و در دنیا بود ناید و اصل شد و ابد و سنوات غیری حاصل
نشد که هر سالش بقدر ده سال بشود و بنزد و وضع عالم هر چه جور و ظلم بواسطه خود او
زیاد شد و بلا فسط و عدل و در عالم پیدا و سایر اینها و ملاحظه کردی از سبب این
بزرگوار نیز دیده نشد و مخصوص اخبار و این تفصیل ذکر کردیم نا اهل بصیرت ملاحظه
کنند و ملتفت شوند که این اخبار راست است موافق روایات مشهوره و سنی پیش قائم هم غرض
سپرد اینها است چنانکه علانیه بدی و اگر دروغ نیست نفوذ یافته که مدت ملکش هم در دو
چه حکایت است که باین بره اخبار ناید گفت و باقی را اول کرد و حلال اینکه این جزه اخبار
که مدت ملکه امیر فرموده اند شاهد بسیار از سلا اخبار و مدار و از ظاهر
قرانه شاهد بر اخبار نداریم مگر حدیث سیصد و نه سال و موافق فرمایش امام تم که نامند
لبت اهل کتب موافق است و اما سایر اخبار اینها ملاحظه کن که کتب اخبار و حدیث مؤید
انها است و با شهادتی بسیار میرزا علی محمد ندارد چه شده است که آنها را اول کرده اند

و همین جزه را نیز هم خود گرفته اند و اگر سایر اخبار را تاویل میکنی و معنی برای خود میکنی
چه شده است که سنواتش تاویل ندارد و جفت که ملاد صد بیان حقایق نیستیم و الا باید
که ثابت میکنیم که مطلبی که نباشد تاویل بشود البته زمان و مکان هم باید بشود چنانکه
اگر گفتیم که همین که جمع شد اخبار غلبان را با بیدار تاویل نمود و در وقتش اگر اخبار غلبان
بطعام نفشا که علت تاویل کردی البته ابتدا و در تاویل نمود زیرا که علم را بر اینها
و سبی قرار نمیکرد و جفت را هم نیز باید تاویل نمود زیرا که طلب علم صبیغ و شایع است اما در غلبان
طلب علم فیهضه علی کل حال هم چنین است امر در این مقام اگر نباشد حکمی اجزاء حدیث را تاویل
کنند اخبار از اینها نیست بل دیگر تاویل خواهد کرد و اگر تاویل نکنی بظاهر حدیث را بظاهر
میکرد و این فرخ قات که شما میگویند نمیگوید و البته اخبار را از حدیث هم ظاهر دارد و هم
تاویل و هر دو را اگر بپذیریم میگویم و اگر نپذیریم قناعت بظاهر میکنیم چنانکه فرمودند که من
علی بنای علم کنی مالا یعلم و این خلق که ملاحظه میکنی تمام ایشان در ظاهر شرک هستند
و تکلیفات ظاهره برای هر است و مخاطباتی هم که شده ظاهر آنها را کل باید بپذیرد و تاویل
بعضی از اینها اهل ان هستند پس ظاهر را در جای خود میگویند و این مطلب بسی واضح است
زیرا که بیخی کرد و بدان و بنویس و مشاعر خاسته که متعلق بدنیاست هم شیک هستیم و
در مشاعر اطنیه بیکسان نیستیم و البته ظاهر و باطن هر دو بنده خداوند تکلیف
خاص هر یک را با او میرساند خلاصه مطلب این بود که در این اخبار علاوه بر بیان سبب انحراف
هم شده است و در سایر اخبار هم نیز مفصل شرح سبب انحراف را نموده اند چه شده که باقی را تاویل
میکنند و کلیه بیخ یا هفت را میگویند بعضی اینکه میرزا علی محمد هم فلان را تاویل و در میان بود
و گفته شد و مضنون غریبی که است که میرزا حسینعلی قهر جوهر میرزا علی محمد است این مطلب
مسلم است که بعد از آنکه او را کشتند تاویل داد و جانی که گویا خندق شهر بود انداخته و سکه
بدن او را خوردند باینکه مخصوص در حدیث وارد شده است که سبب کشتن او را فاطمه را
بنحود و وقتی در زمان متوکل مدعی شد که من زینب خاتونم و متوکل در ماند و امام علی
التقی فرمود که سبب کشتن او را فاطمه را بنحود و داخل در مجلس سباع بنو ناسله معلوم
شود و خود انحراف داخل شد و سباع ظاهرت خضوع و انکسار را بجا آوردند بعد متوکل
خواست که ان زن را بیاورد و التماس کرد و گفت فقره را باین راه و ادانت را زار و گفت
و این مدعی امام است که سکه او را خوردند البته از او را فاطمه بنوده است و او را از شما
مخوانند و بقیه این است که یا عیبی کرده یا سلطان شرکشی نموده غلط انجام میفرمود

این است که با اینکه شبهه نیست که سکه ها و اخوندند معدنک میگویند که میرزا حسین علی قلی
حجوة او است و هیچ معلومیست که او هم در میان آنها بوده یا در احوال آنها مشغول یا و شد خلاصه
و اما استدلالی که نرند و پازند و دساتیر کرده چون اینجا بحث کرده از ناچار برای مبی زایل حمله و اجتناب
ایشان بر زبان میآیند محض اینکه داعی باشد برای مسلمین و در باب اهل اعتقاد باخبار
از حمله نینند اینست که ملاحظه میکنم که در آن حمله در باب کتاب مجوس چه فرموده اند و در
باب توپ و انجیل چه بیان کرده اند در فصل انتخاب روایت فرموده است از مسایل از حضرت امیر
که مجوس ملحق به بود و ضاری شد ند در چه دو باب این است که بوده است از برای ایشان دو
نظام که شبهه گانی و از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند از مجوس فرمود پیغمبری داشتند و او را کشته
و کافر داشتند از او سخنند از او پیغمبر ایشان کتاب ایشان را در دوزخ انداختند و کافر و کشته شدند
با نجام است پس بین که کتابی که داشتند بیک از میان آنها رفت و امر و ناز و مصیبت لایزال
حق در نزد آنها سراغ کرده است و از بی آنها رفت و حالا گفته چه دست آورده چون هزار سال
تا از این زمان را گذرد چنان شود از این زمان بعد از آنکه اگر با این کتابها نداشتند این موضع را
پیغمبر در حدیث شریف فرمود که از دست و وشت و چهل بعد چنان خواهد بود و این دلیل
نیست که با این حکما انوقت امام ظاهر و کند بلکه خود این امر که مردم معرض از دین و شرع و
این میشوند و درین تغییرات و بدعتها حادث شود از راه شیخین امام علیه السلام خواهد بود
و هر قدر با این و بزرگ طول بکشد تا انوقت که در اوج طغیانهای مؤمنان از کفایت بعد از انوقت امام
تظاهر نخواهد شد پس خود را در این محله بیکر این که در احوال انکار کند و شناسد دلیل اینست
که حکما باید ظهور و کند بلکه اگر در میان خلق قویای که قابلیت ظهور و داد دارند هست ظهور
میکند و الا فلا پس در این فقره هم دلالتی نیست و حال اینکه این را پیغمبر در زمان خود آورده
و در آخر فرمود که ای مردم هر چه فشار اید بهشت نزدیک میگردد شما را اگر مردم فاجر هر چه که شما از اید
نزدیک میگردد و فرمود اللهم اکملکم دینکم و اتمم علیکم تحقیق و در حدیث دیگر که اسلام
دینا و از ان زمان تا انوقت که مقصود تو است هزار و دویست و شصت بود و اگر بگوئی که تمامیت
شهرت تا انقضای زمان آید بود میگویم آید از خود شرعی نداشتند و آنچه میفرمودند از غیر شرعی
میفرمودند و شرعی را پیغمبر خود تمام فرمود و تبلیغ رسالت کرد و از زمان رفت و اگر بگوئی که
تبلیغ رسالت خود را با همه فرمود بعد از ان تمام فرمودند میگویم آید هم تبلیغ بعلا و روان
اخلا و فرمودند و بعد از انشان بسیار خلق میسر شد پس از تبلیغ با همه خاصه باعث تمامیت
نیست تبلیغ ایشان هم بعلا می شسته خاصه باعث تمامیت نمیشود بلکه بطریق اولی بجهل اینکه

بال محمد و تبلیغ تمام شرع شده است و در علمای شهر چه بسیار چهره ها را که جاها را در میان
 هرگز شرح تمام نیست ندارد و اگر چه است که خدا بر زبان پیغمبر فرموده در هر اوسه صد و بیست
 سال پیش از این که امر از کمال کردم درین شان و تمام کردم بر شما نعمت خود را و پسندیدم اسلام
 را که درین شان باشد پس از آن زمان تا زمانی که تو میمویی دو بیست و شصت سال علاوه بر این
 که درین پس بجای تو و سایر هم هیچ مطابقه با زمان شان ندارد باری و اما آنچه گفته که چون ظهور
 با ظهور و قائم حقیقت بکلی ظهور است تا آنکه گفتند از اخبار فرق و فصل فرموده چنین بنسب
 حضرت باقر علیه السلام میفرماید و الله لم یکن منا اهل البیت رجل بعد مائة ثلثة سنة و ترددا لثمة
 قبل منی بكون ذلک اجد القائم ثم قبل ولم یقوم القائم فی حاله قال لثمة عشر سنة ثم یرجع
 المنصر فی الدنيا و هو کما بیننا و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام عرض کردند من اول
 من یخرج قال الخ من یخرج علی اثر القائم و در حدیث مفضل بعد از جنگ با سفیانی و کشتن او
 میفرماید ثم یظهر الخ من فی شیء عشر الف صدیق و اشین و سبعین رجلا اخطا یوم کربلا
 شیخ او حد آمد و عرض گفت رجعت فرموده است که از بعضی روایات ظاهر است که سید الشهدا
 آن بعد از آنکه پنجاه و نه سال از قیام قائم گذشت تشریف میاورد و باز ده سال با هم هستند
 بعد قائم شهید میشود بلی در حدیثی هم فرمودند که سید الشهدا علیه السلام و تقی رجعت میکند
 که و اقی با قیام قائم و از ادب است که در حال کفای قائم قائم رجوع میکند زیرا که از اخبار
 دیگر کفای گذشته اند و در حدیثی با بنظر جمیع میشود چنانچه شیخ احوال جمیع فرموده اند این
 اینکه گفته است که در اخبار و آثار فرق و فصل نگذارده اند چنانکه و چون میخواهند استدل
 بچهار نوبت بر آنی که میکند تطبیق بر مطلب خود کند با بنظر میگوید و الا ابتعد ما از اخبار
 بی اطلاع نیست **فصل** بعد از خرفانی بهم میباشد و اخبار و حیرت میکند که بمیان
 چار و در بیان ظهور مهتر از اخبار و علی و امعاء بسلامت و دلالتی نکرده و اینگونه میگوید و چون
 ناظر بر این اصطلاح بیان گاه نمیشوند محض اطلاع عرض میشود وجود مبارک که از
 از مکه معظمه بعد در شهر از دوسه سنین بحکم حدیثی فی سنه السنین بظهر امر و بعلو
 ذکره با مرأته با مرقام و فرمود و منصف منقی بنو اندا احوال و اطوارش را بجهی نسبت دهد
 و یا بجهی و رسالت چنانچه با انبیا علی و اولو الامر علیهم السلام باشد و وجهه را از پیش نسبت دارد
 و خود بیانات او اعظم دلیل و اقوی حجت است که آیات است و از خداست و وحی استانی و رفقا
 و یانی است و مطابق آیات و احادیث که بعضی آنها گذشت با مرأته ابشاد و خود و از کور
 باب بقیه الله و فطنة از آن ناپید و انا هلم علم نبودند و ضلیم و ندیم فرموده بود ندند و ندند

پنج ماه هفت سال که بشاوت و خدمت خود را من عند الله تکمیل فرمودند زیاده از بیست جلد را
و خطب مساجد و حبس و علمیه و شئون فارسیه و دعوات بربط مبارکش نازل و از ایشان و قلم
معتبرین ظاهر گردید و در بسیار یکی از کتب و بیانات خبر از شهادت خود فرموده در راه حجت
و عیوبت و محبوب و مقصودش که با اسم من بظهره الله و بقیته الله ذکر نموده کافی نفع مناد یا
ادای می سری خدا حیل لا شاء الیه الله فی سبیل الله و در مقامی یا بقیته الله قد فلت
بکلمک و ما تمیت الا الفلک و حجتک و السبب سبیلک و کفی اقلک معصیتک و ما و رقاً
دیگه از من فی الفردوس با حق لا کبر لشانه الا فی الاقص قد قلت فی سبیلک **جواب**
اما اینکه گفته است که اول از مکه معظمه مقصودش این است که خود را ببیند الله بوده و از آن پس
مکه نتوانست برود و بعد از آنکه بنیای دعا را گذارد با مرده قواد که سال آینده مکه میرم
و از اینجا خروج میکنم همین که خواست برود ممنوع شد نیست که گفتند خود را ببیند الله است
چنانکه سابق اشاره با بنی طلب کرد دیگر بنی را هم خودش کو بیست است از خودش چگونه خروج
میکند و پیشتر اشاره با بنی طلب شده است باز جمله توضیح بیان عرض میکنم که مامون به
حضرت امام رضا عرض کرد که خبر ده مرا از برزگتر فضیلت علی بن ابیطالب علیه و قرآن حضرت را
مباهل و اقراش فرمود که فل قال و اندع ابناءنا و ابناءکم و اولادنا و اولادکم و افاضنا و افاضکم
و مسلم است که حضرت پیغمبر از ابناء حسن بن داوود و از فاضل و او از افاض علی بن ابیطالب
و از این معلومست که علی نفس پیغمبر است مامون گفت که بجای ابناء حسن بن داوود و فاضل بنز
و بجای فاضل و ابتهائی آورد و لفظ آن که جمع منافات نداشت با اینکه فاضل بکسر بود
چیز میشود که مراد از انصاف شخص خود پیغمبر باشد نه علی بن ابیطالب حضرت فرمود چنین است
شد و ندانم فرموده که بنیابند مجانبه ابناء و فاضل و افاض خود را و خواندن هیچ نیست مگر اینکه
شخص غیر از آنجا مثل آنکه امر کردن هیچ نیست مگر اینکه غیر امر کند و شخص خود را انسان
بمخیر اندازد و امر میکند مامون تسلیم کرد و عرض کرد که همین که جواب مدسؤال ساطع میشود
حال من هم با تو بجهنم منوال حاجه میکنم و اگر تسلیم نکردی معلومست که شقاوت تو از مامون
بیشتر است پس میگویم و احل شدن و خارج شدن و حلقه و دجانی گذاردن تمام اینها در دنیا
گفته میشود که غیر در میان باشد نه اینکه شخص نیست بخود این الفاظ را بگوید و خود داخل
شدم کلای است و معنی و از خود خارج شدم یعنی است من خون تو ملاحظه کن که امام
نسبت بمکه چه میفرماید با نوقت که نفس بگذارد میفرسند بمکه و اهل مکه را و قتل میکنند و پیغمبر را
با حبس خود که من نکند بشا که اهل مکه مرا میخواهند و هم چنین بعد از آنکه سه نفر عامل

حضرت زاهد و مکرر شهید میکند حضرت امر میفرماید طاعتی از قشون خود را از جناس که
بروند و اهل مکه را بکشد مگر هر که ایمان بیاورد و منبر نماید که او این بود که رحمت پروردگار
سبقت گرفته است و غرضش و من این رحمت هر این خود بر میگشتم و انکار قتل میکردم و این
بود و قتل کند میروند و از صد نفر بلکه هزار نفر یک و باقی نمیکارند معنی اینست
چپست همه اینها التیاز بالله راجع بوجود خود و او است ^{مقتضی} حاشا و اگر کوئی که خود او بدین اقل است
و اینست و در جای این بدین است میگویم بخوار این بدین یعنی گمانیکه در سوره و در این
خانه زینت میکند مؤمنین هستند که مستحق قتل نبینند نه کفار و منافقین و خصایر
میان ایشان بال محمد و در وی است بعد تا بین السماء و الارض و هفت ایشان شمرده
نمیشوند و جمیع اینست و در عالم اعراض است و دنیا که امور بعضی ثقل پیش میبرد
و منافقین و منافقان خانه خدا شده اند و امام هم در اقبال خواهد و شاید قتل
پس این ناو پلاد به چینی است و در ناو پلاد ملاحظه پیش و پیش بخوان و نامورده
ناو پلاد در هر مقام بیجا میشود و اشانچه گفتا است که از شهر از بخوانه سابقا بجهت خود
دلیل باین مطلب آورده است که پیغمبر فرموده است لو کان العلم متوطا بالقرآن لثناؤه و نه رجا
من قارس و جواب گفتیم که قارس اختصاص بشیر از نادر و شیطان لغت و دلالت اخبار این
مطلب ظاهر شد و این عرف مستحکم است که در این ایام پیدا شده و اخبار و ال محمد
حل بیان نمیشود علاوه بر اینکه علم دست آوردن دلیل امامت نمیشود و صفات امامت مختص
بعلیه نیست و اشانچه گفته در سنه شصت و شصت بحکم حدیث فی سنه السنین بظهور امر و بعد از ذکر بامر الله
بامر قیام فرمود جواب از این و او ملای بزرگوار من روحی فله مفضل از فرموده است و در اینجا
هم بطور اجمال جوابی میگوئیم و بدانکه سابق بر این در مقامی که بجهت خود میخواست وقت تمام
و اصعبین کند اخباری چند نقل کرده ایم که این امر توفیق فضا شد و از جمله صد
همین حدیث شریف است که امام باان بسیار از کتاب خدا ثابت فرموده که این امر توفیق
نخواهد شد و علمان در روز خداست و هر که مدعی علمان شود مشرک بخداوند گردیده
است و بنفق و حدیث که در اینجا ذکر شده منقول همان بپایانست اضافه کرده که ایام حکمت
که امام بعد از ایات بسیار است دلالات با آنها فرموده و فرموده است که آن من وقت المهدی
و قناتند شارک الله فاعلی فی علم و ادعی آن ظاهر علی سوره در همان مقام خودش توفیق
کند و یا علم بی عمل غیر از همین است که در همین آنکه پیغمبر مایه توفیق شرک است همانست
خودش توفیق کند و نه با نیست که فعل او نکند بپ قولش را کرده و قول او نکند بپ فعلش

را کرده و با بنوا سطر از عصمت بجهت که شخص از تقوای ظاهر هم خارج باشد و انصاف بد
 که اگر کسی بگوید شراب حرام است و شراب را بخور از حوض کوثر نمی آید و مدعی منزه شدن است
 پرست میبندد و در همان آن خودش بنام شراب در دستش است و مشغول خوردن و عریضه
 کردن تورا بجای خداوند چنین کسی را امام محمل است که عالم یا صالح یا عابد یا متقی ظاهری
 میتوان شهرت یا شهره میتوان کرد که این معتقد بکلام خود هست و الله که هیچ عاقل چنین
 شبهه نمیکند و اگر چنین شبهه بتوان کرد یا بدست تمام مسلمانان را اقتضا و زهد و عفت
 بلکه معصومین و ائمه زهرا که بیانی کسی که علانیه بگوید که زنا و لواط و شرب خمر و
 سایر فواحش حلال است و ترک نماز و روزه و حج و زکوة و خمس و سایر واجبات را واجب است
 که اگر علانیه چنین بگویند ائمه از امر مسلمین خارج میکنند و تادیر عمره
 مسلمان هستند مخالف ضرورت آنها نمیکویند اما عندئذ در عمل ایشان که ملاحظه
 میکنی چنانچه اگر مرثیه فواحش میشوند و در بعضی از ترک میکنند پس بنا بر این شبهه
 بنا بر این که معصومین و ائمه زهرا که مخالف عمل ناقول با عقائد و موافقات با عصمتند
 و اعظم حاجی ائمه شریع بنده اند چنانکه خداوند فرموده و ان الشریع لظلم عظیم و فرمود
 است ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء حال امام میباید اول ده
 ایه مثلاً از کتاب خدا بخواند و ثابت میکند که هر کس مدعی توفیق از برای مهدی باشد و
 مشرک چنانچه شده انوف خودش فواحش بکند یا انوز با الله هوی و هوس بر او
 غالب شد که چنین کرد یا انکه تراوش کرد که چنین گفت یا الهیاد با الله اول بر خفا بود
 و بعد ممتد گشته منصرف گردید باین وضعها برای ائمه شایسته ای با امامت نیست اما
 ائمه امرشان باین منوال بود و معصوم و مطهر بودند و خداوند در شان ایشان فرموده
 انما یرید الله لیسلبکم عنکم الارجاس الیه و یظهرکم نظیرا ملاحظه کن این حدیث شریف را
 و بین یا چنین امری در حق امام ممکن است در بخار نقل کرده است که ابو جعفر حضرت امام رضا
 عرض کرد که ما و ائمه کورده ایم که خداوند رؤیت و کلام و اقامت فرمود میان دو نفر پس گفت
 فوین کلام و اقاردا و از برای محمدت رؤیت و اوصاف فرمود پس گفت مبلغ از جانب خدا
 عن و جل لبوی فظلمین حق و ان لا ندر که الا بصار و هو بدار که الا بصار و لا یحیطون به
 علما و لیس کشفه شیئی یا تخلف نیست عرض کرد و فرمود پس چگونه میباید مردی لبوی خلق میباید
 پس خبر دهد ایشان را که از نزد خدا آمده و لبوی و میباید با الله و میگوید لا ندر که
 الا بصار و لا یحیطون به علما و لیس کشفه شیئی بعد بگوید که من بدوام او را بچشم خودم و

بصیر خود احاطه با و کردم و او بصورت فیش است یا اجنبا نمیکند زنا و قهتوا انفسهم
 با و یزیدند که با و در از جانب خدا چیزی را بعد خلاصه از او خبر بگیرند و در ناخر حدیث
 شریف حال منم با پنجاعت میگویم که زنا و قهتوا انفسهم بائمه مائمه انکون شنبه
 دهند و شما مضایقه نکردید که منظور از این کلمه توفیق بوده پس انکه چندین ایه از قرآن
 خوانند و ثابت کرد که محالست توفیق میشود که چنانچه بگوید که بائمه معصومین ما انکون
 نسبت بدیهه هم طورا که بگویند و اما آن خواست که انهم و اما امام خود بگویم و الله
 جبر است از انکون فظلمین بائمه ما یزیدند خلاصه پس بطور کلیت بدانند که هیچ چیزی محال
 است که علم را که امام تم باین ناگید شریک بشود و توفیق خودش فواحش بکند و توفیق
 کن که فرموده است برای دیگری شرک و خود را خارج بکند بلکه مفضل میباید
 که دیگری نمیدانند و از خود انحصار خواست و حضرت فرمود که محال است که توفیق کنم
 حال که باطل است و از اشیای فحشه حدیث شریف را بعینها روایت میکنم و ترجمه میکنم
 تا به بیانی که امام تم خلاف خود فرموده و این پنجاعت بچنانچه بگویند پس در بخار است که
 قال المفضل یا مولای فکیف بد و ظهروا المهدی علیه السلام و الیه التسلیم قال علیه
 السلام یا مفضل یظهر فی شبته لیسینین فمحلوز که و یظهر امر و یبادی با سه و گیت و
 لیسینین و بکثر ذلک علی احوال المحققین المظهرین المواقفین انما لیسینین انهم هم الحجة المعرفه به
 علی الله قصصنا و دلنا علیه و شنبه و سمیناه و گیتناه و قلنا سنی جده رسول الله
 و گیتناه لیسینین انما لیسینین ما عرفنا الدماء و لا کیت و لا شیا و الله لیتحقق الا بضاحه و با سه
 و شنبه و گیتناه علی الشنبه لیسینین بعض کل ذلک لیسینین علیهم ثم یظهر و الله
 كما وعد به جده ثم فی قوله و جل هو الله و رسول الله و یظهر امر و یبادی با سه و گیت و
 الدین کله و لو کره الشریکون قال المفضل یا مولای قانا و یل قوله فظلمین علی الدین کله
 الشریکون قال هو قوله فظلمین و قانا لیسینین لا تكون فتنه و یكون الدین کل الله فوالله انما
 لم یخرج عن الملل و الا دیان الا اختلاف و یكون الدین کله و احدا کما قال جل و کذا انما الدین عند
 الله الاسلام و قال الله من بدیع غیر الاسلام و یبطل فیقبل منه و هو فی الاخرة من الظالمین
 تا آخر حدیث شریف و لا بدان که کلمه فی شبته لیسینین زاد و دفع این حدیث با اختلاف روایت
 کرده اند در بخار و عوام فی شبته لیسینین روایت کرده اند و در بعضی نسخ بظهور من سنه
 الشنبه امر و روایت شده و مولای من روحی فله از سید هاشم بحرینی در حدیث روایت
 فرموده است بظهور من سنه الشنبه امر حال ترجمه حدیث را ملاحظه کن و خود را انصاف

३

عظمت و انصاف و سبزه
الف که شصت از هجرت و
و شصت در دین و شصت
و هکذا در دهانه لایق
شصت در دین و زمان
سبزه مبه شصت
است و انصاف و الک
نار و شصت که شصت
اینکه نام اسف و هر شصت
شصت سال باشد
من انا را به یوسف
نور و

و موافق این حدیث در سال زوج بیرون نمیآید و یا زهر اگر قناعت ندارد بر ما هیچ نیست و روی
 بعضی ما هم پاکسانی است که قصد کمرای خود را ندارند که یکبار میخواهد امر را مشتبه کند و
 مولای بزرگوار من بنفصیل از این شبهه جواب فرموده و این مرد یازفتخت و اعتنا را از دست
 داده است حکم با لغت فاضل القند و اما آنچه گفته است که اطوار این شخص را هوی و جیون و هفتا
 نمیشود و شنب داد تا آخر خلاصه اند که سببه نکستی است که با شخص را غافل بخواند چنانکه بگوید
 با تمام بدانند که یکبار اینهمه جهالت و نادانی و عجز و ضعف و غیر اینها را و مشهور است چگونه میتوان
 او را با این دعاوی غافل خواند مگر هر که جلدات کتاب نوشت بر ما نام یا پیغمبر میشود کتاب و مورد
 حمزه و الف لیل و الله که هزار مرتبه یا حمزه تر و یا فایده تر و در دست نوشته شده یا اینکه تمام دروغ
 گفته اند اما اطفال و زنان با آنها مشغول میشوند و مدققتن از خواندن آنها را بدیهی بینند
 این ترغیبات که نه لغزش صحیح است نه اعرایش دوست نه ربط بهم دارد که در حقیقت اشهد بالله بر
 طبع مستقیم شنیدن این کلمات صحیح است چگونه میتوان آنها را بقرآن نسبت داد که این دشمنان
 علانیه میکنند در بابت قرآن که چه قدر صاحب حلاوت است و یا که این مقرر است و یا این قرآن
 شاخ و برگ را و در این قول بشر نیست جمیع عوام عجم را که خود جمع کرده اند و مترجمان بهر دو
 برای آنها بخوانند تا فهم معلوم است هیچ سرشان نمیشود و تطبیقات هم را بخاراکرم میکنند
 و پیچکان را که امراء میکنند خلاصه بعد از این ذکر کلمات او در این کتاب میباشد و انشاء الله
 توضیح خوانان او را میکنند و اما آنچه که خبر از قتل خود داده است هم در زبان سرکار هم بنظر طلب را
 میدانند که سلطان و حکام و لایات نمیکارند که اینها با این وضع جانی سلامت بپوشانند
 شوخی است که شخص جاهل نادان عالم مدعی این امر برزله شود و اینهمه فتنه و آشوب در دنیا
 مسلمین سر نیاکند البته بقیه بین میدانند که او را میکنند که خود بخود بدین استحقاق خود
 جمعی از مسلمین را که در بگرد و نیاز امید جوی برای خود داشته باشد و از کمال شقاوت باز هم
 اسباب چینی برای بگری میکند و بگوید که ادعی داد طالب اسم است و یا اینکه مرده و بقیه چینی
 دارند و دست میدارد که بعد از او هم باز اسم او بر زبانها باشد این است که باین ندیده اطفال
 عشق و دوستی نسبت بد بگری میکند که بعد از او اسم خود را بلند شود و لا در حقیقت
 عشقی باو هم نداشته تقسیم هم جبار و فلولیم شقی و این کلمات مغلو طبعی که از او قتل کرده اند
 سال را است هم از همین باب است که گفته و عیادت آخرش که اصلاح خطیغ از قتل خود ندارد
 گفته است که مشتاقانم که در راه تو گشته شود خلاصه که واقعه این سخنان لا ینق سوال و جواب
فصل که است مذهب شریع این امر بدیع آنکه جمیع اشیا را مظاهر و مظاهر لا

الذی الله که جامع جمیع اسماء و صفات الله و هر شئی را بقدر توانا و از چنانچه ادبی و
 ترا و هفتاد است بعد ثبات بعد حیوان ضامن بعد انسان و بعد انسان کامل و او مظهر و
 مظهر اسماء و صفات است که در عالم قمری هم این حکم بنای مظهر اعلای شرف و اکمل و اعظم
 انبای این کلمات را که مظهر ظهور است و کمال اشیا و بدیهات و مظاهر انبای او و مظاهر او و بدیهات
 و مقبلین بدیهات هم مظاهر الا الله اند و شجره ماعونه که مقابل ان مظهر ایشان می شود بعضی بگوید
 و اعراض و انکار و اعراض بر خیز مظهر لا اله الاست و نفوسیه که بواسطه اعراض و احتیاج و محجب
 شوند بعباد اعراضها و اعراضها مظاهر الا الله خواهد بود و هفتاد و نهم و نهم و هفتاد و نهم و نهم
 ایشان و نفی و مظهر و بعد ظاهر میشود چه که او است حکم و مظهر و در مظهر لا اله الا الله
 الا علی در حقیقت اولیه و ربیه اوله مظهر و ناطق اینکله مبنای است در مظهر و او و مقبلین هم
 در حقیقت مظاهر او بند و دوم فصل که بعد مظهر و آخرت او است مظاهر الا الله از مظاهر الا الله
 میشود یعنی نفی مظهر و بعد معلوم میشود مظهر شیم الله الا نزل الا نزل ان شریع
 مجتبه است که در مظهر و بعد بر اعراض و نکذب عالم بجهت بعد بر خیز **جواب**
 این منتهای تحقیق حشرات است که یک چیزی سر و دست و پا است از کتب علماء میفرمایند
 و نسبت باین مرد میدهند و اما اگر میخواهم مقامات او بعد بگویند و قشری و او را بنفصیل بیان کنم
 مناسب نیست زیرا که اینها عوام است و از مطالب مرتبه علیه منفع نمیشوند مثل اینکه عوام
 عرب را ملاحظه میکنی که زبان جمیع خود را از دست داده اند و عباراتی چند هم میباشند که در
 هیچ کتاب لغوی دیده نمیشود و اگر ایشان با ایشان بزبان فصیح بلع میگویند هیچ مللف نمیشوند
 که ایشان چه میگویند لا بد باید با آنها سخن از زبان که کور سخن گفت نامنتفع شوند چونکه با اطفال
 سر و کارت فساد هم زبان کودکان باید کشاد و بیهوش که ما بتوانیم باین نکته سخن بگویم چنانکه
 انشاء الله خواهد بود و بدیش میگویم اولاً که چون سابق بر این در مقامی مصرع که در آن ذات غیبه
 سخن نیست و او را با خلق ارتباط و نسبتی نباشد و مظهر او اسماء و صفات است چنانکه در
 همین باب از مصرع با اسماء و صفات میکند و این سخن را که از انزال محمد علیهم السلام رسیده
 است باشد صفات با او چنانکه در چنانکه فرمودند بحسب الله الا اسماء الحسنی القدر الله ان
 ظاهر و مودن عرق مواقع الصغیر بلع قوله المرصطه ما ما مظهر کلام او گرفته و مضرع نمیشود و
 میگویند که تو خیال خود نکنی و قشری و اجزا کوبی و هر یک را این و مثل از برای بگری قرار دوی
 حال را و اختلاف در ثبات بنادر و ثبات حیوان و انسان ملاحظه کن که با این از جهه صریح صورت
 عرض بنای است با همه و بگوید که در مظهر اگر چندی در عالم یافت شد که بینه بنای نباشد

در مظهر

در مظهر

در صورت ظاهر مثل بعضی سنگهای شجره که افراع اقسام دیده میشود یا بعضی سنگها اگر بمیست به صورت کدو یا بادام یا از انجیل و امثال آن دیده میشود یا این یا آنجا حقیقت نبات میشود یا آنجا درخت در صورت عری بالعرض شباهتی بنبات پیدا کرده اند نبات واقعی نیست و در همین درختا نباتات که بعضی بصورت حیوان میشوند مثلا جبین یا میشود یا مثل کله مہون میشود و امثال اینها یا حقیقت این حیوانست یا در صورت عری بالعرض شباهتی پیدا کرده و هم چنین در حیوانات که بعضی در صورت شبیه با فشان میشوند مثل مہون و خرس و امثال اینها یا حقیقت انسانند یا در صورت عری شبیه شده اند و اوقت ندارد شبیه نیست که هیچ عاقل اینها را من شباهت صورت ظاهر از جن خود بالا نمیزد و اعتنائی باین صورت نیست و هر چند سنگ شجره جبین مثل درخت شده است اما چون جذب و دفع و هضم و اسالار و زباد و نقصان و سایر قوی و صفات نباتی از برای آن نیست و نباتات نمیخوانند و هر چنین نبات بر فرض که بصورت حیوان شود اما ناقصی از برای آن در بدن و تشنگی و چشیدن و بوشدن و غیر اینها برای او حاصل نمیشود و واقعی نیست بگویم که مادر چوب کند تن بشکل مادر کوزهر بر دشمن کو کمره بر دوست کشی اگر او را صفات خاصه حیوانی است حیوان والا از جن نباتی یا بالا نکند و در همین مہون و در اگر صفات خاصه انسانی را داد او انسان هستند و اگر نیستند در چندی که شبیه انسان میشوند در صورت ظاهری تا بعد که اطمینان شدیم چون از تشنگی انسان معدوم بودند مہون و تشنگی میکردند که بی صورت ظاهر انسان بودند بعد از آن کله مہون انسان نیست و حیوانست زیرا که قوای خاصه انسانی از ذکر و فکر و علم و حلم و سایر قوی از برای آن نیست و صرف صورت ظاهری است پس بصورت صورت عری نمیتوان عرضت جز هر چیزی را معاین کرد و باید ملاحظه قوی و خاصیت آن را که خاصه تحقیق است و صفت ثابت است و او است آنها را جاست و بی تحقیق بود و در تشنگی هم از جبین منوال است بدون شبیه چنانکه خود توصیف بعضی از افعاله را میگری و بعضی از افعاله را الا الله اکبر تو میخیز هوس خود را بنگار را کرده و لی از عقل و دانایان سوال میکنم که آیا خود بخود بدون چهره و سبب میتوان اسم بر هر یکی گذارد یا باید ملاحظه مناسبت و ضبط هر کس را نمود اگر ملاحظه مناسبت شرط نیست مثل آنکه در عالم اعراض بر عکس چند نام زدنی کا نور که بقول عرفا لا تشع الخرق علی اتراق تو برای خود میقتضای مہلت اسمی بگذارد بگویم میقتضای مہلت اسم بگویم بگذارد و بی بقیعہ انطباق با صلااح وقت کرد گذاردن ظاهر خواهد شد که قطع سنگ را که اناس اسم گذاردی بجای صدد بنار کور و بر نمیداند و اگر خود تو احیاناً اناس را در دیتی اسم از اسم گذاردی در ازای صدد بنار نمیخواند و این معنی را در صفا

خاصه وظائف هر چه نیست و اعتنائی با اسمهای بیمناسبت نیست حال که ناانطباقی با کلمات
اسماء و صفات الهی را چه فرض کرده این است که اینها همانهاست که در عالم تکوین از ازل تا ابد
بروز و ظهور دارد و تمام عالم قائم با اسمها و صفاتهای پروردگار است بلکه بجهت همین خلقت
شده است که حکایت اسمها و صفاتهای او را بگوید بلکه خلاصه بعضی اسمها و صفات او است چنانکه حکما
گفته اند که لیس الا الله و صفاته و اسماء و در حدیث شریف همین مطلب باین لفظ بیان فرموده اند
که لیس الا الله و فعلد و فوره زیرا که همه اسمها و صفات خداوند از او پند که کلائی بر او میکنند
پس در قیام آنکه یک مدتی این است که مظهر اسماء و صفات الهی است باید فلیت عرش و کوی و مجسم
و افلاک و کواکب و عناصر و غیره کلا اینها در او بالفعل باشد تا اینکه گفته شود که اینها باین
مظهر کلا اسماء و صفات است و الا بحرف مفت و یاره کو فی امری نمیکند و در عرض کردم که وقت کرد
گذاوردن بقیه ظاهر بشود اگر کسی مظهر اسماء و صفات الهی است باید مثل عرش مثل امر پروردگار
باشد و مثل کوی و افلاک مثل فعد بر جمیع امور که حقیقتا لیس الا الله بر او صادق باشد و تا نام
و خواص فلکی از او بر وزن و درم چنین عناصر در او بالفعل باشد و خواص اشیاء را ظاهر کند
بلکه حکایت اسمی را کند که از همه اینها بالاتر است زیرا که او مولود جامع است و اینها مفردات
و خداوند وجود او را غایت همه مفردات قرار داده چنانکه فرموده اولو الا که اختلفوا فی الله و
در کتاب مجید خود فرمود خلقکم من الماء الا رضیتموا و البته مولود جامع طبیعتا عامه فوق مفردات
چهارگانه دارد و یقینا طبیعتا خاص برتری دارد بر مفردات و تراود همه نافذ خواهد بود
چنانکه ملاحظه میکنی که حیوان که صورت جامع قوی و عناصر خود است چگونگی هر یک از آنها
را با کار خود و امپاد و از کار باز میبارد پس آنکه که مولود جامع است البقا احکام او و اصول
الله قوه در جمیع ملک سناری و سناری خواهد بود و ستارگان با امر و بر زمین میایند
چنانکه در تبیین خلافت و وصایای حضرت امیر آمده و اینست که خداوند فرمود و العلم اهلها
ما اصل صاحبکم و ما عوئی و ما یطق عن الهوی ان هوالا وحی یوحی و افانیا با امر و بر میبرد
و متعلق میکند چنانکه مکرر برکت و جواب سلام علی بن ابیطالب و داد و ناه پیداست و او
مشق خواهد شد چنانکه بنیبر کرد و خداوند فرموده اقرب الی الله و اقرب الی الله و اقرب الی الله و اقرب الی الله
مشق خواهد شد چنانکه حضرت امیر پای خود را بر زمین نهاده و میبشود و میبشود و میبشود
مشق میشود و کوهها را میخواهد و ندا حاجت میدهد و در جواب خود را بفرمان میبشود و فرمود
تا جایی که مانهان نمود و امیر شد و خلاصه سخن که چندین هزار مجاز ایشان دیده شده
تا او کنیزی بر ما لیس الا الله بدلیل نقل و عدل ثابت شد که یک مظهر اسماء و صفات الهی است

کے احباب

که احباب سید الشهداء را میبکشند و حضرت مجری کشتن مبدء و مفر ما به جبرائیل الکریم
مر مثل قطره است که از آن میگذرد و بدو نیست بدی و معافه حور خانم منم میشود اول که خود
او را در همان زمان ظهور اوخت پیشینان میبذاری و باین قاعده منم شد که زاده از سبب
بیست و خیم بعد مظهر او را آمد و رفتگی ممانه چشم او را همان مثل دو دخیل بود و هر
بنفاد و ظاهر نقش بودی جزا در ستایش از مصوبین و غیر ایشان هزار و دویست و شصت لحاظ
است که اشکشان خشک نشد و قریزندش صاحب الامر عرض میکند و در دلیش که کشتن نقی
الدّه و رعافه عن ضرر المقدور و فلان دینک حبانا و ما و لا یکتک بدل الذمیع و ما یکر
همداین کریم و زار بهای برای اینست که جزا سید الشهداء را منم شد پس از این العباد با الله از باب
حق است ندانای محبت و الله که هوش از سر نشان میرود از کلام خزانه انجلیط و هم چنین
بر حق و العباد با الله و استغفر الله مر را حبیب ظهور و حسی است چون سید الشهداء در
ظهور پیغمبر و حق تعالی حضرت اسلام و افرمود و این را اشک کرد و در ظهور و خداوند رحمن و رحیم
کریم منم قیاض با و برای خیر و او که چندین سال او را در حکما حبس نمودند که نتوانست پناهن
بگذارد تا مرد و ویشان او را در احوال عالم چون در ظهور و هر میان داده بودند و ضریف کرده
بودند و در ظهور برای خیر دادند و وعده های سید الشهداء همداش همین شد که با اهل اهل
بکشند و نگارند اب خوش از کلمی ایشان پائین برود و اسم خود را نتوانند در برید و استغفر
الله چون دوی سخن با عوام است چاره از همین قسم بیان ندارم شخصی با نام غضب کرده بود
میخواست چوب و نند و یکجی شمع او شد و رفت مجلس حکومت و بر کشت و گفت شفاعت کردم
فرمودند کوش او را هم ببرند و بعد از چوب زدن از شمع هم برون کنند حالا العباد با الله احباب
سید الشهداء باین ضریف که گویند سید الشهداء را دوزخ شد و نند شمع کردند که دو احوال اهل اهل
منم بنمها کنند و انحضرت شفاعت فرمود و نه فایده شفاعت عظمی این شده است که در احوال که
امر و زاست بعضی بکشند و بعضی را چوب بزنند و حلیس کنند و شمع بدهند و هشتاد و نه
بیندند و در کوبه و با زار بگردانند در حقیقت عجب شفاعتی فرمود و چه خوب خیر برای
اهل اهل آخده عیش شما باین است که مر خوف اقبل و در دخی و احوال خطا کبید ثملیه برای
شما چه شده است و الله که از خدا باید شرم کرد و از اولیا خدا باید جانا نمود و وعده دو عهد
ایشان را باین سستی حکومت از انطرف ملاحظه کن که آنکه مغرض از شما هستند بیاین چه
غصنه او خرقه نمود و دلها و علمها و کالان برای اهل اهل شمر شده و کتب مولای من نگاه کن بین
کازائف و باده کوفه تا علوی که از اهل اهل در میان مردم بالا تر نیست در هر یک صاحب شصت

بدون

میں نے

22

دیده ام که ربطی با نوزده ندارد و ما بنا بر قول همین شخص که در اینجا گفته سخن میگویم که
ملاحظه کن در اینجا از شرایع انبیاء ششصد و سی و دو هیچکدام از اینها وضع و این ترتیب دیده شده
که جمیع امور بر یک عدد بنا شده باشد و هر مقامی طوری است خاص خود و هیچ وجهی از
شرایع سایر انبیاء نیست که در ششصد و سی و دو خاتم هم که با این اعداد انقسم نیست و خود او فرموده است
که ما کثرت بدعا من الرسل و سایر انبیاء هم بقیة الهی است سبک خاتم است احکام داشته اند و غایت
مختصر تر و در بعضی جزئیات اختلاف داشته است مثل اینکه خود خاتم هم بعضی احکام را فسخ فرمود
و حکم دیگر را و اما اینها با این وضع که عدد را اختیار کردند و هیچ چیز را بر همان عدد جاری نکردند
احکام ایشان ندیده ایم و اینجا بحث از باب جهل و عافیت این اختلاف و بدعت را گذارده اند که در حقیقت
همین دلیل و انجاست بر طایفه ایشان و این دلیل است شرعی از عقل مطابق با فضل میگویم که
شهر نیست که قریب بل اعمال بالبداهة مختلف است و هر فضایی یکصد و یک در دینک مثل
اینکه در ادویه ملاحظه میکنی که شربت همه آنها یک نیست و از هر یک مقدار خاصی مخصوص میباید
که چنانکه پنجاه مثقال کنند مثلاً میباید خورد و اما پنجاه مثقال افزون نمیشود و نه آنکه یک
ماش یا نیم خود یا جزئی بیشتر میباید استعمال کرد پس اگر یکصد یکشت که از هر یک پنجاه مثقال باید خورد
دلیل بر صحت طیب است و اگر این قول را محض قوه باید گفت که مثلاً اندک دیگر که از یکصد خورد
میشود به پنجاه مثقال نیست میشود اندک دیگر که از یکصد خورد میشود بر حسب خود به پنجاه مثقال
موهومی نیست میشود بلکه میخواهد که عاقل بگوید نیست زیرا که غایت بکثر از این و بیشتر از این و انواع
اقسام میباید که در ملاحظه نباشد که چه عرض میکنم و خرافات محققان حضرات را به هم میسر عدد نوزده
را در جمیع اعمال جاری کردن اگر حقیقی است لا محاله یا اختلاف اعمال صحیح نیست و اگر موهوم نیست
که سخن موهوم نمیباشد که شایع مفسد است حاجت مکلفین را بجا نرساند و موافق
حدیث شریف مفسد و وسیع ضعیفا هم سجد است و احکام و نظام در ضعیف قوی قرار داده
است از باب دفع سحر و امکان ضبط و غیر اینها هر چند که غایت از این قرار فرموده و باز فرمود
چند و اینها را در او قرار داده است بجهت جبر کسر نقصان قیاس و درون مثلاً حاجت ایشان را
را سجد و اینها را قرار داده است و باز فرموده های مستحب قرار داده بجهت جبر کسر نقصان و کفر
و در جواب ده یک و ده نیم قرار داده و در فقود چهل و یک و در انعام بیست و یک و حقوق و غیر
و ده و قرار داده است و اما برای مستطیع بکار فرض فرموده و هنگامی که از احکام
عدلی مناسبان اختیار فرموده است زیرا که اعمال مختلفه بدون شبهه مقتضی اعتدال و اعتدال
و انصاف با ماطه علم بود و کار که و انصاف به هر امری بود و ما است هر چیزی را بر حسب مصلحت خود

و اما نوزده قرار داده و آنکه یک عدد را دست میگیرد و هیچ چیز را بر همان جاری نمیکند البته از این
جهالت و نادانی است که خبری از خارج ندارد و عیناً آنکه میگوید که چشم بصیرت داشته باشد
بینی که آنکه یک عدد را از جنسی باس و ششصد و سی و دو مسافت باس و ششصد و سی و دو مسافت
میگوید اما آنکه جاهل است حکما هم از این اندازه بیشتر و هر عاقل که این سخن را از او بشنود
قطع میکند که سفته نادان است خلاصه از این گذشته که شارع این در عرصه شرع ظاهر منعرض
امور کونیة عالم نشاند که مثلاً تپیری دو سال و ماه و مثقال و میزان بداند و نه آنکه منظور
نظر ایشان در مقام شرع مطلب دیگر بود و ما است و مقصود اصلاح نفوس بوده و این خداوند
استان عدل الشهور و عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله مقصود تغییر وضعی نیست بلکه تغییر وضع
است و منع از تغییر وضع فرموده اینجا که میفرماید اما الفی زیادة فی اکثر خلاصه هر چه میگویند
خوافان است و بعد از همه این سخنان عدد اختیار فرموده چیست اگر محض مطلقه این چند اسم
چند کلمه است که در عربی نیست همی یافت میشود چنانکه از باب مثل در عدد سبز و هم
و هر عددی که افسان اختیار کنند از این قبیل قطعیات ممکن است برای آن نمودن و اینک عک
در چنان نمیشود و قود و کلام ائمة اطهار را یاد و کلمات علمای کثیری دیده که عددی را گفته اند
از جهالت همی که آن کرده که صرف مطابقت عدد باعث رجحان شده و چنین نیست لکن اقول
حقیقت سال را در سال و در میان میفرمایند و بعد از عدد دهیم که در کلمات مناسبه مطابق
با آن هست که در کتب مذکور است باید مطلب تغییر ذهن نه اینکه حقایق مطابق با آن
زاهای بتوان بیرون آورد و اگر این ممکن باشد پس هر که حساب جمل را داشت مثلاً باید علامه
در بشود و همانها که از این زاهای بتوان حقیقت مطلب را در سال و در و تو سر میاید بشود را
ملاحظه کن که میفرماید اما الفی اثنا عشر شهرا فی کتاب الله موم خلق السموات و
الارض منها اربعة عزم ذلك لکن الفی فلا تظلموا فیهن انفسکم لا خور باطن این امر شریفه که در
ال حمل علیهم السلام است و این است که بانه تا یک فرموده و آن را در این قسم فرموده است و ظاهر
انهم در بنای خود مراد است و اینست که در تفسیر ظاهران فرموده حضرت صادق که عدد مشهور در
نزد خداوند و داده بوده است آن روز که ایمان و دین را خلقت فرموده پس غم مشهور و مشهور
خداست عز و ذکر که آن شهر به ضاقت تا آخر حدیث شریف و پیغمبر در وقتی که مرض او سنگین شده
بود فرمود که ایها الناس سال و داده ماه است که چهار تایی از آنها را است بعد بدست خود
اشانه فرمود که وجب فرموده است و در الفعدة و در الحجة و حرم سه ماه اولی است تا آخر مرد
شریف پس مشهور که میفرماید در نزد خداوند روز یک اسبانه و دوماهین را خلقت فرموده و داده بود

معلوم است که از عرصه حقیقه گرفته تا عالم اعراض هیچ منوال بوده است پس سبب چه بوده است که این حکم باید متغایب بشود و سال نوزده شود اگر چه حکمتی علاوه بر این تطبیقات که اختصا ص با نبی در ندارد در مقام هست اظهار کند و الا بحضرت این ادله پذیرفته نیست زیرا که دلالت است که نبی مدلول علیه خود دلالت نکند و از این قبیل تطبیقات در اعداد دیگر جاری است و قول ملاحظه کن که این که اصل و منشأ از برای همه احکام او است بنا بر قول این شخص امر باین سبب است پس این منفع بر اینست البته نیست تر از این خواهد شد زیرا که هیچ باصل خود نمی رسد و اما آنچه گفته که تر آنکه جمیع احکام و امور و فواید را بنورده نازل و رحم فرموده اند که ظاهرا بعد از نوزده سنه تجاوز نمینماید و سلطان آن روز کوار نوزده سنه است چنانکه مفر ما بعد دکان نمیرسد سنا بعد از این که اخبار یکدیگر در این باب را در این طریق شش هفت و نوزده و بیست و چهل و هشتاد که همان هفت بقدر هفتاد سال از ستوان مانا باشد و هم چنین سیصد و نه همه این روایات و ادایم و در هر مورد اگر از همه جمع اجتناب درون تا و بارات و اهدیه برینا مدام تکلیف این است که تخصیص ندهیم و سبب یکی بکنیم حال علت اینکه نوزده را اخبار کردی چیست و خود او هم گفته بعد دکان نمیرسد از باب اینست که با وضعی که پیش گفته بود باور نمیکرد که بگذارد پیش از این زندگانی بکند خلاصه جمیع کلمات آن بدون دلیل است و هر شخص متحکم و بر فرض که اخبار متفق دلال بر نوزده کرد با علت رجحان از خارج پیدا شد چه دلیل با بدیهه احکام با نبی جاری بشود بناء علی ذلك احکام خاتم هم مینمایند و سبب و سبب باشد زیرا که مدت دعوت ایشان مقدار بوده است و اینها در این مقام ملاخذه از این مقدار بشود و اینها استقامتی است که جهالت را خوش آمد و بی حکم نظری باین مطالب ندارد و در هر مقامی ملاخذه موضوع مساله و قضایا ان را میبکند و احکام بر طبق اینها جاری میکند **فصل** خطبه بیان فارسی را ذکر کرده که در حقیقه حیف قلم و کاغذ است که در نوشتن این کلمات صرف شود اما چون بنظر حضرت خلیع عظم دارد ذکر میکنیم تا اهل معرفت ملاخذه کنند و بر خرافات اغوا فتن شوند گفته اند بسم الله الامنع الا فندس شیع و تقدیس بساط محمد فندس ساطق را لا بق که بزل و لا بزال بوجود کنیون ذات خود بوده و هست و لم بزل و لا بزال بعلو ذات خود منخالی از ادراک کلیت بوده و هست خلق نقرموده این عرفان خود را در هیچ شیئی الا بهر کل شیئی از عرفان او و جمیع تقوی و شئی الا بنفس او و از لم بزل منعالی بوده از اشران شئی و خلق فرموده کل شیئی را با نبی که کل کنیون فطری اقوار کنند نزد او در يوم قیمه باینکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه قری و مثالی

بل منفر بوده و هست بمابک الوهیت خود و منفر بوده و هست سلطان ربوبیت خود و است از راه شئی بحق شناختن ممکن نیست که بشناسد او را شئی بحق شناختن زیرا که این احلاق مبلشود بر او در کثیبت خلق فرموده او را بمیل مشیت خود و بخل فرموده باو و بنسب در و علو مقدر او و خلق فرموده این معرفت خود را در کثیبت نا انکه بقیان کند باینکه او اسلاف و آخر او است ظاهر باطن و او است خالق و ذوق او است محیی و او است مقتدر و او است و او است مثالی و مرتفع و او است که دلال نکند و نمیکند الا بر علو شیع و مقتدر و او است امتناع توحید او و ارتقاع تکبر او و نبوده از برای او و باو نیست خود و نیست از برای او و باو باخرت خود و کل شیئی بمافدر او و بقدر فقد شئی بشیپنه و حقیق با نبی و باو بدیه فرموده خود خلق کل شیئی و باو عود صفر ما بعد خلق کثیبت را و او است که از برای او کل اسامی حسی بوده و هست و مقتدر بوده ذات او زهر اسم و وصفی منطالی بوده کافور و سازج او از هر حیاتی و علانی و منفر بوده جوهر مجرد او از هر امشائی و ارتقاعی و او است اول و لا یصرف به و او است آخر و لا یوصف به و او است ظاهر و لا نیست به و او است باطن و لا یدر لیه و او است اول مؤمن و بنظر او الله و او است اول مؤمن بنظر او شئی واحد که خلق کل شیئی بخلق او میشود و رزق کل شیئی بر ذوق او دارد میشود و موت کل شیئی بموت او ظاهر میشود و حیات کل شیئی بمحیاتی او و حیات کل شیئی بمیشائی او و تر عین الوجود بمیشائی او من بعد ذلک سم الا لوهیه و طالع الیه و یهیه المستقره فی ظل وجهه الا لوهیه و المسند علی سلطان الوحدانیه و لعلی ان بد و حق کل شیئی حید مانا ذکر تا و از افعالی و تجمید لها خلقت کنیوننها بیا هی و علیها و لا کل لما بد و حق من جبه نور فی نور من نور الی نور علی نور هکذا الله لنوره من شفاء و برضن الله لنوره من نور انده المبدأ و المعبد و او است که خداوند واحد از برای ظواهر و باطن و فضل و عیبه و شرف قبل از کل شیئی از نفس او خلق فرموده و او به معرفت ایشان قادر کنیون کل شیئی مستقر و تواتر تا انکه کل یکدیگر کنیون خود شهادت دهند بر اینکه او است و اسد اول روحی لم یزل و حکم تفرق احدی از عکات و الا بر عیان نفس خود و توحید کند کنیون ذات خود از مساو و خالق خداوند خالق با مو الا له الخلق و لا امر من قبل و من بعد ذلک رب العالمین **حق** اب اشهد بالله که خود شوق شیعید که چه مخرجت بهم یافت و نه شما بیهید و عجب این است که یکدیگر بعد از این که از صد و اسلام تا حال هیچ توحید نشده و جوهر کتب سما نیست و با این حال ادعای معرفت کتب خدا و اخبار اهل بیت سلام الله را هم دارند و این مخرجت از جوهر افعالی میباشند و حق دارند زیرا که بیهید میباشند اینها را در کتب خدا و خطب و فرمایشات از پیغمبر

دائمه هدی که اگر اولین و آخرین جمع شوند و بخواهند کل از آن بنیاد بکنند نخواهند
کرد و هر چه هم که تمام آن را سر از توحید بنیان فرمایند از همین کتاب و سنت شاهان خواهد بود
حق همان که که میفرماید که تمام احکام و تقاضای مکرر یازده نفر نبی حضرت علی بن ابی طالب
میکنند و بعد بر میگرددند و ظاهر همین کتاب چید قرار داده شده است و قد خفی لشدت علم
و استند اعظم بقره عا لا اینچه از کلام نامرئوس که میباید است جوهران بنیاد شده است همین
همین و الله که تنه های دوری را از طلب و علی در وجه کوری را از مقتضای دین و غنیمت و باقی
باید با آستان بهیچ مرغفات که کشته بکنم که کلمات محض از عا بنیاد شد و اگر چنان بود بعضی
ایان و بعضی خطب را در این مقام میبوشم که بدانی سخنان اینها را و است و بعد در برابرها نشو
ادبست باری شایسته که هرگز و لا یزال موجود کینونت ذات خود بوده و هرگز و لا وجود
کینونت هر دو بعضی دارند یعنی بودن و نکرار ایند و لفظ و این مقام بعضی است و اگر چنان
نشوتم معنی کنی یعنی هست یا ز حاجت تکرار نیست تانی این که گفته بود کینونت ذات خود بود
و هست و هم چنین معنی و آن خود معنی از ادوات کل شیء بوده و هست بنیاد کل با توحید
حقه و موافق نیست زیرا که سخن تو در ذات و محض بنیاد و رضا عرض کردند و در حدیثی که چنانچه
میگویند که خدای عز و جل همیشه عالم بسلام است و قادر بر قدرت و وحی بیقوت و قدیم بقدم
سبب و بصیر و بصیر بر فرموده امام که هر که بگوید این قول را و درین مان بورزد پس بختی که گرفته
باشد خدا یا آن دیگر و نیست از و لا یزال مابرجی بعد فرموده امام که هرگز از الله عز و جل عالمی
چنانچه تمام است چنانچه بعد از الله عز و جل عالمی و لا یزال مابرجی و لا یزال مابرجی و لا یزال مابرجی
فرموده کل شیء را چنانکه کل بکینونت فطر بنا قرار کنند و در این وقت این که نیست از برای
او عدل نا اخیان مخصوصی که داده است که در روم چنانچه هر افرای کنند با مذهب عامه و حق است
نامذهب که چنانکه در حدیث شریف و باب و در آن که عامه قائلند که خداوند در روم
میشود حضرت امام رضا و در فرموده بر ایشان که خدایست و اینچه فطرنا این که ایمان باشد ایمان نباشد
پس اگر اینچه فطرنا چنانچه و این ایمان است پس معرفتی که در دنیا از جهه اکتساب حاصل میشود ایمان
نیست بجهت این که آن خدا را است پس در دنیا احدی مؤمن نیست بجهت این که ایشان ندیده اند
خدای عز و جل را اگر نباشد این معرفتی که از جهه رویت است ایمان حال نیست این معرفتی که از جهه
اکتساب است این که قابل شود باز ابل شود در آخرت ما آخر حدیث شریف و تمهید بنیان اخرا بجهت
و حقیقت فرموده است و مراد این است که اگر ایمان از جهه اکتساب قابل میشود پس لغو خواهد بود
و اگر قابل نشود پس معلوم است که در آخرت ایمان با کتب است نه بر و به و غرض از استنباط

در حدیث

بحدیث اینست که امر معرفت خلاص با خوت ندارد و اقرا و توحید را در دنیا از خلق حق
و اینست فطر الله که خلق و ایمان خلقت فرموده که خشن باقره فرمود خلق کرد ایشان را بر توحید
در نزد مشایق بر معرفت خودش که او پرورنده ایشان است نا این که فرموده که این نبود
که کینونت پرورنده ایشان و پیغمبر فرمود که هر مولودی تولد میکند بر فطر نبی بر معرفت
با این که خدای عز و جل خالق او است و این است قول خداوند و لکن سئلهم من خلق السموات و
الأرض لیسوا الله عرض میکنم و اخبار و بنیاد با بنیاد امین و ارد شده پس مخصوص بنیاد با او در
بوم قیامت از جهه چنانچه یاد در دنیا از ایشان بخواند یا طوری خلق کرده که در دنیا ممکن نیست
معرفت حاصل کنند و اقرار کنند پس ایشان را جبر کرده که در دنیا تکلیف فرموده که اقرار بنمود
نمایند و اگر منظور این است که در قیامت مؤمن و کافر همه قرار میکنند بنوحد بنیاد با فطر
بنیان وضع است دل حضرت امام رضا عرض میکنم که ایانکار منکر که در دنیا نباشد و آن
مقام از او سلب میشود پس سبب علود او در دنیا نیست یا سلب نمیشود پس انکار با اقرار چنانچه
میشود و حال این که خداوند و بنیاد و بنیاد این فطر که او را ایشان نیست پس تکلیف بنوحد
بعضی و حال این که فرموده که لا یزال مابرجی و لا یزال مابرجی و لا یزال مابرجی و لا یزال مابرجی
بجمله بر این فطرند در دنیا و اخوت و لا یزال مابرجی و لا یزال مابرجی و لا یزال مابرجی و لا یزال مابرجی
و بعد و اینها و اینست فطر الله و در آخرت هم که میباید همین بنیان وجود هر دو با او صدق
بهیچ وجه بر او تمام میشود و بخود بخود در اثن میبشود و در دنیا هم این بنیان در دنیا
هست و گاه هم اظهار میکنند چنانکه فرمود و لکن سئلهم من خلق السموات و الارض لیسوا الله
اقتضی چنانچه ایندی که با این معنی است و اگر مقصود او هم از بوم قیامت همین فرموده است که
میگوید که هر تلوه و زبانه را باین میباید پس در دنیا ایشان بدیده اند که کینونت کاین
شیء است میگویم موافق اینچه از امام است که فرموده اند دنیا و اخوت با هم جمع میشوند و اگر در
است و دنیا است و در دنیا میشود و اگر در جرات و اخوت علی و تکلیف معنی ندارد و در عمل
عمل خا و تغییر است و در جرات علی بقا و تقریر چنانچه با هم جمع میشوند این سخنان مزخرف و
کثر بنیاد که شمر شمری نیست و اینچه گفته بل منفر بوده و هست باین الوهیت خود و منفرد
بوده و هست سلطان ربوبیت خود فقط بل در این واقع است و این نیست و کو یا خود
هم ندانسته بل هم در این واقع غلط است و اما سلطان بالقیه عیب ندارد بلکه در این است
البته معنی مسکوت را است و سلطان معنی مصدری دارد اما ملکی معنی مصدری ندارد
و بمعنی مالک است و ملک بفتح میم و کسر لام و خطاست که گفته شود و خلقت و منفرد بود

فطر الله

اگر ایشان هر دو خلاص امر اینچه است

الوہیت خود بر آنکه مالک ذاتی است که ملک از برای او ثابت بشود و غیر آنجا خداوند نیست
 که صاحب ملک باشد درست تاثیر کن و بین که خرافات است که توحید میخوانند یا نه و
 سخن خود را برین موقع و تقریر فایده بود اگر باز هم منظور آن هاست این سبک بیان خطاست
 چنانکه از فرمان ایشان حضرت امام رضا در حدیث اول دانستی و اما آنچه گفته که خلق فرموده اند
 معروف خود را در کتب کلی میخوانند باینکه او است اول و آخرنا اظہار عبارت می
 معلومست که بقیان کنند کل شیء که صاحب این بقیان کلی است و این خطاست و هر چیزی را
 توحید خداوند بقدر یک در خود او و برای خود او ظاهر است در یک پیکند به بیشتر حتی آنکه
 در حدیث شریف فرمودند که موری و صیف میکند خدای خود را که آن الله و بانیان بی طو
 کلیت فرموده اند که بخلی لها و لایا و لایا منیع منها پس چگونه ممکن است که همه سبیل متوال توحید
 کنند و اگر چنین است پس هر خلق صاحب یکدیگر چه و یک مقام هستند و اگر کسی که صاحب
 این بقیان غیر از کل شیء است مثل آنکه خداوند فرموده سفر بهم یا غانی لا غنی فی انفسهم حتی
 بقیان لهم ان الحق که غار من حق غیر از افاق هستند کویم در عبارت این فرد ذکر چیزی نیست
 و اگر بخوانی که هر خطائی که میگوید بشد بری بگری و بقدر بران نواز دست کنی که پس کلان
 زندا و بیت پرستان از بقدر بران میتوان دفع کرد و نیز اول است با اول خود اخواست به
 آخرت خود خطا است بلکه خدا اول است بدانند و آخر است بدانند به صبغتی باید بر ذات خود
 اولیت و آخرت و از اہم معنی خلق نیست و اما آنچه گفته و بقیان را بقدر نا ارا کو
 معنی چیزی برای این ضابطه نخواہیم بکنیم باید مرجع همه را مشیت الله که چند سطر پیش ذکرش
 شد قرار بدہیم و باینکه او است اول مؤمن برین ظاهر الله و او است اول مؤمن برین ظہر کلام
 صحیحی نیست زیرا که خود این اظهار قبلی است که مشیت میشود و مشیت سابق بر او است و اگر
 تو گفتی از برای او کل اسماء حسی بوده و یکی از آنها مؤمن هست که در کتاب جمیع المؤمنین
 فرموده است و معنی آن این گشته است نمایان آورده و ایمان و بشد حق در مقام عبودیت
 است نہ در این مقام که تو او را صاحب اسماء حسی بلکه این توحید میخواهد که کلامی چند گزین
 و ہمین نفہید است که موقع هر کلامی گناہست و غرض از آن میگوید و اینجاست جمالی
 پسند ندا کرد این بود که مقصود ثبوت خلق بود و الله که قابل نیست که انسان نظر کند چه شیا
 آنکه اوقات خود را صرف رد و بحث نماید و اگر مقصود از ضابطه این معرفت است که در کتب
 کثیری قرار داده سابق گفتیم که هیچ معلوم است که این که در فرد فرماست صاحب این صفات
 است و باینجا ہم که این صفات را ذکر کرده و این خطاست و اگر مقصود از این کلیت است که در

مجموع گذاردہ شد و اگر در عبارت ذکر نماز نیست و ثانی آنکه نام از اجماع مشیت الله میشود
 و هر چه هست از الله است و این ربوبیت و مافضی و از توبیت و جد فی عبودیت و مافضی و از توبیت
 اصبت الرتوبیت و ایمان و مقصد حق و شلیم و صفی بنده است و در مقام ربوبیت جای
 نمیشود و حال آنکه این ثابت با اینهمه نظریه و نقد پس خود را با الفاظ دیگر که تو من بظہر الله
 و خود ایمان بخود آوردن معنی نداد و اما آنچه گفته و او است شیء واحد که خلق کلی مخلوق
 او میشود و رزق کلی شیء برزق او داده میشود و موت کلی شیء بموت او ظاهر میشود و حیوة
 کلی شیء بحیوة او ویت کلی شیء بسبب او لم تر عین الوجود بمثلہ لا من قبلہ لا من بعدہ لا من
 الا لولہ و طالع الرتوبیت المنقہ فی غل و جہ لا لولہ و المسند لہ علی سلطان الوصل لہ
 مراد این کلمات غیر از ارا این است که خالق و رزق و موت و حیوة کلی شیء بر دست او یعنی
 مشیت الله یا اہم الله جاری میشود و کما این سبیل بیان غلط است زیرا که موت و حیوة لازم
 هستند و بنابر این معنی مرادمانند واجب است و اگر مراد این است که بعضی او که خلق کرده شد
 سایر هم خودشان خلق میشوند و محتاج خلق جدیدی نیستند و ہم چنین برزق او
 رزق داده میشود و محتاج برزق جدیدی نیستند و موت او هم میمیرند و بچیوة او زند
 میشود و بیست او بموت میشود کما این دیگر خطائی است برزق را که از برای خداوند
 در خلقت منہر نور هر یک جلیه خاص است و این است که در حدیث شریف فرمودند خلق الله
 المشیت لہم ثم خلق الاشياء بالمشیت لہم پس سبب که مخلوق مشیت مخلوق نشدند تا آنکه بعد بسبب
 مشیت آنها را خلق فرمود و ہم چنین است امر در رزق و موت و حیوة و کلیت این حیوة و موت و
 خلق و رزق که در مخلوقات مشیت جاری میشود و هیچیک در خود جاری نیست ابتدا لا بگری
 علیہ ما هو اجراء و لا بعد و فی ما هو ابد و وقتی که او باشد محل اسماء حسی و وسیع پروردگار
 چگونه موت در او جاری میشود و حال آنکه فرمود کل شیء خان و بیقی و جبریت ذوالجلال
 و الا کرام و فرمود کل شیء ہا لک الا وجهہ و اکربنا شد مشیت الله و اہم الله بمرور دیگر
 ابتدا خلق موجود نخواهند شد زیرا که اقتضای ایجاد او در ذات خداوند نیست و مشیت
 و این او هم که بقول فرموده است و از این گذشته که اسم انجیری است که خبر از مشیت میدهد
 و دلالت بیوی و بنا بدین ارا اسم خداوند موت بر او جاری بشود و دلالت کند بر موت خلایق
 و این خطائی است بقرین و مقابلیت شنبیع چه قدر جا هستند اینجاست در حدیث شریف
 منہر ما بد که علت موت طبايع مختلفه است و از عرضہ طبايع مختلفه کہ با لا لا کرازی موت
 را بصورت کبشی اسمع ذبح میکنند حالا اینجاست موت را و این توحید پروردگار را بد

وہی

وَحَالُ نَدَارِدٍ وَدَوَانِ اسْت

[illegible]

هم خلاصه اش همین است اگر چه اینها در دست تفصیل ندراده است و مثلاً بدانکه میگوید در
خلق کل شی در خالق بدیع ذکر شد دلیل است که خالق از هر بر و لا برآل بوده مقصودش همین
باشد که بعضی ها متعلق سابق است که بعد خلق شده و از این جهت برآل است پس معنی اینکه
قیمه عرصه بقا است این شد بمذبه حضرت که همین خلق همی بعد در خلق میشوند و اینهمه تفصیل
دراعرصه قبه و بهشت و دوزخ فرموده اند همینها است که در دنیا می بینیم و بعد از آن منکر
معار که کافور و زندق خوانند منکر وضع دنیا بودند باست که معاد بان ترتیب که اینها قهر
منکر وضع دنیا که احدی نبوده است شما هم که غرض از این اثبات امری نمیکند پس گفتگوها
هم سر است بلکه با بعضی افهم نیست زیرا که اهل شفا فهم بعینه مثل شما میگویند و از آنجا
افکار و آنکه بر لعن فرمودند خلاصه در تفصیل بمطالب بعد از این باید بدینا بد و اما آنکه گفته که
مرتب فرمودیم بیان را بعد از کل شی یعنی بعد از سپید و شصت و یک که حرف کل شی
است و اما آنکه میگوید ناجز اهد کل شی را جزاء کل شی ان کان من تقیاً بعد از ان کان
من اثباتا بفضل عبادت غریبی است که من بخاره نصب میدهد و مقصودش از تقی انکار او
است و از اثباتا ضد بقا و او اول میگوید جز اهد کل شی را جزاء کل شی و معنی این میشود
که بجز چیزی جزای همه چیز را بدهد که اثباتا جبر است بر خداوند بعد میگوید اگر از تقی است به
عدل و اگر از اثباتا بفضل پس معلوم میشود که کپی که از تقی است که بعضی کافراست خداوند
جزای کل شی را با او از باب عدل میدهد و کپی که از اثباتا است یعنی مؤمن است خداوند
جزای کل شی را با او از باب فضل میدهد پس با اینقاعد کافراستحقاق برای کل شی بیشتر
است از مؤمن و درست انصاف بد میدهد و در کلامش نظر بکنید و به بیند که خلاف است
با نیست بعد میگوید علم او بکل شی را انرا انصاف میدهد که علم خداوند که کجاست بجزو نیست
لا ونداش نیست که جزای همه چیز را بجهیز میدهد خلاصه که باقی کلمات هم همین قسم خرافات است
و حاجت فیرش ندارد و ملاحظه کن و ببین **فصل** بعد از آنکه من خرافات او را ذکر کرده
صاحب دلائل میگوید مقصود از قیامت ظهور من بظهور الله و شریح میدهد نفس حروف حق
و احدی باقی از قبل عرض شد حال انصاف دهد از افتخار کل توحید است از صد اسلام ناما
با این تقدیس و تزیین و علو و ارتفاع احدی توحید کرده جوهر کتب انسانی و خلاصه شود و کش
حکما و عرفا و شیع اهل و سید اعیان اهل علی الله مقامهم در این خطبه جنت و زیاده اینها
بترجمه پیشی که میفرماید در زمان حضرت موسی افتخار لبحر بود و در عصر حضرت عیسی علیه
و دایام اشراق بنیچا ابفضا ح و بلاغت با و عصا و تحریف علی اجزاء اموات و تحریف

القفا

205

السموات والارضين خلق الا والذين والآخرين است علاوه انضاف دهن نفوسه كما بان
وعرفان وحضو وطواف وبل هجر وضرث وشدت بالانضرت بوده اند معاذ لك انجان
چگونه است حال نفوسه که بر عترت و برکت و غنا و راحت و نعمت و رخا و رطل شربت غرا
ندید و کوششان جز نفوذ امورش را نشنیده الم حسب القياس لا بانیم علم و هذابت این پاره را
بظهور حضرت قائم نفس فرموده اند و در او به دیگر و معنی انجان ذکر کرده **جواب**
اما آنچه گفته که در این طلوع عین یکست و در اخبار مشابه فرموده اند و تفصیل را نداده اند
بیان کردیم که ظهور قائم و رجعت سید الشهداء و تفصیل فرموده اند و انجان چون صرف
بد عشان نیست لهذا هر چه پیشین و کتب حضرت باقر فرموده است که انان الله يوم يوق
النفائهم و يوم الکره و يوم الفقه و نیز اخبار و ایات دیگر که این سه روز و تفصیل میکند
سپاس است و در حدیث میفرماید این رجعت این است يوم یخسر من کل امة فوجا اخر
و این فقه این است و حشرنا هم فلم نناد و منهم احدا خلاصه و الفاظ محبتی است و بهر گاهی
استعمال میشوند و امر بر جهال مشبه میشود مثلاً فقه چون اقام است که فرمود يوم یوق
الناس لرب العالمین و در قیام قائم هم خود انحضرت قیام بامر میفرماید و بعضی از اموالهم
قیام میکنند و هم چنین در رجعت هم ما حضیبن قیام میکند این است که بحسب
لفظ فقه در هر سه مورد استعمال میشود ولی فوق که هر سه زایش سر هم میشوند شنبه
که الفاظ مترادف و در هر یک بی اثر منظور ندارند بلکه هر یک روز خاص است و کیفیت خاص را در
خلاصه و اما آنچه گفته که سعادت بهیشت ما ثبت به ایمان است نه بتقلب دل به سعادت
کامله فهم است ولی تو ملاحظه کن که انخلق اگر به بخوری خود اهل فیم بودند که حاجت بهشت
رسل و انزال کتب نبود و بعد از انهم که رسل مبعوث شدند و کتابها آوردند اگر چه مکلفین
بکتاب بهیشتی درجه معرفت برسند که اختلاف در میان منبر و در تابع و منبوع از هم
شناخته نشود چون چراغی که از چراغی دیگر در همین فایز بقول بن مالک و هو سبق ما و غیر
مستوجب ثنائی الجلال و این تفصیل عرض است پس به شمه بهیشتی درجه معرفت نمیرسند و
وقتی که نرسند لا بد از تقلید میشوند و چاره جز این نیست همانا اینکه همین فایز معرفت باید
پیش از آنکه صادق و از کازب نیز داد و معصوم و از غیر معصوم و لوازه اسدلال باشد
بدون کشف شناختن فوق در جمیع اموال و از تقلید نمودن فوق آنچه تقلید و مبکود فیم را
هم مخلوق تصدیق و که شکلا ندانیم او را و بر غیر و الا که شکر کند بر اینکه اهل تسبیح شده است
و این است که در اخبار و احادیث تسلیم شده است و مسلح تسلیم را فرموده اند و حضرت صادق

فرمود من دان الله بغير بيان من غا الحشاق الزم الله التبه الى الفناء ومن ادعى ساعا عجب
الباب الذي فتح الله خلقه فهو مشرك وذلك الباب هو الايمان المؤمن على سائر الله المكون
و حضرت امیر بکسر فرمود یا کبیر لاخر و الا مع امام عادل و لا فضل الا من امام قاصلا
کبیر هو نبوة و رسالته و اما ما و لیس بعد ذلك الا موالین متبعین او منادین مبتدعین انما
یتقبل الله من المتبعین و قبل للرضا جعلت فداک ان بعض احبابنا يقولون لنسمع الامر من
یحکی عنک و عن ابائک فقلین علیهم فعل به فقال سلطان الله لا والله ما هذا من دين جعفر
هو لا قوم لا خارجة بما لم یجد من طاعتنا و صاروا في موضعنا فان التقلید الذي
کانوا یقلدون جعفر و اباء جعفر قال جعفر لا تحلوا على القياس فليس من شيء بعد القياس الا
والقياس بکسر و اخبار بنیاد رمدح تسلیم وارد شده است ختم فرمودند قد اطلع المؤمنون
بنی اهل المسلمون ان المسلمین هم التبیان و ليس بین کتیبام شخص یا یکا میسر باشد بل تقلید
غیر معصوم صحیح نیست و از علما کسی را که شناخته که از رای و خنوع خود داخل نمیکند
صرف تقلید معصومین و بر وایت از ایشان حکم میکند باید تقلید کردند و دیگری و اکبر
علما و در روایت هم معصوم می دانیم ولی الله من و انهم محبط و امام و انیز حافظ و ناصر
و مؤید و مستد می دانیم و بر او است که حفظ فرماید تا اینکه هر که طالب هذابت است کراه
شود و همین دلیل عطف و تعلق بقی است که اهل الله و احکام بقین حاصل میکنند و باید
التقلید شیخ الفوائد هسبتم و تقلید ما تقلید یا و نیست تقلید ال محمد است و اباء و اهل
کافی بجهت رسانیدن اخبار اهل بیت سلم الله بوده اند و اما انضاری که قوم به کونی ملت
ایشان حق بوده است و ابائشان حق بوده است و چه معلوم است که این جماعت ها فطور که
خود را محض دعوی حق میدانند هر مدعی را بجهت طور حق میدانند فضا زانی که اینهمه
بدعتها گذاردند و از توحید شان کوفته که اصلاح این است تا سایر احکام هم را فاسد
کردند و امر را اینجا رساندند که کتبهای خدا پنهان شدند و انجیل از میان ایشان
رفت و چهار نفر را شاکردان حواریین هر یک برای خود چیزی نوشت و بدعتها گذاردند
حالا مصنف دلائل ایشان را حق میدانند در میان ایشان حق بوده است و بجهت
معد و بسیار کسی که از اوس مبدعین اظهار حق را نمیخواهند بکنند و اباضی را
عهد پیغمبر معلوم نیست که اهل حق بوده اند بلکه در بسیاری ایشان مسلم نبوده
است و مذهب تثلیث که اساس مذهب ایشانست برای غالب ایشان بود و اما آنچه
گفته که علاوه خود را اهل ضلالت کان نمیگردانیم قولیست که برخلاف قول خداست

اگر چه جنت جاهل و بی ادب ایشان باشد که رهبان امر را بدو مشبه کرده باشند مثلاً و گو
 علمای ایشان امر را بدیشان مشبه بنمود و در زمان پیغمبر و زمان سابق حق بر ایشان ظاهر
 شده بود و میدانستند که اهل ضلالتند و مع ذلك تسلیم حق نمیکردند و اگر بطور بی ادب
 مستحق عذاب الهی نمیشدند و خداوند بفرماند و محمد و آل او را سبطین الهی انصهرم و فرموده
 است بفرعون فخر الله ثم یسکر و غار و داخدا و یسکر و فرموده اند که خداوند با فرموده است
 که باطل را دور دل هاشم حق لا شک فیہ قرار دهد و از همین است که خود قوا صاحب لایل
 از اول کتاب تا اینجا مکرراً اظهار اضطراب و عدم یقین خود را میبکشد و خلاصه را تا آخر در
 بیان امتحان و امتحان گفته چنانچه خلق متحانها میشوند با انواع اقسام بل قسم هم بهیست
 که در اخبار و مکرر فرموده اند که اعلام باطل بر میخیزند و مدعی ماست میشوند و مثل شما
 کرد ایشان جمع میشوند بل قسم هم باین است که عاقل حق بر میخیزد و خلق را دعوت میکند
 و از ایشان تمیز میکند و ما جن تفصیل پیش نیست **فصل** گفتار و عریض
 شد که بجهت توبه و انجیل و فرقان و بیان باید منظر ظهوری شویم که باسم الوهیت و توبه
 و ولایت و ایوب و یونس و در سنه هزار و دویست و نود و در ازاضی مقدسه با سرالقیام
 فرماید و جمیع احزاب مختلفه را در ظل کلمه بامعه الهیه جمع نماید و اختلاف را با بطلان
 نماید و نزاع و جدل و شقاق را بصلح و صلاح و وفای و اتفاق تبدیل کند
 بملا الارض قطا و عدلا کمالش ظلالاً و جوا **جواب** همی طلبه پیش از این
 ذکر شده که بعد از این نوع خود دلیل ما آورد و خواهی داشت که اینها اختلاف است
 و همی دلیل بدانند که موقوف باشد با ما بوقت و علی ای سال از آن زمان تا حال می
 سال است و مرتباً حسینعلی میبرد و با بطلان و در احزاب مختلفه دیده شد و شقاق و
 فتنای بصلح و اتفاق تبدیل نشد و من بجان قسم که بوده پرا ز ظلم و جور است و اگر بگویند
 در این باب بلا شده میگویند این نوع عده خداست که بال محمد فرموده است و ان الله لا یخلف
 الوعد و در حدیث فرموده اند که تمام اینها را است و بدو در اینست و وعده خداوند این
 است که فرموده و خدا الله الذی یؤمنونکم و عملوا الصالحات لیتخلفن فی الارض کما استخلف
 الذی من قبلهم و لیعلمکن انهم الذی ارثوا منکم و لیعلمکن انهم الذی ارثوا منکم و لیعلمکن انهم
 لا یشکون فی شئ من اینها و عده خداست که بتمام ال محمد فرموده است و بقیه خلفند
 پس اینجا عهده خلافت نمیکردند و متکثر از دین خدا شدند و اینی حاصل نمیکردند و اعلام
 ایشان بر ایشان غالبند و بقیه امام نبی بعد بلکه اهل حق نمیشدند و بر اگر ادعای ما

بدو و خنجر و شرکت **فصل** محلی از خروج بنی اسرائیل از مصر و اسیرانی ایشان
 بقیه و بدو و خنجر و شرکت ایشان باواضی مقدسه و طعنان ایشان در انعام و انبلا
 ایشان به بخت نصر و طوطوس و فرعون و اسیر نمودن بخت نصر ایشان را و بردن بیابان
 کرده و به بکری و انبلی بنی اسرائیل از قبل این وقوعات را بوسی و الهام و درو با خبر اند
 و هر جا که خبر میفرمایند در آخر هم ایشان میدهند که خداوند شکرها چنین میفرماید
 چون میگویند یا دمودم اگر چه بجهت عصیان ایشان ایشان را حقیر و ذلیل و پراکنده نمودم و
 باز ایشان را از غریب و غالب و جمع خواهم نمود و در عصر غصصی ظهور بر ایام الوهیت و توبه
 و ایوب و در ازاضی مقدسه ظاهر خواهد نمود و از ظهور و اعظم جمیع قبایل عالم را دعوت
 میفرماید و اختلاف را با بر میگرداند و بنی اسرائیل را با ازاضی مقدسه میکشاند و کشتا
 زانو و کباب حیره میگویند و غیرت او بر ایشان میرساند و جمیع بنو ان بنی اسرائیل حکایت از
 حقایق اول بنی اسرائیل و غرض ایشان است چنانچه در قرآن مجید خبر فرموده و
 قضیه بنی اسرائیل و آیات و از نازن ربك لیبعثن علیهم الیوم القیم من فیهم سوره
 المذاریق ربك لیسع العقاب و ان لغفور رحیم یوم یجمع ظهور ان بتر اعظم است از قبل
 که ایشان ظهور و اعظم و معوج جمیع ادیان و ملل است و جمیع کتب از این ظهور مانع بشمارد
 فرموده **جواب** در کتب انبیاء از این قبیل بیانات هست و لی خود مصنف
 ساخت و بر ذائق نموده موافق میل خود عیان را نوشته است و احتمالی بکلمات
 او نیست و کلاماً بهیشت را بدان که همین قسم که در زبان عربی لفظ رب و در زبان فارسی
 لفظ خدا در غیر خداوند بتبارك و تعالی استعمال میشود و مقصود صاحب مالک و وزیر
 است چنانکه عرب رب مال میگویند و رب بیت و رب دار و رب ملک و ربانی بنی
 و از این باب که فرمودند ربنا لا رسل الا من امرنا و هم چنین در فارسی ناخداوند که
 خداوند خدا میگویند و مقصود از اینها صاحب مالک و وزیر و امثال اینها
 هم چنین در زبان یونانی و عبری هم این اصطلاح بوده است و در لغت خودشان
 بهیظ و جاری شده اند و شباهتین مجبور و تضاری بجهت القاطع منسک شده و در
 باره عزیر بلکه عاتق مجبور که گفتند نحن انباء الله و در زبان عربی نیز القاطع که خود عزیر
 و عیسی را میخواند گفتند و در کتاب مجید خداوند میفرماید حکایت از خطاب
 بعضی که انک قلت للتاس انخذونی و ارجی الهمین من دون الله و حسن عیسی عزیر
 میبکند انک قلت فخذ علیک فکلمه فی انفسی الایام ما فی نفسک و مصنف لا بل

باینکه کلام معتبر شده باز در این مقام میگوید که ظهوری باسم الوهیت بر مظهر و مقصودش
اثبات خدائی برای اکار خودشان است و کان میکند که باینکه کاهی از راه ناپاری نتریه
ذات احد را از اسم و رسم میباید عذرش پذیرد میشود و حال آنکه بعضی از نصاری نامهم
شپیده ایم که میگویند مقصود ما این نیست که عینی مثلاً حقیقت خداست بلکه جلوه خداست
در عینی معذک خداوند و انبیاء او بجهت آنکه گفتند این القاسم را با خطا کردند و از
انها نپذیرفتند و حال آنکه هیچ میگویند که مقصود ما اولاد نیست مع ذلک چون
لفظ است بگانه خداوند نیست پسندیده نیست و هم چنین است لفظ الوهیت چون جمع
الکالات است و من تجزیه لفظی که همه خلایق در او جزا کنند و انست که از در خلایق
استعمال کنند زیرا که اگر خلق مستی بالله شود و این لفظ در بار او است باشد البته خود را
در خود حیران نمیشود زیرا که حیرت از این است که خدا و چیزی را از ان نشان میدهد و این
او را از انجه که خدا برای او نباشد پس لا محاله متجبر خواهد شد و معرفت را با حقیقت
حاصل نخواهد کرد و این است که پیغمبر خاتم فرمود ما عرفنا الحق معرفتک و فرمود
زین فیک متجرا و اما در بار خود انسان متجبر نمیشود زیرا که معرفت خودش برای او
حاصل است خلاصه که در لفظ و معنی هر دو باید تابع انبیا و اولیا بود و نمیتوان در
مقام بندگی گفت که من معنی را درست کردم و مقتصد با الفاظ نبستم چنانچه در اینجا
ال محمد شاهد است اینجای بسیار است و با یهود و نصاری مکرو در باب همین است
اعراض نموده اند یاری و اما اصل این مطلب که با نظر و در ادراخی مقدسه باید شود
اینچ ظاهر از کتاب شعبنا است که در فضول متعدد ما بین مطالب خبر میدهد
اینست که مراد از این ظهور سلیمان داود علیهما السلام بوده است زیرا که حضرت
سلیمان پسر حضرت داود است و داود پسر یثقی است چنانکه در تفسیر نامه مسموع در
اول انجیل متی مذکور است که عوبید پدر یثقی و یثقی پدر داود ملک و داود ملک
پدر سلیمان حال این را دانستی در فصل یازدهم از کتاب شعبنا ملاحظه کن و فضول
پیش و پس را هم ببین که همه جابیان همین مطالب شده است و در فصل یازدهم فرموده
است و خطا از نشانه پس برآمده شاخه از ریشه هایش قد خواهد کشید و روح
خداوند که روح حکمت و طمانت و روح مشورت و جیوت و روح علم و خشیت از
خداوند است بر آن خواهد آمد و او را در خشیت خداوند تیرهوش گردانیده و مؤمن
منظور و نظرش حکم و مطابق مسموع و شواهدش نسیبه نخواهد فرمود بلکه ذلیلان را بداند

حکم و برای مسکینان نمیند و اسق نسیبه خواهد نمود و زمین را بچند دهانش زده
روح الهایش شری را خواهد گشت و مگر بند کفش عدالت و وفای طاق میناش خواهد
بود و کربا بره سکونت داشته تیر یا بر غاله و هم کوساله و بر بارها با شری جوان هم
خوابه خواهند شد و طفل کوچک را بجای ایشان خواهد بود و شری خوانه لبو را بجای
صاغر مار بازی خواهد کرد و کودک از شری نیز داشته شده دست خود را بختاره
افعی دراز خواهد نمود و در تمامی کوه مقدس من هیچ ضرر و فساد نخواهند کرد
زیرا که زمین از دانش خداوند مثل اجناسی که در یارافرو میگیرند بر خواهد شد
و در آن روز واقع میشود که ریشه بش بیخای علم قومها خواهد ایستاد و طوافان را
نجس خواهند نمود و ارامگاهش باجاه خواهد بود و در آن روز واقع میشود
که خداوند بآرد بگردست خود را و از خواهد کرد بقصد تحصیل کردن بآله
مانند کان قوش که از آشور و مصر و یثوس و کوش و عیلام و شتار و حاشور
جزیره های دریایان مانده اند و علم را برای قیابل بلند خواهند کرد و رانند و
اسلایل را جمع نموده پراکنده شده کان یهود و از چهار رکن عالم فراهم خواهد
آورد تا آخر و در فصل دوازدهم باز فرموده است در آن روز خواهی گفت که تراسی
خداوند آمد میگویم که هر چند با من غضبنا بودی غضبت رفته بمن نشسته
داده انک خدا نجات من گردیده است منوکل شده نخواهم ترسید زیرا که خداوند من
قوت و تسبیح من شده سبب نجات من گردیده است بنا بر این اجازت از منتهای نجات
بشادسانی خواهد کشید تا آخر که از همین قبل است پس ببین که وعده خداوند با
شعبا بامدن سلیمان بود که از شامان تا صبح را داشت و در همه زمین من
و انش و سباع و طهور و هوام و حشرات امرش جاری بود چنانکه در کتب انجیل و تورا
و تورات مدکور است و یاد برای او مقرر بود که بساط او را روزی مسافت و ماه
حرکت میداد صبح از شام حرکت نموده در صبح قبوله میفرمود و عصر از انجا حرکت
نموده تا شب بکابل میرفت بعد از آن همه اجناس را و انوار و ایات قرآنی که شهادت بر مخرج
سلیمان عقیلم میدهد از روشم و حرکت بساط و اطاعت جن و انس حیوانات
همه را باید انکار کرد و با تسلیم نمود و در باره صاحب الامر که سلیمان بکدام اوست
چه باید گفت که در حدیث شریف مفسرین خداوند ملائمه را بسلیمان داد و با بدین
را برای قائم ماند خیر کرده پس اگر سلیمان با باد ملائمه روزی مسافت و مائه را طی

و کلامی که در این مقام خواهد خواند و این کلام را در این مقام خواهد خواند

میکرد الله صاحب الامر با باد
سخن جمیع زمین را

میگرد. چنانکه در اینجا فرموده اند و خداوند سپهران او خود بآلله سخن بازونه
فرموده اند و البته اینها را قبضه داشته و در روز قیامت میگویم در صورتیکه نخواهد
انبط و سپهر کند یا نظر باطن خود را میباید چنان دهد و از امانت و زمین خبر دهد
یا اینها برای او ممکن نیست و مثل عبودیت خیر از ما پاکون و ما بدخون میباید بدهد
یا خبر خلاصه و در کتاب بر میآید در فضیله که بیان عزای بیست و هفت سال و قتل و غارت کل
دانشان و بیعت نصرانی نمودن بنی اسرائیل و بریدن میان باستان در فصل سی و سیم
فرماید که کل ایشان بقصد جنگ نمودن میباید و اینها را با لاشهای مردمانی که در غنیمت
و عدت خود گشتم بر خواهند ساخت چونکه روحی از این شهر بیست و پنج شتران ایشان را
نمودم اینک من با آنها عاقبت و علاج رسانیده شفا خواهم بخشید و ایشان را از این سلا
و حقیقت کشف مینمایم و اسیر شده کان بهود و اسیر شده کان اسرائیل را باز پس خواهم
اورد و ایشان را مثل اول بنا خواهم نهاد و ایشان را از تمامی عصیانیکه بن و وریدند
پاک خواهم گردانید و ایاتی چند در رجنهای خود با ایشان و آبادی وورشلم عتدا
میفرماید تا اینکه میفرماید خداوند میفرماید که این روزهای ایند که سخن میگوید که
بنامان اسرائیل و عتداکان بهود و فرمودم اثبات خواهم نمود در آن ایام و در آن زمان
از برای داود و شاکه عدالت ثنید مینمایم که انصاف و عدالت داد و زمین جاری
خواهد ساخت در آن ایام بهود و عتدا خواهد ریافت و او وورشلم با منیت منکون
خواهد شد و اسمیکه بان خوانده خواهد شد بهود اصد قبوت است زیرا که
خداوند میفرماید که از برای داود مرد بیک ریخت خاندان اسرائیل بنشیند که نخوا
شد تا اینکه باز میفرماید و کلام خداوند بدین مضمون میفرماید و رسیده که خداوند
چنین میفرماید که عهد من با روز و عهد مرا با شاکه ابل تواند کرد که تا روز و
در وقتش واقع نشوند آنکه عهد من با بندهام داود را بیل میشود تا آنکه از برای و
که بر بخش بنشیند وجود نداشته باشد تا آخر فریاد ایشان که با بن حضامین است پس
ببین که وعده هائی که خداوند فرموده به بنی اسرائیل موافق کنی اینها منظور ظهور و
بن داود بوده است و سالتی را در از است که وعده خداوند وفات شده است و گذشته
و تا به قرآن که میفرماید و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لنفصدن فی الارض حقن
و ثمان علو کبریا فاجاء و عدلوا لها بشتا علیهم عبادا انما اوله باس شد بدینا سوا
خلال لایار و کان و عدا مفعول ثم ردونا لکم الکره علیهم و آمد دنا که با مال و زمین

و جعلنا کما کثر قسیرا ان احسنتم احسنکم لا تفکرم و ان ساءتم فلهما فاذ انما و عدلوا اخرجه
و وجهکم و لیدخلوا المسجد کادخلوه اول مرة و لیتبرک اما علوا و قیبر و در اینجا از بعضی
نقل کرده است آنچه حاصلش این است که فساد ایشان مخالف احکام تورات بود و قتل
اوینا و فساد و در ایشان قتل ذکر تبار و بختی قصد قتل علی و وعده اولی بخت نصر عالم
هر اسف بسوی بابل و جنود او بود و بعضی گفته اند جالوت و بعضی گفته اند مختار بیل زاهل
بنیوی و گردند آنچه کردند تا آنکه پس بن اسفند پاران بدش کشتا سف بن هر اسف سلطنت
دارت بود و پس بنی اسرائیل تن هم کرد و اسراء ایشان را بدشام برگردانید و دانیال بر
ایشان سلطنت شد پس مستولی شدند بر هر که از اتباع بخت نصر بود و بعضی گفته اند
که داود و ابیر جالوت مسلط کرد و از آنکه و تا عقیوب دوم با بن بود که مسلط گردیدند
بر ایشان و پس از دهده بکس جنگ کرد با ایشان ملک بابل از ملوک طوائف و اسم او
جوزر بود و گفته شده است خردوس گفته شده است که داخل شد صاحب پیش
مدیح قربانهاشان و یافت در آن خونی را که میپوشد سوال کرد ایشان را از آن گفتند
خون قربانی است که از ما قبول شد گفت راست نگفتند و هزاران از ایشان بر آن خون
گشت و او را نکوف گفت و راست نکوف داد که از شمارایاتی نمیکند که گفت خون میچسب
کند برای مثل این خداوند از شما انتقام میکشد بعد گفتای میچسب و رنده من و تو
و ان الله بقوم قوا و جنة نور سید لایام بکرم باذن خدا پیش از آنکه یاتی نکند ارم از شما
و این خون ساکن شد و از طبری علی الرحمن طوره های دیگر هم روایت شده و حاجت
بیتفصیل نیست و از طرق اهل بیت سلام الله در برهان نقل کرده است که فساد اول
و ثانی و ثانی و ثانی و طعن امام حسن عسکری فرموده اند و علو کبر و اقل سید
شهدا سلام الله علیه و در بعضی اخبار و ترویج سید الشهداء و در حدیث پیوسته
با سلمان بر جنت هم معصومین و شهبان ایشان و رجعت گفتار ما حضرم و
انما خصا صر ایشان و از عین مهر نارد و حدیثش با قائم فرموده الا انبشاد افصد
و تحل المعز و سار الثانی و مع الثقیان فو ذل الله فی عخرج باهر الصفا و المرونة
تلقاه و ثلثة عشر و جلا سواد فاجی الی الکوفة و اهدم مسجدها و ابیه علی بن ایا و اول
اهدم ما حول من بناء المینا و اخرج بالناس فجاءه الاسلام و اجماع الی شرب و اهدم
الحجرة و اخرج من جوارها طربان فامر بها لاجاء البقیع و امر بختبش بن بصلبان علیه افور
من تحتها فقتل الناس بها استمد من الغنمة الا و فی نادی مناد من التماه انشدی

و یا ارض خدای فرموده شد لا یبق علیها الا ارض الا من من فدا خصل قلبه بالايمان فک یا سجد ما یکن
 صید ذلک قال لا کفر الا کفر ثم تلا هذه الاية ثم ردنا لک الکفر و ما دناک اموال و بنین و جملناکم
 اکثر تقیرا و اذا جاء وعد الاخرة ناخر اذ علی بن ابراهیم قتل کرده است که مراد قائم و احباب او است که
 و هکلی شایسته است که در داخل مسجد میشوند چنانکه پیغمبر و احباب او در داخل شد
 و بر شما ملت که بگویند و شما را بکشند بعد و با آنکه کدما سید فرموده است عفی عنکم ان یکرم
 اینک حضرت بکن شایسته است که در شمس شما بعد خطاب بر بنی امیه فرموده و ان عذیم عذنا بصر
 کشید بفرمانی بر میگرددیم بقائم ازال عذرا و جملنا بجهنم الکافرین و غیر اینها عید که در آن حضور
 میشوند و اما ایه و اذ نادون ربکم لیسعثن علیهم الی یوم القیمة من یومهم سوء العذاب و در رهان از
 عین ابراهیم قتل کرده است که مراد از ایشان بودند که خداوند عذاب میکند ایشان را و عذابا
 همیشگی است تا قیامت و بر می آید که عذاب شد بد بر ایشان میفرستد بقتل و کشتن بر
 از ایشان و مقصود این است که در نزد جمیع مشرکین و از حضرت باقره ان بطور و این شده
 خلاصه و اینک مصنف دلائل کثیره یوم قیمة یوم ظهور ان بقره اعظم است بدو و بر مرد و داسن
 صبح و عصر و در این علی بن ابراهیم ده این است که این عذاب پیش از قیمة بر ایشان نازل میشود
 و از برای ان منتهای غیر قیمة نیست پس بنابر این که عذاب کنند قائم باشد پس ظهور قائم
 قبل از قیمة است و عذابی که بر یهود یا بر نصاری امت جد خود وارد می شود و اما غیر قیمة نخواهد
 داشت و انوقت در جهم خلد خواهند شد و ثانی بر فرض که قیمة را خود یوم ظهور بگویم بنابر
 مذهب شما که قائم قیام کرده عذابی که نازل شده بر این امت چیست و باز ایمان قبل چه فرق
 کرده است و خود شما الان عذابتان شد بدتر است یا امت محمدیه بلکه شما یهود و الله که اذ
 ان یهود و نصاری که یهود در باز و مسلمین بر تفرقه حال مشغول بکس خود هستند و امتنا
 از یهود بودن نداشتند و قیمة نمیکند و شما را الحمد لله بعد از شصت سال انبیا بعد حاصل
 شده است و اسوده باشد که دست صاحب الامر دایم در ملک جولان میکنند و
 محال است که شما غرض بفرستد **فصل** که است از ظاهر پیغمبر صاحب شرع و کتاب
 معجزه اش از آن قبض قورینه با اهل قورینه منظر باشند خلافا از جمیع خود که از علما و معتبرین
 قورینه شبیه و اعتقاد کرده اند که هر کس باید باید با هر مرجع قورینه باشد و معجزه اش غیر کتاب
 قورینه مثل فصل اما ایه ۱۵ خداوند خدایت از شما از برادران پیغمبر را مثل من مبعوث می
 گرداند سخن او را بشنوید و موافق هر آنچه در حوریب در و زجعت از خداوند در خویست
 هنگام گفتن که قول خداوند خدای خود را در بگویند و این ایش عظیم را در بگویند میباید که

بهر ۱۶ و خداوند بن فرمود آنچه که گفتند بنی کواست ۱۸ از برای ایشان پیغمبر مثل تو از میان
 برادران ایشان مبعوث خواهیم کرد و کلام خود را بدینا خواهیم گذاشت تا هر آنچه با او میفرستیم
 با ایشان برساند ۱۹ و واقع میشود شخصی که کلمات مرا که او با من میگوید بشنود و مرا از حق
 میگوید ۲۰ اما پیغمبر بگویند که از داس من بخفی بگویند که بگفتن امر نفرمودم و یا با من خدایان
 فقط نمایان پیغمبر با بدالینه میبرد ۲۱ و اگر در دل بگویند که کلماتی را که خداوند گفته است چگونه
 ملائم ۲۲ چنانچه پیغمبر چیزی بنام من بگوید و واقع نشود ان امر نیست که خداوند نرفته و بلکه
 ان پیغمبران را از روی غرور گفته است از او شر را نیتی از این یاف با هرات واضح و روشن
 است که مثل حضرت موسی باید ظاهر شود که صاحب شرع نباشد و کاش معجزه اش زبیر که اگر
 صاحب شرع نباشد مثل موسی نیست و امرش را نشیند و نتوانست بلکه خبر نتوانست و معجزه لازم
 ندارد کل احکام قورینه را میشنوند و عاملند و اگر در دل بگویند میخواهند چه هر کس
 احکام قورینه را بگوید مکتب ندارد و شهید در دل راه نیابد و آنچه میگوید بشنود و مقصود
 اینست که خود را معجزه نسبت دهد و خدا او را دع فقر نماید بلکه ضد حق و ناسپرد
 شد بدش خبر نماید که خلق از او قبول کنند چه اگر نفسی بر خلاف عقاید اهل ارض قیام نگذا
 و لا محال و جمیع است که نفسی بدون علم و شک و بلا معین و با و ر عدم خزینه و دقت نبوده
 بخلاف عقیده اهل ارض حقیقی بداد و بر فرض محال بر خداست که دع و دقت فرمایند
 چنانکه فرمود البتة باید پیغمبر دفرمود و از امیرانند و با خزینه و دقت و لشکر ممکن بود بعض
 علما غنی با افتاد و سلاطین عالم جباران یک در ارض طغیان نمودند و کمال جد و جدیت
 جباران حکم و نفوذ امرشان میخواهند مدعی شده بودند و کتاب و امت داشتند تا بنی
 با بدقوت فلیش مقابل قورینه اهل عالم نباشد بل زیاد بر همین قیام اعظم معجزه و اکبر خارق
 عادت است تا آنکه از قبل شعر و مدح و کلام صحبت و قبول بنیان او در خلق بنور و هم قبول
 بدون طمع و خوف دلیل بر در کسب بر این که مظهر خلافت خداست و اگر مقصود چنان باشد
 که بعضی گمان نمودند که خبر از بعد فرماید بخت الهی تمام و کامل نخواهد بود و باید جبرند
 اگر آنچه فرمود ظهور یافت قبول نمایند و حال آنکه حجة الهی ثابدا بر یوم اول تمام و کامل است
جواب خداوند بخوان محمد ما را بر صراط مستقیم ثابت قدم دارد و الله که با و نمیشود
 که کسی در زمره عقلا محسوب شود و اینگونه هذیانان بگوید و اگر بعضی کلمات مثل کولی است که
 در خواب سخن بگوید و چون مقصودش معلوم است جواب میگویم و لا یمیدانم اینطوری دانسته
 است که مراد خداوند از این فرمایش چه بوده است و پیغمبر که از برادران بنی اسرائیل باید بیاید

کسب ظاهر است لکن او نیست کسان را هم شخص فقیر که دماست و غریب است که بنا بر این
 تتبع و ادعای اسلام هنوز و تقیه است که مقصود متلذذ نکرده و من برای تو فرمایم
 امام رضا را و اسرار الیوت که از علمای یهود بود و در مجلس ما من با حضرت جواد بود و در آنجا
 نقل کرده روایت میکنم حضرت امام رضا فرمود که ایاهم الیای یهود که موسی بر عمران صحت
 فرمود بنی اسرائیل را پس فرمود ایشان که در آنجا شد که بنی اسرائیل را از برادران شما پس او را
 صدق کنیپ و از او شنوید پس ایاهم الیای یهود که برای بنی اسرائیل برادری غیر فرزندان اسمعیل
 باشد که قرابت اسرائیل را از اسمعیل پیشانی و سببی که بنیان آن دو بود از قبل ابراهیم راس
 الیوت عرض کرد و بقول موسی است بدان دفع میکنم حضرت فرمود ایاهم الیای یهود است از برادران بنی
 اسرائیل بنی غیر محمد عرض کردند حضرت فرمود ایاهم الیای یهود که صحیح شد بنی اسرائیل از غیر فرزندان
 لکن من دوست میدارم که فیحیی یکی از انبیا من از تو و بنی حضرت یاکب چندان تو و بنی خود
 و مطلب از انبیا من پسین که مرا از پیغمبریکه از برادران بنی اسرائیل باشد سخن عبد الله
 است و علاوه بر این ملاحظه کن که خداوند پیش از بل پیغمبر صاحب شرع از برادران بنی
 اسرائیل خبر نداده است و پیشه خاتم پیغمبر صاحب شرع بوده است و غیر از او پیغمبر صاحب
 شرعی از اخوان بنی اسرائیل انبیاء خدا یا خبر نداده اند بلکه از بنی اسرائیل خبر نداده است چنانچه
 در همین حدیث مشار الیه حضرت بدعای داود و در ذی و استدلالات فرمود که اللهم است
 مقیم السند بعد الفتره و فرمود که معمم سنت بعد از فتره محمد است و اسرار الیوت عرض کرد که آن
 عیسی است حضرت فرمود که عیسی مخالف سنت نکرد و موافق سنت تو بود و ما خداوند را
 باستان یا لا یورد خلاصه پس پیغمبر صاحب شرع جد پدر در حقیقت بعد از حضرت موسی هم
 خاتم است فقط و اما آنچه گفته در باب شد بدو ناپدید و عدم در عین حال که خلائق از او
 قبول کنند و محال و منقطع شود که نفسی بدون ضلیم و غلبه یا معاین و باور و عدم تنه
 و دینه بنیاد بر خلاف عقیده اهل ارض حقیقی بدو میگویم از آنکه پیش از دعوی
 امامت تجسید کرده بود و از عرض طلاب بود و بعضی طلاب دیگر که طالب حطام دنیا بودند
 که اگر از احرار و اسم گذاردی گرد جمع شدند و بیکدیگر پیوسته خرافات را بهم بافتند و
 او را مروج مبعثت و انجیاح که خود سابق بود را اعلام مقدسین خواندی و پیغمبر
 او را مسکند و انجیاح و دینه نداشتن منافع از اینکار نیست و هم مدعیان بیاطل بجا
 دعای کسب مال میکنند و شخص و زمان انبیاء سابق طلبه بنا کرد از هزاره و برای
 او طاصیل شد شیطان با و با و داد که درین ناز و اختراع کس مال از اینو جمع میشود و چنان

دعوت گذارد و درین ناز و در جاذبه دنیا گرد جمع شدند و مال فراوان دست آورد
 وقتی من گذرد که برای دور و در دنیا این چکار بود که کردم و فرمای قیمة چه جواب بگویم
 گفتند و خواست فریب کند و بیاحتی که کرد و او بود و گفت که من خطا کرده بودم با و گفتند
 که خطا نکرده بودی و لکن از دین خود مرند شدی نا آنکه بنی از زمان وی شد که بقلان
 بگو که هر چه سعی کنی گناه تو امر زنده نمیشود مگر آنکه تمام گناهان که با این عقیده باطله مرده اند
 همه را زنده کنی و ایشان را با ناهمه اجناتی که هستند براه دانی و ادوی انوک تو را میبایم
 خلاصه مطلب این است که غالب اهل باطل امیرشان هم بطور هست که همین دعای باطله
 را اسباب مناسبت خود قرار میدهند و چه دعوی مناسب تر برای بنکار که مردم میگردد
 سال منظر امام بوده اند و از نظام وجودی که عالم را فرا گرفته با امان آمده اند بلکه درین
 دعوی را شنوند البته که در او جمع میشوند و بعد از آنهم که جمع شدند غلب طایفه که مسلم
 است بر اثنان و شصت هشتاد و یکم از ایشان را مرخص کنی که از هیچ عمل شایسته اجتناب
 لازم نیست و اهل فساد را ازین و ملال نباید بگریه بین و دیگر برای اجتماع خلق و جمع
 حطام دنیا بهتر از این داعی هست که هر هم مثل انجیل فایده دنیوی ندارد و خلاصه و اما آنچه
 گفته در فرض محال برضا است که در دعوی و دفعش فرمایند چنانچه فرمود البته باید بپرسد که اگر بنا
 ثابت و محقق است که در کلمات کتب عهد عشق و جد بدیغی فانی است و شایع
 از این دروغهای شلو بان بکنش با این واسطه اتحاداتی مجتبی الفاطمین کتب نیست
 ثانی آنکه مرا از این که فرموده است ان پیغمبر یا بدایت میرد بعد بداست که یکدیگر میدانند
 میبرد و باید فرمای قیمة چه جواب بگویم چرا امام بدر و دعوی باطل منتهی بدینکه مراد
 این باشد که محض دروغ از دهان او بیرون آمد و خواهر افتاد و مرد اگر بنا بر این
 باشد بدین بگویم باطلی در دنیا نخواهد ماند و سابق بر این این مطلب را تفصیل جواب
 داده ایم و اگر بنا بر این بود فرعون یا دعوی الوهیت چهار صد سال عمر میبرد و مسلم کتاب
 الهی مهمل داده نمیشد بلکه فرق نمیکند با دعای پیغمبر یا امام است بدین معنی علی السویه
 است انهمه خاصه بنی حق انما اسلام الله که سالها اینال زندگانی کردند از پیغمبر بود و
 حضرت امیر میفرماید در خطبه انما بعد فان الله سبحانه یقسم جباری در هر قطعه الا بعد
 تمهیل و دعای و بجز عظم احد من الامم الا بعد از دل و بلا و در کلام دیگر فرموده و لکن اهل
 الله انظار فلن یفوت اغذ و هو له بلل صناد علی جازر یقید و بموجب النبی من مناغ رقبه احکام
 و از اینها گذشت که خود این را باطل است که انهم فروری نیست بنی که خود خداوند

اعتقاد دروغ و کوفی او را باین قرار داده که چیزی بنام خدا بگوید و واقع شود و در آخر وقت
استان پیغمبران را از روی عذر و گفتن از او ترس ملاحظه کن که دلالت میکند که نا
انسان که کذب او ظاهر میشود هنوز زنده است و فرموده از او ترس نباشد خبری بدهد
که چندین سال بعد وعده او باشد خلاصه کند و بطلب شبهه نیست که از اول زمان
ادم تا کنون بنابر این نبوده است که هر که دعوی باطل کند خود را از اهلک کند و هر
باطل که خلاف نادر برای قرار داده پیروز است دور با نزدیک و شاید که در احوال و بالقبه
تجلی شود چنانکه فرمودند که هر که ادعای نماند بیا طاعت کند خداوند عمر او را کم میکند
و از اهلک میکند چنانکه مبرز علی محمد بعد از دعوی دروغی نکرد و کشته شد
اما آنچه گفته که اگر بفنا و افتاد از این امر پیش هر چند بعضی علما و سلاطین میگویند که این را از خدا ترس
و آنهاست بنیاد کلاری مکن علما و سلاطین کسانی از ایشان که اهل ایمانند که اگر خدا را
هم برایشان عرضه کنند دعوی باطل نمیکند و اما آنکه اهل ایمان نیستند طلبای مردم
مختلف است و هر کس از امور دنیا یا آخرت یا آخر باشد راغب بامری میشود و نیانیت که هر
شطان بر او غالب شد و اسباب فراموشی و یاد دهنی نبوت میکند یکی این مصیبت را میکند
و دیگری مصیبت دیگر چنانکه از حالات مردم بطلب پیدا است و اما آنچه از قوت قلبش گفته باشد
قوت قلب این شخص بیشتر بوده یا فرعون ذی الاوتاد با آنها را یا موسی و دست از دعوی باطل خود
بر نداشت عشا موسی تمام قصر فرعون را از نزدیک بود بیلحد بعد کفر فرعون از ترس از بخش افتاد
و خود را فاسد کرد و نیاز به کف موسی بخش است و خود را فاسد کرد و از کفر انکار نکند
عبری لاجل شک من المسجونین نمیدانم قوت قلبیایم و بیشتر بوده یا عمر و ابوبکر که چندین هزار
مجر از پیغمبر علی بن ابیطالب علیه السلام بدو بودند و در روزی علیه السلام میفرمودند که معذرت
حق او را کردند و عمر خود را امیر المؤمنین خواندند و هر چند سن او بر خلفای که بودند قوت قلبی
احق نیست با آنها اسل قطره است و در روز با اگر چه آنها هم در حد خود مثل یکی از آنها است و
غصیح صاحب الامر را کردند و پیشینان پیغمبر را نمیدانند و لیکن و مجازات
ایشان را مشاهده میگردند و با وجود این بر باطل خود اکتفا میکنند و میگردند و پیغمبر را تمام
را نمیدانند و آنچه شنیده بود یا باور نداشت یا انکار میکرد علی ایحال که در قوت
معنی شقاوت او را نشانگر عمر بن خطاب است و اگر کوفی که ادعای نبوت و تقیه بیشتر است
امر دیگر است که هم ترا عهاد داسم که نیست و در معنی عمر هم ادعای نبوت داشت بلکه از عهاد
الو هبت داشت زیرا که علایم حلال خدا را حرام میکرد و باک نداشت خداوند و

کتاب جمیع خود فرموده و در باره یهود و نصاری و مجذبان و اهل انهم را باین دو زبان
و صدقه و پیغمبر عرض کردند که ایشان علما خود را خدا یان گرفتند و فرمودند که حلال را
حرام میگردند و حرام را حلال و انکار قبول میگردند عرض کردند چنان بود و هر چه است
معنی اینکه انکار خدا یان گرفتند پس در حقیقه عمر هم علاوه بر ادعای پیغمبری و امانت
ادعای خدا هم داشت و ملعون با کمال قوت قلب و شقاوت نفس بر باطل خود اکتفا میکند
کرد پس اگر ایشان را که شواهد اهل حقیقت شناسان عمر هم باین قاعده اهل حق بوده و خداوند حشر
را با او میکند و اما مسئله خلافت ایشان که مشعر هم بیان را در خلق احداث کرده که دیگر کلام است
که بطلان از ان پیچند و حاجت بجواب ندارد و بعضی کلمات او سابق گذشت و بعد از اینها
پیدا شد اما آنچه در باب اخبار غیب گفته و الله هوش از سر ایشان میبرد و که در همین کلام
که از خود به نقل کرده خداوند دلیل کذب پیغمبر را واقع شدن خداوند و قرار داده و ظاهر
این سخن احتیاج در جوابی میشود که خبر از این بدیده و پیروز و مقام اسناد لای با به
توریه نگذیرد و توبه را میکند و میگوید بخت الهی باین نحو تمام و کامل شود و حال
اینکه اخبار غیب مختص پیغمبر از این نیست که انتظار بی دران باشد خبر دادن از آنچه
مخبر میدادند و خدا بد که صدق و کذبش فوری بر و میکند اما باین بخت الهی تمام و
کامل میشود یا نمیشود از خدا ترس و نابا به ربه باعث کراهی خلق و مشوق فصل
گفته است و هر چند این را بخواهد و بفرماید چه که من عند الله مطاع است نه مطیع چنان
ایان کثیر محکم قرآن سخنان بر این پیغمبر میدادند و کشته و اینست مقصود از پیچند و مواضع
عبد اله از توبه و انجیل نازل شد خداوند خدای را امتحان نماید و انجیل متی یا آن
امیه و فریسیان پاسخ دادند و گفتند ای استاد از تو خواهرش بدین ابی را و او را بپای
جواب داده گفته که طبقه شری را ناکار است و حاجتی نمینماید و جز این بود و پیغمبر ابی
داده و نخواهد شد انتی این معنی و در چند موضع نازل است و اعطای پنهان و اگر دلیل
است که نور و گر و کنگ و دیوانه و بر صومریه را که شفا بجوشید شفا یابان بود چه اگر واقع
شده بود دهن و یا شنبه بود و در سوال بدین ابی نمی نمودند و علاوه ان جوهر سدره
میفرمود فلان و فلان نمفرمود طبقه شری را ناکار و مؤید پیغمبر انجیل متی باب ۱۱ آیه ۵
از ان رو که دل بقوم سنگین است و سخنهای او را ان استماع نمینماید و چشمشان را بر هم می
بندند که مبادا ببینند و بگوششوند و بدل در یابند و توبه نمایند و من ایشان را شفا
بخشتم انتی یاری مقصود از این بود که بر خواستن از خواب غفلت و بر خواستن در مقام

است و با اینکه مخالف عادت بود مشعر قبول و ایمان شد و مقبلین خلق شد و حق تعالی
 بکلام و تقطع دایر الکافریه الجبریه مصدق این بیان و یاز یکی در واپس و خزان در باب
 اینکه هر کتاب مجرب نیست گفته و بعد در باب از بیان که دلیل این مزخرفات است نقل میکند
 که بعد از آنکه الله عزوجل فرمود که این کتاب است که من عند الله است و این کتاب
 است نه مطیع کلام نیست و در سراسر این کتاب شده اینها که اشاره میکنند که
 مطاعین ایشان از مطاعین خداوند که بالاتر نیست و خداوند هم دعای بندگان خود را
 مستجاب میکند و منافات با مطاعین ندارد بلکه امر فرموده است بدعا کردن و از عبادت
 خواندن و ترک آن را استکبار شمرده است و البته بنده باید دعا کند و خداوند بر حسب غای بنده
 عطا کند و باز هم طاعت نه مطیع و هم چنین است امر در باب طلب مجرب است منافاتی با مطاعین
 خداوند و انبیاء او ندارد و این است که حضرت ابراهیم با کمال بندگی که داشته است عرض میکند
 بخداوند که اری کیف نخی الموقل و لوقی قال بل و لکن لطفی ظنی و هم چنین است سوال
 سایر بنده گان و این است که در پنجاه هزار احادیث در مجربات و مواضع معصوم و اطفال
 افتاد است که انبیاء خواهرش سائل را فرموده اند و سابق بر این شرح جهات حکمت عمل
 قبول از اخبار و آثار و دلیل عقلی شده است و در این مقام مناسب است که بگویم که بقره
 کرده است میگویند که گذشتند از خود و چیزی که ایام صلح در آن هست با نیست سائلین مختلف
 هستند بعضی از روی صدق سوال میکنند یا بعضی که ولو هنوز ایمان نیاورده
 و بیهوش و اینست که اگر احوال اقتضا بدین تسلیم نماید و ایمان بیاورد و بعضی سوال ایشان
 از روی گفت است و بیهوش تسلیم ندارند و این مطلب را انبیاء خدا هم بیل خود میطلبند
 و هم از ظاهر الاثبات و بقیه سوال سائل این مطلب ظاهر میشود و طوریکه غیر بیستم مشعش
 و غیر از آنکه میسبدها چنانکه خداوند فرموده قد بدت البغضاء من افواههم و ما یخفی
 صدورهم اگر سوال مشعش البته لازم نیست بر پیغمبر که آن را اجابت نماید زیرا که معجز
 آوردن بیجهت نیست که خلق هدایت بشوند و کسیکه مشعش است و تادیق قبول و تسلیم
 در او نیست چندان ثمری در ایشان معجز نیست مگر اینکه بنی خود را هدایت ببرد و تمام
 کند یا غیر سائل باین سبب هدایت شود این است که در حدیثی که سابق نقل کردیم در
 احتجاج پیغمبر با او جهل و جاعت دیگر از قریش چون که آنها گفته بودند که این ظاهر کن
 و ما نمیدانیم که بعد از ظهور این ایمان خواهی بود و در یانه آنحضرت بعد از تحفه های
 بسیار که اقامه فرمود که این آیات که شما خواسته اید یا این نیست یا اصلاح نیست یا

است یا هدایت که شما است و غیر اینها فرمود و بعد از اینها شما مشعش هستید و خود میگویند
 که بعد از بروز این عین ندانیم که ایمان میآوریم یا نه پس در این صورت چه سودا که من ظاهر
 کنم و باز بعد از آنکه بیجهت تمام حجایانی چند هم فرمود و خلاصه که سوال از روی عتقا
 و سر کشتی لازم نیست که اجابت شود یا بمقتضای ذلتی حال عرض میکنم که در این باب
 از انجیل متی که مصنف فقره از آن را نقل کرده و آن چند معجز از حضرت عیسی ذکر شده
 و ثانی بیان شده است که فرموده که این جواب زائد است و معجز شدن از کمال سر کشتی ایشان
 بوده که در همین باب بیان شده است چنانکه در اول آن باب است که در آن هنگام
 عیسی در روز سبتی از میان کشته ها عبور نمود و شاگردان وی کرسنه بودند و در آن روز
 بمالیدن خوشه ها و خوردن نمودند و چون فریاد ایشان را شنیدند نموده اند گفتند
 اینک شاگردان تو عمل را مینمایند که کردن آن در روز سبت جایز نیست و حضرت
 عیسی از عمل داوود و شهادت نور بن برانها ثابت فرمود که عیب ندارد و آنکه از آن
 تمام بعد میفرماید و چون از آن مکان برون رفت بجمع ایشان درآمد و شخص دست
 شکر را بجا حاضر بود پس ایشان از وی سوال نموده گفتند که آیا در روزهای سبت
 شفا دادن جایز است تا بر وی دعایمانند ایشان را گفت که کتب در میان شما که یک
 کوفته داشته باشد و هر گاه که در روز سبت دو کوفته افتاد و نخواهد گرفت و
 بر داشت و مضیبت ایشان بر موشی چه قدر است پس بر این اقدام بامور خبر و تا تمام سبت
 جایز است که آنرا فرمود که دست خود را دراز کن و او آن را دراز کرده که مانند آن دست
 دیگر شد و آنکه فریاد ایشان شورانی از برای وی بر پا نمودند که او را هلاک کردند و چون
 عیسی از این مقدمه مطلع گشت از جای حلقه فرمود و جمع بسیار بی عقب روی آمده که
 اظهارات در دست نموده و ایشان را تا یک فرمود که انرا اظهار نمایند تا آنکه در راه فری
 فرمایند و آنکه دهن کور و کنگی را نزد وی آوردند و او را شفا بخشید و انکور و کنگ
 کو با و بدینا کردید و مجموع آن کرده محو کردید گفتند که آیا این فرزند داوود نیست لیکن
 چون فریاد ایشان این مقدمه را شنیدند گفتند که بدست سبت که این کس چنان را برون نمیشد
 مگر با سلطان ملک چنانچه بول بعد حضرت برای ایشان ثابت فرمود که چنین نیست بلکه
 میماند و روست و فرشتگان و رضای ایشان فرمود تا آنکه در پیوسته هشتام است
 آنکه حتی چند از نو پسندان را با سغ داده گفتند ای سنانا از تو خواهی
 دیدن آبی را دادیم ایشان را جواب داده گفت که حلقه شیر زنا کار است حقیقتی نمیناید

و جواب پونا به پیغمبر هیچ بقی بوی داد نخواهد شد چه یوسفی که پونا به شنبانه روز در
 شکم ماهی ماند فرزندانشان همچنان سه شنبانه روز در شکم ماهی خواهند ماند و مردان
 نبویه با این طبقه در خاک خواهند افتاد و از ازلزم خواهند نمود و از نو که الهامی عظم پونا به
 قویه نمودند اینک از پونا به بزرگتری در اینک است ملکه جنوب در خاکه با این طبقه خواهد بر خاک
 و بران حکم خواهد نمود و بزرگتری در اینک است حکمت سلیمان از اقصای زمین آمد و اینک
 از سلیمان بزرگتری در اینک است تا آخر عیان از آن که باو باقیه انقضی فرمود خلاصه اول استنباه
 کار پنهانی فرمود و املا خطه کن که صبح فرما ایشان حضرت عیسی است که مراد از پونا به پیغمبر یونس
 بن موی است که شرح حال او را خداوند کند و کتب عهد عیسی کتابی مخصوص در تفسیر حال آن
 حضرت است و در ترجمه اینها می باشد و در این مقام با هم یونس ترجمه کرده و در اینک
 حضرت عیسی بیان فرمود ما است و این فرمود معنی میکند که مقصود بر خواست از خواست غفلت
 است و لیا که است و از خواب غفلت بیدار شدند و این چه دخل یاب یونس دارد و
 چه دلالت بر حقیقت یا بطلان پیغمبر میکند و در حضرت از پیغمبر که خودش بقیه ای مؤمن بود
 که خداوند در شان او صبر نماید و ان بر پیغمبر کان آتة فانتا الله واسما و در فضیلت پیغمبر
 که بر پیغمبر بود که احدی بران دین نبود هیچ دلائل بر بطلان از پیغمبر هیچیک که ایمان یا کفر ملوک
 را ایت خود که بران شتابند که بصدیق خودشان بدعوی میرزا علی محمد سند لال میکنند
 که این دلیل حقیقت او است و اما اینها را و اینها را این نخواهند یافت و اینها را لا فیه من
 حج نمیکند و توبین خود انحضرت صبح پیغمبر نماید که بونس سه شنبانه روز در شکم ماهی ماند
 منهم سه شنبانه روز در شکم زمین خواهیم ماند این از بونس زنده بودن در شکم ماهی چون
 آمدن و باز از اجف لبوی مثل است ملو حضرت عیسی هم همین است که بظاهر خواهد بود
 که شب را بکشند و بزم کنند غمشوم و زنده خواهیم بود چنانکه بونس در شکم ماهی زنده ماند
 چنانکه از انجیل متی انجا که ذکر صلیب انحضرت و دفن او است خلاصه است که فرستاد از انحضرت
 روایت کردند که فرموده بعد از سه روز بر پیغمبر و اینها احتیاط حرام است میکردند
 و در انجیل مرقس باب ۷ اذ که بر خواستن انحضرت را از قبر کرده خلاصه و همین فقره میتوان
 اسند لال بر فضاری کرد و ایشان فرمود که عیسی زنده است باری عزوجل این است که
 استنباه کاری تا با این حد و حال اینکه بسیار هزار نسخه توبیه و انجیل در ایران پس باشد
 و معدلک حیانت که مردم می بینند و ملتفت میشوند و انانچه گفته که کور و کور
 و کور که شفا نباشد شفا یابی بود و کور واقع شده بود و دیگر سوال بقی نمی نمودند

انشدك بالله ای کبیکه کزاهی خود را اغلب نمیکند که شقای ابله بخشدن هیچ باعث
 حیرت در اذهان میشود و هیچ محتاج باین سخنان هست که بگویند انحضرت چنان را
 پیرون نمیکند مگر با استظهار ملک جنها بعلزول توبین که انجیل است دله بودند
 که انحضرت کور و کنگ و دیوانه است و جن در او تصرف میکند و بعد باو دیدند که
 جن پیرون رفت و دیدار کو باو هشتمین است و خواستند بخنجر بگویند که استنباه کاری
 کرده باشند و گفتند تو بیا و من ملک جن اینکار کرده و حضرت جواب فرمود که یکی از
 افعال اینها است که چه را که در خانه شخصی بر و زو رفت و در خانه ایشان را یکی در خانه او را
 نمود و بر دست را بیدار و بعد از آن خانه اش را غارت نماید و حاصل فرمایند اینست
 که من باید اول خود ملک جن را اسیر کنم و بعد از آن جن را ازین جانی پیرون کنم پس بین
 که این سخنان که در این موقع از فریبان سر زده و جمع دخل بکار فرمایان دارند پس نبوده
 است مگر اینکه واقعا و حقیقه شخص پونا به کور و کنگ ظاهری بوده و حضرت او را شفا داد
 و انجیل از بقی که داشتند ایمان نیل آوردند و حمله اچیدند و هم چنین این اول را که
 دیدند که دست شل و شفا انجیل شد و نیز همین قاعده بوده و بحضرت ایمان بکفر که با اهل انجیل
 هم نکند شوکر و تمهید قتل نخواهد پس بین که اینک متعدد در همین جایز شده که در
 دیدند و در صدمه قتل حضرت بودند و او هم کردند و انچه کردند چنانکه شرح شقاوت و عناد
 و اعمال فریبان در و ناچیل مکر شده است حال همی عیسی که عزم قتل او را دارند و ابد
 سوال ایشان از روی صدق نیست بلکه در حقیقت سخریه و استهزاء است انوقت که باز
 میباید سوال این میکنند چه حق دارند که نبی افعال را ابله کند اینست که فقر فرموده او را
 با این لفظ که طبقه شهرزاد کار و کجا از پیغمبران یا ائمه شریفه که نسبت بکبیکه و اقصای عیسی طلب
 معرفت این خواسته است باین سخن در شتی سخن بگویند پس نبوده است مگر اینکه انجیل
 علاوه بر معاجزی که داشتند محض طلب این سوال نمیکردند تا با باز تعرض نبوده و اینا
 بر معنی که ظاهر است فرموده که از میان شما خواهیم رفت خلاصه که درست در عیالات
 از روی انصاف نظر کن ببین که صدق اینست که ما گفته ایم یا آنکه مصنف گفته و در ناچیل
 معجزات بسیار از انحضرت نقل کرده اند که هیچیک قابل این تا و پلاست فرخنده نیست بلکه فقره
 دیگر نقل میکنند که علامه به پیغمبر که این تا و پلاست با خلست باب و در انجیل مرقس بعد از
 چنددی باز وارد کفر ناحوم شده چون شخص یافت که در خانه است بیدار رنگ جمعی
 از دحام نمودند بعضی که پیرون در نیز کجا ایشان نداشت و برای ایشان کلام را بیان

میگوید که ناگاه بعضی فردی آمده مفلوحی را بدست چنانچه بر داشتند و در نزد چون بختی
 نتوانستند نزد او برسند طاق جانی را که او بود باز کرده و شکافته بختی را که بران مفلوح
 خفته بود بر هشتند عین چون ایمان ایشان را مشاهده نمود مفلوح را گفت ای فرزند
 کاهن تو امری بد شد لیکن بعضی از گناہان که در اینجا نشسته بودند در دل خود تفکر نمود
 که چرا این شخص چنین کفر میکرد بغیر از خدای واحد کهست که بتواند کاهنان را بپایا مرد
 در ساعت عینی در روح خود ادراک نموده که یا خود چنین فکر میکنند بد ایشان گفت
 از همه چه اینجا لا اذ را بطر خود را میباید که ام سئل تراست مفلوح گفت کاهنان تو
 امر بد شد یا کهن بر خیز بستر خود را بر داشته بخرام لیکن تا باید که کسیر انسان را
 استطاعت امر بدان کاهنان بر روی زمین هست مفلوح را گفت تو را سبکیم بر خیز و
 بستر خود را بر داشته بخانه خود برو و برخواست و به نامل بستر خود را بر داشته پیش روی
 هر روانه شد بطوریکه هر کی چنان شده خدا را تعجب گفت مثل این امر هرگز ندیده
 بودیم عرض میکنم ملاحظه کن اینوضع دیگر محمل تاو بارت هست اولاً ایمان که داشته تا به
 اینکه کار او را هم جلایا نماز زده تا ثانی در حضور گناہان که مثل فریبیان بودند او را
 شفا داد که عمل عیب شد پس چگونه بن تاو بیل بشغای ایمانی میتوان کرد باری و اما
 فقره دیگر که از باب سحر هم فعل کرده انهم مؤید بختی است که ما کهنه نیز بزرگداشتی که شخص
 سرکش شقی که کوش چشم خود را بکلام انبیایان نمیکند مستحق این نیست که ایشان با او
 بخشد و تو ملاحظه کن که حضرت این جواب را در چه مقام فرموده چون حضرت بیاناتی بفرمود
 مثال فرمود و شاکردان عرض کردند که چرا با ایشان بطور مثال حرف میفرمود حضرت فرمود
 زیرا که در یافتن اسرار ملکوتی آسمان بشما داده شده و با ایشان داده شده است بنا
 بر این هر کس که دارد با داده خواهد شد و با داده خواهد کرد و با آنها هر کس که ندارد نیز این
 دارد از وی گرفته خواهد شد پس با نهاد و شالها سخن میزنم تا آنکه بعد از وایه ابیه مندر
 را فرموده و عرض نیست که اگر چشم کوش را باز نمائید و توبه کنید با آنها شفا بخشیم بعضی
 از علم خود با آنها بپایا موزم و البقی حکمت انحضرت شفا بوده است و این دلیل آنست که
 حضرت بخیر سوای همین نداشت و انهم برای مصدقین خاصه که مثل شخص کور بود
 را شفا بخش آورده بودند فرموده بود که توبه نمائید تا شفا بخشم باز جای شکر بود که مراد
 شغای ایمانی است یا شغای ظاهری و اما جای تعجب عرض میکنم که چرا بمثال حرف میفرمود
 میفرمود که توبه نمائید شفا بخشم اصل محل سوال این در معجز نیست و ما هم میگوئیم

عینی شغای از کوری و کوی میداده باین قسم ایان که بداده مراد چه بکرات استمال
 نمیکند خلاصه و در این باب حضرت در مثال فرموده است که خراز ظاهر و اما م و هلا شدن
 اعدا و میده و عیب نداد و ذکر کنیم فرمود ملکوتی آسمان مردی را شهاب داشت که
 بدین بختی نداد و زمین خویش را داشت نمود و چون مردم بخواست رفتند خصمی آمد و در
 میان آن کس دم کردند و بپایان داشت و روان کرد بدو چون کشته نمود و خوش بر او روان
 کردند و بپایان ظاهر کرد بدین ملازمان رئیس فردی اسله کشت و کلاه را با یک تخم بگو
 در مرقه خویش نکشی این کاکلک از آنجا هم رسانند با ایشان گفت که خصم این عمل را نموده
 است ملازمان و بی گفتند که پس ای خواجه که رفتی از این چه می گفتی میماد که چون
 خواهید که کس دم بپایان را جمع نمائید کس دم را نیز باری بر کشته بود و دیگران بد که نا
 رفت حصاد غنایان و هنگام حصاد و درندگان را خواهم گفت که اول کاکلک را جمع
 نمائید و بجهت سوخت دهنده بپایان بد و کس دم را و در میان من جمع نمائید و با شفا
 چند فرمود تا آنکه در آیه ۳۲ است انگاه عیسی جلالت را بر گردانید و چنانچه رفت و شاکردان
 وی فردی آمده گفت که مثل کاکلک کشت را بجهت ما شرح نما ایشان را جواب داد که گفت
 آنکه بپایان بگو کار و فرزند داشت و مرصه دینا است و بختهای بنیاد بنای ملکوت و
 کاکلک از دندان شمرند و شقی که آنها را داشته بود سلطان و موسم حصاد انجام جهان و
 در دندانان ملکوت اند پس بر همان وضع که کس دم را جمع میشود و در افسر سوخته میگردید
 همان طریق در عالم این جهان خواهد بود که فرزند انسان فرشتهای خود را خواهد
 فرستاد که جمیع چیزهای لغزش دهنده و بدکاران را از حاکم وی فراهم خواهد داد و در
 و آنها را در شوقش خواهد داد و کند و در اینجا که به و شاکردان خواهد بود و انگاه عا
 مانند لغز و بد ملکوت بد و خود خواهد درخشید و هر کس که کوشهای میشود او را بشود
 تا آنکه بعد از چند بیهوده میفرماید و نیز ملکوتی آسمان دایره اند که در و با افکند شده و
 از تمامی جناس فراهم آورده و چون بر کشت بر کاره اش بر آوردند شش خیمه را در
 ظرفها جمع نمود و بدینا از بیرون انداختند و بپایان وضع در آنهای در تپا خواهد کرد بد
 که فرشتگان بیرون خواهند آمد و بدان را از میان راستان اخراج خواهند نمود و آنها را
 در شوقش خواهند افکند چنانکه کوبه و شاکردان در اینجا خواهد بود و تا آخر این
 فرموده و این همان بنیانی است که خداوند در کلب جسد خود میفرماید و نیز بپایان
 القی کفر و او را بخیر فرموده اند که قائم ما بیرون نمائید تا خوب و بد از هم بپزداده

فرد

نمود و صاحبان حب و عیب داشت که او را محزون کنند احتیاطاً ما هم مجبوریم زیرا که امر او از
دو شق بیرون نیست یا او است و حال اینکه غیر او ممکن نیست یا او بر هیچ فطران نازل و غیر ما بعد که ما
تقصی نکند بقی حق کرده باشد و حال اینکه شب و روز در انتظار ظهور او عمل میکردند و
اگر بر فرض منشاء تقصی خود را ثبت داد و اگر اندام او را با خدا بر خلق نیست که حکم از
نماند اجل لا اله الا هو و حال آنکه تقصی نیست که تواند چنین را وظایف کند که در دو طرف آن ظاهر
شد و بیان هم خواهد شد یا آنکه او منقصر و دلیل است بر ضعیف و شمس خود او و عجز کل دلیل
است بر فقر و احتیاج لبس و وسیله بر امر آنکه بوم ظهور حق مدتهای ایشان بر صراط نظر
و مایه شیعی که در افتاد ایشانست بر نکون وجود خود و بیان اینچنینی نکند که کل احوال احوال ماطل
کرد و خود خیر شوند و اگر کل بر این به اصطلاح کنند بر خداوندانست که حق را بر ایشان انشا
فرموده و انشای حق و دلیل در قلوب و غرما باشد و باطل ظاهر که از قبل او و شرق میکرد تا اینکه
مؤمنین تواند در حق او اظهار بقی نماند و در ایشان توانست اظهار و قیود که حق
در حق و در حق است و کافیه کل اهل بیان را اگر باین باب عمل نمایند فی الباب انشا
من الواحد اذ اربع فی ان یا باینه مخلق که هو نه کاشی و بوزن و عیب و بیچین فلنظنن یا اولی
الانظار فانکامل منظرین فی الباب الثانی من الواحد الثانی فی ان حق مخلق کاشی و لا حق قول
قول الله که در ظهور و زقان رسول الله بیکه و لا بیکه تکلم بغير مود خلق و لا بیکه غیبشدا که
تقصیر در خلق و من بظهور الله را تا ما بعد هیچ فضل در حق او و کل اعلا تر از این نیست که ذکر
شئون ما بر نزد او شود و غیر الله خلق را در مینماید انشای حق و ارباب که چه غیب انظار
شایقاً جواب داده است که چون این کلمات معشاء و مبداء هم بر خرافات است در انظار
هم باید بیانی کرد و آنرا باید دانست که از اول روز کار تا اکنون همیشه داعی حق و ماطل هر دو
در میان خلق بوده اند و صبح کنایه از انشای و فرما ایشان را نبیا و اولیاء و صمد و حق جمیع
ملکین هم قائم بر این است که داعی بیاطل در میان خلق بوده است چنانکه در همین باب
توضیح کرد و در فصل پیشین که شد مضمون باطل شده و پیچیدگی کاذب را تمیز داده است و در
انجیل متی نیز در باب بیست و چهارم و در بیان رجعت عیسی علیه السلام فیصل خبر از مدعیان نبوت
و مسیحیت بیکه در اواخر الزمان فرموده است و در غیر این مقام هم مکرر است و خداوند
در کتاب مجید خود فرموده و جعلناهم ائمة یذبحون الی الناس و یوم القیمة لا یصلحون و لفظ
انما برین و اما هر دو استعمال میشود چنانکه خداوند بخیرت انبیا هم فرموده است الی
جاء الی الناس اما ما قال و من ذریعته قال لا یزال عهد الفطالین پس اینهم و ذریعته

W

七

مغرور هم بختیال خود آوردند و بنای بنابر همین بوده است و ملاحظه کن که اشباع از که هر گاه در مرتبه
بودند از رسوایان فعل مجرای میکنند و از او هم در مقابل مجرای میخوانند و البته مجرای
تا و بل و خرافات شنید و نظر کافی نیست که مثل از اطلب نماید و خاصه که بعد از ایمان با اطلب
میگردند و هیچ نمیکنند که همین ایمانی که او داده ایم معجز است با ایات این شخص معجز است خدا
و همین که امر شما هم همین طور بود و اول که بنای چنانکه کشید بر که از آن شمار عدل هاست و بعد
که عاقل ترین عالم را از این میگویم و جو و عظم را بر صیقل و بر و عدل هاست و بعد هاست و بعد
چهار بخوان و به هر دم را بخوان میاورد و بداند که الحمد لله شما را کشید و دروغهای شما ظاهر
شد و هیچ بغیری در این عالم پیدا نمیشود و بعد از این همه تفحصیست از خرافات خود
درست بر نداشتند و بدین مختصر میگویم که اما این باطن منزه که دردی بر خلاف کتب الهی و در
همه مکتب این است و با هم هست که مدعی بیایلی بر خیزد و کتاب و ایاتی هم میاورد و دروغهای
بالا کرد و بر خود این کتاب مسلم شاهد صدق کسی نمیشود و شاهد صدق از ادعای بانی
نمود و سابق بر این باز فصل بیان کردیم که اصل کتاب آوردن با نبوغ خلاف کتاب خدا
و حضرت امام رضا علیه السلام فرموده است که هر که مدعی نبوت شود بعد از خاتم نبوت کتاب جدید بنیاد
قتل او بر جمیع شویندگان از او واجبست و اما دو باب دیگر که من خرج بماند بدانکه این اشعاع
اول که من ساخته اند عوی را کشیدند خودشان که شعور و طبعی نداشتند بعضی از کتب شیخ و
ا و او سزاوارده و بنا کردند از همانا ایشان در دیده و حشور و از برای خودشان
دانش گرفته و شرح شوره بقره بختیال خود نوشتند و همان جبهه بود که عبارتش را در یک که صریحا
منع کرد که بکتاب شیخ و مستند نظر نکند محض اینکه بنیاد ملنق بشوند که از آنها عبودیت
و حشور و خروج بلا باطل خود میکنند و جبهه دیگرش اینست که در حقیقت در خرافات ایشان
خاصه بقره ایشان متابع ما بشود این است که امر میکنند که نظر نکنند خلاصه از جمله مطالبی که
در قره ایشان متابع ما دیده و بیان عبارات بقره بقره آورده است مسئله سلسله طولیه
است چون در اخبار و ال محمد فرموده اند عبا و اینکه حاصل آنها اینست که خداوند از نورال
تجدد انبیاء خود را خلقت فرموده و از نور انبیاء مؤمنین را از نور ایشان مؤمنان
و اما آخر سلسله و شرح این بیان را فرموده اند که مقصود ما از این اشعاع کتب نبوت
و لکن مقصود روح الهی است که در ایشان است و روح الهی ایمان از نور ایشان مقدس
در شخص خلقت میشود و اگر از شایع اعراض نمود روح الهی ایمان از نور خارج میشود مثل اینکه
اینها که از اقبال روگردانند نور اقبال از او باطل میشود و حالا این بیان شرح بطریق دارد

گرفته و هیچ تفهیم که منطوق را ایشان چه بوده است و این خرافات را که هیچ ربط ندارد میگویند
مثلا با یان با قبول و کینون هر چیزی خلق میشود ای احقان همین اشعاع بوده اند که پیش
از دعوی این شخص هر یکی ده یا بیست یا سی یا چهل یا بیشتر یا کمتر در دنیا زیست کرده اند
چگونه کینون یعنی بودن آنها با یان خلق شده که بعد از پنجاه سال بر عم خود ایات او
و نه خودش و نه یاقین در هیچ عالم نبوده است و ما اینجا بچراغ را نمیکند مگر شمشیر
الاعتراف و عمل الله فرمود و عمل غریبه عالم نبوده است و ما اینجا بچراغ را نمیکند مگر شمشیر
تفصیلات کتب الهی و در لایعقل و نظری ثابت و واضح کردیم که معجز و تخریب اهل اعظم از
ایات مضمون و معقول نیست حال بشارة شراکان بر افاق را باسم الوهیت و در جودیت
از صراحت کتب الهی بشنوید فصل ۴۴ توبه باشد در قیام خلاوند از سپینا بر آمد و از
سپینا ایشان بخت کرد و از فاران در خشنه شد و با هزاران هزار مقدس و در دود
و از پیش شریعت ایشان ایشان داده شده است در این و عظیم حذای علم از ظهور
مبارک و مستور و عبوی و محمد و روح ما سوا هم فدا هم و ظهور یک با هزار هزار مقدس و در
نمود خرم فرموده در کتب الهی ایشان است که مستقبل محقق الوقوع و بلفظ ما ضعیف فرمود
و فتح فی الصوره و فضع من فی السموات و الارض الا من شاء الله و این ظهور و اعظم است که
با هزاران مقدس از ظهور امر فرمود و از روح قدس بنابر مقدس گردید و این ظهور و اعظم
است که بهین قدرت و اقتدار و عسدر رحمت و اختیار جبر و سبک و هم و نقل
در بد و اقبال لبس با طالع طالع الا نور و لا تطلع نقابا الا الظهور و از افاق هویت ظاهر
فرمود و در انجیل بسیار از مواضع است با هزاران هزار در شش هاست و اما از فرموده
و او در و پای بوخت و ایوی بودند صد و بیست و چهار هزار که اسم پادشاه و از پیش
خود ثبت نموده بودند و از ای و از اسمان ششدهم چون صدای اب و در عدد و بر بطوی
سروند و سر و ناز و هیچکس از سر در انوار انوار موخت جزان یکصد و بیست و چهار هزار
کس که از زمین خرید شده بودند انبی **جواب** اول در وجه که نزد من موجود
است بعضی کلمات با این عبارات که از توبه نفل کرده اختلافی دارد و به چون مطلب یک
معرض نیستیم خلاصه و ثابتهای اقوال و روی انصاف و تدبیر و این کلمات نظر کن به این یا نه این
است که مراد این است که با همان نور یک از فاران در خشنه شد یا با هزاران
هزار مقدس بودند و این ظهور و چهارمی نیست چه اینکه ما منکر نیستیم که خبر از ظهور و اما
و در کتب الهی دارد شده و از برای هر کلامی معنی است و هر مطلبی هم با ایشان نشد

در کتب الهی و در کتب
سید محمد باقر
در کتب الهی و در کتب
سید محمد باقر

چنانکه میفرماید خداوند از سبب امداد از سبب ایشان بجزای خود را و از کوه پلوان درخشان
شد و با هزار هزاران مقدسان و درود بخوانند این است که مقصود این است که با هزار
خیمه و هزار هزار مقدسان بودند مثل اینکه اگر یکی سلطان از دواخانه بیرون آمد
با هزار هزار لشکر و درود بخواند اینست که منظور اینست که لشکر بآن با هزاران سلطان بودند و
انند که خیل محل نجیب است و زینت لباس که ایشان جمیع بد چشمان را باید بدلیل و برهان
ثابت کند محض اینکه ایناعت در جمیع بد چشمان دخل و تصرف نموده و همه را ضعیف و ضعیف
و منقصد که همه از ایشان تسلیم کنیم پس بدین شبهه و این فقره هیچ خبری از ظهور جهان
داده شده و یا تفسیر هم که خبر داده شده باشد هر چند بیشتر هم از زبان خود نام
که خیل است از اینها است و کسی منکر این مطلب نیست تو اگر است میگوئی موضوع را درست کن
و محال که بتواند خلاصه و اصل وجه استدلال را بر اینست که میخواهد ظهور یاسم الله تعالی و ربو
ایشان کند و ما را از این دو جواب است یکی برای کسانی که در اسلام قدم رانچ دارند و یکی
برای امثال مصطفی و یهود و نصاری و اثنای برای مسلمین میگوئیم که ای مردمان بر ما و شما حقیقت
محمد و آل محمد ثابت است و صدق ایشان اوضح من الشمس ابدی من الامر است و این مطلب را
بدلیل کتاب و سنت ماسلم کرده ایم که توره و انجیل که در دست یهود و نصاری است محقر
است و صحیح افکار و اندیشه ما است و همین فقره از توره و انام ما و شما حضرت امام رضا
به ترجمه فرموده و نقل فرموده است و بی شک که هزار منجم جشوند و میخواهند اصح از انما
ترجمه کنند قادر نیستند زیرا که اولاً دانسته اند که توره و صحیح کما از ایشان نازل شده نزد خود
او است فقط و ثانیاً بر فرض که ما به یا ایان صحیح هم نزد دیگران باشد انطور که امام مقصود
خدا را مبدل اند و انطور که او را خاطریانها دارد و مبدل اند که هر قطعی ترجمه اش در ایشان دیگر
چنین حدی عین الدین ملاحظه کن در بخاری که حضرت امام رضا در مجلس مامون باز اس
الحالوت که برود علیاً هم مامون ملعون از شدت عناد او و امثال او را از اهل ادیان
حاضر کرده بود که انام را عجب کند حضرت فرمود یا و اهل انکار ان التوریه بقول لکم جاء
النور من جبل طور سیناء و انما علمنا من جبل ساعیر و اسئعلن علینا من جبل قارون قال یس
الحالوت اعرف هذا الکلمات و ما اعرف ففسرها قال انا انجر له به اقا قول جاء التور من قبل
طور سیناء و ذلك و حی الله بنار الله و قال الله انزل علی موسی علی جبل طور سیناء
و انا قوله تراخا للناس من جبل ساعیر فهو الجبل الذی و حی الله عز وجل الی عیسی بن مریم
و هو علیه و انا قوله و اسئعلن علینا من جبل قارون فذلک جبل من جبال مکه بنین و بینها

هم و تو جاش اینست که فرمود انا انکار وادی که توره و انجیل و کلام خداوند از جبل طور
سیناء و روشن کرد از کوه ساعیر و ظاهر شد بر ما از کوه قارون و اسئعلن علینا من جبل قارون
و انا بنشینام و تفسیر الحلال عین الدین فرمود من خبر میدهم تو را بان اما قول خداوند توره
از قبل طور سینا پس این نور و حی خداست که بر موسی نازل شد بر کوه طور سینا و اما قول
او و روشن کرد از برای مردم از کوه ساعیر پس انکوهی است که خداوند و حی نبوی عیسی بن
مریم فرستاده و او بران کوه بود و اما قول و ظاهر شد بر ما از کوه قارون پس این کوهی است
از کوهها مکه که میان آن و مکه یک روز راه است پس ملاحظه کن که اصل عبارت با بر اینست
که در ترجمه ها است بنوده و با اصل از ابر حجب عقاید فاسد خود ضعیف کرده اند یا در
ترجمه خط شده و صحیح همانست که امامان فرموده و اگر اعتقاد ضعیف و ضعیف راس
الحالوت و ملاحظه کن با علم اقا و قریب زلف ایشان بر همان صدور و بلیان یونانی و عبری
اینکه نسخ انما هر چه باشد معتبر از نسخ حاله است هر چند که از نسخ قدیمه داشته باشند چنانکه
مدعی هستند پس بدین شبهه این ترجمه ها صحیح نیست و بنیوان مبنای عقاید دینی
را بر انکار کرد و اگر بنا بر این باشد چه با ما باید معتقد بشویم که کفر انما را بدین معنی است مثل
نیت شر بخور و فدا و قتل نفس محرمه به تغییر آن خدا را که در این کتب بیاهم ذکر است
اگر چه جماعت بایده معتقد به اینها هستند و از همین جهت در امانه انام شایع است این معنی
و امانه انامات نمیدانند و عرض کردم که روی سخن در این وجه پاکانی است که قدیمه
را منی در اسلام و شیعه دارند و اما این جماعت میگویم که اگر تو با اصطلاح توره و انجیل
میخواهی عارف بشوی در انما ملاحظه کن همان طوری که سابق گفتیم که مثل اینکه در عربی لفظ نیت
و در فارسی لفظ خدا و ادویه صاحب مالک و برادر و حریم است تعالی میگوید و مقصودش
الو هیئت نیست و این کتب هم از همین منوال است و من بحال تتبع لباس و شواهد پیش از ذکر
کردن ندارم اما بقدر فهم و مسئله ملاحظه کن در کتاب و انبال و در خبر یکی از وقایع در ابر
هشتم و نوزدهایان و سرداران و آلات پسندیده ایشان از فقر و طلاق و اسیر و در عصر خواهد
و در ابر و هشتم و آن ملک موافق رای خود عمل نموده خویشان را بر هر خدائی رخصت و منعظم خود
نمود و بر ضد خدای مذبان عجبانه کوه خواهد کرد تا آنکه فرموده و بخدای پدران خود
بشوق زنان فکرت خواهد نمود بلکه هیچ خدائی فکرت نخواهد نمود تا آنکه فرموده بدین منوال
در مقامهای مشبه عمل نموده بخدای بیگانه که ما و معرفت است تا آخر و لفظ خدایان غیر خدا
خدایان در غالب کتب بسیار استعمال شده و در توره و انجیل است فضل و هم زیرا که خداوند

خدای شما خدای خدایان و خداوند خداوندان خدای ابرو محبب است که طرف کوی
 نمیکند و در شوه نمیکند و نیز در اناجیل اسم خداوند بر عیسی مکرر استعمال شده
 باری مثال انجیل را در کتاب است و استعمال لفظ خدا در انجیل که گفتیم نادر نیست
 پس در این مقام هم نمیتوان باینکلمات استدلال نمود که باسم الوهیت ظهور مینماید بلکه ظهور
 صاحب ملکست و کسی که مرتبه ملکست و بالاتر از این نیست که میگوید خداوند و او
 جلوه کرده مگر هر جا که خدا جلوه کرد باید باسم خدا خوانده شود و در حدیث میفرماید لقد
 خطب الله لیساده فی کلامه هر گز نشنیده که کلام خدا را بخوانند مگر اینست که بواسطه ظهور
 ایشان گفته شود خدا ظاهر شد اما نه اینکه شخص ایشان را باسم الوهیت بخوانند و این عیسی
 دلیل بر این مطلب نیست ملاحظه کن و بین این خلاصه و اثبات آنچه گفته که این ظهور و اعظم است که با
 هزاران هزار مقدر اظهار امر فرمود و از آنجمله شاره مقدسش در بدو این امر فرمود که اولاً
 که ملاحظه کردی در این عبارت که کوی از سوی موسی و عیسی و پیغمبر نیست و بعد پسین یا
 ایشانند و ثانیاً فرض اینست که چه بگوید که امام عصر علی الله فیه باشد مثل اینکه من خود
 انا انجیل عیاران حدیث نقل کردم اینگونه دعاوی را هر کس مینویسد بکنند و کل بدیعی سلا
 بللی و لیلی لا ظفر لم یلاک اذا انجیل دموع من حدرد بنی بن یمن بیاک هر وقت
 باوصاف یقین موسی و عیسی و قائم بر این ظاهر می شود پیش اسم که این همان موعود
 است که فرموده اند و الا بحض او عا نمیکند و الا در پیغاب هند و سندان مدعی عیسی
 برخواستند و از قرآن مذکور یل کرد و میخواند اعدا و بعضی کتب از او آورده اند و بدینجا
 از شما با کمال راست و جبهه همگ موعود را عیسی میدادند و لیکن در بعضی کتب شما غیر از اضا
 چیزی نیست بپایان مسلمانان هنوز اسباب سفر عکارا خسته نگرداند باید بدینگونه و بنشیند و
 زیرا که موافق عقاید باطله شما اینهم ظهور جدید است و مرشد ناخیم و دینان امر کرد که هر که
 مدعی یاق شد هیچکس سفر عز او نشود که حزن بر شمس حقیقه وارد میشود خلاصه که محتاج به
 بی بینیم که بشیر عفا بد باطله خود و میمانند و نام خواهند شد و تا فتره که از روی پله
 بوختان نقل کرد چند نشانی از آن در نزد من موجود است و ترجمه های مختلف هم هست
 و معنون همه این است که بدیم که اینقدر بر بکوه صهیون این شده است و یاری جد و
 چهل و چهار هزار نفر یک اسم او اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم دارند تا آخر مضمون
 صد و چهل و اصد و بیست نوشته و ذکر فتره اول را هم نکرده است که مبدا معلوم بشود
 که مراد کجاست و آنچه از مکاشفات بوختا ظاهر میشود این است که مراد از بن عیسی است

و تحت لشی که مکرر در مکاشفات ذکر شده اشاره بتمام است و در انجیل اوستا است در ظاهر
 بجای و در فرای این روز بجای عیسی و ادب بجانب او باید گفت انجیل من خدا که کاهجیل را
 برسد و در در انجیل خودمان نیز قرینه این مطلب هست چنانکه در انجیل و یابا و سائیم
 نقل کرده است از حضرت امام رضا که بر این انجیل فرموده فی الانجیل مکتوب بن البره ذاهلی
 ظبطا بنا من بعد و هو یخفف الامصار و یستر لکم کل شیء تا آخر و در روایت دیگر است قال
 الرضا یا نصرانی هل تعرف فی الانجیل قول عیسی انی ذاهب الی دیکم و رقی و الیایا ظلمنا
 تا آخر که هر دو مضامینش قریب بهم است و از انجیل ظاهراً میشود که مراد از بره مریم باشد
 و این بره عیسی و تا در مکاشفات انجیل که باسم بره خوانده شد ممکن است که باسم مادر خود
 شده باشد زیرا که پدریشی از برای انجیل نبود و خواندن فرزند باسم پدر شایع است
 خلاصه مطلب اینست که فقر مکاشفه خیر از آمدن عیسی علیه السلام و در این موقع و مناسب
 نوشته و شیوا از این نحو استدلال دارند و فرض که فقر هم مخصوص مراد صاحب الامر باشد
 بختیاد و موضوع اخبار است که از انجیل بدست و الا از این نحو بیانات اینها است مصداق اخبار
 نشان دهد تا تسلیم شود **فصل** در بیان مقام آیات پیروان زقران که در کفایت
 حشر خلاق نازل شده نقل میکند و تفاشی چند هم برای خود میکند و بدون دلیل
 و بیان و شهادت عیان بخواند و در باره این شخص را این زمان جاری میکند و شاهد
 الله که او مصداق این اخبار است و آیات فرقا بنده اینها است که شما ایمان نشان میدهد
 الله با الله ما کان اولی بک منکر حجت و معاد شد و نازل و تو هشدار تو بود ند که
 کولی اینجنان را انجیل و ما از الله که امر چنین باشد و هشت هزار سال بمرور و عده ها
 دادند برای این و ضاع که مال سر پاست و ستمن بنام بعد حجت و بعد در صدد
 بر آمده است که اثبات نماید که ظهور این امر از او اخیر مقدسه باید باشد و او نمیدانند
 که هر صول که از او اخیر مقدسه بلند شود حصول امام است یا خیر سابق بر این بخیالیه
 که در شام سلطنت کردند خود را امر المؤمنین خواندند تا یا ائمه مسلمین بودند و بعد از این
 و یاقی که از شام حرکت میکنند یا هائمه اند چنانکه در حدیث شریف سدر حنظل
 حادق تعرض کرد که آیا پیش از سقیانی چیزی دیگر هست فرمود بلی و لیه نکشته مقدس خود
 اشاره بسوی شام فرمود و فرمود شد رابن رابنه حسنه و رابنه موتیه و رابنه قیسیه و
 بهین این حال سقیانی بیرون میاید و در میبندد آنها را مثل در و کردن زرع که مثل آن
 روز را ندیده هرگز عرض میکنم مسلم خود سقیانی قبل از ظهور امام با مبدیاید این

و اینها هم که فرمود قبل از او است پس لا محاله فرقی میان این را با آن با نیات امام م باید باشد و نیز
 شوق این است که این را بنهم در انعام باید بلند شود و این را با نیات امام است که در انعام
 اهل بیت سلام الله فرموده اند نه اینکه بجز اسم گذاردن و دعوی امامت باشد زیرا که ایندو
 را هم کس نمیتواند بکند و این بخلاف واهی و اشتباه است که بگویند پس دعوی را بکند مگر خود
 صاحب الامر و در اخبار مکرر فرموده اند که این امر ممکن است چنانکه حضرت باقر ع فرمود پس بد که
 ای برادر من هر چه جمع اصحاب را عرض کرد اصحاب چپ فرمود و اربع عرض کرد اربع چپ فرمود و اربع
 و بر سر از سفینای و بر سر از سفینای و از دل غلام که میباید میگفت و گفت میباید ان اموال
 را و متبیه بقیام میشود و بر سر شاذ را ازال محمد و نیز از حضرت مرویست که هر که
 او را بکند مقایسه با این امام را و اگر از است یا فرمود و مشر است و حضرت صادق ع فرمود
 که هر که از اموال امامت بکند و امامت نباشد کافر است و فرمود بیرون میباشد تا بیرون نیا
 پیش از او و از و نفر از منی هاشم که هر کسی خود میخواهند عرض میکنم پس بین که این امر ممکن است
 و توفیق و یارش که هر صراحت این جماعت را اینکه دعوی باطل ممکن نیست بجز هر است که اگر
 اقرار نمودند که ممکن است لابد باید از امامت را هم اقرار کنند و چون انا و امامت دوم و این
 انما نیست لابد شده اند که بیکبار انکار کنند مکان دعوی باطل را و آنچه که گفتند که بجز دعوی
 قبول نمائید خلاصه و بعد از این تفصیل باید ملاحظه نمود اوله که بر ظهور این امر از آنچه
 مشاهده دارد گفته است در عین این ظهور و احکام و ادفع از این امر از حق مقتدر
 فصل اشعنا این دویم و در ایام اخیر واقع میشود که کوه خانه خدا بر سر کوهها برقرار و بر نهار و فیج
 تر خواهد شد و طواف شب السوی و روان خواهند کرد بدین وقوفهای پست و روانه
 شده خواهند گشت بنامید تا بگویند خداوند بخشنده خدای معقوب را و ایش را
 بنام خود و در طریق او گردش نمائیم زیرا که شریف از صیون و کلام خداوند از او و شریف بیرون
 خواهند آمد و او در میان خلافت حکومت کرده قومهای بی شمار و امتیه خواهد گشت
 و ایشان شمشیرهای خود را بجا و این و نیزه ها و باره بلند کرده قوم شمشیر نکشید
 یا در بکرج نخواهند آمد و خسته اندانند ان بقبول بنامید تا دروغ خداوند زنا و ناپاک
 عرض میکنم سابق بر این ذکر کردیم که از صبح کتاب شریف در فصل یازدهم و کتاب بر میناه
 در فصل سی و سیم معلوم میشود که مراد از این اخبار سلطنت سلیمان علیه بوده
 است که بعد از خرابی اول بیت المقدس واقع شد و علاوه بر این میگویند که حتم نمیکند
 که اینها خبر از سلطنت سلیمان باشد و لایحه وضعی که فرمایش شده باید واقع شود با بعضی

اینکه صدائی از حواله شام بلند شد باید تسلیم نمود و در آخر همین فصل دوم ملاحظه
 کن که میفرماید نگاه ارتفاع او میان خمیده و نیکر ایشانان پشت شده و از و رخت
 بافراده منقلب خواهد بود و بنابر این الکل بر طرف خواهد کرد و ایشان در معارف
 کوهها و روزنه ها خاک از ترس خداوند و عظمت جلالش هنگامی که چهره ترسانند
 زمین بر بختند داخل خواهند شد و در آن روزاد میان بنهای فقره و اصنام
 حلالی که مخصوص بحد نمودن از برای خود ترتیب نموده بودند بوشها کور و شب
 پره ها را خواهند گذاشت تا آنکه بخاره های کوهها و شکافهای محضرها از ترس خداوند
 و از عظمت جلالش چیزی که چهره ترسانند زمین بر بختند داخل شوند از افشای که فضل او
 در دماغش میباشد دست بکشند بر آید اعتبار او چه خواهد بود تمام شد فصل هال
 ملاحظه کن بین همین اوضاع سر پاشد که جبه بنان از زمین بر چیده شده و کانی که عباد
 افکار دارند بنمازهای کوهها و شکافهای محضرها از ترس خداوند داخل شده اند یا نه خود
 را کول میکنند و بنمایان مانند چهره بنان خود را خوشحال میکنند و الله که نیست مگر
 صرف خیال و علم باطل و در نهایت قوه و افتاد و دولت باطلت و حق صرف بنیان و باید
 دولت و بعد از این بنیاد که فرمودند و لانا اخل الدول و از فصل چهارم میگذشت که
 همین عبارات بنمایان است و در واپس میگویند هر کس در زبانه خود و در زبانه بنجر
 خود خواهد نشست و ترسانند یافت نخواهد شد زیرا که دهان خداوند بکرها چیز
 فرموده است و تمامی اقوام اگر چه هر کس با اسم خدا پیش و فدا نماید و لکن ما با اسم خداوند نالید
 الا با در فتنه خواهیم نمود و خداوند میفرماید در آن روز من لنگ شده کان و راجع و رانده شد
 و کانی که میباید گردانیده ام جمیع خواهم نمود لنگ شد کان را برای بقیه خواهم گذاشت و در
 شد کان را بظایفه عقیقه میدل خواهم ساخت و خداوند در کوه صیون از حال نالید سلطنت
 خواهد نمود عرض میکنم در این عبارت هم نظر کن که فرموده است که در آن روز ترسانند یافت
 نخواهد شد و بنا بر آنچه فرموده است تا آخر بین همین وضع برای حضرت پیش آمده یا نه و
 الله هر از سران آن مبرور که انجاعت ناز و میبشود که خود را بجهت حفظ جان و بر سببی
 بندند و از قولش و من ستمند میگویند و عجب است که خیال نمیکند و باز آمدند عین
 که امام ما ظاهر شده عجب مایح است که در عین اولاد شده اند که پناه بدین شمشیر بر نماندند
 بنامند باری و از دو سار به بعد از این ظاهر میشود که اینهم با اشاره به سلطنت داود و
 سلیمان است زیرا که فرموده است بجز صیون مثل زن زانیده دوزخ کشیده وضع

مؤلفه

17

یافته کان خداوند بر گشته سر و کوبان و نواح شاد و مافی بنا و بدو بر بصیرت خواهند آمد و بشا
و خرقی رسیده او و ناله فریاد خواهند کرد و انگی معلوم بود که این اخلاقیات از این قرین در نهایت
خراب و بد و پلای بود چنانچه در فصل ۲۲ اشعیا که قبل از این فصاحت بنفصیل شرح فرمایم
میکنم در حقیقت عجب دارند که با خود خود را بیکرند و الا بشمار غریب است که کسی حدس بزند که
مراد از این بیانات همین وضع حال دنیا است که مشاهده میکنیم در همین فصل عیون چهارم که
ذکر میکند ملاحظه کن که پیغمبر برای قیام قبل از تولد میلاد بشنوید و ای طوایف کوش دهید
رضای هر چه در آن است جهان و هر چه که از آن صادر است بشنود زیرا که غضب خداوند
بر تمامی قیامی و خشمش بر هر یک لشکرهای ایشان است که ایشان را لعنت کرده بقتل رسانیده
است کشته کان ایشان بخارج انداخته شده از لاشتهای ایشان عقوبت بر آمد کوهها از
خون ایشان جاری خواهند شد و تمامی عسا کرامتها کشته و خود اسماها مثل طومار
پیچیده خواهند شد بلکه هر عساکر ایشان مثل افتادن بر تال و پاشانند و انداختن از
درختش خواهند افتاد زیرا که شمشیر دوا سنا خراب دارد خواهد شد و این برادر و بر قوی
که ایشان را برای عقوبت لعنت کرده بودم فرود خواهد آمد تا اینکه بنفصیل از خرابیهای دین
او و مبنای پیغمبر را بدو از جمله عیارانش اینست و ایهای جادیش برفت و شاکش بگو که در مبدل
و در بیشتر نیز رفت سوزند خواهد کرد بدید و روز منطفی نشود و دوش دامنا منضاعد
خواهد شد فل بنیل خراب خواهد ماند که ابد لا باد کسی در آن گذر نخواهد کرد عرض
کم در این عبارات درست نظر کن و ببین یا عزیز از اوضاعی است که در وجه و در ذوق تقصیر
سرا خواهد شد که عساکر اسنان که ملائکه خدا بنده خواهند مرد و اهل زمین نیز خواهند
مرد و اسنان مثل طومار پیچیده خواهند شد و گای جسد خود فرود آمده بودم نظوی التمام کمال
التجمل الکتاب و اوضاع عجم که در فصل سوم و چهارم بیان فرموده مراد خواهد شد و در
لیث که در فصل بعد بیان فرموده ما شکار خواهد کرد بدخال جمیع این سخنان را جوی و هر
خود صفتها اشری ظاهر می کنند بلکه بشمار از کلمات را هم بر خال خود بدین هیچ معنی
میکنند و بنحویکه میخواهند بر همین اتمام و استانند و قیمة را بهین بگذرانند و ملطف مسا
باشند که نظام عالم بر عقاید بنما عجب کرد و در این اسانها نمیکند و انهمه شداید که از قیمة رستگاری
با این اسانی نیست و انهمه نعمتها که از بهشت فرموده اند انهمه مشوب بهر از کونه عذاب نخواهد
بود و اگر همین باشد نفوذ بالله در حقیقت رحت عجب هم بناید کشید و نعمت
و عذابی که دوست و دشمن در آن مشارکتند اکتساب و اجتنابی ندارد هر که هر چه

انفاق نصیبش هست با و خواهند رسید خداوند بحق ال تحمل دست ما را از دامان ال
تجره کو ناه نکند و عطا بد ما را انبطور فاسد نکند و این را هم بدان که قنات ادراک است
لیث با این امثا امری مشکوفاست و ایشان خوبان از نرفزان بوده اند و این
از ایشان خوبان از نرفزان بوده اند و سایر مردم هم از ایشان هم کفر بوده است و شبیه
همین قنات ادراک است که او توحید ایشان گرفته تا با این همه و با الفاظ مناسب با فقههای ایشان
از افرموده اند مثل اینکه با اطفال این زمان سخن گفته باشند که شاید ندوی در دل بکنند
و انفعالی حاصل کنند و بجزارت تربیتا بنیایا شعورشان زیاد شود و اینست که در وصف
خداوند و کیفیت ساوکیا و خلقت همه الفاعلی که مناسب جملاتی است ادا شده
و او اهل این امت ستمان که از آل محمد منقطع شدند و با این کتب رجوع نمودند با آنها
مصرف و شد و آنها را حقیقت پیدا شدند و در آخر این امت هم این جماعت نیز که علاوه
بر بی زالی تحمل منقطع شده اند و عقول ایشان بواسطه اعراض زالی محقر گرفته شده
با اینکلمات معرور شده اند و اینها را حقیقت پیدا شده اند و چون الفاظ جملانی بودند
همه را میخواهند در همین عالم اعراض جاری بکنند و شعور نمیکنند که کلامیکه شخص و نا
با اطفال میگوید که چه ملاحظه حکمت را خواهد کرد و معذرت که از حقیقت دور خواهد
بود زیرا که خواسته کلام را با فم اطفال نرزد بلکه کند و لازم انقطاع از آل محمد است
خداوند دست ما را از دامان ایشان کو ناه نکند و باز گفته است فصل یکم اشعیا و اکتفا
تو را مثل نخستین و مشیران تو را مثل اینها بود نشان بر تو هم گردانند بعد از آن بشهر
عادل و مدینه صادق نامیده خواهد شد بصیرت با حکومت و بر کبریه کافش با عدالت
خواهند شد اشعیا و این ۲۷ ایشان را بگو مقدس خود آورده ایشان را در پیشگاه
خود شادمان گردانند و انهمه عیون میکنم و رفیق اول بر کبریه کافش با عدالت خواهند شد
صحت منافق کتاب اشعیا بر کبریه کافش با عدالت خواهند شد و اینکلمات باز تحمل است
که مراد از افغانان آبادی بعد از خرابی اول باشد و مراد از طایکان و مشیران همان اساری بابل
باشد و اینها قایم شده است و شبیهی است و اما اشعیا از افغانان پس میخواهد و انهمه مراد
از بنی الدعام بنی المفسد است زیرا که و اینها بعد از این پیغمبر را بر پایههای سوختن ایشان و
ذیابج ایشان در مدح من چون کرده خواهند شد زیرا که خانه من برای تمامی قیامی بدین اتمام
مستحق خواهند شد انهمه پس در غریب المفسد من جاری کردن آن دلیل میخواهد و اگر بنیایا و
باشد که از برای آن یا عتقاد شما حدی نیست و در حقیقت که به بنا و بلاد اسناد لال میکنند

بدون شواهد صریح بحث عینی می‌کشد زیرا که دلیل آن محض احتیاج بر خصم است
که خصم معتقد باین تاویل است نیست و خود هم که معتقد باغواهی نیست که در اصل شوا
صدی صحت و اعتقاد باین هستند و حاجت بدلیل ندارد پس مثل همیاری که ظاهر در
بیت القدر است مثل شام ازاد و غیر آن جاری می‌کنند بنا بر این است خطار
لغو اصل این آیه هم نیز بلا حقه پیش و پس ظاهر در همان آبادی بعد از خرابی است چنانکه
در اول فصل مبرنا بد خداوند چنین می‌فرماید که حق را نگاه داشته بصدان زلفا
نما شد چون که در و درختان من و ظهور صدان من نزد یک است و نیز بعد از هم به
مذکوره است خداوند خدا که جمع کنند و اندک شده کان اسرائیل است می‌فرماید که سولی
انکسای که با و کرده اند بکران تا جمع خواهیم کرد تا آخر که غرض جمع آوری بعد از تفرقه بین
اسرائیل است که واقع شده خلاصه و بعد مصنف تحقیقات کرده و باضافه ای گفته که در
وفصل دیگر عنوان می‌کنیم **فصل** گفته است و اگر ملک حضرت میسر این نبوت
و نبوت دیگر را بظهور و انحضرت بشیر نماید ساقط التنبیج و موافق و صحیح نیست چه که اولاً انحضرت
اذغای بقیه فرمود و می‌فرمود پدر را در دیر شاهه نماید و بطولع پدر مرده می‌داد
و ثانیاً ظهور خود را ظهور و الله فرمود بلکه بشارت بظهور و الله فرمود جواب می‌گویم نمی‌داند
اینکه ملک را بر حسب معتقد ضاری می‌گوید یا مسلمین اگر بر حسب معتقد مسلمین است که
مسلمین معتقدند که عیسی اذغای بقیه خداوند را تفرموده است و این بختی است از تفسیر
کتاب که بر انحضرت زده اند و خود ضاری هم سابقاً بطلب زامی داشتند که بایند عوی از
خود عیسی نیست و شاهه را بطلب حدیث مفصل است که در تیار و تفسیر همان از احتیاج
خاتم سزا ظهور و ضاری و هر تیره و بیت پرستان در و این نموده اند که با ظهور و ضاری در
باب بنیکه غریب و عیسی را این الله گفتند احتیاج فرمود و حدیث بسیار طولانی است و از جمله
غریب ضاری یکی این بود که او را پس خدا خوانند هم نه بجهت قوالی و نه اسل بلکه بجهت اختصاص
و تشریف و حضرت بر آنجا بهر همان در فرموده اند که بعضی از ایشان عرض کردند در و گنبد شری
است که عیسی فرمود پدرم رسول خدا فرمود پس اگر باین کتاب عمل می‌کنند و پدر
افک که پدرم بسوی پدرم و پدر شما را بگویند که جمیع انکشان که خطاب عیسی بودند پس این
خدا بود نه چنانکه عیسی این او بود از انوجه که عیسی این او بود و بعد از انانچه در این کتاب
است ملاحظ کنند است بر شما آنچه را که کان کردید که عیسی از جهه اختصاص این خدا بوده
چرا که شما گفتید که مناقب شدیم که عیسی این خداست بجهت اینکه خداوند مخصوص فرموده است

باینه مخصوص نفرموده بان بخیر او را و شما می‌دانید که این مخصوص شده بان عیسی مخصوص
نشد انقدان این قومیکه عیسی باغوا فرموده که مریم بسوی پدرم و پدر شما را باطل
شد اینکه احتیاج بر این عیسی نباشد بجهت اینکه ثابت شد نزد شما انبیک بقول عز
از برای کسیکه نبود برای او مثل احتیاج عیسی شما اینست و بر این نیست که حکایت کرده
لفظ عیسی را و با و بل کرده اند از این بر غیر و جیش بجهت اینکه هرگاه گفت عیسی پدر من و پدر شما
پس تحقیق که اراده کرده است غیر آنچه شما بسوی ان رفتید و تخصیص داد بدو و از وجه می‌دانند
شاید عیسی قصد کرده که مریم بسوی دم یا بسوی نوح که خداوند با لا می‌برد مرا بسوی
ایشان و جمع می‌کند مرا با ایشان و دم پدر من و شما است و هم چنین نوح بلکه غیر از این
اراده نکرده پس ضاری ساکت شدند و گفتند که ندیدیم مثل امر و زجاده و خاصه کنند
را و فرمود باشد که در امور خود نظر کنیم تا آخر حدیث شریف پس بین که علمای ضاری
در آن روز می‌دانستند که مستند باغوا غیر از همین لفظ که مریم بسوی پدر خودم و پدر شما
چیز دیگر نبوده و همین الفاظ صریحاً بر اینست از برای خدا که در اناجل است از اناجل
و تحریفات خودشان است و لهذا هیچ بل سدر لال نکرده اند مگر باین لفظ که پیغمبر را تفسیر
بادم و نوح فرمود و در خود اناجل هم شاهد فرمایند پیغمبر است که مکرر خود را با اسم فرزند
ایشان خوانده است و مسلمین هم لا محاله بحدیث و تفسیر فرموده باین معتقد باشند
و این کفر را نسبت به پیغمبر محضوم ندهند و قوه ای مصنف دلا باین که مدعی سلاهی
لا بدی بجهت قول بگویند و این عزیزات را معتقدانه فرای و اگر بر حسب معتقد نصایح
بجهت الزام ایشان حرف زده که انعامی الوهیت هم در بیان عیسی بودند و این است که خداوند
فرموده خطاب بعیسی که **ما انت فلک للناس اتخذ و نحن واجبی الهم من دون الله قیل سبحا**
ما یكون لما یقول ما لیس بحق ان کتفله فقد علمت لایه و نیز فرموده است که اتخذ
احبارهم و رهبا هم اربا با من و ان الله المسبح من مریم و حضرت باقر را در تفسیر این آیه فرمود
است که مسبح را تعظیم کردند در انفس خود تا اینکه کان کردند که خداست و اینکه او شری
خداست و طایفه از ایشان گفتند سبوحی سه ناست و طایفه گفتند که او خداست خلا
و در اناجل هم مکرر انحضرت را با اسم خداوند خوانده اند از جمله خراجیل مقرر است و خلا
بعد از آنکه ایشان سخن گفتند بسوی اسمان مرتفع شده بدست راست خدا بنشست و در
اوایل انجیل لوقا است که مادر یحیی بعد از و در مریم گفت و از کجا این بمن رسیده که
مادر خداوند من نیز من اید و حکایت از بطرس و دیگران هست که او را خداوند

خطاب میکردند و منعی نفعی نبود و از خود علی بنی نقل کرده اند در باب بیست و یکم می گوید
 خود را خدایند خواند و هم چنین در باب بیست و دوم بنفیس بر فرشتگان نشان داد
 خود را میبکند و در غیر این مقامات هم نشان داد پس گوید که این الفاظ مغروری در باره
 علیه هم این الفاظ هست و نصاری هم که او را خدایند خواندند و بنا بر این ما فی بیست که این
 اخبار از ظهور علیه هم باشد و یقیناً اخبار ظهور و انحضرت باشد و این واضح است تا این
 خرافات که شما میگویند و لکن سابقاً از آنچه بیان کردیم دانستی که بعضی از اخبار از سلطنت
 سلیمان است و بعضی از ظهور علیه و بعضی از ظهور یسوع و بعضی از ظهور صاحب الامر و
 بعضی از اوضاع رجعت و قیامت و هیچ کدام داخل موضع انجیل نیستند و در اینجا که در انجیل و باز گفته
 تا اقل حکم سفید در ظهور ان حضرت بعد از او برداشته شد بلکه در انجیل صلاح را بر اشیاء
 مرتجع و لا ندر بر افوق بصورتی نموده باشد که جهت از ان جهت است که یک نصیب صاحب انجیل
 هست بشیریه اند چنانچه اخبارشان در ظهور و بروز از ان جهت است که یک نصیب صاحب انجیل
 بیست مثل خود را هلال میکند و دیگری علاوه اخراج و اصطلاح نموده سلطان الله میداند
 خود را هم دوستی است و دوست عالم گمان کرده اند جواب میگویم در حقیقت متعین است که
 کزن بچه مرده میخندد مگر این جنگها و صنعت آلات حرب که در نصاری شایع است از احکام
 مبین است یا خود اینها بجهت ملت این اعمال را میکنند یا عرض ایشان صرف در نیات است
 و وسعت دادن مملکت و زیاد کردن خراج و فواید ان عم از انکه خلق در ملت متابعت
 آنها را میکنند یا نکنند بلکه کاری است درین ندارند و جنگهای ایشان مبتنی بر عین
 بسوی نصرت است و عدم تسلیم مردم نیست علیه است و الله که ایشان ادعای شعور میکنند
 با اعمال ایشان جاهل ناقص مصیبت کار بر شرایع انبیا استدلال میکنند و از خود حضرت
 علیه میگویند پس سنده است که چنانچه فرموده باشد در یک بیت هست از حضرت صادق
 که علیه خبر از قوم خود را میبرد پس متحمل شد ندان او و خروج بر او کردند و در نکریت
 پر و قتل کردند با او و او هم مقاتله کرد با ایشان پس کشت ایشان را و این است قول خداوند
 فامنت طائفة الیه و در حدیث دیگر است از انحضرت دو باره حواریین که گفتند خدایا
 الله که بخدا قسم که نصرت نکردند او را از یهود و منافقان و نکرند خلاصه پس محقق
 نیست که چهاردی فرموده باشد و حدیث اول هم که دال بر قتال است ملاخفه میکند که
 دشمنان سبقت گفتند و این در حقیقت دفاع است نه جهاد و در عبادان انجیل امر
 بجهادی ندیده ایم بلکه در انجیل متی است در باب نهم که با شر بر مقاومت میکنند بلکه

هر که برخاسته و است تو طایفه زند و دیگر را نیز بسوی او گردان و اگر کسی خواهد با تو دعوی
 کند بپراختن را بیکر بقای خود را نیز بدو و اگر در هرگاه کسی مجبوراً تو را بدید و راه
 بیر و دو میل همراه او بروی و ناچار فرمود شنیده اند که گفته شده بود همیشه خود را محبت
 کن و با دشمن خود عدول نما اما من بشما میگویم که دشمنان خود را محبت کنید و برای
 من کشتن کان برکت بطلبید و با ناسب که از شما نفرت کنت را کشتن و بگریز که شما
 بخش دهد و رحمت رساند دعای خبر کنید تا پدر خود را که در اسرائیل است پس ان شود
 زیرا که افتاب خود را بر میدان و نیکان طالع میسازد و یاران بر عبادان و ظلمات ان
 تا آخر مابین و در باب بیست و چهارم متعین از جنگها و وفایع بعد از خود خبر داده
 است و اصحاب خود را امر بصبر فرموده است خلاصه پس این نشان که گفته خرافات است و باز
 گفته و آنچه انجیل جمع شدند و غرر نکشند بلکه پراکنده و ذلیل شدند
 خاماً از ارضی مقدسه عیار شد بلکه خراب مخصوص بعد از اشراف تیرافاق از افاق
 حجاز بواسطه محاربات بین اسلام و نصاری بلکه خراب و ویران گشت و حال و ترتیبی
 است که در اول و صلوات و افدام در تعبیر و بادی ان را از حق نموده اند و بسیار یاد شده
 جواب میگویم که سابقاً گفتیم که اجتماع نبی اسرائیل در زمان سلطنت سلیمان است و در آن
 و کوفتم که شما مجبور میگردید که اجتماع ایشان در اینجا شده و اگر بنا بر این است پس از ارضی مقدسه
 را هم نابود کرد که در هیچ فوق دهد و اما بادی از ارضی مقدسه در اینجا نقل کرده اند
 که خود بیت المقدس را بعد از خزیه عمر یاد کرد و در زمان سلطنت نبی امیه هم که عمر
 است شام بنیهای بادی رسیده حال هم چنانچه که غالباً از یهود و نصاری و اهل سنت
 هستند و سدا بادی ان هستند و این باب پنجاه که بدست کفار و یهود و نصاری
 و غیر ایشان واقع میشود و هیچ یک پسند خاطر اولیاء خدا نیست و ایشان هیچکدام
 همه بدعاهار و ابل میبکند و در باب انبیا تغییرات میدهند که در اخبار اشاره بانها
 شده و شمارا الحمد لله قدرت تصرف در این امور حاصل شده است عبت بی دلیل و برهان
 بخود نیند پدید باز گفته و ساداً طوائف بسیار با ارضی مقدسه توبه نمودند چنانچه
 در فصل عه استیفاء اول تا آخرش ذکر کرده است میفرماید که ایشان تمام برادران
 شما را از تمامی قبایل پراسیه و عراده ها و سحاران و حجازان بخداوند بگویند مقدس من
 اوشدهم از راه هدیه خواهند آورد و انهمی چنانچه همی قسم از اطراف عالم با من جمیع ام
 فوج فوج بان ارضی چنانچه زارت و طواف رفتند صدق الله العظیم و صدق رسول الله

الحکیم حکیم جواب میگویم اولاً بشهادت صریح انبیاء دانسته که از این قبیل اخبار از
 ظهور سلطان بن داود داده اند و ثانیاً قبل از اینها مردم فوج فوج قتلشان رفتند و
 بعد از اینهم خواهند رفت و اینها دلیل حقیقت نبوت و الا سلاطین بجای آمدن و سقیانی نبوت
 هم مینابست برحق باشند زیرا که انقسم که هر مردم و راجع میباشند هرگز در این زمانها
 اتفاق نیافتاده و دلیل صدق برهان و اینها حق است ندانم که برای کفار و مؤمنان
 هم حاصل میشود و ثالثاً صریح هم فصل است بعد از این که خداوند آسمان و زمین را در
 چندین میافزیند و خلق را در انعام باقی میدارد و ان او شلم جلد است که در مکافه
 یوحنا است در باب بیست و یکم در این استماعی جدید و مبینی جدید چونکه آسمان اول
 و زمین اول در گذشت و در یاد یک باقی نمیشود و من یوحنا ششم مقدس را و شلم
 جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل میشود و محبتش چون عروسی برای شوهر
 خود را داشته نا آخر که همه اصناف قبیله و اینان میکنند چنانکه خداوند فرموده بود شد
 الا در غیر الا رض و التسموات و بر و الله الواحد القهار و يوم نظوی السماء کما هی
 التجیل للکتاب کما بدنا اول خلق قبله و علا علینا اننا کما فاعلین و یسألونک عن احوالنا
 بنسفا و فی نسفا فیدرها فاعا صفا لا تری فیها عوجاً و لا امناً و کذا لایان
 دیگر که فرموده است ای نادان این سخنان را با وضاحت بنیان نادر میگویم که درست نخواهد
 آمد و بقاء خواهد بود و این بنیان نیست و حضرت امیر فرمود ما اصطفی من دار و اله اعناء و انما
 فناء فی حلالها حساب و نه حرامها عقاب پس ان او شلمی که این اوضاع در ان سر یا
 میشود این زمین و بنیان نیست و مال عرصه اخرت است و اینگونه اخبار در خط مظهر
 انام نگارند زیرا که ظهور و انحضرت هم در دنیا است و در همین دنیا سلطنت با استقلال
 در تمام زمین خواهد فرمود خود را کول میکند و در این خود را مفت میارند و
 باز گفته و ساجا او و شلم با اسم جدید خوانده نشد و بیباله دغاء و شمر صادق و شمر
 عادل نامیده نشد و علاوه اسم باید از جانب خدا و حکم کتاب الهی باشد نامنا
 با هزاران هزار و مقدس بنامد تا سعا هم این وقوفات در ظهور الله باید واقع شود
 چنانچه هر نبوت توریه را بخیل ناطق است بلکه این ظهورات باید هزار و دویست و نود
 سال بعد از ظهور نقطه زمان ظاهر شود و کذا لک بظهور نقطه فزان و نقطه بیان
 توان قنبر خود بدلائی که گذشت و علاوه ندانم از ان را چه مرتفع نشد بلکه بیان
 از اخر هم نشد زیرا که در علاوه حکم سبب را محو کرده در کتاب الهی بن فرمودند جوی

میگویم در حقیقت باید از رسول خدا شرم کنیم که اسم انجیل را با او واسم گایو را با او
 حضرت امیر بن کیم خداوند برای انجیل را بدیده که در مقام مجاز از این شده ایم اما سر
 که در باب ساجی اراضی مقدسه گفته بر فرض که شما حالا این اسما را ذکر کنید ان
 ستمیها انتم و انما و که ما انزل الله بها من سلطان سلطان خداوند را با نشان بدید
 تا به بیستم مجس قول که حرف پذیرفته نیست عرض کردم که مسیح مبین را بدید که بسیار است
 باسم من بر میخیزد و ادعای عیسویت میکنند چنانکه الان برخواستند و فرموده شما کول
 بخورید در باب بیست و چهارم انجیل متی است بلکه مسیحان کاذب و انبیا کذب ظاهر شدند
 علامات و معجزات عظیم چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی بر کربکان و این کوه کردید
 اینک شما را پیش خبر دادم پس اگر شما را گویند این دو صول است بیرون مروید یا انکه در خلوت
 است یا در مکتب یا در راه چنانکه بر قاضی شاطع شده تا مغرب ظاهر میشود ظهور و این
 نیز چنین خواهد شد و هر جا که مردی باشد که کسان در اینجا جمع شوند و فواید از
 مصیبت ان ایام آفتاب تاریک شود و ماه نور خود را ننهد و ستارگان از آسمان فرود
 بروند و قوای غلظت منزل کرد و انگاه علامت شیرانشان در آسمان پدید آید که در دور
 ان وقت جمیع طوائف زمین سینه زنی کنند و لیر انسان و ابیه بنیست که بر اینهای آسمان
 با قوت و جلال عظیم میاید و فرشتگان خود را با صور بلند و از فرشته شده بر کربکان او
 را از ناله های اربعه افزایران تا بکران فلک فراهم خواهند و در نا انکسر فرموده که این امر در
 است هر انبه انما میگویم انبیا به نکرند تا انهمه واقع شود آسمان و زمین را بل میشود و
 لیکن کلان من هرگز نابل نشود اما از ان روز و ساعت هیچکس اطلاع ندارد و حقیقت ملنکه
 است ان خبر بد من و در اخر فرمایشان و عرض اینست که جائی که مسیحان و انبیا کاذب میگویند
 است بلکه معجزات عظیم از قبیل شعبه ها یا ایانی که شما اخبار را میفرمایید بر زبان آنها
 جاری میشود و در حقیقت نه شعبه و نه ایانی شما هیچکس معجز نیست و نظایر ان اخبار
 است و بدو رخ اسم مسیح یا نبی بر سر خود میکنند و این بدو رخ اسم او و شلم جدید
 یا صادق یا عادل بطریق اولی میتوان گذارد و بر طبق انایات مجعوله هم میتوان خواند
 و هیچیک از اینها اعتمادی نیست تا انکه احرامان مثل افتاب از سحاب چنانکه فرمودند
 و امر مسیح نیز مثل برق لامع چنانکه فرموده ظاهر شود و یکدانه باید بکند و دیگر این
 خرافات ممنوع نیست و اما انکه با هزاران هزار و مقدس بنامد انبیا برای شما هم که نشد
 است هزاران هزار از محمد الله بنیست و ما هم که هستیم قدسی در وجود شما نیست و سوا

فواش اعمال چه که مرتکب هستید چیزی ندیده ایم هر چند که در کتب خود اظهار فرمایید
 میکنید و ایندله که کسی را بوی خود میکشید و یا میکشد و یا محض اینکه از او عطش
 میشود با حال خسته خود را بر او میدهد زلفهای خود را بر یکدیگر حلال میدهند
 انواع مباح میشدند و جاعلان را میسازند که طیفشان پالوده اول باطنها را درین
 مغرور و پیر و شمشادند و چون بر مکتون عقاید شما و خواجگی که مرتکب میشوند
 مطلع شدند نازشان و گردان شدند و باعث شد این جمع دیگر گردیدند که کول شاران
 خود را تا آنکه گفته که همین وقوفان در ظاهر و باطن خود را جویای میسازند از این
 مطلب داده ایم اول اینکه معنی لفظ خداوند که در این مقامات مستطاب است اینها نیست که تمام
 گویند و ثانی اینکه اختصاص ظهور بعد ندارد در باره عینی و دیگران هم هست چنانکه
 واقعی خلاصه و اما آنکه گفته که بعد از هزار و دویست و نود سال باید باشد که هزار و
 دویست و نود و یک و دو یکی از کتب دین و ناول بیلجائی کرده و جواب از آن بنویسند خواهد
 آمد و اما آنکه گفته اند ایشان از آن اراضی بلند نشدند ملاحظه نما که تمام هشتاد و سه
 و چهار صریحه او است از راست یاد و رو میگوید منرا علی حجت از شیراز بیرون آمده
 میگویم امام از من که ظاهر میشود میگوید خودش بیست و نه سال و در این مقام مرده
 حسنه را برده اند در عکاسی کرد و عکاسی در حواله شام است حالا در جواب مورد
 میگوید که این اخبار صادق بر پیغمبر و بر منرا علی حجت ملعون نیست زیرا که ندانی آنها از
 آن اراضی بلند نشدند و با نجات نهند اگر بیان بیان باید گفت که پس وجود مقدس پیغمبر
 خودش بیست و نه سال و او است عادل و او است صادق چنانکه خداوند فرموده کونوا
 مع الصادقین و فرموده انما یهدی الله بانه یهدی عنکم الرجز اهل البیت و بطهره که نظیر این
 حقیقه قدس و عدالت و صدق در ایشان جمع است و مخصوص از اسماء بوی که صادق
 است و یکی مقدس است و یکی روح القدس بعضی گفته اند که با رقیب که در انجیل کتابه از
 انجیل است یعنی روح القدس است و بعضی گفته اند که معنی آنکه ایست که میان حق و
 باطل را جدا میکند و مسلم عادل هم هستند برزگوار چنانکه خداوند فرموده یا ایها الذین
 جاءکم للناس من الله فاعلموا ان الله قد فرغ من عباده الظالمین پس ائمه عالم نیستند و هر که
 ظالم نیست عادل است و نیز خداوند او را شایسته قرار داده و شهادت ائمه عادل است خلاصه
 عرض این است که اگر ناول باطن صحیح است پس باید المقدس را هم شخص پیغمبر ناول کن و بگویند
 از بیدار مقدس بلند شدن و اگر صحیح نیست و باید مصادق ظاهر و عینی داشته باشند

پس ناولی که در باب منرا علی حجت کردی که بیست و نه سال است باطل است و لا یزالان این
 ناول باطلان خود را هم هست و آنچه حق مسئله است اینست که ناولان حقه صحیح باطل
 ظاهر و باطن باید جمع شود و این نشان است که هر چه از حد دل خواست بگویند و خود
 نبوی هکمل و باز گفته است و در انجیل و خطاب شان و هم این ۱۴ چون روح
 راستی بیاید شما را تمام راستی را شاد نماید و چیزهایی میآورد که حال شما متحول میشود و او
 چون بیاید جهان را بصدق و اخلاق ملزم خواهد ساخت و او را جلال میدهد
 کجالب که از انجیل و انجیل بر چه گفته اند مختلف نزد من موجود است و هیچ کدام با این الفا
 که نقل کرده نیست و اینطور است تا چون را بگویند اسبق بیاید و شما را ثباتی راستی را شاد
 خواهد نمود زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه میشود خواهد گفت و
 شما را بابتد خبر خواهد داد و او را جلال خواهد داد تا آخر و بر عرض که گفته بان لفظ
 هم باشد طوری میشود و البته بسیار چیزها هست که از حوصله مردم آن روز بیرون
 است و لیکن غالب نیست که مخصوص اینک را تعبیر داده تا کسی نگوید که بشود انون عینی
 باید موعود صاحب علم غیب باشد زیرا که اینجا عین غیب گذشته که شهادت و اقامت میکند
 و از پیش سر خود بلکه از اندرون خود خبر میدهند میگویند نه سوال کن باینکه خداوند در
 کتاب مجید خود فرموده ما شهدتم خلق السموات والارض ولا خلق انفسهم و انک متخلل
 فیهم و انک باهم و انک من عندک باوجود اقرار خودشان بجهل و ظهور و این
 تجربه چنانکه گفتند و خود را هلاله بخوانند باری و عجب این است که در انجیل و در
 احصه همان و شنبه دیگر این باب شان و هم و در باب پیش و عنوان نموده بودند و باطل
 و خبر از ظهور او و هر لفظ روح القدس و روح حق و روح راستی چنانکه در حدیث
 ذالقی ترجمه ما را باطل است که از بخار نقل کردیم و از حدیث شریف که سابق ذکر شد در حدیث
 که در انجیل پیغمبر خاتم است پس این سده باب همه خبر از بشر و درون آن بزرگوار است که این
 مرد در این مقام ذکر کرده و اگر چه شمه نیست که صاحب احادیث و سیدالشیخان و هم که در حدیث
 میآوردند باین صفات را رسانند و در باره شما نیست میگویند نه شیم الله عز و جل اینها را
 و اگر کسی علم اینده را داشته باشد علم حال را بطریق اولی خواهد داشت چنانچه از انجیل
 ال محمد این را و بقی ظاهر است شما از محتفیان موجوده خبر میدهند تا صادق از کاتب
 بنویسد و در انجیل است که باب ۲ معنی این است که خورشید اهل پاک دلان که ایشان خدا را
 خواهند دید عرض میکنم در این باب که لا یزالان نیست مگر همینکه منظور او است که ایشان خدا را

در بعضی نسخ درج شده است

نماید برای این ظهور و حال اینکه اختصار در این نیست و مقصود از دیدن خداوند هم بدین
انسانی است که فرمودند که تا ما را لعین نباشد شاهدان و لعینان و لعینان و لعینان و لعینان
ندیده اند و از چشمها شاهدان و لعینان و لعینان و لعینان و لعینان و لعینان و لعینان
رویت یافته اند و این معنیها است که در حدیث بیان آنها نیستیم و این خود رویت در هر زمان
ممکن بوده و هست و حضرت صادق با بوی صبر یادگیری از اصحاب فرمود که با قولا ن می بین
خداوند خود را و بعد فرمود آنچه حاصل است نیست که این حدیث را بجهال مکه که کان میکنند
مقصود بدین بچشم است و حال اینکه آن مقصود نیست عرض نیست که بدین خداوند یاد داشته
یا که اختصار بر بیان مخصوصی ندارد و این وضع هم که کان میکنند نیست و باز گفته اند
مقتضای ۳۳ نگاه عادلان مانند افتاب در ملکوت پدر خود خواهند درخشید عرض
میکنم این باب در چند فصل پیش که تفصیل تشریح مختصر را میکنند و کان کان که در آن جمعی
گشت و صاحب مزه که داشت ناهنگام حضا و الوقت کاکلی را جمع نموده و سوخته
و کسدم را بر زمین مذکور شده و صدای آن در این زمان نیست زیرا که کاکلی که مراد
کفارند باقر خود را در موجودند و عادلان در وقت هزار پرده و مشد تفتنه باید بفرست
کنند و منع از ظهور و درخشند که خود کنند تا با حق سلامت بیرون بزنند و در وقت
انتهای میان ما و شما اختلاف نیست تفاوت اختلاف در فهم هر موضوعی که هر
باز ظالم و عادل را میگویم یکسان را منظور داریم باز گفته اند ۱۲ خانه من بدین دعا نایب
خواهد شد و دیگر مرا نخواهد دید و ثانیان زمان که بگویند مبارک باد آنکه با اسم خدا
میاید عرض میکنم این باب در باب دوازدهم می که نیست و در بیست و یکم اسم بیست و
هست و در ترجمه اصفهانی خانه صلوة نوشته و اما فقره دوم که دیگر مرا نخواهد دید
تا آخر در هیچیک نیست و چندان ممتهم نیست که تلمیح بیست و نه تا آخر بگویم زیرا که اگر
منظور اسم بیست و نه است و شما همچو اسمی هم گذارده اند دلیل امری نمیشود و هر قسم
اسم میتوان گذارد و اگر منظور آمدن با اسم خداست جواب از آن هم سابقا داده شده
و باز عبادت دیگران باب دوازدهم فصل کرده اما در اینجا در باب بیست و یکم است و
آن مثل صاحبان و ناگناست و ظلم علیات بر ملا و بر سر و فرزند و سلوک و با
علیات بعد از آمدن و در آخر مصنف نوشته مقصود آمدن صاحب عالم است بام
پدر اسمانی و دلیل امری نمیشود و البته پدر اسمانی که روح القدس است با آمدن نام
تم خواهد بود زیرا که از ایشان معارف نیست و سخنهای او این است که جمیع امور عالم بر دست

روح القدس باری میثو و قدوت و فوق مشهود است اگر خاتم آمده است بعضی از کمال
خود را ظاهر کند تا شایسته تمام و نیاز پیدا کند که دلیل اینست است نسبت بیاب پنج کتاب
بو حجاب هفتم داده است و در آن مقام نیست و این صریح است که این مطلب جز
است و چنانکه از فرمایش نبی صریح و صدیق علیه نصاری دانی و اینها از تحریفان
مؤلفین منسوب است و مقصود آنحضرت ادم و روح بوده و روح القدس نیز با هم پدر
اغلیت خوانده میشود و هر وقت که آمد البته آثار او با او خواهد بود چون چراغی که بیاروند
که نور او با او است و چراغی نور ظلمت است که از او بدو غیاء چراغ خوانده اند و بی و باز
ابیهفتم از بیاب اول مکاشفات بو حجاب نقل کرده که اینک یا ابرها میاید و هر چیزی او را
خواهد دید و این نیز این فقره هم اخبار از آمدن علیه است و محل انکار نیست تفاوت
اتاری داشته اند و هر وقت که بیارند با او آثار خود خواهد بود و باز اینهم از بیاب
بیست و یکم مکاشفات نوشته که فرمود و شنیدم از عظیمی از انسان که گفت اینک سکینه
یا خلق و او با افتقار خواهد گرفت و آنها خواهند بود قوم او خدا خود با آنها خواهد بود و چون
خلق آنها دوایه پیش از اینها است که در بیاب و در شلم جلد بد سابقا نوشته و این
ایات کلیه اخبار از قبیل است و این است که در بعضی ترجمه ها در عنوان منبوشند و در ذکر
معاد کل و از شلم جلد بد اینست که در باب بعد از این مذکور فرموده است و حق خواهد
بود خدا هر شان را از چشمهای آنها و دیگر نخواهد بود و در کتب بعد از اینست و حجتی
داده است که از جلد بیاب است و آن کس که غالباً بد هر چیزی را وارث خواهد بود و من
او را خواهم بود خدا و او خواهد بود مرا و لودی اما خوف ناکان و این ایمانان و خبیثان
فانلان و زانان و ساجران و بد پرستان و تمامی در و غولان حصه آنها و بد بیا که باقر
و کبریت میبشود و بیست و نه تا آخر است عرض میکنم چون قبل از این از او صنایع بر خیزد
مرکز اول خبر داده و چنانچه اول فرمود و دیگر در اینجا نیست و شاید کلام این مرکز ثانی است
که بعد از دخول جنت مذکور شده از تحریفان بگویند که عذاب را منقطع میدانند چنانکه خدا
در قرآن افعال او را فرموده و رد کرده است و قالوا ان الله لا یمنعنا من الله ما معذرة فلان
عند الله عهدا فلن یخلف الله عهدا ام قتلون علی الله ما لا تعلمون بل من کسب سته و احاط
به خطیئته و اولئك اصحاب النار هم فیها خالدون خلاصه کلمه خبر از او ضاع اخبر است و
هیچ مناسب با او صنایع و ثبات ندارد زیرا که در این عالم همه میبندند و خدا فرموده که در این عالم
نیست پس هیچ دخل عطلت شما ندارد و هر چند که همین زمان را قیمه میخوانند و هیچ خطی است

استانجا از سراسر آن که در این کتاب است
در این کتاب است

ادبانی دین

حز

55

خود عزوجل پس کشد شی و هو التبیح البصر سائل عرض کرد فرجت عتی با اسم المؤمنین
 فوج الله عنك وحلت عتی عتده بعد حضرت فرمود و اما قول خداوند بلام بقاء و هم کافران
 و ذکرا و مؤمنین را الذین یظنون انهم ملائکه و هم و قول و از برای غیر مؤمنین که یوم ببقونه
 بنا خلفوا الله و بعد و قول خداوند من کان بر حلقه ربه طبع علما کما یزید و اما قول
 او بلام بقاء و هم کافران یعنی مبعوث شدن پس اسم گذارد است خدای عزوجل و اما
 و اما خود و هم چنین ذکر او مؤمنین را الذین یظنون انهم ملائکه و هم یعنی بقیه و اما
 که مبعوث میشوند و عتو و میشوند و حساب کرده میشوند و جزا و معشونه و ثواب و عتقا
 و ظن در اینجا یقین است و هم چنین قول خداوند من کان بر حلقه ربه طبع علما کما یزید و اما قول
 او من کان بر حلقه ربه طبع علما کما یزید و اما قول خداوند من کان بر حلقه ربه طبع علما کما یزید
 میشود بد و سبک و عدا خدا را بنده است از ثواب و عقاب و بقاء و اما یزید و اما
 و اما مانع است پس بقیه و جمع آنچه در کتاب خداست از بقاء خدا پس بد و سبک و اما
 میکند بان بعت و از هم چنین است قول خدا بنیال یحییهم یوم ببقونه سلام یعنی بد و سبک
 و اهل عتو و ایمان از ثواب و سبک مبعوث میشوند سائل عرض کرد فرجت عتی با اسم المؤمنین
 فوج الله عنك وحلت عتی عتده تا آخر حدیث شریف پس در این حدیث شریف نظر کن و ببین که
 هر آنچه حضرت میگوید ناوایل برای است و بر مسلمین باز نیست که بیدارند از ایشان ناوایل
 فاسد را و چون فقر حدیث طولانی بود و بنقصیل شرح داد انحضرت حاجت بطویل نیست
 و بعد هم باز فقر کلام میباید **فصل** بعد از ذکر این گفته است لقاء غیب منیع
 لا یدرک و تکرار تالی و محبت محال و ممنوع و غیر معقول و غیر متصور و کفر و شر و الحاد
 است الا بظهور نفس که مظهر ظهور او است در عالم و خلق که با اسم الوهیت و ربوبیت ظاهر
 میشود و اگر مقتضو لقاء رحمت عاتیه است که از غیر المقتضی انحصار بوقته و در وقت و
 قصه و در نفس ندانسته و ندارد و احدی که طبعی بین و در هر یار انکار ندارند منتهی
 ادیان رحمت الهیه میگویند و اما ظهور ان طبعی بین است که با انرا عالم طبع شود البته ظنا
 و سلسله عالم و موجودات تفریق و پریشان کرد پس مقصود لغای رحمت منبسطه کل الیه
 است که جمیع امیج که با ایشان منظرند و هر ی و طبعی میگویند افسان کامل مرتبی است
 و کون در تفریق است باید ظاهر شود چه که عطلات مرتبه کل میدانند و انحصار است بظواهر
 ظهور و بنا و لغای و چون نبوت بظهور و عالم انبیان ختم شد رحمت و مساد و قیامان
 حضرت و اهل بیت عصمت را بقاء الله ایشان فرموده اند و این است تر متر و تفریق

9.

اف

افضل است و جبل بنهار و نهار و سببنا اطراف مدینه مبارکه عکاس است و اول طلوع
ان تبارک از افق عراق بود چنانچه میسر نماید و الله به عوالم دار السلام و هم دار السلام عن
ربهم و هو و هم بیا کافوا بعلون و در بیان طلوع ان تبارک مکان را از طهران فرموده و ان را
ارض مقدسه فرموده و اشاره بطلوع تبارک در بغداد و در بعضی بناها هم ذکر دار السلام فرمود
و در بعضی بناها هم بلفظ سر ذکر فرموده که مطابق است عدد با ادرنه و در بعضی بناها هم او ادنی
فرموده اشاره به عالم غلبه الزوم فی الدنیا و هم من بعد علیهم سبعین و ادنی لادنی
ادرنه است و حقیقه غلبه نظم و صاحب ظهور است و در بعضی بناها هم از سر غافر فرموده که با عکا
عدد مطابق است و تطبیق عدد در بیانات صاحب بیان و اما طالع فرغانه بنا است
جواب دیگر منتهای سعی خود را در اثبات این مطلب نموده است و ما آنرا فرض
صحیح می دانیم از آنکه را می بینیم بلکه می گوئیم سلیمان که از این دانه قوی تر و صحرانچهره است داری
و لے می گوئیم که شکی نیست که مکان ظهور را ما هم می یاریم و ایشان در این دنیا جز و
ذات ایشان که منقلب نشود و ظهور و بگری در آن ممکن نباشد که نیست مسلم بر
که شمه نیست که در این را حتی ظهور آن دیگر هم شده است و همیشه اگر ظهور در این
اراضی صغیر ذی امام است باید همه این ظهورات را امام بدانیم زیرا که معنی صغیر ذی
همین است که در دیگر باری یافت نشود پس بنا بر این خلفاء بنی امیه را هم باید دانه ششم
و اعلام باطله دیگر را هم که از شام حرکت میکنند باید امام بدانیم زیرا که بقول تو ممکن
نیست که در آن اراضی غیر از امام ندانی کنند و مسلم چنین قولی صحیح نیست و ممکن است
که کسی در آن اراضی دعوی باطله بکند پس باید آثار شخص امام که صغیر ذی امام است
و از او منقطع نمیشود ملاحظه نمود و ذکر آنها مکرر شده است و مختصر بیانات گایه
نیست چنانکه شما گمان کرده اید بلکه چنانکه ثابت کرده ایم خود کتاب جد بیاوردن بعد از
قران علامت این است که این امام و وصی پیغمبر نیست بلکه منقطع از انحصار است و هر که
منقطع از خاتم النبیین از خداوند در خواهد شد و در دعا است که الله و یوم
شفعاء اقرب الیک من محمد و آل محمد بجمع اللهم شفعاء فی و مقبول نیست که کسی که تو
می گوئی رجعت سید الشهداء است و وصی پیغمبر خدا است احری را که جاده اسلام
بر آن کوبیده شده و اس و اساس اسلام است که کتاب خدا باشد گنجی در مقابل
او بیاورد و ادعا کند که اشرف از کتاب خداست و همچنین برانست خود این را و خجسته
است بر طرآن و کفر مدعی و انعطاف سابق بنقصیل ثابت شده است و دیگر این

خرافات را منقطع نمیشود و محض باید شدن حد از اراضی شام بمطابق
مقرر شد زیرا که باید اینه اخضا ص با نام نثار و بعد از آنکه این طلب را بطور
کلیه و الشیخ حال نظرداده که آورده است میگوئیم و آنچه بکلی دلائل بر مقتضای
خارج نموده بعد در بانی سخن میگوئیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اما
ایاتی که دلالت بر مدح ارض شام میکند مثل آنچه حکایت از حضرت موسی فرموده
و نیز درباره حضرت ابراهیم و لوط و درباره حضرت سلیمان علیهم السلام این بیانات دلالت
بر مدح ارض شام میکند و شبهه در این نیست ولی مدح این زمین دلائل بر طلب تو
ندارد زیرا که اراضی مدینه در کتاب خداوند و در اخبار آل محمد علیهم السلام دنیا
است زمین بنی زاهم که شهر بنی ناس است خداوند را بدو عطیه خوانده و مکه و مدینه هم به
شبهه از اراضی مدینه اند و زمین کوفه و کربلا هم فضلشان معلومست و زمین قم
هم مدح بسیار دارد و هر گاه از اراضی مدینه در زمین لبنان است و مدح بودن
دلیل این نیست که باید ارتفاع نثار از اراضی شام پس این بیانات که ذکر آنها در این مقام
ندارد و اما بیا سرتی و تاویل که برای علیل خود نموده خوب بود که امثال من و مصنف
که جاهل بجغرافیای شام هستیم دخل و تصرف در بیان حقیقت نمیکردیم و و امیکدا شیم
بکتابیکه اهلهش بوده اند و هستند و حجت و سقیم بن ناویل از اخبار آل محمد علیهم
السلام باند پیغمبر پس میگوئیم که ظاهرا زککات او در این مقام و جاهای دیگر این است
که بیت المقدس را از کعبه هم اشرف گفته است و لهذا پیغمبر از مکه تشریف آورده است
به بیت المقدس و از آنجا با سلمان صعود فرمود و مراد از صعود او هم همین ظهور او است
که در آن اراضی نموده و چون در مقام صعود و ترقی است اشرف از ظهور آن قبل هم هست
و میگوئیم او که بعضی اخبار دارند که مراد از مسجد اقصی بیت المقدس نیست بلکه پیغمبر
از همان مکه باستان خروج فرموده از حله مدینه است که در بخار نقل نموده است از سلف
خطا از مردی از حضرت صادق که گفت که سوال کردم از آنحضرت از مسجد که فضیلت دارد
فرمود مسجد الحرام و مسجد رسول عرض کردم و مسجد اقصی جعلت فداک فرمودن در اسمان
است و شوی ان سر داده شده است رسول خدا عرض کردم بیا بر سینه که مردم میگویند
کان بیت المقدس است فرمود مسجد کوفه افضل از بیت المقدس است و نیز از حضرت
صادق روایت کرده است از حضرت پیغمبر در تفسیر این آیه که فرمود پس بود از
ایات خداوند که نمایانند بجهت آنکه منتهی کرد او را جبرئیل به بیت المقدس و آن است

میدان اقصی کس چنانکه نزد بیت المقدس در جبرئیل نزد چشمه الحامد پس وضو گرفتن از آن
و عرض کردن یا تحمیل وضو یکبار یا آخر حدیث شریف و نیز از اسمعیل جعفی نقل کرده است که گفت
در مسجد الحرام نشسته بودم و ابو جعفر در ناچه بود پس بلند فرمود سر خود را بسوی
آسمان مرتبه و بسوی کعبه مرتبه بعد فرمود سبحان الله اسری بعد از آن از مسجد الحرام بیرون
الاقصر و مکرر فرمود انرا سه مرتبه بعد ملتفت من شد و فرمود چه میگویند اهل عریان
در این بهای عزای عرض کردم میگویند سپرد او را از مسجد الحرام بسوی بیت المقدس فرستاد
نیت هم چنانکه میگویند و لکن سپرد او را از این بسوی این و اشاره فرمود بدست مقدس
بسوی آسمان و فرمود میان کعبه و آسمان حرجی نیست تا آخر حدیث شریف پس از این اجتناب
ظاهر است که خروج آنحضرت از مکه بسوی آسمان بوده است و اگر چه اخبار دیگر در این مقام
و آمده است که از مکه به بیت المقدس قشرب برده و موافق این اخبار دیگر که بر خلاف ظاهر
است یا نه نیست و با آنکه مراد از بیت المقدس نیز که مذکور در اخبار است نیز همان است
المعبر است که در حقیقت مقدس است از لوحی که در زمین است و آنچه از قواعد حکمت
ظاهر میشود این است که هر دو مقام اخبار صحیح است و مقصود این است که حضرت به بیت المقدس
تشریف برده و از آنجا حرکت فرموده باز بمکه تشریف آورده است و از آنجا با آسمان خروج فرمود
است زیرا که عرض این بوده است که آنحضرت از اسفل مقامات حرکت فرمایند تا بمقام او ادنی
برسد و بیت المقدس از کعبه است و کعبه شرف است از آن و از آنچه است که در اخبار در آن
کرده از حضرت صادق علیه السلام در حدیثی که بعد از آنکه سپرد او را شد بر رسول خدا و در جبرئیل
آنحضرت را ببلق پس سوار شد و تشریف آورد به بیت المقدس پس ملاقات فرمود گفتا
را که ملاقات کرد از اخوان خود از انبیاء بعد رجوع کرد پس خبر داد احتیاج خود را
که من آمده ام به بیت المقدس و برگشته ام همین شب تا آخر حدیث شریف و چند حدیث
باین مضمون وارد است پس ظاهر است که خروج با ائمان بعد از رجوع بمکه بود زیرا که
مکه اشرف و اقرب با آسمان است و لهذا پیغمبر اول که هنوز مردم بر آنجا یهودیت و نصرانی
باقی بودند و به بیت المقدس فرمود تا آنکه بوجود مقدس او مردم خدا بر حق قی کردند
و انوقت بسوی بیت المقدس را دیگر نپسندید و بسوی کعبه کرد و این است که خداوند
بر آنحضرت نازل فرمود که قدری قطب و جهک فی السماء فلتولینک قبله ترضاها
قول و جهک شطر المسجد الحرام تا احوالات و اگر کعبه شرف نبود پسندیده خاتم انبیاء نمیشد
و اینست که در اخبار بسیار مسجد الحرام و مسجد رسول الله بر بیت المقدس فضیلت داده اند

ظاهر میشود که آنجا

بلکه مسجد کوفه و کربلا را نیز فضیلت داده اند و آنچه حدیث اولی است که نقل کردم بود
حدیث سبی هم نیز فرمود که نمایان کعبه و آسمان حرجی بکبر نیست و مطالب از اخبار اهل
عجم علیهم السلام ظاهر میشود که مردم محفل شنیدن آنها نیستند و عرض مادر این مقام
همین است که بشهادة اجتناب از حجه ظاهر شود که بیت المقدس اشرف مقامات نیست و
در بخاری نیز از فضل و اینک کرده است از حضرت صادق علیه السلام در حدیثی مفصل عرض کرد
مسجد کوفه فدایم است فرمود بل آن مصلای انبیاء بوده است و هر آنکه بجهت آن نماز کند
است در آن رسول خدا و قبلیکه سپرد او را شده شد و بسوی آسمان پس عرض کرد با آنحضرت
جبرئیل که یا محمد این مسجد پدید آمدن است و مصلای انبیاء است پس نازل بشوئی
نماز بگذار در آن پس فرود آمد و نماز گذارد در آن بعد جبرئیل بالا برد آنحضرت را بسوی
آسمان و در فضل الخطاب از حضرت امیر روایت شده است که شد رحال نمیشود
مکرمی بسوی سه مسجد مسجد الحرام و مسجد رسول و مسجد کوفه و نیز آنحضرت در مسجد کوفه بود
و مرید آمد عرض کرد با آنحضرت که اراده مسجد اقصیه را دارم فرمود چه اراده کرده باین عرض
کرد فضیلت را جعلت خدا فرمود پس راحله خود را بفرودش و قوشه خود را بجزو نماز
بگذار در این مسجد پس بدرستی که صلوة مکتوبه در آن تجه میرود است و نافله عمر
میرود است و برکت از او است بر دوازده مهل میان این است و پس از آن مکروه و
در سطح چشمه است از روغن چشمه از شهر و چشمه از آب که شرب است از برای مؤمنین
و چشمه از آب ظاهر از برای مؤمنین از آنجا میرود و سفینه فوج و بود در آن کسری و بیعت
و بیعت و نماز گذارد در آن هفتاد و پنج مرتبه هفتاد و پنج مرتبه که من یکی از آنها هم و اشاره
فرمود با دست لبینه مقدس خود را نموده است در آن مکرمی بمشاله در حاجت از
حوائج مگر آنکه خداوند حاجت کرده و از او فرج برای و از کربت او رسانیده و بجزو باقی
عرض کردند که کدام بفضله است بعد از حرم خدا و حرم رسول و فرمود کوفه این است و گفته
ظاهر در اوقات قبور نبیین و مرسلین و غیر مرسلین و اوصیاء صادقین و در اوقات مسجد
سهیل اینچنان مسجد بک نفر سده است خداوند مگر آنکه در آن نماز گذارد و در آن ظاهر
میشود عدل خدا و در آن میباشد قائم او و قوام بعد از او و این است منازل نبیین و اوصیاء
و صالحین عرض میکنم ملاخط کن که منزل قائم و قائمین بعد از او که حضرت سید الشهدا است و
حضرت امیر پیغمبر است و آنکه دیگر که در کوفه است و حضرت صادق است و در فضل مسجد کوفه فرمود
که آگاه باشید در سببیکان منزل صاحب ما است هرگاه قائم شد باهل خودش و در رحلت

در حدیثی از امام علی علیه السلام که در آنجا
و بعد از آنکه از آنجا برآمد
بعد از آنکه از آنجا برآمد
در حدیثی از امام علی علیه السلام که در آنجا
و بعد از آنکه از آنجا برآمد
بعد از آنکه از آنجا برآمد

عجیب

و

دیگر فرمود در فضل مسجد محله که در آن است بیت نبی که از این قبیل است و غایب برون رفت
و در آنست خانه در پس که در آن خباطت میبود و در آن است سنگی که در آن صورت
همه نبی است و در پسند طبعی است که خدایند پیغمبران را از آن خلق فرموده و در آن
بود طایع و موضعی از آن فاروق است و آن است که درگاه مردم و آن از کوفت و در آن
دمبه میبود و در صورت و لبوی است و مشهور میباشند از جانبان هفتاد هزار
که پیش از داخل جنت میشوند و اخبار بسیار در فضل مسجد پیغمبر و نماز در آن وارد شده
است و از جمیع مساجد بعد از مسجد الحرام اشرف است و منافصل که بلا که دیگر و این حرفها
ست حضرت علی بن الحسین فرمود که خداوند گرفت در میان کربلا از حرم پیش از آنکه مکه و حرم بیک
به بیت و چهار هزار سال فرمود و در قول خدا بنیالیه غلبه فانتبهت به مکانا قضا فرمود
برون آمد یعنی مریم از دمشق تا اینکه بکر بلا آمد و وضع حمل شد در موضع قبر حسین
بعد برکت در محاسن و حضرت باقر فرمود که خلق فرمود خداوند کربلا را پیش از آنکه خلق کند
که در آن بهشت و چهار هزار سال و مقدس و مبارک فرمود پیش از آنکه خداوند خلقت
فرما بدیلق را مقدس و مبارک بود و هفت چنان خواهد بود و قرار خدا از آن افضل از نبی
در پیش و حضرت صادق فرمود که زمین کعبه گفت که مثل من و خال آنکه خداوند خانه
خود را بر پیش من بنا نهاد و مردم لبوی من میباشند از راه و در دایره قرار داده شد
حرم خدا و محل امن او پس وحی فرمود خداوند باو که باز بایست و ارام بگرینت فضل از پیش
طاهر شده و بیان در آنچه عطا کرده شده است زمین کربلا مکرمه که سوزن که در دریا
فرود برین پس از آب دریا برود و او را کمال کربلا نبود تو را افضل است میباید و اگر آنکی که در
کربلا مدفون میشود نبود تو را خلق نمیکردم و خلق نمیکردم آنچه را که با آن فخر کردی پس قلد
و ارام بگر و ذنبی متواضع و ذلیل و همی باش و اسندنگاف ممکن و تکریم زمین کربلا
و الا منی میکنم تو را و یا تش جهنم فرمود و میباید از دم و در حدیث دیگر فرمود که شوق آب زهر
و نشاط مشرکین بر کعبه عقوبت فتنای است که بر کربلا و ابرافان کرد خداوند احسان بسیار
در فضل مساجد ثلثه و کربلا بر بیت المقدس وارد شده است و این ناو بلا که اینم و تو
بجاست و اگر نباشد بقواعد حکمت که مستند از اخبار است بگریم همان چیزی که در اخبار
بسیار خبر فرموده اند که ممکن صاحب الامر در کوفت و قائمین بعد از او و اقامت میکن
دارند اصحاب است و این است که قبه که برای امیر المؤمنین نصب میشود بل در کربلا در نجف است
و یک رکن در حجر و بل رکن در صفا و باب رکن در زمین طبعه که مدینه حبیه باشد

و اما اخبار بکه در فضل عکا از پیغمبر نقل نموده است بلاد رکن اخبار بدیه اجم و خود او
همی پیوسته که مضمر نقل کرده و اگر ما چه صحیح است و رده بود هر اینها را باب طلا میباشند
لفظش هم بنابر اینست که حضرت میباید و موافق لغت غلط است زیرا که اسم بلاد همین چنانکه
در قافوس منسوب عکا است و عکا و عکا فصح اول یعنی شدت و خزار است و
ارض عکا بالبل عکا یعنی بسیار گرم باشد بسیار گرم است و موافق لغت منسوب است
صحیح هم برای اینست و حدیث که در مطلب این باشد که مؤمن در زمین بسیار گرم باشد بسیار
گرم که بدینگونه که در تحقیق کاهان و میشود زیرا که شداید بسیار ضعیف مؤمن است از جهنم
و عکا بصورتی که از راه نیست و نیز از برای مؤمن تحقیق کاهان است و لفظ در و نیز
دین در عریه و فارسی در این مقامات بسیار استعمال میشود چنانکه گفته میشود که فرضا
شعبه دیم که هر کس بدیدم و در کربلا بسیار از حضرت صادق نقل شده است فرمود
که فرمود رسول خدا که منی رسول مؤمن است و زنان خدا است و زمین و حرارت آن
از جهنم و اوقات ظاهر مؤمن از نادر و خوب در دوی است حج عظامیک در حضور
حق از آن بلا و خبر نیست در کعبه که میباید نمیشود و در سبکه مؤمن هرگاه نب بکند
بلد کاهان از او میریزد و مثل برگ درخت پس اگر ناله بکند بر فراش خود پس ناله او
شبه است و صباح او طویل و تقابل او در فراش مثل کلبه است که شمشیر در راه خلافت
پس از اقبال کند که عبادت کند خدا و در محراب کاهان او امر ندهد میشود و طوبی
از برای او است و یک بکشت کاهان یکسال است بجهت اینکه در آن دو جسد یکسال
بنماید و آن کاهان است برای پیش و بعد و هر که بل شیشه شکی بشود و آنرا قبول کند
و ادای شکر آنرا نماید کاهان شصت سال نمیشود بجهت قبولان و ادای شکر و کفایت بل
سالت بجهت صبرش بر آن و در آن برای مؤمن نظیر است و در آن است و از برای کافر
نقد بسیار است و رفت و هفت مؤمن در جنت است تا اینکه گاه بر او نمایند و صدای شب همه
خطا با او فرمود و میگوید که این ملا حظ کن که همین دو حدیث هم موافق لغت در مع
عکله نیست و احتمال کلمه عربی که عکا را هم که عکا گفته اند بمناسبت عیون یقین است
که شمع او ساجد علی الله مقامه فرموده است در رساله غایب که عیون یقین از او
جهنم است مثل نبره یقین از راه طیف میباشند و نمیدانند که در کربلا است تا از برز که
از عرب شنیدیم که آن را وی است در ناخبر شام که از او و درین دینان میشدیم
آن کوه است که نمیتوان بان نظر کرد و از برای آن دو کوه شد است و دوی که بالا

میرود و در میان اینها و فاسد است که هرگاه اعراض کنند و او غضب کند میگویند فی سقر
 عیون بقر فاعلمه ماده عکاء که عکاء است احتمال است که در قریب عیون بقر واقع است پس
 بیابن تفاوت ده از کجاست یا بجای فرض که منظور از این عکاء عکاء باشد و طال
 اینکه بحسب بحث صحیح نیست احتمال که قید هم که از مجموع لای عاتق باشد زیرا که بقر
 میکند لای بعضی کتب که شخصی بیاید از عکاء برای او آوردند بجهت فروش و مدتی گذشت
 و فروش نرسید تا نزد یک بود فاسد شود بیهوده باو هر چه بود و شکوه حال چنانچه در انوش
 و او ندید که در حدیث در فصل بیاز عکاء جعل کرد و به پیغمبر نسبت داد و هم هجوم
 کرده بیاز القصر را خریدند و نسخه اصل روایت دارند و ام که عکاء ذکر کرده و طالع باشد و کشف
 نمود و از این هر چه و امثال او اینکه کائنات هیچ نمیدانند و در اختیار حقیقت خود
 تصدیق و تالیف با فرائضی که اینها شده است پس بعد از حدیث
 هم در همین موقع جعل شده باشد زیرا که در اختیار حقیقت ما که در تجارت و تحال و تحلیف
 روایت شده و ذکر از فضیلت عکاء یاد اند و به اہم بلکه اسبی از آن تدبیر اہم بود
 کلاب بواقیت که از عاتق است در ظهور و امام ثانی عشره از حقیقت الدین بن عربی نقل میکند
 که آن حدیث ظهور میفرماید و حق که زمین بر او ظلم و جور شده باشد و ظلم بر او عدل
 و داد میکند تا اینکه میگوید سعاد مردم بواسطه او حاصل شود و هستند فاش میکنند
 مال را با التوب و عدل میکند و رحمت نا اینکه میگوید که قیامت میکند و مدینه و مکه و
 بکبریا هفتاد هزار نفر از مسلمانان از ولد استحقاق و ماضی میشود علی عقیق که مذهب خدا
 بجمع عکاء هلال میکند و ظلم و اهتلاش و او امام میکند دین را و میدهد مدد و مراد در
 اسلام عزیز میکند خدا با ان سلام را بعد از دلش و زنده میکند از ابد از مرگش و
 جزیه میکند او و میخواهد بسوی خداوند بشیر را اخراج کند و باز میگوید که در هیچ عکاء
 مانند الهیست الهی که خداوند برای سبای و طهور و هوام قلداده و میگوید از احباب
 اما محمد را بختل کشته میشوند خلاصه که اخبار از عاتق و شمع باین مضامین وارد
 شده مگر مادیه مرجع عکاء که در اخبارند به اہم مگر ماوینہ قرینها که در حدیث شریف
 فرماید که طالع میشود مطلع از اسمان پس ملائیکه که انوار غایب و لای سبای
 و زمین بیابند و از کوشش جبارین سیر شود و در حدیث میفرماید که بشر از سقیانی
 و ریای شام بیرون میباشد کسی که بسوی ال محمد میخواند نازل میشود و ترل بجزیره و نازل
 میشود و در بفسطین رسیده میگرد عباد الله تا اینکه ملائیکه کنند و لشکر تقبیل

بفرموده و قال عظیمی واقع میشود و مراد از هر قدر است و احتمال میدهد که کلام حقی الدین
 هم تعبیر از همین جنک باشد زیرا که قرقوس بر وزن قریوس در زبان عرب بمعنی زمین
 سخت و بجا می باشد که گاه از آن ای بجوشد و حشر قیامت که کو با فطحة التی است و تقریباً
 از همین ماده است و عکاء و احم که ذائقه ماده آن که عکاء است باین معنی است پس احتمال
 که میدهد که تعبیر از همین جنک باشد و اینکه بعضی از احباب امامهم در اینجا کشته می
 شوند یا بدین همان کسان باشند که باین شخص که ذایق بسوی ال محمد است و در قرینها
 جنک میکند و او خود امام علی است موافق ذیل همین حدیث که ذکر شد هنوز مدتی بعد
 این یا بدین ظهور و غیره مابدا و احباب خاصه او را او بند و حاجت باینهمه رحمت در تطبیق کلام
 حقی الدین نبود الا اینکه چون غالب آنچه ذکر کرده از مضامین اخباری است که شیعہ و سنی
 روایت میکنند و این وجه تطبیق موافق معنی قرقوس که در معیار میکند کمال مناسب است
 لهذا ذکر شد و اما حدیثی که از عصمت و رحمت نقل کرده در کار اینهمه جزایم زیرا که باین
 اشتباه کار بر ابرجد علی گذارده و او کتباً یا آلهامی گفته جواب داده شود که با فصل
 میشود چنانکه ناخال شده و مردمان تنبیل منتفع نمیشوند باری هر چه خداوند
 خواست خبر است پس عرض میکنم که این حدیث دلالت بر مطلب ندارد زیرا که این حدیث
 حدیثی است که از نزاع بن سیر روایت شده و صحت معنی صوحان از زمان خرج
 در حال سوال میکند و حضرت میفرماید که وقت از انبیا نام و بی علامات دارد بعد
 بنامیکار و از معاصی خلق شمرده و نا آنکه میفرماید و لعن اخر هذه الاثمه اهلها تا اینکه
 میفرماید بعد از ذکر معاصی چند باز و زم لبیا از مردم فسد ذلك الوحا الوا
 ثم الجبل الجبل خبر الشان پوشید بیت لافدس لبیا این علی الناس زمان بتمه احدی است
 بعد صبیح بن بنانه بر پیشرو و از در حال سوال میکند که کبک و حضرت اسم و وصف
 و خروج او را از اصفهان بنیان میفرماید نا آنکه میفرماید بقتله الله عز وجل بالشان
 علی عقبه طرف بعقبه باقی افلاک ساعان من يوم الجمعة علی بد من بقتله علی بن مریم
 خلفه الا ان بعد ذلك اطاعة الکبری قلنا و ما ذلک یا امیر المؤمنین قال خروج ذابن الا و
 من عن الصفا تا اینکه فرمودیم ترفع الدابة راسها خبر لبیا من بین الخافضین باذن الله تعالی
 عز وجل و ذلک بعد طلوع الشمس من مغربها تا اخر حدیث شریف و مراد از ذابن الا و رض
 بشهادت اخبار لبیا و خود حضرت امیر است که در حدیث میفرماید عرض میکنم که در حدیث
 دیگر وارد شده است از حضرت امیر در کباب لبیا از مجموع واقعه روایت شده که در کباب

پیش از امام آن خرد می کند و از اصفهان چهل روز میاید تا به دمشق و قصری برای او
 بنا میشود و پنجاه روز در دمشق میماند و از آنجا تا امام آن ظاهر میشود است و در حرم
 خدا با عیسی مریم ملاقات میکند تا آنکه با هم میایند به بیت المقدس و بر آنست که
 رسول خدا از آن بالا رفتی نشینند و گاهی بدجال میفرستند و او را بکشد و انداز
 میکنند و او توبه میکند پس جنگ میکنند و جماعت بسیار از اتباع او کشته و صبیحه
 جبرئیل هلاک میشوند و خود او فرار کرده بطریق پنهان می رود و امام آن از پی او می رود و باز در جایی
 منظم میشود و بعد مشق میکند و امام آن از پی او می رود و باز در جایی منظم میشود و بعد
 بر می گردد که شخص بشود و امام آن ملحق با او میشود و او را بعد از دعوت با سلام و قبول
 نکردن او و نزد باب فرادرس بقتل میرساند و تمام قشون با او نیز می کشد تا مشاهد
 فقره حدیث حال ملاحظه کن و در حدیث را که هر دو از حضرت پیغمبر است با هم بنویس پس
 که اینک فرموده اند که خبر الحاکم پوشیده است از خداوند و غیب و قیامت که آنرا
 آن هنوز ظهور و ظهور نموده بلکه در عالم از حدیث معلوم نیست که همان اولی که معاصی مردم
 زیاد میشود باید بنیاید بلکه سنت خداوند بر امثال و اسناد و ارجح است و بسیار است
 بر احتمال که در حال نیاید و امام آن هم قشرب تنباز و در حال زیاد شدن معاصی مردم فرموده
 که بعد از آنست که بنیاید و چنانچه هم از دوستان اهل بیت سلام الله در آن
 مجال بوده اند مثل اهل جبل عامل و در حدیث شریف مدح ایشان را فرموده اند و فرموده
 که مباد آنست که چنانچه هستند که انتظار میکنند و الله بجهت انتظار و معاصی است که مراد
 انتظار ظهور امام آن است خلاصه پس خبر الحاکم پوشیده و در حال غیبت امام آن و اما در حال
 ظهور و در حضرت در کوفه است و سایر همه نیز موافق حدیث در کوفه خواهند بود و اما
 اسناد لایق و دیگرش که معاصی است که مناسبت ندارد و اسناد لایق که از زبان کرده دیگر مستند
 اینست که اتباع میرزا پچای اول جواب میدهند و در نزد مسلمین محل اعتنائ نیست باقی ماند
 ایات و اخبار که دلالت میکند بر اینکه بیت المقدس را در محضر است عرض میکنم اما پیوسته
 حشر که اول حشر بطور اختلاف تفسیر شده بعضی گفته اند پیرون رافعی النضر از مدینه
 اول حشر اهل ذمه بود از جزیره عرب یعنی اول یهود و بعد از ایشان و بعد از ایشان
 از یهود خارج شدند و بعضی گفته اند جلاء و طعن آنها اول حشر بود پس شام بعد
 محشر میشوند مردم روز قیامت پس شام و از این عیاس و روایت شده است که
 پیغمبر فرمود با ایشان که پیرون بر بد عرض کردند که بر ویم فرمود پس زمین محشر و اما

آنچه مصطفی از معصوم روایت میکند که فرمودند و جعفر در بر شام است از اخبار اهل محمد
 ندیده ام و در تقاسیم فکر میکنند و مولای من اعلی الله مقامه هم ذکر فرموده است اما باین
 لفظ که مراد از اول حشر اول جلاء ایشانست پس شام و آخر حشر شامی پس شام و آخر حشر
 و دلالت اینکلام غیر از اینست که او روایت کرده و اما آنچه از قی روایت کرده بیدر برها
 از قی روایت کرده که زجره نفع ثابته است در صورت و ساهره موضعی است بشام نزدیک
 المقدس و از حضرت صادق روایت کرده است در حدیثی در تفسیر تلك اذا کون طایفه
 هرگاه برکشند پس بیا و خوشای خود را بیاورند بگردن بعد عرض شد فاما
 زجره واحده فاذها بالساهره مراد چیست فرمود هرگاه انتقام کشیده شد از ایشان
 و ابدان مردند باقی نمیندند ارواح ساهره که نه خواب میزنند و نه میمیرند و در حدیث
 دیگر از علی بر اینهمه می از حضرت باقره که ساهره رغبان است بودند در قبور پس هر
 که شنیدند زجره را بیاورند و با صد ندا و قبورشان پس متوی شدند و بزمین عرض
 میکنم که تقاضای در اینجا نیست و همان من میخوام را دانست اما باین است که مصطفی چنان
 کرده است و مثل باز بچاطفال که پادشاه بازاری میکند و در دست آورده نیست و
 همان که در عده آنها خداوند عاقبتش باین سستی باشد و اولای بدان که اخبار را که بر این
 مطلب متعدد است از جمله حدیثی است که در اینجا از پیغمبر روایت نموده که جبرئیل را
 میخواند و سوال کرد که میدانی کجای تو کفنه ایجبرئیل پس گفت این بیت المقدس است
 بیت الله اقصی در آنست عشر و منشر و نیز در حدیث دیگر است از عبد الرحمن بن غنم
 که هرگاه پیغمبر بگوشت بیت المقدس رسید یاد کری یافت و صدای شنید فرمود
 ایجبرئیل این یاد که میباید چیست و این صدای که میشنوم چیست عرض کرد که این خیمه
 پیغمبر فرمود اعوذ بالله من خیمه بعد با طبعی از دست راست خود یافت و صوتی شنید
 فرمود این یاد که میباید و این صدای که میشنوم چیست جبرئیل عرض کرد که این جنت است
 حضرت فرمود اسأل الله الجنة و تطهر هم از اخبار و باین کوفه وارد شده از جمله حدیثی که
 گذشت و در فضل الخطاب در حدیث دیگر از حضرت صادق روایت کرد که در باب نماز پیغمبر در
 مسجد کوفه در شب معراج فرمود که راستان و وضه پس از وضه جنت و وسطان جنت
 است از وضه جنت و قوت خزان و وضه است از وضه جنت و در باب وادی السلام
 هم که اخبار بسیار وارد شده و مصطفی اشاره باینها نموده و تا قبل نموده است و
 نمیدانم چنانچه حدیث که تا قبل و ظاهر بینه باین حدیث صریح است در باب شام که اخبار

مجموع در عکاء نموده اند بظاهر میسر در در باب وادی السلام که خداوند افعال و افعالی را
 و اندنا و بل میبکند که قبور من والا قبر و لفظ خیر ظم میباید که فالوب من والا قبر است و
 با فضل حاضر نیست که ملاحظه شود علی افعال انسان و قتی که تابع رای خود است هر چه بخورد
 میگوید و لوقتی که مطیع است باید همه جاری و قیاد طاعت را داشته باشد خلاصه شرح این
 مطلب را با تفصیل غنی خوان داد و همین قدر بطور اجمال و اشاره بیانی میبکند و از طواهر
 کتاب و سینه بجزول و قوه خداوند تجاوز نمیکنیم و میگوئیم اگر چه در این اخبار و اخبار دیگر و از
 شده است که حشر و نبرد حشر بهین المقدس است یا در کوفت است و لمراد از این فرمایشات
 این بهین المقدس ظاهر است و ندان کوفه ظاهری و نه عالم محشر است بنا است بلکه خداوند
 که میخواهد محشر و بفرماند خلق را از زمین و آسمان را با تمام تغییر میبکند و خلق میبکند
 که زوال و فساد و ان و ابر نباشد زیرا که خلق را از برای بقاء و دوام خلقت فرموده است چنانکه
 دو حادثه مشتمل و وار شده است و این زمین و آسمان کدام و تغییر و انقلاب هستند
 قابل بقاء و دوام نیستند زیرا که هر چه تغییر پذیر است بکوفت فانی خواهد شد و همین دلیل
 که شبهه در آن نه بر نیست اما نام ثابت فرمود که تغییر در خداوند و نه بر نیست زیرا که تغییر غیر ثابت
 است و این مطلب واضح است چنانکه وجود هر چیزی بجهان صورتی است که خداوند او را بران صورت
 خلقت فرموده و بعد از آنکه تغییر در آن صورت داده و بر شد تا آنکه آنرا از صورت اولی و ازل
 انچه را باطل میشود مثل اینکه در هر مو الید بلکه فیما بین این ملکات مطلب را ملاحظه میکنی
 که او هم و تغییر و تبدل و فنا و زوال است پس خلق را که خداوند از برای بقاء خلقت فرموده
 لا محاله باید افعال و اخلاق فراد دهد که تغییر پذیر و معرض حوادث دیگر نباشد و البته در این
 حال مکان و زمانی هم مناسب خود میفرماید زیرا که این زمین و آسمان که ملاحظه میکنی که
 خود و شما را هم و تغییر هستند البته باعث تغییر مو الید هم میشوند چنانکه هر روز اثری
 غیر سابق از افعال بروز میکند و هر غلام که مولود و نهوی و متولد و متولد و محکم بشود
 بواسطه قوای و حوادث مختلفه از غنا میبکند و لوقتی که در صورت اعتدال طول عمرش
 زیاد و قوت و متولد و لای که در اتمام طلاق از این بدن و جان است اما میباید که طلاق در این
 دنیا ناسد میشود و از برای هر چیزی جلالت و از این گذشته که در این عالم اعراض همچو
 ماده که از آن مولودی ساخته میشود که همیشه باقی نباشد نیست و اگر چه معاد جفا فی است
 با تصریح اما حقیقت این جسام است که معرض حوادث نیست و این است مقصود از آنچه در
 اخبار فرموده اند که تراب و جاسته و اینها مثل بحاله طلاق در دکان و زو که هر یک که

انحاء و خاکش را داشت و شود و زایل شد طلاق برای و باقی میماند خلاصه مطلب این
 که برای قوم حشر این زمین و آسمان را باید بل میبکند و افعال و افعالی را از اعراض میکند
 و اینست که خداوند فرموده بود ببدل الارض غیر الارض و التیموات یعنی روزی که تبدل
 میشود زمین غیر این زمین و آسمانها غیر این آسمانها و در حدیث فرموده اند که بدل میشود
 زمین بنانی بسیار پاک که مزه میخورند از آن تا آنکه فارغ از حساب بشوند و حضرت
 علی بن الحسین در حدیث تفسیر صورت فرموده بعد از آنکه میبکند خداوند آسمانها را پس هر کس در
 میباید و پائیند و میرند و امر میبکند که کوهها را پس سهر میبکند و این است قول خداوند
 بوم غور التیموات و از شهر لیلان سهر یعنی چمن میشود و بدل میشود زمین غیر این زمین
 یعنی زمینی که گاه بران شده است و از زمین بارزه است که نیست بران کوهها و زنبات
 همچنانکه روز اول چمن شده بود و بر میگرد عرش خداوند بر آب هم چنانکه اول بود در کجا
 که خداوند مستقل است بعطش و قدرت خود و از علی بن ابراهیم نقل شده است قول خداوند
 بوم نکلون التیماء کالمهل مثل رصاص و شاس افسه هم چنین خوب میشود آسمان و زمین
 از او و قول خداوند بوم ترجف الارض و الجبال یعنی حنط میشوند و کانت الجبال کجبا
 میباید یعنی مثل رباب فرو میزنند و در قول خداوند و الجبال کجبا یعنی حنط میشوند
 و فی شقایف درها قاعا حنطت الارض فیها عوجا و الاما از علی بن ابراهیم قاع یعنی
 است که تراب بر او نیست و صفصف انچه است که نبات بر او نیست خلاصه سخن اینست که از این
 عالم و در کون میشود و سابق از مکاشفات بوجتها نقل کرده ایم که او و سلیم جدید عالم
 دیگر است و این آسمان و زمین بر داشته میشود و آسمان و زمین دیگر میباید و اخبار هم
 مختصر با این حدیث نیست همه اینها و این شده در اوضاع حشر و جهنم و نار و شفا
 این است که وضع دنیا بر میگوید و دنیا آخرت نیست و حضرت امیر فرمود در جواب سوال
 جالبی که دنیا رسم آخرت است و آخرت رسم دنیا است و دنیا آخرت نیست و آخرت دنیا
 هر گاه روح و جسم از هم جدا شد و بد بر میگرد و هر یکی با آنچه از آن ابتدا شده و از آن خلق
 شده عرض میکنی که همین پس است در فرق ایند و غالب که باز حضرت امیر فرمود که در افعال
 از دار فناء است و کوچ کردن بسوی دار بقاء حال خود را نضاف بد که اینهمه فرمایشات
 که از خداوند و انبیاء و اولیاء رسیده که در اوضاع عالم بیکر باید نضاف شود و اینها بهین
 سخنان واهی شایسته کذب و چنانچه لای در عالم حاصل شده و در وضع پیش آمده که بجا
 نبوده است همین گران است که از فرموده و حال هم هست همین مرد و ایام است که از پیش بود

علیه

در

احوال هم هست و امام در وصفه گفته و خود با هاشم میفرماید که من ندانم در کفایت و دقت
 ندارد که سران خلاصه همین است که بمنزله ملائکه در کفایت است و دست از اعدای برین بلند و
 قیبه ناپذیر حرکت و راجع کتبه در این خرافات و ثواب و بلائ فاسد که جوده با ایمان است با علم و غلبه
 معجزه می نیست. مگر سابق بر اینها نبوده و حال هم مثل سابق با فرض که افراد اهل علم پیشتر
 شدند در باقی چه میگوئی بمرمال که آنکه که مخیر اهل انبیا عالم فانی را عالم بقاء بکبر و محتاج
 ببحار عجیبی نیست و کوش و روزگار و عجب آوارا می دهد و او را فانی میکند پس
 او را شایسته بد و خیر و بدین المقدس با وائی است که در غیر اینها که در اخبار و سببه
 است که مشر خلق اینجا است هم صحیح است و البته حقیقه اینها منطوق است که عالم بقایا باشد
 که انرا اهل علم که بخیر اند صحیح است مثل اینکه میوه بهشت را اهل علم که بخیر اند صحیح است و گاه
 هم ملا حظ میوه ها و موافق گفته را می بیند که بنیامه موفقه ای اریست و اختلاف است با ملا حظ
 اختلاف و موافق است چنانکه در حدیث شریف عرض کردند بخیر نامه را که اختلاف ایات قران
 برای ما شده است فرمود چه اختلاف عرض کردند بیک میفرماید تکلم می کنند بیک میفرماید
 تکلم می کنند بیک حال دیگر میفرماید و هکذا اینها یا هم چگونه دست میاید فرمود که اینها
 هر یکی شرح حال و موافق قیبه است و اختلاف در کلام خدا نیست و هم چنین است
 امر در این مقام که یک جایا هم خیر نیست المقدس میخوانند یک جایا هم کوفیه جایا هم بیکه
 صحیح است و در دست و اینها موافق است و کلیت امور آخرت بخلاف آن ناقصه ما مدد دست
 نمیاید موافق وضع ایند بنام نیست که پیر ختم هم در همین عالم است و خارج انبیا عالم ملک دیگر نیست
 اما معدلک در همین عالم اعراض مال اسفل مقام او است و تحقیقش بالا است چون
 ای که انرا بزنند و گفتند و اعراض اشکال غریبه و در آن حادث شود و هیت که دست از د
 برداشتن با بی میشود حوائف و شهادت ارباب قران است و این مثل است تقریبی بمرمال
 که جیف این مطالب است که در این مقام ذکر شود و الحمد لله مدد اینجاست چنان میفرماید
 که در کتب می کنند و مثل این است که بادیوار سخن گفته باشیم لم اعین لا بصیرن بجا و علم ازان لا
 یسعون بجا و لم یفلو ب لا یفهمون بجا و عرض ما میفرماید ان غایت نیست بلکه عرض نیست
 ابناء جنس خود مان است که کولی این خرافات و انحراف و امر خداوند را با بنی مستی نمیکنند
 که هیچ فرقه در وضع پیش یا اوضاعی که داده اند نباشد مگر اختلاف اسم و غیر
 فرمود که داند یعنی آنکه که او را در طلب کلام میفرسند و دروغ با هاشم نمیگوید و افند
 بالله کلام دعو از این بالا تراست که تمام اوضاع این زمان با سابق بر بل فوق نباشد

و یکی را در آتشیاء بکمال شرافت بخوانند و یکی را بلا و بیکر را در عذاب بخوانند و یکی را احوال و اسباب ملال و هلاکت را بر آنچه فرموده اند و بعد از آن هر یک از هر چه باحال دقت نظر می بینم سوای اختلافی که مناسبت نباشد باری انعطاف تمام شد ندارد و در این منظور ما اختصار است **فصل** کفایت از سنه ظهور و بقیه انقضاء ای و بلا سر و حجاب حضرت و انبیا علی نبیثا و اله و علیهم خبر فرموده فصل آداب و در اوقات سرور و بزرگ میگذرانند که از جانب پیران قومت قائم است خواهد داشت و در آنجا ننکانه که از بودن طوائف غایبان زمان نبوده است واقع خواهد شد و در آنوقت از قوم تو هر کس در کتاب مکتوب است نجات خواهد یافت و خواستهای دنیا که در دنیا بسیار بی باری پیدا خواهد شد بعضی جهنم خواهد شد و بعضی از برای شرف و رفعت ابدی و داداشندان مثل ضیاء سیمیه و کسانیکه بسیار از ابراهیم صافات رهبری نمایند مانند کواکب نا ابد لا یابد در نشان خواهد بود اما اقوال و انبیا کلمات را بخانی کن و کتاب را تا بر زبان انجام کار بخونم نما چنانی که بسیار کوش کرده علم زیاد کرد و انگاه من و انبیا بگویند بر اینک دو شخص یکی که مرد ملتشد بگمان با نظر نفس باشد و دیگری با نظر خدایان یکی بمرد ملتشد بگمان که بالای ایضای نفس میباشد گفت که انجام این عجایب تا چندانست و نمود ملتشد بگمان که بالای ایضای خدایان نماید و شنیدم در حال که در دست راست و دست چپ خود را بسوی آسمان بلند کرد و سبحی ابدی سو کند پادشود که برای بکر زمان و زمانها و نیز زمان خواهد کشید و بخشن تمام شدن یک کس کی قوت قوم مقدس همه این حوادث را انجام خواهد رسید و من شنیدم استاد در کلام و کلامی که ای قای من از این حوادث چگونه خواهد شد و گفت که ای و انبیا راه خود پیش بگردید که این کلمات تا زمان آخر مخفی و مخشوند بسیار پایال و سفید و قال گذاشته خواهند شد و از این که شریک بران شریکانه و رفتار میکنند هیچ بلد شریک بران در نخواهند نمود و اما داداشندان هم خواهند کرد و زمان دفع شدن قربانی دانی و مضب شدن مکروهات مخفی به بل هزار روز و شب و غور و روز خواهد بود خوش الحال که که انتظار کشیده روزهای پله را در و سپید و پنج برسد اما تا و تا انجام کار و راه خود پیش بگردید که با سبب احوال گذران نموده و انجام آن روزها در مضب خود خواهی ایشان را انتمی مقصود از روز سال است سفر اعداد فصل ۱۱

شاہ

اولیٰ

اولش که خواهند داشت و بنیادگاه مقام مقدس را پدید نموده قربانهای طایفه
را دروغ خواهند کرد و مکروهات خریه را بر پا خواهند نمود خلاصه آنچه از ملاحظه این عضو
بر صیادان است که مراد ظهور ظالمون و دادوستاد که خداوند بر صیادان رساند و سابق بر اینهمه کار
صریح فصل یازدهم کتاب شعبان و فصل سیم و سیوم کتاب بر بنیاد طلب را ثابت و محقق
کرده ایم که مراد از این قربانها و شایان اخبار از ظهور و دادوستاد و سلیمان علیه السلام که با سوره
و شبنامها خبر داده اند که بعد از این حوادث بر میزند پس دیگر جای شبهه نیست و باز میگویم
که همین فصل در این کتاب که نقل شده اگر چه در بعضی کلمات با نسخه که در دسترس موجود است
از کتاب و انبیا ندر تفاوتی داشت و چون مقصود طلب نبود چندان متعرض نشد غرض
این است که در همین عنوان ملاحظه کن بیرون انجام این حوادث و از چه زمان خواهد شد
ایا هیچ شاره در این مقام بیعت تمام هست که انجام حوادث را از تحت نا ابرجرت تا آخرت
باشد مگر هر جا هر لفظ که ذکر شد این داد و هر مقام میتوان گفت که در انبیا و انبیا مقام
از حوادثی که در زمان پدید میآید میسر شده است و انجام آنها را هزار و دویست و نود و
معین کرده اند و حالا بهوس بدون هیچ شاهد و بینه محل میگیریم بطول مدت از هجرت تا این
زمان انهم نماز هجرت بلکه از زمان عمر که بعد از هجرت بود و اقل از پانزده سال تفاوت حساب
است و ملاحظه کن که رفع قربانی طایفه و نصب شدن اوضاع خریه در این زمان از انبیا
بوده است زیرا که شرح تو در بیان بوده و میبایست بان عمل نمایند و در فساد آن جایز نبود
و بعد از این بیعت پیغمبر که شرح تو در بیان منسوخ شد و فساد آن اتفاق افتاد نیست بلکه
اصلاح است و اگر چه عمر در حال مفسد بوده امور بدستور العمل حضرت امیر واقع
میشد و بنابر همین بوده است که همان احکام بر چیده و منسوخ شود پس بطریق اصلاح
انبیا فساد نبوده است و میبایست همین طور بشود و از وضع بیان این شخص معلوم است
که بعد از هزار و دویست و نود سال که انبیا بشام رفتند باز شهبان را میگوید کرده و شرح
انها را با اسلام ترجیح داده است خلاصه چه بگویم در فساد این کلمات و کجاست کوشش شوالی
که بشود و نمیدانم اقوال این دار که در انبیا پیغمبر خدا بوده است و مخالف امر پروردگار را
نمیکند و اگر نسبت عصیان با ایشان داده شود مراد ترک اولیست چنانکه تحقیق است و فساد
نمودن سر پروردگار از برای پیغمبر مصیبت بزرگ خواهد بود و در این فصل خداوند حکم فرمود
که کلمات را تا انجام کار بخانی در این اوان کلمات صحیح است و از پیغمبر خدا است البته بعد از
انجام کار و گذشتن این وقایع از او داده و سبقت نگرفته زیرا که سر خدا را فاش نمیکند و معصوم

فمود مراد از آن قربانی که قتل آنرا قبل از قتل خطا پس اگر صحیح است مساویست که در این وقایع
اخر الزمان ندر از روزی که بدین است که از انبیا طلب بشود از هزار سال و گفته اند که قبل
از این بوده و اگر صحیح نیست که محل اعتقاد و استدلال هم نیست پس ملذذ نکهت و نیز اینکه
گفته اند که هر روز یک سال است پیغمبر دلیل مکرع قویست نبی اسرائیل که عوض هر یک روز یک سال
شد حکما باید در انبیا مقام اینطور بشود چه ملازم است میباید این دو است مقصود این
که یک مرتبه زنده بشود و اعلم از این که صحیح باشد یا نباشد و اما فاضل کتاب خریه که بکلی معاندان
بر عکس است که میفرماید باید تا که نماند از چهل و یک سال هر روز یک سال بجای سال تو
دادم و مطلب این است که عوض چهل سال مصیبت آنها تو چهل روز میباید باشی پس این بر
عکس مراد است بنابر این هزار و دویست و نود و روز که چهل و ستمای تقریباً میشود
و شش سال و هفت ماه است باید مراد یا بشمارد سده و روز و چهارده ساعت بشود زیرا
که سالش یک روز باید بشود پس این خرافات چه چیز است که میسر است و در هر جا باید ملاحظه کرد
و بدید که چه مقصود دارند و این که هر چه بزرگان جادو کشف بل مصنف خدا ترس میگویم
که بدقت در کلمات او و عرضهای من نظر کنند و به بیند که حق کلام است و باطل کلام
فصل گفتار در انجیل باب آ اما کاشفان بوجها ابی چون عصای این
شد که بر خیز و هر یک خدا و قرآن نگاه عبادت کنند که انبیا و او بپند بپایان و قصه
هیکل را بگذار و میباید از انبیا بپایان داده شده و شمر معتمد را چهل و ماه بپایان
خواهند نمود و در شاهد خود و افتادرت خواهد بخشید که پلاس پوشیده یک
هزار و دویست و شصت و روز اختیار نمایند و انبیا و درخت زیتون و در چهل غلظتند
که نزد خدای زما این آمده اند و اگر کسی خواهد که آنها را حاضر رساند انشی ازدها
ایشان بیرون آمد و دشمنان آنها را فرامیگیرد که اگر کسی خواهد آنها را حاضر رساند
اقتی از دهان ایشان بیرون آمد و دشمنان آنها را فرامیگیرد که اگر کسی خواهد آنها
را حاضر رساند هم چنین باید که کشته شود و انبیا قدرت بر این آسمان دارند که در این
نیوت خود باران بنبار و قدرت برابر ادا دارند که بخون مبدل نمایند و زمین هر گونه
مصیبت که میخواهند بکنند و در باب آیه او علامه بزرگ و اسان سر
که زنی پوشیده بود و خورشید را و ماه و زوایش بود و بر سرش تابشی بود و از او رفته
و این سخن شده از در دوزخ و غلاب زانیدن فریاد میفرمود ۳ و علامه دیگر در این
پدید آمد که نگاه از دهنهای بزرگ آتشین که هفت سرورده شش خدایست و بر سر

765

وَعِبَادُ اللَّهِ

اثبات بیوت و رسالت برای او میخوان کرد و مضامینی که در این کتب مذکورند و بختای رسول
اعتمادی بقولشان نیست چنانکه بولس ملعون را هم رسول میپوشند و روح حضرت
علیه شمعون بوده است پس خود بخود اعتماد بر او بای که او بدیده باشد چگونه میتوان کرد
و اینکه ما هم گاهی فقره از مکاشفات یا غیر آن نقل کرده ایم بجهت اتمام توانست که معتقدان
خلاصه و ناایستام بگویم بجهت دلیل این ایام که در کتب هر روزی از سال میتوان گفت مکشوف
که در عتبات نبویه و اهل بیت زوال شده و بنا بر دلائل هم کس باید منظور شود و اگرینا
باشد که دلایل دیگر و مقتضای این روز ملاحظه کنیم که قول خداوند عز و جل که
سنة تامة دون کلین و عجم او بیشتر است و قیاس مورد خاص بود و خاصیتی دیگر
در هیچ شریعی جایز نبوده و اول کسی که قیاس نمود اهل بیت بود آن کان و لا حکم مسئله خاص
را از عمومیت و کلیت بیرون آوردن اولیست زیرا که این از اقران قیاس نیست و در
اخبار نجوین شده است و معذلک اتم برای ما مشکلیست زیرا که اعراض در احکام
بنا بر است و باید همه جامه ایست مخصوص نمود پس بعد از آنکه مسلم بکنی که مکاشفات
صحیح است باید دلیل دیگر بیآوری که روزی حکما بکالت است و بعد از آن بر فرض
قبول هر دو مطلب قطعا بختی اگر کسی است که قول او مطاع است و مقصود ششم هزار و
دویست و شصت سال بوده بقیه این نوع از چیزهایی که محتمل بدان نیست و نه
که سابقا یاد که کتاب و سنت ثابت کرده ایم که در این امر توفیق نمودن بطور حق تعالی شد
و هر که توفیق نماید بدون ترس باید از انکسب نمود و حضرت صادق علیه السلام باری فرمود
که دروغ گفتارند و تقاون ما اهل بیت هم که توفیق نمیکند بعد فرمود خداوند باری فرمود که
اینکه وقت موقتین را خلف کند دانی و از باب نیست و چهارم انجیل متی سابقا کرده ایم که
خبر از آمدن مسیح است و مسیحان کاذب نا اینکه فرمود اما از آن روز تا شصت و هجده سال
نذار و حق ملائکه اسمان بنیدرین و پس از آن موقتین اهل حق توفیق نمیکند مگر با شرط
بدلوه بسیار که بلا میشود و بیچهار امتحان و غیر آن مثل و عدم موسی که در روز بود و چهل
روز شد پس بر فرض مصدق هر مقدرات که باید باطنی اخبار بدانیه خواهد بود و شصت و هجده
وجود هیچ خبری نمیتوان دعوی هر مدعی را در آن وقت قبول کرد بلکه در صورت جنم بودیم
نمیتوان قبول کرد زیرا که محکم است که هم امام دوازدهمین نباید و هم چهارم و هر دو دعوی
امامت داشته باشند پس باید اخبار و نمیتوان امام را شناخت بلکه همان اثبات امامت که حقا
او است باید گرفت نه باین سخنان واهی و آثار ما منهم همانهاست که در اخبار و آثار از معصومین

ما نقل شده و ما منتظر هم میاماییم بلکه محتاج همچو اماییم و اگر صاحبان نقل
و مقامات نشانند خلق را خا خد دست او نیست و طبیب حقیقی است که در دنیا
زاد و اکند و اگر قادر بود و اگر دست او نیست طبیب نیست بلکه منطیب است خلاصه و
بعد از این مقتضات میگویم که اگر این ایام و ابتدای اینها هیچ ربطی باین ظاهر ندارد
که دیگر حاجت باین زحمت نیست از هر جا هر چه میخواهی بگو و اگر تطبیق با وضع ظاهر هم
نیاید بشود چنانکه خود تو میخواهی همه بنشینان را با نایب حجری در دست بیآوری پس آنرا
از یقین پیگیری تا آن زمان که تو منظور داری هزار و دویست و هفتاد و سه سال است
و بجهت دلیل میتوان سیزده سال قبل از هجرت از آن حساب انداختن یا از زمان دعوت نبی ص
و صدقات و زحمت اهل مکه را بر خود نمیکند که چنین نیست پس چنانکه در این مطلب
و این بلا خلاف در حساب ثانی اینکه مولودی را که از آن زانید بقیه ما متحد بر سر
صاحب الزمان است و بقیه تو میرزا علی محمد پسر پسر رضا ی از شیرازی نقل
این حساب با کدام یک درست میباشد زیرا که این است که از آن کوچت به بیابان در
انجام مکانی داشت که از خدا معین شد بود که در اینجا او را بکهار رود و دست و
شصت و زبیر و زانند پس اگر در آن سال حساب کنی از عمر شریف محمد بن الحسن
عجل الله فرجه ناسته هزار و دویست و شصت هزار و سه چهار سال تقریباً گذشت
دویست و پنجاه و شش سال مثلاً از این حساب که است میرزا علی محمد شیرازی هم که در آن
زمان نیست و سه چهار سال ظاهر بیشتر نداشت پس هزار و سی و پنج سال کرد و
اگر رقیب مطابق ظاهر نیستی و لا که دروغ میگویند بجهت اینکه حنا جلاد از هجرت کرده و او که
و اقتضا نظر بظاهر نداری که پس نام فنی و ائمه اطهار و پیش از هزار سال خلف شده
و فرمود گشت نبی و آدم و بنی نوح و در باره علی بن ابی طالب فرمود مر جابین خلقه
انتم قبل ایها یاربین الف عام و حضرت یادم انوار معصومین زاد و ساق عرش دیده و
باختامت شد ما حصیثان و امر دیده شد و در نزد مسلمین شصت و هجده و وجود مقتدر
ایشان پیش از همه چنین نیست پس این حسابها چگونه تطبیق میشود و چه میتوان از آنها قسید
دین خود را باین بازیچه ها چگونه میتوان باخت و آنچه گفته که در این سوچی مبارک از سخنان
حضرت سید الشهدا و نه خبر داده است شاید منظورش این است که در فضل یازدهم
در شرح حال اندر شاهد که باید هزار و دویست و شصت و زبیر بکنند میگوید
و چون شهادت خود را با تمام رسانند آن حیوان که از گرد بی پایان بر میآید با آنها خواهد

جنگد و برانهادست خواهد یافت و انما را بقتل خواهد رسانید میگویم که اول
 فرموده که باید و شاهد هزار و دویست و شصت و دو اخبار نمایند و در ترجمه
 دیگر است که نبوت نمایند و در پایه هفتم است که چون شهادت خود را با تمام رسانند
 و بظاهر است که باید بعد از هزار و دویست و شصت و دو باشد و انهم با شهادت محزون
 سید الشهداء تطبیق نمیشود خلاصه که هر چه انحصار بخداست که گفته شد و بر فرض کمال
 مطابق صحیح در آن نیست و اما آنچه بدرا لایزال است و فقره حدیثی است که سابقاً
 انما است که هیچ دلاله در اخبار مراد از نیست عصمت الله و جمیع المؤمنین من شرا انما است این سخن
 محمد و آل الطیبین صلوات الله علیهم اجمعین و اما آنچه از عصمت و جنت ملخص کرده و در اقامه
 اشتباه کاری کرده است زیرا که صریح فرمایش ایشان نیست که اولاً سابقاً معاین فرموده اند
 از اخبار که مدت ملک قائم هفتاد سال است و بعد در ذیل حدیثی در وجه سید الشهدا
 میفرماید برادر من و رسول و همایون که ان کوه لحیر بعد ظهور قائم بشعر و عین
 کائنات و بطول عمر و ملک علیها نظیر من احادیث هم چنین الف سنه تحت لفظ حاجب علی عین
 من الکبر بر بطول عمر و ملک علیها نظیر من احادیث هم چنین الف سنه تحت لفظ حاجب علی عین
 لایه که من ملکه احد عشر سنه و موافقاً خروج امیر المؤمنین الاول لایه بعد موت قائم
 بشان سنه الی اخرین بین تفاوت سال چه شده است چون در حدیث وارد شده که سید
 الشهداء هم فرماید که بین من و امیر المؤمنین که موافقت دارد خروج امیر المؤمنین و قیام قائم
 خود مان و حیره رسول الله را شیخ جلیل با تمام با سایر اخبار شرح فرموده اند که رجعت
 سید الشهداء بعد از پنجاه و نه سال از ظهور قائم است و عمر خود آنحضرت پنجاه و نه سال پیش
 و انچه روح موافق قیام قائم هست زیرا که تمام مدت ملک قائم هفتاد سال است و سید الشهداء
 یازده سال از آن در دنیا میگذشت و بنوعی موافق با خروج امیر المؤمنین است زیرا که آنحضرت
 هشت سال بعد از موت قائم خروج میکند این بود ملخص اینقریه ایشان با آنچه پیش بیان
 فرموده اند پس امیر المؤمنین فرموده سال بعد از رجعت سید الشهداء هم رجعت میکند
 و سید الشهداء هم پنجاه و نه سال بعد از ظهور قائم خروج میکند و محیی یعنی که قطع هم
 نفرموده اند بلکه با تقسیم اخبار مختلفه و جامع فرموده اند که لا باقیست که جمعه بین
 اینصوات کدام یک با آنچه بر شما گذشت موافقت کرده میرزا علی محمد و میرزا حسینعلی با هم بود
 و چهار و پنج سال میرزا علی محمد زندگی کرده و گذشته شد و میرزا حسینعلی خورده خود
 بنای زمره گذاشت و مدت یکی گذشت و او هم مرد و پنجاه و نه سال نشد و همان کس که بعداً

گذاشته اعداد بسیار و او هم فرموده و آنچه هم فرموده درست است و اخلاقاً بداد و کلام ایشان
 نیست و بی شائبه خود را بنا بر این بنا است خوشحال میکنند و میگویند **فصل**
 بعد از این آیه از اینها هم عباراتی نقل کرده و در وجه و این باب موقوف بسوی طوائف
 مختلفه خودشان است و بی دلیل عبادت و بی حقیقت خاطر مؤمنین و اعتقاد ایشان میشود
 ملاحظه کنند که در کلام از این سخن چنان تر و روانه انسان عمدتاً که خرافات بگوید محکم است
 یا نیست که است فلان را حق و حق قائم و القیوم هم فی منه النسخ کل خبر در کون فلان را حق و حق
 اعظم و عظیم من اول دلائل امر قبل ان یکل شئ کینون الخلق لم یظهر و ان کلاماً و این من القفنه
 الی ما کوناه الخاتم اصحیح شهادت خلقاً اخذ اقل فنیار الله احسن البید عین عرض میکنم
 اشغالی و انشتم که گاهی بر سبیل مزاح عبارات و اشعار و غریبه و فارسیه با الفاظ فصیح
 میخواند و هیچ معنی مقصود ندارد و خلاصه اینها را بنای از این عبارات و مطالب بود و ملا
 کند که اگر کسی اندک سواد داشته باشد این قیاح حرف میزند و وجه فخر و شهادت بر آن
 اطفال و بیگانه که شخصی میکند که اگر گفته چه در این دارم همه فخر و غبار از انبوه هم و اگر
 کفایت چند عده است هر چه ناراهم خواهد داد خلاصه و بعد از این بنای تحقیق گذارد است
 که مراد از موت و کوری و کوری و جوارحت و سببیت که در کلمات خداوند و انبیا و اولیا
 است و همان کفر و شک و بی ایمانی و شرارت و نفسانیت و جهالت است که سبب تکذیب
 ایات و لعن الله می شود و هر که تضاد حق کند زنده خواهد شد و فعلی از کتب اسمانی
 که دلائل بر این مطلب داشته نقل کرده و این را معنی قرار داده برای بیان معاد که بجهال خود
 کرده است **جواب** در حقیقت کار مشکل است که شخص یا عوام و جهال که دخل و
 تصرف در معقولات میکند طرف بشود و گفته نماید زیرا که بر هیچ مبنای مستقیم نیستند
 کائنات از آن راه داخل شود و طرف ماد و این بیانات کانی هستند که دشمنه ناجان خود
 ندارند و طالب راه هستند و امید از بفضل و کرم صاحب الامر صلوات الله علیه و علی
 ابائنا الطاهرین هستم که زبان اسانی مرحمت فرمایند که بنیانی بکنیم که اینجا جایی که منظور نظر
 ما باشد هم مندر شوند و چون این مطلب را که ذکر کرده مقدمه قرار داد است برای
 اصل مطلب که در ادما هم بیان این مطلب را از باب مقدمه باید بکنیم و نوع این مطلب را هم که
 موت و کوری و کوری با بنیانی که ذکر کرده استعمال میشود و متکرر نیستیم و بی حقیقت از
 باید فهمید پس عرض میکنم و لا حول و لا قوة الا بالله که خداوند از برای انسان در خلق
 قرار داده یکی اینکه خلق فرموده است و اما این را و هر یک از اخبار حسب قابلیت حیره و چشم

و کوش و مشعرهای ظاهری و باطنی از خیال و فکر و علم و عقل عظامی موده و بعضی از ایشان بحسب قابلیت از بعضی مشاعر عجم مانند اند و این خلق در این عالم که ملاحظه میکنی اصل است از برای خلقت و توهم و این خلقت اول نیکی و بدی و کفر و ایمانی نیست و همه یکسان هستند و خلقت دوم اینست که اینها و اولیاء خود را بجوی ایشان میفرستند و ایشان خدا میفرمایند پس هر که قصد حق نموده و من میشود و روح الايمان در او خلقت میشود و هر که نیکو نیست نموده کافر میشود و روح کفر در او ایجاد میشود و اینست که خداوند در کتاب مجید خود فرموده کان الناس امه واحده فبعث الله النبیین مبشرين و منذرين یعنی مردم همه از یک امه بودند یعنی در میان ایشان اختلاف نبود و کفر و ایمانی نداشتند و اگر میخواهی بگوئی که بعضی بودند زیرا که خداوند بزرگ ایشان را مفرزه بود و بشویش موجود شده بود و بعد خداوند پیغمبران را فرستاد که ایشان را بشارت بدهند و برسانند پس هر که قصد حق نموده و روح ایمان در او خلق میشود و هر که نیکو نیست نموده و روح کفر و مفرزه است سبح اسم ربك الاعلی الذی خلق فتوی و الذی قد رخصت یعنی تسبیح میکنی اسم پروردگار را که اعلا است و خلق فرموده پس مستحق نموده و تقدیر فرموده بعد هدایت فرموده و هم چنین اینان دیگر با پیغمبری بسیار است و در اختیار او محله سوا هدايتي بشارت است و در کتاب سنجی نه پنهان است که چنانکه در همین مقام مصنف از حضرت علی علیه السلام نقل میکند که فرقی ناکمی تواند بود که نباید ملکوت پدر را نمیشوید و بدین ناکمی از اب و روح متولد نشود در ملکوت خدا و این نشود و آنچه از جبهه متولد شده جسم است و آنچه از روح متولد شده روح است تا آخر این قول ناز و تولد روح الايمان در انسان که این است خلقت اول و روح الکفر هم که پیدا میشود نیز تولد ناز است لطافت محبوب نیست و الا از برای اهل پدر نیست که شیطان باشد و اینست که خداوند فرموده و شارکهم فی الاموال و الاولاد و از نظرها این پدر تولد میباید خلاصه و این خلقت دوم نیز یکایک در حد خود مطابق است با خلقت اول پس همان قسم که در خلقت اول بر حسب قابلیت بعضی کامل بودند و صاحب روح جوده و عقل و علم و مشعرهای باطنی و اعضا و جوارح و بعضی ناقص بودند در خلق دوم نیز همین منوال است و هر کس بر حسب قابلیت خود تولد جدید در او وضع میشود پس همان طور که در خلق کوئی اولی ممکن بود که جنین بعد از آنکه بدن او ساخته شد سقط شود و روح جوده با او تعلق نگردد یا آنکه تعلق بگردد و باز در مرتبه بعد و روح از او خارج بشود هم چنین در خلق جدید و تولد ناز ممکن است که جنین سقط شود و جوده پیدا نکند و دیگر

است که بعد از تعلق جوده باز میبرد و ملاحظه کرد که ممکن بود که در بعضی مشاعر و الا با خلقت اول هم رسد و هرگاه میبرد در همه مشاعر و الا خلقت حاصل میشود و بدینش کند بدی و فاسد میکند هم چنین است امر در تولد ناز اگر ایمان و قصد حق در او باشد حاصل شد نیز جنینی است که سقط شده و اگر حاصل شد و باز مرید گردد بدینتر است که بعد از زنده گانی میبرد و چون علت غائی هم ایجاد همین معرفت و عبادت و ایمانی است احکام جوده و موت و کوئی و کوئی و غیر اینها در خلق ملاحظه همان خلقت دوم و تولد ناز و جاری میشود و این است که خداوند میفرماید فانها لا تفرق الا بصار و لکن فی الثواب الفرقی الصدور و فی چه بسیار که بحسب بدی و ایمانی عروجی زنده اند و از این عروج و چشم و کوش دارند معدنک اغراض مرده و کوه و کوه و نظر بجهان خلقت دوم که تقصیر در او حاصل شده است و نیکو در این مقام است که باید ملاحظه نمود و این نیست که این خلقت دوم و تولد ناز و امری نیست که نسبت بخلقت اول بظاهر استقلال داشته باشد بلکه آن حلقی است که باید بر روح و خلق اول گذارد شود چون رنگی که روی یا وجه گذارد شود که ناچار چه نباشد رنگ نمیشود و اشاره باین رنگ است قول خداوند که میفرماید صبغة الله و من احسن من الله صبغة بلکه مثل صورتی کوزه که بر روی کل گذارد میشود و تا اول کل نباشد نمیتوان صورتی کوزه را ایجاد کرد و لا بد باید صورتی کوزه را و کل دیگران و هر چاک خواستند کوزه را ببرند با کل باند که اگر خواستند کل را بکاردی و صورتی کوزه را با خود ببری و بان منفع شوی ممکن نیست و مقصود از کل ماده کوزه است هر چه باشد نه این کل ظاهری خلاصه و این است که در عالم ندیده که روح الايمان با روح الکفر بدون آنکه مشلان بدی عروجی نباشد که این روح در او خلقت بشود و ملاحظه خود از روح موجود بشود و مستقل باشد بلکه ناچار اولی باید زید و عروج موجود بشوند و بعد از آن این روح در او خلقت بشود و تا وقتی که این روح نباشد و همان قسم که در اول این وقایع را پی خواهد داشت همیشه محتاج بان هست مثل اینکه صنعت کتاب لا بد از برای شخصی حاصل میشود و صنعت کتاب بدون شخص پیدا نمیشود و این امر در دنیا و آخرت همه جای جاری است و مختص زید هم جای باید باشد تا روح الايمان یا روح الکفر ثابت بنماید و چون ناچار است که باز میگویم که این روح الايمان سلسله از نور شایع مقدس است و بواسطه دعوت و حاصل میشود و روح الکفر سلسله از ظلمت شیطان است و بدین دعوت و حاصل میشود و نیکو در اینها در انسان بر حسب قابلیت او بروز میکند و این نیکو را باید نیکو دریا

که کل بسیاری از مسائل باین میشود و مثل اینست که انجاب نوری بکرنک و بکرنک
از او میزند و اختلاف در ان نیست اما چون در اینها از دو چیز و از دو چیز
هر یکی بکرنک میشود و باین میگوید و اثر مخصوص از او بر زمین میکند و اگر ان اینست
و البته که اثر نیک و شکیلا مخصوص برای نور انجاب میباشد و ان اسم از او برداشته میشود و بر
که منشأ این رنگ و شکل همان اینست بود که از میان رفت و نواختن باین رنگ و شکل از او بر
نداشت هم چنین است امر در این مقام شایع مقدار هر یک دعوت غایب میفرماید که
خصوصیت در ان نیست و هر یک که ان دعوت را اصنام میکند و قبول میکنند بر حسب
قابلیت خود قبول میکنند و اگر انکار میکنند نیز بر حسب قابلیت خود او است و در میان اینها
و هر یک با اختلاف قابلیت در قبول و انکار و مختلف میشود پس در مؤمنین انکه که قابلیت او
از هیچ جهت نقص ندارد ایمان را بطور کامل قبول میکنند و انکه در ان نقصی هست بر حسب
نقص خود و هم چنین در منکرین که قابلیت را بجهت نقصان ملوث است گفتار با عقل و
میرسد و هر که نقص او کمتر است درجه بالاتر را قبول میکنند و آثار قابلیت را در روح ایمان
و کفر محسوس است و از این باب است که فرموده اند که ناقص بخلف و باطل خلف که از حلال حلال
خارج شده اند قبول ایمان نمیکنند و انانهم که قبول میکنند بی شبهه جهشان بیک درجه
از ایمان میبرند چنانکه فرمودند که از برای ایمان ده درجه است و سلمان در درجه دهم
است و ابوذر در نهم و مقداد در هشتم و هم چنین است اسرار و سایر و اما مثلاً مقام
معلوم و اشخاصی که در یک درجه هستند مسلم از برای هر یک یک خصوصیتی که بان شفا
میشوند است چنانکه در صلوات مؤمنین ملاحظه میکنید که حسب درجه هر جزو صلوات
هستند اما معذک هر یک یک خصوصیتی که بان شناخته میشود و در مثل اینست که
در شکایا اختلاف دارند و در صفتها هر یک صفتی دارد و هم چنین در معاطات
ایمان هر کسی بحسب قابلیت خصوصیت دارد و مثلاً که در باب نماز اهلنا مشهور است
یکی در باب روزه فرماید که در فلال علم سعی دارد یکی در علم دیگر و هکذا و اینها عادت
اکبر در شان و ربه و مساوی هستند و لم با اختلاف حالات تمیز داده میشوند
چون کوزه ای که از یک کلیشازی هر یک از آنها شکلی میگیرد که بان شناخته میشود خلا
حال فلال زید مؤمن را که در رجعت با آخرت میباید و ندانند باید با همان قابلیت رنگ
که از او داشته و روح ایمان را بنام ایمان قابلیت بوضع مخصوص قبول کرده و بنا بر
نارینا باشد که اگر ان قابلیت با او نباشد ان ایمان خاص نباشد است مثل

اینکه ان نور سبز یا ندره معاین که در فلال اینست مخصوص از انجاب جلوه کرده بود که بخوبی
ان نور را ایمانی دیگر بکری لایق نماید همان اینست و با خود بیری و اگر ان اینست که
نور مخصوص از دست قوم سبز در بر آنکه نور انجاب میباشد و در ان رنگ سبز نیست
پس منافقت نکند نیش که رنگ مخصوص در ان درجه خاص نا این اینست هست و
همینکه این اینست برداشته شد و دیگر ان رنگ نمائند این مؤمن مخصوص در ان درجه از ایمان
با ان صفت خاصه که با ان اهل این درجه تمیز داده شده لازم همین قابلیت رند است که
از این قابلیت نباشد و اینست که ان اهل این درجه در رجعت و نماز نماید همان شخص نباشد
که حقیقت عود نموده باشد و اگر شخص از این باب هر چند نور شایع مقدار س نایب است
اما خصوصیت بکسی ندارد و اسم فلال مؤمن و فلال مؤمن روی ان نیست مثل اینست که
نور انجاب بخوبی خود را بر سر میز و سبزی روی ان نیست و اگر کوفی که ممکن است که اینست
اول را بشکند و اینست و دیگر نظر اول لبان هم عرض میکنم که این خجالت است که تو میکنی و در
واقع چنین نیست زیرا که علانیه و محسوس بی بینی که جمیع اوضاع عالم در یک دیگر اثر
میکند حتی از برای زمان اثر است و از برای مکان اثر است از هر محسوس تراز برای قرائت
و اوضاع فلال اثر است و اگر اهل نظر یا بشی خواهی دانست که ان قران مخصوص که الان واقع
میشود که در ان در این دنیا متولد میشود این قران نه پیش از ان واقع شده و نه بعد از ان واقع
خواهد شد و لو بحسب اسم گفته بشود که قران علوین مثل در هر چند سال بکریتم
واقع میشود اما از آن اگر سایر اوضاع فلال و ملاحظه کنی خواهی دید که این خبر از
انست خاتم علوین و در مرتبه قران کرده اند تا سایر قرانات وضع دیگر است ثانیه
اینکه بر فرض که در ان بی هم موافقت میکنند همین بر است که قران دوم بعد از اول واقع
شد و البته بواسطه انکار در طایع افلاک و زمین هر دو اختلاف حاصل شده
چنانکه اگر یکپوش بقوت مخصوصی بر بدن کسی بریزد و دیگر باز بجان قوت بقیه
البدن و حیاتی شود دیگر خواهد داشت زیرا که بدن صدمه اول را خورده و تفتش برای
دویمی گشته است مثل واضح تر مثلاً که مقدار مخصوص از اسم الفار هست که منبر
انرا خورد اما اگر همان را مکرر کردی و دین بسیار خواهد کرد و با ان الفا را بکشد
پس اگر این مطلب را دانشی بدان که بدو و ن شهادت قران مخصوصی که حاصل شد
علاوه بر آنکه طایع خود افلاک فرق میکنند در زمین اثری مخصوص بر زمین
که چون همان قران تکرار شود اثر دیگر حادث میشود زیرا که قابلیت زمین تفاوت

کرده و از اینجاست که متجهن نمیتوانند حکم صحیح و اختلاف بکنند زیرا که اختلاف حالا
 زمین نامیدند پس اگر این مطلب را دانستی بدانند که باین تدبیر ظاهری نمیشود که فایده
 که امروز برای زید خلعت شده مگر با با همین افلاک و عناصر قابلیت دیگر مطلب
 اول خلعت شود و خلعت قادر هست و افعال خود را با سبب جاری میکند و
 این سبب از اول باین وضع قرار داده و تصرف در خلعت حکم نیست و عجز هم ندارد
 چنانکه اگر بخار با آره برسد و سوراخ نکرده نمیتوان گفت که بخار خارج است که بازه سوراخ
 نکرده بلکه این است که ساخته برای همین قدر کار است اما غایت از این ساخته است بجهت
 اینکه سوراخ هم چنان در جهت نمودن و عود کردن اشخاص با وضاع این افلاک نیست
 و برای این خلعت و وضاع دیگر ساخته که جنبه اشخاص را بر میگرداند و یا اینکه در قدر
 خدا فرق نیست مع ذلک چنانچه سبب و اسان ترا خلعت و زوازل خانه بوضع خلعت که
 در این زمان چنانچه که از ارقام بر بیرون میآورد و این است که در قرآن و اخبار از آن
 چنانچه که در معاد اول خلعت و وضاع عالم را میزنند و بعد از آن خلق را بر می
 گردانند و چنانچه این است که تا این وضاع سر نایست اشخاص بر نمیگرداند مگر اینکه در قدر
 بخار که در دست انبیاء و اولیاء خارج حادثی بر وز دهد که بی حکم این سبب بخار
 باشد و چنانچه که پیش از این بر گشته اند که در قرآن ذکر آن گشته و هم چنانچه که آن
 در و این است که ظهور بر میگرداند و بقوت عجز از آن بزرگواران بوده و هست نه باین سبب
 بلکه در بعضی و بعد از آنکه آنحضرت شریف و در وضاع عالم را بر گردانید خورده
 خورده خلق بنا میگذارند و جهت کردن خلاصه پس چشم عبرت و آنچه عرض کردم نظر کن
 و همین که با این اختلافات و در عالم مشهود است ممکن نیست که در قابلیت خلق بشود
 که از جمیع جهات نظر یکدیگر نباشند بلکه هر یکی صاحب بدنی مخصوص برای خودش
 میشود و روح الایمان یا روح الکرم را در حسب شخص و روز میکند و هر کس علی
 و ثواب و عقاب خاص بخود دارد و چنانچه جاهلان اینجاست کوش مد که همچو فرستاده
 که خداوند معبود و خلق آفریده و اینها را میگرداند و در مرتبه زند میکند پس هر طور
 معاد ظهور قبل است و بعد از این باز بتفصیل و در این مطالب باید بشود پس این مقدار
 را داشته باش تا مطلب بر سیم فصل گفته است و در قرآن مجید بسیار است
 اموات غیر اجزاء و لکن لا یسرون و از قبل ذکر شد و در اخبار و آثار بسیار است
 از اقام القائم قامت القیام فلتشوا الکتب که لا تضلوا و آنچه ذکر قیامت و ساعی و قیام

و روحی محسوس

این محسوس را
 اموات غیر اجزاء
 و روحی محسوس

محسوس را
 اموات غیر اجزاء

اموات از قبور و حساب و میزان و حنث و نار و حشر و نشر و سید معاد است و لا ظاهر است
 بر اینکه کلام که نمودن و فرقی است علیه الصلاة چرا علما اعلام از ظاهرش بر بیرون
 میبرند و میگویند و میگویند که عارفان و حکما و عقلا ایشان انکار دارند و ثابت آنکه جمیع
 مقصود اجتماع دارند که از اینها آنچه متعلق بظهور و حنث و نار و قیام و معاد و امثال ذلک
 است متشابه است و لا یعلم نار و بله الا الله و الا یخون یا الا الله و الا یخون و العلم بقوله
 امتا هر دو یکی است و تاویلش را قبل از یوم تاویل با باید معصوم بیان فرماید که منصوص
 است من لدن صاحب الظهور و با حضرت قائم عجل الله فرجه که مؤید است من لدن مکمل الطور
 و حال آنکه یوم تاویل خود این ظاهر است و مدلل بر مقصود است و محتاج بناویل و خروج از
 ظاهر نیست خود این ظاهر بل ظاهر است چه که یوم تاویل در رجوع و یا بیاید است و یوم اخذ
 و بقیه است و مضاد برای آن مشهور و معلوم و اگر هم محتاج به بیان باشد از معصوم بناویل
 و کلام که بلغ از ضمیع است بیان شده چه که یوم ضمیع نبوده و از اسرار بوده و اگر هم بیان
 نشد نقیصی که جمیع آیات و بیانات و دلالات و معجزات و خوارق عادات و استقامت لا
 مثل لها و تصرف در ارکان عالم قیام بر امر الله فرموده بیان میفرماید باید بتمام خضوع و خضوع
 و تسلیم و رضا قبول تمام **جواب** اما در باب موت مطلب را آنچه بیان کردیم تمام
 شد و اما در باب انکار و این کرده از اقام القائم قامت القیام عجل الله که همچو عبارت از اخبار
 نظر نیست و ظاهر این است که خواسته نقل معنی کند و باین لفظ گفته و تفسیر دست نیاید
 و در اخبار بسیار است که قیام و ساعی و یوم دین و غیر اینها را بقیام قائم تفسیر فرموده اند
 و در این مطلب شبهه نیست و این تفسیر این دلیل این نیست که قیام و ساعی مختص است بقیام
 قیام قائم بلکه دلیل این است که از برای قیام دو معنی است بلکه معنی است که قیام قائم
 باشد و در جهت و قیام معنی خاص و اگر بنا باشد که بگفته که از برای پیر کردن مختص در
 همان معنی باشد پس علمه چیز در این قرآن باین کوچکی چگونه گذارده شده است نیست
 این مکرر از این جهت که از برای هر چه معانی بسیار است و اثبات بگفته نفی معانی دیگر را
 نمیکند و این است که در بخارا از حضرت صادق نقل کرده که فرمود قرآن بر هفت حرف نازل
 شده و این چیز که برای نام است آنکه بگفته وجه قیامی دهد و حضرت باقر فرمود
 که از برای کتاب خدا ظاهری است و باطنی و معنیهای چند و حضرت امیر فرمود که تاویل
 هر چه از قرآن بر چند وجه است و در اخبار متعدد است که از برای قرآن باطنی است و باطنی
 باطنی و ظاهری و ظاهر ظاهری خلاصه پس اگر ساعی و قیام را بقیام قائم تفسیر فرموده اند

دلیل این نیست که از برای اقامت بکسب و باید در اختیار خودشان ملاحظه کرد
و همانطور که او گفته تقاضای کسب که گناه شود ماه با خوان خود میگویم که گفتار بگوید
که گناه شود در برهان روایت کرده است از حضرت صادق که فرمود ایام که سرچو است
سدر و زاست بوم قیام قائم علیه و بوم کرمه و بوم قیمة عرض میکنم پس بیان که میان این
روز و فرق گذارد و از هم جدا فرموده اند و در حدیث مفصل بعد از آنکه حضرت صادق
تفصیل زندگ کردن عمر را بگوید و قصاص از انظار فرموده مفصل عرض کرد که ای سید من این
آخر عذابا نند و است فرموده همان ای مفصل بخدا قسم هر چه در د کرده میشوند اند و حاضر
میشود البته البته استبداد که محمد رسول خدا و صدیق اکبر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
و ائمه علیهم السلام و مؤمنین و محضین و کفار و منافقین و هر آنچه قصاص کرده میشود
از اند و از برای جهنشان ختم آنکه هر روز و شبی هزار مرتبه بکشند و در د کرده میشود
با پنج پر و نند انظار خواسته پس بیان که ذکر قیام قائم و رجعت و قیمة هر سه جدا از یکدیگر است
است و در عوالم از تفسیر و تفسیر نقل کرده است از امیر المؤمنین که فرمود و انذار بگوید
که انگار رجعت نموده است پس قول خدای عز و جل و بوم نحسین کل امتی فوجا عین بکتاب
باب انذار بوم نحسین یعنی نبوی دنیا اما معنی حشر خود پس قول خدای عز و جل است
و حشرنا هم فلم نضاد و منهم احد و فاصل و اب این است که در باب رجعت مبرماید که آن در نزد
کافر اجماعی فوجا محشور و میگویم و فوج بعضی مراد است و این قیمة ابراست که مبرماید محشور
که در این ایشان را ترک نکردیم از ایشان احدی را پس کل محشور میشوند و قیمة خلاصه و
باز فرمود انما تم حرام غلظت اهل کلماتهم لا یرجعون یعنی در رجعت حرام است و اهل
قریه که هلاک شده اند اینک بر گردند و برای انظار رجعت نیست و انذار قیمة پس ایشان را
میکند و مثل قول خدای تعالی و انذار الله میثاق النبیین لما انزلنا من کتاب و حکمة ثم
جاءهم رسول مصدق لما معکم لئومنین به و انقضت قال و اقربتم و این نیست مکرر در رجعت مکرر
گوید که چون نصر و مقامی است که از برای عذاب و قوت و فدا شده باشد و در قیمة چنین نیست
و بعد در دنیا است که اعدا علیه پیدایش میکنند پس باید انذار خدای تعالی بر گردند و حضرت قائم
انبیا را بکشد و باز انان دیکر که فرمود از عده هائی که خداوند بایشان فرمود که این
و در زمین خلیف فرماید و فرمود که اینها در رجعت است و نیز در کجای عذاب از اجابت ایشان
فرمود خلاصه و طلب این است که باین اصرار ایشان میفرماید حضرت امیر که رجعت خبر از
قیمة است و آن روز و بکرات و این روز و دیگر که الا انذار از میان در آمد مطلب هم

شده اند و هر چه انان از این امر و میخواستند تا و بکشد و نیز از حضرت باقر روایت
کرده است در شرح فرمود این حضرت امیر که فرمود علی بدی نفوس انما غفر بود یعنی جنت
پیش از قیمة خلقتند و حضرت میگوید و بدی من و من این را و نیز عرض کرد و بدی حضرت
امیر که ایاجونی پیش از قیمة هست و بعد از آن مرگ فرمود و بدی از حضرت باقر و حضرت
صادق و روایت کرده که فرمودند هر قریه که هلاک کرد خدا اهل از اجابت بر نگیرد
در رجعت پس اینها را از عذاب خلاص است در رجعت زیرا که احدی از اهل اسلام نگارند
که کل مردم بر میگردد بسوی قیمة آنکه هلاک شده و آنکه هلاک نشده پس قول خدای
تعالی لا یرجعون قصد فرموده است رجعت را پس انانی بسوی روز قیمة بر میگرددند
تا اینکه داخل الش لبثوند خلاصه که اگر صد حدیث بخوانیم نعل کنیم که دلالت کند بر
اینکه قیمة غیر از رجعت است و قیام قائم هم مقدمه رجعت است مبرماید و در اینجا و
و عوالم موجود الا اینکه ذکر همه موجب طنباب است و همین چند حدیث کافی است
که مشون بایان قرآن است و خداوند فرموده و لنذ قیتم من العذاب الا ذی دون العذاب
الا که عذاب ابدی در رجعت است و عذاب ابدی در قیمة است چنانکه در اینجا فرموده اند
و در حدیث این سلام است که عرض کرد رسول خدا که خبر بد مرا از دنیا که اگر افسر
را و دنیا گفتند فرمود ای بن سلام پیغمبر اینکه . تا خلق شده است از دون آخرت و اگر از آخر
خلق شده بود فانی نمیشد هم چنانکه فانی نمیشود آخرت تا اینکه عرض کرد که آخرت چرا است
آخرت شد فرمود پیغمبر اینکه آن مناسبت است و دنیا و بعد از دنیا است و صغیر کرده نمیشود
سالمایان و احاطا نمیشود ایام آن و نمیشود ساکنان عرض میکنم پس ملاحظه کن و انضام
بد که نه و قیمة ابدی است و نه و صفشان بکاست و باز عرض کرد که خبر بد مرا از شئی
که لا شئی است و شئی که بعضی شئی است و شئی که فانی نمیشود از او شئی فرمود انما شئی که
لا شئی است این دنیا است که نبش میرد و ساکنش میبرد و ضوئش خاموش میشود و انما
شئی بعضی شئی و قوت خلقت است در صعب و احد پس ان شئی بعضی شئی است و انما
شئی که فانی نمیشود از ان شئی پس چش و ناراست که فانی نمیشود از جنت نبش و نه
نمیشود از نار عذاب پس هر که از بندگان بگوید که نبش جنت فانی میشود با عذاب خدا
منقضی میشود پس انکار است بخدا و هر چه بی خلاصه پس بر فرض که لفظ قیمة و رجعت
بر هر دو استعمال شده باشد یا بر هر سه دلیل اتحاد آنها نیست چنانکه عرب لفظ را بر چیزی
چشم و طلا و کاسه و زانو و غیر اینها استعمال میکنند یا این استعمال دلیل یکی بودن اینهاست

نه و الله که نیست این بقول سواى خط و قصد اصلاح مردم و اما اسناد لایحه که باینه شریفه کما
 بلا که بخود و ن کوده و گفته است که چرا علماء اعلام از ظاهر بیرون میسرند و میوه هوم هوم
 میکنند که اسباب ننگار شود میگویم در حقیقت تماشاى است که با آن همه اظهار فضل
 و علم که میگویند و ر شده و ابواب علوم برای ما مفتوح شده است و همه اینها بقره
 که علمای اعلام شرح نموده اند و هوم خوانند و اینها را که خود میگویند و در بدو و خواهی
 دید که هر کس ازین مسکن داشته باشد میفهمد که اینها خرافات است اینها را حقیقت نپنداشته
 و حقیقت که نمیتوان در این مقام درست تحقیق مسائل را نمود و الا میسر میگردد که موهوم سخنان
 او است یا بیانات علماء خلاصه غرض او اینست که بجهنم قسم که در این مقام اغراض ملاحظه میگرد
 که خداوند خلاق را از این عناصر بطریق معلوم که خوردن غذا و حصول نطفه در احوال
 و تراش و اجتماع اندود در احوال باشد اینها فرموده و بجهنم قاعده نیز میگوید اندود و از
 میگوید از همین عناصر و بجهنم قاعده و زوال خلقت میفرماید و همان اوضاع معتبه در
 این ابدان جلوه میکند چنانکه بعد میگوید و سخن ما هم در انعام انشاء الله خواهد آمد
 خلاصه و دلیل او بر این همین است که فرموده همانطور که کتاب را فرموده شما را بر میگرداند و
 کما نکرده حقیقت مراد از فهمیده و ما بر سبیل مثل میگویم که اگر از شخص فلسفی نسخه دست آوردی
 که نوشته باشد که هرگاه ندید بروح و نفس و جسد متین را بجلان قسم نمیدی و لذا را
 نظم هر و بعد از کردی و بجلان قاعده و میزان ترکیب نمیدی که بی حاصل میشود و قطره
 بر قطره طرح مهر و در حلقه زانوب کامل میکند و تو بگریان نغمه را از روی هم آنچه نوشته
 معنائی که خود از او فهمیده با کمال دقت عمل کنی همچنانکه عمل تمام شد نتیجه انصاف بکافیه حاصل
 نشود بلکه قطره از آن قطره مثل خود را هم صانع و روانت و سایر صفات ذهبی بدهند
 این است که تو بجهنم میکنی که البته حکیم را در این کلمات مغری بوده که من زبان بر نخوردم و در
 عمل خود بر خطا رفتم زیرا که تحقیق که ذکر کرده از این عمل حاصل نشود و با این است که میگوئی
 در ذکر آنچه هم مقصود او و غیر ظاهر کلامش بوده پس اگر اینها خیال دوم و در باره او داری
 یا بجهنم کردی یا نه پس البته را حکیم نخواهی دانست و مردی را غی و عايش مغری بناطرا
 شمر و کدام اغراء بناطرا از این بالا نکرده که بیاید و با این تفصیل نسخ نمیشود که غری
 و ما از آن تلف کند با مبدا اینکه قطره را بر قطره طرح کند و طلالی شرح حاصل شود و
 عاقبت هیچ اثر بران منزه نباشد حاصل است که عمر و مال بجهنم شد و ارم تلف کند و در
 حقیقت اغراء بناطرا از این بالا نکرده حال که این مطلب را از راه مثل دانستی میگویم که در

این به شریفه خداوند بکفایت خود را فرموده و تو بنیال خود طلب از انان در بافته و لے کلا
 خلد و ندر و فرما اینان معصومین و معصومین بجهنم که نیست در این مقام کفایت خود بنیال
 و در جاهای دیگر نیز بنیان کفایت شده و ذکر نموده و نتیجه شده است و کفایتی که در سایر
 مقامات ذکر شده که مطابق با آنچه تو از این فقره فهمیده نیست علاوه با قطع نظر از اینها
 همانکه برای خود و وصفهائی که برای معاد فرموده اند علانیه می بینیم که در این موضع که تو
 خیال کرده نیست پس چرا تو خود را در فهم خود متمسک میکنی اینهمه که در کتاب خدا و اخبار ائمه
 سید مرده اند که شما را برای بقا خلقت کرده اند و مدار خلود و بقا باید بود و این دنیا را به
 فانی است و آخرت باقیست اگر این سخنان محض حربه است که واقعیت بدانداشته که سابقا گفته ایم
 که پس صرف از اینها غافل گردند که از اول عقاید بمبادی نکرند و شصان را به خود را برای امر
 زایل و دیگر بر طبقه است و ستاد است ترک نکردند زیرا که اگر هر دو زایل است باز اقلان انسان
 بمیل و هوائی خود راه بود لذت او بیشتر است تا آنکه خلاف میل خود راه برود مثل اینکه اگر
 طبیب جاهل درای بیمار بدیزه برای حریض تجویز کند که مناسبا و نباشد که اگر ایندو
 بدیزه را هم خورد باعث بجهنم شود و نمیشود نه این است که در هیچ مقامی اولی اینست که بجهنم
 همان چیزهائی که موافق طبع است و خوش مزه است بخورد زیرا که اگر ایندو را مضرت است
 در اینهم که طبیب جاهل گفته اند مضرت است و موافقت طبع در آنچه خودش خواست مرتج
 است و اگر هیچ اعتقادی در باره اینها و اولیاد او و اینها را مغری بناطرا مبدائی که در
 بطل تو را که خیر آنچه فرموده اند و اقا و حقیقت صحیح و درست است و در آخرت خانه بقاء
 و خلق در انعام باقیست که هر کس فانی نمیشوند و زنده اند که هر کس نمیشوند و او منعند
 اینها هیچ شایسته عذاب ندارد و اگر معذبت شایسته نیست در این نیست و هکذا شما
 آنچه فرموده اند اینها در خلق امروز که تو میگوئی و در آخرت برپا شده چه قسم درست
 میباشد که هر زایل و فانی هستند بلکه تمام عالم فانی است و هیچ معنی خاص نیست و
 هیچ عذاب خاص نیست اگر میگوئی که اینها فانی نیست که سگایه و بجهنم است و اگر میگوئی فانی
 پس صدق فرمایند معصومین چگونه ظاهر شده و اگر کوئی که این سخنان در احوال
 است و ابدان همیشه در معرض فنا و زوال است عرض میکنم این معنی در هر زمانه جاری
 میشود و از احوال و نفوس همیشه باقی بوده و هستند پس چه اختصاص دارد که پاک و در
 راد نیا کنند و پاک و زوی را آخرت و دنیا را دار فنا گفتند و آخرت را دار
 بقا درست فکر کن و انصاف بده مردم در فهمیدن مطالب ملاحظه بجهنم و

ای

ادنى

اززل الحریکی لا یسلم من بعد علم شجاعتی الا ارض خامدة فاذا انزلنا عليها الماء اهتزت
وربت وانبتت من کل زوج یخرج ذلک بان الله هو الحق وانه یحیی الموتی وانه علی کل شیء قدير
وان لنا عذابا لایب فیها وان الله یبعث من فی القبور قسیر این بیامد که را این بیامد که
میفرماید ان الله یشمع من یشاء ومانع من فی القبور بالاجماع قبور غفلت معصو
است **جواب** اول از قسیر این بیامد که بیرون نیاید رفت زیرا که در برهان از علی
بن ابیهم نقل کرده است از معصوم که در قفس این بیامد که بیاید بیاید غفلت نمیشوند از
توهم چنانکه نمیشوند گمانند که در قفسها هستند پس معلوم است که مراد این نیست که این
جماعت در قفسها هستند و چگونه میتوان ایشان را حقیقه مرده خواند و حال اینکه از برای
میت تکلیف نیست و ثواب و عقابی بر اینچنین در حال موت از او دیده میشود منقح از
ابد او اگر بنا باشد که تکلیف داشته باشند پس همه اموات عالم باید معذب بشوند زیرا
که تمام عبادات از ایشان فوت شده و بالبداهة اگر کسی در میان مردم راه رود و بالمره
جمع اعال خبر را بگوید کند معاصی خواهد بود پس اگر مرده کانه مثل اجسام معکف است
پس دیگر خلقت جنت لغو خواهد بود زیرا که همه باین در دین نیاید مال کافر را که در
نصف مقامات مرده خوانده اند اگر واقعا همین بر سر اوست پس دیگر تکلیف از برای او نیست
و مستحق ذمی هم بر کفر نمیشود زیرا که شان میت همین است و عقابی هم از برای او نیاید باشد
و همه اینها از ضرورت اسلام بلکه همه ملتیین بلکه خود شما که در حقیقه همه ملل و ایش سر
انداخته بد خارج است پس مراد از این موت که در این مقامات فرموده اند موت اختیاری
است که انسان با اختیار خود روح الايمان خود را میبرد و با اختیار خود طلب جنة میکند
چنانکه فرمود استجبوا لله ولرسوله اذا دعاکم لیاخذ بکم وینابر قول تو بعت و لشور
مخصوص است بجهنم جماعت که بموت اختیاری روح الايمان خود را میبرند و اندو
وقتی از خواب غفلت بیدار شده مبعوث میشوند پس بخشی از کد شکنان مط
نیست و ما و تو هم که میبریم بیکه باطل و فانی میشود پس مثل همان جماعت که گفتند
من یحیی العظام و هی میهم ما هم بگوئیم و اگر میگوئی که همان کد شکنان باین قسم زند
میشوند و ثواب و عقاب خود میبرند میگوئیم اولاً در کفار کد شکن چه میگوئی
زیرا که کافر را چه کد شکن و چه حال و لود در میان مردم راه رود مرده بخونانی پس بنا
بر این از برای کافر عودی مط نیست زیرا که بلاشت در معاد جمیع خلق باید زنده
بشوند حتی کفار و عذاب خود را بچشند و اگر از روی حرك راهم در جهنم بکنند

تو خواهند دید چنانکه خلد از فرموده و استمقوا و احب کل حبار عینید من و رانه
جهنم و یبقی من ماء صد بدیتر عده و لا یبارک لیسفه و یابیه الموت من کل مکان و ما هو
بیست و من و رانه عذاب غلیظ و در اخبار فرموده اند که مرگ را در میان جهنم و جهنم
بصورت کشته امیخ میکنند که اهل جهنم و جهنم دیگر مرگ را نمی بینند و تو مرگ
بغیر بیداری از خواب غفلت معنی میکنند از برای کافر که البته چنین بیداری نیست پس از
برای کافر عودی مط نیست و عقابی بر کفر خود نمی بیند پس در کمال سودگی با لوزم
کفر میزد و وثاقی اینکه با عقاد تو هرگاه این کافر از خواب غفلت بیدار شد میشود
معاد بگویند از سابقین و غفلت که پیش در حال کفر داشته باین قاعده باید بفرستند
مؤمن با است در دست ملاحظه کن بیین چه همه مفاسد بر این مترتب است و هر کد بهیچ
ایه کاب با است دیده کفر مرده باشند مؤمنی که از دنیا میبرد و زمانی بر او میگذرد
که کافر میشود بخدای خودش و این است مرگ او بعد دو مرتبه ایمان میبرد و این است جوق
او و عیش او را اینطور است معنی این بیامد که کفر مرده لا تحت بن الذین قتلوا فی سبیل الله
اموات با ابناء عند ربهم برزقون پس اگر ممکن است که کفر عارضشان بشود چگونه احیا
هستند و اگر میگوئی که کافر شخص دیگری است و مؤمنی که خود میبکند و در بدن کافر
شخص دیگر همان سوال پیش را میگوئیم که شخص کافر کجا میبرد و آیا ان موهومی بود مثل
مراب یا وجودی داشت خلاصه دوست در کلمات اینجاست غور میکنی بین سواي خرافات
همیست بانه **فصل** و از جمله آیات اینها است و لقد خالقنا الانسان من سلاله
من طین ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین ثم خلقنا النطفه علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا
المضغه عظاما فخلقنا العظام لحما ثم انشأناه خلقا اخر فنبأ الله احسن الخالقین ثم انکم تبد
ذلک لنبیون ثم انکم یوم الیهن یخشون و من یابیه انک تری الارض خاشعه فاذا انزلنا علیها الماء
اهتزت و ربت ان الله جبارا محیی الموتی و انه علی کل شیء قدير و اول کسبت خلق انسان فرموده
و بعد خالق و عود نبات را و بعد فرموده ذلک بان الله هو الحق و انه یحیی الموتی و انه علی کل شیء قدير
اموات را میوه و غیر تنایم همین قسم ان الله جاری شده و سنده الله الخ لای تجد لیسفه و لا
ولا یخرب و لا یدیه ام که همان قسم که خلق فرموده عود میفرماید چه که این عالم مرده اخر نشست
و اول باید جمیع این مراتب در این عالم واقع شود و با هیچ امری هم مخالف و مغایر نبوده و با همه
عوامل مطابق و موافق است **جواب** این مطلب صحیح است که این یابیه مثل است برای
کسبت اجزاء و از این یابیه هر چه هست چنانکه میفرماید و انزلنا من السماء ماء مبارکا

فانبتنا به جنات و حبیب و القل با سقا طالع فقیه و زرقا للعباد و احبنا به بلده
 مینا کنک الخرج و در برهان از علی بن ابیهم نقل کرده که این جواب است از قول ایشان که
 منشا کار بازال رجوع بعد پس فرموده است خلدند که هم چنانکه از راه گاه نازل بکنیم
 از اسمان پس برین میباید نیناز از زمین هم چنین شما هم برین میباید از زمین و در
 کتاب المبین از حضرت امیر نقل فرموده است در حدیثی بعد از ذکر این امثال آنها که اینها
 مثالی است که خلدند و فام فرموده از برای ملایمین بآن حجت را در اثبات بحث و شور و جد
 موت و مصنف عیش کامل کرده که دلیل است بر آنکه بجهنم قاعده قوال و تاسل
 که در ظاهر ملاحظه میکنیم معادیم بعین و وضع است و الا ان مردم در حال معادند و گنا
 کرده که با هیچ مغایر و مخالف نیست و مثال اینکه از آنچه عرض کردم داشتی که یا همه جا مخالف
 است و یا اصفا فی که از برای معاد و عالمین هست در ظاهر است نماید و شان
 مستدین نیست که همینکه در بیان صفات ظاهر نشد بگوید پس معلوم است که مقتضا
 و انقیاد ام و الا حکیم اغراض مباحل نکرده است خلاصه و در کتاب المبین فرموده از
 برهان از حضرت پیغمبر در حدیثی تفصیل از تفصیل او که تمام خلاصه میگوید
 حق است از قبل که در معاد صورت است و سایر مالات که بعد از کفایت احوال و احوال و اینها
 میفرماید که خلدند از برای از اسمان هفتم از بحر جوان نازل میکند که شبیه می ریالت
 و چهل سال بر زمین میبارد و پیشگاه زمینها را داخل میشود و بر زمین بسوی
 استخوانهای پوسیده پس میریزد بدان باب همچنانکه زرع بمطر میریزد خلدند و فرو
 و هوا که برسل الزیاح بشری بین بدی رحمت ناانکه فرموده است کذلک نخرج الموتی
 هجرت آنکه برین آورده نیناز را هم چنین برین میبارد و باب جوان پس جمع میشود و عزا
 و عروق و شوم و مشهور پس بر میگردد و هر خصوصیتی از خودش که در دنیا بود پس بر میگردد
 هر موئی بچسبند خودش که در دنیا بود پس مانند میشود و اجساد بقدت خلدند و جل
 جلد و باقی میمانند بدون از لوح بعد از آن خلدند و اسرافیل بیخود میکند ناانکه
 نقه ثانی را بدو میدهد و از تانک در تفصیل که در حدیث شریف فرموده است و قطعا مضم
 اگر برین فقره حدیث گذرد و نخواهد گفت بحر جوان که همین نامی هستند که جود دارند
 و ما و حیوانهم ماء خود آنها است که فرموده اند شبیه می ریالت است و همان که مراد این باشد
 زیرا که انبیا و ائمه و افرموده باقی فرمایند از راه که در حدیثی و باقی از اینها
 هست نیز فرموده است ملاحظه کن که اول میفرماید که تمام اهل زمین و اسمان باید بمیرند

و چشمه ها زمین فرو رود و آنها را خشک شوند و بناها خراب شود و ایشان را و کوهها و
 دریاها همه درهم بزنند و بعضی داخل شوند در شکم زمین و احب صاحب روح نمائند که
 جواب دهنده باشد طوری که خلدند و خود جواب خود را میفرماید و قوام خود در
 انبیا انظر کن پس بر اینطور است با هر سری صدائی دارند و هر یکی دعوی میکند
 و دعوت خلدند هم با ایشان میگردانند که میفرماید بملک غالب میگوید که نا
 لا اله الا الله اگر اقرار دارند که الله الواحد القهار چرا آنچه در ملک در غیر رضای او حشر
 میکند و اگر میگوید که خبر اینها امواتند و عجب هم خلاصت و همه را هم خود در راه
 رضا خود صرف میکند عرض میکنم پس معنی اینفرمایند چیست که در همین حدیث
 پیغمبر میفرماید که بعد از آنکه باقی ماند ممالک برای خدای واحد قهار میفرماید خلدند
 بدینا که ای دنیا آنها را نکجا است و ایشان را نکجا است که گمانت کو عارت چه شدند با دستانها
 گمانند پس برای پادشان گمانند جبار و کجایند جبار و کجایند جبار و کجایند جبار
 آنها که در وقت مرگ خودند و در وقت من متقلب شدند و عبادت غیر مرا کردند پس از آنکه
 جواب داد و نمیکوید پس خود خلدند میفرماید الله الواحد القهار ناانکه حدیث این مضمون
 یعنی چه که میماند در دوزخ و صواب میگوید که همین امر و در دنیا هم طوری است میگویم
 پس هم این سخن که شیطانی مردم را اغوا کرد و آنها را مصیبت خلدند و نمودند و در دوزخ
 ظلم و قساد وجود نمودند و دعوی الوهیت و ربوبیت کردند و رفیق خلدند و را خود
 و کفران فعل کردند و اینها میفرماید و هو مات و هیچ طور نشده بودند و بعد از آنکه
 بطریق مخصوص میگردد و اگر اینها شده است پس در زرقا صورت با بدیهه آنها
 قابل شود که کلمات خلدند مصداق باشند باشد حال امر و چه شده یا یا همه آنها
 زایل شده که بنا بر همان زوال آنها زایل شده پس چگونه میسر باشد یا انصاف بود
 پس این افتخارات خلدند و اینها تمام چه معنی داد نیست و نبوده که قابل این سخنان نیست
 پس مراد از این اوقات و این فرمایند این وضعهای ظاهر با نیست و وقتی با بدیهه باشد
 که هم این از ضاع عینا و شوهر واقع شود و قوما ملاحظه کن همین مثل را بعینه در حدیث
 دیگر برای حیوة دنیا و فناء ان میفرماید و اخرج لهم مثل الحیوة الدنيا کما انزلنا من
 السماء فاخلطوا به نیناز الارض فاصبح هم شام اندوه الزیاح و گمان الله علیه کل شیء متبدل
 و در برای دیگر میفرماید با تمام مثل الحیوة الدنيا کما انزلنا من السماء فاخلطوا به نیناز الارض
 تا با کل الناس و الامم خلدت الارض زخرها و اوقیت و خلق اهلها اقم قادیون

علیهما انما امرنا لایلا او نهارا فجلناهما حصیدا کان لم یکن بالاسم کذا لا تفصل الا با
لفوم یفکرون پس سپین که مثل جوده دنیا که فانیست و قابل میشود بحلق نبات و فناء آن
بعد از وجود زده شده و مثل حیاء خلق هم بعد از موت نیز باخراج نبات از زمین زده
شده غایت چون خلق زنده میشوند که باقی بمانند در آن مقامات دیگر و گرفتار نباتا
و انقبض ما بعد از او این مقام که مقصود فناء و دنیا است یک خامی میماند که میگوید در کجاء نشاء شد
که با دها از منفرق میکند یکجا میماند که از منفرق میکند طوری که کوپار و زدن شنه هم پیا
ما پس از او بود پس ملاحظه کن که این وضع که در دنیا مشاهده میشود از خلق نبات و حیوان از
اول تا آخر مثل همان جوده دنیا است که فانی و باطل است و در مثل آخرت گرفتار نبات و
نمیکنند محض اینکه فانی در آن مقام نیست پس در اینجا مراد صریح مثل یک کیفیت خروج
است و شبیه نیست که اگر کیفیت خروج همین وضع عریض و نباتی باشد از لوازم آن فناء
خواهد بود و اگر چه این معنی که ما میگوئیم از قرار معلوم سبب لوازم شام میشود و زیرا که شما
مضائقه از این فناء ندارید تا عرض کرده ایم که روی محض ما با ما نیست است که با جان خود
خصی نگارند و میگوئیم که مراد از این مثلها صرف همین قدر است که بعد از آنکه بدلتای غای
و شاد و این خالی پس بعد مثل بد و دیگر در زمین میپوسد بعد در مرتبه خداوندان
ای که از بحر صادر نازل میکنند اجساد را جمع و ملئ می کنند و در آنجا روح میدهد مد
مثل اینکه بد و بعد از او پس بدن باز ملئ می کنند و میان نباتی بان شغلی میگرد
گاه میروید و با بنوعی های عریض و نباتی نیست زیرا که این موضع بکار آخرت نمیخورد و این
وضع ظاهر همان مثل جوده دنیا است که در او پات دیگر فرموده زیرا که دنیا چون عرصه عراض
و احد و انداد است عرصه زوال و فناء است و نبات و حیوان و انسانی هم که در این دنیا
خلف میشوند از همین عناصر مختلفه فراهم میماند چنانکه محسوس است و همینکه عریض
عارض شد که بعضی از این عناصر را غالب کرد که از احد الاول این مولود خارج شد مخیر
بقیام و موت و میشود پس در نبات فرضا هم که پیوست با اخر ارض بر او غالب شد که طوری
او را تمام کرد با طوبی و بر وونی غالب شد که خلقت او را خاموش نمود البته باعث فشا
درخت میشود و روح نبات از آن بیرون میرود و در هم چنین است امر در حیوان و انسا
پس اگر در معاد هم چنین طور از احد و مختلفه فراهم آیند البته تا فانی میشوند و
این است که در صفت کسیر که در دنیا مثل هیز از آن برای کیفیت معاد نیست خص
امیر عناصر این را که بیشتر میفرماید نا و خائله و ارض سائله و هوا و آ و فاء و اجا

اخر جبا اولاد کرا لافان نا خلقنا من قبل ربك شيئا بل قالوا مثل ما قال الاول
قالوا انما مننا وكننا ترابا وعظاما اننا لمبعوثون لقد وعدنا نحن واناؤنا من قبل ان هذا
الا اسماعيل الاولين ان الله خلق السموات والارض بالحق ان يشاء بهيكله ويات
خلق جدد وما ذاك على الله غريب اوليس الله خلق السموات والارض بقادر على ان يخلق
مثله بل هو الخلاق المصلي انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون ولما طعمتم بشر خلقكم
انكم اذا نخسرون ايديكم انكم اذا متم وكنتم ترابا وعظاما انكم تخرجون مما كنتم تعلمون
تعدون ان هي الا جوفنا الدنيا نموت ونحيا وما نحن بمعتدين ان هو الا رجل افترى على
الله كذبا وما نحن بمؤمنين ان نفوس چنانكه بعضه كان كرهه اندوهري وطبعي بوده اند
ويزعم خود مؤمن بالله بوده اند چه كه ميگفتند ان هو الا رجل افترى على الله كذبا وما
نحن بمؤمنين ولو نفسي اقرار بوجدانك نمود البته بايد ثواب وعقاب بعد از خلق ارواح
اذا بدان را مقرب و معترف شود والا خلق بلا فائده و بلا ثمر است و مفضل خواهد بود و از
عالم چك چك حال است **جواب** در حقيقه محلات ميگويد و قابل جوايدان نبست
ولي چك چك اگر جواب نداديم ميگويند كه يقين از عهد بر نماند اما آنچه در باب اول و اولي
گفته نفيست است براي زيرا كه بنا بر آنكه گفته نفيست بر ها بايد بگويم كه هيچ دليل بر ان ندارد و
هنا در قول خدا راجع است بجهنم قول بغيره كه مبعوث ميشويد و مجرد و لغز بغيره خدعه
است بغيره نيقول خدعه است كه مردم بان قول بخورند و صدق شما را بكنند و بغيره
نمود است و ظاهر كردن امرى كه حقيقه از براي ان نبست و چون الهام كنند بعبث بودن حقيقه
براي ان نمي دانستند اثبات انرا محرم نميدند و بغير خود كلام و قول در صورتى كه حسن
تر كيبى داشته كه باعث سوال فلان بشود انرا عرب سحر ميگويد باين است كه فرمودند ان
من البيان لحي انهم چنانكه سحر موقر است انهم ان ميكنند پس باين ملا حظات اسم انرا
سحر كاروند و چه فرق ميكنند كه بگويند شما در عالم اخرت مبعوث ميشويد يا در اين
دنيا كه بگويند شما را نكار كنند هر کدام را مستحق سحر ميكنند و بر فرض كه مراد اين باشد
كه الهام كه از شما قبول كردند بقوت سحر شما قبول كردند چه دلالت دارد بر اينكه قبول كردند كه
باين قسم كه شما ميگويد مبعوث ميشوند و اين از سحر است مگر نميشود كه معني اين نباشد كه
قبول كردند كه در عالم ديگر مبعوث ميشوند و اين از سحر است و بعد از همه اينها مگر در سحر
آنها مگر در معرفت معاد يا ساير مسائل بايد ديد كه منكرين از ان چه هيبندند يا چنانچه
مقررين چه فريبند منتهى اين است كه الفاظى كه از شارع مقدس شنيده ميشود و

الفاظ

الفاظ و در بنا است سروري و بدلي ميشود و اين الفاظ مطاع و صريح است و حرام
است مخالفت ضرورت و شافيه معاني الهام ديكر منوط بهم چنانكه از منكرين و مقررين نبست
و اگر بنا باشد متابعت هم عوام بشود چيزها بايد گفت كه خدا و رسول و ابدال را يقين بان
نبستند و اما نا پيدايى كه اعيان ديگر او رده است كه هر را ميخواهد در اين عالم ظاهر
معيه بكنند و الا سابق گفته ايم ساير آنچه هم كه در صغره حاضر بوده اند از بند بل اسنان و
زوين و كوهها و درياها و مواضع و زمان و وقت و نار و غير ذلك را هم بيا
صورت الفاظى كه فرموده اند و بجاى كه مبنا در بدن چنانكه است نشان بدنه نماندند
كنيم چه شده كه بل فقره را بظاهر ميگويم كه عود بايد بجهنم توالد و ناسل رينايى باشد
و ساير آنچه فرموده اند همه را تاويل ميكنيم زيرا كه وجه صريح مذهب خود داشته و مگر
گفته ايم كه تاويل حقي در دنيا هست و ظاهر حقي هم هست و اول ظاهر و تاويل هر دو
در جاي خود بايد باشند و ثانياً هر طبعى كه خواسته تاويل انرا بيان كند بايد جميع آنچه
در ان باب فرموده اند همه را تاويل كنى تا با هم وفق دهد و الا پاكه را از ظاهر گرفته
و يك كلمه را از تاويل گرفتن با هم وفق نميدهد و اين مثل اين است كه خشنمايى از خاك
بنايى و خشنمايى از هوا فرض كنو انوقت بخوابي انرا دار و بغير بكارى و عمارتى بنا كنى
همچو خانه را بر يا نخواهد داشت خلاصه و ثانياً اينكه همان معاد كه اهل حق اثبات ميكنند
و عالم انرا عالم حق و عرصه بقاء مي دانند بجهنم همين وضع كه در كلام خدا فرموده ايش
انهم هدى هم بيان شده كه استخوانهاى پوسيده بايد ملتمس شوند و مردم اجزاء گردند
و در عرصه قيه محسوس گردند خرم مولى بفرمايش بغير بجاى خود بر گردند و بجهنم
دنيايى شود اهل حق هيچطور ميگويند و اعتقاد داشته همين است بلكه اعتقاد بالآخر
دارند كه همانكه الهام ميگويد موافق ظاهر في ما يثبات است و انكه شما ميگويد بچك بر
خلاف ظاهر في ما يثبات است و اگر انكار دارى دوست منوجه باش بيهن چه ميگويم
نه اين است كه ظاهر في ما يثبات خدا و رسول و ابدال است كه بايد بجهنم عظام باليه باز
زند شود و باين خيال ان كه شما بجهنم بافته ايد از كجا و بجهنم دليل انشخصه كه امر و تواسم
او را فرستاد سلمان ميگويى بدن او از عظام سلمان فراهم شده و حال اينكه انشخصه
مثلاً در اتصلي بلا دياران متولد شده و پدر و مادر او در ايران بوده اند و بايد به
عرشيان نرفته مدفن را هم ندیده اند و از كندم مدفن هم بخورده اند و كندم مدفن
هم در محل قبر سلمان گشته نبشود و عظام او مستحيل بكندم نميشود پس بجهنم شما ميگويد

که همان عظام سلامت که زنده شده و امروز دارد و راه مهر و دانه خدای میبندند
که چه خرافات بهم میبافند و خوشگمانند که مطلب فیه اند و تا ما میگوئیم که همان عظام
سلامت بچنها محفوظ است در نزد کسی که لا یغرب عنه مثقال ذرة فی السموات ولا فی
الأرض و در مرتبه ها آثار اینها زنده میبندد و سلامان اعلا الله در جنبه بر میخیزد چون
لا یفقد من نفس شئاً بل که اگر کسی زارندگان بیابان خورده باشند و گوشت و پو
اود را طرف زمین بچشیده باشد بنص اخبار ائمه تمام آنها در نزد خدا محفوظ
است و همه را جمع میکند و او را باز زنده میکند و شاهد باقیه که غیر از این نیست و
سوالی بن با عدل پروردگار نیستان در برابر که همان روح و بدن که طاعت و معصیت
کرده اند آنها را باید فیضی خود بر سبند و اگر غیران بدن شد سزای دیگری را بیاورند
ظلمی است فاحش و لاند و از رده و زراعتی حال نضات بدیهه است اما انان که مامور
ظاهر و اشیاء است که میگوئیم یا انجماع و همان طور که فرموده اند مثل نبات میروید
و مثل حیوان زنده میشود و مثل انسان نطق میکند و هیچ غایت ندارد و اگر غایتی باشد
و اصلاح بکن و اینکه در این آیات خالق جدید فرموده اند از این جهت است که آن صورت اول
مهر و دو بیک باطل و مضطرب میشود و آن طیفه که برای آن صورت بود گرفته میشود و پاک و
پاکیزه میشود و اعراضی که از اینها نطفه نبود و آنها را طاعت مرگ او شده بود از آن
طیفه گرفته میشود چنانکه در کتاب البیّن از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است در تقسیم
قول خالوند بوم هم علی التّائین بنون فرمود شکسته میشوند در وجه هم چنانکه خلاصه
میشود تا اینکه برگردد و هر چیزی بسوی شبه خودش یعنی بسوی حقیقه خودش انبسط و در مرتبه
قابل بعینه قالب و زاول ساخته میشود و روح در او دمیده میشود پس این میشود خلق
جدید و این است که حضرت صادق علیه السلام در تفسیر جلد اهل جهنم فرمود که اگر خشتی را بگری
شکنند و خاله کنی و باز آنرا در قالب برنی یا این همان است که بوده این همان است و تفسیر دیگر مرگ
شده و اصل یکپست خلاصه پس خلق جدید با نطق آمده است که بعینه همان طیفه روز
اول را میگیرند و صورت اولیه را هم میزنند و باز میسازند نه اینکه بدل شخص جدیدی از
طیفه جدید بسازند و روح دیگری را داد و جای دهند زیرا که همین است نشان می دهد که
قابل بان و کافر شمرده اند هر چند که این جماعت میگویند که ما نشان می بینیم و حقیقه
نشان می دهد که این جماعت میگویند چنانکه بعد هم شرح آن خواهد آمد و اما آنچه
در ذیل این آیه اخراست چنانکه شباهت همدان دارد معلوم نیست که در بعضی اوقات است و در

بر که میبندد و اشیاء چه مطلب را میبندد و اینها به شریفه که ذکر کرده است که ان هاء
الذین یؤمنون و یحیی ما نحن یحییون مفسرین گفته میکنند که چون انجماع انکار بعثت
و ادا شده اند مرادشان از آنکه گفته اند بهر چه زنده میشوند زنده شدن خودشان
نیست زیرا که اگر این قرار کردند پس بعثت مقرر شده اند پس معنی خواهد شد که قومی از
ما میروند و قومی زنده میشوند و بعضی نیست با آنکه عطف محض جمع است و ترتیب
مراد نیست و جهت این تفسیر این است که مفسرین بدیده بودند قومی را که هم منکر بعثت
آخرت باشند و هم حیوان بعد از موت قائل شوند و در این آخر الزمان هم چنین قومی
هم پیدا باشند زیرا که علانیه می بینیم که انجماع بعثت آخرت را بیک منکرند و صریحاً از انجماع
شمرده اند و این را اعتقاد دارند که بعد از مرگ در همین دنیا باقی و وضع ظاهر بعضی
بنواد و تناسل باز زنده میشوند و همین امروز که از روزهای دنیا است مناد است
است پس از بزرگی کلام خداوند چنان میفهمیم که مخصوص باین ترتیب فرموده محض همینکه
و انجماع را هم بیکند و خداوند داناست که چه داده فرموده است و آنچه گفته که این به
و در بر هر چه نیست زیرا که گفتند انفری علی الله پس بدانند که حضرت امیر و در حدیث شریف
میفرماید که جامع از این است بودند که در باطن بمقاله در مرتبه قابل بودند و در ظاهر به
نفاق اظهار اسلام میکردند و آنها را سبب هلاک است شدند و معلوم است که مراد
از آنها اول و ثانی و امثال آنها پس ممکنست که چون در ظاهر اقرار بنوحید کردند
و در باطن خفا بدعتی بودند و بنا بر وضع رد بر آنها فرموده و خاصه که آنها اگر چه
بیت پرست بودند و با احسان و اشتفاء خود میکردند و بزعم خود اقرار بمجالی داشتند
اگر چه منکر بودند و اسم خدای بطریق با عبادت بر زبان میزدند چنانکه ابو بکر
در اشعار خودش میگوید و عین انضبطه یا ام بکر فان الموت نفث عن هشام و
نقش عن ابی بکر و کان قوماً شدیدا الباس فی شرب المدام ابو عبدنا این کشته
سوف یحیی و کف جوده اشلاء و همام اذا ما الناس زایل منکبیه فقد شبع
الانفس من الطعام و یقین انما کان حیا و یحیی اذا امت عظامی و لم
یکف جمیع المال حتی امرنا بالصلاة و بالصیام الامر ببلغ الرحمن عتی بانی ناولک
شهر الصیام و ناولک کل ما اوری الینا حدیثا من خرافات الانام فقل لله بمنع
شرب و قل لله بمنع طعامی و لکن حکم رای جبراً فاجها فهاهنا بالجماع
خلاصه پس این که باهم انکار و از اسم خدا زارده و این با حسب متعارف است با

یا بر خست غایت یافتن و در زبانه هم منوال جاری شده و الا که یک حقیقه و واحد باشد
منکر معاد نباشد و اینها صریحاً منکر معاد بودند پس بوحدهم نبودند **فصل** و باز
نقل کرده و اخذ و بالله جهلناهم لا یبعث الله من یموت یلوعدا علیه حقاً و لکن اکثر
الناس لا یعلمون قالوا انما ضللتنا فی الارض انما خلقنا خلق جدید بل هم بلفظهم کافرون
ایا که شده ایم معاد و زمین یا بد رستی که ما خلق تازه هستیم بلکه قائلین باین قول بد بدن
پروردگارشان کافرند و بعد ایاں دیگر از همین قبیل از ذکر کرده و کاش نه چنین کرد ملا
بکر پس اینکلمات ترجمه این بهست و کو یا اله اقرا ان ذاهم مثل باین فرض کرده اند که هیچ
بقوا عد عریت و ما لاحظ الفاعل و اعرباً فنانا باید بود و ترجمه اینست که یا اهل گاه ما که شد
در زمین یا ما در خلق تازه خواهیم بود بعد جواب میفرماید که بلکه ایشان بلفظ پرورنده
خود یعنی بیعت و حشر کافرند حال بیان این وجه میگوید خلاصه که بعد از ذکر ایاں گفتارست
ایمانان که هر یک از سجده است بر من فی الارض و السموات و هر چه از ان محله مکان دلیل
است قوی و برهانی است عظیم بر اینکه بوم ظهور بوم اخذ نموده و بپایست و بوم رجوع
و ایاں است و بوم مبدأ و معاد برای چه از معنی ظاهرش بیرون بریم و معنی کنیم بر آنچه نمیدانیم
و شاعر نیستیم و ادراک نموده ایم بلکه قوه ادراک الهی در خلق گذاشته شده این عالم عالم
اجزاء و مرکبات است و عالم بعد از خلع ارواح از ابدان از حیرات و یا حیرت نشویم البته حیرت
را نداریم و این معاد جسمانیست که کل باید باین مؤمن شویم و معتقد گردیم چه که قوه ادراک
اگر حیرت از علاقی و هم وظنون و نقاب و متحد بد شویم در خلق گذاشته شده و میبایستیم
بدانیم و بفهمیم و لکن بسیار دقیق است چه که شناخت و حصول نیست بلکه محض ظهور است
و اکثری جزای عالم آخرت را تا اثره ارسال رسل و انزال کتب که در عالم است و خلق را
ترتیب مینماید و ترتیب میدهد فرق نداده اند نموده و نزول کتاب قبل کتاب بعد است و مبدا
و معاد حقیقه یکی است لا حول ولا قوه الا بالله چگونه فطری خلق پدید آورده و تبدیل شده که
چشم و گوش را از مشاهده منع کرده ایم و قلب را از ادراک **جواب** دیگر در اینجا
و ادعای حق و داده است ما آنچه گفته که تا حیرت نشویم هم حیرت را نداریم کلام حق است و لو
تو جز از خود اداری که سلسله که گفتاد ذراعست بر خود بسته و یا همین سلسله در قیام
محسوس خواهد شد چنانکه خداوند فرموده و دیگر از دیگران چه خبر داری بلکه مخاطبی خود را
حیرت کرده باشند و معنی این چه چیز است که قوه ادراک ان در خلق گذاشته شده و حال اینکه
تو خودت میگوئی که ارواح در خلق هست و ارواح از عالم مجردات است پس قوه ادراک حیرت را

دانشان نیست مثل اینکه خداوند در دیدانشان چشم داده مبصران را می بیند و کوشش داده و مشا
میشود و هم چنین دانشان روحانده حیرات را میفهمد و با لا تراز روحانده با لا تراز حیرات
را میفهمد و فرمودند انقوا افراش المؤمن فانه یبصر ربهم و خداوند ان فی ذلک لا یالک للتبصر
و حضرت پیغمبر مشاهده فرمود یکی از اصحاب را که ظاهر از بدن خارش بود و بد که حالش را منظر
است فرمود که صاحب عرض کرد اصیبت علی یقین فرمود علامت یقینت چیست عرض کرد
زخم چشم را در گوش خود میبینم و کو یا حی یقینم خلاصه که برای حساب ایاں اندازان و از این قبیل
عراض کرد فرمود ثابت باش بر اینحال عرض کرد یا رسول الله دعا بفرما که خداوند نصیب
من کند و دعا فرمود و بعد از روزی و روزی رفت پیغمبر و گشت شد پس هر طور و هر جا
سرودن که شعر در خلق نیست یعنی چه تو چون عرصه معاد را همین دنیا تو فهم کرده و
دل همین دنیا نیست از فهم عالم آخرت محروم مانده و لے سا بر خلق همانطور نمیشوند و
بعضی علایق خود را قطع کرده و باین مقام رسیده اند تو فکری برای خود بردار و لیس
لن لا یعلم شیء علی علم و انما ایچ گفته که این معاد جسمانی است که همه باید بدان مقتضای
خداوند لعنت کند منکر معاد جسمانی را و بعد از آنکه شرح مطالب تو و خود را کردیم
انوقت ظاهر میشود که منکر معاد جسمانی کیست و اگر میخواهیم بفهمیم پس باین که خود این
گمانی مستقل باید بشود و لے بطور اجمال میگویم که ضرورت قائم شده بر اینکه معاد جسمانی
است و چه بپنداریم که قابل ابعاد ثلاثه باشد دنیا برای چه طبیعتیست و کلامیست
کویند و مشایخ ما اعلی الله مقامهم چون ملاحظه کردند که غیر از ابعاد ثلاثه هم عارض
جسم میشود از اجزای قابل مطلق فرمودند که شامل ابعاد ثلاثه و غیر آنها بشود چنانکه می بینیم
که هر جسمی فرضاً طول و عرض و عمق معینی دارد و رنگ هم از برای آن هست مگر هم دارد
زنا هم دارد و چیز هم دارد و فعل هم دارد و افعال هم دارد خلاصه که همه عراض عارض ان
میشود پس اینست که ان را جوهر قابل مطلق گفتند و بدون شبهه اگر باین خشت را که اما
تیمان مثل زده است یکری و صورت اول را بشکند و باز کل کفی بصورت خشتی دیگر
بشانی از جهت بیرون نموده و باز جسم است زیرا که باز هم ضریف جسم که جوهر قابل
باشد بران صدق میکند و اگر قابل نبود و مرشیه بصورت خشت نمیشد حال ملا
کو اینچه در اخبار اهل حمله فرموده اند و خداوند فرموده که اسنان و زمین را بدل میکنیم
و هم چنین در افان فرموده اند که بعد از آنکه مرد در اینجا میبوسد و در مرثیه خداوند
طینت او را میبوسد و بصورتی شبیه بصورت اول میبازد معنی این است که از جهت

بهرین مردنه والله اگران خشت که شکسته و در مریه ساخن از جهت برین
بدن است انهم میردا کوفت بنهم نبرد بلکه اگر در خشت اول که داشته سنک و برین بود
که باعث بن بود که خشتی است و پیدا شد که اگران امثال خواستی اگر کفی سنک است
اهک میشود و محض اینکه طوبی بان و سپید از هم میپاشد که بعد از آنکه خواسته
در مرتبه ان خشت را با بازی سنک از این برون کنه و کل انرا در سنک بدی و خشت
خوبی بازی با این از جهت برین میردنه والله که باز هم جلم سنک پس با این فرم است
که مشایخ ما جمیع را از اخبار ال محمد بر داشته اند معاد را از خشت برون برین نکرده
و واقعاً حقیقه جملانی است و یک نکرده در اینجا باید دانست و ان نیست که باید
فهمید که مقصود از معاد جملانی چیست یا همی است که معاد باید در عالم اجسام
باشد یا آنکه مراد این است که هر کسی که بهر معاد میباشد یا جسم خودش میباشد یا خشتی
شکله نیست که باید در عرصه اجسام باشد خواه خلق یا جسم خود میباشد یا با جهتی
و این خطا است و کفر محض مذهب اسلام نیست که باید هر کسی را همان جسم خودش که
در دنیا داشت بعینه بدون زباده و نقصان بهر صفتی باشد ملاخه را اخبار ال محمد
و بلکه کتاب خدا را بین هیچ در همین هست یا نیست نه این است که خداوند همه جامه فرماید
که این عظام را زنده میکنیم چنانکه گفتند من یحیی العظام و هی رمیم و جواب فرمود
فل یحییها الذی انشاها اول قره و هو بکل خلق علم و فرموده است قد علمنا ما نقص
الارض منهم و عندنا کتاب حفیظ پس یقین است که همان طبعی است که باید زنده شود حالا
شما که مدعی هستید خلاف ضرورت نکرده اید و معاد را جملانی میدانید بمن خبر میداد
که ان طبعی را زنده جملانی در این اشخاص جدید باز کجا و چه قیام پیدا شده و در فصل پیش گفتم
که فلان مومن که مثلاً در گوشه از عالم دنیا رفته و استخوان او در اینجا پوسیده است چه قاعده
و چه چه آمده است و بدن از برای این شخص که تو میگوئی این معاد فلانست شده و مسلم
چنین انتقالی نشده است پس بدان که مقصود تو از معاد جملانی همین است که در عالم اجسام
است تا جسم مخصوص زنده نام عود نکرده است و این کفر صریح است زیرا که خود یحیی این
است که هر کسی بخاری خود برسد و از این جهه ان را بوم دین گفتند پس اگر جسم مخصوص هر
کسی عود نکرده جزا بیک داده شده جزای روح که مال خود او است دخیل بیدن ندارد
جزای تن کجاست و این خلاف حکم و عدل را بر خاوند چگونه اثبات میکنی و حال ملتقا
بشود که منکر معاد جملانی است زیرا که مسلم مقصود از معاد جملانی اینست که مردم با اجسام

خود است عود کنند و بر تو است اثبات که اینها اجسام خود آنها است و اگر قیاسیان که
که مقصود از جسم طبعی است من هم مثل تو میگویم که موهومات چیست که میگویند
و حال دیکر که موهوم کلمات تو است یا بیانات ما و اما آنچه گفته که معاد بیکه میگوئیم
شناخت و حلول نیست بلکه بخاطر ظهور است اولاً باید معنی شناخت را بفهمید تا آنکه
دانست که حق ماله چیست یا شناختش پس در کتاب البیون روایت شده است که زنده بقی
سوال کرد از حضرت صادق که خبر بد مرا از کبک گفته است بدنا سخن را و اح از چه گفتند
این را و آنچه بر مذهب خود قائم شدند فرمود بد رسیده که اصحاب تنازع بختی که پیش
سرانداختند مناجاج دین را و زینت دادند برای خود ضلالت را و برون کردند
انفس خود را در شهوات و کج نکردند که اسنان خاوی باشند که در او چیزی از آنچه وصف
کرده میشود نیست و اینکه مدعیان عالم در صورت مخلوقان است بجهت کسی که روایت
کرده است که ان الله عز وجل خلق آدم علی صورته جنی و ناری و بیث و نشوری
نمیباشد و قیامه در نزد ایشان خروج روح و حیات و قالب خودش داخل شدن ان
است در قالب دیگر اگر در قالب دل نیکو کار بود بر میگردد در قالبی بهتر از ان در
اعلی درجه دنیا و اگر کسی نباشد یا غیر غار میگردد و بعضی در اب منبعه در دنیا
یا هوام مشوهه الحظه نیست و ایشان صوچی و نه صلونی و نه چیزی از عبادت
اکثر از معرفت کسی که واجب است بر او معرفت او و هر چیزی از شهوات دنیا مباح
است از برای ایشان از خروج نشاء و غیر این از اخوات و بنات و غالات و زنان
شهر و داور و هر چه بن مینه و هر و دم پس قیام شمرند مقاله ایشان را کل فرق و لعن
نمودند ایشان را کل ام پس چون سوال کرده شدند آنچه را منحرف شدند و جبران
کردند پس نکرده که در مقاله ایشان را فوریه و لعن کرد ایشان از افرقان و کان کردند
با همه اینها که اله ایشان منتقل میشود از قالب بیوی قالبی و اینکه ارواح از لیه بود که
در ادم بود و همین طور در بقی است بعد از دیکری تا امر و پس هر گاه که خالق در
صورت مخلوق باشد پس بجهت اسناد لال میشود بر اینکه یک از اینها خالق صاحب
خود است و گفتند که ملنگ از فرزندان او مندر هر که کرده است و دا علیه درجه
و ایشان برون رفتند از منزله امتحان و نصیب پس و ملک است پس طوری خیال
میکند ایشان را که ضاری هستند و طوری دهر به میگویند که اشتباه بر غیر حقیقه
هستند پس تحقیق که واجب میشود بر ایشان اینکه بخورند چیزی از لحان و بجهت اینکه در

دو نزد ایشان کل آنها از فرزندان او منند که منقلب شده اند در صورت آنها پس باینکه
خوردن کرم قرابان تا آخر حدیث شریف که شاید بعضی قران از ایاذ که کنیم و درست
ملاحظه کن و انصاف بد که مذ هب بپنج غذا شب چیه هاست بتناهی و اعمال و افعال
که در اولیکه این بدعت را گذاشتند خود را بیک مرتضی کردند و گفتند که خرن بر اهل
فدس نباید وارد شود و این واقعه که از ترس مسلمان شریعی بخود بلند اند محض سخن است
و عمل بقضای آن نمیکند چنانکه علانیه از ایشان دیده شده و در فروع که دیگر اثرها
شهره افق است که از هیچ چیز برهنه ندارند در قوه هم که علانیه دعوی الوهیت و ربوبیت
دارند ملانکه راهم که چنانکه سابقا از کلامشان دانستی از بی ادب میبندند در باب
معاد هم که علانیه باین طور خروج روح از قالب است و دخول در قالب دیگر و غیر از این
و شور و جنت و ناری نیست و همه همین است لهابت خالادربک خبری که از آنها آید
باشیم که مثلاً کفار در صورت دواب میشوند شاید و بیا از ایشان جوابی و بیهیت
و سبقت برای همین کفار میکنند خلاصه که در حقیقه ایی نیز او را ترانناهی نیست
که بر این جماعت گفته شود و چون این را دانستی حال باید معنی تجلی و ظهور را بفهمی و چون
مسئله علی است در اینجا نمیتوان تفصیل داد اما با اختصار چند کلمه میگویم پس بدانکه
مراد از تجلی در کلمات عرفا و حکماء صوفیه این است که چیزی عکس و مثال خود دارد و هویت
چیزی را نکند و در نزد تحقیق میگویم که این دو قسم است یا این است که صاحب هویت
مذکوره چیزی نیست که وجود مستقل از برای خود نیست بان مثال دارد و مثل آن نیست
مثال افاب و شاحص خارجی که این برای خود متخفی است مستقل و مثال افاب با چیز
دیگر از خارج دارد و عکس میاندازد و پالا این است که وجود مستقل خارجی ندارد بلکه مراد
از آن اینست که خودی خود مثال است مثل تجلی که موثر یا آثار خود را میبندد که از برای آثار
قبل از تجلی و ظهوری نیست و همین که موثر تجلی میکند از برای تجلی او و وجهه است چنانچه
بموثر دارد و وجهی بخود خود که همان هویت و اینت اثر است و مثل این مطلب مثال این
است که جسم تجلی بر عرش و کرمی و افلاک و عناصر نموده است و مقصود این نیست که صورت
عرش و کرمی و سایر پیشتر موجود بودند و جسم نبودند بعد جسم و آنها تجلی نمود و
جسم شدند بلکه مراد این است که خود عرش و کرمی و سایر تجلی جسمند و بدفعه خالق
اخبار ایجاد فرموده و از برای هر باب نهاد وجهه است چنانچه جسم دارند و وجهی بخود
خود است و این جماعت اهل فهم این مطالب نیستند که درست تحقیق کنند و این است

کیش از یک کلمه چیز دیگر نتوانند بگویند و بجا بدانند که در کلمات ایشان ملاحظه میکنی
حیثی که مقصودشان همان قسم اول از تجلی است زیرا که در همه جا مثل بافتاب اینها
مینند و بالا تر از این چیزی در دل نگردند و اگر از وی فهم هم سختی بگویند لابد
باید همین را بگویند بپنج این که این بدان که ملاحظه میکنی هر قبل از آنکه ارواح در آنها
جلوه کند وجود مستقل داشته اند زیرا که همین خاک و آب است که منقلب بنف آنها
میشود و قطعه ها از غذاها ساخته میشود و باز مدد قطعه ها از غذاها که از
غناص و وجود در عالم گرفته میشود و برسد و بطمان مدد نمیکند پس همین بدان
بنظر همان اینها است که از سنک ساخته شده و افاب و روح و آنها جلوه کرده
است و اگر اعتقاد بیکد که این بدن فانیست با روح آثار حقیقی آنها هستند و جملی است
فاش زیرا که اگر در همه حال تابع موثر خود است و علانیه چیزی که اینها پیش از جلوه
روح موجودند و بعد از قطع جلوه و اعراض روح هم باز بدن موجود است پس این بدن
اثر حقیقی نیست بلکه مثل این که رد پای انسان را هم که روی خاک میاندازد میگویند
این بدن محل رد پای جلوه روح است و اینها اثر حقیقی نیست خلاصه پس غرض از اینست که
روح در این بدن جلوه کرده این است که روح بنظر افاب در عالم خود اینداده و عکس او
میانفد و در این بدن و همین اندازه هم مانع نیست که گفته شود روح داخل این بدن شد
پا خارج شد یعنی اقبال این بدن که با اعراض نمود مثل اینکه هم کس میگویند که افاب داخل
صفه شد و مانند روم و حیره رفت و بیرون رفت همه اینها استعمال است که شایع است
و از این باب است که علانند بفرمانند نقت فیه من روحی و مبدم و دوا از روح خودم و
همین حدیث تناهی و اخرا نام است بیان میفرماید که بدنهای خلاق مثل اینکه طلا از خاک
گرفته شود و لبستن باب و مثل اینکه من که از لیل بگردم با بنظر و جمع میشود و تراب هر قالبی
و نقل میشود و از قادی و طرف روح پس بر میگردد صورتها باذن مصور و میباید که خود
شان و داخل میشود و روح و آنها پس همین که منسوب شد و نگار نمیکند از نفس خود چیزی
دانسته و دارای آنچه بوده هست خلاصه پس پالا بیک روح در عالم خود هست مثل اینکه افاب
در آسمان خود هست و جلوه میکند در بدن فانی و مدد که گفته میشود که روح داخل در بدن
شد و خارج از بدن گشت و وجهه حکمی این مطلب را بخوبی بیان کنیم در این مقام مناسب
نست و غرض اینست که استعمال این لفظ جایز است پس بعد از آنکه این مطلب را دانستی و دانستی
این لفظ و در کلام نام مشاهده کردی از این فهم که کفری که آنحضرت برای اهل تناسخ

اثبات فرموده اند نه بر این لفظ است که گفتند روح در قالب داخل میشود زیرا این
را خود نامهم فرموده است پس چگونه بگوید که خودش معتقد باشد و نه دیگر چه
چند دارد یکی از این باب که گفتند از این قالب بیرون میباشد و قالب دیگر داخل میشود زیرا
که اجاعی میباشد که باید بقالب خودش برگردد نه بقالب دیگری زیرا که برکتی بقالب
دیگری لازمه ابطال قوای و عقاب است و قالب اول بجزای خود نمیرسد و دیگر اینکه ابطال
جنت و نار و حشر و فشر بان قوا عددی میباشد که فرموده اند زیرا که در این دنیا آن ترنیاات فراهم
و ملتفت این نگذارد که با اینکه اهل ناسخ گفتند که از قالب دیگر بیرون میآورد و این خود
موجب لغت بحث و فشری هست و عودی اثبات میشود و مدلل است فرمود که اینها منکر است
و نشور هستند و چنانچه است که اشاره با آنها میشود یکی اینکه بحث و نشوری که خدا
فرموده باین قسم نیست و اوضاع قیمة بیکه غیر اوضاع دنیا است و ثانی اینکه قالیها و اراج
هر دو بحث و نشور دارند و باین وضع شبهه نیست که قالیها بر نکشتند نیست که منکر بحث
و نشور شمرده شدند حال ملاحظه کن و انصاف بده که آن اسباب کفری که امام تم باینها
نناسخ شمرده در شجاع هست یا نیست و لوانیکه لفظ را تغییر داده باشد نناسخ و محمول
نکفته باشد و تجلی و ظهور رکنه باشد و فرق مسئله چه میشود تراخ در لفظ بود که
تولفتد اگر بگردانیدی مطلب همین بود که از لایحه قالیها کفری که روحی که مختص با نبوده
نمیشود و ثانی اینکه بحث و نشور بجهت حجازان است که واقعا و حقیقه مؤمن بجزای خیر خود
برسد و بحث خالص از نعت باو بدهند و کافر بر عکس این و امر و با اعتقاد مسلمین
و شمشیه نیست که مؤمنین مبتلا ببلایا و صدمات هستند و کفار غالباً بر عکس
و احیاناً اگر یک نفری از نعم دنیا برای مؤمن حاصل باشد اضعافان برای کفار جفت
و همین طور نقد بر خداوند جاری شده و اگر اسباب یا مؤمنین نمیشد موافق حدیث
شریف حضابه از این بر سر کافر میباشند که در دبر او نگیرد و لایحه بحال ضعیفای
مؤمنین میکنند و این است که خداوند میفرماید و لولایان یکنون لئلا یسألوا احد
لجملتنا ان یظهر الیهم فی سقما من فضله و معارج علیها یظهر من و لیظهر الیها با و سر
علیها یکنون و زخرفا و ان کل ذلك لئلا متاع الحیوة الدنیا و الاخرة عند ربك للفقین
پس باین حکمت پروردگار بر چه جاری شده اگر چه تمام ملک را برای مؤمنین حلقه فرمود
و بیهوده دنیا را برای مؤمنین و کفار همه میدهد اما در آخرت خالص را برای مؤمنین است
چنانکه خداوند فرموده قل من حرم ذنب الله لئلا یرجوا لیساده و الطیبات من الرزق قل هی

لذین یسألون الحیوة الدنیا خالصه يوم القيمة و در حدیث شریف فرمودند که بنی که بیرون
آورده است خداوند برای بنده گان خود و طیبات از رزق مال مؤمنین است که در
دنیا کفار آنها را غصب کرده اند و در آخرت خالص است از برای مؤمنین که دیگر کسی
نمیشود غصب کند حال ملاحظه کن باینها و دنیا را در دنیا محض و لیس با ناکوت
است که پس معلوم است هنوز در آخرت بر پا شده و خالص از برای مؤمنین نشود
است و اگر مغضوب نیست پس با اعتقاد توهمه منصرفان مؤمنین هستند و خوش
بسعادت کسی که در صف یهود و نصاری استاده و خوش حال هم هست خلاصه
پس از آنچه عرض کردم دانشی که تراخ در لفظ نبود و تغییر لفظی که حضرات دادند سؤی باها
نکرد و اما آنچه گفته که اکثری جزای عالم آخرت با ثمر از سال رسل و انزال کتب و افرق
نداده اند تا آخر آنچه گفته کلام مشوشی میباشد و وجود رسل و اثبات بسیار است و ثمر
از سال ایشان همین است که راه نمائی خلق را نموده و بسوی معرفت خداوند و عبودیت
او ایشان را بخوانند تا هر که اختیار از او میخواهد بطلب برسد و جزای که خداوند از این
ان میخواهد فرموده باو عطا کرده شود و هر که اختیار خلافت از او میخواهد بعد از تمام حجت
و بحقیقت خود برسد و از برای این امر وقت ماضی است که از باب مقدمه اینها و او را
با امر پروردگار افاضات تو بپس میدهد که مراد از آنها فراهم آوردن اسباب عیش و
دنیا باشد تا خلق زیست کنند و در این ضمن هر که میخواهد تحصیل معرفت و عبودیت
که علت عافی است بکشد و بدو قریب پروردگار و با بر شود و معاد و از آخرت جدا گردن
تجلی است علایقه زیرا که مراد از معاد بر کشتن او و احست بسوی بگدان و برکتی او و اج
است با بگدان بمید خودشان و این در مقامی است که مناسبت از دنیا است و دنیا دون
ان مقام است لهذا دنیا را دنیا گفتند و ان مقام که خلق بمید خود بر میگردد و آخرت چنانکه
حضرت پیغمبر در حدیث بن سلام فرمود و فقرات از ان نقل کردم و این است حق مطلب
دیگر کلمات مشوشه سرودن و مطالب بدعیه که خارج از ضرورت اسلام است گفتن
مشوم نمیست **فصل** و باین نقل کرده قوله تعالى ان الذین امنوا ان یشتع
فلو یملک الله و انزل من الحق و لا نکونوا کالذین یقولون الکتاب من قبل فظال علیهم الامم
فشت فلو یملک الله و انزل من الحق و لا نکونوا کالذین یقولون الکتاب من قبل فظال علیهم الامم
الایات تعلم ان الله یقول ان الصدقین و الصدقات و اقرضوا الله قرضاً حسناً یضاعف
لهم و لهم اجر کم و الذین امنوا بالله و رسوله و انزل الله و انزل الله عند رقبهم ام

و نورهم و الذین کفروا و کذبوا بآياتنا أولئك أصحاب الجحیم علموا ان الجحیم مآل الذین لم یؤمنوا
 و زینة و تفاخر و تکاثر فی الاموال و الاولاد کذلک یخسف عجب الکفار بنبأ نهم یخرجهم من صغر
 ثم یكون ظلمات فی الاخرة عذاب شدید و عذره من الله و رضوان و ما الجحیم الذین لا
 تمنع الغرر و ما یجوز الی منفرة من ربکم و عذبه اکثر من عرض السماء و الارض عدت للذین
 امنوا بالله و رسوله و ذلك فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم یحیی الله مالا یموت
 چه کفران و ناسپاسی و چه شرک و اتحادی از این خاطرات ظاهر شد که سکر و عذاب و زور
 ساعتی دیدن و شنیدن و فهمیدن کل را بکلی منجم نموده و باز داشته کان عذاب و افاضات
 جمل سدام بیننا و ستدام خلفنا و یوشا بند است چشمها ما را که می بینیم **جواب**
 کو با مقصود این است که ایاتی پشت سر هم بنویسد و بخرج عوام بدهد که بفهمد دلیل طلب
 ما است و نمیدانم چنانچه چیت که یک جانی و قوف می کند با آن که بسیار است در چند متنا
 مقام هم که نیست پس علت و قوف چیت خلاصه بر این است که موافق مدبش شریف و اولش
 جاری در اهل زمان غیبت است نه غیبت ایشان که بواسطه طول غیبت قلوب ایشان قوی میشود
 و بیشتر ایشان فاسقند و مراد از زنده کردن زمین بعد از مرگشان اقامه عدل است
 بعد از جور و مقصود از موت زمین کفر اهل زمین است و چون قائم تمام اقامه عدل
 میفرماید زمین از زنده می کند حال نمیدانم امر و اقامه عدل شده و کفران
 عالم بر داشت شده یا نه و این را ان المصدقین تا آخر در ثواب صدقه و قرض الحسنه
 است که در آخرت بشخص میدهد و در حدیث شریف میفرماید که بر باب جنت
 مکتوب است که صدقه بشار است ثمانیه عشر و آیه و الذین امنوا تا آخر در ثواب ایمان
 است و عقاب کفر که در آخرت بشخص میرسد و دلیل بر این است که مؤمن صدقه است
 و مشبه به جیم که از دنیا برود چنانکه در اخبار فرموده اند و آیه علموا ان الجحیم الذین
 تا آخر در جیم و دنیا است و مثل قنایان بیلانی که خشک میشود و صحرای است در اینکه
 آخرت احرش بر خلاف دنیا است و در اینجا عذاب شدیدا است و مغفرت از خداوند و غم
 از برای مؤمنین و امر و زاکر عذاب مؤمنین بیشتر نباشد لا اقل مقصوم و مشرک و متنا
 کافر و مؤمن است تفاوت در مؤمنین عذاب گفته نشود بلا کفره میشود عرض که شداید
 دنیا بر ایشان بسیار است و البته در غیبت برای مؤمن باین منوال نخواهد بود و اگر
 خود با الله بنظر نباشد زحمت پیورده کشیده که خود را از شهوات خود باز داشته
 خلاصه و این را در ارباب حق با ایمان است و عمل و کسب در جانات ایمان چنانکه در اینجا

بیان فرموده اند و عذرتی که عرض ان بقدر عرض سما و زمین است و هیچوقت
 امر و ز برای مؤمنین در این دنیا فراموش نیست بلکه فرموده اند الذین یؤمنون
 و جنة الکافر دنیا از برای مؤمن زندان است و از برای کافر بهشت و کافر هر قدر
 که در این دنیا سخت بگذراند همینکه با خیرت میباید و عذاب خیرت را می بیند خواهد
 دید که همان شداید دنیا برای او جنتی بود که از دست رفت خلاصه و اما مختصاتی
 که از خود کرده ملاحظه کنید بچرب زبان میخواند باطل خود را در اذهان جا بید
 که اینک مردم در عذاب نمیکنند با اینکه من میگویم که قیقه سر پاست و کفار در
 استند بجهل این است که شدت عذاب آنها را حس کرده و عافا از عذاب شده اند
 و شاید منظورش اشاره بقول خداوند است که میفرماید یا ایها الناس اتقوا ربکم ان
 زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضه عما ارضعت و تضع کل زن حملها
 و تری الناس سکاری و ما هم بکاری و لکن عذاب الله شدید و در اخبار شرح زلزله
 ساعت را ب تفصیل فرموده اند و در نفس چتری الناس سکاری از علی بن ابرهیم وارد
 شده است که بعضی عقل از سرشان میرود از شدت خوف و فرج و متحیر میشوند
 عرض میکنم این معنی سکاری است و ملاحظه میکنید که خداوند فرموده که سکاری نمیشوند
 و لکن عذاب خدا سخت است و از این گذشته که هر قدر عقل از سر ایشان برود از جفا
 که بعضی تر نمی شوند و جوان را هم که در اقیانوس بیاندازند البته احساس سوزش و درد
 میکند و هیچوقت که ملالت عذاب نشوند و چگونه چنین باشد و حال اینکه
 غفلت در این مقام نیست و عذاب خدا است شدن ندارد و چه جای اینکه بجا
 برسد که در کنگرند چنانکه خداوند میفرماید ان الجحیم الذین عذاب جهنم خالد
 لا یقرعونهم و هم فی سلسون یعنی عذاب جهنم سست نمیشود از ایشان رها نمیشود
 از خیر و اینست که حضرت امیر بعد از آنکه بعضی از عذابهای جهنم را شنید فرمود در
 عذابی هستند که خوارشان شد بد است و اثنی که مطبق است بر اهلیش که کشود نمیشود
 از ایشان بگذرد و اخل نمیشود بر ایشان با دایر و متفق نمیشود بر ایشان ابد عذاب
 همیشه شد بد است و عقاب همیشه نازده است خانه زوال نیست که فانی بشود و
 احوال قوم متفق نمیشود اثنی حال را و انجلا انصاف بد که هیچ عذاب غفلت بر میزد
 پس اینک امر و زجینی که خلق از عذاب غافل شده اند با اینکه در حقیقت جهنم احاطه با آنها
 نموده بداند که هنوز در دنیا بید که چشم و گوش و ادراک ایشان نباشد و این است که بموعظ

خداوند منقطع نمیشوند و نادم از احوال خود نباشند و اما در آخر نادم خواهند شد
هر چه القاس کنند که مهلت بدهد بر گردیم و عمل کنیم نخواهند داد بلکه اگر القاس کنند
ما را بکشید که در آن عذاب نگیریم اغماض نکند چنانکه خداوند فرموده و نادوا یا مالک یقصر
علینا ربک قال انکم مالائون یعنی مالائون و ندان تو ما را بکشد جواب میدهد که در جهنم
خواهید بود یعنی هر یک نیست و زنده خواهد بود خلاصه پس نه اول خوشگرفت
که مصنف رحمت گشاید و از خداوند مسئلت میکنیم بحق محمد و آل محمد علیهم السلام که در
ما را از امان و لایزال محفل گناه نکند و همان ما را ایشان جذائی بنادند و فصل
گفته است از احیاء منبر که اسلام بوم مبعث است یعنی بومیکه حضرت خاتم الانبیاء یقوت
و خاتم النبیین در اینجا مبعوث شد اسلیم و در اینجا بود که حال چه شده که بموهری
تغیر کنند و قال لم یبق ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا الا به و ابان دیگر که نظر است در
مقام ارسال رسل در آن مدکور است فصل که در عبادتی نصیحت امین از خود و میرزا
حبیبی نوشته است **جواب** پناه ببریم بخداوند ناچه درجه این بدین باشد
کاری میکند بردارد بدین و نشان کتب است و اما ملاحظه کنید برای الفاظ بعضی
مشترک است با اشتراک لفظی یا با اشتراک معنوی که با لفظ معنای متعدده استعمال بشود
حقیر آنکه در الفاظ بسیار است که در معنای متضاده استعمال میشود و بقراین کلام و وضع
تنبیه میشود که مراد چه هست و قرآن بلسان عرب نازل شده و لغوی بالله مثل بیان نبرد
که نه عربی است و نه عجمی بلکه خرافات است و استعمال از این بود که چرا در ذکر یا بختار سپیده
که اسم بیان دارد و بقرآن میریزم خلاصه پس بحث در لغت عرب یعنی ارسال رسل است
فشرع است و بشر یعنی اجزاء است و زنده کردن پس بحث رسل مراد ارسال رسل است
که خداوند ایشان را بسوی خلق میفرستد و بحث اموات مراد اجزاء اموات است چنانکه فرموده
فاما ان الله ما عا غام ثم یبعثهم و اکونوا یا شد هر جا استعمال لفظ بعث میشود بمعنی اجزاء بکرم
درست نمیدارد پس در کلام عرب بعث بالکتاب و بالهدیه هم میگویند بعث التافه هم استعمال
میکند و اینها پس بمعنی عود است هوش از سرافان میروند از این دل پس مبعث پیغمبر
یعنی روزی که پیغمبر را برسانت بسوی خلق فرستاده و بعث طالوت یعنی هنگامی که او را
بجبهه سلطنت بر بنی اسرائیل فرستاده است و تو اصفاف بد که در مبعث مبعث محمد بن عبد
الله است یا غیر این شبهه نیست که مبعث انحضرت است و شبهه نیست که در آن روز
چهل سال از عمر مقتدر انحضرت گذشت بود که مبعوث شد و انحضرت از هنگامیکه در

شکم مادر بود بلکه در اصل باقی بود بلکه فرمود که گشت نبی آدم بین الماء و الطین
و این است که از هنگامیکه در شکم مادر بود تا زمان چهل سالگی ایام نبوت از او بروز
داشت طور دیگر بدست و دشمن مخفی نبود پس اگر از بعثت او و عود او و مبعث است
اقلا همان روز که تولد میکند با آن آثار و علامات انور و ابعث او بکونند چرا بکروزی
از ایام چهل سالگی او را مبعث کنند و هم چنین در سایر انبیاء و طالوت نیز عری بود
و چندین سال از سن او گذشته بود چنانکه روزی که او را سلطنت فرستادند بعث طالوت
گفتند و حال اینکه پیش از آن زمان هم همان طالوت بود که بود پس بقیان است که مراد از این بعث
اجزاء نیست و در آن زمان اجزاء سابق بران بوده پس پسین که چه خرافات میگویند که نه بالغ
و نه یا استعمال عرب و نه با دلیل عقل هیچک در دست نمیدارد و هم شخص اشتباه کاری و
اضلال خلقت خداوند در فتنه باطل را از جهان براندازد و فرج الهی را بچشم
فرماید **فصل** گفته است خلق ذی روح بر چهار نوع است خلق الساعه
کالحوام و المشرک خلق البض کالطیور و خلق التوالد کالجوانات و هی ضامنه متحرکه بالاراده
و ناخاط مدهد لک الکائنات و هذا الادراک بدیه من کلام الله المظانه و بعث من الخاص و
الغالبات بل جسم و جسد هیچک از بدش عرش ظهور و کلمه مطاع است از قی می باشد
و الاداره الکونیه خلق الانسان من صلصال کالفخار و خلق الجن من نار و اما الروح
المسیب غیر من الله من الکلمه المحطه التافهه اللهم نه علی العالمین بسا الیاف عن الروح فل الروح
من امری و منا و بقی من العلم الا غلبه لا بدشانی اینها را محکم و متقن خلق فرموده که جمیع صالحین
عقول و اقدار از اجزاء و ادراک ما ظاهر و باهر و سترها غایب و قاصر بوده و خواهند بود و اگر
فی الحقیقه تغییر و تبدل در آن فرض شود بکل یکله غافل خواهد شد ساعتی که فی الحقیقه الان
و ترشیش خنث شود و محمل و معطل است بلی الله ان یجری لا مورا لا باسباجا برهانی است
کافی و لایستحق اهواء هم لغو من التوالت و الارض من فیهن بل اینها هم بد که هم فیهن
در کرم معروضون بل است و لای این را زاده کوته بالا بن فله من و اقدار و اقدار و استحقاق
در ظهور و باوع موالید مثله خود که ما نبی و ملوک محتاج است عینا و نت عقل عاقل هر
فد بیشتر و ظهورش و با در قوای مکتونه مخزنه در وجود و روش و با در قواست و ظهورش
بیشتر حرکت عالم محتج است و حافظ و مرید و ناصر و مریه ان عقل و مظهر و مظهر محبت و غیر
مظاهر کلیه الهیه اند هر قدر ظهور و اعظم ظهور و محبت عظمی و بروز عقل بیشتر است و
ایشانند عقل اول و دهر و دود که حقیقه علل السلسل است و با باشد است بد و عود

[illegible]

ويتواصوا بالحق

المنازل

۱۶۵۰

الباش فرمود انداز انکار کنند و باز خرافات خود را مثل اطفال و بندگان که هوس مضبوط
و الهف میکنند و کلان بدو پیوسته اند بگونه تحقیق نمایند و عجب نیست که با اینطیای کوی
و جهالت نادعای معرفت و علم هم دارند و اما مشاخم ظاهر شده و اجواب ناور با هم برایشان کشور
است و ما اگر میخواهیم در کل کلامی گفته سخن بگویم و جواب بدیهم موجب طنباب است و لے
همه مقصود را جواب باید گفت و ان نیست که هیچی بمان کرده اند که نوع انسان یعنی از خاتمیت
گفته و اینها و انانی هم از یک سخن دور و وحی کظاهر در کل است و روح من مراقبه است
و انسان از الهیات را ترقی داد و طبعیات را تضعیف نمود و با انجام هر سد که خاتم اینهاست فرمود
که شیطان من اسلام آورده و اگر طبعیت را تقویت نمود و الهیات را تضعیف کرد حکم مبت و خلد
و خشب سنده در باره او جاری میشود و اراده کوته پرور و کار با همه فطرت و افتدش
محتاج بعقل غافل است و محرک عالم محبت است و حافظ و ناصر و مرتبه محبت عقل است و ظلم
عقل و محبت مظاهر کلیه اند که مراد انانی باشد که الهیات را بر طبعیات مقدم داشته
و دیگر خربانی خرافاتی که سر و ده حاجت بدگر ندارد و نمیدانم کفر و شرک در عالم معنی انها
چیت و چه ایمان محکی حضرات دستشورده اند که هر چه از این قبیل سخنان میگویند عجب
نمکند و او لا کفر آنچه در باره اراده کوته گفته چون متعلق بنوچید است مقدم میباشد
و میگویند خلایق را و کتاب مجید خود فرموده است من کفران الله غنی عن العالمین
پس مطلقا حاجت در خداوند نیست و بدیهه اگر اراده خداوند محتاج بمعانوت چیزی
باشد دلالت بر حاجت او کند زیرا که اب پروردگار است و این است فرموده لا یف
لفصله کما لا یفله باری و نیز فرموده است انما امره اذا شئنا ان نقول له کن فیکون پس محبت
که امر خود را که همان اراده او است مشروط بهیچ چیز نمروده و اگر محتاج بود اقطهار حاجت او را
میفرمود و نیز فرموده است انشا بدیهم که باری خلق جدید و ما ذلک علی الله بغير یس
پرورنده که اگر میخواهد همه خلق را بسپرد و ناز محلا احداث میکند چگونه اراده او محتاج
بدیگری است و در دعای بعد از صلوة فاطمه زهرا صلوات الله علیها است که در حال
سجده باید خواند یا من لیس غیره رب بدعی یا من لیس فوقه الذ یخشی یا من لیس و نه ملک یعنی
یا من لیس و ز بر بوی الدعاء و در دعاء افتتاح که در هر شب شهر رمضان وارد شده
الحمد لله الذی لم یخل صایحه ولا ولد او لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له من الدن و کبر
نکیر نا انیکه میفرماید الحمد لله الذی لا مضاطه فی ملک و منازع له امر الحمد لله الذی
لا شریک له فی خلقه و لا شبه له فی عظمه نا انیکه میفرماید الحمد لله الذی لیس له منازع و لا دله

• ۱۰۰

ولا شبه لئلا يظن بها ضد قهر بغير الاغراء وتواضع لعظمة العظام فليعلم بعد ربه
ما يشاء وهم حينئذ راجعون وادعية لبيان ما يطلب بيان شده است و يكون بينهم
خوداين عقل مخلوق باين زاده كونه كه ميگویند هست يا نيست اگر نيست پس بايند
است يا خالق ديگري غير از خداوند دارد و امر را داده خدای ما هم بگيست چنانكه
فرموده و ما امرنا الا واحدة پس نمیتوان گفت با ديگر او را خلق فرموده و محصل امر ديگر
قرار داده پس اثبات حاجت برای داده پروردگار از كمال بجزديست و عقل كه توان
را معين داده پروردگار را شق از كلام تو مفصل و شرمند شد و چگونه تو
و امثال تو دارای عقل نبوده بملف شرمند گرايشد و بايد كه فرموده است كه
اول الله ان يجرى الاشياء الا بالاسباب دليل حاجت و نيست زيرا كه كسيكه خود را
خالق اسباب است و مستبد اسباب است من غير سبب چنانكه فرمودند خالق المشي بنفسها
پس چگونه حاجت در او داده او فرض کرده ميشود و اگر ميگوئي كه مقصود من هم از اين
حاجت همين بوده كه امور را با اسباب جاري ميكنم ميگويم لفظ را هم بايد تفصيل كرد كه مقصود
با تو جهد نباشد مخي يعني كه نصاري هم مقصودشان از اينست عيسى ابن نبوت كه از
خداوند پافته بلكه عرض اينست شريف است و خداوند ترا نپسندد و فرموده است
لقد كفر الذين قالوا ان ثالث الله فرموده است و قال الله يهود عيسى ابن الله و قال الله ان
المسيح بن الله ذلك قولهم باقوا هم بضاهيهم قول الذين كفروا من قبل قل لهم الله اتى فوكله
پس بين كه خداوند را كافر خواند و در جاهای ديگر مشرک خواند و با اينكه نصري محي
کردند كه مقصود ما محض تشريف است مع ذلك عذر ایشان پذيرفته نيست و انما را كافر
خواند اند پس چگونه توارده خداوند را باين ناكيد محتاج معين و ناصر مي دانى و اينكه
حوار بين گفتند سخن انصاف الله مقصود اين نيست كه نصرت خداوند و افعال و ارادات
او بگيست بلكه چون حضرت عيسى فرمود من انصا و اى الله انما عرض كردند سخن انصاف
الله و عرض اينست كه نصرت عيسى نصرت خداست مثلاً اينكه ساير مسلمانان بگيست يا
انبياء و اوليا ميشود نسبت بخداوند داده ميشود و از همين باب است قول خداوند ان
نصر الله بغيره كه و نيست انما مك و نصرت خدا نصرت رسول او است و اينها از باب
تشريف است كه خداوند نپسندد بى است و در خصص داده خلاصه اينها است نتايج دعا
باطله ایشان كه تو جهيد را كامل كرده اند كه خدای خود را محتاج و نصرت ميشوند و بخبر
خود خواهند رسيد چنانكه فرموده است لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله

فغير مدخن اغنياء سكتب ما قالوا و قلنا لهم الانبياء بغير حق و نقول ذو قوا عذاب الحريق باكر
و اما انهم يدعون باب تقسيم خلق و برحق گفته اند خود اين تقسيم خطاست و بجا هلاكه بخشي گفته
خلق البقيص مختصر در ظهور نيست بلكه در هوام مثل ما ترجمه ميگردد و در بداهه شده
و در جوانات بحري ماهي هم ميگردد و در بري مثل سلحفاة بري كمان را سناك پشته
ميگويند بغير ترجمه ميگردد و نيز در ظهور خفاش برخلاف ساير اتيان ميشود و ميزايد
و حصص داده و بجهار ياره ميرود و عنيكون از حشرات است در خرمن فوشه كه زير شكم
او پرده سفيد پيدا ميشود و در زير ان پرده بچه هاي او مكن ميشوند و چون قابل قوه
شوند پرده جدا ميشود و بچه ها قويلد ميكنند و بچه هاي ان را ديد بام و خلق الاشياء نيز
اگر مراد اين است كه نه ترجمه ميگردد و نه قويلد ميكند بلكه از حال مكن ميشود و در بعضي
جوانات مثل موش مكر رديده شده كه مكن ميشود از حال مكن ميشود و در بعضي
كه اين تفصيل خرافات است و اقسام خلق خدا را خداوند مي دانند و بعضي از افعال را در كفي
كه در ان علم فوشه اند شرح داده اند و بزرگ انرا در عداد ساير جوانات شمردن مثل
اينكه منطقيين انسان را جوانات ناطق ميشمردن در نزد حكيم عارف خطاي است باين و
حقيقت انسان ابتدا از صيغ اين جوانات است باين باري عرض تفصيل اين مطالب نيست همين قدر
اشاره كردم كه معلوم باشد كه تمام كليات خرافات و اشياء اناسي را بگويم و شمرده
و فرق در منابع هومي و طاعت خدا داشته كه ديگر خطاي است كه معقول نميشود زيرا
كه در حقيقت انسانيت عامه كه در نوع اناسي هست نسبت بروج نبوت و غايت نبوت
جوانست نسبت با انسان و هر چنانكه جوان مركب سواري انسانست كه بر او سوار ميشود
و از او پياده ميشود و جوانيت خاصه هم همين نسبت را دارد و اين است كه و حق خون
عارض ميشود و انسانيت بلكه زاييل ميشود و جوانيت همانند رگيا بگوئي باز بر ميگردد
پس اين جوانيت در حقيقت مركب سواري او است كه هر وقت حرون و شمس ميشود او را
توله ميكند و هر وقت دامت بر او سوار ميشود خلاصه كه نميزد مركب را و است و هم چنين
بنابايت انسانى نميزد چرا كه جوانست كه در ان ميچرد و جاديت او نميزد و زمينى است كه خانه
از او ميرود و همچنانكه از اينها داخل بحقيقت انسان ندارد هم چنين است امر در روح
نبوت و غايت صلوات الله و بغير چنين ترتيب نسبت با انسان افتاده اند و هر فاني مظهر
روح نبوت نميشود مگر ان انسان كه از ازل طين او را بوي نبوت گرفته اند و هر نبوي حامل
روح خاتم ميشود و حضرت اين مطلب را عنوان ميكنند تا فارغ البال هر يك هر چه خدا

مستجاب گشتند و امر باین سالی نیست و انکی که مبتدا و از ظلم نبوت نیست که ملاذام
ملک الله عبادت کند و در مشایخ امر خداوند بخانی برسد که یک صغیر از او سرزند
است که بمقام نبوت برسد و ظلم از خداوند نیست بلکه همان امریکه روز اول در بدایت
قبول کرده با وعظا میفرماید و از هماغها که طینت او گرفته شده و عیال خواهد برکش و حضرت
عیسی فرمود که با سمان بالا نبرد و مکر هر که از اسنان نازل شده باشد و در حدیث حضرت
صادق است در بیان معراج خاتم انبیاء که در طریقه التسلیم نفل شده که جبریل عرض کرد یا
محمد بیانی کام زدی که از انکه و انبیاء کام نزدند و علان و اما نام بیان فرمود که اگر
روح و نفس از اینجا نبود قادر بر اینکه با اینجا برسد نبود پس کسیکه طینت او از مقام نبوت
نیست حال است که بمقام نبوت برسد و کسیکه طینت او از مقام خاتم نبوت نیست حال است
که بان مقام فایز شود و بعضی از اخبار طینت و حدیث نفوس را در این مقام عرض میکنم
تا انکه بدانی که هر طرف که بخواهی و نشد نشست کلاه داری و این سروری
داند پیر در کتاب الحسین از جابر بن عبد الله روایت شده است که عرض کردم رسول
خداست که اول چیزی که خدا بنخله خلق فرموده چیست فرمود نوری قواست اینجا را خلق کرد
از این خلق کرده از آن هر چیزی را تا انکه فرمود پس نظر کرد پس وی را چشمی هبت پس ترشح نمود
ان نور و صد و بیست و چهار هزار قطره از او چکید پس خلق فرمود خداوند از هر قطره روح
نبی و رسول را بعد از روح انبیاء نفس زدند پس خلق فرمود خدا از انفس ایشان ارواح او را
شعله و صلابت و از او از حضرت علی بن الحسین روایت شده است که خداوند پیغمبران
را از طینت علی بن افریده فلور ایشان و ایدان ایشان را و قلوب مؤمنین را از ان طینت
خلق فرموده و ایدان مؤمنین را از یابن قرآن طینت خلق فرموده است تا آخر از حضرت
صادق روایت شده است در حدیثی که طینتهاست تا است طینت انبیاء و مؤمنان از این
طینت است مگر انکه انبیاء ایشان صقوه ان طینتند و ایشان اصلند و از برای ایشان
است فضل ایشان و مؤمنان فرزند از طینت لا رب هم چنین تقریب نمیکند خداوند انبیاء
ایشان و شیشه ایشان و در فصل الخطاب از حضرت امیر روایت شده است در حدیثی که
فرمود شهادت از پیغمبر که میفرمود خداوند خلق را بر سطحی خلقت فرموده است و در
منزل ایشان را منزل داده پس این است قول خداوند در کتاب اصحاب المیمنه و اصحاب المقنه
و السابقون السابقون و اما آنچه ذکر شده است از سابقین پیر انبیاء مرسلون هستند
و غیر مرسلین قرار داده است خداوند در ایشان پیروز روح القدس و روح الانبیاء

و روح القوة و روح الشهوة و روح البدن پس روح القدس معبوث شد تا انبیاء
مرسلین و غیر مرسلین و روح ایمان عبادت کرده اند خدا را و شریک نکرند با او
و از روح القوة چنانچه که در بدایت سخن خود و معالجه کردند معالجت خود را و روح الشهوة
بلکه با طعام رسیده اند و شباب نشاء را نکاح کردند و روح البدن حرکت نمود و بعد
فرمود تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من كمل الله و رفع بعضهم فوق بعض درجات
و انما علمی برهم البدن و ایدان و روح القدس بعد فرموده است در جانشان
و ایدان هر روح من میفرماید که او ای داشته است ایشان را بان روح و تفضیل داده
است ایشان را بر هر که سواي ایشانست و اما آنچه ذکر کرده شد از اصحاب مینه پس ایشان
مؤمنین هستند حقا با عیان ایشان پس قرار داده است در ایشان چهار روح روح
الایمان و روح القوة و روح الشهوة و روح البدن تا آخر حدیث شریف که عوارضی
که عارض این ارواح میشود در مؤمنین از ضعف قوی و معاصی بیان فرمود و در
بار انبیاء ذکر می از عوارض فرمود و سؤال شد حضرت باقر از علم عالم پس فرمود
که در انبیاء و اصحاب پیروز است روح القدس و روح الایمان و روح المحبة و روح
القوة و روح الشهوة پس روح القدس شناخته اند مانند عرش را تا انکه اثری بعد
فرمود که این ارواح حدیثان با هم رسد مگر روح القدس پس بدرستی که ان لحو و
لعب نمیکند تمام شد حدیث شریف و بدی است که روح الایمان با نبودن روح
القدس حدیثان معاصی باو می رسد و باو بود و غیر رسد مگر عوارضی که از باب
ضعف بدن و تحلیل رفتن قوی و عارض امراض عارض شود پس بواسطه مرض مثلا
معد و از صیام بشود یا از قیام و در صلوة و امثال انها و تا عارض معاصی باو بود
روح القدس حال است و این ذاهم بدان که این روح بحقیقت نهادن احدی از انبیاء
سابقین نبوده است و مخصوص است بختام انبیاء و ائمة اطهار و در باب انبیاء
و جهل از وجوه او است که هست چنانکه حضرت امام رضا فرمود که خدای عز و جل
ناپدید فرموده است ما از او روحی از خودش که مقدس است و مظهر و ملک نیست
نبوده است با احدی از گذشتگان مگر یار و مؤمنان و ان با ائمة از ما است که
میکنند ایشان را و توفیق میدهد ایشان را و ان است عود بی از نور میان ما و خدای
عز و جل اتمی و در حدیثی این روح را که مخصوص با ایشانست میگوید که عز و جل
القدس شمرده اند چنانکه در کتاب الحسین از علی بن ابی طالب روایت شده است

حدیثی که خاصش اینست که از برای خدا هر چه است درون عرش او و درون هر نور و پست
از نور او و در طرف هر دو روح مخلوق و روح القدس و روح سر امر و از برای خدا
ده طیف است پنج از پیش و پنج از پس و اینها هر دو که هیچ ندیده هیچ ندیده ملک نیست مگر اینکه
خلق او میدهد میشود و از برای او روح غیر از ما اهل بیت پس بدست که خداوند خلق
فرموده ما را از ده طیف چنانچه در ما از دو روح چنانچه در طیف بود و طیف
بود این و در باب نفوس در حدیث از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در یکدیگر و یکدیگر
اینکه از انفل میکنند در کمال لبس روایت شده است که اگر چه سوال کرد از آنحضرت از نفس
فرمود از کدام نفس سوال میکنی عرض کرد و از نفس امارت است امام فرمود بل نفسی است
نامش بنامه و نفسی حقیقی و نفسی ناطقه و نفسی الهیه ملکوتیه عرض کرد یا مولای
بنامه چیست فرمود قوه الهیه که اصل آن طایفه چهارگانه است ابتدای ایجاد آن نزد سقوط از
است مقرران که است ماده آن از لطیفه عذبه است فعل آن غور و زلزل است و سبب فراق
اختلاف مولدات است و هرگاه مفارقت کرد بر میگردد با آنچه از آن ابتداء شده عود نماز به نحو
مجاوزه عرض کرد یا مولای نفس حیوانیه چیست فرمود قوه الهیه که در حرارتی است غیر از اصل
آن افلاک است بدیه ایجاد آن در نزد و لاوت جنائیه است فعل آن حیره است و حکم و ظلم و غم
و غلبه و اکثای اموال و شغوفات و نبوت و مقرران قلب است و سبب فراق اختلاف مولدات است
پس هرگاه مفارقت کرد بر میگردد با آنچه از آن ابتداء شده عود نماز به نحو عود مجاوزه پس معذرت
میشود و صورت آن و باطل میشود فعل آن وجود و محض میشود ترکیب آن عرض کرد و چیست
نفس ناطقه قدس فرمود قوه الهیه که لا هونیه بدیه ایجاد آن در نزد و لاوت و نبوت است مقرران
علوم حقیقه و نبوت است مولد آن ناطقه است فعل آن مفارقت و تابت است سبب
فراق آن خلل آن جنائیه است پس هرگاه مفارقت کرد بر میگردد بسوی آنچه از آن ابتداء شده
عود مجاوزه نه عود نماز به نحو عرض کرد یا مولای نفس ملکوتیه چیست فرمود قوه
الهیه که بسطه زند است بالذات اصل آن عقل است از آن ابتداء شده و از او حفظ کرده
و بسوی او لاوت نمود پس ایشان کرده عود آن بسوی او است هرگاه کامل شود و مشایبه کرد
و از این نفس ابتدای موجودات شده و بسوی او بر میگردد بکمال پس این ذات اشعرا
و شجره طوبی است و سده الهیه است و جنة الماوی است هر که او را شناخت شقی
نمیشود و هر که جاهل باشد ضلالت و غاوی میشود سائل عرض کرد و چیست عقل فرمود
جوهری است در آن محیط باشد از هر جهان الهی عارف نشی بیش از کون آن پس

لا اله الا الله

آن علم موجود است و غایت مطالب آنست و اینکه در صفت نفس لا هونیه ذات الله عاقل است
مقصود ذات غیب الغیوب نیست بلکه از باب تشبیه است مثل مینا و امثال آن چگونه
و طایفه آنکه انوار عقل گرفته اند و ذات پروردگار فرج چیزی نیست بلکه اصل چیزی
و شمع مینا است او خلق مگر نیست خلاصه پس از این حدیث شریف ظاهر میشود که مراتب نفس
چهار است و عقل فوق همه اینها است و در حدیث دیگر هم که کمال روایت میکند و همین
مراتب نفوس را شمرده است و در آخر فرموده است که عقل وسط کل است پس معلومست
که عقل قطب نفوس است و اثر فاعل آن است و ملاحظه میکنیم که این نفوس هر یک باقیه
بانکه درون درجه او است چیزی نیست که برای همه افراد یا بنی قمر که در چنانکه علانیه چیزی
که هر بنای قابل روح حیوانیه نیست و چه بنای ربانی که در عالم سقط شده اند و بتمام جوی
نرسیده اند و مسلم است که چون اسفند از انعام را ندانند یا بنی سپیده اند و اگر استعد
داشتند از جانب خداوند بخشنده و هم چنین هر جوی قابل اینکه روح انسانی که ناطقه قدس
است با و تعلیق کرد نیست و چه بنای از حیوانات که سقط میشوند و یا انعام نمیرسند و هم
چنین هر انسانی هم قابل اینکه نفس الهیه ملکوتیه با و تعلیق بکند نیست و اگر قابل بود از جانب
خداوند بخشنده نبود چنانکه فرموده است که اجب دعوی الذاع اذ ارشاع و قابلیت نفس ناطقه
سالك نفس الهیه را نمیکند مثل اینکه همون فرض کن سالك نفس ناطقه را نمیکند و اگر
سالك همون را تربیت میکنند و فرض این که هیچ حرکات او در ظاهر مثل انسان شود
انعام انسانی نمیرسد و همون که مرد بر میگردد با آنچه از آن ابتداء شده و خارج با آن میشود
و اما آنکه از اول قابلیت آن برای انسانیت ساخته شده و هرگز از مرتبه انسان تر و دود تر و
خیر بان مقام میرسد و هم چنین است مرد و انبی و انبیاء و انبیاء و انبیاء و انبیاء و انبیاء
مناسب روح نبوت که روح لا هونیه باشد نیست و آن قابلیت مخصوص که برای اینک
و نبی شده مناسب است و نبوتی میرسد پس این است که انعام امری باشد که هر
طلب بکند و بقول تو خود را خالص میکند و در عبادت پروردگار با نیاید بلکه عرض
میکم که آنکه اهل انعام نیست در حقیقت اهل طلب نیست هر چند که اسمی بر زبان جاری
بکند چنانکه بدیلمی است که همون بنام موند که بگوید انبیاء نیست خوب است و من
طالب انانیت هستم این لفظ را میگوید و به صرفا صواب است که زبان او جاری شده و
ابدان معنی از آن نمیکند و مقصودی ندارد و اگر ندی می بکنند که بعضی جویها را
بر هم زنند که از آن صوتی خارج شود که من طالب جویانیت یا انانیت هستم خود آن جوی

ابدی از صدی و غرضی و این اصوات بخوانند داشت مثل جبهه حافظ الصوت که فرنگی
 ساختند هر کس از آن که بالا نداشت در هر دو عالم سبیل که از آن شریفتر نباشد و
 است که در آن منطبق شود و مکررها عاده میکند و الحاح در دعا و سالن هم بینا باشد
 هر که این جبهه یا مقام نمیرسد بلکه حقیقه سالن را هم نکرده است و هم چنین امر عادت نا
 نسبت بمقام بقوت و امر عادت اینها بمقام خاتم زیرا که از اخبار اهل محمد و اهل حق که ایشان
 مخصوصند و در آن درجه نیست پس هر چند عبادان و کلماتی اهل مرتبه
 پائین تر و زبان برانند و اما غنی و مقامی که برای اهل مرتبه بالا است نه در آن میکنند و
 ضدا و اینها پس در آن طلب و نمیکند و نه میتوانند و با اینها حرکت میکنند
 است که حضرت امیر و در صفت خاتم مفرمانا بد که هیچ سبقت نگیرد و
 هیچ ملحق نشود و با ملحق نمیشود و هیچ طمع کننده طمع ادال مقام او را نمیکند و
 با مملو نمیشود و فرمود که یا علی شناخت خدا را مگر من و تو و شناخت ملا مگر تو و خدا و
 شناخت تو را مگر خدا و من پس و قهقهه که ایشان را شناختند است طلب مقام ایشان طلب
 مجهول مطلق است که معنی از برای آن نیست و هر چند که مردم امیری از ایشان شنیده اند
 اما چون در آن معنی از آن نکرده اند طلبان مقام محال است مثل ظاهری عرضی که بشنود
 اسم اکبر را و بعضی از صفات ظاهریه آن را اوقات در طلب و جاهلانند و باقی حیرت ایشان
 بی معنی و سبعا علی بجا بیار و داعی بطلب نخواهد رسید و اینها است ظاهری و
 که ممکن هست و در این مردم که کوی دارای اکبر بشود اما ممکن نیست که کسی بمقام خاتم برسد
 یا برتری بجوید زیرا که او اشراف صلیقی است که خداوند در حق او امکان گذاشته و مبرون آمده
 و دیگر محال است که مثل او بی خبر از او پیدا شود و تقصیری در قدر و پروردگار نیست و خداوند
 قدرتی بی نهایت خود را در خلقت خاتم اینها بروز داده زیرا که کمالی نهایت خود را با او
 عطا فرموده است پس چگونه فرض میشود که مثل او بی خبر از او یا بجز از او بی پیدا شود اما
 غیر از او که واضح است و اما مثل او هم ممکن نیست زیرا که عرض کردم که خداوند کمال بی نهایت
 خود را با او داده و او را کمال عطا فرموده و این کمال هر یک از آن دو منتهای میشود زیرا که
 اگر منتهای نشود و او نتواند رسید خلاصه که آنچه ممکن بوده است که خداوند بخلق عطا
 کند بایشان داده و ایشان هم حق عبودیت را بجا آورده اند چنانکه فرمود قل ان کان للفرح
 ولد فان اول انسا بدین و ممکن نیست که دیگری از این خلق بمقام ایشان برسد و هر چند
 در مقام اینها احدی از اناسی که طیفشان از طیف اینها نیست بان مقام نمیرسد چنانکه

چون صامت بمقام انسانیت نمیرسد و این طبعیت خام که حضرات اولاد است و بزرگوار
 و ایشان مقامات عالیه برای خود میکنند و تو ملاحظه کن اینها خدا که از زمان بود
 در رحم اثار نبوت از ایشان ظاهر بوده است و در رحم تکلم نمیکرد اند مثل عبیدی یحیی
 علیها السلام و غیر این در بزرگوار این بکلام تحصیل و نبوی بوده که بنوان از آن راه رفت
 و باین مقام رسید و هر چند که اینها عادت منکره این معجزات خواهند بود و در مسلمین
 چاره از صدیق ندانند زیرا که اخبار اهل محمد و اهل حق را از شواهد طلب و با اینها
 بدلیل عقل محض نمیکویم اگر چه از آنهم منفع نمیشوند و برای انهم اهل عقل است پس از این
 مقدمه میگوئیم که شبهه نیست که هیچ چیز از مبدء خود تجاوز نمیکند و هر قدر ترقی میکند
 منتهی درجه او این است که بمبدء خودش برگردد و اگر نخواهد از اینجا بگذرد فانی و مفصل
 میشود مثل اینها طلب نیست که از برای کوزه مبدی هست که در همان مقام که صورت
 کوزه دارد و بی قصه کل گذاردند باشد پس کوزه هر قدر ترقی میکند در همان حد خود
 کوزه است و منتهی درجه کمال او این است که کوزه بسیار خوبی و با صفاتی شود و اگر نخواهد
 از آن مبدء خودش حرکت بدی صورت کوزه در کل باطل میشود که دیگر در کوزه واسم
 آن و اثر و خاصیت در کل مطلق نیست و کل کوزه نیست که باین مقام رسیده باشد
 بلکه کل خودش اصل کوزه بود و کوزه شاخ و برگ آن بود و اصل الله مقدم است بر شاخ
 و برگ و شاخ و برگ هر یک بمقام اصل نمیرسد چنانکه نور انوار هر یک بمقام انوار نمیرسد
 و هر چه با اعلی است پس کلمه هیچ چیز از مبدء خودش تجاوز نمیکند و این که شیخ مرحوم
 اعلی الله مقامه فرموده است کل شیء لا یجوز و ما و اء مبدء و اخبار اهل محمد و اهل حق
 از شواهد این معنی و بعضی از آنها گذشت و چون این مقدمه را دانستی عرض میکنم که این
 خلق بغیر بنی نوع انسان که ملاحظه میکنی یا مبدءهای مختلف از برای ایشان هست
 یا نیست اگر نیست که پس بعضی از آنها اهلیت اینها را می شود و بعضی مرعی نتوانند
 داشت چنانکه تصور نمیشود که کوسفندی شبان از برای سابر کوسفندان شود زیرا که در
 جمیع صفات بهیبت با الفاشار یکست و اگر آنها احتیاج بر اینها هستند محتاج است و صلا
 خود را نمیدانند چه جای صلاح آنها و دفع اذیت کول را از خود نمیشوند بکند چه چه
 آنها مرتفع خود را نمیدانند چه جای آنها خلاصه که اگر بنا باشد کوسفندی شبان
 کوسفندان شود از حیثات بسیار باعث حال کوسفندان بلکه تلف ایشان خواهد
 بود و هر چند از میان کوسفندان یکی پیش اینها واقف شوند که معوض و موکول بر

پیش از اینست و منتهی کار بیکه از پیش از اینست بر می آید پس است که چون قدری قوی تر
و هستی را تر است فرمان شبانه و در ترک می کند و اطاعت می کند پس همچنانکه مثلا
از جوی حیات باقی بماند و می بیند و اگر چنان خود برود و امر را از گذار به پیش
اهنگ کند بدون مهلت که گمان می رسد و پیش از اینست و سایر بر پا می کند
انگار که شایان که نفس از اینست در او است تا رعقب ظاهر است امر به صلاح می شود و دفع
از پیش از اینست و هم چنین است امر را تا به انگی که از اینست نشان است الله باید
که محبط بر همه آنها است در او باشد اما از عده رعقب ظاهر است و اگر او هم از سنخ یکی از آنها
باشد هر چند که تسلیم گرفته و زینت شدن باشد اما از پیش از اینست و هر چند
که سفیدان و محال است که خود او با استقلال از همه اینکار بر آید بلکه نزدیک
او اما دای است که دست را می بر سر او است و اگر غناست خود را از او برداشت حال او
سایر یکی می شود چنانکه در مثل که سفیدان این مطلب را اعلام و دیگر بی محال است
که دای می از این سنخ و دیگر از این سنخ گرفته شدن باشند بلکه سیدهای مختلف
دارند و اگر مختلف شدند محال است که اندک از سید پائین تر گرفته شده مقام بالاتر
برسد چنانکه اگر شبان هزار سال که سفید می زانست بکند که در زین که سفید
بنای شبان نبیند و شبانی کند با مقام نخواهد رسید زیرا که سید که سفید از عالم
جوانی است و سید شبان از انبیا و اگر برادری که چه می گوئی در این باب که سلاطین و
حکام رعایت خلق را می نمایند و حال آنکه سیدی هم بالاتر از مبادی رعیت ندارند
عرض می کنم از برای این مطلب جواب آنهاست و بیانات علی دارد که در این مقام موقع بیان آنها
نیست مگر بعضی کلمات ظاهر بر او این است که چون خداوند خلق را و انعام خلق فرمود
اگر خود ایشان با اختیار خود از دای حقیقی اعراض نمایند مثل شترانی که وحشی شوند
و از سواران خود دست بردارند و خودشان بعضی را بعضی بکشد و مفاصل
هم در امرشان پیدا شود نفی در خلاف حکم نیست و اختیار بی است که خود آنها
کرده اند این خلق هم امرشان باین منوال است و خود با اختیار خود از دای اعراض کرد
بلکه اسباب غیبت او را هم فراهم کردند و دای هم اگر چه قادر بر منع ایشان هست اما
چون حکمت خداوند بر این جاری شده که امر با اختیار باشد پس است که دای هم
را با اختیار نگذاشته و بعد از آنکه سر خود شد ند بعضی بر بعضی مغلب برتری هستند
و لازمه خود سری همین هست و علاوه بر این در حفظ نوع و بر پا بودن اساس پیش

دست را حقیقی بالای سر مغلبین هست و این است که فرمودند قلوب مالک
بید الله است و او است که قلوب آنها را بر مطیع می ران می کند و بر عاصی سخط و بد
الله را حقیقی است که فرمود ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله بید الله فوق ایدیهم
و مع ذلك فاسد هم از باب سوء اختیار ایشان در امر ایشان حادث شده و نفس از
جانب حکم نیست چنانکه حکیم عادل که عطش فریده ابراهیم موجود کرده و اگر کسی با اختیار
خودش آب بخورد و از تشنگی هلاک شود نفی در خلاف حکم نیست خلاصه پس حکم
علی الاطلاق دای حقیقی را صاحب نفی منوط و معین بر رعیت قرار داده است
که در حفظ رعیت بکوشد تا هر کس عیب خود که طیفش و از اینجا گرفته شده بر کرد و
احد از رعیت نیست که بتواند مقام دای برسد و اگر می توانست از اول رعیت حاضر
نمی شد بلکه فرزند دای بود یا برادر او و یقینا آثار فرزندی و برادری از اول در او
پیدا است و اصل و نسب حساب و معین است و آنکه از صلب دیگری غیر از او یا پدرش
مثلا بر زن آمده و از جنس او نیست آخر ملحق باو حقیقه عشق و هر چند که کسی از رعیت
و اگر کسی بداند و بخود نیست بدهد خلاصه و اگر همین مطالب را منکر می و مذهبی
بوجودت موجود و اختیار کرده باینکه اختیار ال محمد کوا بطلان انت اینقدر را
که خدای تعالی کرده و اینطور سابق که جمیع اسماء حسن و صفات علیا از ایشان ظاهر
است و در حال محمد علیه السلام این مطلب مسلم است و مصدق دایم و آثار و علامت
این امر هم در ایشان محسوس بوده و ثقات و امتا برای ماضی کرده اند و الان هم از حق و مطهر
متوجه ایشان در بر می شود و دست و دشمن اتفاق بر آن دارند و خود ما از دشمن
ایشان شنیده ایم و شبهه در این باب نداریم حال آنکه مدعی است که با مقام رسد
که صاحب اسماء حسن شده بعضی از آثار اسماء حسن و ابر و زهد بعضی از افعال که هیچ غافل
نمی پذیرد بلکه فضیلت میخواهد تا او صفت آن معلوم شود یا برتری و جرات خرافات در
این کلمات بی بیار است و حاجت جواب هر آنها نیست الحمد لله خداوند بر زبان خودشان
بطلان نشان را ظاهر می کند با اینهمه اسرار و ابهام که ثابت کرده بر جمیع خود که معاد بر ایشان
و میزان نصب شده و بعثت و حقیق موجودند و مؤمنین در جنت و کفار در جهنم بالا
نازه می گوید که اگر ثمرات سده بیان ظاهر شود خدای تعالی کل ارض جنت الهی و فردوس
اعلی و رضوانت پس معلوم است که هنوز خبری نیست و هر آنچه ناخال گفته بود
دروغ بود **فصل** در این مقام چون فضیلت باطل خود ثابت کرده که بوم

ظاهر و باطنی و قیقه بوده پس بشاری از آنچه در قرآن وارد شده است و هم چنین در کتاب
کتاب سوره همدان و اربعین باین روز می کند و چون از آنچه ناخال بیان کرده ایم بعون الله
بطلان اصل مطالب آنها ظاهر شده و حجم کتاب بسیار شده است و دیگر حاجت بشمار
این بشارت نیست و از جمله عباراتی است که از کتاب سلاطین که من بشارت پیش از ورود و روز
عظیم و مهیب حلاوت پیدا خواهد فرستاد و افوت اهل بیت را بعد از علی محمد نازل کرده
و صریح فرماید حضرت امیر علیه السلام است که در بعضی نسخ خطبه ایشان میفرماید یا اهل بیت ما
و از این فرمایش معلوم است که در اینجیل هم انجیل را اهل بیت خوانده اند و نیز در انجیل نقل کرده
از جابر جعفی از حضرت باقر از حضرت امیر در خطبه نا اسحق ^{علیه السلام} الا انجیل الیها و از انوار فضل
منوره است که اسم انجیل در تفسیر اهل بیت است خلاصه و در دست اینجیل نقل کرده از این
قبیل عیوب بسیار است الا اینکه باز اگر نخواهیم شرح بدهم موجب طنباب نخواهد بود و
عبارت های هم از ابواب بیان در معاد نقل کرده است که در اینجیل خرافات نازل نموده
است و ما چنانکه در کتاب نیست و بطلان همه ظاهر شده است و باین روش که اینجیل را
ملاحظه کرده که در اینجیل از کتب سماوی فضل میکند بمعانی غیر مقصوده و ناویل میکند حال
چنان کرده که دیگر نقیض در احتجاج او نیست همین مانده است که اثبات کند که کتب سماوی غیر
شده و حال اینکه اگر مثل افتاب بر ما واضح شود که این کتب عین همانها است که از اسمان نازل
شده مثل افتاب نیز واضحست که ابداد لایزال بر تحت مذهب شما نازل و چنانکه معتقدان این
مطالب معلوم شده و باینکه بطلب از هم مختصر جواب گفت و بدانکه کوهی از بزرگوار
من روحی فدا و ساله مفصل در جواب نصاری نوشته اند و از امتی بیاطم الدین مؤلف
و بطبع هم رسیده و هر که فاضل بطلب ناخواسته باشد بان کتاب مباد که رجوع کند
تا بر حق واقف شود خلاصه گفتات و چون تحریفین و ملحدین و جاهلین میگویند توریه
و انجیل تحریف شده محض دفع این توهین دفع احتجاج باطل عرض میشود قرآن من اوله
آخره مکمل باین قول است میفرماید و ما جاءهم کلام من عند الله مصدق لما هم من کافرا
من قبل و انجیل علی الذین کفروا و انما جاءهم ماعرفوا کفر و ابی فلعنة الله علی الکافین مصدق
نوریه و انجیل موجود و در اینجیل آمده و ما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما هم من کافرا
فریق من الذین اوتوا الکتاب کلام الله و ما ظهورهم کائنات لایسجدون و من قبله کلام موسی امانا
و رجه و هدا کلام مصدق و انما انزلت مصدقا لما معکم و هر یکی مصدق کلامهم
مصدق کلام باین بدیه نزل علی الکتاب بالحق مصدقا باین بدیه یا ایها الذین اوتوا الکتاب امنوا

بما انزلنا مصدقا لما معکم و انزلنا الیک الکتاب مصدقا لما بین یدیه و انزلنا و احبنا الیک و انزلنا
هو الحق مصدقا لما بین یدیه یا قریبنا انما سمعنا کلاما انزل من بعد من نوح مصدقا لما بین یدیه
فاما کلامک من عند الله و ما هدی من الله انما یقین کنتم که کتاب تحریف شده و باین خلق
نبود و یا مشهور کرده بودند چون پیغمبر مود فاما کلامک هو هدی من الله انما یقین کنتم که کتاب
شده تحریف معنی است پیغمبر نوح الکلام من الله انما یقین کنتم که کتاب مود فاما کلامک
وضع کرد است چنانچه از قبل از کشت اخبار صریح میفرماید مدله بر اینک در ظهور قائم علیا
ناس کلام الله یا افکار باطله خود تفسیر نازل و باینکه بشارت و احتجاج بر قائم منجانب دین
الیوم مشهور و مشهور است صریح تر نازل کرده و ظاهر اخبار را فرض نموده و با قول
امثال خود احتجاج بر ایان و صاحب یان منجانب دین است لای بطلان این امر عظیمی
فرماید باین است مقصود از تحریف که الیوم علمای شیعه بان مشغولند **جواب**
صدق الصادق جعفر بن محمد علیهما السلام حيث قال للزید بن یحیی بیان التنازع و التناقض
به نظروا و اتقوا نصاری فی اشیاء و طوارق و ادعیه یقولون ان الاشیاء علی غیر الحقیقه احدی
ملاحظه کنید که صدق مقالان بزرگواران در تحریفان امور ظاهر میشود اما مواظف ملاحظه
ایشان را با اهل ثنائی و ساقط اندیشی و باین مواظف یا نصاری اکتفا نکرده محض اینکه چهار کلمه
مثلاً باز کتب انجیل است و در بعضی منکر اعتقاد اسلام شده و کتب یهود و نصاری را با هم
عجوبی که در آنها است تبیین میکند و علماء مسلمین را محرف و ملحد و جاهل میخواند و باینکه
تاکنون ظاهر شده که اینها افتات کتب و بعد از اینهم ان شاء الله ظاهر تر میشود و اما آن
از کفر موده است و ما جاءهم کلام من عند الله انما یقین کنتم بدانکه چند حدیث در تفسیر این
شریف در برهان روایت کرده است از حضرت امام حسن عسکری و حضرت صادق
که حاصل آنها اینست که خداوند در توره نازل فرمود که نبوت که احی است از اول
استحیال است و مؤید است بجهنم با خلق الله بعد از او که علی و آل الله باشد و بجهنم
مطلب را دانسته بودند و در شهادت و ثواب خود استفتاح محمد و آل محمد مینمودند
چنانکه فرمود چنانکه فرموده و کافران قبل از یسحقون علی الذین کفروا و خداوند هم
با آنها بجهنم سبب قهر و ظفر میداد چنانکه پسند نواز یهود و مقابل باسی هزار از مشرکین
میکردند و آنها را دفع میدادند و با اینکه یهود مخصوص بودند بجهنم و توسل و استفتاح
باوان و طعام بر ایشان فرستاد و باهم بر این اوضاع بعد از آنکه پیغمبر قشربا و وحید
برندند چنانکه از عرب بود و کافر شد و در عرض میکنم حال دوا باین مبارکه ملاحظه

۵۴۲

واكرامه من عند الله
است

福

و قوال کتاب منوا یا نزلنا مصداقاً لما معکم و حدیث در برهان روایت کرده که در لای
 می کنند که این ایه از جمله آیاتی است که منافقان به محض کفر و بدعت و این است که حضرت
 باقر فرمود که نازل شد این باب بر محمد هم چنین یا ایها الذین آمنوا قوال کتاب منوا یا نزلنا
 علی مصداقاً لما معکم من قبل ان تطس و جوها فزوها علی اربابها و انما هم الا قول
 مفعول و اما قول خداوند مصداقاً لما معکم یعنی در حالیکه مصداق است بر رسول خدا
 عرض می کند پس این ایه بیکجا خارج است از آنکه او خیال کرده و مراد از کاتب که کاتب آورده شده
 چنانکه در حدیث دیگر وارد شده اصحاب سفیانی هستند و من قبل ان تطس یعنی
 نماز سه تقری است که بعد از خف پیدا باقی میمانند و در واهای ایشان به پشت بر
 میگرد و نمیشوای این معنی را از مواضع قرآن شمرد زیرا که فرمودند نزل ایه بنظر روبرو
 پس معنی ظاهرش همین است و بعثت بان استلال کرده و اما این و انزلنا الیک الکتاب
 بالحق مصداقاً لما بین بدیه من الکتاب در اینهمه شبه نیست که قرآن مصداق شایر کتاب است
 است و حرف در این است که کتاب صحیح است و حدود و ضادی هست یا نیست و هم چنین
 است کلام در این و الذین اوحینا الیک من الکتاب هو الحق مصداقاً لما بین بدیه زیرا که در این
 ایهان فرموده مصداقاً یعنی باشد اما است بلکه فرموده مصداقاً یعنی پیش روی و است یعنی از کتب
 آسمانی و در آنها هم فرموده مصداقاً لما معکم و انستی که مراد از اینهاست خاصه که نزد ائمه
 بود و اما ایه با هو منانا انما معنا کلاماً با انزل من بعد موسی مصداقاً لما بین بدیه این به حکایت
 قول جاعل از جن است که ذکر آنها در آیات سابقه شده و قرآن را شنیدند و ایمان آوردند
 و عمل است که در مباحثه آنها توبه صحیح هم بوده است زیرا که غارتی جالوت و یحیی نصر که
 اسباب از میان رفتن توبه شد و جلی یحیی ندا شد و در مباحثه آنها شایسته بوده و محمل هم
 هست که بجهنم ندری که در این توبه از اخلاقی هست هلاکت یافتند و اما ایه قل ما تو
 یکبار من عند الله هو اهلک من انما انبئتم انکم صلا فین شانه نبوده و قرآن است و عظیمه
 باقرش که کافر نبوده و قرآن هر دو بودند و او که توبه متره از نماند مقصود است و تا اینکه ما
 که میگویم توبه محرف است منکر این نیستیم که بعضی آیات و احکام صحیح در آن هست و قطعاً به
 هم میمانند از جهت که در این توبه است قریشی که شرک بودند بنوا ندادند از ان و اینها و
 زیرا که از حق در نزد آنها هیچ نبود که باعث هلاکت بشود و اما در توبه اصلش که تمام حق بود
 و محرفش هم بعضی آیات صحیح داده که باعث هلاکت است یعنی کفر در دهرین توبه خبر از آمد
 محمله داده است تا مر بایمان بافرموده و بجهنم یک کلمه که گرفت هلاکت کامله یافت پس این باب

هیچک دلیل این نیست که این کتب موجوده اسم این کتب را از غیر نفی و اما اینکه گفته اند که
 ذکر محرف شده محرف معنی است تا آخر این بدانکه از جمله آیات ذالیه محرف یکی این است
 افطمعون ان یؤمنوا لکم و قد کان فریق منہم یسبحون کلام الله تم بحرفون من بعد ما عقلوا
 و هم یصلون و در برهان حدیث طویل در تفسیر این ایه از امام حسن عسکری نقل کرده و این
 متعلق به تفسیر است نیست که فرموده که تحقیق که بودند فریق از ایشان یعنی از جاعت یهود و از بنی
 اسرائیل که می شنیدند کلام خدا را در اصل جبل طور سبناه و او امر خدا و تو اهی او و العبد
 محرف میگردند از اینچه شنیده بودند هرگاه از امام کردند بیکانکه از و راه ایشان بود
 یعنی اسرائیل بعد از آنکه نفل کردند از ایشان و دانستند که ایشان در آنچه میگویند گادینند
 و این بود که ایشان همدیگر یا موسی بسوی جبل رفتند پس شنیدند کلام خدا و او واقعه
 بر او امر و تو اهی او شدند و بر گشتند اما کردند بسوی کسانیکه بعد از آنها بودند پس
 بر ایشان کران امداتاً مؤمنون پس ثابت ماندند بر ایمان و صادق بودند در تلبات
 لیرا تا اسلاف این طاعت بود که نفاق بودند با رسول خدا در قصه بدر سپید که ایشان
 گفتند بنی اسرائیل که خدای غفلت این را فرموده و امر کرده است ما را با یحیی ذکر کردیم و امر
 و یحیی فرموده و یا فرموده است اینکه اگر مشکل شد بر شما انچه امر کردم شما را پس بایک نیست
 بر شما اگر این فعل را بجا نیاوردید و اگر مشکل شد بر شما یحیی بایک نیست بر شما اینکه تزل
 بیکانکه مواضع بیکانکه از ایشان می دانستند که دروغ میگویند تا آخر حدیث
 شریف پس ملاحظه کن که محرفی که کرده اند باین بود که علاوه بر حکایت قول خداوند گفته
 که خداوند با فرموده که اگر مشکل شد بر شما مرخصید که تزل کنید و این واضح است
 که محرف در معنی نیست بلکه رخصتی علیحده است و از جمله آیات اینس الذین هادوا
 بحرفون الکلام عن مواضعه است و این در باب کلمه را اعتنا است که در لغت یهود بجای ست
 و محرف استعمال میشد و در لغت عربی مثل عا حوال ما را بکن و یهود نوریه میگردند
 و این لفظ را خطاب بر رسول خدا میگویند و مقصودشان فحش بود و این خارج از محل
 نظر ما است و از جمله آیات است فیما تفضهم و ما تهم و جعلنا فلوهم قاسیه بحرفون
 الکلام عن مواضعه و شو اخطا ذکر و به و تفسیر ظاهر این ایه را از اخبار اند بیدم و این محرف
 را گفته اند که یعنی تفسیر می کنند از این غیر آنچه نازل شده و تفسیر می دهند و معنی بیست و
 پس محرف بدو امر می باشد یکی سوء تاویل و دیگری تغییر و تبدل مثل قول خداوند یحیی
 و یقولون هو من عند الله و ما هو من عند الله و در سور ال عمران در ذیل ایه و ان منهم

لغو بقابلون الشتمهم بالکتاب ثمسوه من الکتاب وما هو من الکتاب ويقولون هو من عند الله
وما هو من عند الله ويقولون على الله الکذب وهم يعلمون طبعه ذکر کرده که گفته شده
است که فاسد میکردند تا اختلاف حق تا اینکه مثلاً بمسلمین گمان میکنند که از کتاب خداست
وان از کتاب منزل بر موسی نبود و لکن ایشان اختراع میکردند و بدعت قرار میدادند و می
گفتند که از نزد خداست و از نزد خدا نبود و در هر هاتر علیه بر اینهمه شاهد محض این
معنی را نقل کرده از معصوم که بودند یهود که چیزی را میگویند که در تورات نبود پس خدا
نزدیک فرمود ایشان را و مولاکی من و روحی نداده در حساب الدین نقل فرموده از ابن عباس
که اینها را خارج از یهود کرد و او میشدند بر کعب بن اشرف و فقیه دادند و توبه را نوشتند
که آنچه که بشد بل کردند و در آن صفت پیغمبر را پس فریاد کردند که نشنیدند و مطلق کردند
بکتاب خودشان باری پس بین که تحریفان در عین خیالات خود به بسیار واقعه و اگر
مقصود ناز بل ان بمالی دیگر بود میفرمود که مقصود این نبود و پیغمبر و در آن کتاب نیست
و از نزد خدا نیست چنانکه تا و بلاط باطله که شما میگویند ما انکار خود را باطل و اختیار صحیح را
نمیکنیم و لی خود را و بلاط را انکار میکنیم و از جمله ابان تحریفانست و من الدین هاد و استا عون
للكذب سماعون لقوم اخرین لم یأولوا بقرآنکم من بعد مواضعه يقولون ان و تبطل
فخزوه و ان لم یؤتوه فاحذروا و در هر هاتر و ابان کرده است حدیث طویل که وقت
یهود آمدند و از پیغمبر حکم زنا میخواستند و محصنه را خواستند و حضرت فرمود بقضای
من را خصم هستید عرض کردند بل فرمود باید رجم نمود آنها قبول نکردند جبرئیل نازل
شد و عرض کرد این صورت را در میان آنها حکم کن حضرت با آنها فرمود که این صورت را در
میان شما چگونه است عرض کردند علم یهود است باینکه خداوند بر موسی نازل کرده پس
او را حاضر کردند و حضرت او را قسمهای غلطه داد که یا در کتاب خود حکم رجم بر محسن
را میباید عرض کرد بل تا آنکه حضرت فرمود که سبب این رخصتی که در میان شما حادث
شد چیست عرض کرد اب ما این بود که هرگاه شریعت زنا میکرد او را قتل میکردیم و هرگاه
ضعیف زنا میکرد بر او اقامه میکردیم پس زنا را شراف بسیار شد تا آنکه ابن غم ملک ما زنا
کرد و او را رجم نکردیم بعد مرد دیگری زنا کرد و ملک خواست او را رجم کند قوم او گفتند که
تا این تم خود را در رجم نکنیم نمیکند از این مرد را رجم کن پس گفتند که بپاشد حدی سان ترا
رجم قرار دهیم که بر شریف و وضعی هر یاسد پس قرار دادند که هر که زنا کند چهل ناز بانه
بزنند و روی آن دو را سپاه کنند و بر دو خار و وارونه سوار کنند و طواف بدهند و بعد

میان

میان این صورت را با اسرار یهود تراغ شد که اگر ابراز دادی تا اینکه خداوند بر پیغمبر نازل شود
یا اهل الکتاب دنیا که رسولان بین کم کثیرا تا که تحقون من الکتاب و یعفون کثیرا این روایت
بر خواست و در دست خود را برد و زانوهای پیغمبر گذارد و عرض کرد پناه بگیرم بخدا و توبه کنم
و ذکر میکنی کثیری را که خداوند مرا فرموده که عفو کنی خلاصی از این قبیل تحریفان هم در توبه
بسیار واقعه چنانکه در روایت فاطمه قریب بهمین وارد شده است و در هر هاتر نقل کرده
و بدیهیست که این قسم بدعتها ما را میگوید که یات نوربه را از عامه مردم پنهان نکنند و راج
نمیکنند و این است که خداوند فرموده تحقون من الکتاب پس بین که چه قدر تحریف در احکام
ایشان واقع شده خلاصه پس از این عرض شد و الفقی که ادله که خود از ذکر کرده که دلایل
صحیح تمام این کتب نیست بلکه تقریب تحریف هم در بسیاری چیزها شده و از اخبار هم که
در دیالایات گذشت چنانچه دلالت بر تحریف داشت و ملاحظه کردی علاقه با آنها هم
اخبار دیگر است از جمله در بخار نقل کرده است از حضرت امیر در خبر کسب که ادعای شافعی
در قرآن داشت فرمود و تحقیق که بیان کرده است خلاصه انقص من غیر این را بقول خودش
القرآن بکین الکتاب با دیدیم تم يقولون هذا من عند الله بستر و ابان ثلثه اطلاق و يقولون
وان شتمهم بقابلون الشتمهم بالکتاب و يقولون انما یستون مالا برع من القول بعد از
فقد رسول از اینها تا به میکنند باینکه باطل خودشان را بر حساب یهود و نصاری کردند
بعد از فقد موسی و عیسی از پیغمبر توبه و انجیل و تحریف کلم از مواضع خودش تا آخر حدیث
عرض میکنم ملاحظه کن فیه توبه و انجیل را جدا فرموده و تحریف کلم را از مواضع خودش علاقه
فرموده و هر معلوم است که هم بخارات را پیغمبر داده اند و هم تا و بلاط فاسد نموده اند و اگر اهل
خبر باقی میدانی که اسرار و تمام کتب سابقه خدا را که در دست یهود و نصاری میباشند
همه همان تحریفهاست که حمل تا و بلاط فاسد است زیرا که کتب اول بزبان سرپایی بود و بعد از آن
ترجمه بزبان عبری شد و بعد بزبان یونانی شد و بعد بزبان لاطینی و این ترجمه های عربی و
فارسی و بکل زوایا است پس زبان سرپایی اصل است نیست و هر ترجمه هاست که شقوق
باینجا حمل است و اینهم باین جواب صحیح یواز قول مصنف که گفت تحریف معانی بوده نه الفاظ
اولا که بعضی ایش حضرت امیر هر دو قسم تحریف و تفسیر داشته تا آنکه در دست مردم این دنیا
امروز سوای ترجمه ها چیزی نیست و باقرار خود تا و بلاط فاسد داده و خلاصه و نیز از
حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود رسول خدا صل علیه با اهل قرآن پشت فرار است
در محض و هر چه بر او اظہار پس بیکدیگر بدانند و جمیع کتب دنیا را هم چنانکه فضیلع

کند

کردند و توبه را از خدا بپوشید و بعضی نیکوکاران و بعضی میگویند روح القدس در او حلول کرده و مشیت خداوند بر او نازل شده و مدتی بعد از حضرت علی بود. ظاهر است که در هشتاد سال بعد از حضرت و بعضی یاران بیان میگویند اعتبار درین نصاری بواسطه راست و امر در بیان ایشان باو منتهی میشود و انجوش شخص در بزی در بون نام توبه را از عجزی بلا نفی نقل کرده نوشته است ای پی در بون مکررات اس میگوید که من توبه را از زبان عربی بلا نفی در او آورده خلاصه ترجمه های دیگر که بر زبان یونانی و عربی شده بر تو نویسم باینکه اینکار پر خطر است زیرا که هرگاه بنظر اهل کشتن کان من برسد مرا ملات میکنند و فریاد میزنند که من ترجمه از ترجمه های هفتاد نفر منجم که بر توبه نوشته اند میگویند آن ترجمه ها مانند بدن گوی است که بر صحرای دلیس چینه های بسیار که داخل شده و برین نکرده اند که پیچیده بسیارند پس بعد از کلامی چند میگویند من تنها اینکار نکردم بلکه آدمی را نیز منجم که مذهب من بود ترجمه از روی ترجمه ها و ترجمه بنیاد از بوس کرده همه را مخلوط کرده و میگویند باید و با ابعلاست ممتاز ساختن یکی شکل ستاره ریزه و دیگری شکل سیخ چنان برای آنچه فرق شود میان آنجا و توبه است و آنچه زیاد و کم شده و چیزهای چند که حوازی و علمای انجیل هم اقرار با آنها کرده بودند که در ترجمه ایشان نیست بعد میگویند باید نمیدانم این هفتاد و طاق برادر و رخ را که بنا کرده و مرادش این ترجمه ها است و بعد از آن عددی خواسته از یاد و کم کردن میگویند و توبه جز از بعضی امور است بود از قبل آمدن عیسی و کشته شدن و رجعت نمودن او و در آنها شک داشتند چنین کردند بعد میگویند اما اینقدر میدانم که ترجمه ها که بر زبان لائینی کرده اند از ترجمه یونانی است و ترجمه یونانی است از عبری است تمام شد عبارت جراتهم و این هفتاد منجم که گفته اشاره بان است که چون بطلمیوس سلطان مصر حجت و بعضی عربستان بود و هفتاد نفر از اهل هر ملت جمع کردند تا گویان را بر او ترجمه کنند هر یک برای خودشان نوشتند و زبان و کم کردند و هر را از عربی یونانی او کردند و مدار غالب خلق برکت یونانی بود بعد بر زبان لائینی کردند و جراتهم گفتا است که اگر از یهودی و غیره چنین کردند میگویند بجهت مصلحت چنین کردند مثلاً بطلمیوس با اعتقاد افلاطون شد و قائل بود بر وحدت خدا و خدایان را چنانی که در کتب عربی است که دلیل تثلیث است ساختند که او را خوش آمد و هم چنین از جراتهم نقل شده عبارت در ترجمه زبور که انجوش و نفر نوشته که حاصلش اینست که مسوده ای من نوشته ام بنویسید و شکل سیخ و ستاره را حفظ کنید

کردند و توبه را از خدا بپوشید و بعضی نیکوکاران و بعضی میگویند روح القدس در او حلول کرده و مشیت خداوند بر او نازل شده و مدتی بعد از حضرت علی بود. ظاهر است که در هشتاد سال بعد از حضرت و بعضی یاران بیان میگویند اعتبار درین نصاری بواسطه راست و امر در بیان ایشان باو منتهی میشود و انجوش شخص در بزی در بون نام توبه را از عجزی بلا نفی نقل کرده نوشته است ای پی در بون مکررات اس میگوید که من توبه را از زبان عربی بلا نفی در او آورده خلاصه ترجمه های دیگر که بر زبان یونانی و عربی شده بر تو نویسم باینکه اینکار پر خطر است زیرا که هرگاه بنظر اهل کشتن کان من برسد مرا ملات میکنند و فریاد میزنند که من ترجمه از ترجمه های هفتاد نفر منجم که بر توبه نوشته اند میگویند آن ترجمه ها مانند بدن گوی است که بر صحرای دلیس چینه های بسیار که داخل شده و برین نکرده اند که پیچیده بسیارند پس بعد از کلامی چند میگویند من تنها اینکار نکردم بلکه آدمی را نیز منجم که مذهب من بود ترجمه از روی ترجمه ها و ترجمه بنیاد از بوس کرده همه را مخلوط کرده و میگویند باید و با ابعلاست ممتاز ساختن یکی شکل ستاره ریزه و دیگری شکل سیخ چنان برای آنچه فرق شود میان آنجا و توبه است و آنچه زیاد و کم شده و چیزهای چند که حوازی و علمای انجیل هم اقرار با آنها کرده بودند که در ترجمه ایشان نیست بعد میگویند باید نمیدانم این هفتاد و طاق برادر و رخ را که بنا کرده و مرادش این ترجمه ها است و بعد از آن عددی خواسته از یاد و کم کردن میگویند و توبه جز از بعضی امور است بود از قبل آمدن عیسی و کشته شدن و رجعت نمودن او و در آنها شک داشتند چنین کردند بعد میگویند اما اینقدر میدانم که ترجمه ها که بر زبان لائینی کرده اند از ترجمه یونانی است و ترجمه یونانی است از عبری است تمام شد عبارت جراتهم و این هفتاد منجم که گفته اشاره بان است که چون بطلمیوس سلطان مصر حجت و بعضی عربستان بود و هفتاد نفر از اهل هر ملت جمع کردند تا گویان را بر او ترجمه کنند هر یک برای خودشان نوشتند و زبان و کم کردند و هر را از عربی یونانی او کردند و مدار غالب خلق برکت یونانی بود بعد بر زبان لائینی کردند و جراتهم گفتا است که اگر از یهودی و غیره چنین کردند میگویند بجهت مصلحت چنین کردند مثلاً بطلمیوس با اعتقاد افلاطون شد و قائل بود بر وحدت خدا و خدایان را چنانی که در کتب عربی است که دلیل تثلیث است ساختند که او را خوش آمد و هم چنین از جراتهم نقل شده عبارت در ترجمه زبور که انجوش و نفر نوشته که حاصلش اینست که مسوده ای من نوشته ام بنویسید و شکل سیخ و ستاره را حفظ کنید

کردند و توبه را از خدا بپوشید و بعضی نیکوکاران و بعضی میگویند روح القدس در او حلول کرده و مشیت خداوند بر او نازل شده و مدتی بعد از حضرت علی بود. ظاهر است که در هشتاد سال بعد از حضرت و بعضی یاران بیان میگویند اعتبار درین نصاری بواسطه راست و امر در بیان ایشان باو منتهی میشود و انجوش شخص در بزی در بون نام توبه را از عجزی بلا نفی نقل کرده نوشته است ای پی در بون مکررات اس میگوید که من توبه را از زبان عربی بلا نفی در او آورده خلاصه ترجمه های دیگر که بر زبان یونانی و عربی شده بر تو نویسم باینکه اینکار پر خطر است زیرا که هرگاه بنظر اهل کشتن کان من برسد مرا ملات میکنند و فریاد میزنند که من ترجمه از ترجمه های هفتاد نفر منجم که بر توبه نوشته اند میگویند آن ترجمه ها مانند بدن گوی است که بر صحرای دلیس چینه های بسیار که داخل شده و برین نکرده اند که پیچیده بسیارند پس بعد از کلامی چند میگویند من تنها اینکار نکردم بلکه آدمی را نیز منجم که مذهب من بود ترجمه از روی ترجمه ها و ترجمه بنیاد از بوس کرده همه را مخلوط کرده و میگویند باید و با ابعلاست ممتاز ساختن یکی شکل ستاره ریزه و دیگری شکل سیخ چنان برای آنچه فرق شود میان آنجا و توبه است و آنچه زیاد و کم شده و چیزهای چند که حوازی و علمای انجیل هم اقرار با آنها کرده بودند که در ترجمه ایشان نیست بعد میگویند باید نمیدانم این هفتاد و طاق برادر و رخ را که بنا کرده و مرادش این ترجمه ها است و بعد از آن عددی خواسته از یاد و کم کردن میگویند و توبه جز از بعضی امور است بود از قبل آمدن عیسی و کشته شدن و رجعت نمودن او و در آنها شک داشتند چنین کردند بعد میگویند اما اینقدر میدانم که ترجمه ها که بر زبان لائینی کرده اند از ترجمه یونانی است و ترجمه یونانی است از عبری است تمام شد عبارت جراتهم و این هفتاد منجم که گفته اشاره بان است که چون بطلمیوس سلطان مصر حجت و بعضی عربستان بود و هفتاد نفر از اهل هر ملت جمع کردند تا گویان را بر او ترجمه کنند هر یک برای خودشان نوشتند و زبان و کم کردند و هر را از عربی یونانی او کردند و مدار غالب خلق برکت یونانی بود بعد بر زبان لائینی کردند و جراتهم گفتا است که اگر از یهودی و غیره چنین کردند میگویند بجهت مصلحت چنین کردند مثلاً بطلمیوس با اعتقاد افلاطون شد و قائل بود بر وحدت خدا و خدایان را چنانی که در کتب عربی است که دلیل تثلیث است ساختند که او را خوش آمد و هم چنین از جراتهم نقل شده عبارت در ترجمه زبور که انجوش و نفر نوشته که حاصلش اینست که مسوده ای من نوشته ام بنویسید و شکل سیخ و ستاره را حفظ کنید

در پیش هر عبادی که بشکل سنج نقش کرده به بینید نا جائز است که در نقطه گذاردن این سنج
در توجه هفتاد و شش نبوده و من در اینجا یاد کردم و هر جا که ستاره به بینید نا جائز است
و نقطه دارد چنانچه در ترجمه افغاندا شده و من از فتحه عبری دیوان بنیاد از یوس منجم نصرانی
فرهنا آورده و یاد کرده ام پس ملاحظه کن که زبور و ایهام با اینکه ما حدیثی نبوده تغییر دادند و
از همین نقل شده از ترجمه دیگر که بعضی یاد در آن نقل کرده اند که در این زمان از کتب سماویه
فتحه صحیح نیست زیرا که همه مخفاست و از بعضی یاد در آن نقل کرده اند که در دو سبب بعضی
اناجیل نوشته شده که شاکر و او شمعون و انجیل و کتاب شمعون که خبر میدهد از وقایع این
دروغ پنداشته و اعتقاد میکنند و شاهد بکتابی که یاد وی نصرانی که چنانچه قبل از
برغم خود نوشته و اسلام و مسلمین خود در او اقراران کتاب مینویسد و در مقام مذهب
چون میگوید بعد از ذکر بعضی اخبار از آمدن حضرت عیسی اخرا لامر بعد از آمدن مسیحی
بن زکریا که بحسب جهان پیش روی او بود آمد مسیح از خبر و شهره از آمدن او و در بیت
الحم و هرقم مجرم نمود لکن خود بهر انتظار میباید چنانچه کسی را لکن میخواهند که آن
شخص ناچار و جلالت دنیوی نباشد پس او را قبول نکردند و بقتل رسانیدند و کتاب
را لا عن شعور کامل کردند و موافق اخبار خود تمام شد اینچه از احامال این نقل نمودیم
پس بیاین تفاوت را از کجاست نا بجا خود منصفین یهود و نصاری میگویند که اینها
کتاب اصل نیست و مترجم و مصحف است و اخبار ما هم که صریح و واضح است و با خبر و با
کاسه از اشکرم تر شده و اوقای محققان را میبندد و غرضش در چیز است یکی اینکه کان
کرده او که معتبر از اخبار تحت مذهب خود است و در خواسته اعتبار را با برسانند و تو
دافعه که گفته اند که بود خط و خطا بود و ثانی چون عمل دلایل او این است که ممکن نیست که
ثلثت بخدا دهند و از خدا نباشد پس بیان میز با علی محمد حکما از جانب خداست این است
که در این مقام هم بر اصرار دارد و باطله را احقاق میکند که مؤید باطل و بگوش باشد
و عجیب است والله که با اینهمه نکرات که یهود و نصاری در این ذکر کرده اند و بعد از اوقای
مشکلی میبندد و این کتب صحیح میدانند و همین بزرگترین دلیل است بر کفر و شرک و فساد و
که ضمیمه مذهب تثلیث نماید که در این کتب منصف است بضرورت اسلام مشرک و مجذبات
و خداوند در کتاب مجید خود مکرر نصیر یحیی بکفر و شرک یهود و نصاری فرموده و سبب همین عجز
باطله شان چنانکه خداوند فرموده لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسيح بن مريم و قال المسيح ابني
اسرائيل عجل الله ربي و ذكرا انه من بشر الله فقد حرم الله عليه الجنة و ما به التام و ما

الطالين

للقالين من اخبار لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثالثه و ما من له الا اله واحد و ان لم ینبهوا
عما یقولون لیسر الذین کفروا منهم عذاب الیم و قال الیهود عزیر بن الله و قال نصاری المسیح
ابن الله ذلك قولهم باقوا هم یضاهون قول الذین کفروا فانهم الله انی یفکون اتحدوا الخ
و دهیانهم را با نام دون الله و المسیح بن مريم و ما امرنا الا بالعبادة اله واحد لا اله الا هو یحی و
یموت ان الله الذین قالوا ان الله هو المسیح بن مريم فل من یملک من الله شیئا ان راد یملک
المسیح بن مريم و انه من الخ الارض و قال الیهود و نصاری یحیی ابن الله و حیاته قل علمت
بذوقه بل انتم یسیر من خلق خلاصه از این قبیل یات بسپار است و همین مذهب در این کتب چنان
مندرجست نمیدانم در قرآن که اینطور کفر و شرک بر افغانیات کرده اند اینها از باب نفع است
که دیوان ملت با اعتقاد و مصنف ثابت بوده و در اسلام نفع شده و باز در مرتبه موافق نصیر یحیی
که مصنف سابق کرده است مشرک و عیسی که اینطور باشد که موجب کفر و لعن نیست چنانچه
بدیهی است که یهود و نصاری بر هر کجای از احکام توری که ثابت قدم مانده باشند و لودر
شرح خاتم مشوخ باشد محل ملامت نیستند زیرا که ترک کردن منوط بقبول اسلام است
که هنوز نکرده اند بلکه از جمله ملائمتها که بر افغانا دارم ترک کردن احکام توری است و کتب
احکامیکه برای خود نوشتند مثل میثاقه که در بیت المقدس ثانی عهدا سکند و شوق
شد و از ان توری شعل کشند بعضی توری که از حفظ نوشته شده و بعد از چندین
کتاب دیگر نوشتند و از انکارا نامیدند و نامیکند و هفتاد و دو سال بعد از خرابی بیت
المقدس ثانی مینوشتند و گفتند توری موسی را و در این زمانها ما و ونیشیم عمل کنیم و
بهمان خوانند نا بایدا گفتا کرد و یکبار اعل نمود بعد از ان کتاب بکفر خلاصه که در دینا و فیه
که در یوسف قار و کتابی نوشت شولخان غار و نامید و هر بر خلاف حکم خداست و عا
یهود از وی این کتب است پس اینها عیوب برداشته است که بعد از یهودیت دارند و از
همین باب است که خدایند فرموده اتحدوا اخبارهم و دهیانهم را با نام دون الله بعد از
انکه ابراد کردند بر پیغمبر که ما چنین کردیم جواب شنیدند که نه این بود که ملال خدا و اینها
حرام کردند و حرام را حلال و حلال را حرام کردند پس در یهودیت و نصیر این عیوب برای
افغاناست و اگر چیزی را موافق حکم توری و انجیل میبکشد البته محل ملامت و تکهنی
و لعن از ان باب نبود پس معلوم است که این یات در توحید ایشان و کفر و شرکشان
از باب نفع نیست و شرح این باب توحید بوده و افغانا سد کردند و این است که خدایند فرمود
فرمود که و انت قلت للتاسر انخذونی و انی الهم من دون الله قال سبحانک ما یکون لک ان یقول

الطالين

عبد

عبد

معدن و قاتم و غیره و مثالی از ظلمه ایست که در کتاب البیّن و غیره از حضرت باقره از خود
انتخاست میجوید و ثابت شده که میفرماید بعد از ظهور قائم و مکی ایشان میگردند و
بعد از آن امر المؤمنین و دفع میکند بیوی من سیف و سوزند و او میفرستد از برای
مشرق و مغرب پس عیالهم بر شیعه برای خلاصه آنکه خون او را میفرمزد و زن نمیکند حسنی را
مگر آنکه میسر زانم از آن آنکه واقع بشود برهند پس فتح کنم از او بدر ستم که دانیال و یوشع
بیرون میبندد بیوی امیر المؤمنین و میگویند صدق الله و رسول و میفرستد بآن دو
بیوی بصره هفتاد مرد پاهفتاد هزار مرد با اختلاف فرقی پس میکشند چنانکه ایشان را و میفرستد
بعینه را بیوی قوم پس فتح میکند خاندان برای ایشان بعد از آنکه میکشد الله را و زن را که خدا
کوشش از احرار کرده نا آنکه نیاید بر روی زمین مگر طبع عرض میکند و یحیی و یساروی و
سار و علی و هارانه بخیر بکنم ایشان را البته الله بهمانه اسلام و شمشیر هر کس اسلام آورد مشقت
بر او میکشند و هر که اسلام را کراهت داشته باشد خداوند خون او را میزند و باقی بنیامان را
از شیشه ماسک آنکه نازل میکند خداوند بیوی او و ملکه که مسلحند از خدا و مولا و
و ششسانا ندایان واج او را و منزله او را و در جنگ و باقی بنیامان بر روی زمین کور و نه زمین
و نه میسر مگر آنکه خداوند کشف میکند از او بلای او را و السبب ما اهل بیت و بعد ذکر
برکات ایمان و زمین و عطایان که بشیعه ایشان میشود و در او لاجل اشک ابلیس
نمود و آن نیست که در سبب قائم نیز همین قتها و ثابت شده و در سبب سید الشهدا
هم بنظر میفرماید پس اگر قائم شد دشمنان را خداوند میفرماید که که میباید که باز سید الشهدا
او را بکشد و در جواب از این مطلب این یکی است که از بعضی اخبار بر میآید که قائم بر بعضی اهل بیت
بعضی از اصحاب نیزه میکند و در بعضی حکم فرموده و او خواهند بود سید الشهدا که بر بعضی نیزه
را بر سر بلند و از آنجا برین اسلام و شمشیر میفرماید و جواب و تویم اینست که سید الشهدا
فرموده منافات باطل صاحب الامر نداده و بر او که این قلل که در کتاب است و قلل که حسین میفرماید
در رجستان چنانکه در رجستان و طاغوت فرموده اند که بارها از آن پیکر طاعت و فضل میکند پس چنان
نیست که صاحب الامر کذا اهل بیت از اقل بکند و سید الشهدا که اگر یک رجعت میکند میکند
خلاصش معلومست که سید الشهدا علیه السلام هر که رجعت میفرماید خون دشمنان خدا را میزند
و ایاف قلم نیزه میسازد همین مطلب است چنانکه پیش از اینست و باره این مرد که العباد بالله و الله
این میگویند که سید الشهدا است که رجعت کرد و وعده ما بر این نیست که نباید و او را احس کنند و
او را بکشد کوفه کنند و همین که بپایند که پیش رفت ندارد و بجهل و مکر سر تسلیم و مهر باقی را پیش

[illegible]

خواهد دید که برای خود خیر بدید اگر این محض وهم منوهم است آنها هم در
 باره آنها از وهم بالا نوبله که بدین باب امر در اندر من میگویم که تو هم در باره آنها همین طور
 بقیی داشته باشی پس فرق مساله چه شد و همانطور که تو خود را منعم میدانی و قیاس
 هم والله خود را منعم میدانی پس هر حرفی بجز این لا یشک و الله که چنین نیست و عا
 قریب عقاید منو منین هم بروز و ظهور خواهد کرد و عقاید شما هم بر عکس نتیجه شد
فصل بعد از آنکه شرحی از اینکه هم این فرد در ذکر خیر خلق و رحمت و درستی کل عالم
 و اطاعت و انقیاد و لا تا امور و خدمت و نصرت و دلک عاده بوده میباید عینانی با
 جمله آنها معترضه بسیار مینویسد که حاصل همه آنها فقر و فاقه و مدیونیت است که نیست
 بجمع شرایع انبیا است که الله بدعاست و کفر و ضلالت و ابطال ثواب و عقاب و اولی ما
 فقر و فقره عیانان را مینویسیم و جواب میگویم و بعد حاصل مطلب و ارا را میگویم
 گفته است که هرگز امید نبود که نصی ظاهر شود و بقول الهی خلق مختلف العقاید و مختلف
 الادیان و مختلف الطباع و المشابیه و مختلف الکلم و مختلف القول و مصلح علم و مهذب اخلاق
 احمد در فلبیل مدینه فریاد و سوف بچطالارض و انما ظنن ان نجر الله فی الارض لن
 نجرهم ربنا ولا نجسن الذین کفروا سبقوا انهم لا یجرون **جواب** ایضا غلط است
 این اولی ان نجر الله است و این ثانیه سبقوا انهم مراد از همه این بجهت که کرده همین معص
 است که کرده اینهم جمع شده اند که هر باطلی در عالم بر خیزد و انقدرها بلکه شاید اصناف آنها کرد
 اوجع میشوند و بنای غلور بهمین است ذره ذره کاندرا بر این ارض و معاست جنس خود را هیچ
 و کربا ست این با جماعات دلیل حقیقت گویند و اگر میبوشطان از جمیع خلق حق بود زیرا که تمام
 کفار و مشرکین با هم اختلاف پیدا میکنند و عقاید امر و عقاید و با وجود اینکه هم با هم
 حرکت میکنند و در واقع اختلاف ندارند چون سلطانیکه جمعی از قشون خود را میفرستد
 و جمعی را میفرستد هر دو صادر از امر و هستند پس بجز این از کار شيطان بکن و این مطالب که مقصود
 داری در باره او است تر میباید و الا اینهمه و در که در شایع شدن آنکه قابل اعتنا نیستند
 و معدنك مختلف است چنانکه در همین کتاب و در سخن تو بعد از مسلمین با آنها است که
 بر بنی علی محمد وقف نمودند یا آنکه معتقد بمیرزا یحیی شدند و اعتنائی بمیرزا حسینعلی
 ندارند و طواف دیگر هم از فرامد کورد در میان شما هستند پس هر چه اتحاد هم که قابل اعتنا
 باشد ندارد و با هم که گفته مصلح علم و مهذب اخلاق هم شده ابد دعوی است بی برهان هم
 هیچ اعتقادی ندارد و هر کسی هر چه بگوید بگوید بگوید و عرق جبین و اعمال و افعال خود

کرده است اگر شما راست میگویند که اینها از عتبات شایست قیاسی در امور و بدید طور دیگر
 شود و کتب فقهی سابقه هم از لطف شایست و ما در اینهم بعضی از عتبات را که ما میخواهیم بر شما
 زده و در باره خود خیال کرده اند که شایستند و از همین قبیل خرافات سرورده اند و چون
 در بدیه که سخنهای آنها با صلاح یار و روق ندارد و دانسته ایم که ما میخواهیم است و در باره شما
 هم علانیه این مطلب را میگویم شما منکرید که الله آثار نفسانیه خود را اظهار کنید تا بدینیم
 و تصدیق نمائیم و الا اینگونه سخنان بجا نین هم میسر ایند بلکه بطوری هم تعلیم میکنند
 ادا میکنند و اما ایاتی که نوشته است مسلم است که از دست خداوند فراموشی و انکار و کفر
 او را عاجز نمیکند و در دنیا با جمعی از افرادم که از اینها فراموشی میکنند و از اینها مفری ندارند
 و اصول آنها را در دنیا بدید و در آخرت بخیر میسرند و هر مردم امرشان با اینها میسرند که در
 دار تکلیف که دنیا است معتقد میشوند که مفری از خداوند نیست و رویار میکنند که تو گمان
 کرده که این اتحاد عمومی خواهد شد و اگر این منوال بود خلقت ناری که لا تنفد و پس ظاهر آمد
 البته نخواهد بود و باز گفته است و الذین کفروا اعلم انکم یبقیتم بحسبه الظان ما اخرج
 اذا جاء له یوم شاد او و جلا الله عنه قوما حسابه و الله یمر به الحساب نفس نکذ بیاثات
 و کافر شدن بایات حنا شدن است **جواب** اینکلمات معترضه بنظر میآید و
 مناسبه ناکلام سابق ندارد و مگر اینکه مقصود از ذکر این باشد که اختلافات اسم
 مثل سرائست و همینکه پیش رفتی چیزی نیست و اینهاست که مراد این باشد و نظیر این آیه
 این مثل الذین کفروا بر عتبات اعمالهم که مراد از شدت بر این معنی بود خاصه لا یقدر و نر
 کسوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید و مراد از اینها مثل اعمال دشمنان آن اتحاد است
 که هر چه بر خود خیرات بجا آورند همه مثل خاکبازی که بنیاد داده شود متفرق میشود و ثمری
 بطلان آنها نمیکند چنانکه در حدیث مشریف در دبل همین آیه وارد شده و همین معنی
 است آیه اولی چنانکه در برهان روایت کرده است از حضرت باقرم فرمود اینچه حاصلش
 اینست و الذین کفروا بنوامید اندا حال ایشان مثل سرائست که در بیابان است که نشسته
 او را ابی پیدا کرد و همینکه میردی بیند که چیزی نیست و خلا را میدید و نرند او
 پس حساب او را میکنند و خلا را میبندند و محاسب است و غرض اینست که اعمال که از ایشان
 رده میشود بصورت خیران مثل سرائست که واقفیت ندارد و ذائقه آنها همان شرور و
 خباثت است و هر که نزد ایشان ظاهر و از خیر کباب جوة حقیقی است چیزی نمیباید و این است
 که بعد از این با هم میفرمایند و کلمات این بجز یکی بجز یک موج من فوق موج من فوقه خطاب خلایان

۲۵

و یکدفعه از علم او هم تحصیل کرده

3.

د مصر

است

...

مجرم

فہم

است خفید تا آنکه مطلب ظاهر شود پس در بختان در ذیل به و کف نکرون بالله امانا
 حسن عسکری را ثابت کرده که فرمود رسول الله بکفر قریش و بهو و چگونگی کافر می شود به
 خدا شک دل کرده است شما را بر طبقی هک و در کرده است شما را اگر اخطا عت بکنید و او را
 از سبیل هلاک و شما اموات بودید در اصابا باه و اراطام افغان پس زنده کرد شما و ایبر
 او را حیات و بعد می پزند شما را در این بنای داخل قبر یکت بعد زنده می کند در قبور و
 نعمت می دهد در قبور و مؤمنین ببقوة محمد و ولایت علی را عذاب می کند کافرین را
 در قبور و یک بسوی او راجع می شود در آخرت با آنکه می پند در قبور و ربانان پس زنده
 بشود باز بر یک عبت در روز قیامت راجع بشود بسوی او تحقیق کرده است شما را از
 ثواب و عطاات اگر افعال یا شایسته عرض می کند احتمال پیدا می کند مقارن با در آخر
 حدیث مقارن با بوده یعنی اگر مکشبت مناجیه باشد و تصحیف شده است و مطلب ظاهر
 پس ملاحظه کن که مراد از رجوع بسوی خداست که ثواب و عقاب باشد و چند
 حدیث در ذیل به هل یظنون الا ان یا ایهم الله و او شده است که مراد از ایشان رجوع
 امر الله است زیرا که ذات خداوند منزه از انتقال و محیی است پس قول خداوند و الی الله رجوع
 الا و هم که فرموده یعنی رجوع امور همه با مراد است و صناد و از او هستند و هم چنین
 الی الله رجوع که در امثال این کلمات هر چه هست مراد رجوع با مراد است نه ذات او چنانکه
 حضرت امیر در خطبه خود میفرماید و کیف یجری علیه ما هو احوال و یعود فی ما هو ابد
 و یحدث فی ما هو احداثه از تفاوت ذات و الخیر او که لا منس من الازل معناه و لکان له
 و اء اذا وجد له امام ولا القس التمام اذا لزمه نقصان و اذا القامت الی المصنوعه و الخول
 دلایل ابعاد کان مدلولاً علیه الخلیه پس محالست که رجوع خلق بذات پروردگار شود
 و این بیان شریف که حضرت در خطبه فرموده است خود هم دلیل عقل است و هم فعل زبا
 که مدعی است که اگر بنا باشد خلق از ذات پروردگار باز آید بشوند و بدان او برگردند
 در ذات او تفاوت و تنبیه حادث می شود و کفر او متجری می شود زیرا که فرض شده که
 خلق اجزاء ذاتیه باشند و از ذات او خارج شده باز بسوی او برگردند و البته تفاوت و تنبیه
 در اول منسج است و از لبت از برای متفاوت و تنبیه منسج زیرا که هر چه متجری است مسبوق
 بعد است و قائم غیر که صنایع و ترکیب کنند او یا باشد پس چگونه ازل مدعی می شود
 و نیز هر چه خلق از ذات او صادر شوند و بسوی او برگردند نامای که عجز و مدخل خلق است
 برای او ثابت می شود و هر چه امام دارد و راه هم دارد پس محذورات و منافی و منقص

و از عقاب به معنای کرم و سزاوارت است و باید باشد

خدا

خداست تمام شد نیست و چنین چیزی مصنوع است و مصنوع را دلیل بر جماعت است چنانکه در
 اخبار فرمود اند و شبهه در آن نیست پس محالست که رجوع خلق بذات پروردگار بشود و مراد
 از هم از غیره با ایشان این است که رجوع با مراد می کنند چنانکه با مراد و در شده اند و
 مصنف خواهد گفت که غرض ما هم همین است و همان امر است که از با هم لو هیت می خوانیم
 و می گوئیم اولاً حق در این خطا است که امر الله را با هم الوهیت می خواند زیرا که امر الله فعل است
 و فعل انجیز است که خیر از حرکت مستحق می دهد چنانکه امام فرموده است و حرکت صناد و از
 مستحق است نه خود مستحق است و خطا که در ذات خدا که او را در ذات خداوند و ذات امام
 با دلیل و برهان با تفاوت و فرموده که ایما نه این است که او را در هر یک می گوئی پس اگر او را ذات بود
 می پاید با بقول تو ذات نفی و اثبات می شود پس گاه باشد و گاه نباشد و خلاصه این
 یک خطا است و خطای دیگر آنکه مراد از رجوع با مراد این نیست که متحد با مراد شوند بلکه مراد همین
 است که در عرف همه خلق شایع است که می گویند مرجع فلان قیام و شال فلان شخص است و مراد
 این نیست که راجع بذات او هستند یا راجع بنفس او هستند بلکه مراد این است که در وقت
 خود هستند و امر نفی او را ایشان نافذ است و مطیع امر او هستند و همین فاعله است
 رجوع خلق با مراد پروردگار یعنی امر خدا و ایشان نافذ است و جاری است و احدی تخلیفات حکم
 او نمی تواند بکند و در باره هر حکم نیست که در تعقیب است و در بیان هر حکم بنابر که معنی است
 و اگر بگوئی بقیسم رجوع با مراد در دنیا هم هست پس چرا فرموده و یعود رجوع با مراد می کنند عرض
 می کنند از برای انطلب و جواب است یکی اینکه راست است که خلق در دنیا هم رجوعشان با مراد
 اتصالی در دنیا چشم های غار آینه و در انطلب و انمی کنند و همین که آخرت برگردند می بینند
 که کز برای زمره خدا نیست و دیگر اینکه راست است که خلق در دنیا هم رجوعشان با مراد است تا چون
 خداوند ایشان را بخیر خلق فرموده و قول و قوه خود را مضایح ایشان کرده این است که ناد و دنیا
 هستند قضای خدا و در باره ایشان حتم می شود و امور محتمل با است و همین که مراد و در دنیا
 رفتن و قضای خدا در آن ایشان حتم می شود و البته تمامیت امر پروردگار با این است که بقا اعضا
 برسد و انکساک مراد از ایشان است که گفته می شود همین مرادند رجوع با مراد می کنند یعنی امر
 محضی پروردگار که در بکار احتمال بداد و ان نیست و جفا بین حیوانات نقر است که در این دنیا
 ذکر شود و لعل الله در انمی کنند خلاصه که مقصود اینست که رجوع می کنند یعنی با فضل امر
 الله مطلق یکی میشوند زیرا که ابتدای آنها از نفس امر خداوند نبوده و در انقام همین نیست بوده
 و الا نه می بینند و بعد از انهم با نجا بر می گردند و در پاها نال در باب و در انما الا لامر است

و نیز

بخاری بخاری بخاری بخاری بخاری

و لکن در جهان عالم و کاین که بشود و در این جهان قسم که ایند و از نفس امر مطلق برود و گمانند
با اینهمه برینکه در دنیا شاد و مقامات خود که ایشانند اندام خدا در این دنیا ایشان صادر و نافذ
و جلای میشود و دلیل دیگر بر این مطلب بدینست که شیعه نیست که عود دادن خلق بجهنم بخواند
است که هر کس که عمل خود را در مقام شخصیت خود میکند نه آنجا که نیست چنانکه کوزه
عمل میشود و این از آن میتوان خود را آنجا که کوزه است نه در کل که ذکر کردی از برای آن
نیست که نیستی هم چنین از آن عمل میکنند و میدهند و میگیرند آنجا که هست نه در جای
که نیست که بالای مقام او نباشد پس البته برای عمل خود را در مقام خودش که عمل کرده
باید به بیند و بخیر از این عدل نیست بلکه باعث بطلان ثواب و عقاب است زیرا
المثل هرگاه کوزه از کل ساخته شد پس نازک و لطیف که محقق این شد که کوزه آب
خوری سلطان باشد و کوفه و دیگر بسیار خنجر و پیکر نا هنجار که در میان برای آب خوری
نون ناب خوب است پس از برای سلطان بودن و دیگر پیکر بیرون ناب سیرت نا جالبی است
که کوزه ها هستند و اگر از آن خورد کردی و نرم نمودی و جزو کل نمودی دیگر صورت
خاکی برای هیچ یک نمیتواند و کل و نمیتوان گفت که مناسب سلطان است و نمیتوان گفت که
مناسب نون ناب و اگر ملاحظه کنید که کل اصل است از سلطان دادی برای کوزه خنجر باطل
میشود و اگر نون ناب دادی برای کوزه نازک و لطیف باطل میشود پس ملتفت نکات
مثل باشد و امر در حقیقت هزار مرتبه بالاتر از اینها است و اینها مثلهای هر چه در دنیای
است پس برای هر کس که با او در مقام خودش باید داد و بالا تر از مقام او نه شخص او میباشد
و نه غیر او و محال است که چیزی از مقام خود بجا آورد و نکند ملتفت نشد که اگر کوزه را در
کوی و باز کل کردی صورت کوزه کل فشاء است بلکه آن باطل شده است و کل است که کل
است پس چرا شک بصورت کوزه نباید داد و اگر بکل دادی بصورت کوزه و در سبد و خلقت کوزه
عیب شده است و امر در بالا بالاتر از این است و در دنیا کل بکل بر میگرد و در اینجا کل هر
کس هم در برای خودش است و از برای خود بالاتر و در خلاصه که اصل بر این مطلب کم است و
زاده بر این نیست پس وجوه با هر پروردگار هم مراد همانست که هر کس در مقام خودش
که هست در خدا و نافذ میشود یعنی اگر اهل ثواب است با ثواب میدهد و اگر اهل عتاب است
او را عتاب میکند چنانچه چه فرمایش پیغمبر بود و در حدیثی که نقل کردیم و آنجا اینک فرموده
است دنیا آنکجا جامع الناس لیوم لا ریب فیها فرموده یعنی آنکه ای قوم الفتنه با فرموده و ذلک یوم
بحر جمع الناس مراد از این جمع شدن این نیست که هر یک بشوند و یک شخص بشوند که مشرک

سمر

اشیاء

حشر کل باشد و عباد و بندگان بلکه مراد اینست که همه در آن روز حاضر میشوند و در آن روز
میان ایشان دشمن با حشمت خودش کافر یا مستشان خود و هر کس در مقام خودش میباشد
و از عجزی خود میرسد و این که تمنع میشوند و یکی بشوند اینست که حضرت امیر عودا از آن
جای فرموده و عود چو انا را غار فرموده است و آن انسان که عودش بخاوره است اعم از
کافر و مؤمن است و از ضعفها نیز هر کس شخص را تمام حاضر میشود و قرآن شاهد این
مطلب است اینست که پیغمبر با بد جنت و نافرمانی که خلق را که اول مرتبه و فرادی جمع فرادست با
جمع فرادان و مغنی این است که آمد بد ما و از آن فرادهم چنانکه اول مرتبه خلق کردیم شمارا و فرمود
است یوم یقن المرء من اخیوته و ابیه و صاجته و یتیمه لکل امرأ منهم یومئذ یومئذ یومئذ
یومئذ یومئذ صفا که مستبشر و رجوع یومئذ علیها غیره و هفتاد و شش و اول آن هم اکثره
الفجر یعنی روزیکه فرادگرم را در خودش و مادر و پدرش و صاحب و فرزندان و برای هر
مردی از ایشان و در آن روز شافی است که مشغول دارد و او را رخسان هائی هستند و در آن روز که
روشن هستند و خندان و خوشحال و در رخسان هائی هستند در آن روز که بر اینها غبار نشسته
و فرامیگردانند از آن بکلیت ایشانند که فرموده خال ملاحظه کن که موضوع بالاتر در دست
میباشد و این در صفت اهل بهشت میفرماید با خوان علی سر و مقابلین برادرانی هستند که
بر تختها برابری یکدیگر نشسته اند و در صفت اهل جهنم فرموده است فی نیر الزین انبعوا امرئ
و اول العذاب و لقطع بهم الاسباب و قال الذین انبعوا الموات لنا که فتنه را منهم کما یزاول
متنا که الذین هم الله اعلم حرات علیهم و ما هم بخارجین من النار یعنی و فتنه که بتری کردند
آنانکه متابعت کرده شدند یعنی در ساء خلد و لذت از آن که متابعت کردند و بدیدند عذاب
و از منقطع شد از ایشان اسباب و گفتند که این که متابعت کردند که کاش از برای ما بر کشتن
بود یعنی بدینکه ما هم بتری بکنیم از و ساء هم چنانکه از ما بتری کردند هم چنین میباشد
خداوند با ایشان غل ایشانرا حشر تمام نیستند ایشان خارج از اثرش و راجع بخدا انصاف
بد و بیاین فرمایشات با تخلف اینها و وفق میدهد با عیبها که همه خوب میشوند
و همه جمع میشوند و غرض اصلش این است که همه یکی میشوند چنانکه صریح بخیر اینها
علی محمد بود و چون جمع و متحد میشوند و حال اینکه خداوند فرموده ان الشا عذابا که اینها
لنجزی کل نفس بما تسعى پس اگر با هم جمع و متحد شدند هر نفسی چون بخواهد میشود و پسندانی
از انان که ذکر جمع دارد صریح است و این که مراد این نیست که متحد میشوند یا آنکه هم مؤمن میشوند
چنانکه فرموده ذلک یوم یحیی الناس و ذلک یوم یموتهم و ما فرموده الا لاجل معدود و یوم

باز

عليه السلام

من

[illegible]

ظفر

ان در دنیا باشد مثل اینکه خود و دنیا ظهور و خورشید و این است که در حدیث شریف فرموده الله
رسما لاخرة والاخر رسمة الدنيا و فرموده ان الظهور تمام البطن والباطن تمام الظهور وما لکن
کلنا احدهما فانما في ظهورهما ثمة في بطونهما كما في احدهما فاصفوا بحکم و فرموده ان الظاهر عنوان
الباطن و خداوند فرموده قد علمتم ان شاء الله اولی خلوا لاندرون و بی باز نکات در مقام هست
بیاهدم متقنا ظاهر بود بکریه که در صورتی در زیر دریا است اما بعد از آنکه
صورت و دنیا متناسب دنیا است و صورت و خورشید متناسب خورشید و صورت و دنیا متناسب و قابل
است و خداوند باقی نیست و صورت و خورشید خالده است و از برای ان فنانست مؤمن در دنیا انان
معدوم و عمل میکند و بیاد میدهد و عمر بکریه بیخ میبندد و در آخر انابد الله چیز ای حج خود
و سایر اعمال معدوم و خود میرد زیرا که نیست و این بوده است که اگر ابد الله در دنیا باشد
جنانکه کند و کافر و ایمان معدوم و بعضی معاصیه معدوم و میکند و در آخر انابد الله هر چند
خواهد بود زیرا که نیست و این بوده که اگر ابد الله در دنیا باشد معصیت کند و این است که فرموده
فبالنبا خلد هؤلاء وهؤلاء و عهد این است که خود صورت و نبوی صورت است و محدود و
متناهی و آخرت بر عکس اینست با اینکه این رسم همانست و مثل اینست که کفر با اولاد
و ابا بر میبندد با نصف ایمان و عکس تمام ان نصف در این کویک میباشد یا چشم خود و ابا بر
کینه و شقیه عینیه و بعد رموی خیر است و عکس نصف عالم دوران میباشد پس عکس که در چشم تو
است باز در یلو و ما است مثل دنیا است که محدود و متناهی است و مثلک و خارج عالم مثل
آخرت است که بان وسعت است که خدا میداند و اینها مثلها ای نبوی است و وسعت آخرت از
این بختان خارج است و با دینی مؤمن بهشتی میدهد که هفت هشتاد و نین است خلاصه
عرض اینست که اگر چه دنیا بر رسم آخرت است اما این فائد که هر چه در دنیا است متناسب دنیا است
و هر چه در آخرت متناسب آخرت است اما مثلک معصیت در این مقام زد ما است بدان مقدس باوری
حقان و ظهور و ان که تو هم کرده خطای مرفاست و خداوند در کتاب مجید خود فرمود که هر چند
شیء و از برای حق مقدس خدا و دنیا بدامظهری نیست و چنانچه نیست و ذات پروردگار متعین
کود تمام چیزها و اظها و غیاب اظها است و غیر اظها و چنانکه افاض که در اینست عکس میباشد
اینست نور افاض و افاض سه چیزند و لو اینکه در منظر بگردید و بشویند اما در غیر سه چیزند پس اگر
از برای ذات پروردگار و قبول خود تو مقدس از غیبت و شهادت است و ظهور و بطون و
اولاد و آخرت ظهوری در مظاهر باشد و این تنزیه و تقدیر بگوید و است میباشد پس ذات پروردگار
مقدس منزله اظهور و بطون هر دو است و منتهی فرموده هر چیزی را که مظاهر مظاهر انوار و

[illegible]

الحساب وقوف می بینم شام عدل کنگر بعد از آنکه مرد و از دنیا رفت کفیات دیگر برای او
مشهور و مشفق نادر دنیا است مثل خیال برای وظاهر میشود و همچنین مرد و از دنیا رفت
شاهانه میکند بسین تفاوت را از کجاست تا یکجا این از کلمات جاهلان و صنف کمان مکر
که هر اخبار همین بوده که حال در دنیا می بینم و همین صورتان و قوتها که برای ما از و حاصل
است همینان همینان اینجمنی که امر و فرض میکند بالنسب با آنچه در آخرت خواهد بود بدینا
است و بیشتر که مومنین امر و فرض کنند بالنسب با آنچه در آخرت خواهد بود بدینا
اینست که فرمود الله تعالی یا ایها الذین آمنوا من رزق الله کافرا **فصل** در این مقام عبادان
نوشته و اول استغاده نموده که میگویند این نفوس مدعی مرتبه سید الشهدا هستند
و بعد هر نماز و مرتبه بالا نثار دعوی نموده و گفته است که سابق بدلیل و برهان این
مطلب ثابت شده و حال آنکه ثابت نشد و تمام آنچه گفته بود بدلیل و برهان فیهی که
نقطه و خطا بود و باز از جمله عبادانی که کهن است که صدق و حقاقت بخاطر و معتقد بود
بهر ظاهر مشفق و فرمایشی از حضرت امیر در باب شریعت و در حق حضرت موسی و حضرت هرون
نزد فرعون نقل کرده که علمها مدارع الصوف و باید بهما العضا فطرطه ان اسلم بقاء ملک و
روام عزه فقال لا تجوبن من هؤلاء بشرطان به درام الغزو بقاء الملك و هما باقون من حال
الفطر و الله خلقا علی علیها السورة من الذهب عظاما للذهب جعد و احتقاد للصوت و لیس
لواراد الله سبحانه حيث يشاء ان يفتح لهم ثور الذهبان و معادن العقیان و معادن الجوان فصل
و لو كانت الا نبياء اهل قوة لا نزلوا رزق لا تقصام و ملک مدحوا اعناق از برای ان اهلون علی
الخلق في الاعیان و ابدیهم في الاستعداد و لا منوع ربه قاهرة او رغبه ما لا یجوز ان
التیارات مشدک و الحقائق معتدله لکن اراد ان لا ینزع لوسله و التقصیر بکنه امور الله خاصه
لا تشوبها شائنه الا اخرها و بعضها از فقرات خطبه مبارکه ملاز وسط عبادان بدون قرینا
و شایعلا حظ این بوده که بختی را و نباشد در دنیا که از جمله اهل است و لکن الله سبحانه جمل
رسله و لقوة في غنائهم و ضعف فی اتوی الا عین من خالائهم مع قناعة ملاز الطلوب و
الحرین غنی و خصاصة ملاز الا بضاد و لا سماع اذی عرض می کند که همین قوت غریزی است
که معجزات و خوارق عادات را نموده و انبیاء به و زو میگرد و در حدیث شریف عرض کردند
خداست امام که عیسای باب واه مبرقن فرمود بقیه یلکم بود و الا برهوا واه مبرقن پر نفون
غریب و بقیه یلکم که معجزات و ایشان بر و زو میگرد و در این شبهه نیست که خلق در معرض
امتحانات هستند و انبیاء و اولیا کسرا از و خوارق دنیا که مردم بالطبع ما بلند بخود میگردند

مکر مد و از ایشان که مصالح دیگر افشا کرده است مثل یوسف بن یعقوب و سلیمان بن
داود و اسکندر و القزین و غیره السلام که از او ضاع دنیا هم فراموش نمودند و در اتمه مانده
بعضی بحسب مصالح زمان قدری از دنیا را بخود میگردند و از برای آنکه همانست که اگر بخوانی
شرح کنیم بطلان بسیار مد و خطا انکار ندارد که در این دنیا اولیا کایه بر همین بوده که در
صد جمع دنیا نبوده اند زیرا که مردم بالطبع اقبال بدینا و مال دنیا دارند و هر جا که بپند
مطلب ایشان حاصل است بسوی آن میشتابند و کهنه اند که صرف صورت فقر و خفا و
حقبت باشد و الا باید تابع همه فقر و مالکین عالم بشویم و چه بسا از اهل کفا سق و
فاجر و کافر و شرک هستند و چه بسا که جاهل و عاقل هستند و بدون شبهه مثلا
ایشان صحیح نیست و خداوند بفرموده که حقین است از علم و قوی و در و قوت و قدر و تقی
با ایشان عطا کرده است چنانکه همین حضرت موسی و جبرئیل قرآن الای فی چند عطا فرمود که
عقالتا جبران مانند و سحر با ان عاقل غریبه عجز خود را مشاهده نمودند و نورانی شایع کردند
و اینست که در اول همین حدیث اشاره فرموده که نباید همه انفسی همین عصا بود که انحضرت را
و از دهای عظیم شد و قصر و فرعون را فرار و نازهای سحر و نابیند و سحر که با سید
عطای فرعون و شارک در سلطنت او آمده بودند و سحر میکردند که قوتی از برای خود
مشاهده کرده بودند و ضعف ملاز برای موسی هر که ایمان نیل و دنیا مشا خدا
طینت اهلایک بود که ایمان او بودند و فرعون و سایر حاضرین هم یا از انحضرت و ابدیدند و
عدالت ایمان بنا کردند و سحر هم پیش از دنیا با موسی ایمان نداشتند بلکه طلب ارجح
فرعون و مشرک بنده بودند چنانکه از قرآن همین مطالب بدیهی است و مسلم که بیکه هنوز
در حال شرک و کفر و ضلال است نباید با یات ناویل که شما خرافات میسر آید چشم از
عظای فرعون و شارک در ملک او بپوشد و بگوید مثلا مراد از ابناء عصا
هذه یات کسی است که سابقا چون خشب مسند بوده و اینعصا عصا آدم بود که
بارت در دنیا نباشد و نا بعبع پیغمبر رسیده بود و از شهب موسی رسیده و غنیمت خود
افضا را اول بشخص کافری مثلا در مرتبه ینافی است ناویل نمود و چنین کسی یکگاه
انبیاء نبوده و مارب خود را بچین کسی بر نمیاوردند که تو ناویل بکنی که ابناء عصا
چنین کسی است و تو سلاطین که هر ذای که در عالم بر خواسه جایگاه مشایع را و اگر داند و
همین فرعون لاف الوف از قطبان تابع او بودند و ظاهر این است که قابل بر یوتقن او بودند
چنانکه خود فرعون موسی هم همین تکلف را کرد و گفت لئن اخذت الناعری لا جعلتک من العیون

پس با اعتقاد فرعون و اعتقاد قبطیان هه اهل هه اذیت یافتند بودند بفرعون پس موافق
تحقیقات شما احیاناً شده بودند و فرعون اموات را زند کرد پس صاحب حجر بوده
است پس شما هم فرعون نبوده چنانکه هسپید پس اینها خرافات است که ملایز احیاناً
اموات هه اذیت کفار است که در حکم مرده اند زیرا که این سخن است که در حق هر داعی نیست
بتابع خودش میتوان زد و این خارق عادت نیست که دلیل حقیقت بشود و حال اینکه این را
برای منکر میبایند و منکر همین قول تابع را مونا و میبایند مثل اینکه من الان معتقدم که شما
که تسلیم من میزای علی محمد را کرده اید مردگان هسپید بقول خداوند که کافر را مرده خوانند
حال هر چند تواند جای جبهه بیک موافق اعتقاد خود تورا مرده میبایند تا اینکه معجز می شود
برای من که سبب تمام حجت برای من بشود پس اینهمه احیاناً معجز انبیاء سلام الله نیست
و اتمام حجت ایشان باین نمی شود زیرا که در صورت ظاهر که ملاحظه میکنید که ایشان
در این امر بسیار است و هر داعی نیست بتابع خود همین حرف را میزند پس اندک سبب میبایند
انبیاء است چیست و مسلم این یاک که خداوند در قرآن از مؤمنی عینی را نبیاء و دیگران
احیاناً مؤمنی و غیر خ لک نقل فرموده اموات است که با نفا مردم را هه اذیت کرده اند و خلق
داشتند که این عمل مخصوص با ایشان است و از جانب خدا آمده اند حالا یا این همان امر مشتمل
بوده یا چیزی بوده که اختصاص با ایشان داشته که اگر مشتمل بوده پس حقیقت ایشان و
بطالان سایر چیست و چرا اسم این یاک را خارق عادت گذاردند و حال اینکه بصورت ظاهر امر
معتاد است که در هه غایه و مدعوی جاری میشود دست ندریکین سبب این ناو بیانات خاسه
را میتوان در اینهمه آیات کتاب را اخبار اتمه لطایفه جاری کرد یا نه اهل دنیا سواای صورت نبیاء و
چیز دیگر که نمیکند در صورتیکه در نفری بنیم که هر دو مدعی نبوتند و حقیقی تابعان و حجت
تابع دیگری و میگویند من احیاناً اموات نموده ام و این طاعت پیش از آنکه ایمان من بیاورد و اموات بوده
و حال زند شده اند دیگر چه بعینه همین کلام را میگویند از کجایه که کدام با خلق میگویند و کدام
باک باطل الان تو میگوئی من را علی حجت احیاناً اموات کرده و شما هم مردگان بودید و شما را اعتقاد
کرده و زند شده اید دیگر چه بعینه همین حرف را در باره دیگری میگویند ما کدام بگرانیدیم و خلا
که بقریب سخن آمد و عرض این بوده که اگر انبیاء خدا را خارق عادت را بخود نمیکند یا اینکه یاک
علامان که باعث ظهور حقیقت ایشان است البته همین وضع ظاهر می که هه دو القول
میبایند که خارق عادت این است باید با ایشان باشد و دیگر این سخنان یا و شمر میبایند
و نکره دیگر را این مقام این است که عرض کردم تا خلق در معرض اعتقاد هسپید انبیاء خدا را خارق

دینا را بخود میگویند تا اینکه مردم در اقبال با ایشان عرض نبوی نداشته باشند و این
از اخبار اول محمد دلیل داریم که خلق در تود ظهور و امامت کفر و ایمان شان بالذنب بسیار
زمانها خالص میشود و مؤمن از کافر پیدا میشود و این است که این شریعت را بخواهید
الذین کفروا و انفسیر بوقت ظهور و امامت فرموده اند که اوقات است که مؤمن از کافر جدا
میشود و هر یکی محض خالص میشود و اگر بقیه از شوائب و اعراض و ایشان مانده
باشد در همان اوایل ظهور و امامت بجرارت وجود مقدس و زایل میشود و بعد از
ان ایمان مؤمنین خالص میشود و کفار و فاجضین هم بقتل میرسند و اینست که از
اخبار اول محمد ظاهر میشود که در اوایل ظهور و امامت امر چنین منوال است که در اینجا
فرموده اند ما طاعنا هم الا الجش ما لبنا هم الا الغلیظ یا الا الخشن و اما بعد از آنکه
اعراض زنده شد و ایمان مؤمنین خالص شد و از معرض اعتقاد بیرون آمدند دیگر
ارضا عا عالم دیگر که نمیشود و کونوا راض بر او ظاهر میشود و برکات آسمان فرو میریزد
و اموال عالم بکرا جمع میشود و آنکه ما الهاد و حضوا و مثل خرمن ریخته میشود و هر که
ستول میکند با و عظام پیغمبر را بنفد میگرداند و او را میبندد و او را در چوب شیشه خود
و امیر میباید زیرا که آن روز که آنها را برهنه میبایند علی و مریم بودند و میبایند پس
بکنند تا رفیع علی ایشان شود این است که اتمه مسلمین معین است که بفرمایش حضرت امیر که
لا یمنیع بالفقر فقره و یمنی به خودشان هم از رخاوت دنیا بخود نمیکند و در
خود را هم برهنه میبایند تا شایب از آنکه رفیع عالمها شد و دیگر مانع ندارد که هر چه بنویسند ایشان
خطا کنند مثل اینکه در جیش و اصناف هم در دنیا با دنی مؤمن خواهند داد و هیچ منفردانند
که باز جبر کنید و نعم نمیشود و اینک فرموده اند الجنة اسفلها اکل و شرب و اعلاها
العلم یا آنکه فرموده اند اذا شتم اهل الجنة بالجنة شتم اهل الله بلقاء الله دلیل این نیست
که اهل علم اکل و شرب ندارند یا آنکه اهل الله نعم جنت را دارا نیستند بلکه انواع نعم را
ایشان حاصل است الا اینکه از برای نعم و جنت و هه در جات نعم برای مؤمن کامل جمع
است و آنکه در دنیا از او نیست تراست از نعم عالمی ندارد و این است که فرمودند که دو مؤمن که در
جنت هستند در جنت یکدیگر را میبکنند و آنکه در دجه بالا است بدرجه پایین میباید و آنکه
در دجه پایین است بدرجه بالا نمیرود و فرض جنت را هم مثل دنیا باید کرد زیرا که نشاء اولی
ایشان اخیری است اهل علم و دین و دنیا هم که در پیوند کمال لذت ایشان از علمات و فی
معذک بدن بشری غذاهم میخواهد و نکاح هم میکند تا مسذک روح او مساف

۱۲۷

۴۲

مردم را خبرید که عید را و شدند و بعد از آن هر را از او فرمود و اموال آنها را با آنها زد کرد
 آنها را که دیگر از حجاز بنیان نیست شمرده شود زیرا که خارق عاده نیست مثل سلطنت
 حضرت یوسف و چه بسیار که سلطنتهای بزرگ کرده اند پس اگر تو منکر می باشی منکر سلطنت
 حضرت یوسف اقرار مشو و بدان که قرآن را بخوانا اهل بیت سلام الله رحاکان و رحمتهم و عافاهم
 بگو پس چه مانع است که همان طور که از تو هیچ اقتضائی در ملک پیدا نشد و خداوند بر
 حسب آن امر را جاری فرمود بعد از آنکه بشود پس چرا اینها آیات و اخبار و امانت منکر بشوی
 و اینها بر این وجهی را که عقل شهادت بجهت ظاهر است که کار دیگران هم محض اینکه هوس
 کرده تو که بگویم بجز جیف جاهل را اما بخوانا جیف است و الله که اینها جان بیکه و حق
 بیکه و خود بدست خود فلاذنه بندگی یک جاهل عاجزی را بر گردن خود بگذاری و
 فی القمار بیکه که دیگران از آنها نراه ببینند **فصل** در بیان مقام خلیفان کرده در
 باب اسماء و اینکه در اسم اعظم و این شخص الجاه خوانده اند و الله بسیار عظیم است
 این اسم لا اله الا الله و از آن غریب است قبول کردن مشدیدی اخبار از او که معلوم نیست که اسم اعظم
 باشد و دروغای می که وارد شده و فرموده اند که اسم اعظم در این دعا است اسماء و معنی ده
 درین دعا است از کجا که این مراد باشد بلکه از اخبار دیگر اسمهای دیگر ظاهر است لا اله الا الله که خوش
 ندارم در این مقام بگویم و فرض که بدلیل و برهان ثابت کردی که این اسم اعظم است چیزی را که
 شایع و مجمل خود گذارده ام و این اسمی الا اسماء مسته و هاتمه و ابوا و ما از اول الله جل جلاله
 سلطان و تقلقون افکا چه خبر در این است اینهم مثل اینکه می آید علی حجت را قائم خواند و میرزا
 حسین عیار را سید الشهداء و انبیا بلکه باسم الوهیت میخوانند چه خبر در این است خلوتند
 خلق را بخوار و خوار فرموده محض این که هر که هر چه میخواهد بگوید و بکند و ناسر و ضما بر این است
 ظاهر شود پس هیچ خبر در این اسمها این نیست شما که عید کردید و جعل کردید در این که مادی و
 این اسم را بر او بگذارید و حجت نیست چه بسیار از کجاء میگویند و اسمشان همین بوده و
 محل نظر احدی نیستند و این که شنبه که حکما گفته مشایخ ما برای اسماء نبی و ائمه که آنها
 بیان میکنند این بعد از آنی است که آثار و علامات و صفات دیگر در ایشان جمع بوده
 و مشاهده شده است پس میگویند که اسم ایشان هم از اسمان بنیاس است شان و مقام
 ایشان نازل شده و همگان که در سائر خاق امر با این منوال باشد حاتم را حجت فرموده اند
 بناسب که خدا را ناسب محمد بن اسماعیل حجت بود و هیچ مناسبات و اندازش عثمان بن
 عفان یکی میشود و عثمان بن مظعون و عثمان بن سعید یکی ابو بکر و عمر و حسن و در

اول دانسته هم این اسمها پیدا میشوند پس فرض که این اسمها بدون عدا اتفاق بیفتند اعتماد
 باطن نیست تا علایمات حقیقت جمع شود چنانکه اینک شما عید هم کرده اید و بطناء الدین
 عا ملاء و راهم فاعلمند و این اسم دلیل شایسته از برای این نیست آن اگر می خدا الله
 انقبکم خلاصه کرد و حجت بن دین را سخره پیدا شد و در هر منبری که برز با نشان جاری
 میشود ضایقه نمیکند و میگویند و در این مقام عیاری از شیخ بونی از منزل شد
 خانه است نقل کرده که گفتیم اعلم ان الله سوف یشر فی امر اقامن الوجه الحق لا اله الا الله باسم
 البها فی يوم المطلق فی مرج عکار و کند در و لا یفکست و شاهد بالله که اعتمادی بر او آید
 او ندارد پس زیرا که در و عیاری از او ناگون در بداهه و فرض که عین عیاری شیخ بونی
 باشد چه اعتماد بقول راست اگر بنا باشد که مقتدر گوئی شیوم کار ما خراب است عفا
 باطله دیگر نهادند و در وانی هم بر سبیل اعتماد نقل کرده شاهد از غرق ضحوتی
 است که در ملائحتن بوده که عقابها فاسد و دیگرهم از وحدت وجود و غیران داشتند
 اگر چه از یکی که در سائل او کرد و او آخر ضعیف کرده و میگوید ظاهر است که از عقابها باطله است و غیر
 شده و تکلیف مایلا حقا اینها را اینست که بر او طلب رحمت و استغفار نمایند و علی
 ابطال عیاری شیخ بونی هیچ محل اعتنائی نیست و نیز بدی که سابق هم و این کرده
 بود که آن که ذکر و این نقل کرده و سابقا مقصود شرح داده ام و در اخبار و حجت هم
 از اندیشه ام و باز عیاری از ترجمه های کتب انبیا افضل کرده و علاوه بر آنکه اعتمادی
 باصل کتب چنانکه در این نیست خاصه این جور و هر چه ها و لو بلفظ جهاد باشد و لیا
 امری میشود و بلکه مثلا و اصل این کتب که بزبان لا یندر بوده یا پو نانی عیاری لفظی بود
 که بر منبر حسن و جمال و عظمت استعمال میکردند و اینها بی در لغت عربی لفاظ منعده
 داد و با فخر و کبر بلفظ جهاد ترجمه کرده باشند چه دلالت بر مطلب تو دارد و کلفظ جمال یا
 عظمت تفسیر شده بود چه میگردی و در ترجمه های این کتب بسیاری سپیم که همین قسم
 اختلافات هست و هر مرتبه بلفظ میگوید و این ترجمه معصومین بوده اند و شهادت
 جراتهم مترجم از آن علای بزرگ نصاری است در حق آنها شهادت و با وجود همه اینها عرض
 کردم که امور دیگر بعد مخلوق واقع میشود باید درون عدا صیبا عرض ملک و واقع میشود و چری
 نیست که ایشان دین خود را با خبری اوله از دست بدهد اگر در دین داری درست ملتفت
 میشودی و اگر نداری که خائن نفسک ماضی و از همه اینها اثباتی ترا سند لا اله الا الله که
 بعبادت بیان بر این مطلب کرده و عرض کرده ام که جواب اینها با طایفه باجه از این است

سؤال الله علیه

بهائی برای نابهار ری شهر هیچ ثمر نخواستند بود و بعد باز ایالتی و عیاری را دردم نگذاشتند
ایمان ذکر کرده و بخیال خود نصابی نموده و سابق بر این هم مطالب را بنقص رسانیده
و عاظم بنقصان جواب داده ایم و حاجت بنکوان نداده تا آنکه آغاز سخن بر کتاب مبارک
تقویم العوج و شقیف کلا و نمود ما شد و خرافات سرورده و حیف که حجم این کتاب بسیار
شده و خوانندگان را ملال بکشد و الا سزاوار است که در این مقام بنقصان جواب
بدهیم اینقدر هست که همه آنچه در این مقام میگوید سابق بر این بنقصان جواب داده شده
و امید است که برای مندرجین رفع شبهات شده باشد و در این مقام هم عجل جواب
میگویم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم و صلی الله علیه و آله الطیبین
فصل اول بعد از ذکر اسم مقدس مولای بزرگوار من و وحی فله و جبار فله
که کرده کذکران و شایسته نیست گفته است و عجز از کلام و ارشاد العوام با آنکه علایمان و
اسلاف و شایسته اند که شمشیر سلطان نبوی و بابت بهر علم از بهر لک شده بودند بعد از اینها از اینها
داده است و یکی که آنها را ذکر نموده جواب میگویم گفته است اولاد این بیان منتهی تملق و
دستی چایلو می است جواب تملق یاد شاه اسلام گفتن بر مسلم عیب نموده نمیشود و حاجت
از شایسته انما اطهاره باشد بلکه ما از جانب الله خود نموده ما موردیم که همی قمر فخر عا
چنانکه در فصل الخطاب از رجال صدوقه نقل شده است عن الصادق عن ابیه عن ابائه
عن علی بن ابیطالب علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله جل جلاله انما
الله لا اله الا انا خلقت الملوک و خلقتهم لیکونوا عبادا لک فاعلم انک عباد الله و عباد الله
و حقه و اقامه حقه و حبس قلوب الملوک علیهم سخطه الا لا یستعملوا انفسکم لیس الملوک
توقوا الله اعطف قلوبکم علیکم لیس ما یوم بانکه تر لیس ملوک و ابیکم و شاه مشیخ عظیم
نزد که از شایسته ال محمد بود و نا حیرت بر ایشان و در این امر عظیم خاصه بذل جهد در عرض
ال محمد فرمود و نگذاشت که شما غصب حق ایشان را بکنید و اسم ایشان را باطل بر سر خود بگذارید
و البته مستحق هر قسم تعظیم و بزرگوار و شکر گذاری و دعا گوئی بوده است و الا نه غلوی ان
شاید همسبب خداوند در جات او را عکس کند و کشند او را هم کشند و ملائجه میگویند
مطابق واقع است و از دو صد قهر میگویند و الا ان عیارت خود را و فضل بیکم که مر
بلانند معنی چایلو می و تملق چیست و جواب هم عرض میکنم گفته است ثانیاً در و شایسته
و اهلان علماء است جواب این چه اهلان است که بگویند در عین کار می بکند و جز بکار دارد
اهلانت است که از اهل حق با اهل باطل نسبت با اهل حق همیشه بکار دارد

سؤال

سؤال کرده اند و من در واقع عز است تا بنظم جو را هانت با و میبکند چنانکه در
نسبت بنمایان لیل کرد و از هانت به و خدمت گرفت و اعمال خبیسه زد به برای افعال معصیت
کرد و هر که کاری بیکم کرد و بیکم گرفت مگر سلب که خائف و جوشنیت با اهل بیت
میخیزد و در شایسته مگر از او بیدارند که گرفتن بیدار از سبب ساجد بن عبد الله
البند است ظالم هستند که بالا رفت هر کار توانست میبکند و کلام ظالم از شما بدتر که اولاً
ظلم بال محمد علیه السلام نمود بد و حق ایشان را غصب کرد بد بعد ظلم بر نفس خودتان
که از اسحق نازید بد و از ظلم بر غایت ناس هر که کفره شد از ظلم شما بد و هر که او را بدین
کرد بد و خوشی را از بخت بد و مالش را برود با هم بیچاره مظلوم دست شد و بود و البته اگر خداوند
باز هانت داده بود از این بالا تر هم ظلمها میکرد بد و هر چه میبکند بد و من در واقع
عز بود و لو خیر بر او میبکند که شایسته گفتند است ثالثاً اظهار فضل و علم و قوت و بیان
استدلال خودشان است جواب در اینکله از فرمایش ایشان که هیچکس را از این نیست و اگر
باشد چه میشود و البته عالمی که در اغلب علوم صاحب ضعیف و نالیف باشد و در
همین کتاب مبارک ارشاد العوام را که در حقیقه ارشاد العلماء است و ناگوین نظایر
زانند بهایم و همه عالمی و و عاظم و اهل منبر از بر توان منفع میشود و تصدیق خودشان
مکند شده است که در وی هزار بیت از انضیف فرموده اند البته هر چه در علم خود بنمایان
کست و هر که انکار دارد بر دارد و بنویسد و از مصدقین معتد انضاف میسریم خلاصه
گفته است و آنچه شمشیر بر همان نام برود پس بطلان این امر عظیم خطیر کان کرده اند
و از بینه لعلک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینه اعراض از جعد الله هم
الغالبون و ربی الله الا ان یتنزه و لو که المشرکون و مشرکانه سبب انشده و روح
العالم اظلمت و روحه و غنیمه الضلالت و انبیا و اولیاء و علماء بیکم که فی سبیل الله شهید
شدند اغراض فرموده اند حضرت سلطان ادام الله بقائه منقرض این حزب نشدند و
واقع شد با صوار و ابرام عالمی ظاهره که بلیاس و اختد الله علی علم و بفاهت بعضی از
و لکن و متنبیین بود بلکه در موارد بسیار ذات شاهانه بنقل بر حزب را حفظ فرمود
شهید بذلک کل متصف و مؤسس هذا التباء العظیم و هذا التباء الکرام جواب کو با صبر
کلام در زیر کلماتی جواب است و مشروط بهی مشروطی و عقیده بهی قیدی نیست او لا
اگر تملق و چایلو می سلطان عیسا است چنانکه اولاد اول بود عتقاد ادم سخن و دان مظل
گفتند که این تملق و چایلو می یا بک که مولای من فرموده تاقی هانت و افرا که که بشاه شهید

در

ظلم

زده حافظ و حامی این حزب بوده اند شاه مرحوم از زمان ولایت کبیر باس قلیل در مجلسیکه
مرحوم نظام العلماء و مرحوم ملا محمد تقی خاوری حاضر بودند و با منرا علی محمد صحبت کردند
خوافانی از او شنیدند که حال بود دیگر توهم حقیقت شناسان میکنند سخن خود شاه شهید غلط
خیار و زایشه القبه جویه فرمود وجود و وجود و اعلانیه مشاهده نمود که باو گفتند خاتم
خسر قرار داده شما چه شد که ثلث قرار داد بد جواب داد که ثلث هم نصف نفس است و معصوم کما
شد و بعد از آن بودار بد ناسخ التوابع و التوابع و به پیچید هم پادشاه اسلام ناچه
درجه مصطفی قلع و قمع شما بود و نشان الملک نوشته که کتاب را من الی الله انما انتظر
پادشاه گذرانیدم و فرمود که اغراق و کزاف کوئی ندارد و تمام حقیقت است و خلعت و انکسار
مرحمت فرمود و شما را ضعیف شد بد ناصحت خائن این حزب شیطان را پادشاه شهید هم برین
و اگر است میگویند که شاه شهید نسبت شما را حاکم میفرمود پس شقاوت شما خوب ظاهر
میشود که با وجود احتیاط که خود اقرار کردیدی و مرتبه با ایشان زد بد مرتبه اول خداوند حفظ
فرمود و نگذاشتد و در مرتبه دوم کرد بدایتی با اقرار خودت کمال شقاوت را داد بد
که که حامی شما بوده میکشید و انوفت تحقیق میگویند که اینطور هم میگویند و از آنکه حکم
سبغرا از عالم برداشته فحش است که انسان تا باین درجه دروغ بگوید و فحش است که هم
نکشد و امثالینکه گفته که شمشیر برهمنان ندیده گرفته اند و این عبادت کجا میگوید لا اله الا الله
که بدلیل کشیده شدن معلوم شد که باطل است بطلان شما با بدلی شما ظاهر بود و
از حسن الطاف پروردگار هم این شد که زو اساس شما را بر هم زد و خود مدعی را
هم هلاک فرمود بلی اینقدر در از اخبار ال محمد علیه السلام دارد که حضرت صادق
فرمود ان هذا الامر لا بدیهه غیر جناحه الا بقر الله عزه و نیز فرمود در حدیثی و من
ادعی فیما لا یجوز له فتح علیه ابواب التللف و حضرت سجاد علیه السلام فرمود در حدیثی
در اثبات امامه خود و روح او از این دعوی و هذا سلاح رسول الله عندی فلا
تفرحوا بهذا فانما اخاف علیک نقص العمر و شئت الخال لیرایه دعوی امامت
باطله موافق اخبار کوتاه شدن عمر هست و از انظر اخبار و ادله امثال و
استدلال و راه را هم دریم و نکته دیگر هم هست که فرموده اند هر که دعوی امامت بیاصل بیک
عمر او کوتاه میشود و از انظر هم میگوید لیس دست بنابر دیم که هر که مدعی امامت بحق
بشود طول عمر خواهد بود بلکه از برای هر پادشاهان اجل است طول باقی عمر چنانکه
در آنکه اگر چه هیچیک باجل حتی خود از دنیا نرفتند و همان اجل غیر حتمی در بعضی

بسرعت رسید و شهید شدند و بعضی بالنسبه طول کشید این است که بعضی کوفتانی
تمتوان اثبات بطلان کبر انور و مولای من اعلی الله مقامه باین فرمانش که فرموده نخواهند
حقیقت و بطلان شما را باین دلیل اثبات کند بلکه بدلیل کمال بطلان شما را بر عوام
ظاهر فرمود و اینچنین شکر خداوند نمود و ثنائی پادشاه اسلام را فرموده که قلع و قمع شما را
فرموده است خلاصه این بود منتهای تحقیق اینست که این غرافات را در و این کلام مشهور از زبان
مولای من فرموده است **فصل** در جواب کتاب مبارک نفویم العوج و شقیف الاود
اولا انکار نموده است که اینها عقاید مانع است که اینها را ما را برادر بد ملا حظ کنید و شکر
است و الله که بجا نماند اینقدر بیجا است اینها را برادر و ابرام خود را انکار میخان و شاهد از بیجا
اوددن بود که پیش از این جواب گفتند ایم و در آن کتاب مبارک هم سائل از زبان شافعی کرده
و جواب فرموده اند که هر چه بخوانی که در کتب اهل قران و ضرورت اخبار و منوایه ثابت شده است نبود که
تو خود ناویل کردی مثلا اجزاء مرزی را هادی کفار پیدا شتی و در آن کتاب مبارک بنفصیل
جواب داده شده مگر همین اصل را و ابرام تو نبود که ایان نبینا فقط ایان کاتبی است که در آن کتب هم
ذکر شده و رد شده است مگر همین مطلب که دفع اناسی بل مستخدم در هر که الحشائ را بر طبع پیشان
ترجمه داد و ادای عقل و حجت شد مانع نیست که جلوه خاتم شود و نیز که بان اصرار بر ختم فاسد
خود ثابت کردی و در آن کتاب مبارک بنفصیل رد فرموده اند ثنائی تو در این کتاب ایان بسیار و
اختیار بیشتر با یون ملا حظ هم مناسبتی نکردی و سائل در آن کتب اهل علم بود و از
عقاید شما را خبر داد که بچای شما را که دیگر حد مناسبت شما کمال وضوح داشت و از آنکه در خلاصه
و نیز در سائل دیگر که در مقام شریک از ناویل فرموده اند مگر بنای شما بر ناویل نیست نام حجتا
الامر محمد بن الحسن عجل الله فرجه را بر سر میرزا علی محمد شیرازی کاردان که
غیر از ناویل است میگویند که چرا از مکه ظهور نکرده میگوئی خودت بدلیل الله است مگر غیر از
ناویل است مگر ادای اسلام را پادشاه مبنی میگوئی غیر از ناویل است مگر قیام منرا علی محمد
و نیز احببت علی را که کشید و حشر کل مبدائی غیر از ناویل است و غیر از تشایع است که در رایج
در غیر قول خود جلوس کنند و هلاک تر دسی شما باین شده که بعضی اینکه دند بد در شما
مجاب و مردود شد پادشاه انکار نمایند و بخالت از دروغ نمیکشید **فصل** گفتند
است در فصل اول فرموده اند هر جزئی از کتاب تدوینی و تکرینی را ناویل بلکه ناویل
است مسلم بطرفی چند است و هم چنین اخبار و کلمات الهافه و وجه است و اگر
هم از حد داشته باشد و به مناسبتی میفرماید و این مطلب در هفتاد و هشتاد و ناویل

و هفتاد ظاهر شریعت و ناول بر یک مرد و راست نا اتر این فصل شرح اینجاست بعد از
 گفته آنچه حاصل اینست که اولاً هیچ معلوم است که ادعای علم اینها را دارند و ظاهر کنند
 تا ببینیم و اگر میگویند که از اسرار است اینها کشف اسرار نموده اند و از ظواهر کتاب و بیان
 صاحبان کتاب ظاهر کردند و ثانیاً این مقدمه است که درین ناول نیست باینجا بدهند
 و حال اینکه مدعی رکن رابع خود بدین ناول مدعی است و هیچ دلیل بر مطلب خود ندارد
 اما اینجاست که بسیار بر مطلب خود دارند **جواب** در این مقام حق بخوا
 اینست که ما اینها از ان کتاب مستطاب تحقیق الا و در این مقام تکرار کنیم نادروغ
 هر کس ظاهر شود و بلی خوف تطویل مانع از این است و کتاب الحمد لله بطبع رسیده و در
 عالم منتشر است اگر طالب حق است بلیه و ممکن است که از ان تحصیل نماید و الا در این فصل
 مبارک ابتدا دعوی اینک تمام این مقدار و جمیع کلمات ندرستی و کتب خود را ظاهر است نیست
 و اخبار بسیار از ان محمد علیهم السلام نقل فرموده اند که ناول برای جانی نیست و حرام است و
 البتة ایشان از وی خود که چیزی نخواهند فرمود و آنچه فرموده اند از انرا از قریب ایشان است
 محمد که بطور خصوص یا عموم فرموده اند که خواهند فرمود و دیگر حال ناچیز در این خواهد بود
 اهل بیت سلام الله بر او و رده باشند نه نصیری باین فرموده اند و نه ما میگوییم و اینست که
 که حالا که هیچ معلوم است که مدعی علم آنها هستند بیان کنیم و ببینیم اولاً که هیچ اظهار
 نشده چنانکه بر همه ناظرین واضح است ثانیاً اینکه بر فرض که شده باشد مثل اینست که عالمی
 مدعی علم کسیر شود چنانکه از ان خواهند که اگر است میگویند بیان از ان یکی و در خود افاش نماید
 و هیچ چیزی نخواهند شد و مساله و ادعای مقام است بکسی نه شخص مدعی امری میشود و از مکرر
 قصد حق نخواهد که اقرار کند بر صدق دعوی او و بلی مرید و بطور نیست قصد حق انکس
 نخواهد یا علم دعوی نمیکند و در صورت اول بر اول از دست که هرگاه خلق از او طلب برهان
 نمودند برهان کنند که خلق از ان بفرمانند که راست گو است ثانیاً باینکه با اینها بیان است که شاه
 از قول صادق دیگر که خلق بقول او مطمئنند بنا بر این است که خود علم که ادعا کرد
 ظاهر کند یا این است که لو از ان را ظاهر کند مثلاً که مدعی شد که من عالم بعد از پیغمبر
 یا نبی شاه از قول عالم دیگر باین علم که مردم دانسته اند که او ادعا است بنا بر این است که
 خود اگر باین تمام و کمال نیاز دارد و دست بدهند یا اینکه کسب را بیاورد و بر سر طرح کند
 و از انفسه کند و نمیتوان بر او حتم کرد که قوا کردانی بنا و حکما پیش روی من بسیار در انرا که علم
 از اسرار است و هر که از ان برای مجال مکشوف نمیکند و این بر فرض اینست که مدعی ان علم

بشوند و قصد حق هم نخواهند و کی میگویند می کردند که من اینها را از انم که یکم خود را کمال
 و برهان بسیار که ادعای این علم نیست احدی مکرر اینست و هر که از ایشان گرفته اند
 که از ایشان باور رسیده میبایند چگونگی میتوان باو گفت که پس حالا که چنین است بیان آنها
 را بکن خلاصه و اینکه گفته که این جماعت اسرار را از ظواهر کتاب بیرون آوردند و بر سر دارفت
 کردند از اول این کتاب تا اینجا شرح اینجاست خوب شده است و سوای ناول برای و بدو
 ما خدا را بخاندان الحمد لله هیچ نبود و از انهمان مثل کسرا منبر بهتر ملغف مطلب میشود
 فرض کن اینچنین چند دست آورده که مردم دیگر هم بدیده بودند و بحقیقت آنها بر نموده اند
 یکم باینکه مدعی شود که بر اسرار این نسخ واقف شدم اوفت بنا بیکد و در تحقیق کردن که
 مراد از این کلمات هر یک چیست و از خبر از تفصیلان بقدر یک صنعت مقتضی که مخالف
 بجه ذکر آنها را میاموزند و کار میکنند و فایده آن تحقیقات متر بشود و اقل این بجه ذکر
 الان که این سر غلبان و راست ما میباید که بدین مثل تقریر است و لو بعد از انکه در سه مرتبه
 اشرار را زد و زد شود و تا در بر این ظاهر شود اما این مقتضی که تو او ردی اشهد بالله
 از همان ان اول علانیه و واضح است که بر این است و بر صرف دعوی تو هیچ ندارد حالا در
 این صورت هیچ ادعا بکن که من بر اسرار این نسخ واقف شدم و آنها را بر سر دارفت کردم ای
 صدق قول تو اوفت ظاهر میشود که قطره از این که بر این قطره فضا طرح کنی و همه را طلاق
 احمر کنی که هنوز در کهای عالم بگویند که این است طلای لاجر مثل لاف که بپایند و آنکه
 خطا بگویند اسرار شما جز از این نیست و همه را باینکه ثابت کنید طلای تو در
 جبه و وزن باطلی بکنست میگویم و زانت طلای شما کجالت میگوئی اینچنین سادع و حال
 فدی است در اینچنین مثل شمس میبایند میگویم این معقن است میگوئی باینکه بشنیده بودی
 طلای را که چه ندارد در روغ بود این را اگر دو ساعت در جای نمناک بگذاری زعفران میشود
 یا زنجار میشود میگویم صفا و خلوص اعتقاد اجزاء این کجالت میگوئی اینچنین خال و لاشو و طلا بپز
 است و اگر این طلا نبود خداوند زانیه بدو رخ من نمیشد و زبان مرا کجالت میکرد و خداوند
 را ضربه بدو رخ تو نیست اما از ان غنا بیکد و در قوا هم منع از روغ با این قسم که کمال بشوی
 نکرده اند آنها این عیوب که در طلای تو هست بر این است که افا فرمود که معلوم بشود تو
 در روغ کوئی و مسلمانان کول تو را نخواهند در دست ملاحظه کن بین آنها چه گفته مطابق با وضع
 شملت یا نیست مدعی میشود کاس را در دست و ظهور و انقیاد و امام ظاهر شده یکم بیکه آثار
 امامت را بخواهم هر که را بر اسرار بیتی و در میباید بر اسرار ظهور و انقیاد شده بعد از ان تفصیلان بدو

امانی برای خدا هر شد که نه علم را در نه قدرت را در نه عصمت را در نه قیامت را در نه اوست
وجود او مندر نیاست نه زمین را به از عدل و داد کرده نه آسمان را به از دگر که لازمه وجود اوست بود
کرده هر چه میگویند اینها کجاست هر یک را بیک قسمی و در میبکنی با نادر بل میبکنی و خلاصه حرفی چنانکه
صبر بجا گفتی باید بصیرت ادعای تو من قبول کنم یا بنقسم که تو گری که گفتی از من میشود پس بنابر این
من در دور و زاسر و ملوک و ملکوت و افلاک و مملکتها و ملکها و مملکتها و ملکها و مملکتها و ملکها و مملکتها
قبول کن پس باین سخنان قبل خود را خجالت میبکشد و ما شاء الله که آن زمانه باشد که بکن و انا
انچه گفته که درین تاویل مدتی درین راه دارم که بدین دلیل و برهان میگویم بدین تاویل دارم از منصف
که در این مقام درست متوجه عرض من شود و به بدین حدیث که گفته صرفی گفت و لحاج
باحق هست یا نیست و لا یتبدل و لا یزول و لا یتبدل و لا یزول و لا یتبدل و لا یزول و لا یتبدل و لا یزول و لا یتبدل و لا یزول
نیست کماهای بسیار است و بسیار هم طبع رسیده و در عالم منتشر است و هیچ مرادی از آن
ندارد سوائی اینکه بعد از اقرار میگوید و نبوت و امامت باید توسطی دوستان ال محمد و دشمنی
و دشمنان ایشان را داشت حال از جمیع اهل ملل و نحل میپرسم که این امر بدی است یا از اول و زنگ
تا آخرین بار همین بوده باشد یا نه که اگر کسی بگوید این امر بدی است در دین از مرتبه عقل و آمار
قبول که هیچ صاحب بنی نیست مگر اینکه باید منتهی بنیان دین را دوست دارد و منکرین
آن بن را دشمن دارد و در هیچ مذهب معنی شنبه نشده بلکه بقدر عقول و عقیده که هر کس باشد
که موافق خود را دوست و مذهب دشمن دارد و مخالف خود را دوست دارد و در حقیقت این
امر از بدیچان اولیا است و اوله کتاب و سنت بلکه تمام کتب انبیا هر شاهان است و پس
در سنجیدن عقل و صفت انکار این معنی را بجا میاید و علت اختصاص این طلب عیاشی ما این است
که بعد از آنکه ملاحظه کردند که شقاق و فتنای در میان مردم زیاد شده و ملاحظه بر امر عظیم را
نمیکنند و حقوق خوان بن خود را بجای نمی آورند و نظم برادر بر زکر و ترجم بر کوچر نمیکنند
بلکه افسد را از خیال دین برین رفت اند که غیر دوست و دشمن را عین دشمن و سرکات ایشان
هم بر خلاف فرمانش جدا و رسول واقع میشود و حال اینکه معرفت اینست و عمل باین از اشد فریض
است چنانکه حضرت صادق فرمود آن من است که ما افترض الله علیه خلقه ثلثا انصاف المرء من
نفسه حتی لا یرضه الا حبه من نفسه لا یما بر ضوی نفسه و مواساة الاخ فی المال و ذکر الله علیه کما
حال و نیز عرض کردند با مختصر که ماحق المؤمن علی المؤمن فی سبغ حقوق و اجابت ما منه احق الا
واجب علیان مخالفه خرج من ولا لله و ترک طاعته ولم یکن لله فی ربه ضیاع احدی و هم چنین
حضرت امام رضا فرمود حق الاخوان فرض لازم و هم چنین اخبار بسیار که باب معرفت انبیا

و حقوق ایشان و محبت ایشان و ولایت ایشان و عدالت ایشان و شهادت ایشان و شهادت بزرگ
ایشان و کجایت ایشان و سلوک کردن بآنها و کجایت ایشان که یک مجلد تمام از اخبار و الا نوار و یک
مجلد تمام از عوالی که اقله هر یکی شصت هزار بیت است و کتاب کفر و ایمان بخار مطبوعه
و در عالم منتشر است و بعد از آنکه مطلب را ملاحظه کردند و آهسته بنیان بر جمیع عقلا
و اخلاص این است که امر از خود نروند و این امر را ثابت فرمودند با دلایل بسیار از کتاب و سنت
که اگر بخوانیم همه اوله از بنویس مجلدی بسیار بزرگ میشود و عرض کردم کفر و ایمان بخار و رهبر
بایست هر که میخواهد ملاحظه کند به بدین حدیث که گری از دوستی و دشمنان و دشمنی
دشمنان هست یا نیست و چون تا اینجا آمدی حال ملاحظه کن که ولایت اولیا مال محمد و
برائش اعداء ال محمد این امری نیست که اختصاصی بکسی و چون کسی داشته باشد که فرستاده
بکسر مخصوصی از ایشان با سه و رسم که در اخبار ال محمد معتبر شده باشد باید بود و دیگر
نباید دوست داشت مگر دوستانیکه که گذشته اند که در اخبار حق نیست و هم چنین بنشیند
شخص مخصوصی منظور نیست بلکه از اول اسلام تا قیامت هر دو سق از دوستان ال محمد
که آمده یا بیاید باید دوست داشت و هم چنین هر دشمنی که آمده یا بیاید باید دشمنی داشت
و اینک عام است پس از من گفته فلا نکس از دوستان ال محمد است و باید از دوست داشت
نا بدید و این باب نکرده ام بلکه این مستحکم ظاهر فرمانش ال محمد است که بطور عموم فرموده
که باید دوستان ایشان را دوست داشت و این شخص را هم من شناختم که دوست ایشانست پس
باید دوست بداد و هم چنین فرموده اند دوست ما در دنیا است مثلاً یا در فلان زمان
است یا پس فلا نکس است و لهذا این قبور و حدود هیچک در این مقام نیست و اینست که من هم
بطور کلیت و عموم باین حکم در همه افراد میگویم اما در باب امامت از اخبار که سابق فضل
کردیم و در کتب اصحاب خطاست بدی است که امام ثانی عشر را محمد بن الحسن السعیدی
علیه السلام و ولده او معتبر و هزار و گری پیش از این متولد و آثار و صفات خاصه معتبره
برای او است و کارهای مخصوصه خواهد کرد حال قوا میان دو امام میگوئی اما شخص
محمد بن الحسن السعیدی بالله میز علی محمد پسر مرزا رضای شیرازی است این تاویل برین اوله
که هیچ دلیل و برهان بران ندارد و شخص خاص معتبر منصوص علیه از غیر او معنی میکند
و بعد از آن معنی او را که بر این آورده اند در الان الوفا بخار که بطور عموم و مخصوص فرموده
آثار و صفات از او ذکر کرده اند از علم و کمال و قدرت و شجاعت و غیر اینها که لا تقدر ولا تقص
است و هیچ یک از آنها در این شخص نیست و علان بر این چیزها دارا هست که در اخبار و اهل بیت

五

२१९

عليه

ط

غفر

طهور او در دنیا است و در آخر الزمان طهور میفرماید پس احکام شرع ظاهر را بر عبادانند و چون در فوق چشم مردم ببالو مثال باز میشود طوری که فرمودند که جز و مسکن را می بینند با آنها تکلم میکنند طوری که با خاشاک خود تکلم میکنند پس بعضی احکام افعال هم مقتضای آن زمان برایشان جاری میشود و هیچ منافات با احکام ظاهریه ندارد هر دو بر پای خود هستند بعضی همان مثل که عرض کردم غذا بخوری که قوت بدن تو باشد و تحصیل علم میکنی که قوت نفس باشد و تحصیل از اینها قناعت از دیگری نمیتوان کرد حالا اگر من بگویم که باید تحصیل علم کرد تو بر من ابراز میکنی که این معلومست که تو بر من ناو بی داری بلی ناو بی اگر ازال نمیدانستی و حق است واجبست که من بدان مشدین باشم و اگر نیست حرام است خداوند میفرماید فلنظرا لآفتان لا تطعموه و امامم ناو بی میفرماید که بعضی فلنظرا لعلی عنی پا خد خال من ببقول خدا را میگویم و ملاحظه ظاهر این است که ایاطعام من حلال است یا حرام صالح است و نافع یا مضر و هر چه حلال و نافعست بخور و ملاحظه ناو بی تراهم میکنم و ملاحظه میکنم که علم خود را از که اخذ کردم آیا ازال نمیدانستی باز دشمن ایشان اگر از دشمن ایشان است احتراز میکنم و اگر از ایشان اخذ میکنم پس ناو بی که مشایخ ما میفرمایند نیست که از نفس اخبار ازال نمیدانند و البته بدان مشدین هستیم و ظاهر فرمایش ایشانست بحواله الله و توفیق میکنم بر اتمام قریه ناو بی که هیچ ماخذ صحیحی از برای آنها نیست باطل میکنم **فصل** گفته است در فصل فرموده اند هر شیئی را علامتی است و از این مقدمه نتیجه گرفته اند که در بعضی از احوال مخصوصه که بایست و آنده صفات عصمت و فقر و علیت و اتقی و استی و شیخ و معجز و دلیل بر ادعای خود چشم و خواب و رد و قلبش خواب نبرد و از پیش مرید بیدار بول و از زمین باغ نماید در فصل فرموده اند از علامات مخصوصه امام زمان این است که صورت او شبیه پیغمبر آخر الزمان میباشد و باطش اسم باطن او اسم ظاهرش اسم ظاهر او در فصل فرموده اند بعد از خروج رسول الله و آمدن اهل بیت و غیبت امام دست ما از همه جا کوتاه شد صورت پائی چند در میان گذارده اند که اینها از خلفه و قائم مقام خود قرار داده اند بعضی آنها تجدید الهی رسیده است از آنها توحید و نبوت و امامت همه را فصلت خاتم انبیاست و از آنها است که خدا عزم است و از آنها امام حکم بقاعده میفرماید پس شیخ بعضی و مخری نموده اند و امام در و غیبت امام سلطان است و سایر نمیشود انتق صفات مخصوصه و لایب کلیه الهیه و قائم با امر الله و این کل منق است و نصاری از حضرت روح و بدند و مسلم از حال جدی این عزیز نفس مبارک که

بدون ناو بی محضوم بود و او را علم و اتقی و شیخ و اکرم و استقامت و اعظم انقطاع و اعظم حسد و شجاعت و اولی الخلق رسول الله خلقا و خلقا و اسم ظاهر و باطنش موافق و مطاب بود و بدند و بخوشان شهادت دادند و منطاب نیست احتیاج نفوسیک بچنان علمیه و دلائل ظنیه و ناو بیان و هتیه و تمسک شده و رفتند و بصفتان مجاهد طالب منفعت نشدند و تکذیب و اعراض باقی ماندند از قبل هم امثال ایشان در حق خازن علم و مژدان رحله لا یقتناهی همین نسبتها را دارند و آنچه شدند ناو بیان لا فی العذاب المجهار و در مقامی فرموده اند لا یجیبک از ضرورت این است نفرمودند لا ظهور بعد و لا کتاب بعد بمذهب ایشان باید و ایستهم اللهم مقامنا بقبطه لا یرون و لا یخرون و ناو بیان لغنا و از سر احتش برکت و در مقام سبقت و الفاتح لمن استقبل و هو الازل و الاخر و الظاهر و الباطن و العوالت نفوذ بالله من خیرها لخالها و انخالها لبطلها و ناو بیان اهلین **جواب** از خود مسلمین در آن کتاب مبارک باین فصول معین نظر نمایند و ببینند که این مطالبی نوشته خلاصه تفصول هست یا نه و چون آن کتاب مبارک در هر جا شایسته دیگر ما تفصیل نمیدهمیم یک کلمه همین قدر که بدانی چه تم خلاصه میکنم و مولا می فرموده است امام سلطانت و سائل نمیشود کسی سناست نداشته باشد و امام شور اینهمه میگوید امام سلطانت و سائل نمیشود انتقی الشکم یا الله همین قسم باید خلاصه کرد و بنقسم مخری سرور فرموده است شبیه پیغمبر است و اسم ظاهر و باطن پیغمبر و از صلب امام حسن عسکری است و بطین بر جبر خاتون و بعد از ظهور و زمین را بر از عدل و داد میکند و دولت و دل حق میشود و جمیع خلق مسلم و تکبر از آن سرور و عینا پند و هکذا و اینهمه چون دیده که اینها دیگر خلیفه بدی نیست که در مبرز اعلی نمیشود و ادعای تحکم بر نمیدارند و همه را ترک کرده خلاصه سلطان فله که خودش نوشته ما انکفا میکنیم گفته است که بدون ناو بی محضوم بوده عصمت او همین بود که در مجلس از خیال خرافاتی چند سرور و ضبط کرد و ندلی طلاع او فید گفتند مگر بفرمایند آنها که اول گفته بود فراموش کرده بود عصمت او همین بود که جمیع خوابید نا اذتاب سرز که از مسلمین ناو بود و او را بطعنه سید و کرد و خواست با کمال اضطراب گوشه خاور مشغول ببول کردن شد و گفت مبارک جی بالاء اگر شش این بود که ناو بیان بود اضطرابش از چه بود و اگر نموده ناو بیان خوابید و چگونه چشم او خواب بوده و قلب و خواب نبوده خلاصه و این راهم بدان که اگر امثال این اعمال هم از کسی دیده نشود بلکه کمال محلا و تقوی را هم ببینیم و سهو و خطائی هم ببینیم معدک فائل بعضی از اینها و ایم شد و با

که من از جمیع حالات و مطلع نیستم شاید در آن اوقات خلاف عصمت از او سر بردارم و از این گذر
که امام خود را اول الامر است و تاسخ و منسوخ را میبندد و ما را جاهلیم پس اگر آنچه را که از خود
تعلیم گرفته ایم میزان قرار دهیم شاید تکلیف خود را از غیر از آنچه حق فرموده باشد چنانکه نظام
این در احادیث ایشان هست حتی فرمودند که لا تنظروا الی ما صنع انا و اولنا و اما تو مرو
و شاید که کاتبه مروزم بر کشته پس من آنچه از پیش بواسطه خود و دانشم چگونگی را و آنچه
کم نیست که در زمانیکه پیغمبر در میان نباشد یا امام مصوص علیه در میان نباشد باید
نقض بفرمانند بر امامت و عصمت امام بقصد چنانکه در کتاب المبین روایت شده است
عن جعفر بن محمد عن ابی عن محمد بن علی بن الحسن علیهم السلام قال لا امام متنا لا يكون
الا مصوص و اما لیس العصفی ظاهر الحلف فی غیره فافلذ لك لا يكون الا مصوص و اما
پس ملاحظ کن که عصمت امری نیست که از هر خلقت معلوم شود و لابد باشد امام سابق
یا پیغمبر نص بر او بفرماند و در مثل این زمان که امام و پیغمبر در میان نیستند مصوص ازین
بر فرض نه امام حسن عسکری است و نه اینها سر و قافله اش بجاها پس ظنر است که اگر مثل
مثل میرزا علی محمد کبیری برین بیرون آمد و ادعای عصمت خود قبول نکند و بپایان بکشد و بگوید
نیست اما خود امام که برین میباید سر و من و تو چه میبایدیم که برین نرند امام حسن عسکری
است تا آنکه ندانیم که مصوص علیه است پس سبیل معرفت ما امر در همان راهی است که پیش از این
هر پیغمبر که معصوم میشد بهشتی از پیغمبران نبود و مگر اینکه ایاق بنوین از حجرات و علوم و اخلاق
و آنچه لازم از این امر است با و باشد پس امام باید همین معجزات و ایات و بیانات و علمها را که و ما
بکون شناخت و مکتوب که خود علم ما را که و ما بکون نداری چگونه میشناسی زیرا که معرفت حد
از با اخبار از منتیبات مثلا بسیار سهل است و مثل انبیاء مکتوب که اخبار و مکتوب از این است
من مکتوب که نظر بکنیم تا صدق او را بفهمیم زیرا که اخبار از منتیبات مخصص اخبار است و نیست
مثل عجمی پیغمبر خبر از ما با کون و ما بدین و بدین خبر از ما با کون و بدین و بدین و بدین
پس بسیار سهل است معرفت این مطلب اثباته بیانات و تحقیقات علمیه اگر چه باشند که این که
قرآن دست بپا و رند و بی علم او بر دلالت اینکار غایت خلق نیست و معرفت اغراض همین راهها
ست که علم اغراض را دارند یا منقولند به قول دست بپا و رند خلاصه پس از این بیان دانسته
که این که مصنف گفته که این مرد بدون نا و بل مصوص بود خود را بخرید پذیرفته نیست زیرا که کلام
نقض برانه او نبوده و عصمت هم بفرمانش امام است و حقیقت در ظاهر خلقت نیست و هم چنین است
امر در حق و کرم و استقامت و انقطاع زیرا که تمام اینها اشتون عصمت است و هیچیک

اینها دانشمند نمیشود مگر بنص یا معجزان زیرا که بالا از این نیست که تو اعمال و عبادات و روایات
شناخته از او بدیده باشی و تنها هم عبادات بسیار میکنند هنوز هم جوکی ایشان را نباشد
شناخته میباشند و تو از آنجا میفری که اعمال ایشان پسندیده و خلوت دهند باینست و هم
چنین را که بدلیل و بخشش بسیار میکنند و از آنجا میفری که کرم و سخاوت و بیکه خلاصه همین
است و از این که بگویند که کفایت و محل این عبادات و سخاوت و ملاحظه میکنم میگویم پس تو خود
او که مدعی مقام مبرک موقع هر چیزی زلدانش را که مدعی نبستی پس البته اقرار بجهل خود
باید بکنی و اگر باهلی است که میزان نمیشوی و وقیفه که فو میباشی دی نمیشوی که این شخص اینها را
و سخن ترا بجا کرد و اینها بر فرض است که انسان علی حد و آتش که چیزی ندیده و صرف سخن
است که میگویند و هم چنین است امر در استقامت و انقطاع یکی که خودش مستقیم نیست چه
میفهمد که استقامت که است انظاره که انداخته و دانستی که مستقیم است که است که طبع خود
توانست پس اول شاید انظاره که تو چراغ دست داری سببی که عقباتش میگردی یا استقامت
و انقطاع او را بشیخ پیغمبر موانع نداری که بدی است که انهر و بشیخ پیغمبر و نه از پیغمبر قاعد
فیب که مستقیم است و انهر درم از کلام قناعت دارند که از هوا گرفته شود و نقطه حروف و کلام
شود خواه میخواهی برای آن باشد یا نباشد و هم چنین است امر در باب شایسته او پیغمبر
و زیرا که اگر شایسته صورت منظور است بحال مقدس را و از این نکرده و اگر شایسته معصوم
مقصود است علم از نادانیم و هم چنین است سخن در باب اسرار و تو که آنچه میگوئی صرف تحکم و
ادعاست و هیچ محتاج بمصدق در کلمات خود نیستی و نه فرض اینکه بدی که نباشد مثلا مثل
مدعی مصطفی که او را حق احد میگویند و با مع اسم ظاهر و باطن هم بحسب ظاهر بود و لا اعراض
در در تباها بسیار است صورت این اسما و ایضا بالعرض بر دشمن ظاهر بکارند پس اینها را
را که در اخبار و ال محمد سروده اند در موقع ذکر فضیلت است تا آنکه که علامه است بنص
و نه یا بر همان جلی باید ثابت شود و در این زمان از فضل امام بر انشخص محمول انبی که
بر پیغمبر و ادعای امامت میکنند که حرم میباشند ما را از این نیست جز فرائض ایشان که فرموده
که اگر مدعی ادعای امامت کند سوال بکنی از او این امور عظیمه که مثل او جواب
میگوید و این امور عظیمه همین معجزات است و ایات و بیانات و خوار و خوار و بیانات
و امثال اینها مثل حاجت مردم لبوی او و عدم احتیاج او یا حدی و هم چنین اینها
بودن و اعلم بودن و امثال اینها هم خوبست و نه معدن که امر فرمودیم از برای هزار
فرض را نکرده چه میباید که اگر در هر فرضی بر او باشد و با فرای یکدیگر بدیده

مثل منبر اعلیٰ محمد بن ابی طالب که شیطان اسباب فراهم آورد و در میان اول عباد بر این پیمان زد
 افتاد بلامت معدن آن غاب بنیاد و در فرار نمود و در میان پادشاهان پنهان شد از این پنهان
 میگرد که این شیخ نیست سلسله که زوینگی هم ندانند زیرا که اگر هاجا پنهانده بود و گفته بود که
 بیسبب دانه به تیر خاله شد و بین خود و البه در دوطای خنفسار عرب غطی پیدا میشد و در دست
 از او باز میباشند و در خلوت نکلان و در کچن میخ میبوید و فرار نمود تا بر هر واضح شد که
 هیچگاه نیست و باز او را آوردند و کشند و ملاحظه کن که این جماعت و از اظهر الوهیت و اب
 توحید می پندارند و اینقدر نفهمیده بود که از نقد بر خداوند کریم نیست اگر گفتند که
 گفته شود که مشهور و فرار از نقد بر بنشینان کرد و اگر گفتند که که هم قدرش کشتن او را
 نذر در پس چراغ را کند بعد از وجود مقدس علی بن ابی طالب که تاج الموحدين است و اب
 الله فی الخلق که فرمود من از جنات فرشته یکم زیرا که او گفتند بر شده که گفته شود که که می
 تواند مرا بکشد و اگر گفتند بر شده که فرار سویدی پسند همد عرض کردند چرا بر قاطر سوار
 میشود و در چند با قاطر ناخن و ناز نمیشود و فرمود من از جنات میگردم و نه غیب که بچند
 میرم پس حاجت بناخت و ناز ندارد و فرمود که تمام عرب پشت بر پشت نمود و بچین من بیابند
 فرار نمیکند پس شیخ حقیقی را استد و مود و افعی او که در میان قشون عایشه که گفته بخوش بود
 میباشند و سال توحید بیان میکند و الله که از خیالنا و باید بر زمین فرود رفت که هیچ مرد نا
 در میان است پیدا شد که ادعای مقام او را میکنند و خود را اب توحید بشمارند و از ایشان
 بر زمین بیافتند و بگریزند و در میان پادشاهان پنهان میشوند و در بلاد و شش باید کرد
 و از خیالنا الی حمله سر بر انداخت خلاصه بر این پیمان که در بدین صفت میگرد که این شخص قابل عشا
 نیست و اما که مثلاً دیدیم با چند نفر چنگ و فرار نکرد و اگر چه نایک درجه علم حاصل میشود و
 باز کمال یقین و اطمینان و قضا حاصل میشود که با نقیض میضاد باشد و آنکه خود را بجهت و برهان
 از جانب پروردگار ایشان امر خود را بیکدوان منحصر است همان صفات و علوم و معجزات که پیش از این
 و شما خود صریحاً افعی معجزات را میگوید که این شخص را رانیده سلسله اخبار را باقیتهام دروغ
 است و هم را منحصر میباشند با این کتاب که اشهد بالله غیر از حرفات هیچ نیست لفظ صحیح دارد
 و نه مخفی هیچ سوای کلماتی که هم بافته و در فصل بعد شاید علاوه بر آنچه سابق گفته ام باز بیا
 بگویم و در اینصورت که شما که خود از مؤمنین بار و همسید با انص صریح افعی معجزات
 را میگوید و خلاف ضرورت تمام ملتین میگوید و دیگر چه حاجت بر رفتن و آمدن
 و چگونه و دایم شما را نصیب بگویم و چون سابقاً بیان معجزات شده است و دیگر در این

مقام تفصیل نمیدهم و این که گفته که لایق فرموده اند و لا ظهور بعد از کتاب بعد
 فرموده اند اینهم سابق بر این بنفصیل بیان شده و در این مقام همین قدر میگویم
 آنرا که سابق روایت کرده ام از حضرت امام رضا در حدیثی که در بیان اول العزم فرمود
 که شریعت محمدی تسخیر کرده نمیشود تا روز قیامت و بنی بعد از او نیست تا روز قیامت پس هر
 کس را عاقل نبوت را بعد از بنی مایا پیا و در بعد از قرآن بکتابی پس خون او میباحست
 از برای هر کس که بشنود این را از اول ملاحظه کن که بعد از قرآن کتاب دیگر آورده نمیشود
 ابداً و این مختصات که سابقاً کرده که حاصل اینها اینست که این کتاب بلکه نوع کتب جلوه
 قرانت مشرعی نیست زیرا که بنابر این توری و انجیل هم جلوه همان بودند و نفرمودند که بعد
 از اینها کتابی نیست و بعد از قرآن فرمودند پس معلوم است که مشا و الهیه هم جلوه است
 که بعد از این جلوه جلوه دیگر نیست و اما اینکه گفته که لا ظهور بعد از بنی فرموده است ملاحظه
 این که خود پیغمبر باید رجعت بفرموده شیطان و اشباح او را بکشد و در میان خلق سلطنت
 فرموده است و اینست معنی این که لایق فرموده این نیست که من خود بر منکر دم و خود
 انحضرت البه بر میگرد و در تو میگوید پسیم که اینها اخبار که از ظهور داده بودند از ظهور امام
 ثانی عشر و صریحاً در او از دم پیغمبر بود و رجعت پیغمبر و سابعاً را علاوه بر آن خبر داده
 بودند یا غیر از این بود شمه برای عاقل منصف نیست که خبر از ظهور امام ثانی عشر داده
 بودند خاصه و رجعت پیغمبر و سابعاً را بعد از ظهور انحضرت خبر داده بودند و امام
 بلاشک و صریحاً پیغمبر است و داعی نبوی او و ناشر شرع و کتاب او و بنان نیست که کتاب
 جدید که ناسخ کتاب است و اشرا و نازان با دعا تو پیاورد و اگر کوئی که با وجود این که
 امام است معدن ظهور پیغمبر هم هست و بنی هم خوانده میشود زیرا که اولاً محمد
 و اخیراً محمد فرموده میگویم این حدیث را در زمان اول فرموده اند و علاوه بر این حدیث
 امیرنا محمد و محمد از ما هم فرموده شد که ان روز اسم نبی بر او را بنود چنانکه مکر پیغمبر
 با و فرموده اند منم بفرموده من موسی الا لایق بعد از وی و هم چنین در اخبار بسیار
 ابقطلب را فرموده اند پس اسم نبی بر آن حضرت روایت و در آنکه انظهور ظهور و صاب و
 و لایق بود و صاحب الامر هم بی شبهه ظهور و صاب و لایق است چنانکه فرمودند و
 صفات انحضرت که لا بکون الا و صباء این وصی پر همان طور که در ظهور آن قبل که بگویند
 بود اسم نبوت جایز نبوت حق نبوت و از خود حق پیغمبر فرمودند و ممکن نبود که کتابی بعد از
 قرآن پیاوردند که از امر خود بخوانند چنانکه نکرده اند چنانکه است امر و این ظهور و

بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين و الصلاه و السلام على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين و بعد
 بالقدر و از ادب و صفا و خارج است که کتابی سوانی کتاب پیغمبر پدید آید و ستر بخندید
 مستقلا بکلام ندرین لوط ظهور و ظهور خاتم باشد اما در هر ظهوری بر حسب ظهور و رفتار
 خواهد شد چنانکه عرش و کرسی و افلاک و عناصر همه ظهور و ظهور کنند اما در عرش
 کار عرش می کند و در کرسی کار کرسی و در افلاک کار افلاک و در عناصر کار عناصر
 در هر ظهور و زحل مثلا هر که کار عرش را نمیکند بلکه بر حسب قابلیت خود عرش بر خلاف
 عرش شود و هر چه عرش بقوت خود را در حرکت و دلیل حرکت میدهد اما زحل بواسطه
 اینکه قابلیت از باب مطاوعه عرش را مثل خود عرش ندارد اینست که در قیاس از او پس
 می افتد که در هر موی سال بگذرد پس افتادن او را سنجید اند و این از کمال مطاوعه او
 است با عرش که حرکتی که بعقب می کند اینقدر بطبیعی است و سوار او که مطاوعه شان کمتر
 است که سهرشان بعقب سریع تر است خلاصه مطلب اینست که اگر چه همه اینها ظهور و انجیم
 هستند معذرت که هر یک شان خود را دارند در مقام خود نه شان جسم را پس قائم ال
 محله هم در عرش ظهور و انشان انحصار و صواب است انهم ناعلم درجه و صواب بلکه
 خاتم الوصیین علی بن ابیطالب است و بعد از انحضرت امام حسن و بعد از انحضرت
 حضرت امام حسین و بعد از ان حضرت صاحب الامر بنا را اخباری که بر این قریب لای
 میکند و الاربعین در ان ایضا طلب انهم کنند و معذرت که اشهاد او را حکم و نور
 و طبیعت که واحد طایف و طهرت بعضیها من بعض و با وجود اتفاق طایفه ها که بیون درجا
 خواست و حکم و صواب در جای خود و سابق بر این نیز شرح ایضا طلب شده است و حاجت
 بنفصیسل و ناده بر این نیست **فصل** گفته است در فصل و کلمات و آیات
 ان ظهور و مانع را از عرش و نامر بوط و بی معنی و غلط فرموده اند و این افتراست که بنی عل صدر
 و طیفی نار حسد نموده و فرموده اند بعد از انکه خرافات خود را بد گفت حروف و کلمات نزد
 من بجای نمودند و من انهارا مرخص نمودم که جای هم استعمال شوند و هر یک علی بکند بکتابت
 اگر این فرمانش صدق و صحیح است چرا این عبارات ایشان نقل فرمودند که اعظم برهان برهان
 باشد و اگر دلیل بر پیغمبر بودن و مستغنی از ذکر کردن و تکلفات وارده نمودن است منصفین
 عالم بظانست و در کائنات و کاهل احاد و افراد بجز معصیتند تا چه رسد بنفس مبارک که بقوت بیبا
 و قدر و نبیان این قوس کینه و انصاف و شرفی فرموده و بکلامش خاضع و آشنه **جواب**
 اما آنچه گفته که باین بیانات الحفاء ناپخته حسد نموده اند نه استعدا بانه حسد نمیداند که است

الثالث في ان انصاف المرفعة اذا باذن برفع ولا يقبل في الامر ببدل الله الخلق والامر بفعل ما يشاء ويحكم ما يريد لا يبال عما يفعل وكل عن كل شيء لا يكون غلطاً است اذا باذن اذا انزل اوله است برفع وبثبت برفع وثبت بابد باشد واذا الامر فيا على بيت است لفظاً يجب ندارد انما يقع غلط است فير که شوقا من برای خدا عمل استغنا نیست و در هر حال ثابت است و کل عن کل شیء لا یوالون غلط است **ما حشر** و خداوند فرموده معاذ الله ان تاخذوا الايمان من الله منا عن الله ولا يكلف الله نفساً الا وسعها والا ما انبها الله است في الباب الحادي والعاشر من الواحد الرابع من تيجار عن حدود البيان فلا يحكم عليه حكم الايمان سواء كان حراً او سلفاً مانعاً او ملوكاً او ملوكاً غلط است ملوكاً جمع است و سائر مفرد و در باب جدي في ارتفاع كل بقاء كانت فوق الا دحض غلط است كل البقاء بالكل بقعة بايد باشد في الباب الخامس من الواحد الخامس في اخذ موال الذين لا يدعون بالبيان و رده ان دخلوا في الدين غلط است و ردها بايد باشد في الباب الخامس من الواحد السادس في حكم التسليم ان يسلم الرجل بالله اكبر ويحسب بالله اعظم والثناء بالله الهى و يحسب بالله اجل غلط است موقع فون تاكيد نیست و يحسب دوم بافون تاكيد يحسب ان بايد باشد و يوفون تاكيد يحسب ان بايد باشد و ثانياً امر و زراقة مبهم يدو اخوان خود را اهل هشت و خداوند فرموده در چند جای قران باين مضمون تحتهم فيها سلام في الباب العاشر من الواحد السادس فرض على كل نفس ان ينقش على عصف الاخر قل الله حق غلط است تحقيق امر بالتحقيق الاخر بايد باشد و اين مضمون را مكرر مبنوئيد هيشه مراقب اول ظهور و ناس که بعد رشح رشح عشر ناسعه صبر كچه غمزد و ربي عند الله و جميع اغال تو باطل مبنوئيد و اين تكليف ما لا يطاق است و بنا بر اين كل اعاشان باطل شده است في الباب الخامس من الواحد السابع يوم ظهور شجرة لن يجل الا حدان بدین بدین الذي قد دان به قبل الظهور و انك كنه ان انتم يموتون ان تفلحون چند غلط دارد و يوم ظهور شجرة اگر چه مراد است الشجرة بايد باشد لن يجل الا يجل بايد باشد بدین الذي قد دان به الذي قد دان به بايد باشد ان تفلحون ان تفلحوا بايد باشد في الباب الثامن من الواحد الثامن يجب على كل نفس ان يورث لو ارثه غلط است يورث و ارثه بايد باشد و در هيمن باب ذلك يوم ظهور من يظهره الله ان قومين به فانكم انتم قلائم بالله غلط است جای فون تاكيد نیست و باز ان تفلحون لا تفلحون غلط است و ان تفلحوا بايد باشد في الباب الخامس من الواحد الثامن فرض على من يتدان باخذ ثلاث

المس البعده و اربع اصل اصغر و ستة و خرد و ستة باقوت و سلام لمن يظهره الله غلط است متعدد و اربع اصل اصغر و ستة و خرد و ستة باقوت و سلام لمن يظهره الله غلط است ثانی مبنوئيد هيشه جمع و عجز و و باشند ثالثاً عدد مبنوئيد هيشه با ناه و ثابت باشد ثلاث و اربع مذكر شد و سخته در مقام مؤنث در باب ثانی و حول الحتام اربعه يوم مرفوعه و اربعه ايام بايد باشد چنانکه خودش با ناه مبنوئيد ايام كنه و نكه در اين مقام است و ان اينست که يكوفى شخصى باي خراع ميگردد و بر طبق زبان سا بردهم نیست اما خود اين زبان که اختراع کرده بايد بر طبق باشد و سخته و صحيح و سقيم ان تميز داده شود حالا اگر اخلاعي توان باشد که اربعه يوم يكون ديگر مبنوئيد ايام چيست و اربع اصل ديگر کداست پس ملاحظه کن که نامر بوط صر است و نه پيش خود مبنوئيد دارد و نه با مبنوئيد کلام عرب راست مباد خلاصه و در اين باب مبنوئيد طوي لمن يدر لفتاء الله يوم ظهوره و كان على طهاره عن ما تحبه الله و اين بهيخته است خود او و انما عس عن ما تحبه الله خود را پيراسته انداخته است و اندنه ظاهر و رست انصاف بد هيبد و ملاحظه كنيد و نيز در باب جدي ميگويد در بيان انچه بن يظهره الله ساجد شود و راح عليهن است و اگر نفسى جبرسد که ساجد شود او است كل و عليهن ملاحظه كن و انشا به که يكفنى که ساجد شود چگونه كل دون عليهن ميشود في الباب السادس من الواحد التاسع ينبغي على الناس ان يقرن طائفة من ظهور في النقطة غلط است ان يعرفوا انشاء و فون تاكيد بهيخته است و در باب جدي كنه قل الله انظروكم عن النقي و ما ينس اليه غلط است هناك بايد باشد خلاصه که اين قبله از كثر غلط هاي عيالات او است که بهيخته نموده اشاره کرده و خدا رحم کرده است که اتباع او و زاول که اين خرافات را مبنوئيد هي ميگرفتند و تصحيح ميگردد و بعد منتشر ميگردد که اگر بصرف اول گذارد بود و ديگر پيش از اينها متاثر داشت و بعد رفته عريه بخط خودش بمولاي من اعلا الله مقامه نوشته است که بيست غلط در همان رفته نوشته و مولاي من غرا عنوان فرموده و رساله در رد و نوشته است و عبارات در رد مشايخ ما نوشته که سابق بر اين در گروه ايم پراز غلط است و ديگر معاني و تحقيقات که ميگردد که كل از آنها پنچند کال نجاست و الله و كيبه اندك سواد داشته باشد و احتمال بد هيبد که انحصار اهل لسانت چه جای علم چه جای مقام و چه جای امامت و نبوت لا اله الا الله بعقلون و لا من اولياءه يقبلون حكمه بالله فافقه الا يات و التذرع نوم لا يؤمنون

و اما آنچه گفته که منصفین عالم بظانند و ذکر آن را کاهی خارج از ادب و بجز معنی مدناهی
رسد بنفس او که بقوت بیان تصرف نفوس کرده بلیثما که خود را اعلم عالمی این بر و معتقد
ظنات و ذکر آن را از اول کتاب تا اینجا سباحت کردیم که بحق خداوند هر ذرات بر زمین
نمیدهد چنانکه از شرفهای سابقه ظاهر شده و اما تصرف خود او بقوت بیان
در قلوب نمیدانم شرف ایشان بیشتر بود یا تصرف عمر بن الخطاب که گروهها از حرم
فدائی آنها میداد و حال اینکه امر و زنه شمیری بالای سرشان است و نه مال یا بغا
بنزل میشود بلکه فقط جنت طبعها است که آنها را با این راه واداشته و یکی از علته
سعی شب در کتب ملاحظه میکرد و حقیقت امر را نمیدان علی بن ابیطالب را و ظاهر
شد صبح آمد در ملا شاکر دان و گفت مرا بکشید که حقیقت علی را نمیدانم و اینجا
از تصرف رؤسا نیست و در ذریقه شیطان میگوید ما کان له علیه من سلطان
الا ان دعوتکم فاستجیم لی فلا تلوی و لو موافقتکم تا آخر پس سلطانی از برای رؤسا
نیست الا اینکه مشارکت در جنت طبع با عت انجذاب قلوب میشود بیوی جهنم

فصل گفته است و در فصل ۷ و ۸ نسبت دین تا بلی و تناسخ داده نماند
فرموده اند موافق عقل و نقل ان قابل در دنیا بسیار نیست عدد محصور است که از
ان روح و صفت حکایت میکند و ان همان چهارده نفس مقدسه است و در فصل ۸
طریق باطن آنکه شیء را در بموت که ال محمد حرکت میدهد که نورانی است و بجعل
مطلق او ظلماتی است و در فصل ۹ فرموده اند اصل بتطلب محل سخن است که میشود
بدنی پس از اتمام بیرون آورد و بگوید من سلیمان یا نه این مخالف ظواهر اخبار است و جبر
عالمی شیع ناسخ دانسته اند و این حضرت بابت هیچ منع از ناسخ نمیدانند و بجهنم
از تمام میکنند سخن مادران موفی است که از قبر خود بیرون میآوردند قبل از ظهور و بجز امام
یا بمقتضا طبعیت بان قسم که خدا ناس و حقیقت ان از ابدال است و ان غیر ناسخ
است و در فصل ۹ بعد از مقدمه ثبات بنحیه که خدا ناس که مال هم هر کس که کوا کشفه و پیشوا
خود سازد و مرد مرایان دعوت نماید و اسامی بخواهیم و باند که حسیق قابل و سیر
فرعون انا موسی در هر قابل بروز نمیکند آنها بعد از اظارت که لایق خود او است متکلم
شد و گفت اسرا عظیمه اگر شما از اسرا می دانید اینجا چه بر خورده اند و جسد بلا روح
مرده است و روح بلا جسد ظهور و بروز ندارد و حقیقت محله است که تجلی میفرماید و
قوال بعد دم اشرف از قوال قبل هستند الا ناسخ و تکرار لازم میآید و در اینست

در بر عقیقه یهود بر کردیم و دست خدا را بپنداریم ما ناسخ من اینه او ناسخها ناسخ
او مشاهیر الهی ان الله علی کل شیء قدیر اولی بر و ان الله الذی خلق السموات والارض
قادر علی ان یخلق مثلهم وجعل لهم اجلا لا ریب فیہ فابی الظالمون الا کفورا و نفس با
از اعلی افق سبادت که او است بصفت و علامات بود برخواست و اهل عالم را در بموت
که خاتم انبیا است حرکت داد و نفوسی چند که در زمان و حدت خرق حجب تعلیم
نمودند شهادت دادند که این است ظهور موعود الله الذی انزل الکتاب المبز ان کتب و
میزان با همست قائم و با میزان که همان آیات است سنجیدند و موافق یافتند و گفتند
هذا ما وعدنا الله ورسوله الحمد لله الذی صدقنا و وعدنا و انما عت من کانی هستند
که سر از قبر بیرون آورده بانقسم که خدا خواست و ان از اسرار است و جاعیت که انکار نمودند
سأمری و قایلند که سر از قبر خود بیرون آورده اند باقسم که خدا خواست و ان غیر ناسخ
است چنانکه از کفر و ایمان که از سابقین ظاهر شد از اینها هم ظاهر گشت و بعد از خلع از رخ
از ابدال بجز اینست هر سدا که ناسخ مثل مثل شمع میز یا حاکمه از او است هر یک با همی دیگر
و وضعی از تجلی اعظم از اول ظاهر شد و کتاب بعد محیط و بجهنم بر کباب قبل بود
که هزارانند بلق پیش نیست جبرئالات عدد اندیشه نیست بر مثال مویها اعداد
در عدد آورده باشد یادشان این بود خلاصه آنچه در این مقام ذکر کرده **جواب**
که نکرده است که بر اسرار واقف شده و بهیما که در آنچه مطالب حق که بیان عین واقع است
بشام او رسیده ناست و جبر که زمان مقتضی بیان نیست و الا میداند که این ناسخ
امر خداوند را با آنچه ناسخ اند و دل خود را بنوعها خوش میکنند و در هم فی حوضه میآیند
و مولای بزرگوار من ادام الله ایام افاضه در معصمه کتاب مذکور و در خاتمه ان کتاب
بفصیل اثبات فرموده است که حضرت مذهبی غیر از ناسخ ندارند نهائیت در بعضی
بناست سخنمان سابق بر قدماشته باشند که آنها میکنند از روح کفار و ملکی بادلان حیوانات
میگرد و اینها این را نکند و الا در سایر مطالب همان مذهب اخبار کردند و این
بنده در این رساله جزئیات و بجز مذهب اخبار بر خودم که بعینه مذهب شما سخن است
است مثل آنچه در باب ملائکه میگوید و سابق ایشان با فاش است خلاصه و مولا
من روحی فله عیالات چند لذا ابقان نقل فرموده که بعینه مذهب شما سخن است و اثبات
نموده است و خود این مردم در همین مقام و در سابق مضیع با فاش نموده است لهاب چون
در اخبار صریحا نکر قابل بناسخ را فرموده اند اینها اسم را از خود و میبندند و در رسم

همانست و تناسخ غیر از این چیزی نیست که روح از این قالب بیرون آید و بقالب دیگر متولد گردد
 شایسته اینست که بگویند در این میان خود را دور و گشتن و تناسخ را از خود نفی کرد
 بر وی چه چنانست مگر همین که گفتی از روح بمنزله شمس هستند و اجسام بمنزله حرار از تناسخ
 خارج میشود و مراد از تناسخ این است که همان قهیم که روح در قالب اولش بروز داشت
 قاعده در قالب دیگر بروز کند نه ثابت تو تغییر از این صیاقی که روح اول عکس در قالب دیگر
 انداخته بود و حال انقلاب شکست و قالب دیگر جای او گذاشته شد تناسخ میگوید که روح
 از این قالب بیرون میرود و در قالب دیگر داخل میشود و این اگر شرح مراد خود را هم بگویند
 همین سخن بود که بگوید و حال اینکه سابق مانا ثابت کردیم از آنجا که این حدیث علیهم السلام که گفتیم
 از باب لفظ خروج و ولوج نیست زیرا که این لفظها خود امام را در آخر همان حدیث شریف که
 در دو الفا میفرماید اینجا که بیان حق مسند را میفرماید که میگوید در حق مذهب آنها با
 مذهب حق در لفظ خروج و ولوج نیست که شما از این فراموش کرده اید و در این است که انا
 بیان میفرماید که روح که از بدن خود بیرون میرود در قالب بدن و محفوظ است و در نزد کسی که
 چیزی از او دور نیست و حین بعثت هر روحی را بیدار خاص خودش بر میگردد و اهل
 تناسخ میگویند که از این قالب بیرون میرود و بقالب دیگر داخل میشود و این باطل است و
 شما هم که همین را میگویند حق صریحا میگوید که اشتباه باشد و در بنیامد فلان
 مدبر زنده گانی کرده باشند و برای خود صاحب جلی از خیر یا شر باشند و یک دفعه
 منقلب میشوند و یکدیگر میشوند چنانکه در ابقان صریحا میگوید و تفصیل و نظر یا خضیا
 بکفر حیات و از این سخن میگویند که است و هم چنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از قیام
 بنیاب بدیع جد بدلی جان خود را بعد هزار چهل و نود و نود و نود و نود و نود و نود و نود
 بقیه که از خاری از خاری هستند و از و باقی مثل فراموش بودند بعد از شریعت نبوی
 کبری و عنایت عظمی صدهزاران جان را بیکان اتفاق میفرمودند بلکه نفوس
 از نفس تن بیدار و بیکفر از این جنود در مقابل گروهی متانله میهن بودند معدنک چگونه
 میشود که اگر این نفوس بجهنم همان نفوس قبل باشند اینگونه امورات که مخالف عادات بشری
 و منافی هوای حیوانیه است از ایشان ظاهر شود باری این مطلب واضح است که بدون
 تغییر بنده بل اهل محال است که این قسم آثار و افعال که هیچ وجه شباهت با آثار و افعال
 قبل ندارد از ایشان ظاهر شود و در عرض کون بوجود آید چنانچه اضطراب ایشان به
 اطمینان بنده بل میشد و ظن بقیه تغییر مییافت و خوف بجزایر مبادله میبکشت اینست

۴۳
 اکبر الیه تا آخر آنچه گفته ملاحظه کن که چگونه مجوز میکنند که مخلوق باشد سائلان
 در دینانند گانی کرده باشند و اعلا از خیر یا شر از او سر زده باشد و یک مرتبه یک
 منقلب شود و شخص دیگر شود و یک شخص اول باطل شود و قواب و عقاب او از این
 برود و اینجا اهل نادان اینقدر معرفت بحقیقه نفس انسانی ندارد که اینگونه تغییرات
 و انکشافات را سبب تغییر نفس میدانند و اگر اینها سبب تغییر نفس است پس همان شخص
 کافر یا مؤمن یا ضعیف در حالت اول خود هر روز در حال تغییر و انقلاب است و هر روز
 شخص دیگری است زیرا که هر روز علم تازه دست میآورد و عمل تازه میبکشد و اینها
 باشد این تغییرات سبب تغییر و انقلاب نفس انسانی میشود جز به و کلی الفاها سبب
 تغییر میشود چنانکه عدد داده و اما اگر یکی بر او افزوده تغییر میکند و باز در میبکشد
 و اگر هزار هم بر او افزوده تغییر میکند و هزار روزه میشود و اگر نفس انسان امرش با این
 منوال باشد که این تغییرات بر او وارد آید پس در هر آن آن شخص دیگر خواهد بود و از
 کجا است که ایشان شصت سال عمر میبکشد و هر وقت ملاحظه میبکشد میبکشد که
 خود او است و زباده که نشاء و مثل اینها مثل انحصار است که کدوئی بگردن خود
 لبت بود که خود را بکند و وقت سباب خوابید و شخص طحان کدوئی او را باز کرده
 بگردن خود لبت چون صحنه پنهان جاهل نظر کرد و بدو وضع دیگر است و با خود
 میبکشد اگر منم کجا است کدوئی که در نهان پنهان اینهاست با این معرفت ادعای معرفت تو جحد
 میکنند و حال اینکه نفس خود را نشاء اند و با اینکه تغییرات نفس را میبکشد و عجب
 اینست که مثل همان شخص صاحب کدوئی خود را میباید و معدنک خود را میبکشد
 و بیدار و آن خود میگویم که ای برادر تو همه ندانسته مایه بی روی و خویشتن را نمیکنی
 یاوه مگوش تو همان هوشی و باقی هوش پوش و در حقیقه تغییر باندیشه و هوش هم از
 نفس انسانی سزاوار نیست و او از اینها بالاتر است زیرا که اندیشه و هوش هم در زیاده
 و نقصان است و خلل و فرموده ردالی از دل العمر که لا یعلم بعد علم شفاء و نفس انسانی
 ابد تغییر پذیر نیست و اگر تغییر پذیر بود پس چگونه باقی و دائم و خالد بود و چگونه غری و متغی
 میشد پس اینها خرافات است که اینها عنایت از جهل خود سروده اند و در حقیقت بدانند و اینها
 منقول باشند اندک گمان کرده اند که همان ارواح سابقه است که هر روز مظاهر جدیدی بر وی
 میبکشد و نمی دانند که خداوند هر روز خلق جدید میآورد و اینها را در همین مطلب را از
 مذهب نشاء سخنان فرمود و فرمود من فتح الاول و مطلب اینست که اگر اینها ارواح قبل

هستند روح اول از کجا آمد پس همانکه روح اول را خلقت فرمود قادر است که روح بعد را
هم بیافریند باری و اما این شریقه مانع من اینست که نفسها انانیتها و مشاهاست بقا و
امام آنرا که این کفر بود در قول ابی الف و او نبود و این را الحاق کردند و اصل انانیتها
بود مانع من اینست که نفسها انانیتها و مشاها و نفسها فرمود که نفسها انانیتها و مشاها
است و بدین است که خلق مثل در خیال است که غیر اول منقول باشد و الا منقول بود مانع
من اینست که نفسها انانیتها و مشاها و نفسها انانیتها و مشاها و نفسها انانیتها و مشاها
الا امثالکم پس در باب و طهور را امثال خوانند و مسلم غیر انسانند و اگر این امثال را
هم بدانیم نفسها انانیتها و مشاها و نفسها انانیتها و مشاها و نفسها انانیتها و مشاها
حق دور است خلاصه پس همتا چندی بینی که خلقت در این ملک ما فرستاد هر یک خلق
خاص جدا بدست و در خیالها بقا نداد و در همتا چندی که خلق میکند باقی و دائم است
و فرمودند که خالقهم للبقاء لا الفناء و نفس هر کس در حد خود دارای کمال است
بدن و تنوعی بجهت ضیق که از برای آن است ناچار از این کمال است و بدین روح بود
این است که یک روز با اهل است و روز دیگر علی آباد میکند و روز دیگر کالی میزند
و روز دیگر صنعتی میاموزد و روزی منعم در این بدن است و علائق دارد و روز
دیگر مغارقه پیدا میکند و در همه حال اوست و پس و اوست که روزی قطع علائق میکند
از بدن و اوست که در مرتبه بدن خود متعلق میشود و رجعت میکند و باز میسر و مکرر
بدن خود متعلق میشود و در قه عشو میشود و اینها تغییر بدین در ذات او حادث
نمیشود و زنده در این است و عمر و عمر و هیچیک تغییر نمیکند و منقلب بدین نمیگردند
و بدین هر کدام مخصوص بخودشان است و محال است که روح زنده در بدن عمر و یکچیز چنان
شاکر و اگر نزد استاد می تحصیل کند تا تمام علم و حال او را بیاموزد و عاقل شخص اسناد
یافتی بر حال خود است و شخص شاکر و باقی بر حال خود و هیچیک منقلب بدین نمیگردند
خلاصه سابق بر این بر اینها میگوید که اینها طالب بیان شده است و در این مقام خود مولای
بر و کار من با وضوح بیان شرح فرموده و تفصیل زبانه بر این لازم نیست الا اینکه صاحب این
که کوپا استاده اینها است و این بیان و هیچیک بدین وجه تلبیس و نمیرسد بیانی میکند که
سابق ما هم بیان کرده ایم که در کلام نامیکند و اینها هم در این مقام ضرر ندارد و
ان اینست که میگوید از قبل و مقام از برای شمس مشرق از مشرق الهی بیان نمودیم
یکی مقام توحید و در تفسیر چنانچه از قبل ذکر شد و لا تفرق بین احد منهم مقام دیگر

تفصیل

تفصیل و عالم خلق و رتبه حد و ذات بشر است و این مقام هر کدام را هیچیک معاین و امری
مقرر و ظهوری معتد و محدود و مخصوص است چنانچه هر کدام با سببی موسوم و بوصفی
موصوف و امری بدیع و شریجی جدا جدا مامورند و آنکه الرسل فضلنا بعضهم علی بعض
منهم من کلم الله و وضع بعضهم درجات و اینها عیسای بن مریم البیتات و ابدرناه بروج القدس
نظریا اختلاف با این مراتب و مقامات است که بیانات و کلمات مختلفه از ان بنا بر عمو
بستخانی ظاهر میشود و الا فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیه جمیع در حکم
کلمه مذکور است چون اکثر اساطیر و مقامات مذکور و نهافته اند اینست که در کلمات
مختلفه ان هیکل مثله مضطرب میزند و اینست که در این مقام داده و احلاق
در بویبت و الوهیت در مقام و حد و ایشان نموده است تا آنکه گفته و اگر فانی رسول
الله برانند این نیز صحیح است و شکی در آن نیست چنانچه میفرماید ملائکة محمد ابا احد من ملائکة
ولکن رسول الله و در این مقام هم رسانند از نزول سلطان حقیقی و کنون از برای و اگر جمیع
ندای ناخاتم البیت پس برانند حق است و شبهه را در این نه و سبیل نه و بر آنکه جمیع بیکند
و یکفرض و یکروح و یکجسد و یکامر دارند و همه مظهر بدنیت و ختمیت و اولیت و آخریت
و ظاهریت و باطنیت ان روح الا ارواح حقیقی و سادج التواضع از اینند و هم چنین اگر
بفرمایند ضیعی عباد الله این نیز ثابت و ظاهر است تا آخر آنچه گفته و نگانکرده که حقیقی از این
شریفات و لطیفه نیست و حقیقه معرفت را دست آورده است و حال اینکه آنچه گفته خط است
فاش و خطا نیست باین زیرا که شبهه نیست که خاتم انبیاء مؤثر جمیع خیرات عالم هست
و همه از نور مقدس او خلقت شده است و ائمة اطهار هم با انحضرت از نور و یک
طیف هستند چنانکه فرمودند در زیارت که اشهد ان ارحم و نورکم و طیبکم و اهدکم
طایب و طهرن بعضها من بعض و اینها هم در مقام حقیقه بالقیه کائنات مؤثر هستند
و جمیع خیرات عالم از انجا صادر است و مؤمنین ان و حق و ملتکه و سایر خیرات هم شئون در
شعب نور مقدس ایشان است بان تفصیل و ترتیبی که در سلسله طولیه بیان شده است
و بدین است که شئون و شعب نور مؤثر در مقام خود هیچیک مظهر اسم جامع مؤثر نمیشود
چنانکه رؤیت و سماع و شمع و ذوق و لمس و شلا اثار روح حیوانی هستند و شئون و شعب
او بند و هیچیک از این صفات مظهر اسم جامع روح حیوانی نمیشوند و اگر از غای انطلب
و اهم میکنند از ایشان منوع نیست زیرا که اگر شمع مثلا از انکند که مظهر جامع حیوانی
بلو میگویند که یکی از کمالان حیوان شپیدن است شپیدن تو یک است یکی از کمالان

حیوان

جوان بویید نیت بویید نا و کجا است یکی چشید نیت چشید نیت تو کجا است و از همه
 هیچک از این کالات چشم بر نماید و هم چنین گوش بالنبیه پیش نیت و هکذا سایر
 در میان اعضا و جوارح قلب مدعی است که من مظهر اسم جامع روح هستم که همه کالات
 از من است و چشم بفرمان من می بندد و گوش بفرمان من بشنود و سایر اعضا هر یک بحکم
 من کار میکنند پس من همه چیز دارم و اسم جامع بر من رواست و پس سایر را بطور نیستند و
 حق میگویند و درست میفرمایند اینست که بیانی و لایق و اطاعت قلب و از تمام اعضا کالات
 و همه طبع او هستند و اما اعضا هر یکی نسبت به دیگری اگر حکم قلب در میان نباشد
 اطاعت از یکدیگر ندارند و اینک می بینی هم من و یار و یکدیگر هستند بخواهش خود
 افغان نیست بلکه هر یک از اعضا عرض حاجت بقلب میکنند و اوامر میکنند سایر را
 که کک خال او نباشند چنانکه اگر نور چراغ را بخواهی یا خود بپوش و در حاجت خود صرف
 کنی محالست چراغی که در چراغ دیگر فرو ریخته شود چراغ دیگر روشن شود و بسا بدو الا
 بنهایی اطاعت از تو نخواهد کرد هم چنین است امر در این مقام اگر چشم نزد گوش را از التماس
 کند که یک کله برای او بشنود نخواهد شنید مگر اینکه رو بقلب کند و از او بخواهد
 ولو گوش را فرادارد تا اینکه برای چشم بشود خلاصه عرض اینست که این لایق هر یک در
 حد خود صاحب یک کمال مخصوصند و همان اسم بر او رواست و اگر ادعای بالا نکرد
 از او مستلوع نیست زیرا که برهان ندارد و انکال کاذب کرده و در او نیست و خاصیت
 ان از او بر و زمین کند هم چنین است امر در این مقام و لهم المثل الا علی هر چند که اینها
 هم آثار و جرم مقدس خاتم هستند و از عرق جبین او خلقت شده اند اما هر یک از
 ایشان را شانی خاص است چنانکه فرمود نزل انزل فضلنا بعضهم علی بعض فاخر
 اید و هیچیک از اینها سوای محمد بن عبد الله مظهر اسم جامع حقیقه خاتم نیستند و
 اینست که عصمت کلیه از برای احدی از ایشان نیست و نسبت هر یک ایشان نوع عصمت
 داده شده است آنچه همان عمل برای مؤمنین کرد و در وجه ایشان طاعت باشد
 و نه برای ایشان عصمت است چنانکه فرمودند حسنا لا یوارسینا انکم لفریقین و اختلاف
 در میان ایشان بالنسبه بمقام ال محمد که نبی است پس از او است بعضی اوله العزیز بعضی
 مرسلین بعضی انبیاء و در میان ایشان اشتباه هستند که بسیار معیشت بر نفس خود هستند
 نه دیگری و هم چنین در علم ایشان اختلاف است خضر علیه السلام میفرماید آنچه موسی علیه السلام
 و ماور می شود که از او تعلیم بگیرد سایر ان می دانند آنچه را و در می دانند و هکذا همه ایشان

نسبت بیکدیگر امرشان بجهن منوال است و هر یک وجه خدایتی برای ایشان معین
 است و بدین است که بمقتضای قابلیت هر یکی ما و وجهتی میشوند و اگر قابلیت
 جامعیه که در میان ایشان بود مثل خاتم معیشت لبوی کافه ناس میشد و
 بالغرض اگر بگوئی که این بملاحظه صلاح حال ناس است و اقتضای قابلیت ایشان
 میگویم اولاً که حکمت و عدل پروردگار در بالا و پائین و راجح و مرجح همه جایا و نسبت
 ثانی اینکه اگر انبطور است که توفیر کرده وجهت چیست که باید موسی از خضر تعلیم بگیرد
 و سلمان فتوی را بداند که داود ندانید پس بالبداهه در میان ایشان اختلاف در جرات
 هست چنانکه صریح قرآنست و هیچیک از ایشان در حکایت کالات خاتم انبیاء درجه تجلی
 عبد الله نیست پس سید و او است بمنزله قلب در میان همه ایشان اینست که حضرت امیر فرمود آن
 و احطای ناشئه القطایع علام الفلک و احطای حضرت در این مقام پیغمبر است و و الله اعلم
 که مضایح اینست مراد از فرمایش پیغمبر که مثل احطای کا فقوم یا فقوم اقتد بهم هستند
 نه اینچیز مردم کان کردند و گمراه شدند خلاصه پیش محمد بن عبد الله در میان همه انبیاء منزله
 قلب است و سایر همه اعضا و جوارح او و هیچیک حکایت اسم جامع خاتم را نکرده اند سوای
 او و اینست که عصمت کلیه مخصوص بانحضرت است و انما اطهاره و علم ما کان و ما یکون در
 نزد ایشانست و فرمودند که اگر میانه موسی و خضر بودم خبر میدادم با ایشان که من اعلم از هر
 دوی خاتم و هر کز افضل خاتم بالنسبه تمام ایشان که ضروری مسلمین است
 و فضل ائمه بر ایشان ضروری شیعیه است و این است که مشایق و لایق و طاعت
 و حضرت ال محمد را از همه ایشان گرفته اند و هیچیک را نمیرسد که مدعی مقام محمد بن عبد
 الله و انما اطهاره شوند چنانکه چشم و گوش را نمیرسد که هر یکی با قلب میکنند زیرا
 که انما احتاج بقلبند و طبع امر او و او را که و فرمانفرما دو میان آنها و شان او از نعم
 از تمام آنهاست و خرافات انبیاء را فتنه که اگر هر یک از علای خاتم التبیان میکنند
 و است از برای احدی از ایشان روانیت سوای محمد بن عبد الله صلی الله علیه و
 اله و او است انکس که مراجع رفت و جبرئیل عرض کرد که بیای کام زدی که احکام پیش از
 تو کام نرفته است و احکام بعد از تو کام نمیزند و این است که انحضرت همین که از اعلی
 مقامات نازل فرمود در دون در جبرئیل خود مشای پیغمبر را و در فرمود و تو
 در باب نماز شفاعت امت را کرد و تحقیق خواست و انحضرت باذرع و ج فرمود عرض
 کرد و نیز انبیاء و دیگر را در عرض راه ملاقات فرمود و اما در مقام بالا فرمود بیای و بسید

که خالق را سواي خود ستوديم و هم چنين در مقام کالات خاتم داري علم ما
کان و ما بکون است و سا بر انبيا نبيند خاتم دلاوي مجرات تمام انبيا بود و آنها را
بعض مجرات داشتند و هر فصل که خداوند بکس از انبيا داده است افضل و
اشرف از ان و با تمام داده است چنانکه حضرت امير هم اين طائيفه را اختيار و مفصله
شرح فرموده است پس بدون شبهه حق باقر خود فضل محمد بن عبدالله را و انبيا
بیشتر است چنانکه قرآن صريح است در اين باب و حضرت امير و نبيان اين طائيفه را
است و از قرآن بر فضل آنحضرت بر جميع اسناد لا فرموده و فضل بعضي زياد است و
جامع بودن او و ناقص بودن سا بر بالقدر با و با وجود تفصيل ادعای مقام او و انوار
البته سزاوار نیست و در مقام ایشان جسورانه سخن گفتن خوب نیست در همان مقام
مثل میگوئیم جسم اگر چه مؤثر همه اجسام هست و همه نور و هستند اما در میان اجسام
عرش است که جامع جميع کالات جسم است و بنابر قلب در میان سا بر اجسام و سا بر
اجسام همه اعضا و جوارح او پند پس مالک دعوی عرش میباشند بکنند و اگر ادعا کردند و او
مخواستند و سعت و عظمت عرش او سرعت حرکت او را و محل نشستن او را و در آن بودن او
و حرکت دادن تمام افلاک و کواکب و کجای از برای خالق این کالات هست بلکه از برای
افلاک هم نیست پس نه همه آثار جسم باشند و او را بی همه از خود اغایا باشند اما حقیقت
او که دست رس آنها هیچکس نیست زیرا که اگر خالق حقیقت جسم بود میبایست که با آن
جسم بنشیند و خالق آنکه شبيه نیست که در آثار جسمند پس حقیقت جسم در آن هیچکس نیست
و لایسمهای او است و انوار و کالات او که هر يك حکایت کرده اند و بدیهی است که اسم جامع
او را غیر از عرش احدی حکایت نکرده و اگر فرض محال ادعای بکنند از ایشان مستوع
نیست زیرا که کلاهی است بی برهان اما جسم چون مالک کلاست و سلطان کل و اولاي کل
از کل این است که همه را بخود نسبت میدهد و در اجسام سواي عرش نمیتوانند خود را
خالق جسم بطور کمال بدانند و مدعی جبریت بشوند پس همه ایشان با مال و انانیت خود
مخبر نباشند غیر محو ربح خلق کالات انبیا هم الا مال دونک خلاصه پس مدعی مقام خاتم
شدن بر آمدی سزاوار نیست مگر محمد بن عبدالله و سا بر انبيا چنين ادعای دارند
خواهند فرمود چگونه و حال آنکه در بیان عصیان آدم و و شجره خلد گفته میشود که طمع
از شجره علل آن شد که او را این بود عصیان او و انبلاي انبيا بواسطه نامی بود که در باب
ولايت آن مجده کردند پس چگونه میشود که با این وضع یکی از ایشان مدعی خاتمیت شوند

همه ان هیهات شته خاتم انبيا را افشا ختمید که انگونه خرافات را تجویز میبکند اما انبيا
هر يك در حد خود عارفند ایشان و در وجه ایشان و میدانند که مثال بدی ایشان
نیست حضرت امير و در شان پیغمبر مفر ما بد که هیچ برتری جویند بر او برتری پیغمبر
هیچ ملحق شوند با او ملحق نمیشود و هیچ طمع کنند ادوالمقام او را نمیکند پس چگونه
میشود که انبيا خدا مدعی خاتمیت بشوند چون تا انجا آمدی بدان که هر يك از انبيا
در حد خود صاحب شان و در وجه هستند و علی دارند و البته با بدی برای خاص خود
بر سنده و جزای خاتم هم فوق جزای ایشان است و ایشان در اوله جزای او را نمیکند
هم چنانکه بعضی از ایشان حضرت امير طمع ادوالمقام او را هم ندارند و کلام دلیل از ان بالا تر
که خداوند آدم را از خوردن آن شجره منع فرمود و زیرا که آن مخصوص بود بال محمد و از ان
شجره که بمنوعه عشا البته در مقام خود جزای که مناسب خود آنحضرت است خداوند با و
میسدد و جزای هم که بادم هم در مقام خودش میسر د اگر چه با هم انعامی است که خدا
بال محمد فرموده زیرا که آدم هم فرع شجره ایشان است اما این جزا لایق مقام ذات ال
محمد نیست و ایشان را در مقام خود جزای است مخصوص بخود ایشان و این است
که در حدیث شریف حضرت امير در جواب مسائل پیغمبر فرمود که منزل محمد از جنات
جنت عدن است و اوسط جنان است و نزد بکر از همه بهشت بعشر و من جل جلاله
و کسانیکه ساکن با او میشدند ثلثه اثنا عشرند و حضرت باقر فرمود که ششمین شرف
شرایبی است در جنت و محمد و آل محمد صرنا را امتیاز شدند و برای اصحاب همین و شش
اهل جنت از ان عروج میکنند پس بین که جزای که مخصوص با ایشان است و حضور
هیچکس نیست و جزای هم که مخصوص انبيا و شیشه ایشان است مناسب خال خود
ایشان است اگر چه همه انعام خداست بال محمد و بکده هست که سلطان انعام است
انسان میکند و بکده انعامی بنیلام او میکند و انهم انعام با اناست و لیسع ذلك
انعامیکه بخود او داده مثل ان پوش مبارک است و انعامی که بنیلام کرده لیسع انعامی
است و فرق بسیار دارد خلاصه عرض این بود که انبيا در مقام خود شان در هر شان
و در وجه که هستند باید بپند جزای علی خود را ببینند چنانکه فرموده است پیغمبر
و صفهم و فرمود عاقت و ما تجزون الا ما کنتم یفلون پس برکت ایشان در جنت
و معاد او بقول تو یا این است که خاتم هم بر مکرر و در او است آدم و نوح و ابراهیم و سا بر
یکوینم که جزای خاص هر يك از انبيا است که در حد خود مستحق بودند در مقام خاتم

چگونه جاری میشود و یا انفس مقام خاتم نبوت که جزای که با دانی پیغمبران باب میرسد
 بشخص او میشود و قرائت همه اخبار و اندیشه که اینها همه یکی یکی منوال بر صفت
 میباشد و خاتم منوال همه از شفاعت است معذرت میخواهند بسبب قریب اولی
 که از ایشان سر زده و حواله بتمام میکنند بلکه شهادت بتمام رسالت خود را از خاتم
 میخواهند بلکه در وقت غزوات ایشان بشفاعت محمد و آل محمد و داخل جنت میشود
 واحدی از اولین و آخرین مستغنی از ایشان نیست و فرمودند که اینها در وقت در
 تحت لوی خاتم میباشد معنی اینکه ایشان چنانچه ایشان را رخص که شایع باشد اید و
 بخلاف این در وقت و جنت و جنتی بنیانند درست میباشد و الله که چنین نیست و مسأله مؤثر
 ایشان که فرمودند انما انا خراج و علی علیه السلام و عودند و ایشان مؤثرند و اولای
 بکلی از کل و انبیا از اولاد ایشان که درون درجه ایشان است حلق شده اند و در
 مقام عود هم بر آن مقام که از ان اسناد شده اند و دیگرند و هر یک از ان مقام ال
 محمد اید شده باشند یا ناچار گردند و ان مقام معلوم و انما این مصنف و اولاد
 از حضرت ایشان مولای روحی فلا فک کرده و در باب اینکه اسم سامی و فرعون و امثال این
 بر سر دیگری میتوان گذارد مثلاً اینکه در حدیث شریف ابو موسی ای اشعری و سامی
 این است خوانند و بزرگد لا فقال گفت و هم چنین عرض میکنم ذکر فرعون این است و اخبار
 مکرر شده است و فرعون و هارمان را با بوبکر و عمر بن ابی بکر فرموده اند و این در مقامی
 تا و باین است و در مقامی تا و باین خاص خلاصه که مصنف باین فرمایش کان کرده که
 حال شاهدهی از قول ایشان دست او در و بر ایشان رد کرده است ای میباید ان
 تو در خانه کتاب ملاحظه کن و ببین که مطلب ایشان از این فرمایش چیست ائمه بین که
 موید مطلب تو هست یا نیست و تفصیل مطلب از خود ایشان فرموده اند بطوریکه در
 شبها نشسته و در اینجا همین قدر اشاره میکنم که اگر ناخاری نظر کرد فرمایش ایشان
 در فایده شکال نمائند پس بدان که مراد از فرمایش ایشان این است که مثل فرعون و سامی
 اینها صفاتی هستند نوعی که در اشخاص بر و میکنند و هر جا که بر و کردند بان اسم
 خوانده میشود مثلاً اینکه کتاب صفتی است نوعی که در اشخاص بر و میکنند و هر جا که
 پیدا شد انحصار کتاب میکنند و علم صفتی است نوعی و در هر که پیدا شد او را عالم
 میکنند بلکه مثل ظاهر هر که صاحب علام شد او را مولی میکنند و هر که صاحب
 ملک شد او را دواصل و صاحب مال و در ملک مینامند اما باینجا است کاتبان و

باشد و هیچ جریمه از حال او ندارد بلکه اظهار نراست از او هم میکند و جزای واحد جزای
 دو نیست بلکه هر یک جزای برای خود دارند و در دست ملاحظه کن و تحقیقه طایب در باب
 و ضرورت مسلمین بلکه همه مسلمین را با این سخنان و اهل ذمت مدد و دست خدا را معفو
 سزا که مثل اینجا عرض کنی که خداوند اوج مدد و مدد و روح بیک چیز بیک شیء یا ملک روح
 بمقتضای اینکه مصنف غیبی کرده که هر چه مؤمن میشود و جمیع میشود و رجوعشان بخدا
 میشود و این بکر و حلاوتی موده و می این را تقابل میکند تا با اصل واحد خود برگردند بلکه
 اعداد افراد خلق را خدا و کماست و از برای هر یک معاشی معلوم قرار داده که در بالای مقام خود
 بدو او عودا همیشه مدد موده اند و خواهند بود و در اینجا که خداوند حافظ فرموده همیشه
 موجود خواهند بود و خدا از برای اشیاء نیست و همان طور که فردا خلق شده اند فردا فردا
 خود میکنند و غیر از این از عدل نیست بلکه با جمیع صفات و جود در دست میباشد و
 این جماعت با اینکه مدتی معرقتند و الله خدای خود را شناختند و توهمی تمام میکنند و در
 در این مقام منتهی نرسیده نابر تو واضح شود که بر عقبه بود اینجا که بر کشند و بدانند که منسوب
 اند یا مافزون کن اگر کوزه کری کل عیان کن و مثنی بکری و کوزه بسیار و باز از ایشان که کوزه
 دیگر بسیار و بعضی همان صورت کوزه را باز روی کل بگذارد و هم چنین بر ربه های بسیار و نام
 مثل او همین باشد و کوزه کر دیگر باشد که کل را میباید و کوزه بسیار و انواع اقسام و کاسه
 بسیار و بشکلهای مختلف و خها بسیار و طرفهای کونا کون تربیت دهد که از هر یک خواهد بسیار
 بر آید و وضع خواجه ناس را نماید یا تو کج کر اول را ناقص و دست بشیر مبدلین یا کوزه کرد و هم را
 شبهه نیست که اولی ناقص است که سواى صنعت کوزه از چیزی بر نیامده و هر چند نکراد عمل کرده
 همان کوزه را بخند بد کرده و عمل نکرده است بلکه دست و معاول است از سایر صنعتها و انکس
 هم که در ستهای او غل میکنند خود دست در کردن داشت علی است که الان دادا هست اما
 چون از سایر اعمال و افعال منوع است و او معاول داشتند پس انکس که خلق را بل و روح میداند
 یا از و اح مقینه که می تکرار میشود او است که بدانند که معاول داشتند تا انکس که میگوید کل بوم
 هویت شان او است که مقتداست که هر خلقی جدید میفرماید و معاول خدا را ذات نیست و هم
 در مقامات خود ثابت هستند بلکه نظر بعل از بی پروردگار همیشه معلوم خداوند بوده اند
 در مواقع خودشان و بر عالم خداوند چیزی فرود نگذاشته نمیشود خلاصه که حقیقت این مطالب است
 که با نظورهای بیان شود اما خداوند لغت کند شیطان را که ناچار میکند از انرا **فصل**
 گفته است و دیگر فرموده اند شیطان الله چه فرخ نراست است که میگوید رسول خدا محمدی فرموده

مشاهده سوره یا کسوره یا بکفصل این قرآن نمیتوانید بنیاد بیاورید و بنیاد میگوید مثل بکفر
 نمیتوانید بنیاد بیاورید و در همه قرآن و در یک کلمه جمع نمیتوانید ما خاصیم میخوانیم ببنیم این
 حرفات بعد از یک دم مادر کبرها را میبندد انتهی خلاصه جواب ای مای بر کوار و در مد
 پنجاه سال هشتاد هزار نفس زیاده از هر قبیل در این راه و این کلمات و بیان جان دارند
 بقدر دم مادر کبرها را میبندد و از انکه سوره فتنهم من بقول انکم زاده شده اینجا
 الایه الی کافرون تا انکه گفته که جمیع اهل ایران جمع شوند و ظهر یک دیگر شوند یک کلمه مثل
 سلطان نمیتوانند بنیاد و در معلوم است که ما سواى الله مثل خدا نمیتوانند بگویند و
 بنیاد و بعد کلمه جسد را تا جان و تصور و فراتر تصور و انکار فرموده و قالوا فسلوا
 حق ما قالوا فسلوا فی عیسی مبنی از حسن علی حاج سلیمان از اقبل از سخنان ما مورد
 از دلیلیان کرد و بعد از سخنان جسد را حرکت داد و حال را و عیسی که میخواست شبیه
 کذب بنفوسی که از ما سواى کذا نشند نمیتوان داد فتنوا المومن کتم صدقین تا آخر این گفته
جواب هوش ز سر غافل میشود که اینجا عت چه خدا را عقل محرومند یا انکه
 عالم را غافل از کلام حق اعراض دارند اضاف دهید یا انکه انان کرد سوختن حاصل الله جل
 و الهین محمد یان را کفر موده بچشم پوده است یا انکه نیست که فرموده مثلاً حدیثی یا سوره
 یاده سوره مثل انرا بنیاد و بدو این از جمله این است که محمدی که میبندد دایا این است که
 مصدق از فتنوا و بلغا بنیاد و ملاحظه کنند که ایان کلمات که در برابر قرآن گفته شده
 در فصاحت و بلاغت بدیده و رسیده است یا نرسیده و این است که در برابر دانی که حال بر
 قرآن میگوید حضرت از کلام فصیحی عرب شاهد میاورند بلکه خود اهل لغت ای طلبند
 و اهل بلاغت اند و میباید باشند که کلامی بگویند که معلوم میشود که ابراد مورد از جمله
 است مثل در این که معرفت است که در لفظ استهزاء و بکار و عیال بر این حضرت ابراد که
 که این کلمات فصیح نیست این حضرت فرموده که سخنانی که را قبول دار بد عرض کردند فلان
 شخص حضرت را فرموده و را حاضر کردند و جانی را معتبر فرمود که بنشیند همین که
 نشست فرمود از اینجا بر خیز و در فلان محل بنشین برخواست در اینجا نشست و باز از او
 تا چند مرتبه بلند کرد و نشاند این شخص هم که مسلم نبود که طبع باشد مغرور شد و عین
 کرد انهم نزل و نامن کبار و اشراف این هذالشی عیال حضرت فرمود که بشنود مصدق شما
 بدون سوال من با این الفاظ منکمل شد و مخصوص با این ند بر او را بغیر در او را زد و
 جهت یکی بنده خود را اگر از او میبدانست که مطلب چیست شاید بی انصافی میکرد و دیگر

اینکه اگر صدق هم میبود و محتمل بود که کسی از تو جدا شود و صدق بیچاره و خلا
 که با این است که در مقام تحدی باید صدق بصدق کند حال آنکه معنی بگویم که این
 مرد که تحدی بیل حواله کتاب خود میباید صدق بگوید چگونه باید صدق کند که فرضا
 البی که این شخص گفت احدی نمیتواند بگوید معنی این حرف چه چنانست اگر چه در آن که کلام
 خداست البته البی را هم که خداوند بفرما بداده در آن موقع با آن جهات و جهت ها حکمت
 که در آن جمع است مثل آنرا نمیتواند بگوید اما این امری نیست که فضا این لغاتی که قصد
 بفرماید که الف مثلاً بالقی که شخص دیگر گفته فرق دارد پس احتیاج باین نمونان کرد و چه
 فرق میکند گاهی هم که پیغمبر بن بد نام میکند حقیقتاً حدی از احاد نمیتواند شد
 او نگاه کند زیرا که او نظری میکند و ناحقیقت زنده برای او مکتوف میشود و سایرین
 نظر میکند و جز در آن ظاهر او دادند نمیکند حال آنکه صحیح است که پیغمبر بفرماید
 که احدی از شما مثل من نظر نمیکند و دیگر هیچ شری هم ندهد و آنچه هم که در این نظر بدید
 بیان نکند همین قدر بفرماید که من این است که شما من نمیتوانید نظر کنید و صدق
 از غایت ناس از بی عرضان میباید ملاحظه میکنند که او چشم را کشود و نظر کرد و دیگر
 هم چنین طور و هیچ فرق میان صورت ایند و نظر نمیکند از این درسم تحدی نیست
 و واقعاً این است در جهات و نادانی که کسی ادعای نبوت میکند و اینگونه تحدی میکند
 زیرا که و صدق تین میباید کوش میدهند و قیام با خواهند کرد که ماهر چه کوش فرامی
 داور فرقی ما بین الفی که فلان گفته یا الف فلان نمیفهمیم بلکه میگوئیم که سبیل کلمه یا باباً بهم
 تحدی مشکل است زیرا که مثل مد هاتان فرضا کلام است و ابهم هست حال آنکه احدی
 از عرب نا اقران تقوه بکلمه مد هاتان نکرده بود و بعد از آنهم مثل آنرا نمیتوانستند
 بیاورند مد هاتان بنا شد ملتفتان باشد چه فرق میکند و چگونه میتوان تمیز
 داد که اینها کدام فصیح است و کدام بلیک نیست خلاصه این بین که آن اول چه خرافات گفتند
 اینها چگونه پسندیدند و اما آنچه در باب این گفته که فرموده اند بقدر دم مانده که ها را ندارد
 و ابقران میخواهند و شریض میباید اما ماهر بیضا که جواب ندارد و باین روز که در مقام حاکم
 میباشند خالق معلوم میشود که از کلام خدا ایمان زیاد کرده و که در جیب و جیبی بعضی شکی
 شکی افزوده است و امروزشان ما این است که بیان مطالب و از رسوم علمیه بکنیم تو
 خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال بداند که کلام خداوند البته صاحب اثر هست بلکه کلام هر
 منکلی که قوت نصرت او و محبت قوت او اثری میکند و چیزهایی که باید منشا بشوند و غفلت

بعضی هستند که خداوند با آنها اختیار شد بد غایت فرموده و ایشان هم چنانکه در
 سایر امور و مختار اند و در آثار کلام هم مختار اند مثل انسان و بعضی هستند که اختیار
 شان ضعیف است و باین سبب از هر چه که بپاشد متاثر میشوند و میشوند و سلب اثر
 و از خود نمیکنند و در حکم اقران خداوند با اثر احرار و خلف فرموده و البته مؤثر است و اگر
 بکنفراش آثار و باقر حرکت دهی فوراً حافظت میکند و از اقران دور میشود و متاثر نمی
 شود اما اگر بلسنک یا قطعه آهن را در اقران بپاشد از آن چون اختیار و ضعیف است
 در اینجا میماند تا مگر نشوند پس اگر خواستی تجربه کنی که آیا اقران تو سوزنده است
 بواسطه شخص مختار که از اقران اجتناب میکنند نمونان تجربه کرد زیرا که او میر و مختار
 میباشد که برق اقران در نزد او یاری برف و یخ فرق نمیکند پس میگوید که اقران تو سوزند
 ندارد و از نظری او میباید که چنان میکند که در هنگام شدت سردی برف را
 میبکشد و بدستهای خود میمالد تا حرارت از اندرون خودش بجهت دفع خد بپوشد
 و دست او را گرم کند و در اینجا میباید دعوی باطل کند که برف گرم است و دست
 مرا گرم کرد و نشان تو هم بدهد و بندان صدق بقی که از سردی اقران و نه این صدق بقی
 که از گرمی برف نموده هیچکس منطاط اختیار و در نزد غافل نیست زیرا که این شخص با اختیار
 خودش اثر اقران و برف را از خود دور کرده است و افسان هرگاه نخواهد که گرمی اقران و سردی
 برف را امتحان کند بمثل سنک یا چوبی امثال آنها امتحان میکند که از شعله دور است
 چون نمیتواند و ادالتی عرض میکند که قران در نزد ما و شما شسته نیست که من صاحب اثر است
 و معدنک در این مذکور ملاحظه میکنی که فرموده است که ایمان مؤمنین و از یادای
 کند و رجس کافران را و هم چنین در این دیگر میفرماید و نزل من القرآن ما هو شفاء و
 رحمة للمؤمنین و لا یضر الظالمین الا خساراً و اشاره به بیلانی که در هم فرموده است
 خداوند در آیات بعد از این که میفرماید و اذا اعتنا علی الانسان عرض و نائی بجانیه و اذ
 من الشترکان یؤاقل کل تعیل علی شاکل فریاد علم من هو اهدی سبیل و حتی هرگاه
 اقسام کردیم بر افسان عرض میکند و جانب خود را دور میکند و هرگاه شری را و راست
 نمود ما بوس میشود بگوید هر کس بر طبیعت خود کار میکند پس پرورنده شما را تا تراست
 بس که هدایت یابنده تراست بر این ملاحظه کن که این امر را نسبت با اختیار و خلاق داده
 پس در این مقام از مناترف شدن جاعلی از قران نمیتوان اسناد لال بر جلال قران کرد و هم
 چنین از قران شما با این ایمان نمیتوان اسناد لال بر حقیقتان کرد زیرا که عرض کردم که امر و طریق

باختیار است ملاحظه کن که صحیفه مشهور عمر و ابوبکر و ابوعبیده و سائر و دیگران نوشتند
چهار تنی در خلق کردند که تا امروزه لایق مردم هنوز نابعان صحیفه مشهوره اند و
از انظر من از آیات قرآن که صریح در ولایت حضرت امیر علیه السلام است احدی از
اجتاهد متاثر از ان آیات نشد پس اگر ناظر دلیل حقیقی است باید صحیفه مشهوره حق
باشد و اگر عدم ناظر دلیل بطلان است پس الیها ذوالله قرآن باطل است پس این سخن
با خلق مختار نمیشود احتجاج کرد و اگر امام یا پیغمبر میخواهند با عجز بعضی آثار و
خلق بواسطه قرآن بروز دهند ایشانرا ممکن است ولی انقسم عجزه محل سخن مانع است
پس این سخن را بشی که مولای توحی فدا فرموده است مطلب از ان این است که همانطور که
از برای یات قرآن اثرهایی چند در حوائج و در اراض و در حیوانات و اشجار و جمادات
بروز میکند که عجیب و معجز است و مکرر دیده ایم و این است بگواه که از ان قضیه
ایم که انکلام خداست حال اگر بنا کنیم با اعتقاد شما کلام خداست بسم الله بباران بتمام
ایوان بیانی جاری کند و بایض عرض کنی و بایان دفع کنید و دم مار و بان به سینه بپوش
هنگام تا ما به بنیم که اغم همین طور اثر دارد و الا اگر بنا اثر خودتان است دلالت میکند بر
عامه هم از صحیفه مشهوره است دلالت میکند و الله که او شایع نیست و بگو که معتقد
که همه اینها آخر رجوع بحق و مظهر الوهیت میباشد باری و اما آنچه گفته که بدن مهر زاعلی
عجل و اجاز و نخورد و فرار نمود در ان موقع چندین هزار مخلوق جمع بوده اند و دیده اند
و حکایت کرده اند و در تاریخ نوشته اند و دیگر حرف مخرجی مثل شماها مسموع نیست
خاصه که قرآن بلکه شواهد متبره کذب شما موجود است و میاندان شما دلیل صدق
مدعا نیست چه بسیار زنان و مردان که از سفاقت خود مدعی میگردند و خود را حق
گشت و خوار خیزان و اصحاب بن بدیم بر جان خود دادند و هر چه دلالت بر صدق و حقیقت
افتخار کرد برای شما هم میکند و هیچ معلوم است که در بار او معتقد است که کشته نشد
و مثل حضرت عیسی که برای او کشته شده است و بنده نام آن کلام جسد مطهر
بوده که حال دوا و عجز محفوظ است خلاصه حرف مفت بسیار میشود و در ولی سلطه
و برهان الهی باید تا مطلب و اثبات نماید **فصل** گفته است در فصل دهم
میخواهند در احادیث و اخبار بگردان ظواهر اعظم از قبل بخازن علم الهی خیزند و
دخند و شبهه نمایند قرآن و آیات افاق و انفس را چه میکنند و ظواهر باین تصرف و
تشی و همینه و قوت و قدرت چه میکنند فرموده اند باین حدیث را باینطور ندیده

و شنبه ام ندیده و شنبه نمیشوند بدیده و شنبه و انکذب تمام عدم و جزدان
دلیل بر عدم وجود نیست تا اینکه فرموده اند نوع این طلب صحیح است که امام شرع
جدید و کتاب جدید مباد و رند و متفقین هم باین حضرت عدالت مینمایند بلکه علما
سوء عالمانه از فرمایش و صدق ایشان مدعای انجرب ثابت و انکارشان مردود
است تا آنچه گفته **جواب** مراد از این اخبار و آیات و ادعای افاق و انفس که
میکند همینهاست که سابق ذکر کرده است و برای مصنفین ظاهر شده است که ایشان
مدعا شما را نمیکند و بعضی از اخبار را هم از مولای بزرگوار من سوال کرده اند و بعضی
جواب فرموده و اهل بصیرت نظر کنند و فرمایش ایشان کفر مودیدند و این جوابها هم
که انهم در ادعای ملاحظه نمایند به بینند که اینها سخن جاهل است یا عالم و مراد از این
اخبار بگردان فرموده اند باین الفاظند که امامان است که حضرات از عوالم و غیران روایت
میکند کفر فرموده اند باینهمه بی هاشم صبی ذو کباب جدید ناخود علاوه بر آنکه
مولای من فرموده است که این اخبار را ندیده ایم اشهد بالله که ما هم باز مکرر از اول تا
آخر عوالم ملاحظه کردیم و باین لفظ حدیثی ندیده ایم و فرض محتمل از انهم بوده جواب شافی
کافی داده ایم و بودن و نبودن فرق نمیکند زیرا که بدیهی است در میان اهل اخبار که هر
حدیثی باشد بحمل و بهمه حدیثی یا اخبار دیگر باشد مفسر و مبتنی بحمل و محل و مبین
میکند پس ما چندین حدیث داریم که صاحب الامر فرزند حسن بن علی ابن محمد بن
علی الرضا است تا رسول خدا هم فرض این است که فرموده اند صبی از منی هاشم است
پس اینکه اینست بحمل که محل برهان اخبار مبتنی باید بشود و نمیشود باین حدیث بحمل که هنوز
ماخذ از انست بنیاد و در ایم بطور عموم گرفت و هر بی هاشمی که مدعی امامت شد
از او قبول کرد باری و اما آنچه گفته که شرع جدید و کتاب جدید را تصدیق کرده اند
این مصدق مدعای شما است اول تو ملاحظه کن بین مرادشان از ان حدیث
بعد از اظهار سر و گردن مراد از کتاب جدید همان گوی است که خداوند بر پیغمبر نازل فرمود
و بقط علی بن ابی طالب مکتوب است که لا یأبئ الباطل من بین بدیه و لا من خلفه این
خلافه که تمام بمعنی است و مراد از سنت جدید سنت پیغمبر است که اصل از ان بدوین
و تقییر میآید و رند و احکامیکه بحکم انحضرت باید دفع شود دفع میکنند و همین لبر است
که شما در اینها مدعی استقلال و استبداد بدو از ان گذشته که حرف کتاب و سنت
اوردن اهل حق و باطل هر دو مساوی اند پس اگر کسی اهل معرفت است نظر میکند که میگوید

کالی است و میگوید حق و باطل را تمیز دهد و اهل معرفت نیست یا نه و خبر
دیگر باید تا آنکه حقیقت آنها ثابت شود و سابق مفسد است و شرح داده ام و از اخبار اهل حجت
بر این مطالب شاهد آورده ام و مولای بزرگوار من بتفصیل جواب فرموده و حاجت
بنکران نیست **فصل** چون مولای روحی فداء از اخبار و آثار شاهان
که مراد از کتاب جدید کالی است که بر پیغمبر نازل شده و آن در نزد اهل بیت سلام
الله صلیب است و آن را میاورند و هر چه بر پیغمبر بطور صدق و کمال می
آورند بخیال خود رد کرده که قرآن محریف نشده و سبب هیچ خلاف سنی در آن نیست
و گفته اند که آنکه از کتب الثقلین را نمیخواند و باطل نموده و آنرا ذکر و آنرا کافون
و اهل دانت و الیوم الکمل لکم و بنیکم را معطل گذاشت و اگر در اخبار دلیل بر تحریف
کتاب باشد صحیح نیست و تقیه است و امثال اینها را در سوره **جواب**
در مقدمه شرح تحریف کتاب را عرض کردم و از اخبار اهل حجت و انس که چه بسیار از
کتاب را تزلزل کردند و در باقی چه بسیار که پیش و پس نمودند و حروفی چند در همین کتاب
موجود است که زاید است یا ناقص و نیز آن مدعیان الله این عسری و عاصی از نزد
عمر و امیر المؤمنین را ملاقات نمود و عرض کرد بیخود کردیم در امری که امید داریم
که خداوند ثابت بدارد این است را امیر المؤمنین فرمود هرگز نمیخوردند و مانده
من آنچه شما در آن بیخود کردید بدو تحریف کردید و تنبیر دادید و بدیدید و نمودید بخصه
حرف را سبب حرف تحریف کردید و سبب تنبیر دادید و سبب بدیدید نمودید
بعد فرمود قبول للذین بکثیون الکتاب یا بدیهیم ثم يقولون هذا من عند الله یا اخر
اینها و از دست حدیث بسیار داریم که با الفاظ مختلفه و دلالت بر این مطالب میکند
و در کتاب قرآن بخار بسیار از افعال مضبوط است و کتب تفاسیر که اخبار اهل حجت
و انقل نموده اند مثل برهان و کثر الدقائق و عیاشی و فی و عزرائل الا نوادر و اویل
الایات و غیر آنها که اعیان علمای نوشته اند و حملواست از شهادت بر این مطلب حالا بر
جاهل نادان از میان درآمده مثل اینکه انکار بچهار هزار اخبار و معجزات را هم کرده اینها
را هم منکر است و چنان کرده که فرما بش پیغمبر اقی نار لکم الثقلین مخالف این مطلب است
و حال اینکه موعود این مطلب است زیرا که فرموده است اقی نار لکم الثقلین کما یطلب الله
و غیر اهل بقی لکن پیغمبر فاحتر بر اعلی الکوض پس کالی که در دست هفتاد و سه قرآسی
است یا اینکه هر سوای بل فرقه ازال حجت منقطعند و ایشان را تزلزل کرده اند چو

بعینه کتاب منزل من السماء است اگر چه منکر کنیم که در این که باقی مانده و باید بسیار
هست و در موافقت ایشان ال حجت حروف زاید در آن هست و ایات بسیار که
شاید مقدار ثلث اینکه مانده باشد از آن سقط شده است و قرآن تمام کامل و در نزد
ال حجت است و از ایشان جدا نمیشود و در دست این خلق نیست و اگر از اول و کتب
از ایشان برداشته بودند قرآن هم در میان بود و باز میگوئیم که اقی نار لکم الثقلین
فرموده اگر معنی این این است که هیچ نصرتی از امت در افعال نمیشود پس شکستن چلای
خاطر و رهز او و ریمان کردن علی بر ابطال و شهادت آن بزرگوار و شهادت امام حسن
و امام حسین و سایر ائمه که شهید شده اند و انکار کن باین دلیل که پیغمبر
فرموده اند اقی نار لکم الثقلین خلفاء جور و ظلم را هم که خصب حق ال حجتند و
نمودند بکلی انکار کن و مثل امام هدی را صحابه پیغمبر و مؤمنین بدان هوش از سر
ایشان میبرد که این جماعت چه قدر نادان و چه قدر دی باکت و انا قول خدا
انا نحن نزلنا الذکر و انا لکافون حفظ فرموده است قرآن را بر حسب و عاده خود
طوری که لا یبدل الا الطهرون و آن در نزد اهل حجت محفوظ است چنانکه حضرت امام حسن
معمویه فرمود که این مجموع است و محفوظ و در نزد اهلش و اخبار بسیار شاهد این معنی
است و این کتاب هم که در نزد ما است باز بالنسبه محفوظ است اول اینکه خداوند بزرگوار
که چیزی را بلی بران بفرماید بلکه بعضی حروف پیش نیست ثانی اینکه ال حجت در اخبار
خود بیان فرموده اند حروف زاید و الا اینکه از باب نقیصه اند که انطور
قرائت کنیم و اما آنچه معاندین میگویند که در افعال است مانع است و این منافات ندارد با این
که فرمود محفوظ است زیرا که فرموده در دست عموم امت محفوظ است بلکه حجت
فرموده که محفوظ است و الا نهیم بالتمام و الکمال در نزد صاحب الامر هست و یا اینکه
فرموده الیوم الکمل لکم و بنیکم اگر ما بپایه و دلیل این است که از قرآن هیچ ساقط نمیکند
پس حاصل این خبر بجز است پس بنا بر این بعد از پیغمبر بن ناد و بدعت حدیث هم
با اعتقاد تواتر داده شده زیرا که درین خلا کامل است هوش از سر ایشان میبرد که منکر
اینهمه بدیجات مینواند و با نگار همه اینها باطل را مثل میرزا علی حجتی شری
معتمد باشد و از اینها غریب تر این است که میگوید اخبار بکر دلیل تحریف است تقیه
است و تحریف و تغییر و خلفاء جور و مثل عمر و عثمان و ابی بکر را داده اند و تقیه
از آنها است اگر این اخبار تقیه بود میبایست فحش تحریف را بکنند زیرا که عامه اقرا و می

کنند که خلفاء کتاب خدا را تحریف کردند و البته شیعه را متهم در زمان خلفاء با حضورشان
تقیه میکردند پس چگونه این اخبار که دلیل تحریف است تقیه میشود و از اینها که شنیده که
در احتجاج حضرت امام حسن عسکری با حواری و غیران اخبار متعدده وارد شده است که ائمه
بالفاظ احاجیه فرمودند که قرآن را تفسیر باید بدین بسیاری از ان ضایع ماندن و در نزد ما
محفوظ است با ملاء رسول خدا و خط علی و فرمود انحصار بمسئله که کان کردند قوی
که ایشان اولی بکتاب هستند از مباحثه قوای سیر هندی ز غای بن زاداری حال این الفاظ
تقیه است نه والله که هیچ تقیه نیست و ان کان ولا بد از تقیه کرده بودند میبایست تقیه
بکنند نه اثبات تحریف و خوب بود این جماعت با این حال و دیگر تقیه نمیکردند و فرزند
نمیکشند **فصل** بعضی فرمایشات را نقل میکنم در جوابی که فرمودند و در پیچ
میکوید از جمله میگوید که فرموده اند اینها را بعد از آنکه در نیکان مهر و غلبه برای
امام است در وقت ظهور و ایشان حاصل شد معذرت برای خود پیدا کردند و اندک
گفته که فرموده شصت مدعی بر پیچ زور و زورده نفرانها استند و سلاطین هم طمع میکنند
بعد جواب میگوید بسیار از این مدعیهای که بعد از غروب حضرت سید و پیغمبر
و طوایف آخری از صلیب هم و طین هوی چون آمدند و از علامت حق ظهور است
جواب در حدیث فرموده اند که شصت نفر مدعی باطل همدار غای نبوت میکنند
و از اهل طوائف سوال میکنم که در میان شیخیه انکس که مدعی نبوت شده است کس
احدی از ایشان چنین ادعای نکرده و خداوند لعنت کند هر که بعد از محمد بن عبدالله
صلی الله علیه و آله ادعای نبوت کند یا اینکه هرگز نبی بعد از ان روی تو سپید نمیشود
در روایتی شاکر شیهه نیست که مدعی نبوت و امامت شده است و خداوند بزرگ مواله ما
بطلان او را ظاهر کرد و اینکه گفته از علامت حق ظهور است منظور ایشان است که از انجا
بود سفیانی و دجال و باین عقده دل خود را کشوده است برای سفیانی و دجال او ضلالت
در اخبار اهل حق ذکر شده است که در حدیثی دیده شده ان کان ولا بد و رئیس شمار و حواری
شمار بود و از جهنم مکان با سفیانی مناسبتی داشت و بعد از ان که ان سفیانی نیست
زیرا که ان هشت ماه قبل از ظهور و خروج میکند و سالها گذشت و ظهور امام نشد اما
موانعی اخبار و سفیانیها متعددند و خدا را نااست که بعد از انکه امام ظاهر شود
باری کل و ج انکار را باوراش سنلاست **فصل** و باز گفته است که اینک در باب
حدیث لوح فرموده اند که مراد زمان غیبت است بفرمودن لغت الله ثم بعد و یف

جواب فقره حدیث لوح این است که سپیدال و لیلانی زمانه نهاده ای و هم
تا آخر هزار و شصت سال از غیبت امام میگذرد که شیعه را هم یا صاحبان ان
گفته اند و در محبت و ولایت و مبنای بیلاها و صدمات بوده اند و هستند حال
این جماعت زمان را محصور میکنند بر زمان ظهور و انوقت میگویند که باید این زمان را در زمان
ظهور بر او ایستاد و را بدو اول که ضرورت شیعه هر این حدیث گذاشته و ایند تا ظهور و از دنیا
اوست و همه این مصائب در زمان او بر شیعه وارد آمده و بعد از ظهور بنقل اخبار را
تجدد جمیع این گفتهای بر طرف میباشند و منتهای غرور و قوت و شوکت برای انحضرت است و احتیاج
او حاصل میشود و منافات ندارد با اینکه در حدیث لوح فرموده اند که در زمان او اولی الامر
ذلیل میشود چنانکه از خبر صادق خبر بدیده که در سال ایند خط شد بدخواه شد
و باز خبر بدیده که در سال ایند فراوانی بسیار خواهد بود و این دو خبر منافات با هم ندارد
و در صورتیکه شخص است که است که هر چه بک نیاید شد زیرا که ممکن است که مشلا
ز اول سال قبل از حصار خط شد بدی باشد و بعد از حصار فراوانی بسیار باشد
و مکرر همین طور شده پس هر دو خبر را از خبر صادق باید قبول کرد و بعد از آنکه بدی
است که از هزار و شصت سال قبل از این نا انوقت که خدا را نااست همه رفقا صاحب
الامر است و حدیث لوح صادق را از ایشان و ایات و اخبار هم که دلیل این است که در
زمان ظهور و خاصه جمیع زمین پر از عدل و داد میشود و امام غالب بر کل زمین میشود
چنانکه فرموده بنظر علی الدین که فرموده و منکس فی الارض نیز همه اینها صادق و از انجا
پس بعد از این میتوان انکار نمود اینها را و فقره حدیث لوح را انهم داد در جمیع زمان و روزها
او را هم تخصیص داد بوقت ظهور و جمیع اینها کلماتی است که ابدال و تالیفات نیست **فصل**
چون مولای بزرگوار من در باب حدیث زور و فرموده اند که در وایت ثمانون و اندی
ام و ثمانون الف هست و اول انکار کرده که ندیدن شما مناط نیست تا اینکه گفته که ثمانون
الف هزار مقابل شما در حق بر صدق مدعی ایشان زیادتر است و اگر فرمایند
در زور و محققا ثمانون الف شهید نشدند کل یوم عاشور و کل ارض کر بلا از وظایف
محققه مسلم است **جواب** سابق بر این مفصلا جواب این مطالب داده
شده و مولای بزرگوار من بتفصیل جواب فرموده اند و در این مقام حاجت باطن
نیست کل ارض کر بلا فرموده اند کل ارض زور و فرموده اند کل یوم عاشور و فرموده
و چه دخل بسیار با نام و در چرا انقدر بی نصافی میکند اگر میخواهی سخن برای بگوئی

که چه حاجت بخواند حدیث و ایستاد و از حدیث و ابی مخوفانی باید ملاحظه معنی کار واره
فرموده اند نمود بعد از آنکه ملاحظه عطف زمین کربلا و یزیدی روز غاص و امشب
کشف میشود که یزیدی ایند و احاطه جمیع مکلفات از ملاحظه کرده و همه اخبار را محمل مصیبت
نموده و کجا از برای روزاء همچو بر یکی است و کجا بخت در روزاء کشند شدند و خود
حدیث شاهی است که روزا ان کوه سیاهی است که در سوق در باب زری که می
رفتند در طرف راست راه واقع بود و در داخل بابین شهر جالبه دارد و از این گذشته که
حدیث صریح است که این جماعت از ولد فلان هستند یعنی بنی عباس و مراد از صلا
خلافی که فرموده است مثل خلافت هرون و مامون است و این در مقام مدح نیست
خلاصه نصاف بلا و ملاحظه کن که سوای محلات مجلات هیچ ندارند **فصل**
کشف است و حدیث فی سنه السنین بظهر امره و معلوم ذکره را چند قسم روایت فرموده اند
و آخر فرموده اند شاید تصحیف شده باشد ولی شبهه نشین باشد اولاً اذا جاء
الاحتمال بطل الاستدلال ثانياً علی زعم الباطل و ثالثاً بطله الفاضل ظهور حضرت موعود
در شبهه است که هر اینه ان کشف میشود چنانچه شبهه بود و چون میزان منصف و محمل
عدل بماند امد معلوم و واضح شد و صادق و کاذب مصدق و مکذب مفهوم و
منفصل گردید ثالثاً مرحوم خان والد ایشان در فصل الخطاب فی سنه السنین روایت
فرموده اند **جواب** عیناً فیهم بر اسلام بگرییم با یکسان اینهمه چندین حدیث
شیطان را لعنت کند که ملجاء میکند ایشان را از اینکه با جهل که مثل کور کان
حرف میزنند یعنی بگوید که ای چند اموخته اند و نمیدانند در کجا باید گفت و خوشتر
که هر قدر ما بر میزنند و او در رساله مبارکه مولای من نظر کن و بین الهی جوابهای محکم
که مفری جز تسلیم ندارد فرموده است و اینهمه درین هم خود باین سه کلمه جواب هر زاداد و بخود
بالله که هر تنوع جواب نموده و اولاً و ثانیاً گفته ثانی اینکه ملاحظه کن این هنوز نفی پیدا
که در خود بکشد یا بر مولای من روحی فدا شد ایندله برداشته اید و انچه حدیث را
برای منصرف کرد مابد و ثوابی بیجا نموده مابد ایشان فرموده اند که نسخ این حدیث مختلف است
و هیچ یک دلیل قول شما نیست و جوابهای بسیار فرموده اند اما این شخص جواب میگوید
که اولاً اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال اینکه اینجا اهل رد تو است بعد از آنکه نسخ حدیث
مختلف شد و احتمالاً اولاً الاستدلال تو که مستدل بان هستی باطل میشود ما که ازین
متشاجات نرفته بودیم تو باین حدیث مختلف و متشابه گرفته بودی پس چون احتمالاً آمد

و استدلال باطل است و در این

استدلال تو باطل شد بخاطر اینکه از یاد گرفته و نمیدانند کجا باید گفت و باین محدود
شده ایم اگر تفریح خواند اینها را کنیم بر موضع غای مسلک مشبه میشود و اگر تفریح
بکنیم اینها مست میآورند و محبوب کلان خود را ملغف شد و در صد اصلا ح
نلیس و دیگر بر پیامند و چنانچه از گفتن نیست و دست خدا بالائی ستمنا است و چنان
علی قلوبهم آتیه ان یفقهوه و ان اذ انهم و قر او اما در وجه دوم معنی که برای کلماتی است
کرده غلط است و این لام ابتدا نیست و لام انتها است مثل سقناه لبیه و معنی باین
میشود که ظاهر میشود در شبهه نا اینکه ظاهر میشود امر او و باین میشود ذکر او اما مایل غلط
و محک عدل که بماند اگر کتاب درست است و شدید و ثانیاً بخاطر آنکه در خلاف
حکم کردند و اگر اختیار شما است که ان مسالده بکراست و اما آنکه گفته که مولای من بکراوس
اعلی الله مقام فی سنه السنین نقل فرموده اند یکی منکر شده که باین لفظ روایت شده و
خود مولای من در این رساله تصریح فرموده که باین لفظ روایت شده و چه مانع است
که نسخی اخبار از نسخی که مرحوم آقا دست آورده اند بعد از ایشان دست مده باشد و مثلاً
اینکه ثابت فرموده اند که موافق هر یک از نسخ دلاله بر قول شما ندارد و چون سابق و فضلاً
بیان دفع اشکال از حدیث مشرب شده در این مقام دیگر تفصیل نمیدهم **فصل**
کند است و حدیث العلم سبعة وعشرون حرفاً جمیع ملایهات بذات لسان حرفان فاذا قام الظاهر
بیت باقی الوجوه منزل کتاب مستطاب ابقان نازل فرموده اند قول جلد بیانه و عز بر هانه
و امر بر که انبیا و اولیاء و اصحاب با ان اطلاع نیافته و یا بر میرم اظهار نداشته اند این هیچ
رعاع تعقیل و معلوم و ادوا ناقص خود میزان منماید اگر طایفه نیاید انکار و چنانچه
اصحاب ان اکثرهم لایحیون او یحلقون انهم الا کالانعام بل هم اضل سبیلاً انتهى بعد
بالفاظی که لا یق خود و است اشاره بمولای من کرده که امر بر که انبیا و اولیاء و اصحاب با ان
اطلاع نیافته و ذکر فرموده و یا بر میرم اظهار نداشته اند و فرموده و بعد رد کرده اند
که بیان فرمودن دلیل نداشتن نیست و این شخص جواب میگوید که صاحب بیان را هم گفته
بود که یا بر میرم اظهار نداشته و دیگر رد کرده و باز چون از مقتضای الفاظه آورده که مقتضای
تفصیل اینمرد است بر غایت و ائمه خواسته مقتضای سخن کردند که ما را ملزم کند گفته است
و دیگر آنکه از مطالب مسلمة حقیقه حضرت شیخ رجب سبیلار و احاطه الفیاض که از قرآن
و آثار برین آورده اند و جمیع افاق و انفس و کتب اسمانی و ظهورات ظاهر قدسیه را شاهد
ان آورده اند که باحوالات شرف از نبوت است و خطی و قائم ظهور و بطون است و چنانچه باقی

خوب به بعضی را می دانند و هم این است که در صد هزار پرده اسم از آن رکن رابع گذاشته حال محض رد و اعراض او را ظهور و صوابت انکاشند حفظ شهادت غایت عنک اشپاء

جواب اولاً ملاحظه کن که کتاب ایتقان و صاحب و ذایج القاب منجی اندر مال اینک نظیر می باید در حدیثی امام تمیمی فرموده از اینک مثل جل جلاله در تعظیم ایشان ذکر کنند و فرمود که اینچنین مخصوص خدا است برای غیر او نباید ذکر کرد و اینچنین است چون کاشان بسیار سهل شده و هر کجای و منزل من التاء میخوانند و هر چه سر و پای را ظهور و توبیت و الوهیت می دانند این است که اینچنین هم مخصوص خداست برای اینها ذکر میکنند و نباید نام چه فضیله برای اینچنین می باشد که برای آنکه مآء نبوده است که ایشان را خفی نشدند که مثل عز و جل برای ایشان ذکر شود و اینچنین است بالنداردند خداوند دین و ادب را از انسان نگیرد و تا آنچه گفته که عبارت ایتقان این نبوده و اولاً مولای من فرموده است که در یکی از نوشته های ایشان دیده ام چه می دانی ایتقان بوده است و ثانیاً اینک در نوع این مطلب شکی نیست که شما این ظهور را اشرف میدانید و اشرفیت را از علمش زیاده علم است پس چرا انکار میکنید و ثالثاً اینک اگر مقصود این نبود چرا از این مقامات میگردید که شاهد بر اشرفیت دست بسیار بود و بعضی عبارات مشابه آن را در این مقام باید ذکر نمود تا رفع اشتباه بشود از جمله فرمایش سید مرحوم علی الله مقامه است که در شرح قصیده میفرماید در مقامی عنوان الاول الولا به المطلقه الاولیه الکلیه الظاهرة بامرکن و بقوله الساریه بنورها و ظهورها فی جمیع الدورات الوجودیه من مبدء الغیب الی اخرها انبثاقها و ان کان لا لها بنها و لها الحقنه بالافاضه علی الاشياء کلها بجمیع مراتبها و اطوارها العنوان الثانی رتبة النبوة و هی الوساطه فی التشریع و فی الذکورین باصفاً بوجه دقیق و لا شان النبوة مقامها بعد الاولیه و ان کان الجامع له السبق علی المنفرد بجمیعته بقدره و ان المنفرد ببقدره اجتماع و اقترن بعد بمناسبت اینک صاحب قصیده از فائده است الزمان هم عبارت از جمیع الدورات نقل فرموده و اینک فرموده است و هذا هو الذي نقلنا عنه سابقا من ان الحضرة المجتبه اقرب بالحضرة الی الحضرة الاحدیة و كانت له الاولیه السامیه الواقعه علی کل مدین و مریه و لا النبوة الخاصة السامیه المطلقه من حيث ولا یله اعلی منه من حيث نبوته و بالامرین تقدم علی صاحب الاولیه فقط اتقی ملاحظه کن که میفرماید شکی نیست که نبوت مقام او بعد از ولا یله است و اگر چه انکیب که جامع مقام ولا یله و نبوت است یعنی خاتم از برای او سبق است بر منفرده

امیر المؤمنین که صاحب لا یله و نبوتها است و جامع که خاتم باشد شایب جامعیت منفرده شده که نظری برای او نیست و مثال ابدی خلق نمیشود هم چنانکه منفرده یعنی علم لا یله است صاحب لا یله و نبوتها است و مقام او بعد از خاتم است و بجمع و مقترن شده است یعنی با خلق و بعد از آن میفرماید که حضرت محمدیه از برای او است و لا یله غایه که واض بر کل مخلوقات است و از برای او است نبوت خاصه که مخصوص با او است و احدی صاحب مقام نیست و غایه مطلقه است یعنی مبعوث بسوی کافه ناس است خیر ال محمدیه بعد میفرماید پس خاتم از حیث ولا یله است از حیث نبوتش یعنی مقام ولا یله اشرف از مقام نبوت است و چون صاحب مقام نبوت و لا یله هر دو است پیشی گرفته بر صاحب لا یله فقط یعنی بر علی بن ابیطالب و سایر ائمه اطهار پس می بین که با اینک ولا یله اشرف از نبوت میگردند معذلک و لا اشرف از نبی نمیکند پس از آنکه نبی صاحب ولا یله و نبوت هر دو است و صاحب لا یله و نبوتها چنانکه خداوند فرموده و اما اولیکم الله و رسول و الذین امنوا الایة پس نبی و رسول و لا یله هر دو خوانده و تا انکشان که ایمان آورده اند یعنی ائمه اطهار است همان صاحب لا یله و نبوتند پس از آنکه عطف بر رسول شده اند و عطف مقتضی معانی است و شیخ احمد مجد در شرح زیارت میفرماید در مقامی الاولایه یعنی ظهور الولی الحق شیخا الخلقه عالم و علیهم فی کل شیء و هو قول رضای الرحمن علی العرش استوی و محله الذی لیس بها قلب محمد صلی الله علیه و آله کافال قتله مار سجنی ارضی ولا سمائی و وسعنی قلب عبد المؤمن و قلب الولی من قلب النبوة صلی الله علیه و آله و کالضوء من الضوء و هذا اشار بقوله اعطیت لواء الحمد و علی خامله و در مقام دیگر میفرماید در ذیل حدیثی غایب خبر آن فرموده صلی الله علیه و آله یقی بطوف بالقدرة ثمانین الف سنة و الظاهر ان المراد من ان بطون علی حکم الاولایه هذه الامة التي هم مغداری سبقت ظهور الاولایه علی النبوة التي هي العظمی و جلالة العظمی و اما وصل الی مقام النبوة سبقتهم لا فقهوا شأن النبوة بخلاف الحال الاول الی هو شأن الاولایه فانه مقام ربوبیه لا مقام عبودیه و مقام بالنبوة و قام علی بالاولایه بعد حجة انتمی پس در هر دو این اعتبارات ملاحظه کن که با اینک ولا یله و اشرف از نبوت میگردند معذلک اول کیب که صاحب مقام ولا یله شده است خاتم است صلی الله علیه و آله و بعد از آنحضرت حضرت امیر بلکه میفرماید شیخ احمد با اینک هر نبی و لا یله است اما هر ولی غیر نبوت چنانکه در رساله شرح سورة توحید و آیه نور و مثال دیگر میفرماید خال النبوة هی اخبار و رساله عن امر الملک و غیبه و الاولایه هی تولى سلطنة الملک و ملکته

مغالبی

27

خلاصه و مولای بزرگوار من بنفصیل بیان فرموده اند که بگذارد و اینجودست و لایق بر خست
مدغای شمایست و این شخص چون از جواب انکار دینا ندیده بهر جهت تسلیم شده که حدیث را
تصحیح نکرده و این را غافلی سروده و انکار او هم بدی که فرموده اند که نقل معنی است و انکار
چند یابن مضمون داریم **فصل** گفته است فرموده اند انشاء است که از خدا کرد اول
ذلت خودش و شجاعتش شلالان می دهشت سال است که خود بگرد و عاقل و شاعر
سر نوازند و راست کنند و در هیچ مجلس اسم او را نمی خوانند و می برند و هنوز چیزی از دین
ایشان در عکاسی سندان کلام نصرت و ظفر است بل دل خود را خوش میکنند و جای
و پلو میخورند و عیش میکنند که ما مظهر ایمانهای سید من ناهشتصد سال شبعه
مغنی مستور و مرد و فروری و مطر و بلا بودند و در کائنات از آمد هدی و عالمی
و مسجون از مذهب خود کاه نیستند یا بنی علی الله اغاض و انکار فرمودند ناخرایچه در
وصفا هل عکاکنه **جواب** در این فقره بی انصافی و اخراج کوئی کرده شبعه
هنوز هم مبتلا به غادی هستند و خواهند بود تا از زمان که تمام حجت ظهور
فرماید این قدر هم کمی بیتی شبعه و این اوقات را می میرند یکی اینک در بعضی بلاد
انطور است نه همه جا و ثانی اینک در همین جا هم که واه میرند هزار تفتیه و مزارا باید بکنند
و فضایل محمد را باید در دلهای پنهان بدارند تا آنکه ندی بکنند پس هنوز هم روز
عیش ایشان نیست و نه چیزیکه هست این است که خداوند بخت اتم است و در اولی که نصرت
بر پیغمبر و عده نمکین اهل زمین و غلبه و ظاهر بر ایشان و دفع دشمنان فرموده و در یکی
اسمانی و اختیار بکه بایست مثل ادم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان و اسمعیل
و ذکر یار و دیگران خراز مصائب سبدا التهم نام داده اند که ام المصائب و الحزن است که مصیبت
او پیغمبر خداست مصیبت زده شد و قاطعه زهرار و عیبت بر او میگردید و آنرا طهار و جمیع این
و اولیای بکه هزار هزار عالم مصیبت او مصیبت زده شد و در راحت و خوشی باین سبب
از عالم بر داشته شده و تا خون او کوفته نشود از دشمنان او سالی و زندگانی از برای ملو
پیدا نخواهد شد و بر کائنات اسما و زمین بر ایشان فرو نمیبرد پس عهد و میثاق الهی محمد
همین بوده که در اول اسلام همین طور باشد و خداوند همین ملاحظه در کتاب محمد خود ایشان
و مستضعف خوانده و فرموده است و بزرگان تمن علی الذین استضعفوا فی الارض و فیهم
اُمه و یجعل لهم الوارثین ثم فی الارض نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانا
یمجد و انما بعد از استضعفات و عده نمکین و ظفر و وراثت و غلبه بر دشمنان داده است

و در آیات بسبب انبیا و ائمه طایفه فرموده و در اخبار اهل بیت آن روز را بیوم ظهور قائم
تقسیم فرموده اند و با اهرار حدیث دلیل بر غلبه و قوت و قدرت و عزت و سلطنت ایشان
در این روز وارد شده و تفسیر فرموده اند که در همان روز اول از مرابین سوال خواهد
بود که غلبه بر پیغمبر و چنانکه فرمودند که کسی من اخوان الناس و صبح من من الناس پس
ببین که یا اینکه امام است گفته میشود که شام میکند و از همه مردم خوف و بیشتر است و
صبح میکند و از همه مردم این تر است و معلوم است که خوف و بلا حظه نقد بر خداست
که هنوز روز ظفر و نرسیده و از همین خوف بود که غالب شد که پیغمبر باید فقر و تنگدستی
خسته و در صفت و اخافا بفریب وارد شده و آن روز که وعده خداوند میرسد و نصرت
پرو در کار بر او سبب میبازد و در بیکار این میشود و میداند که تمام عالم با او مقابلی نه
میکند و همان اول خطیب مکه را میکشد و بعد از چند روز تمام اهل مکه را قتل
میکند الا مؤمنین خالص را و بعد از چند روز دیگر در مدینه جیت و طاعون
را بر ویون میاورد و میپوزاند و جمیع اشیاء انهارا هلاک میکند خلاصه انبیا
همه وعده های خودی است که در اول ظهور باید بروز بکنند و تا در اهل انبیا
یا طوبه کردن خطاست زیرا که در باطن از زمان ادم تا قبله همیشه ملک در صف ایشان
و اولیای بوده و هیچ نفر میورند که ظهور شد و خداوند وعده داد که ایشان را خلیفه بکند
چنانکه فرمود و عدا الله الذین امنوا و عملوا الصالحات لبسختهم فی الارض تا آخر وعده
الذین موعده و اجلی دارد و اجل ان بنص کتاب خدا و اخبار ال محمد ظهور قائم است
و بیکار بنفشان که دل خود را خوش میکنند و میگویند نیست این شخص آمد و چند صبا می
بیشتر طول نکشد و مرد و رفت و اگر میگوئی که وعده بروج داده شده که در مظاهر بعد
هست میگویند روح در خاتم و اتم هم بود چرا ایشان را مستضعف شمرند ندیدی
باید فکر کرد و این را باین باز پیچها از دست نداد و حیف است و الله که اینهمه جان بکین
و خود را خسته کنی و خداوند نازا اخی یا شد خلاصه که بیشتر بیان این مطالب شده است
بی انصافی بنمرد میگوید ما را از ذکر ارباری و باز ذکر کرده است که در خاتم بعضی
عبارات ائمه از ذکر کرده اند و شایع دانسته اند و در نموده اند و اشعار و بیضی عبارات
ان نموده که در رساله مبارکه بنفصیل انکار کرده است و یکا نکرده که باینهمه ایشان و مظل
او میشود و این بنده در چند فصل پیش همان عبارات را که اشاره میکند در باب خلاصه
مقامات انبیا در شبه ناین و انکارشان در اعلا ذکر نموده و بنفصیل جواب داده ام

و دیگر حاجت بقصصیل نیست و بعد از این عهد مطلب مصنف احتیاج بر طایفه از آن
است و الحمد لله ما فراغت جستم از آنچه متعلق بیا بود و در جواب احتیاجات آخر
سیر است که بخواهم و قال الله و لیست القصار علی شیء و قال القصار لیست القصار
علی شیء و هم یملون الکتاب کذلک قال المذنب لا یملون مثل قوطم الایة و چون این بد
بخشان اذغای سپیدانمندان برای منرا حسبین علی استغند و عصب حق المحض
و الله و قدماست که این رساله در ضمیمه خاص از المحض روح و روح القلمین فراه
باشد و لهذا ختم ان مطابق شد با بوم عاشورا از سنه هزار و سیصد و بیست و یک
هجری و از فضیلت حضرت صاحب الامر صافات الله علیه اسید دارم که با اینک استغاث
و وسایه و کلام او قابل ذکر نیست و چون مشغول بکار این بزرگواران است و دفعه زی
اعادی و غاصبین حق ایشان از ایشان بکرم قبول فرمایند و در دنیا و آخرت نظر در
خود را انظار ندارند و چون هر چه از حق در نزد ما است بنویسند و مواضع ما بیا
رسیده است از خدایوند مسالک میگویم که در ریاض و مقامات ایشان از بلندی فرمایند
ایشان را با ال محمد محمدا و فرمایند و بقیه مشایخ ما که مولای بند کوار من است و روحی
فداه از خدایوند بنویسند ال محمد مسالک میگویم که در ریاض و مقامات ایشان از بلندی فرمایند
نشر امر ال محمد بفرمایند و کتب مختصات ایشان را بفرمایند و عمر مقدس ایشان را طوبی
فرموده بظهور قائم ال محمد علیهم السلام به پیوند امین یا ارحم الراحمین تمت
حامداً مصلحاً مستغفراً تراباً قدام محبین ال محمد

انظر الطاحی صمد بن احمد بن زری

فی چهارم شهر رمضان

المبارک فی شهر

۱۳۲۱



jabir.abbas@yahoo.com